آثار ادبی علی شریعتی (نقد و بررسی)

Ali Shariati's Literary Works

(A Critical Review)

پایان نامه‌ی دکترای

(Ph.D Theses)



نگارنده: یوسف حسین

اُستاد رهنما : دکتر نصرت جهان

گروه زبان و ادبیات اردو و فارسی

دانشگاه پیشاور. پاکستان

۲۰۰۳-۴م

فهرست

موضوعات — **شماره‌ء صفحه**

پیشگفتار

شخصیت و نام دکتر علی شریعتی احتیاج به معرفی ندارد۔ چون در جامعهء ما افکار دکتر علی شریعتی تا آن اندازه نفوذ کرده که در بین روشن فکران قرن بیستم شخصیت دکتر علی شریعتی درخشان است۔ در مورد شخصیت وی چندین کتاب نوشته شده است۔ بیشتر کسانی که آثار وی را به زبان های مختلف جهان ترجمه کرده اند در آغازِ کتاب در چند صفحاتِ محدود شخصیت وی را احاطه کرده اند و یا جزوه های از آثار دکتر علی شریعتی که در آغاز انقلاب اسلامی به چاپ رسیده دران شخصیت وی در چند صفحه خلاصه گردیده است ولی با آن طوالت کافی ذکر نگردیده و بیشتر اطلاعات تکراری اند۔

بنده که دوازده سال قبل در بخش فارسی دانشگاه پیشاور منحیث دانشجوی زبان و ادبیات فارسی ثبت نام کردم، دران زمان آثار دکتر شریعتی را میخواندم و یکی از کتاب های دکتر ظهور احمد اعوان را که راجع به مقایسهء علی شریعتی و علامه اقبال لاهوری نوشته بود خواندم۔ در یك ملاقات مرحوم دکتر ظهور احمد اعوان از بنده تقاضا کرد، کتاب هبوط در کویر، اثر علی شریعتی را به زبان اردو ترجمه کنم ولی ترجمهء کتاب مذکو ر کارِ آسان نبود۔ پس از مدتی نمونهء اشعار دکتر علی شریعتی را به استادِ محترم دکتر اعوان دادم ایشان پیشنهاد کردند در آینده در رسالهء دکترٰی بر رسی آثار ادبی دکتر علی شریعتی را انتخاب کنم۔ بعد از ثبت نام در مقطعهء دکترٰی به تشویق پی در پی مرحوم اعوان این موضوع را برای تحقیق انتخاب کردم۔

درین کار پژوهش، هدف بنده سعی برای گشودن ابعاد گوناگون آثار ادبی دکتر علی شریعتی و فهم لایه های باطنی نثر و شعر وی با آنجا که متون در دست است، بر رسی نمودن است۔ هم چنین، شناخت شریعتی و بر رسی انواع نثر ادبی وی درین تز صورت گرفته است۔

تا اکنون زندگی نامه ها و شرح حال های گونا گونی توسط محققان نشر یافته که هر یك به نوبهء خود سیر حیات و تاثیراتِ فکر او را روشن نموده اند۔ اما درهیچ کتابی آثار ادبی وی بر رسی نه شده است۔ هنگام تحقیق در مورد آثار و شخصیت و زندگی وی، لازم بوددر هر جا متن طولانی نگردد تا میزان صفحات کاسته شود، بدون آنکه جنبه های زندگی و شخصیت وی پنهان بماند۔ در دوران پژوهش جمع آوری یاد داشت ها یا چنین حجم و جمع آوری این همه اطلاعات گونا گون مستلزم صرف

وقت و نیرو و توجه و وقت بود.

در مورد دکتر شریعتی خیلی از حرف های مبالغه آمیزی شهرت دارد که بنده نتوانسته بدون مدارك درست از آن استفاده و ذکر کند. نسبت به صحت و سقم اطلاعات بی سرو پا خیلی تردید را بوجود آورد، به این سبب تصمیم گرفته شد از منابعی استفاده شود که بیشتر درست و صحیح باشد. درین مورد همسر دکتر شریعتی خانم پوران شریعت رضوی کتابی نوشته که در آن سیر تکامل زندگی و ابعاد گوناگون زندگی شریعتی را بیان نموده است. این کتاب در دو جلد بنام "طرحی از یك زندگی" بچاپ رسیده است و درین تحقیق نیز بیشتر از همین کتاب استفاده شده است.

تحقیقاتی که تا اکنون در سطح دانشگاهی بعمل آمده طبق گزارش "انقلاب اسلامی در پایان نامه های دانشگاهی جهان" تا اکنون فقط سه رساله دکترای پیرامون شخصیت و اندیشهء شریعتی به نگارش در آمده که این کار پژوهشی نیز در خارج از ایران انجام یافته است.

۱ـ علی شریعتی و تجدید حیات اسلامی ـ از عباس منوچهری، دانشگاه میسوری ۱۹۸۸م

۲ـ نقش علی شریعتی در احیای تشیع ـ از محمد تقی یوسفی قدیم ـ دانشگاه نیویورك ۱۹۹۰م

۳ـ علی شریعتی و عرفان اسلامی ـ از عبدالله وکیلی ـ دانشگاه ملك گیل ۱۹۹۱م

علاوه ازین یك رساله در سطح پیش دکترای در دانشگاه آزاد علامه اقبال در اسلام آباد به پایان رسیده که در رابطه با مقایسهء افکار دکتر شریعتی و علامه اقبال میباشد.

رسالهء مورد نظر سعی و تلاشی است تا آثار دکتر علی شریعتی نقد و بر رسی گردد. در جها ن، علی شریعتی را با عناوین جامعه شناس مذهبی، فعال سیاسی و "معلم انقلاب" می شناسند. اما میتوان گفت که در دست نوشته های عمدتاً فراموش شدهء وی، ما شاهد همهء وجه و بُعد عرفانی او نیز هستیم از این رو حاصل چنین بر رسی تعین نمودن جایگاه ادبی دکتر شریعتی است. وی در آثار خود سه موضوع را به عنوان حیطه های بحث مطرح می کند. یعنی جامعه شناسی، اسلامیات و کویریات. و بحث درین رساله موضوع سوم است که بیشتر جنبهء ادبی دارد.

به اتمام رسانیدن این پژوهش در چندین نشست با مرحوم دکتر اعوان که تشویق و تمجید در سالیان چند نمودند، منعکس است. این موفقیت را در درجهء اول مرهون اساتید، برادرانم و دوستان صمیم ام و فامیل ام میدانم که با کمال صمیمیت و توجه و لطف به معاونت و همکاری و ارسال نمودن مقالات و کتب و آثار ادبی، بنده را در این مورد که یك کار صعب را به دوش داشتم، یاری نمودند. درین جا فرصت را مغتنم شمرده، صمیمانه ترین مراتب تشکر و سپاس خود را تقدیم شان می دارم. و همچنین

از تمام دوستان و همکاران دست اندر کار که خبر، اطلاع ویا همکاری کتاب و سندی از شریعتی در دست داشته تقدیم بنده کردند و جهت تکمیل این تز و پیرایش آن به نحوی، همکاری فرمودند، یك جهان سپاس و قدر دانی میکنم۔ بویژه از استادِ رهنما سرکار خانم دکتر نصرت جهان ختك، از دکتر شفقت جهان و دکتر سید مقصود احمد و بالاخص از دکتر علی کمیل قزلباش که کتاب "دفتر های سبز" را به بنده معرفی نمودند ودیگر اساتیدی که یاوری و تشویق نمودند از ایشان ممنونم۔ همچنین از آقای ریئس احمد مغل سپاس گزارم که در ویرایش رساله همت بذل نمودند۔ هم چنین از آقای سید محمد ذاکری سر پرست خانهءفرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پیشاور بی نهایت سپاس گزارم که در چاپ این رساله کمك کردند۔ از سرکار خانمفاطمه موسوی پور مهرام و خواهرشان یك جهان سپاس گزارم که لطف فرمودندوکتاب های که در تحقیق نیاز بود از ایران آوردند۔

در پایان، توقع دارم خوانندگان نکته سنج، نقایص این رساله را به دیدهء اغماض بنگرندو با رهنمایی های منتقدانه ی خود بنده را یاری کنند و لغزشهای احتمالی و نا خواسته را هم ببخشند۔ امیداست این رساله کمکی به جستجو گران فکر و اندیشه و شخصیت دکتر علی شریعتی بکند واز خوانندگان گرامی استدعا ست با یاد آوری خطا ها و اشتباهات منت نهند۔ چه آنکه آدمی در هر پایه ی که باشد از لغزش و سهو و نسیان بر کنار نیست و بقول شاعر۔

۔ گناه آید ز کیهان دیده پیران	خطا آید ز داننده دیران
دونده باره هم در سر در آید	برنده تیغ هم گاهی کندی نماید

یوسف حسین

استادِ گروه زبان و ادبیات اردو و فارسی

دانشگاهِ پیشاور ـ پاکستان

بخش اول : معرفی دکتر علی شریعتی

فصل اول: چشم انداز مختصری به زندگی دکتر علی شریعتی

تولدوکودکی: دوم آذرماه سال ۱۳۱۲ هجری شمسی برابر با ۲۳ نوامبر سال ۱۹۳۳ میلادی بود، در خانه ءاستاد محمد تقی شریعتی در روستای کاهك،که یکی از توابع سبزوار در کویر واقع است،کودکی پای به جهان نهاد که مقدر بود در سر نوشت انقلاب اسلامی ایران و در سر نوشت دانشمندان جهان اسلام نقش بی مانند ایفا کند۔پدرش یکی از علمای خراسان و از بنیانگذاران جنبش نوین اسلامی بوده۔ تبار ش از یك سو، همه عالمان دین بودندو از سوی دیگر به خانواده ای تعلق داشت که عرفان و فلسفهء اسلامی از چندین پشت برایشان به ارث مانده بود۔این کودك علی نام داشت که اسم خانوادگی وی در آغاز مزینانی بود وبعداًاسم خانوادگی اش را شریعتی انتخاب کرد۔روستای تولد وی را پروفیسور دانشگاه پیشاور پاکستان دکتر ظهور احمد اعوان که دانشمندمعروف و یکی از مداحان دکتر علی شریعتی محسوب می شود،در کتابش "مزینان" نوشته است۔[۱] در صورتیکه زادگاه اصلی و ی دهکدهء کاهك بوده است که این یکی از دهکده های کویر است و مربوط به روستای مزینان میباشد۔ شریعتی در همین روستا بدنیا آمده و بعداً به مزینان تشریف آورده۔ دکتر عبیدی در کتاب حیات و اندیشهء دکتر شریعتی می نویسد، شریعتی در مزینان یك روستای سنتی کوچك کنار کویر در نزدیکی مشهد دیده به جهان گشود۔[۲]

دکتر قاسمی،یکی از نویسندگان ایرانی تاریخ تولد وی را ماه دسامبر سال ۱۹۳۲ میلادی نوشته که با ذکر فوق مغایرت دارد۔ [۳]سید محمد موسٰی رضوی ،شریعتی شناس معروف پاکستان نیز در کتاب خود جایگاه تولد شریعتی را مزینان نوشته ولی قول پوران شریعتی که همسر شریعتی است از همه معتبر تر است و استناد دارد۔طبق گذرنامهء دکتر علی شریعتی ، سال تولدوی دوم آذر ماه سال ۱۳۱۲ ش است۔ بعد از تولدش، زاد گاه اصلی اش را یعنی کاهك را ترك کرده به محلی موسوم به مزینان آمد۔ مزینان یکی از روستا های دور دست اهالی سبزوار می باشد که در کرانهء شنزار کویر واقع است۔این همان روستایی است که علی در ایام ابتدائی همراه اسم خود مزینانی می نوشت ودر گذر نامه اش نیز بجای شریعتی، اسم خانوادگی اش مزینانی نوشته است۔مزینان نیز یکی از روستای کویر است که در وسط خراسان و ری واقع است که مربوط به اهالی سبزوار می باشد۔ در کتاب حدود العالم که تالیف سال ۳۷۲ ھ و متعلق به دوران آل فریغون هست و درآن وصف زمین و نواحی و بلاد مختلف ذکر گردیده، این روستا چنین توصیف شده است۔ ''مزینان شهرکی است خُرد بر راه ری و اندر وی کشت و زرع بسیار است ۔۔۔این یك روستای سر سبز سبزوار است که در کرانهء کویر واقع است"۔[٤]

در کتاب "تاریخ بیهقی" ذکر این قریه به چشم می خورد و مصنف تاریخ بیهقی در کتاب خویش این

دیار را یکی از دوازده ربع بیهق می شمارد و هنگامیکه وی از ادیبی فاضل به نام ابو سعد اسعد بن محمد المزینانی که اشعار ی در مورد امام محمد بن حمویه سروده است ، نام می برد در مورد نام ابو سعد المزینانی می نویسد:" این شاعر منسوب است به مزینان ، یکی از ارباع بیهق "۔[۵]
وصف این روستا در بسیاری از کتب معتبر تاریخ ذکر گردیده است و شاید در قدیم یکی از روستا های معروف ایران زمین بوده است۔ و در کتب تاریخی این نه به عنوان یك روستا بلکه به عنوان یك ریاست شناخته شده است۔ درین دیار مردان شهیر بر خاسته و بر صحنهء گیتی پهناور اسم خود را ثبت کردند۔در کتاب تاریخ بیهق ذکر این روستا و بیت حکام مزینان این چنین آمده است:"ابو علی حسن بن العباس مروزی بود که در مزینان متوطن شد و سلطان محمود بن سبکتگین ریاست مزینان بوی داد۔ دریں جا مردان هنر مند و با مروت حضور داشتند"۔[٦] مزینان یکی از اهالی سبزوار است که در جنوبِ مسیر مشهدو تهرا ن موقعیت دارد۔توصیف این روستا را شریعتی در اثر " هبوط در کویر" بیان کرده است۔و آن را یکی از روستا های خشك وگرم ایران محسوب کرده است۔و اهالی این روستا را مردم پُر رمز یعنی مردمی که رمز طبیعت را بهتردرك کرده اند خوانده است۔

اگر بخواهیم به پیشینهء خانوادگی وی پی ببریم باید افراد یکه در خانوادهء وی شهرت فراوانی داشتند درك کنیم۔ در پیشینهء خانوادگی شریعتی افرادی چون قربان علی ، استاد محمد تقی شریعتی و شیخ محمود همه به نوبهء خود اشخاص سر شناس ، علمی ،مردمی ، عالمان دین و افراد فعال جامعه بودند۔ پدرپدر بزرگ شریعتی قربان علی معروف به آخوند۔حکیم یك فیلسوف و فقیه بود که در مدارس قدیم بخارا ، سبزوار و مشهد کسب تحصیل کرده و یکی از شاگردان معروف حکیم اسرار ، حاج ملا هادی سبزواری بود۔ اجداد وی ازشلوغ شهر دور مانده در فضای اطمینان بخش دِه زندگی را ترجیح داده به ترویج علم و حکمت ادامه دادند۔ در میان اینها پدر شریعتی در خراسان در فعالیتهای سیاسی نیز دست داشت و از اجدادش شخصیتی بنام شیخ محمود یك مرد خدا رسیده ومنزوی و با تقوی بود ، که وصف شان را پوران شریعتی چنین توصیف می کند:" اجداد شریعتی همه از عالمان دین بودند۔ ملا قربانعلی ، شیخ محمود و استاد محمد تقی شریعتی ، هر یك به نوبهء خود عالم مذهبی بوده و میل گریز از دنیا و متعلقات آن ، از وجوه مشترك شان بوده است ۔"[٧]
در خانوادهء شریعتی تنها کسی که در تربیت و رُشد فکری او اندر کار بود ، پدر فقیدوی استاد تقی شریعتی بود که یکی از دانشمندان و عالمان آن زمان محسوب می شدو در سازمان های سیاسی نیز دست اندر کار بود۔پدر بزرگ وی در دوران مشروطیت در سپهسالار درس فلسفه می دادو بعد از مدتی به روستا بر گشت۔این مرد نزد شریعتی شخصیتی بود که بیشتر معلم روحانی بود۔ پدرش استاد تقی شریعتی وی را تربیت روحانی و اخلاقی کرد و مائل به ذوق مطالعه و نوشتن کرد۔این مرد یکی از افراد سر شنا س مشهد بود که برای ترویج تعلیمات و ارزش های اسلامی می کوشید۔چون ولادت وی

در خانه ای علم و دانش شده بود ،تعلیمات ابتدایی را در خانه نزد پدرش آموخت. پدر شریعتی نخستین معمار روح وی بود و همان بود که شریعتی را وادار نمود تا فکر کندو هنر فکر کردن و زیستن را بیاموزد. رشد فکری اش در خانه به کمك پدر فقیدش به کمال رسید. شریعتی در بیشتر موارد و بخصوص در کتاب کویر از پدر بزرگ خود نام می برد و آنها که رجال منزوی بودند و به علایق دنیوی سر و کاری نداشتند در کنج کویر مقیم شدند و زندگی را در انزوا سپری نمودند. شریعتی در کتاب " هبوط در کویر" از این گونه اشخاص توصیف و تمجید می کندو در تعمیر شخصیت خویش کردار اینها را خیلی کار گر و مهم تلقی می کند. در کتاب فوق الذکر د ر جائیکه ذکر قناتی ها می آید و آن مرد سیاه رنگ و خشك پوست و نحیف که به شریعتی اسرار زیست را آموخته بود از روستا و از همان کویر است که زادگاه شریعتی بوده است. شریعتی در محیط فقر و در تماس با ستم دیدگان و استثمار شدگان، و در شرایط سخت زندگی بزرگ شد. و کودکی اش را نیز در میان توده ای گذرانید که در خیلی شرایط بدی زجر کشیده واین فلك زده ها و محرومین در قعرِناامیدی و یاس غوطه می خوردند. وضع حال این روستا را خود شریعتی چنین توصیف کرده است: "روستای محبوب من ! ای گرسنه ء ژنده پوش مغموم که بر حاشیهء خشك و تشنهء کویر افتاده ای، ای نجیب زادهء بزرگوار ی که قربانی ستم ایامی و رنجور فقر و محکو م و یرانی و فراموشی و شرف تبار و شکوه تاریخت مستمندی را بر تو روا نمیدارد، ای کوه و کویر و ار گ و بازار و مدرسه و رباط و سر چشمه و قبرستانی که همه از اجداد من سخن میگوئید و یادگار عصمت اعصارید، اعصار سرشار از ایمان و لبریز از آرامش و یقین و طهارتی که در زیر قساوت خوب می پرورند، برای همیشه مدفون شدند و عصری آمد که خورشیدش از مغرب میتابد و اشعهء سیاهش همچون چنگال هول آور دیو بر سر زمین اهورائی ماسایه افکنده است و قندیل هائی را که در آن عصیر زیتون شرقی میسوخت و از آن خدا تابان بود خاموش کرد.ای در و دیوار های شکسته، خانه های گلین، مزرعه های غبار گرفته و کوچه باغهای اندوهبار همیشه پائیزی و شما مردم نیرومند و هوشیار و مغروری که اینك گرسنگی آواره تان کرده است و به بردگی شهر های روسپی خسب تهران و گرگان و ـــ ـ تان برده است! "[۸]

زادگاه شریعتی سر زمینی است که جز باد خشن چیزی نمی وزد. جز گز و تاق(دو نوع گیاهی که مخصوص دشت کویر لوت است) هیچ علفی و گیاهی نمی روید. درین روستا که قهر طبیعت هر روز بر چهرهء اهالی این منطقه سیلی می زند، مردمش با جبر طبیعت دست به گریبان اند و چنین حیات خویش را سپری می کنند. کویر اسیر فقر و مقهور طبیعت است. کویر خشن و بی رحم با آفتاب سوزان که در زمینش گیاه های گزو تاق می روید. در مورد این منطقه شریعتی دریکی از مقالاتش در کتاب کویر در باب " کویری که بصورت جغرافیا ظاهر شد" می نویسد: "ـــو کویر خودش انتهای زمین است،پایان سرزمین حیات است،در کویر گوئی به مرزِ عالم دیگر نزدیك می شویم و از آنست ماورالطبیعه را که همواره فلسفه از آن سخن میگوید و مذهب بران می خواندر کویر به چشم میتوان

دیده،می توان احساس کرد.“[۹]در همین روستای ساده و سرشار طبیعت پدر شریعتی می زیست ویك زندگی ساده و بدون هرج و مرج راسپری می کردند.خانواده شریعتی یك خانواده، با سواد،دین دار و متدین بود و پدرش هم که در آن روزگار در جامعه و در بین توده شهرتی فراوانی داشت. مردم پدر وی رایکی از تجدد خواهان و اصلاح گران جامعه می گماشتند. شریعتی بیشتر از پدر خود نام نبرده بلکه اجداد خود را بیشتر توصیف کرده است.در کتاب ”گفتگو های تنهایی“یکی از اعتراضات همین بوده که چرا شریعتی از پدرش سخن نمی گوید و همیشه از کسانی توصیف و تمجید می کند که با مردم سروکاری نداشته اند و در اجتماع نیز هیچ رولی را ایفا نکرده اند. راجع به همین اعتراضات دکترعلی شریعتی می نویسد: ”در نوشته کویر شما باآن دقت ازاجداد و حتی علامه، بهمن آبادی دائی جد بزرگتان حرف زده اید اما به نام پدر تا ن که رسیده اید به جاهای دیگری رفته اید. حتی از عمویتان دو سه سطری یاد کرده اید و در باره، پدر تان که شخصیتی معروف و بخصوص از نظر اجتماعی وی یك صاحب مکتب و مصلح فکری و اجتماعی بزرگ است و بنیانگذار راه و رسم نوینی در عصر ما که خود شما هم به عقیده، من تربیت شده و لااقل ورزیده، این مکتب هستید. ما بیشتر انتظار داشتیم که از او حرف بزنید بخصوص شما باید از او حرف بزنید. به هر حال شناختن وی بیشتر ضرورت دارد تا شناختن مردان منزوی یی که بدون اینکه کاری کنند و اثری بگذارند زندگی را گذارنده و امروز هم در میان مانیستند“. [۱۰] چونکه این گونه اشخاص در تربیت شریعتی مستقیماً دست اندر کار نبوده اند بلکه شریعتی افتخار دارد که اجدادش وابسته به فکری بودند و از سرچشمه، بزرگ و غنای عرفان اسلامی سرشار بوده اندو شریعتی نیز یکی از آن نوه های با خلف آن ها میباشدو راهی را که آنها پیمودند وی نیز خواهد پیمود.

بدین ترتیب طفل نوزاد دوم آذر ماه سال ۱۳۱۲ش تنها به خانواده، خود و جامعه، درونی خود که در آن رشدو نمو کردو باتوسعه، بی سابقه بهره مند گردید متعلق نبود، بلکه به جامعه، بشریت و شرق علی العموم تعلق داشت.او بود که قبل از وقوع پیوستن انقلاب اسلامی در ایران زمینه را برای انقلاب آماده کرد. توسط ایجاد رشد فکری در جوانان انقلاب را به ثمر نشاندو نژاد نوین را پیام تاز ه با امیدو ایجاب رساند. برای شناخت و ارزیابی این چهره، تابناك روشن فکر ایران زمین وقایع آن زمانی که وی متولد شددرین جا بیان می گردد. در سالی که شریعتی متولد شد، هفت سال به آغاز جنگ جهانی دوم مانده بود. دران روز گار رضا شاه پهلوی شهنشاه ایران بود. و در آن روز ها ایران داشت به سرعت راه های پیشرفت اقتصادی را طی می کرد. راه های نوین برای ادامه، تحصیلات عالی در اروپا برای دانشجویان ایرانی باز گردیده و عده ای از دانشجویان ایرانی به اروپا و کشور های غربی و بیشتر به فرانسه می رفتندو کسب تحصیل می کردند.در ابتداء شریعتی نزد پدرش درسهای ابتدائی را می خواند. در آغاز وضع زندگی شریعتی و ادامه، تحصیلاتش مانند کودکان دیگر ادامه داشت و هیچ اثر مافوق در وی دیده نمی شد.

در سال ۱۳۱۹ هجری شمسی پدر شریعتی که به مشهد آمده بودو شریعتی در سن هفت سالگی به دبستانی رفت که موسوم به دبستان "ابن یمین "یاد می شدودر مشهدواقع بود. ولی تا مدتی به دلیل بحران های سیاسی دوره، رضا شاه ،شریعتی با پدرش برای مدتی به روستای مزینان بر گشت و در مکتب روستایی اش شخصی بنام شیخ عبدالله درس کتاب معراج السعاده ء ملا نراقی میداد که در هنگام درس و تدریس در بیشتر موارد این شیخ مورد نقد و ایراد شریعتی قرار می گرفت. بعد از بهبود اوضاع استاد تقی شریعتی با خانواده اش دوباره به مشهد بر گشت و پسرش را دوباره واردبستان ابن یمین کرد.

زمانیکه که دکتر علی شریعتی پا به عرصهء جوانی نهاد،این دوره شامل ۲۲ سال زندگی اوست،شامل گذشت زمان گونا گون و تغیر مختلف النوع بود. در مشهد هم خانوادهء شریعتی با تیپ مردم شهری نه سازیده بلکه قیافهء روستایی را حفظ کرده یك خانوادهء روستائی بود در خانه پرنده ها ر انگهداری می کردند و شریعتی نیز در ایام کودکی کبوتر بازی و شنا و الاغ سواری می کرد. وقتیکه شریعتی در تعطیلات به روستای مزینان و کاهك بر می گشت با بچه های ده کبوتر بازی می کرد و این تفریح را خیلی دوست داشت. [۱۱]وی در کودکی مانند کودکان دیگر یك کودك عادی بود. مانند دیگران به مدرسه می رفت و مراحل درسی خود را حسب معمول طی نمود. شریعتی دارای یك ذهن خلاق بود و همین خلاقیت او را در مدت کوتاه به مقامی رساند که خیلی ها بعد از مدت زیاد و کاوشهای بی پایان بدست می آورند. دکتر علی شریعتی پس از تکمیل مرحلهء دبستان و فارغ شدن ازمدرسهء ابن یمین در سن سیزده سالگی به دبیرستان فردوسی رفت. [۱۲]در ین ایام تحصیلات وی علاوه بر کتاب های درسی بعضی از کتابهای ادبیات خارجی را نیز مطالعه می کرد و همین ادبیات خارجی بود که فکر وی را بسوی فلسفه و دانش جهان نو کشاند. شریعتی به فلسفه نیز می اندیشید. نخستین آثاری را که وی در روز های نخستین تحصیلات خویش خواند کتاب " بینوایان " از ویکتر هوگو بود. علاوه بر آ ن افکار متر لینگ و انا طول فرانس را نیز با علاقهء بسیار می خواند و ما شاهد آن هستیم که در اغلب جا ها هنگامیکه سخن از فلسفهء غرب می راند در بیشتر موارد نظر متر لینگ را نقل می کند. در بیشتر مواقع از فکر همین دو دانشمند بزر گ صحبت می کند. بعداً شریعتی به عرفان اسلامی گرایش نمود. در نخستین مرحله وی کلمات صوفیا ء و عرفای بزر گ جهان اسلام را جمع آوری کرد . که عبارت اند از جنید، عین القضات همدانی و حسین بن منصور حلاج وغیره.

در کتاب مخاطب های آشنا یاد داشتی را که نوشته :" به صحرا شدم ، عشق باریده بود و زمین تر شده ، و چنان که پای مرد به گلزار فرو شود ،پای من به عشق فرو می شد. " [۱۳] مربوط به همان یاد داشتهای زمان نوجوانی وی است،و این قول از ملك دینار است. از یك سو تاء ملات فلسفی و اندیشه های عرفانی و از سوی دیگر عقیدهء موروثی که از خانواده ، کشور و محیط برایش به ارث مانده بود، در سن سیزده سالگی دچار بحران عمیق فلسفی، عرفانی و دینی شده بود که بعداًبقول خودش " مغز

بـزرگی مانند متر لینگ را از پای در آورده بود.“[١٤] درضـمن شخصیت سازی دکتر شریعتی افرادی که دسـت انـدر کـار بـودنـدو شـریعتی از آنها بیشتر نام برده،آن پیش کسوتانی هستند که در تشکیل شـخصیت و سـاختمان فکری شریعتی و ” شریعتی اید ئولو گ“ سهم داشتند. این شخصیات تاریخی مشتمل اند برعلامه اقبال لاهوری، سید جمال الدین افغانی و سید قطب. این سه شخصیت مهم جهان اسلام راههای پر تاثیر ی را برای دکتر گشودند.

در سـاختمان فکری شریعتی نخستین کسی که راه تازه را به قلب و مغز ش گشود، پدرش استاد محمد تـقـی شـریـعتـی بـود که دریچهء مذهب و ایمان را برایش گشود.بعد از وی تحت تاثیر افکار و اندیشهء مهـنـدس مهـدی بـازرگـان ،طـالـقانی و ابوالحسن فروغی قرار گرفت.وی بامطالعهء فلسفه ء ” نیستی و پـوچـی “ بـه آثـار و نـوشـتـارهـای متر لینگ، صادق هـدایت ، یونسکو و نویسندهء یاسیت اندیش فرانسه کـافـکـا نیـز راه یافت. همچنین برای مطالعه و سیر دنیای هستی وی خیلی از نویسنگان معاصر خود را خوانـد.وی عرفان را از مولانا جلال الدین رومی ،بوسعید و عین القضات همدانی آموخت . رابطهء علم و مذهب را از پلانك و انشتین آموخت.دکتر مصدق را رهبر خویش می گماشت و نویسندگان زیادی در افـکـار و انـدیشـه های وی تاثیر گذاشته بودند که شامل اند بر نویسندهء عربی جودة السحار مصنف ابـوذر سـوسیالیست خدا پرست،لوئی ماسینیون فرانسوی مصنف کتابهای سلمان پاك، حلاج و غیره و هـمـچـنیـن گورویچ و کارل مارکس که هر کدام از اینها در شناخت جامعه شناسی شریعتی تاثر گذار بودند.ژان پال سارتر راهِ اگزیستانسیالیسم(وجودیت) را به وی آموخت.

ذوق مـطـالـعـه و علاقه مندی با عرفان و فلسفه باعث شد که دریچه های روشن و تازه ای را در ذهنش بـاز کـنـد و عـواطف حـساسی را در قلبش ایجاد بکند. خـود او مـی گـویـد کـه سرشتش را با فلسفه، حـکـمـت و عـرفان عجین کرده اند. بقول وی فلسفه را از دیگران و کتابها نیاموخته است بلکه در ژن هـای وی رسوخ یافته است.از اجدادش به ارث بُرده است .وی در آغاز کتاب گفتگو های تنهایی در بـارهء خود ابراز نظر کرده می گوید که وی از کودکی میل به تنهایی، سکوت، با خود حرف زدن و فکر کـردن دایـم بوده و بقول خودش ” خارق العاده“ بوده است. دکتر شریعتی زمانی با فلسفه آشنا شد که پدرش بیشتر کتابهای فلسفی را مطالعه میکرد و یك اثر فیلسوف معروف غرب میترلینگ به نام ”اندیشه های مغز بزرگ“ ترجمه ذبیح الله منصوری پیش او بود که در آغاز کتاب جمله ای نوشته بود که ” وقتی شمع را پُف می کنیم شعله اش کجا می رود؟ “ با همین یك جمله دریچه های مغز وی افتتاح شد و بعد ازان افتاد توی اندیشیدن مطلق و فلسفه. در طول حیات خویش وی دچار چندین عواطف بود.در منزل عشق بود و عرفان، که با بحران روحی و حیرت فلسفی آغاز شد. از میراث ”صوفیان خراسان گرفته تا آثـار نیهیـلیسـت هـا و ” اگـزیستـانسیلیست “ های اروپا، همه در این اضطراب ها و واهمه ها ی درونی شـریعتی نقش داشتند.در آغاز میل با آثارِ مولانا، ملك دینار، حلاج و اشخاص معتبر و بزرگ اسلامی داشت. طـوری کـه از آثـار دورهء ابتدائی حیات وی معلوم میشود که ابوذر، حُر ومولانا در حساسیت

روحی شریعتی دست اندر کار بودند.
هنگامیکه شریعتی یك جوان و دانش آموز بود، در آن روز ها نهضت مقاومت ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق اوج می گرفت. این نهضتی بود که بیشتر روشن فکران و میهن پرستان آن زمان طرفدار آن بوده از پالیسی های دکتر مصدق پشتیبانی می کردند. ملی ساختن نفت یکی از برنامه ریزی های این نهضت بود.در سال ۱۳۲۲ شمسی گروهی از جوانان به رهبری فکری دانشمند محمد نخشب یك مکتب فکری جدیدی را موسوم به " نهضت خدا پرستان " بنیان گزاری کردند. نهضت خدا پرستان سوسیالیست گروهی بود که بطور مخفی در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲٤ در تهران تشکیل یافته بود. این نهضت بدست جوانان پُر شور تجدد خواه پایه ریزی شده بود، ضمن اعتقاد بر خدا از نظر اقتصادی سیستم سوسیالیسم اسلامی را برای جامعه لازم می دانستند.و به یك حرکت انقلابی که همگی ارزشهای منحط جامعه را دگر گون سازد و اجتماع نوینی بر پایه ارزشهای توحیدی بنا نهدو شیوهء کار آنها مخفی بودو در آغاز به مبارزات ایدئولوژیك و در کار تربیت کادر های خود بودند. دران ایام نهضت ملی دکتر مصدق اوج می گرفت و شریعتی در سال دوم دانشسرا بود. این سازمان نهضت خدا پرستان که دران بیشتر جوانان و میهن پرستان سهم و عضویت داشتند به علت عدم فعالیتهای علنی در سیاست و توجه به خود سازی شهرت بسزای را درقلیل مدت بدست آورد.شریعتی چون با این گروه رابطهء فکری داشت او هم با جمعی از دوستان به این نهضت پیوست.در روزگار شریعتی چندین احزاب سیاسی دست اندر کار بودند. این سازمان ها شامل اند بر حزب ملی ایران، جمعیت خدا پرستان سوسیالیست، حزب ملت ایران، حزب زحمت کشان ملت ایران،و حزب توده. مو خر الذکر فعال ترین نهضتی در دانشکده ها ومدارس بود. در سالهای ۱۳۲۸ ش تا ۱۳۳۰ ش پدر شریعتی در جنبش استقلال طلبانهء توده ایران سهم گرفته از سوی مردم عضو مجلس کاندید شدولی دسیسه ها ایجاد شدو نگذاشتند استاد محمد تقی به مجلس وارد شود. استاد محمد تقی شریعتی با مصدق درین هنگام در رابطه بود و تنش و بحرانی که بین شاه و حواریون وی و بین دکتر مصدق و هوا خواهان وی ایجاد گردیده بو دروز به روز تیره تر می شد.در مبارزات ملی شدن نفت بیشتر اعضای نهضت خدا پرستان به سوی نهضت مصدق گرایش پیدا کردند و بعضی ها که ماندند آنها جدا شده به رهبری مرحوم نخشب "حزب مردم ایران " را تاسیس کردند.این دوره مبارزترین دورهء سیاسی ایران است که دران تحولات دگرگونی به چشم می خورد. احزاب تشکیل می شوندو سازمان ها ی مخفی اسلامی، ملی و سوسیالیستی نیز سرمی زنند.درین دوره که مصدق به نخست وزیری رسید نفت ایران را ملی کردو نفت خوران را از ایران بیرون راند. همه امید های مردم ایران در دکتر مصدق تبلور یافت. آمریکا و انگلیس برای از بین بردن مصدق هم دست میشوندو سعی می کنند زمامداری مصدق را از بین ببرند. در این مدت که معضلهء ملی شدن نفت اوج میگیرد وبالآخره سبب آن شد که دکتر مصدق از وزارت معزول گردد. این تنش ها بالآخره به انتها رسید و مصدق معزول گردید.

دوره تحصیلات و خدمات: شریعتی درآغاز این دوره پُر هیا هوی سیاسی، با هیچ نهضتی و حزب سیاسی سرو کاری نداشت و نه پرچم کدام حزبی را به دوش کشید، بلکه غرق کتاب خواندن و اندیشیدن بود ولی هنگامیکه با دوستانش وارد صحنهء سیاسی شدو با حزب خداپرستان پیوست پس از آن با سیاست سرو کار پیدا کرد- قبل ازین وی با این گونه مشاغل سروکاری نداشت و بقول خودش: " من در آغاز نهضت سیاسی نبودم ، غرق کتاب و تصوف بودم و اندیشیدن عقلی -و نسل بیدار همزمان من پیشرو تر از من بود و بیدار تر ، و زودتر از من آتش (نه پرتو) خود آگاهی در درونش تابیده بود و در آن حال که آنان (همه کس) استبداد و استعمار و خفقان و اسارت و تاریخ و آینده و سر نوشت و سرشت خویش را و مملکت خویش را احساس کرده بودندو بر آشفته بودند، من غرق در هوای دیگری بودم و در آسمان ها سکونت داشتم"-[۱۵]

در دورران تحصیلاتش علاوه بر مشاغل درسی و علمی اش، پس از ان هنگامیکه شریعتی روی صحنه آمد در سال ۱۳۳۱ ش برای نخستین بار با حکومتِ رضا شاه پهلوی رو برو شد و طرفداری خود را از حکومت ملی نشان دادو از برنامه ریزی های ملی گرانهء دکتر مصدق پشتیبانی خود را اعلام کرد که در اثر آن وی بازداشت شد- این واقعه چنان پیش آمد که شرکت و چاه های نفتی ایران در دست انگلیس ها بودو آنها از آن بهره می بُردند، قوام السلطنه نسبت به ملی کردن نفت بی اعتنائی ورزید که در پاسخ خشم عمومی را بر پا ساخت شورشی علیه قوام السلطنه در خیابان های مشهد بوقوع پیوست- در اثر این تظاهرات و راه پیمایی ها زد وخورد بین طرفداران مصدق و دولت رُخ داد که منجر به کشته شدن ۲۷ تن شد-قوام السلطنه معزول گردید و دکتر محمد مصدق به نخست وزیری منصوب گردید- باز داشت شریعتی هم در همان روز ها ی آخرین دولت قوام السلطنه بوقوع پیوست- که بعد از روی کار آمد ن مصد ق عفو عمومی اعلام گردید و این نخستین ورود عملی وی به دنیای سیاست بود-[۱۶]درین دوره هرج و مرج سیاسی و بحرانی شدن اوضاع داخلی کشور،شریعتی با قلب حساسی که داشت اوضاع وخیم کشور خود را به شدت احساس می کردو درتلاش راهی بود که ملتش را به ساحل نجات برساند-در نیمهء سدهء بیستم میلادی و به صحنه آمدن رضا شاه پهلوی، کشور ایران با دگر گونی های نسبتًا چشمگیر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فکری رو به رو شد- از یك سو از کشور همسایهء شمال ایران صدای حقوق کارگران وزحمت کشان بلند شدو از سوی دیگر صدا و رنگهای تمدن و فرهنگ غربی در ایران پخش شد که آهسته آهسته جامعه و افکار اهلی ایران را از داخل می مکید- همراه با تکنولوژی غربی روش و افکار غربی نیز در جامعهء ایران نفوذ پیدا کردو در قشر جامعه راه کشود، شیوه های زندگی اروپایی زمینه های جلوه گری یافتند- پدیده های فرهنگی مغرب زمین رخ نمود ند- در لابلای این دگرگونی ها، روحانیت نیز رنگ دیگری به خود گرفته بود- یك طبقه خاصی که داشتند به سر خود عمامه می بستندو قبای سیاه را در بر داشتند، به مسائل و موضوعات دینی تسلط داشتندو هیچ نمی خواستند کسی در این حرفه بدون لباس مخصوص وارد شودو یا در

افکار اصلی آنها شگافی ایجاد کند.شریعتی همراه با این گونه رغبت های سیاسی اش هنگامیکه در سال نهم وارد دانشسرای مقدماتی شد و بعدا ز دو سال با تعهد این که تا مدت پنج سال در بخش فرهنگ خدمت کند و پس ازدانشسرای فارغ التحصیل در مضافات مشهد در یکی از مدارس به آموزگاری پردازد. درین پنج سال وی موفق به اخذ دیپلم ولیسانس گردید.

نخستین کتاب و نخستین ترجمه: استاد جودة السحار نویسندهء معروف کشور مصر،زندگی پر مبارزهء حضرت ابوذر غفاری را به شکل سحر انگیز در یك کتاب بیان نموده و در آ ن روزگار که شریعتی در کلاس پنجم دانشسرا بود. پدرش استاد محمد تقی شریعتی این کتاب که زبان عربی را داشت ترجمه می کرد. کتاب مذکور را رئیس کتاب خانهء فرهنگ به تقی شریعتی آورد تا آن را ترجمه کند ولی در اثر علالت محمد تقی نتوانست ترجمه را ادامه دهد فقط مقدمهء این کتاب را استاد تقی شریعتی ترجمه کر د.بعداً به علی شریعتی پیشنهاد کرد تا این کتاب راترجمه کند، شریعتی با همکاری پدر خود این کتاب را بفارسی ترجمه کرد که کانون نشر حقایق اسلام مشهد انتشار داد. گروه " کانون نشر حقایق اسلامی "که استاد محمد تقی شریعتی موسس آ ن بود و با جنبش اسلامی نیز همبستگی داشت وپول هزینه اش را نیز همین جنبش تهیه می کرد در ترویج و نشر افکار شریعتی نقش مهمی را ایفاء کرد. این نخستین کتابی بود که شریعتی داشت ترجمه می کرد چون با این کتاب و با شخصیت این داستان کتاب یك گونه عقیده و هم بستگی فکری هم داشت لذا ترجمه را به نحو ه احسن انجام داد.

حضرت ابوذر غفاری شخصیتی است که هزار و چهار صد سال قبل در صحرای تفتیدهء عرب(ربزه) می زیست و برای آزادی، برابری و برادری بشریت صدای احتجاج را بلند کرد و علیه خلیفهءوقت قیام کرد.در تاریخ اسلام حضرت ابوذر غفاری به عنوان یك الگوی عدالت و برابری در مقابل ذخیره اندوزان و خر پول ها نمایان بود. سعی و تلاش وی برای ایجاد یك جامعهء سوسیالیستی بود . ولی دستگاه حاکم راه های وی را مسدود نموده وی را به صحرای ربذه تبعید نمود و در همان جا وی همراه با دخترش به خالق حقیقی پیوست.شریعتی یك گونه عشق و عاطفهء زیادی با این شخصیت والا رتبه داشت و هنگامیکه نام وی را به زبان می آوردیك نوع هیجان در روش گفتارش ایجاد می گردید.در آینده، وی یك تیاتر تحت عنوان "یك بار دیگر ابوذر " نوشت که ذکر آن در ابواب آتی خواهد آمد.امروزه اغلب خوانندگان شریعتی فکر می کنند که کتاب ابوذر اثر شریعتی است و گمان می رود که تخلیق خود شریعتی است ولی این مجموعهء آثار سوم شریعتی در واقع اثریك نویسندهءمصری است که به فرمان پدرش آن را به فارسی ترجمه کرده است.در همین کتاب یك معرفی نمایش نامه موسوم به " یك بار دیگر ابوذر " نیز وجود دارد که متعلق به نوشتهءخود شریعتی میباشد.

در سال ۱۳۳۱ ش تحصیلات شریعتی به پایان رسید و پس از فراغت وی فرصتی را بدست آورد تا مدتی

در مدرسهء کاتب پور احمد آباد به تدریس بپردازد.دربن زمان وی به فعالیت های سیاسی خود هم ادامه داد و در انجمن اسلامی دانش آموزان سخنرانی می کرد. سخنرانی وی را "کانون نشر حقایق اسلامی" به چاپ می رسانید و در همان زمان وی کتابی نوشت که موسوم به "مکتب واسطه "است. در نوشتن این کتاب افکار آشتیانی شریعتی را تحت تاثیر گذاشته بود که دربن کتاب نیز از کتاب "ایده آل بشر"تالیف آشتیانی خیلی متاثر بوده است، و از آن جا بجا بهره بُرده است.باید یاد آور شد که این گروه" کانون نشر حقایق اسلامی" رادر سال ۱۳۲۳ ش گروهی از علاقه مندان که با اندیشه های استاد محمدتقی شریعتی علاقهء فراوانی داشتند، تاسیس کردند.هدف این گروه طوریکه از نام آن مشخص است،یگانه تبلیغ حقایق اسلام بود. دربن اداره هفته ای دو بار جلسه بر گزار میشد که یك سخنرانی می بود و دومین تفسیر. دربن اداره همهء سخنرانی ها و جلسات یك مبارزه علیه تشریفات و مراسم انحرافی شیعه بود. مبارزه ای که بدعتهای رائج و انحرافاتی که مغایر با روح حقیقی اسلام بود و در واقعیت با تشیع اصل و واقعی هیچ ربطی نداشت،سخنرانان اهداف خویش را بر اساس منطق و تحقیق به اثبات رسانیده روح حقیقی اسلا م را در جامعه اجرا می کردند. مبارزهء استاد تقی شریعتی علیه تخدیر دینی و مذهبی ادامه داشت و چندین بار قشریون مذهبی که با این اداره مخالفت داشتند به این اداره حمله بردند و علنی مخالفت ورزیدند.[۱۷]

استخدام و خدمات ابتدائی: طوری که قبلاً ذکر شد که بعد از گرفتن دیپلم از دانشسرای مقدماتی شریعتی در ادارهء فرهنگ استخدام شد. مدتی دران جا در کار های علمی پژوهشی و درسی مصروف بود وپس از فراغت در هما ن زمان از دبستان کاتب پور که در مشهدواقع بود و یکی از دبستانهای ادبی آن زمان محسوب میشد، در رشتهء ادبیات دیپلوم را بدست آورد.در همان روزگار در کنکور حقوق شرکت کرد چون در رشتهء فزیك علاقه مندی زیاد نشان می داد ولی پدرش وی را ازین رشته باز داشت واو را بسوی ادبیات فارسی مائل ساخت. چون دربن مورد وی صلاحیت فراوانی نشان داده بود. پدرش مـی دانست که اگر همین راه را وی دنبال کند در آینده جایگاه مهمی را در ادب فارسی بدست خواهد آورد.

علی شریعتی علاوه بر مشاغل تدریسی در دبستان،به نوشتن کتاب های دورهء ابتدائی برای کلاسهای اول تا چهارم نیز پرداخت . این کتاب ها شامل تعلیمات دینی و اخلاقی بود که با کوشش علی شریعتی تالیف گردیده و در سال ۱۳۳۵ ش توسط انتشارات و کتابفروشی باستان مشهدبه چاپ رسید و تا چندین سالی در کلاسهای ابتدائی تدریس می شد.

در مهر ماه سال ۱۳۳٤ ش در مشهد دانشکدهء علوم و ادبیات تاسیس شد.شریعتی که در آن ایام کار مند وزارت فرهنگ بود که فعلاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این وزارت،وزارت آموزش و پرورش نام دارد. شریعتی با چند کار مند دیگر این وزارت خانه در دانشکدهء علوم وادبیات مشهد ثبت نام کردند.با دلیل شرائط قانون آنها کار مندوزارت فرهنگِ دولت بودند و نمی توانستند که هر روزه به

کلاس بروند.آنها مجبور بودند بصورت مستمع در کلاسها حاضر شوند.بعد از یك مدت هنگامیکه قانون ممنوعیت کارمندان برداشته شد، شریعتی توانست آسوده تر تحصیلات خود را در دانشکدهء مذکور به پایان برساند.در بین دانشجویان موفقیت و استعداد خداداد شریعتی نمایان بود.درهمان روزها که وی تدریس خود را ادامه می داد همراه درس و تدریس به کار نوشتن کتاب "مکتب واسطه" و "ابوذر" که ذکر آن در صفحات قبلی آمده هم پرداخت و در مدت کم این دو کتاب را به چاپ رسانید.در بین شاگردان دانشکده وی یك مقام ویژه ای داشت. چون نسبت به دانشجویان دیگر صلاحیت خوب و فکر رسا داشت و نیز در فعالیتهای فرهنگی وفکری وسیاسی مستعد بود بدین وجه در بین همهء دوستان نمایان بود.گاه گاه در روز نامهء خراسان مقالات وی بچاپ می رسید. علاوه بر کار نوشتن و تدریس چون وی خیلی پُر کار و فعال بود در آن زمان در رادیو نیز برای یك ساعت هفته وار برنامهء ادبی داشت.

شریعتی در دانشکدهء ادبیات مسئول انجمن ادبی دانشجویان نیز بود.در همین سالهای پر شور و شوق وی راهی یافت به خواندن شعر و شاعری و مخصوصاً راهی یافت به مطالعهء آثار اخوان ثالث. وی سری از کتابهای شعری اخوان ثالث مانند آخر ارغنون(۱۳۳۰)،شاهنامه(۱۳۲۸)وکتاب زمستان (۱۳۳۵) را خواند و تحت تاثیر آن قرار گرفت.در همان سالها شریعتی خود به سرودن شعر پرداخت. وی در نخستین وهله دست به سرودن شعر نو زد .دو شعر از این دور به یاد گار مانده است که نمونه شعر نخستین شریعتی بشمار می روند.وآن دو اشعار "من چیستم؟" و "غریب راه" اند. این دو اشعار که در بخش شعر شریعتی ذکر خواهد شد، نمونهء از ذوق و روش اسلوب شعری وی محسوب میشود. در مشهد بیرون از دانشکده نیز شریعتی در محافل ادبی شرکت فعال داشت .این باعث شد که با استادانش در خارج از دانشگاه نیز رابطه داشته باشد.یکی از استادان شریعتی مرحوم استاد احمد خراسانی بود که استاد منطق، عربی و دستور بود.این شخصیت در تشکیل شخصیت روحی ومعنوی شریعتی تاثیر فراوانی داشته است.بین استاد و شاگردیك نوع دوستی بر قرار بود که این دوستی راآقای اخوان ثالث در کتاب خویش شرح داده است.[۱۸] در ایامی که شریعتی دانشجوی دانشکدهء ادبیاتِ مشهد بود فعالیتهای اجتماعی وی ادامه داشت.گرچه در این زمان فعالیتهای وی رنگ و شکل مستقل و عیان ایدئو لو ژیك را به خود نگرفته بود و فعالیتهای سیاسی وی آب زیر کاه محسوب می شد اما در مهر ماه سال ۱۳۳۶ شمسی وی همراه پدرش و ۱۶ تن از اعضای نهضت مقاومت که دربین آنها چهره های معروف همچون طاهر احمد زاده(پدر مسعودو مجید احمد زاده که این هر دو در مبارزه جان خود را از دست دادند) ، مرحوم آسایش و چندین تن دیگر در مشهد از سوی سربازان دولت دستگیر شدند. آنها را توسط یك هوا پیما ی ارتشی به تهران بردندو همه را به زندان تهران انداختند.در بین این زندانیان شریعتی جوانتر از بقیه دستگیر شدگان بود و کتك و شکنجه و اذیت را خوب تحمل می کرد .سرش را تراشیدندو اورا و چند تن دیگر را سخت کتك زدند و گاه وگاه او را

سخت شکنجه میدادند. دکتر شریعتی درین مدت تا هشت ماه در زندان سپری کرد. درین مدت هشت ماه از سلول کوچك و تاریك خود دریچه ای به دنیا و تاریخ گشود.

شریعتی در زندان قزل قلعهء تهران شعری را سروده که شعر رومانتیك وی محسوب می شود. این شعر در سال ۱۳٤۳ هجری شمسی سروده شده است. این شعر در کتاب گفتگو های تنهائی جلد اول در صفحه ۳۷۰ آمده است. در ابتدا که موضوع تحت عنوان "نامهء پدری به فرزندش" نوشته شده در پایان این موضوع شعری را تحت عنوان "ما و ماه" آورده است که در بخش شعر در مورد آن ذکر گردیده است (رك به شعر ما و ماه، بخش شعر همین مقاله). درین شعر که در یك سلول زندان با پدرش محبوس بوده مخاطبش همان پدرش است و مراد از دست ها، همان محافظان زندان اند." در قزل قلعه زندانی بودم؛ سخت گذشت، بعد یك زندانی دیگری را هم آوردند؛ من در بند یك زندانی بودم در بند دوم او را زندانی کردند". [۱۹]

دکتر شریعتی با همکاری و علاقه مندی با رهبرش مصدق آمادهء هر نوع بند و زندان بود و می خواست برای آزادی ملتش مبارزه کند. و گفته که برای کسب آزادی عذاب های کشیده و خواهد کشید و خود را به استبداد نخواهد فروخت. در جایی می نویسد:" ای آزادی ! چندین بار تاکنون بخاطر تو زندانی شده ام و آیا باز هم خواهم شد، در راه تو چقدر شکنجه و عذاب را پذیرا شده ام؛ با این حال (مطمئن باش) خود را به استبداد نخواهم فروخت. (بالاخره) من فرزند آزادی ام، علی استاد من و مصدق رهبر من است. پیر مردی که هفتادسال برای آزادی سوگواری کرد". [۲۰]

ازدواج: در دی ماه سال ۱۳۳۵ شمسی هنگامیکه شریعتی در دانشکدهء ادبیات مشهد بود، دختری بنام پوران شریعت رضوی در همان کلاس درس می خواند. این دختر مرحوم علی اکبر شریعت رضوی بود. پدرش از سلسلهء سادات رضوی بود که در شهر مشهد اقامت داشت. پوران در سال ۱۳۱۳ شمسی متولد شد، یعنی از شریعتی یك سال کوچك تر بود. این همان پوران بود که برادر وی آذر در شانزدهم آذر متولد شد و نیز در شانزدهم آذر به شهادت رسید و نامگذاری خیابان ۱٦ آذر نیز به همین مناسبت است. پروفیسور دکتر ظهور احمد اعوان در مورد ازدواج شریعتی چنین می گوید:"در سال ۱۹۵۷ میلادی شریعتی در دانشگاه با یك دانشجوی و هم کلاسش ازدواج کرد که این دختر پوران بود و شریعتی را دوست داشت". [۲۱]

ازدواج و دوستی میان علی شریعتی و پوران چگونه صورت گرفت؟ بهتر است این داستان را از زبان خود پوران بشنویم:"اولین بر خورد من با علی شریعتی، در اوایل دی ماه سال ۱۳۳۵ ش، در کلاس درس، در دانشکدهء ادبیات مشهد بود. مرحوم حبیب اللهی، استاد ادبیات فارسی ما، که شاعر هم بود، روزی ضمن صحبت گفت: آیا می دانید که شما با نویسندهء جوان و دانشمندی هم کلاس هستید ؟ می خواهم آقای علی شریعتی مزینانی را که کتاب "ابوذر غفاری" را ترجمه کرده و همچنین "تاریخ تکامل فلسفه" را نوشته، به شما معرفی نمایم و بعد اشاره کرد به علی شریعتی که در عقب کلاس،

بسیار آرام با لبخندی بر لب نشسته بود و گفت : بلند شوید تا شما را ببینند. علی شریعتی بر خاست و اظهار ادب نمود و دانشجویان برایش دست زدند.در اولین برخورد ، او را جوانی متواضع یافتم، بعدها در ارتباط های درسی او با سایر دانشجویان و کمکهایی که به همه می کرد، که من هم گاهی به این جمع می پیوستم. بیشتر با او، بینش و تفکرش آشنا می شدم. ولی او به گفتهء خودش، اولین بار نام خانوادگی من، شریعت رضوی، پس از شهادت سه دانشجو در کریدور دانشکدهء فنی دانشگاه تهران در ١٦ آذر ماه ١٣٣٢ که هنگام ورود نیکسون اتفاق افتاده بود، آشنا می شود."[٢٢]

درین هنگام که شریعتی و خانم پوران در یك کلاس در دانشکده بودند ازدواج کردند و زندگی خانوادگی آنها آغاز گردید.پوران شریعت رضوی در مهر ماه سال ١٣٣٧ شمسی، در ادارهء فرهنگ که اکنون بعد از انقلاب اسلامی این گروه موسوم به گروه آموزش و پرورش است با داشتن مدرك لیسانس (Graduation) استخدام شد. وظیفهء پوران شریعتی بعد از استخدام این بود که در یکی از دبیرستان های دخترانه تدریس کند.در عین حال هنگامیکه شریعتی نیز معاش نداشت و فامیل شان دچار مشکلات مالی بود. روز ها شریعتی تدریس می داشت و شبها تا دیروقت، برای اتمام پایان نامه اش بیدار می ماند و آن را تصحیح و تایپ می کرد.شریعتی با مراجعه به مسئول ادارهء دانشکده، تا پایان آذر ماه وقت گرفت تا بتواند کار تزش را تمام کند . موضوع تز وی، ترجمهء کتاب " در نقد و ادب" نوشته ء محمد مندور بود. محمد مندور یك نویسندهء مصری بود که ادب را مورد بحث و بر رسی قرار داده و در مورد نظرات سقراط و ارسطو را راجع به نقد، مورد تحلیل و بررسی قرار داده بود. ترجمهء این کتاب را به پیشنهاد مرحوم دکتر علی اکبر فیاض انتخاب کرده بود. به هر حال ،علی شریعتی این رساله اش را که تمام کار تایپ آن را خودش کرده بود، به دانشکده تحویل داد. بعد از گزارش هئیت داوری مقاله وی در موعد مقرر از آن دفاع کرد و مورد تائیید هیئت داوری قرار گرفت. دران روز ها که به دانشجویان ایرانی از سوی دولت فرانسه بورس های تحصیلی فرستاده می شد وبیشتر دانشجویان در رشته های مختلف به اروپا و کشور ها ی غربی می رفتند، دکتر شریعتی نیز یکی ازان خوشبختانی بود که قرعهء بورس تحصیلی بنام او بر آمدو پس از چندی، نامهء ای دریافت کرد که به او اطلاع می داد بورس دولتی شامل حالش شده است و می تواند برای ادامهء تحصیل به یکی از کشور های اروپایی برود. بالآخره شریعتی در اوایل خرداد ماه سال ١٣٣٨ شمسی برای ادامهء تحصیل به فرانسه رفت.[٢٣]

سفر اروپا: بعد از طی مراحل لازم و گرفتن روادیدشریعتی دراواخر سال١٣٣٨(١٩٥٩م) عازم پاریس شد تا در آنجا تحصیلات عالی خود را ادامه دهد. شریعتی هنگامیکه به فرانسه رسید، بطور موقت، در مدرسهء آموزش زبان فرانسوی برای خارجیها به نام " آلیانس" ثبت نام کرد. پس از آن او روز ها در آلیانس و شبها در منزل به مطالعهء زبان می پرداخت. مدرسهء آلیانس به گفتهء خود شریعتی پنج هزار دانشجوی خارجی داشت.[٢٤]

شریعتی در این مدرسه که برای آموزش لسان فرانسوی برای دانشجویان خارجی ساخته شده بود، در آنجا برای مدت دو ساعت درس می خواندبعداً در یك مدرسهء دیگر هم که به نام "انستیتو پانتئون" شهرت داشت نیز ثبت نام کرد و در آنجاهم می خواست برای مدت دو ساعت زبان فرانسوی رابیاموزد. تحصیلات وی در این مدرسه های آموزشی تا دیر ادامه نیافت و بعد از مدتی کلاس ها راترك کرد ه در جستجوی کارو فعالیت بهتری اقدام نمود، درین راستا خود وی چنین می فرماید: "دیدم آلیانس فرانسه هم جای زبان یاد گرفتن نیست، آنرا رها کردم، کتاب نیایش پروفیسور الکسیس کارل را که در ایران می شناختمش، گرفتم و درِ اطاقم را به روی خودم بستم نه به کمك؛ بلکه به زور دیکسیونر های فرانسه به فارسی، شروع به ترجمه کردم، شیفتگی من به افکار کارل و آشنائی و علاقه ام به وی، خستگی ناشی از ترجمه کتابی را که با زبانش آشنائی درست نداشتم و مشکلات اندیشه های فلسفی و پیچیدگیهای تعبیرات ادبی آنرا نمی فهمیدم، جبران می کرد". [۲۵]

کتاب نیایش اثر الیکسیس کارل نویسندهء متکر فرانسه است که یك سال پس از ترجمه، زمانی که شریعتی هنوز در پاریس بود، تحت عنوان "نیایش" توسط کتاب فروشی باستان مشهدبه چاپ رسید. بعدها شرکت انتشار آن رامجدداًچاپ کرد. در بارهء نویسندهء کتاب نیایش یعنی الکسیس کارل ،زندگینامهء مفصل در دست نیست و این شخصیت در ادبیات فرانسه نیز نام و شهرتی ندارد ولی شریعتی با این نویسندهء گمنام علاقهء فوق العاده ای نشان داده است. بعد ازتکمیل کتاب نیایش وی فرصتی یافت به مجامع دانشمندان و روشن فکران راه یابدودران روزگار کافه های فرانسه جای چنین مردمان مبارز و انقلابیون بودند. در بیشتر کافه های پاریس انقلابیون و شورشیان کشور های مختلف نشسته طرح ها را بر رسی و برنامه ریزی می کردند. کافه های پاریس در ساختن و ویران کردن سرنوشت کشور ها شهرت فراوانی دارند. درین کافه ها انقلابیون کشور های مختلف نشسته برای انقلاب در کشور شان طرح ریزی می کردندو بعداً که به کشور شان بر می گشتند آن طرح ها و نقشه ها را عملی می کردند. درین کافه های پاریس چهره های معروف و مبارزان شهیر دیده می شد. شریعتی هم گاه گاهی به این کافه ها می رفت و در بحث و مباحثه با هنر مندان ، دانشمندان و فیلسوفان شرکت می کرد.

فرانسه در سال ۱۹۵۹ میلادی یعنی سال ورود علی شریعتی، کشور پر آشوبی بود، بحران الجزایراز سالها پیش شروع شده بود. گروههای فاشیست، هواداران نهضت آزادیبخش الجزایر (اعم از الجزایری یا فرانسوی) را تحت تعقیب قرار می دادندو یا می کشتند. بمب گذاریها در سطح شهر پاریس، در دانشگاه و در محل سکونت برخی از روشن فکران و اساتید طرفدار استقلال الجزایر به شدت رواج داشت. روشنفکران چپ فرانسه مانند سارتر و گورویچ مخالف حمایت های دولت فرانسه از استعمار گر الجزایر بودند. و در داخل فرانسه نیز گروه های ضد دولت فرانسه و الجزایر وجود داشتند که همیشه سیاستهای فرانسه را در قبال دولت الجزایری می کوبیدندو محکوم می

کردند. در همین سالها و در چنین شرائطی ، اولین آشنائی علی شریعتی با جبههء آزادیبخش الجزایر صورت گرفت . شریعتی از شور و شغف و فرهنگ فرانسه خیلی زود دلگیر شد و چیزی را که تمدن بزرگ و پرُ افتخار می نامید در آخر در نظرش چیز بی ارزش ، پوچ و بی معنی معلوم شد و دانست که این همه رنگا رنگی های پاریس در اصل هیچ حقیقتی ندارد و زندگی در آنجا بی لطف است.

دران روز ها که وی در فرانسه بود پسر وی احسان بدنیا آمد که پوران عکس پسره را به وی فرستاد. بعد از دیدن عکس فرزند خویش شریعتی نامهء به همسرش در شهریور ماه سال ۱۳۳۸ ش نوشت وپشت آن عکس این شعر را نوشت که غالباً شعر فردوسی است :

چنین گفت مرجفت رانره شیر
که فرزند ما گر نباشد دلیر
ببریم از او مهر و پیوند پاك
پدرش آب دریا و مادرش خاك [۲٦]

شریعتی در سال۱۳۳۸ شمسی برابر با ۱۹۵۹ میلادی در دانشگاه سوربن در بخش ادبیات و علوم انسانی ثبت نام کرد.وی به پیشنهاد دوستان و علاقه مندی شخصی خود، به قصد تحصیل در رشتهء جامعه شناسی به پاریس رفته بود، اما پس از ورودش به پاریس، مطلع شد که باید دکترایش در ادامه ء رشتهء تحصیلش ادبیات فارسی باشد. از این رو آقای پروفسور ژیلبرت لازار Gilbert Lazard متخصص زبان و ادبیات فارسی و استاد دانشکدهء سوربن بود، که از سال ۱۹٤٦ میلادی به عضویت مرکز ملی پژوهشهای علمی فرانسه (CNRS) در آمد. این پروفیسور و مستشرق فرانسوی در سال ۱۹٦٦ میلادی کرسی زبانها و تمدن ایرانی را در دانشگاه سوربن تاسیس نمود. او در زمینه زبان و ادبیات فارسی تحقیقات و ترجمه های بسیاری منتشر نموده است . این شخص استاد شرق شناس زبان و ادبیات فارسی بود. شریعتی در مورد تز دکترئ خود با وی گفتگو کرد و به راهنمائی و پیشنهاد ایشان قرار گرفت، موضوع رسالهء شریعتی کتاب " تاریخ فضائل بلخ" که اثری مذهبی، متعلق به قرن ۱۳ میلادی میباشد و توسط " صفی الدین " نوشته شده بود، باشد. از این تاریخ، پس از انتخاب این موضوع شریعتی تحت نظر آقای دکتر ژیلبر لازار، مشغول تهیهء رساله اش شد. هفته وار در کلاسهای درس دکتر لازار شرکت می کرد.آقای دکتر علی راهنما در مصاحبه ای که با استاد رهنمای دکتر علی شریعتی پروفسور لازار در مورد دکتر شریعتی انجام داده از قول ایشان نقل می کند:"شریعتی موضوع تزی را که برایش انتخاب کرده بودم، دوست نداشت ولی بالاخره در اثر اصرارمن آن را قبول کرد، اما در این زمینه هیچ تلاش خاصی نکرد زیرا مسٌله ء او گرفتن مدرك بود و سوژه برایش آنقدر اهمیت نداشت".[۲۷]

وی با این کار پژوهش علاقه نداشت ولی با دل ناخواسته آن را تکمیل می کرد.درین مدت وی در تلاش اخذ مدرك از دانشگاه سوربن فرانسه بود ولی دامنهء مطالعاتش وسیع تر از آنچه بود که وی دران

دانشگاه می خواند. بیشتر توجه اش بسوی جامعه شناسی بود. می خواست درین ضمن آثار ی ازروشن فکران و جامعه شناسان فرانسوی را مطالعه کند. کارهای تحقیقاتی رساله اش برای وی کار جنبی محسوب می شد.درسها و تحقیقات اصلی شریعتی، بیشتر در دو مرکز علمی انجام می شد.یکی در کلژدو فرانس College de France که در آن چهره مشهور چون ژرژ گورویچ درزمینه جامعه شناسی کار می کرد. و دیگر شخصیت های معروف و اشخاص سر شناس در مرکز ملی تتبعات عالی (CNRS- Sociologie Religieuse) در جامعه شناسی مذهبی، توسط اساتیدی چون ژاك برگ (Jaques Berque) بودند. بی جا نخواهد بود اگر درین جا شخصیت برجسته گورویچ کمی معرفی شود. ژرژ گورویچ Georges Gurvitch در سال ۱۸۹٤ میلادی به دنیا آمد و در سال ۱۹٦٤ میلادی از دنیا در گذشت. وی در روسیه متولد شد.ودر سال ۱۹۲۰ میلادی روسیه را ترك نمود. در سالهای ۲٤ ـ ۱۹۲۱ در دانشکده پراگ (چك سلواکی سابق) تدریس کرد واز ۱۹۲۵ میلادی به بعد به پاریس آمد. از سال ۱۹٤۹ میلادی در دانشگاه سوربن واز سال ۱۹۵۰ میلادی در موسسه تحقیقات عالیه تدریس می کرد. علاوه بر این وی خدمات شایان شانی در دانشگاه های گوناگون انجام داده است. در کشور های آمریکای لاتین، ژاپن، آمریکا، کانادا، آفریقای شمالی وغیره هم تدریس کرد. وی یکی از پیروان استقلال الجزایر بود. با این گونه فعالیت ها ی سیاسی و چپ گرایی، موجب شد جناحهای دست راستی، در خانه اش بمب بگذارند. علاوه بر کاوش های سیاسی اش وی در سال ۱۹٤٦ میلادی، مرکز مطالعات جامعه شناسی را بنیان گزاری کرد. و در سال ۱۹٦۰م گروه جامعه شناسی شناخت را در سوربن بنیان گذاشت. در سال ۱۹٦٤ کتاب دیالکتیك جامعه شناسی را نوشت که اوج تکامل فکری اش بود.[۲۸]

در مورد این جامعه شناس سر شناس و معروف شریعتی در یکی از کتابهای خویش چنین ابراز می نماید:"گورویچ که نگاهی جامعه شناسانه به چشمان من بخشید و جهتی تازه و افقی وسیع در برابرم گشود و پروفسوربرك مذهب را نشانم داد و فهماند که از پشت عینك جامعه شناسی چگونه می توان دید و همین درس بزرگ موجب شد که صدها هزار دانسته های بیهوده ای که در اینجا آموخته بودم و به کارم نمی آمد، همه به دردخورد و ارزش یافت".[۲۹] بعد از یك سال شریعتی به ایران بر گشت و همسر و فرزندش را با خود به فرانسه برُد. ازین به بعد شریعتی با شخصیاتی در آنجا معرفی شد که تاثیر فراوان و دور رسی در افکار و شخصیت وی گذاشتند. علی شریعتی چندین بار از اسم لوئی ماسینیون نام برده که تحت تاثیر آن قرار گرفته بود. در کتاب هبوط در کویر ازین شخصیت بر جسته خیلی توصیف نموده است و بطور مکرر از آن نام می برد.

لوئی ماسینیون Louis Massignon یك اسلام شناس و مستشرق فرانسوی بود که چند سال قبل در پاریس در گذشت. این مستشرق در جمع آوری و خواند ن و ترجمه و سنجیدن آثار فارسی، در زمینه موضوعات مذکور تلاش می کرد. در همان روز گار که شریعتی در کار های علمی و تحقیق اش

مشغول بود، علاوه بر خواندن و آموختن در نهضت های انقلابی هم دست داشت. در آن روزگار با نهضت آزادی بخش الجزایر، نهضت های ملی آفریقا و آسیا نیز آشنائی پیدا کرد و در آن سهم مهم و فعال را اجراء می کرد. شریعتی با جمعی از دوستان ملی و مسلمانش که گروه کوچکی بنام " جوانان نهضت ملی ایران- اروپا" تشکیل داده بودند، پیوست که گاه گاهی به مناسبت های اعلامیه های سیاسی افشاگرانه ای را منتشر می ساختند. بعد از مدتی همین نهضت در ایران به نام جبهه ملی (دوم) آغاز کرد. همین نهضت بعد از مدتی جناح های خود را بنام جبهه ملی آمریکادر ۲۵ فوریه ۱۹۶۲م و جبهه ءملی اروپا را در ماه مه همان سال پایه گذاری کردند. دکتر شریعتی نیز از جمله کسانی بود که در تاسیس و شکل گرفتن جبهه ملی دوم در اروپا نقش بسیار موثری داشت. بعد ازاولین کنگرهء جبهه ملی اروپا - در اوت سال ۱۹۶۲ میلادی در ویز بادن آلمان، از طرف جبهه ملی انتشار روزنامه ارگان آن به دکتر علی شریعتی سپرده شد. بعد از واگذاری دکتر شریعتی با قبول مسئولیت آن ، اولین شمارهء ماهنامه "ایران آزاد" را در ۱۵ نوامبر سال ۱۹۶۲ میلادی منشتر ساخت. وهمه تلاشهای خود را در راه غنی ساختن هر چه بیشتر محتوای آن بکار بُرد. شریعتی درین مدت با " جبهه آزادی بخش الجزایر "و"المجاهد" همکاری قلم داشت. ماهنامهء ایران آزاد در طی دورانی که شریعتی مسئولیت آن را بعهده داشت یکی از بهترین و فنی ترین نشریات سیاسی محسوب می شد. و این تنهانشریه ای بود که مبارزات خلق را در تمامی ابعادش منعکس می ساخت. مقالات تحلیلی شریعتی که با اسم مستعار " شمع" امضاء می کرددران زمان پی در پی بچاپ می رسید.

بمناسبت کشته شدن پاتریس لومومبا در ۱۹۶۱م، تظاهرات گسترده ووسیعی از سوی سیاه پوستان، در مقابل سفارت بلژیك در پاریس، سازمان یافته بود که منجر به حمله پلیس و دستگیری عدهء زیادی از مظاهره کنندگان شد. درین هنگام شریعتی مورد حمله شدید پلیس فرانسه قرار گرفت و بعلت ضربات وارده بلافاصله بیهوش شد. وقتی چشم باز کرد خود را با دست و پای شکسته در بیمارستان یافت. وی سه هفته در بیمارستان بود وپس ازان از سوی پلیس امنیتی پاریس دست گیر شدو به زندان کشانده شد.شریعتی و دیگر دانشجویان مبارز را در زندان سیته Cite که زیر زمینی های تنگ و تاریك داشت محبوس کردند.شریعتی در آن جا نیز با عدهء ای از مبارزین به بحث پرداخت و در مورد انقلابیون و آئیندهء آنها گفتگو می کرد.شریعتی در فرانسه نیز مبارزه ء سیاسی داشت - با نهضت ملی دانشجویان ایرانی در فرانسه در تما س بود. در زمانی که شریعتی یکی از اعضای هئیت تحریریه ء و گاه سر دبیر نشریهء "ایران آزاد" بود،در ین ماهنامه بیشتر مقالات سیاسی می نوشت. مثل مقالهء ای که در مورد "انقلاب سفید در ایران " نوشت و به آن نام "انقلاب زرد" داد، و با عنوان "تیری که کمانه می کند" آن مقاله را چاپ کرد.مجموعاً روزنامه ء "ایران آزاد" در ۱۷ شماره منتشر شد.در اثر اینگونه نوشتار های نیش دار و خلاف دولت در داخل ایران ادارهء ساواك تصمیم گرفت هنگام برگشت وی به ایران در مرزهای ورودی کشور وی را دستگیر کند. هنگامیکه شریعتی از زندان آزاد

گردید خبر مرگ مادر وی را دادند و در نتیجه شریعتی تصمیم گرفت به ایران برگردد. هنگام برگشت به ایران در خریدن بلیط ماموربن ساواك اطلاع ورود وی را به ایران اطلاع دادند. مرکز نیز حکم دستگیری او را به ما موران امنیتی مرز بازرگان که هم مرز کشور ترکیه است فرستاد.
شریعتی در فرانسه علاوه بر فعالیتهای دانشجوئی فعالیت های سیاسی نیز داشت. وی با سازمان دانشجویان ایرانی وابسته بودو به جبههء ملی ایران، همکاری نزدیکی داشت. به عنوان یك عضو فعال در جلسات سازمان شرکت می ورزید و برنامه ها می سنجید و طرح ریزی می کرد. دانشجویان ایرانی در فرانسه مجله ای داشتند. طوریکه قبلاً گفته شد که در آن شریعتی با نام مستعار شمع، علی، مزینانی و شریعتی مقاله می نوشت، هنگامیکه به ایران برگشت نیز برای ماهنامهء ایران آزاد مقالات می نوشت و عضو هیت تحریریه بود. علی شریعتی علاوه بر ماهنامهء "ایران آزاد" با "اندیشهء جبهه" در آمریکا و "نامهء پارسی" هم همکاری می کرد و مقالاتی می فرستاد. بعداً به علت مخالفت ها به مدیران این نشریه ها شریعتی از ان نشریه ها دست گرفت و قطع تعلق کرد. همکاری با ماهنامه "ایران آزاد" و "نامهء پارسی" و "اندیشه جبهه ولا مجاهد الجزایر" و نگارش برخی از پیامهای کنگرهء لوزان در زیر زمینی تاریك، تا آخرین روز کنگره وانتشار مقالاتی با نام شمع، که اشکال کهن مبارزهء سیاسی محسوب می شد، در نظر وی کار بردی نداشت. در سال ۱۳٤۰ ش نهضت آزادی ایران به رهبری آیت الله طالقانی، مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سحابی آغاز گردید. شریعتی این سازمان را یکی از سازمان های مبارز و انقلابی عصر خویش دانسته همهء حمایت ها و همکاری های خود را با وی اعلام کردو سهم گسترده ای در جلسات آن آغاز کرد. در دوران اقامتش در فرانسه با مهم ترین شخصیت های انقلابی آن زمان آشنا گردید. با رهبران انقلاب الجزایر بن بلا و هوری بومدین نیز در آن زمان آشنا شد و با آنها دم دوستی داشت.

ورود شخصیت فانان در افکار شریعتی: در دوران تحصیلاتش وی با شخصیت های انقلابی که آشنا شد یکی از آن ها فرانتز فانان بود. فرانتز فانان توسط کتابش "مغضوبین زمین" در دنیای شریعتی وارد شد. او نیز مانند شریعتی یك جوان انقلابی بود. وی یکی از باشندگان دور افتادهء الجزایر بنام مارتی نیق بود. [۳۰] این جوان انقلابی با نهضت آزادی بخش الجزایر آنقدر علاقه داشت که تابعیت آن جا را گرفت. لسان عربی و فرانسوی راخوب بلد بود. مانند شریعتی برای تحصیلات عالی به فرانسه آمده بود. د ر بخش پزشکی تحصیل می کرد و در رشتهء پزشکی روانی تخصص می گرفت. وی که در سال ۱۹۲۵ م بدنیا آمده بود مانند شریعتی یك جوان انقلابی و فعال بود. شریعتی با فانان رابطه ای نزدیك داشت. شریعتی می گوید که فانان در مورد مذهب سنتی عقیدهء خوبی نداشت ولی شریعتی وی را قانع ساخت که در جوامعی که مذهب یك نیروی قوی محسوب می شود فقط توسط همین مذهب روشن فکران می توانند انقلاب برپا کنند. اهدافی را که فانان توسط سیکولریسم می خواست بدست

بیاورد، آن اهداف را شریعتی توسط مذهب و بالخصوص مذهب اسلام بدست می آورد۔پرچم شریعتی انقلاب بود، پرچم فانان نیز انقلاب بود۔ هر دو می خواستند ضد استعمار گران صف بندی کنند۔در سالیانی که میان فرانسه و الجزایر جنگ ادامه داشت، فانان در یك بیمارستان استخدام شد و بیماران روانی را معالجه می کرد۔ولی بعداً همراه مبارزین الجزایر یکجا شد و ضد دولت فرانسه فعالیت های خود را آغاز کرد۔فانان علیه استعمار گران فرانسه کتابی موسوم به "دوزخیان زمین " یا " مغضوبین زمین " نوشت که به زبان انگلیسی Wretched of the Earth ترجمه شده است۔ این کتاب را شریعتی خوانده و تحت تاثیر افکار فانان قرار گرفت۔مقدمهء این کتاب را فلسفی مهم قرن بیستم و موسس فلسفهء اگزستانسیالیسم، ژان پال سارتر نوشت۔شریعتی از این کتاب خیلی از افکار فانان را ترجمه نموده در مجلهء ایران آزاد چاپ می کرد۔بدین وسیله دانشجویان ایرانی از افکار فانان آگاه شدند۔شریعتی اقتباسات مهم کتا ب مغضوبین زمین را ترجمه می کرد وبرای نهضت ملی ایران می فرستاد که در اثر آن خیلی از جوانان با شخصیت و افکار این انقلابی الجزایری علاقه مندی پیدا کردند۔در سال ۱۹٦۱ میلادی در سن ۳۵ سالگی فانان در اثر بیماری سرطان فوت کرد۔ کتاب مهم وی "مغضوبین زمین" که با نام های گوناگون به زبان های مختلف ترجمه شد، یك هیجانی در جوامع و کشور های جهان سوم ایجاد کرد۔ژان پال سارتر که خود ضد استعمار گر فرانسه بود، ازین کتاب بسیار ستایش می کند۔

ملاقات شریعتی با این مبارز الجزایری چگونه رخ داد ؟ و چگونه شریعتی تحت تاثیر کتاب وی قرار گرفت؟ شریعتی در سال ۱۹٦۰ میلادی به پاریس رفت۔دران زمان فانان به تحصیلات خود پایان بخشیده در یکی از بیمارستان های الجزایر کار می کرد۔وی از مبارزین الجزائر پشتیبانی می کرد و توسط قلم و زبان مردم الجزائر را می شورانید۔شریعتی نیز با مبارزین الجزائر علاقه مندی داشت و در حمایت آنها یك بار در پاریس به زندان نیز کشانیده شده بود۔شریعتی با فانان چندین بار ملاقات کرده بود و بعد از مرگ فانان شریعتی مقاله ای در مورد مبارزهء سلحشورانهء وی نوشت که در مجله های اروپا نشر شد۔[۳۱]

شریعتی نخستین کسی بود که فانان و فکر او را در ایران معرفی کرد۔ بعد از ان دومین کسی را که شریعتی در ایران معرفی کرد یك روشن فکر انقلابی آفریقا، عمر اوزگان بود که دارای فکر انقلابی بود۔[۳۲] شریعتی در فرانسه نه فقط با این دوشخصیت معرفی نشد بلکه با نهضت ها و جنبش های آزادی بخش جهان نیز در رابطه بود از آنها رهنمائی بدست می آورد و با انقلابیون کشور های تحت سلطه ء استعمار مداوم در تماس بود۔در سال ۱۳٤۵ شمسی که شریعتی در ایران بود۔ دانشجویان مبارز و روشنفکر جبههء ملی به صورت گروهی، کتاب "مغضوبین زمین" اثر فانان را در خارج ترجمه و به نام انتشارات مصدق، در پاریس چاپ کردند۔سازمان اطلاعات و امنیتی کشور(ساواك) که قبل ازانقلاب سازمان استخبارات ایران بود، شریعتی را بعنوان مترجم این کتا ب شناسائی کرد۔در حالیکه

این کتاب را برای نخستین بار شریعتی ترجمه نکرده بود و این ادعا را آقای یان ریشارد نیز تائید کرده در کتابش "شریعتی متفکر انقلابی شیعه" نقل می کند که ترجمهء دوزخیان روی زمین اثر فرانتس فانان در اصل ترجمهء دکتر علی شریعتی نبوده شریعتی نیز در کتاب بازگشت، مجموعهء آثار شماره ٤، تهران ١٣٦١، ص ٤٢٠ ذکر کرده است.[٣٣]

شریعتی در سال ١٩٦٣ میلادی از رسالهء دکترای خود دفاع کردو رسماً از دانشگاه با درجهء دکتری فارغ التحصیل شد. این که در بیشتر بائیوگرافی دکتر شریعتی مداحانی وی می گویند که شریعتی در رشتهء جامعه شناسی مدرك دکترای را بدست آورد هیچ حقیقتی ندارد و تز دکترای وی هم راجع به ادبیات فارسی و موضوع پژوهش وی بررسی کتاب "فضایل بلخ" بوده است. بعد از تکمیل تز و اخذ مدرك تحصیلی اش شریعتی بیشتر با دانشجویان ایرانی در کافه های پاریس می نشست و صحبت های پُر جوش می داشت. همه شب با جمعی از دوستان مثنوی مولانا را می خواند و بقول همسرش ساعت ها به بازی شطرنج می نشست.شریعتی از سوی انجمن ادبی خراسان نامهء دریافت کرد که درآن نامه از وی تقاضای سرودن شعر شده بود.شریعتی در پاسخ آن نامه در اول ماه مه سال ١٩٦٢ میلادی به آقای . م.آزرم چنین نوشت : " ـــ من متا سفانه در بارهء شعر و شاعری، دیگر نمی توانم اظهار لحیه ای کنم،چون چند سال است از زیبایها لذت نمی برم و دردهای ادبی و شاعرانه را احساس نمی کنم و ورزش می کنم تا از یك اهل حال حساس، به صورت یك آدم خشك متفکر در آیم ـــ بنا برین به شعر نمی اندیشم، می اندیشم وقتی که به ایران بر گردم " از کجا آغاز کنم؟" ـــ حالا که در و دیوار در ایران برای خواب کردن لا لائی می خواند شما چرا غر غر و زمزمه و ناله می کنید، فریاد بکشید تا بیدار شوند".[٣٤]

در سالهای ١٩٥٩ و ١٩٦٠ میلادی انجمنی در خراسان پایه گزاری شد که بنام انجمن ادبی شناخته میشد.درین انجمن شعراء، ادباء و ارباب ذوق گرد هم می آمدند و شعر می خواندند.اغلب شعراء و نویسندگان نوشته های خود را قبل از چاپ درین حلقهء ارباب ذوق می خواندندکه بعد از نقد و بر رسی به چاپ فرستاده می شد. دران روزگار روزنامهء خراسان که مدیر آن آقای حجازی بود، مقالات ادبی را چاپ می کرد.شریعتی هم دران مقالاتی می نوشت که به نوبهء خود به چاپ می رسید. شاعر و نویسندهء معروف زبان فارسی آقای شفیعی کدکنی نیز درین انجمن حضور می داشت و شعر می خواند. بعد از بر گشت دکتر علی شریعتی از اروپا روزی درین انجمن وارد شد که این واقعه را آقای نعمت مرزا زاده چنین شرح می دهد:

" غالباً دوستانی که آنجا بودند، شعر های کلاسیك می خواندند.کتاب " آخر شاهنامه" از اخوان دستش(در دست شریعتی) بود که گفت: " نه ازین شعر ها بخوانید" و بعد شعری را که گفته بود " غریب راه" که تحت تاء ثیر شعر های چاووشی اخوان گفته شده خواند"[٣٥] شعر آزاد را که بعنوان " غریب راه" موسوم است در اینجا نقل می گردد:

" جای پای رهروی پیداست
کیست این گم کرده ره وین راه ناپیدا چه می پوید؟
مگر او، زین سفر، زین ره چه می جوید؟
از این صحرا مگر راهی به شهر آرزو یی هست؟..."

آقای نعمت مرزا زاده اضافه می کند که هنگامیکه شریعتی دران جلسه حضور داشت شاعری غزل می سراید، شریعتی به آن شاعر گفت: "آقا این معشوقهء رودکی هزار سال عمر کرده، بیوه زنی،پیر زنی، شده، رهایش کنید!"[٣٦]

خانم دکتر پوران شریعت رضوی نیز در سال ١٩٦٤ میلادی موفق به اخذ دکترای دانشگاهی ادبیات از دانشکدهء سوربن فرانسه شد- استاد رهنمائی تز دکترای وی هانری ماسه، ایران شناس معروف و دکتر ژیلبرت لازار بود- ژیلبرت لازار همان پروفیسور بود که استاد رهنمای تز دکترای شریعتی بود-بعدا ز دریافت درجهء دکترای شریعتی و همسرش همراه کودکان عازم ایران شدند چون دیگر بهانهء اقامت در اروپا را نداشتند-شریعتی قبل از ورود به ایران چندین راه را پیش روی خود گذاشته بود و می خواست یکی از آن راه ها را انتخاب کند-شریعتی یك تحصیل کردهء اروپا با مدرك دکتری، بر گشت وی برای ایران و بویژه برای نهضت آزادی خواهان و تودهء سیاسی ایران خیلی ارزش داشت-رژیم ایران می دانست که ورود شریعتی به ایران جنبش های سیاسی و ضد شاهی را تقویت خواهد بخشید- او قبل از ورود به ایران راه های را که پیشنهاد شده بود که آن را هدف حیات خود قرار دهد می خواست یکی از آنها را طرح ریزی بکند- آقای محمود عمرانی یکی از شاگردان شریعتی در حسینیهء ارشاد در این زمینه خاطره ای نقل می کند که آن را پوران شریعتی در طرحی از یك زندگی چنین بیان نموده است:" دکتر می گفت پس از اتمام تحصیل در اروپا سه راه در پیش رو داشتم- اول اینکه در اروپا بمانم و مبارزات سیاسی علیه رژیم را با استفاده از امکانات موجود،پیش ببرم- راه دوم آن بود که به یکی از کشور های همجوارایران، مثل عراق بروم و به وسیلهء یك ایستگاه رادیویی و تعلیم نیروهای چریکی، مبارزات مسلحانه را در داخل سازمان دهم-راه سوم بازگشت به ایران و مبارزه ءفرهنگی- سیاسی در داخل کشور بود- پس از یك سال تعمق و تاءمل سر انجام راه سوم را انتخاب کردم"- [٣٧]

در یکی از یاد داشتهای خود بعداز بر گشت اروپا شریعتی تصمیم خود را اینچنین اعلام می کند که معلوم می شود وی خود راموظف می دانست در ساختمان سنتی و کهنهء مذهب یك شگافی ایجاد بکند و مذهب خویش را با اجتهاد نوین و خواستهای دنیای نوین تعمیر کند- هدف آمدن وی به ایران از یك سوایجاد فضای نو و هیجان انگیز سیاسی بود و از سوی دیگر می خواست عقاید کهنه و سنتی را که به درد زمان و مردم نمی خورد می خواست با خاك یکسان کند-در کتاب آثار گوناگون این گونه تصمیم می گیرد و میگوید:" من اکنون در کار ساختمان مذهب خویشم"-[٣٨]

پایانِ تحصیلات و بر گشت به میهن : بعد از تکمیل تحصیلات و اخذ مدرك دکترای، شریعتی در سال ۱۳٤٤ شمسی برابر با ۱۹٦٤ میلادی تصمیم قاطع گرفت به ایران بر گردد.شریعتی با دکتر پرتوی و همسر و بچه های خود می خواست از مسیر ترکیه در مرز بازرگان وارد خاك ایران بشود.هنگامیکه شریعتی همراه همسر و بچه هایش در مرز ایران رسید مامورین دولت و ساواك وی را دست گیر کردند.بعد از دست گیری وی را به اداره‌ء ساواك که در ماکو بود بردند.در اصل حکم باز داشت شریعتی دو سال قبل در شهریور سال ۱۳٤۱ شمسی صادر شده بود،هنگامیکه شریعتی می خواست از راه ترکیه به اروپا برود به مرزبانان حکم دستگیری شریعتی داده شده بود ولی شریعتی تصمیم گرفت از راه فرودگاه مهر آباد به اروپا برود لذا این حکم با گذشتن دو سال لغو نشده بود. بازرسی وی از مرکز در تاریخ ۹/٤/۱۳٤۱ش صادر شده بود.(ر.ك به عکس سند از ساواك در ضمیمه شماره‌ء ۱)

هنگامیکه علی شریعتی از راه ترکیه وارد خاك ایران شد در مرز ایران ماموران امنیتی موظف در مرز دکتر علی شریعتی را دستگیر کرده به سوی زندان ماکو بُردند. شریعتی و فامیلش در قلعه‌ء ماکو ماندند.بعد از تفتیش لازم شریعتی و دکتر پرتوی را به زندان رضائیه بردندو بقیه فامیلش را در هتل تحت نظارت ساواك نگهداری می کردند.بعد از یك روز شریعتی را به زندان قزل قلعه آوردند و فامیلش را به تهران فرستادند.در همین قزل قلعه شریعتی شعر ما و ماه رانوشته بود. ریئس ساواك ماکو حکم بازداشت شریعتی را که دو سال قبل (یعنی شهریور سال ٤۱) صادر شده بود. نشان داد و گفت چون شما از مرزبازرگان خارج نشده بودید این حکم تا امروز بوده و لغو نشده است. شما دو سال پیش شانس آورده اید که از مرز هوائی مهر آباد خارج شدید". [۳۹] غروب همان روز شریعتی را به زندان خوی بُردند. و دیگر افراد خانواده اش یعنی همسرش و بچه هایش را تهران فرستادند.پس از دو روز بلا تکلیفی شریعتی و دکتر پرتوی را به زندا ن رضائیه بُردند. در تهران خانم پوران و فرزندانش رابه منزل برادرش برُدندولی شریعتی و دکتر پرتوی در زندان ماندند. بعداز مدتی پروانه‌ء آنها را تکمیل نموده برای اقامت زیاد آنها را به زندان قزل قلعه تحویل دادند. این زندان قبل از انقلاب تخریب شده اکنون به بازار تبدیل شده و بخشی از آن پارك شده که بزرگراه جلال احمد از میان آن میگذرد.در اوایل شهریور ۱۳٤۳ش شریعتی از زندان آزاد شدو بلا فاصله به مشهد آمد.

کار در وزارت خانه و تالیف : بعد از پنج سال تحصیل شریعتی دارنده‌ء دکترای و سند جامعه شناسی بود.باداشتن مدارك عالی و فکر رسا و آموختن و فعالیت سیاسی، در فضای باز سیاسی و فرهنگی اروپا، باز گشت شریعتی به فضای راکد و بسته‌ء جامعه‌ء ایران و آن هم دریك شهر کوچك و تدریس در سطح د بیرستان، بسیار رنج آور بود. و این شغل شایان شان وی نبوده. سال دیگرشریعتی بوسیله‌ء چند تن از همکاران فرهنگی برای کار آموزش و پرورش معرفی شد.او در مشهد بعد از چند روز با رتبه‌ء چهار آموز گاری استخدام شد. شریعتی برای کسب استخدام به تهران نیز مراجعه نمود که بعد از

چندروز د رهنرستان کشاورزی طرق تدریس را آغاز کرد، و ساعاتی که فرصت برایش باقی می ماند،در دبیرستان دخترانه ای به نام ایراندخت درس می داد. دران زمان شریعتی و همسرش هر دو در دبیرستان های مشهد درس می دادند.
شریعتی پنج سال را برای کسب تحصیلات عالی در فضای فرهنگی و پیش رفتهء اروپا سپری کرد.در ان جا در مدت پنج سال علاوه بر خواند ن و نوشتن فعالیتهای سیاسی نیز داشت. با فیلسوفان هم عصر خود بحث و تکرار می کرد .پس از گذرانیدن پنج سال در مرکز تمدن جدید، شریعتی هنگامیکه به ایران برگشت، در یك فضای راکد و جمود و بسته فعالیت خود را آغاز کرد.در ابتداء این کار برای شریعتی و خانواده اش خیلی اذیت کننده بود و آن هم تدریس در دبیرستان! بعد از مدتی شریعتی در تلاش کار بهتر به تهران آمدو دران جا درس و تدریس را راه انداخت.پوران شریعتی در مشهد و علی شریعتی در تهران وظیفه انجام می دادند و در تهران کارش در بخش تحقیق بود.

نوشتن کتاب "راهنمای خراسان" و ترجمهء کتاب " سلمان پاك": شریعتی پس از موفقیت در یك امتحان به عنوان کار شناس کتب درسی از مشهد به تهران منتقل شد. با آقایان برقعی و باهنر (شهید باهنر) و دکتر بهشتی که از مسئولین بر رسی کتب دینی بودند، همکاری می کرد. بدین ترتیب یکبار دیگر بر حسب ضرورتهای روزگار،شریعتی از خانواده اش جدا شدو خانواده اش در مشهد و خودش در تهران وظیفه انجام می داد.
در آن روز ها سازمان جلب سیاحان که جزو گروه فرهنگ آن زمان بود،ازدکترشریعتی خواستند کتابی در مورد تاریخ، جغرافیه و فرهنگ خراسان بنویسد.شریعتی در مدت کوتاه این کتاب را نوشت و بچاپ رسید.بعد از ان وی ترجمهء کتاب " سلمان پاك" را آغاز کرد که اثر پروفیسور لوئی ماسینون بود.لوئی ماسینون طوری که قبلاً بشکل مفصل در مورد آ ن ذکر گردید، از یك نگاه استادِ شریعتی بوده و شریعتی تحت تاثیر افکار و شخصیت وی قرار گرفته بود و در کتاب کویر جا بجا از آن توصیف و تمجید می کند.ترجمهء این کتاب در سال ١٣٤٤ شمسی به پایان رسید و بزودی به چاپ رسید.درین زمان شریعتی بیشتر به نوشتن سر و کار داشت. اغلب اوقات همه روز و همه شب می نشست و به نوشتن مشغول می بود. آقای عبدالکریم شریعتی، شوهر خواهرش، می گوید که هیچ چیزی در زندگی او را خوشحال تر از این نمی کرد که مکان خلوتی برای نوشتن گیر آورد. گاهی دو شبانه روز نمی خوابیدو می نوشت و وقتی مطالب مورد نظرش در ذهنش مرتب می شد و آنچه را که می خواست بدست می آورد و خوشحال می شد. خندهء نرمی بر لبهایش می نشست و زانو به زانو می شد.زمانی که نوشتن کتاب کویر را شروع کرد میل به تنهایی داشت و می خواست یك نوع آرامش را بدست آورد تا در انزوا بتواند بهتر بنویسد. و از دید و بازدید ها و سماجت برخی از دوستان رهایی یابد.پوران شریعتی این عادت نوشتن وتا دیر نشستن را چنین توضیح می دهد:" شبها تا دیر وقت می

نوشت. بعضی اوقات که من نیمه شب به اعتراض به سراغش می رفتم و دستم را به نشانهء تهدید روی کلید برق می گذاشتم و از او می خواستم که بیاید بخوابد. گاه به مدت دو ساعت همان طور ایستاده. منتظر می ماندم، به اصرار از من می خواست به او فرصت بدهم، تا نوشته هایش را تمام کند. می گفت:"فقط چند لحظهء دیگر... الان تمام می شود. نمی توانم مطالبی را که به ذهنم رسیده نیمه کاره رها کنم. معلوم نیست فردا فرصت نوشتن پیدا کنم. اگر رشتهء افکارم پاره شود از سر گرفتن این مطلب دشوار خواهد شد. شاید تا فردا مطلب از یادم برود".[۴۰]

بامشقت زیادی و با علاقه مندی خاص وی کتاب سلمان پاك را به فارسی ترجمه کرد و ازین کار خیلی خوشحال بود.این کتاب نیز برای نخستین بار در مشهد به چاپ رسید و با تیراژ زیاد تکثیر شده به فروش رسید. این گونه استقبال کتاب خوانان را که شریعتی مشاهده می کرد از کارش لُطف می بُرد و بیشتر به این گونه کار ها علاقه مندی نشان می داد.

شریعتی علیرغم علاقه عمیقش به خانواده و فرزندش اصلاً نتوانست خود را با چهار چوبهای متداول سنتی پدروهمسر وخانواده تطبیق دهد. بیشتر انزوا را دوست می داشت. کسی که به سراغش به منزلش مراجعه می کرد خود را در کنج خانه مخفی می داشت.علاوه بر آن، وضعیت روستایش هم اورا خیلی مشغول کرده بود. به خصوص پس از بازگشت از اروپا، مرتب به مزینان می رفت. با روستایان برخورد بسیار صمیمی داشت.به زبان خود شان ولهجهءآنان صحبت می کرد. در همین سالها برای اینکه برای اهالی ده کاهلك کمك کرده باشد، زمینهای را که در بالای ده سالیان دراز متروك مانده بود و صاحبش به علت بی آبی نمی توانستند در آنجا کشت و ذرع کنند از آنها خریده بود. مقصودش این بود که در آینده در آنجا چاهی درست بکند و جوانهای ده را هم بکار بگمارد.این کار های فلاحی بود که با انجام دادن آن شریعتی خوشحال می شد و اطمینان بدست می آورد.

خانم پوران در مورد واقعه ای اشاره می کند که دران روز ها که شریعتی بیشتر توجه به اهالی مزینان داشت. درروستای مزینان زمین لرزه ای رُخ داد که مناطق ده وی را بیشتر تخریب کرده بود. شریعتی مداوم در این فکر بود که چگونه روستای خود را به سوی فلاح بکشد و می خواست وضع اقتصادی مردم این روستا بهتر شود.از قول همسرش شریعتی بعد ازبرگشت به کشور مرتب به مزینان می رفت و با مردم اهالی این ده با صمیمیت و علاقه مندی زیاد صحبت می کرد. شریعتی سعی داشت در این ده دور افتادهء کرانهء کویر کار ی بکند که در تغیر وضع اقتصادی ممد و معاون ثابت شود برای این منظور خواست تراکتور و وسایل کشاورزی بخرد ویا حد اقل با روستاییان کمك بکند.چندین بار سعی نمود تا وسایل سنگین کشاورزی و آبادانی را به اقساط بخر د و برای آبادانی روستا بکار بیندازد.گفته شده که شریعتی با روستائیان کمك زیادی می کرد و درین ضمن یکی از اهالی مزینان داستان جالبی را در مورد دکتر شریعتی نقل می کند که پوران شریعتی نیز آن را نقل کرده است:

"وقتی که دکتر از سفر اروپا برگشت، چند روزی هم به مزینان آمد، مردی از اهالی مزینان،

موسوم به غلام رضا که بر اثر بیماری پا هایش فلج شده بود، شنیده بود که شریعتی به خارج رفته و دکتر شده، روی دوش بستگانش به مزینان آمد که به منزل شیخ محمود برود تا دکتر او را معالجه کند! اهل خانه با خنده به او می گویند که اوپزشك نیست، وقتی علی آقا(دکتر علی شریعتی) این جریان را شنید بسیار ناراحت شدو گفت اکنون کجاست؟ گفتند که در راه بازگشت است. کتابی را که مطالعه می کرد به زمین گذاشت و به دنبال مرد رفت و اسبی برایش تهیه کرد تا به خانه اش برود وهمچنین آدرس منزل خواهرش را به او داد و خودش با اینکه می خواست مدتی در مزینان بماند، ولی زود تر به مشهد برگشت تا او را پیش پزشك آشنایی ببرد که بیمار را در بیمارستانی بستری کند". [٤١]

در زمانی که شریعتی کاروزارت را تا حدی به تکمیل رسانید تصمیم داشت پس از مدتی کار وزارت را ترك کند و ورود دانشگاه بشود - می خواست از طریق درس و تدریس به ملت و کشورش خدمت بکند. شریعتی دوست نداشت پشت میز نشسته مانند مدیران معمول کار بکند و حقوق بگیرد. وی می خواست کار ابتکاری بکند و جامعه را بسوی رفاه ببرد. در نامه به پسرش توصیه می کند که وی نیز زندگی با مقاومت و با مجاهده داشته باشد " زندگی را چون سوسمار درسوراخ خود خزیدن و مشغول سعادت خانوادگی بودن، بد است". [٤٢] در همین نامه وی بزبان خویش اعتراف می کند که در دوران زندگی اش با عیالش نزدیك نبوده و نتوانسته حقوق آنها را ادا نماید. " تلاش در جستجوی حقیقت و کسب آزادی و فلاح انسان، نفسِ زندگی وعین سعادت است و خدا را شکر که من اگر چه هر گز نه شوی خوبی و نه پدر خوبی بودم ساعتی از عمر را سر در آخور خویش نداشتم و جز در تب وتاب ایمان و مردم نزیستم". [٤٣]

دوران تدریس در دانشگاه مشهد: شریعتی برای تدریس در دانشگاه مشهد در سال ١٣٤٣ ش تقاضای منتقل شدن از وزارت آموزش و پرورش به وزارت علوم کرده بود که جواب منفی یافت. ولی در سال ١٣٤٤ ش، پس از اعلام آگهی استخدام استاد یاری در دانشگاه مشهد به عنوان استاد یاری در رشتهء تاریخ شد. پس از استخدام در دانشکدهء مشهد موضوعات تاریخ را که شریعتی می خواست در این دانشکده تدریس کند از این قرار بود: تاریخ ایران، تاریخ و تمدن اسلامی و تاریخ تمدنهای غیر اسلامی - در کلاسهای تاریخ بحث و گفتگو به خصوص میان شریعتی و دانشجویانی صورت می گرفت که از مخالفین اندیشه های او بودند. گرایش عمومی دانشجویان بویژه در دانشکدهء ادبیات، گرایشات مارکسیستی بود. سه تن از دانشجویان مبارز دانشکدهء ادبیات که از دانشجویان رشته های انگلیسی، ادبیات فارسی و جغرافیا بودند به شهادت رسیدند. دانشجویان در رفتار این استاد جوان چیز تازه ای می دیدند. کلاسها پُر از جمعیت می شد. دانشجویان رشته های دیگر درسهای خود را وِل می کردند و به کلاسهای او می آمدند. جمعیت کلاس آنقدر زیاد بود که صندلیها کافی نمی بود و

دانشجویان روی طاقچه های پنجره می نشستند.

برای سخنرانی در کلاسهای درسی عموماً شریعتی، مطالب درسی خود را که قبلاً در ذهن آماده کرده بود، بیان می کرد و شاگردانش سخنان او را ضبط می کردند، این نوار ها به وسیله دانشجویان اجرا و پس از اینکه شریعتی آنها را تصحیح می کرد، تایپ می شد. از جمله، کتاب اسلام شناسی مشهد و کتاب تاریخ تمدن و غیره... و بقیه جزوه ها که به همین شکل تنظیم شده است. کتاب های مذکور مجموعهء از سخنرانی های مشهد است که از سوی دانشجویان ضبط شده است. در کلاس بیشتر اوقات بحث و گفتگو، به خصوص میان شریعتی و دانشجویانی صورت می گرفت راجع مخالفین اندیشه های او بودند. گرایش عمومی دانشجویان به ویژه در دانشکده ادبیات، گرایشات مارکسیستی بود. این نحوه ء برخورد شریعتی با دانشجویان موجب محبوبیت او در میا ن دانشجویان شده بود. آنها در رفتار این استاد جوان چیز تازه ای می دیدند. کلاسهاپُر از جمعیت می شد. دانشجویان رشته های دیگرهم به کلاس دکتر شریعتی می آمدند و می خواستند از این استاد جوان چیز های تازه و افکار نوین بشنوند. چون آنها شیفتهء گفتار و افکار ابتکاری وی بودند.

مقدمه ای بر کتاب حجر بن عدی: در ایامی که شریعتی در دانشگاه مشهد تدریس می کرد ، یکی از دوستان دکتر علی شریعتی، حسن اکبری مرزناك کتاب حجر بن عدی را به او معرفی کرد. مقدمهء آن کتاب را شریعتی نوشت. این کتاب از عربی به فارسی ترجمه شده بود. مقدمه ای بر کتاب حجر بن عدی مبارز عصر امویان که ازدست دستگاه بنی امیه به شهادت رسید نوشت.مقدمهء این کتاب که شامل سی ودو صفحه می باشد، حیات پررزم شهید حجر بن عدی را بیان میکند.

دانشجویان دانشگاه مشهد در مورد شخصیت و افکار شریعتی خاطره ای جالبی دارند. یکی از دانشجویان دانشکدهء مشهد "ایرج صغیری" بود که در کتاب پشت پرده ابوذر در مورد شخصیت و اندیشهء شریعتی چنین بیان می کند:" دران زمان، اگر کسی می خواست خودش را روشن فکر و انقلابی قلمداد کندو طرفدار و یا حداقل متمایل به مارکسیست نبود، نمی توانست. یعنی این اصل کلی بو د که؛ روشن فکر کسی است که مارکسیست باشد. انقلابی و خلقی کسی است که مارکسیست باشد. یك نفر روشنفکر ، همانا یك مارکسیست دو آتشه و رادیکال نیز باید باشد.اگر نبود، ارتجاعی است. ضد خلق است. انقلابی نیست. آخوند است!مارکسیست ها می گفتند مذهب نمی تواند کاری بکند. عامل انجماد و رکود است. تریاك توده هاست. برداشت ما از روشن فکران همین بود... در مشهد یك نمایشنامه بر گذار شد که شریعتی نیز برای دیدن آن آمد. این امر برای ما باعث حیرت بود چون افراد مذهبی به تئاتر نمی رفتند. اما دکتر شریعتی که دم از اسلام و تشیع می زد وهم به تئاتر می آمد و این مایهء شگفتی ما بود... کتاب "ابوذر غفاری "نگارش دکتر شریعتی را که خواندم، دیدم ابوذر چیزی دیگری است. روح انسانیت، عدالت و انقلاب در این پیر مرد نهفته

است.این مقایسه و دگر گونی ذهنی برایم جالب بود و تکا ن دهنده، در واقع ما بار دیگر با کتاب دکتر علی شریعتی، ابوذر را "کشف" کردیم "-[٤٤]

در سال ١٣٤٥ش و بعد که شریعتی به تدریس در دانشگاه مشغول شد، موضوعاتی را که بچاپ رساند مشتمل اند بر: "عرب پیش از اسلام"در سال ٤٧-١٣٤٦ش، "تاریخ تمدن" تاسال ١٣٥٠ش چاپ و نوشتن آن ادامه داشت،"معارف اسلامی"١٣٤٧ش، "انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین" سال ١٣٤٧ش، "مذهب دری است و هنر پنجره ای"١٣٤٧-١٣٤٦ش، "نگاهی به ویژگیهای قرون قدیم، وسطی، جدید" (سال چاپ ونوشتن آن مشخص نیست)-[٤٥]

یکی از کاوش ها ی دکتر علی شریعتی این بوده تا دانشجویان را وادار به تفکر کندو رابطهء حرف دانشجو و استاد در کادر کلاسی برایش کافی نبود. به رغم فشار ساواك مجالس بحث و سخنرانی و شعر خوانی وغیره را تشویق می کرد.

نمایش نامهء ابوذر: از جمله کار های مهم دکتر علی شریعتی نمایش نامهء ابوذربود که در همین دوره برای اولین بار به صحنه آمد. نمایشنامهء ابوذر نوشتهء آقای رضا دانشور و به کارگردانی داریوش ارجمند در دانشکدهء پزشکی مشهد اجراء شد. [٤٦] شریعتی هنگامیکه نمایشنامهء ابوذر را به نمایش گذاشت ،از سوی دانشجویان خیلی تشویق شد. در اجرای این نمایشنامه شریعتی سهم گسترده ای داشت چون وی با این شخصیت تاریخی و انقلابی یك نوع عاطفه و عشق داشت و می خواست افکار ابوذر بیشتر به گوش مردم برسد.

یك نمایشنامهء دیگری هم در ان روز ها به نمایش گذاشته شد که موسوم به "ابوذر یك بار دیگر" بود که شریعتی با چند تن از دوستان آن را نوشته و به نمایش گذاشت.ذکر مفصل این نمایش نامه و کتاب "ابوذر- سوسیالیستِ خدا پرست" در صفحات آینده بشکل مفصل و جامع ذکر خواهد شد.

توضیحی در بارهء نمایشنامهء ابوذر: در مورد این نمایشنامه یکی از شخصیت های که دران زمان شاهد آن بود بنام دکتر قنادان وضع یك برنامهء نمایشی را چنین بیان میکند که در مجله ایران خبر " شریعتی نگاه دیگر"بچاپ رسیده است : "هر شب پس از پایان نمایش، تماشاچیان که اغلب بادیدن " ابوذر" در فضای ذهنی خاصی قرار گرفته بودند، در حیاط دانشکده ء پزشکی و در پیاده روهای خیابان دانشگاه جمع می شدندو در گروههای مختلف تاپاسی از نیمه شب گذشته به بحث می پرداختند. در یکی از لحظات حساس نمایش ابوذر می گفت "هیچ چیز مال خدا نیست همه چیز متعلق به بندگان اوست"در یکی از شبهای نمایش به دنبال ادای این جمله ، ناگهان همهمه ای از داخل تالار نمایش برخاست و مردی که بعد معلوم شد معلم فقه دانشسرای مشهد است،به این گفته اعتراض کرد. در جای دیگری از نمایش ، ابوذر به نشانهء عصیان طناب باریکی را که به سقف صحنه آویزان بود، پاره

می کرد این نیز انگیزه ءاعتراض تنی چند از تماشاچیان قرار گرفت. چرا که پاره کردن طناب را، نمایشگر قطع پیوند ابوذر با خدا تلقی می کردند و این حرکت کفر آمیز را در خور شخصیت او نمی دانستند.[٤٧]

شریعتی در سال ١٣٤٧ ش، کتاب کویر را چاپ کرد. در مورد این کتاب وی حساسیت و عشقی فراوانی داشت. درین کتاب که وی یك نوع گو مگو های درونی خود را بیان نموده است، برایش دارای اهمیت زیادی بود.به قول خود وی کویر نو شته های تنهائی او ست و آمدن قدرت قلم، اوج خیال، حساسیت شگفت روح، اندیشه تند انتقادی و عمق بینش فلسفی و جهان بینی و فرهنگ غنی و جهانی او اثری شگفت انگیز آفریده است. [٤٨]در جای دیگر این کتاب را چنین تعریف می کند: "من در کویر، از لائوتزو و بودا تا هایدگر و سارتر،پلی زده ام. و بهتر بگویم پلی کشف کرده ام که آنرا مدیون "قصه آدم" در فرهنگ ابراهیمی ام و تجسم عینی سمبلیکش" حج" تئاتری که در آن کارگردان خداست و بازیگر، انسان و نمایشنامه ؟ فلسفهءوجود و داستان آفرینش و قصهء خلقت انسان و تکوینش در تاریخ و حرکتش در ذات، بر مبنای جهان بینی توحید! "[٤٩]
این کتاب شریعتی را برای نخستین بار انتشارات طوس بچاپ رساند. در چاپ و حروف چینی این کتاب شریعتی بیشتر وقت را خرج نموده و سعی نموده این اثر ش یك جنبهء ادبی را در بر داشته باشد.این کتاب، کتاب عجیبی است که هم جنبهء عرفانی دارد و هم راز های نهانی شریعتی در آن ابراز گردیده است. برخی از خوانندگان مذهبی بعد از مطالعهء این کتاب، آن را به عنوان شطحیات الحادی سخت کوبیدند. بعضی ها می گفتند که شریعتی درین کتا ب ادعای پیغمبری کرده است.و بعضی ها می گویند که شخصیت اصلی شریعتی را اگر میخواهید ببینید آن را در کویر مشاهده کنید.در بعضی جا ها وی گفته که وحی بر وی نزول می گردیده است.و این ادعا را در چندین جا ذکر کرده است.
در کتاب آثار گونا گون نزول وحی را شریعتی چنین بیان نموده است:"جراء ت ندارم بگویم! همهء حرفهای سبز و خاکستری و آبی یکسو و این یك آیه یك سو، آیه است راستی آیه است.احساس کردم که وحی شد. خودم چگونه میتوانم چنین جمله ای را بسازم! اگر این آیه سیزده سال پیش بر من نازل میشد که چه نیازی به این همه رنج ها در گفتن و نگفتن! چه سختی ها کشیدم که سیزده سال پیاپی حرف زدم و حرف را نزدم! نگفتن سخت نیست . گفتن سخت نیست، صنعت گفتن نگفتن سخت است و حال این آیه مرا از این پریشانی ها همه آزاد میکند. میگویم و خاموش میمانم. دیگر تمام است. بخصوص آ ن حرفهای که برایش کلمه ای پیدا نمیشد، در زبان نمی گنجد، زیبا ترین و گویا ترین و ظریف ترین جمله های هنر مندانه اگر آن فکر، آن احساس، نه، نه فکر است و نه احساس ، چیز دیگری است. اگر آنرا، آن چیز دیگر را لمس میکرد خرابش میکرد. آن چیز دیگر و چیز های

دیگر هم به راحتی و بتمامی در آن جا میگیرد، در آن نمایان میشود مثل پرتو شمعی در دل صاف و زلال آینه اش! عجب جمله ایست! از خوشحالی در پوستم نمی گنجم! خدایا مرسی! افسوس! آن جمله از یادم رفت![۵۰]

درین کتاب شریعتی احساسات لطیف خویش ر ابایك نوع عشق و هیجان بیان نموده است.شریعتی در بین همهء آثار و نوشته های خویش فقط همین کتاب را خیلی دوست می داشت و بقول خودش با وی یك نوع زندگی می کرد؛" احساس می کنم که با آن، نه کار و چه می گویم نه نویسندگی، که "زندگی" می کنم؛ کویریات".[۵۱]

در سال ۱۳٤۸ ش شریعتی از هر اداره و سازمان و دانشگاه دعوت می شد تا بیاید و آنجا سخنرانی کند.سخنرانی های وی مورد پسند بیشتر مردم قرار گرفته در هر جا جوانان از سخنرانی وی استقبال می کردند. این امر باعث شد که مقامات دانشگاه ،وی را از اینگونه کار ها منع کند.شریعتی برای سخنرانی درین سال مسافرتهای پی در پی داشت و کلاسهای وی بهم ریخته مشکلات اداری را برای دانشگاه ایجاد کرد. پس از آن مسئولین دانشگاه تصمیم گرفتنداو را از پذیرش دعوت نامه ها باز دارند.برای نمونه پوران شریعتی یکی از دعوت های وی را ذکر می کند که در مهر ماه سال ۱۳٤۹ ش، دکتر شریعتی را برای ایراد سخنرانی در کنگرهء بین المللی " مذهب و صلح"که قرار بود در توکیو پایتخت ژاپن برگزار بشود، دعوت شد که بعداً آقای جلال متینی رئیس دانشکدهء ادبیات و علوم انسانی به علت نبودن وقت عدم موافقت خود را اعلام می کرد و اجازه نداد دکتر شریعتی درین کنفرانس بین المللی شرکت کند و بخارج سفر کند.

با گذشت زمان دکتر علی شریعتی در نظر ساواك یك شخص پُر خطر، مبارز و خلاف دولت مجسم شده بود. و رژیم پهلوی و ساواك می خواست راه های پیشرفت و شهرت دکتر علی شریعتی را مسدود کنند. درین راستا ساواك می خواست دکتر علی شریعتی را یك فرد یاغی تلقی کند. آنها از شریعتی مخوف بودند مبادا وجود شریعتی برای بقای آنها یك خطر جدی ثابت شود. برای همین هدف راه های شریعتی را می خواستند مسدود کنند.

آقای دکتر متینی رئیس وقت دانشکدهء ادبیات دانشگاه مشهد در یکی از روزنامه های آمریکا چنین ابراز می دارد که بمناسبت جشنهای دو هزار و پانصد سالهء شاهنشاهی، به دانشگاه زنگ زده شد و اسامی پنج تن ذکر گردید که آنها برای مدت غیر معین درس ها را تعطیل کنند و به دانشگاه نیایند.و بعدا ز مدتی اساتید دیگر اجازهء درس دادن را یافتند ولی به شریعتی اجازه داده نشد که به درس دادن در آنجا ادامه دهد. دران وقت قضیه به کلی روشن نبود ولی بعداً موضوع روشن شد که به رئیس دانشگاه نیز تلفنی اطلاع داده شده بود که شریعتی دیگر سر کلاس نرود. این دستور باعث شد که دیگر وی از دانشگاه مشهد دست بردارد.[۵۲] در مورد بر طرف شدن شریعتی از سوی مسئولین دانشگاه تبادلهء نامه های زیادی شده که ذکر آن اینجا لازم نیست.

دلیل بی طرفی شریعتی را چنین قلمداد کردند که دکتر علی شریعتی در کلاس های درسی خارج از نصاب حرف می زندو علاوه ازین در مورد موضوعات مختلف سخنرانی می کندو طبق مقررات دانشگاه درس نمی دهدوغیره. در اثر اینگونه بی نظمی ها در درس و تدریس که منجر به برطرفی وی از دانشگاه شدوی وادار شد جای دیگر برای خود کار پیدا کند. که بعد از مدتی وی به تهران منتقل شد و در وزارت تعلیم وتربیت در بخش تحقیق فعالیت خود راآغاز کرد.مطالبی که شریعتی بایست در مورد آن تحقیق و تتبع می کرد تعلیم و تربیت در اسلام بود که آنرا پس از انجام تحقیقات لازم به وزارت علوم می داد.دربن زمینه وی کتابی را برای مدارس نوشت. این کتاب در اوایل انقلاب اسلامی با نام مکتب و تعلیم و تربیت به چاپ رسید.پس ازان وی به مطالعه تاریخ از جمله کتب بزرگ اسلامی بسیار علاقه مند بود. اما با ژرف نگری در کتب تاریخ و فلسفه بود که رمز تحول، تدنی و ترقی تمدن ها و نظم ها را در طی تاریخ، بهتر و کامل تر از اشپنگلر، توین بی ،شاردن و دیگر فیلسوفان تمدن و تاریخ دریافت و نظریهء بسیار مقنع خویش را در مورد نیروهای سازنده و ویران کننده ، یا پیوند دهندهء و گسلنده که باید به تحقق مدینهءفاضلهء الهی در کره ء زمین یاری کنندبیان می فرمود.
تحصیلات صوری او در تهران و فرانسه نبود که او رابرای ایفای نقش تاریخی اش آماده کرد بلکه مراقبت اوضاع و تربیت خانوادگی او، دقت و تعمق خود او در اقیانوس معارف اسلامی، و بالاخره فلسفه و روشن فکری را که از اکابر اسلام آموخت. این ها همه در تشکل شخصیت و استثنائیش و در شکل گیری اندیشه ء جهان شمولش تاء ثیر ی قاطع داشت.خود وی مصاحبت اهالی کویر را در جهت گیری افکار و خدمات خویش به تاء ثیر ی بسزا باز شناخته بود. در فاصلهء جنگ جهانی دوم که وی در ایران بود اوضاع جهان را و به ویژه جهان سوم را با نگرانی می دید واحساس می کرد این امت اسلامی که رو به تنزل است چگونه میتوان روح تازه دران دمیده واز چنگ استعمار گران و استسمار گران وارهانید.

چاپ کتاب توتم‌پرستی: از نوشته های دیگرش در سال ۱۳٤۷ ش، "توتم پرستی" است. نوشته ای در رثای قلم و حرمت او این کتاب یکی از کتابهای پُر عاطفهء وی است که بایك نوع هیجان درونی وعاطفهء عمیق نوشته. در لابلای کلمات تقدس و حرمت قلم را ذکر می کند و از قلم و نوشتن سوگند یاد می کند.
در همین سال به تاریخ ۱۳٤۷/۱۰/۱۱ ش کتاب اسلام شناسی، در چاپ خانهء طوس مشهدبه چاپ رسید.کتاب اسلام شناسی، درسهای شریعتی در دانشکدهء ادبیات مشهد در سالهای ۱۳٤۵ ش است که توسط چند نفر از دانشجویانش ضبط و پلی کپی شده بود. و بعد توسط شریعتی تصحیح و به چاپ رسید. خود او می گفت که هدف وی نشان دادن روح حقیقی و سیمای واقعی اسلام بوده است.و این نخستین گامی است که زبان فارسی در راه شناختن علمی و تحلیلی اسلام بر می دارد.[۵۳]

سخنرانیها در حسینیهء ارشاد و دانشکدهء نفتی آبادان: وقتیکه ما از حسینیهء ارشاد نام می بریم حتماً در ذهن مان نام دکتر علی شریعتی می آید. گرچه وی بنیان گزار این موسسه نبوده بلکه یك سخنران بوده ولی بامرور زمان آن قدر شهرت یافته که موسسهء ارشاد توسط همین دکتر علی شریعتی شناخته می شود و نام ارشاد که زنده مانده توسط همین سخنرانش در تاریخ ثبت شده است. بقول فروغ جهانبخش" نام دکتر علی شریعتی با حسینیهء ارشاد و نهضت مدرنیست مذهبی که در دههء ۱۳۵۰ ش در آنجا شکل گرفته عجین شده است".[٥٤]

دکتر شریعتی در پایان سال ۱۳٤٨ ش، با کاروان حج ارشاد به مکه رفت و در بازگشت در اسفند ۱۳٤٨ ش سخنرانی "میعاد با ابراهیم" را ابتداء در دانشکدهء مشهد و پس از آن در حسینیهء ارشاد ایراد کرد که بعداً بشکل کتاب هم بچاپ رسید.

نقد بر کتاب اسلام شناسی علی شریعتی: در سال ۱۳٤٧ ش هنگامیکه دکتر علی شریعتی این کتاب را نوشت، بر علیه این کتاب افرادی چون شیخ محمد علی انصاری (دفاع از اسلام و روحانیت-پاسخ به دکتر شریعتی)، فاضل الحسین المیلانی(دکتر چه می گوید)و شیخ قاسم اسلامی مطالبی راجع به رد افکار شریعتی نوشتند.سخنرانیهای شریعتی در حسینیه ارشاد از نیمهء دوم سال ۱۳٤٧ ش آغاز شد. در دانشکدهء نفت آبادان" انسان و اسلام"، در دانشگاه ملی " اگزیستانسیالیسم" ودرحسینیهء ارشاد "روش شناخت اسلام" و " علی حقیقتی بر گونهء اساطیر" می باشد.

وی هنگامیکه در سال ۱۳٤٧ ش کتابی در حرمت قلم نوشت بنام "توتم پرستی" که برای نخستین بار در کتاب اسلا م شناسی در سال ۱۳٤٧ ش بچاپ رسیدولی در سالهای بعدی این موضوع در کتاب " هبوط در کویر " جا داده شد. کتاب اسلام شناسی شریعتی در واقع مجموعه ء سخنرانی های وی است که به دانشجویان در مشهد در دانشکدهء ادبیات درس داده شده و بعداً توسط چند دانشجو ضبط و پلی کپی شده و توسط علی شریعتی تصحیح شده و بعداً به چاپ رسیده است.درین کتاب شریعتی چهرهء واقعی اسلام را بیان نموده و در بعضی موارد روحانیت حرفه ای راسخت کوبیده است.در همین کتاب شریعتی هدف اینگونه نوشتار های خویش را چنین ابراز می دارد: " هدف من نشان داد ن روح حقیقی و سیمای واقعی اسلام بوده است....نخستین گامی است که زبا ن فارسی در راه شناختن علمی و تحلیلی اسلام بر می دارد".[٥٥] بعد از چاپ و نشر این کتاب شریعتی مورد انتقاد و مخالفت های قشر روحانیون قرار گرفت. بعضی از روحانیون علیه مندرجات این کتاب مقالاتی نوشتند.یکی ازین روحانیون شیخ محمد علی انصاری بود که کتابی بنام " دفاع از اسلام و روحانیت پاسخ به دکتر شریعتی" را نوشت که دران مخالفت خود را علناًبا شریعتی نشان داده است. در این کتاب شیخ انصاری دفاع از طبقهء روحانی نموده و همه ادعا های شریعتی را طبق دلایل آخوندی خود رد نموده است. کتاب دیگری را فاضل الحسین المیلانی موسوم به "دکتر چه می گوید؟" نوشته است که بیان

گرمخالفت های قشر روحانیون و بر انگیخته شدن احساسات آن ها علیهء شریعتی است.
این گونه اختلاف رای باعث مخالفت های قشر روحانیون و باعث شهرت شریعتی شد. بعد از چاپ اسلام شناسی و درسهای را که وی در حسینیهء ارشاد ایراد نمودند، و در ی را در رابطه به درك اسلام وا نمود که مردم از آن استقبال کردند.چاپ کتاب اسلام شناسی و سخنرانی های موفقیت آمیز شریعتی باعث شد که دانشکده های دیگر هم از وی تقاضای سخنرانی کردند. در استان خوزستان دانشکدهء نفت آبادان، کتاب انسان و اسلام وی را بچاپ رسانید . همچنین دانشگاه ملی کتاب " اگزیستانسیالیسم" را و حسینیهء ارشاد "روش شناخت اسلام " و " علی، حقیقتی بر گونه اساطیر" را به نوبه نشر نمودند. هنگامیکه شریعتی به مشهد باز گشت و از سال ١٣٤٨ ش تا آخر همان سال،به سخنرانی در حسینیهء ارشاد پرداخت . درین جا وی موضوعات زیادی را به چاپ رساند، مانند؛امت و امامت، تمدن وتجدد، نگاهی به تاریخ فردا، علی تنهاست، میعاد با ابراهیم، از هجرت تا وفات و هبوط در کویر.بیشتراز این قبیل کتاب ها را حسینیهء ارشاد به چاپ رسانید.

درس در دانشگاه های مختلف: با گذشت زمان محبوبیت دکتر شریعتی در بین جوانان ودانشجویان دانشگاه ها بیشتر میشدو اغلب دانشگاه های کشور از وی تقاضا می کردند به آنجا آمده سخنرانی کنند. در فاصله سالهای ١٣٤٨ ش تا ١٣٥٠ ش، شریعتی همچنان به فعالیتهایش در دانشگاه مشهدو درچندین دانشگاه های معروف کشور ادامه می داد و در ضمن آن، سخنرانی های نیز در دانشگاه های دیگر ایراد می کرد. از قبیل دانشگاه آریا مهر که اسم این دانشگاه را پس از پیروزی انقلاب اسلامی به صنعتی شریف تغیر دادند موضوع (از کجا آغاز کنیم؟) را ایراد نمود. در دانشسرای عالی سپاه دانش، پلی تکنیك تهران و دانشکده نفت آبادان، مجموعه این فعالیتها سبب شد که مسئولین دانشگاه در صدد بر آیند تا ارتباط اورا با دانشجویان قطع کنند و به کلا سهای وی که در واقع به جلسات سیاسی، فرهنگی بیشتر شباهت داشت، خاتمه دهند. برای این هدف بهانه ها برای از بین بُردن آن آغاز شد. نامه ای از طرف ریئس گروه آمد که در آن اعتراض کرده بود که چرا از روی چارچوب تعین شده از طرف دانشکده در س نمی دهد؟چرا در کلاس قرآن بُرده است؟شریعتی در دوران کلاس بعضی از کارهای خلاف معمول و رائج را انجام می داد مثلاً در کلاس تاریخ قرآن را می بُردو در مورد آن سخنرانی میکرد و موضوع درسی را کنار گذاشته اسلام شناسی و قرآن شناسی را موضوع بحث قرارمی داد.اینها همه موضوعاتی بودند که شامل پلان درسی آموزش نبوده و خلاف قوانین درسی بوده است.یکی ازین قبیل اعتراضات این بوده که چرا اشخاص متفرقه در کلاس های وی حاضر می شوند؟ یعنی از رشته های مختلف که مربوط به آن نیست دانشجویان می آیند و در کلاس های دکتر علی شریعتی شرکت می کنند. در کلاسهای وی علاوه بر دانشجویان کلاس عده ای از دانشجویان دیگر نیز شرکت می ورزیدندو سخنرانی وی شکل یك خطبه یا جلسه را می گرفت که خلاف قانون

مروج کلاس بود.

در سال ۱۳٤۹ ش در پی این بهانه جویی ها دستور شفاهی ساواك به دانشگاه مشهد سبب شد که کلاسهای درسی شریعتی، از مهر ماه ۱۳۵۰ ش رسماً تعطیل شود. رئیس دانشکده خودش گفت که به وی شفاهی دستور داده شده بود که راه های فعالیتهای شریعتی را مسدود کندو به وی هیچ اجازه داده نشود که در داخل دانشگاه سخنرانی کند. این موضوع تلفنی به وی ابلاغ شده بود. شریعتی درین دوره در حسینیهء ارشاد هم سخنرانی می کرد و به تدریس در دانشکده هم ادامه می داد. به دنبال این سخنرانیها، ساواك مقامات دانشکدهء نفت آبادان را تحت فشار قرار داد و طی نامه ای از مسئولین دانشکده ء نفت آبادان تقاضا کرد که از شریعتی بخواهند از پزیرش سخنرانیها ی بعدی بپرهیزد. درین دوره گاه گاهی، نه متواتر دکتر به حسینیهء ارشاد می رفت و سخنرانی میکرد وهنگامیکه دکتر را از دانشگاه مرخص کردند دیگر شریعتی بطور مستقیم و دایمی سخنرانی ارشاد را پزیرفت و شامل این موسسه شد.

دورهء ارشادو نخستین سفر حج: در پایان سال۱۳٤۸ ش، شریعتی با کاروان حسینیهء ارشاد به مکه رفت. هنگامیکه از مکه برگشت سلسلهء سخنرانی را در ارشاد راجع به حج ایراد نمود که موضوعش بود" میعاد با ابراهیم"، این موضوع بعداً از سوی حسینیهء ارشاد بشکل کتاب د ر آمده بچاپ رسید. درین سخنرانی(اکنون که بشکل کتاب در دسترس است)طوریکه از موضوعش روشن است، در مورد حج بیان شده.شریعتی حج را بزرگترین تجمع بشر دانسته فریضهء حج را در سر نوشت و ساختار شخصیت یك انسان خیلی موثر می داند.شریعتی در نخستین سفر حج یك کیفیت را به دست آورد که هر سال میلیون ها حجاج به این شهر می روندو باز می گردند. سوقات ژاپنی می آورند، پول مصرف می کنند و همه کار های تشریفاتی را درآن جا اجرا می کنند اما آن چه این سفر لازم دارد به دست کسی نمی آید.شریعتی حج را از دیدهء اعماق نگریسته و ابعاد و فضائل گوناگون این زیارت را بیان می نماید.

درس و سخنرانی در ارشاد: این دورهء زندگی شریعتی بدون کدام شك و تردیدپُر بار ترین و درعین حال پُر دغدغه ترین دور حیات وی محسوب می شود.شریعتی مدت پنج سال را در ارشاد سپری کرد که در طول این مدت وی موفق شد موسسهء ارشاد را در سطح کشور و حتی در سطح بین المللی منحیث یك دانشگاه بشناساند. او در این پنج سال با تدریس درارشاد و سخنرانی در دانشگاه های مختلف و تبین اندیشه های اساسی اش در حسینیه ارشاد ، تحرکی در جامعه ایجاد کرد که تا آن روزگار بی سابقه بود. این دوره را می توان دورهء ارشاد نامید. موسسهء ارشاد یك ادارهء خیریه ء تعلیماتی بود که بمنظور مطالعات و تحقیقات در زمینه مسائل علمی و دینی و اشاعهءافکار اسلامی در

سال ۱۳٤٦ ش، توسط عده ای از شخصیتهای ملی و مذهبی بنیان گذاشته شد. شخصیاتی که در تاسیس این موسسه دست اندر کار بودند شامل مرحوم محمد همایون، آقای دکتر ناصر میناچی، و آقای عبدالحسین علی آبادی بودند.این ها از بنیان گزاران این موسسه بودند. هدف ارشاد طبق اساس نامه ءآن عبارت بود از تحقیق، تبلیغ و تعلیم مبانی اسلام، باوجود این در آغاز حسینیه یك موسسهء دینی به معنای عام آن بود. موسسه ای که جلسات قراء ت قرآن برای خانمها تشکیل می داد و مراسم سخنرانی در ارتباط با مناسبت های مذهبی به جا می آورد.بعداً در مقابل این موسسه مهدیه بود که آقای کافی دران سخنرانی می کرد و بیشتر سخنرانی های وی راجع به عزاداری و نوحه خوانی می بود. در مقابل مهدیه موسسهء ارشاد یك موسسهء علمی و طبق مقتضیات زمان بود که قشر جوان به آن علاقهء زیادی نشان می دادند.

شریعتی دران زمان توسط آقای مطهری با ارشاد معرفی شدو این خواست مطهری بود که شریعتی به آن جا آمده درآنجا سخنرانی کند.در تهران در حسینیهء ارشاد از مطهری دعوت می شدعضویت هئیت حسینیهء ارشاد را قبول کندو با آن همکاری کند. مطهری ابتداء از شریعتی که هم سابقهء دوستی با ایشان داشت وهم می دانست که ایشان در کانون جلسات سخنرانی دارند به وسیله نامه ای خواست تا با حسینیهء ارشاد همکاری کند. بعد از دعوت مطهری ، شریعتی در تهران ماند و همکاری خود را با حسینیهء ارشاد ادامه داد.سخنرانی های او با استقبال گرم نسل جوان دانشگاهی و هم چنین سایر مستمعین حسینیه رو برو شد. از طرف دیگر نو آوری های فکری او در جامعه متدین سنتی، سر و صدای بر پا کرده بود. و در مجموع عدم هم خوانی فکری و هم تیپ نبودن شریعتی با سایر مبلغین ارشاد پس از چندی موجب بروز اختلافات میان مبلغین و مسئولان حسینیهءارشاد از نظر ضوابط و آئین نامه شد.شریعتی یك نوع سنت شکنی را در ساختار جلسات آغاز کرد. شریعتی در اصل در متن این کشمکش ها نبود و فقط خبر ها را می شنیدو به نحوی زیر سئوال مبلغین می رفت. از اردیبهشت ۱۳٤۸ تا اسفندماه همان سال، به سخنرانی در حسینیهء ارشاد (امت و امامت، تمدن و تجدد، نگاهی به تاریخ فردا، علی تنهاست، میعاد با ابراهیم) در مدرسهء عالی بازرگانی (متدولوژی علم) و در آمفی تئاتر ، دانشکدهءفنی تهران (انسان و تاریخ) را ادامه داد. " هبوط در کویر" و مقالهء"از هجرت تا وفات" مندرج در کتاب خاتم پیامبران که از طرف حسینیهءارشاد به چاپ رسیده ، را نوشت.

آغاز مخالفت ها در ارشاد: شریعتی در هنگام شرکت در جلسات ارشادیکی از دعوتهای حسینیه ارشاد را قبول نکرد و طی نامه ای خطاب به آقای مهندس عبدالعلی بازرگان ، دلائل همکاری خود با ارشاد را به این گونه توضیح می دهد:

" گفتم شاید آمدن من و آوردن پدرم در این موقعیت، حسینیه را برای گرفتن آن شکلی که ما می پسندیم و می خواهیم کمك کند؛ و گروهی که احساس می کنند میان خوارج یا بنی امیه یکی را ناچار

باید برگزید و تحمل کرد، که راه دیگری نیست، شاید متوجه شوند که اگر بخواهند یا بکوشند بتوانند این موسسهء کبیر را از دست کسبهء نجات دهند و بجای جمعیت جمع کردن و مجلس گرم کردن نیاز نسل جدید را، که حرف می خواهد و درد و نیاز مند خوراك تازه ای است از یاد نبرند"۔[٥٦]
در جایی وی اضافه می کنند که وی در این ارشاد چه نوع و چه گونه افرادی را می خواهد که به حرفهای وی گوش دهند و مخاطبین آن چه نوع مردم اند۔ "مسلماً حرف مرا هم دانشجویان باید بفهمد و بشناسد۔ آن تکیه ایها که مشتری من نیستند، من با آنها فاصله ای بیشتر احساس می کنم تا با لامذهبی های خوش فهم"۔[٥٧] شریعتی پس از سخنرانی های پیاپی در حسینیهء ارشاد این واقعیت را احساس کرد که در داخل توده دو نوع مردم وجود دارند یك طبقهء اند که زیر بار آخوند ها رفته هدف زیست خود را فقط شنیدن داستان غم انگیز کربلا و اشك ریختن و شفاعت خواستن می دانند و یك قشر دیگری هست که طبق مقتضیات زمان سوالات تازه دارند آنها در قرن بیستم هستند و نیاز های جدید و تمایلات تازه دارند آنها می خواهند مذهب را از دریچهء نو و وسیع تری ببینند۔ ورود دکتر شریعتی در ارشاد باعث تشویق و گرایش اینگونه افراد شد۔
شریعتی این واقعیت را از روز اول که از پاریس بر گشت درك کرده بود که جامعهء ایران نیاز به بازسازی فکری دارد۔ باید عنان این جامعه را بدست افراد متعهد و روشن فکر داد۔ این ملت و کشور را از زیر بار افرا دافراطی، انحرافی و کهنه پرستان نجات داد ۔ برای شناخت هویت خویش وی به نژاد نو پیام روشن فکری و آیدیالوژی تازه را آورد۔
شریعتی در یکی از نامه های خود به بازرگان ابراز نظر می کند و وضع اجتماعی ایران را در چند سطر نوشته بود و نگرانی های خود را ابراز نموده گفته بود که در چنین روزگاری که جز بادهای سرد زمستانی نمی وزد و در این صحرائی وحشت و ظلمت جز چراغ چشم گرگی نوری به چشم نمی خورد و سالك این راه باید چشمش را ببندد و دل را بخدا بسپارد و برود۔واو گرچه تا این مقام فاصله ای درازی دارد و همیشه بر ضعف خود بیمناك است۔
در همین نامه وی اضافه می کند افرادی که در ارشاد بر نامه ءفکری و تبلیغی را بعهده دارند و می نویسند یا می گویند، باید هماهنگ و همفکر و هم صف و هم تیپ و هم سخن باشند، و گرنه مضحك خواهد بود که یك موسسهء تبلیغی دو چیز متضاد یا لا اقل متفاوت را تبلیغ می کند۔ ثانیاً موسسه ای با چهره ای نو و امید ها و آرزوهای نو و احکامات و آگاهی های زمانی و اجتماعی نو آغاز کاری کرد واو که همیشه چنین بنیادی را آرزو می کرده، خود به خود احساس مسئولیت و پیوند و آشنائی کرده و انگار که این موسسه مستقیماً به اوهم مربوط است و مال همه است۔[٥٨] با این ابراز نظر دکتر این ضرورت را جدی احساس می کرد که حضوروی در موسسهء ارشاد برای امتداد و استمرار مذهب تشریع وطبعاً احساس میگردد۔در بسیاری از موارد شریعتی شخصاً تقنین حکم دائمی مربوط به احوال شخصی و یا مبادی اجتماعی را مشروط به صلاحدید در گسترش و رشد و نموی این موسسه در آینده

می فرمایند۔
در سالهای ۱۳٤۹ و ۱۳۵۰ ش، هنگامیکه شریعتی با حسینیهء ارشاد پیوست و دران زمان در چندین دانشگاه های دیگرهم سخنرانی می کرد، خیلی فعال بود۔ اگر نگاهی به عناوین سخنرانی های وی که اکنون در آثار مختلف وی جا دارند انداخته شود،به این واقعیت پی خواهیم بُرد که درین مدت بیشتر آثار وی به همت ارشاد منتشر گردید، اقبال مصلح قرن اخیر در سال ۱۳٤۹ بچاپ رسید۔مذهب علیه مذهب نیز در سال ۱۳٤۹، نیایش در سال ۱۳٤۹ش بچاپ رسید، حسین وارث آدم در ۱۳٤۹ ش، روشن فکر و مسئولیت آن در جامعه در سال ۱۳٤۹، مسئولیت شیعه بودن در سال ۱۳۵۰ و تشیع علوی و تشیع صفوی نیز در سال ۱۳۵۰ش بچاپ رسید۔

اقامت دایمی در تهران وعضویت درحسینیهءارشاد: دکتر شریعتی بعد از ین که کلاسهای مداوم در ارشاد می داشت وی می خواست به عین موقع به سخنرانی های خود برسد، در آپارتمانی رو بروی حسینیه مستقر شد و زندگی اش محدود به خانه و رفتن به ارشاد می شد۔ شب را به نوشتن می گذرانید و روز را به درسهای اسلام شناسی و یا کنفرانسهای که در حسینیهء ارشاد بر گزار می شد۔ در این ایام میز گرد ی تحت عنوان " زن در اسلام" با شرکت آقایان صدر بلاغی ، استاد شریعتی ، دکتر کاظم سامی ، دکتر غلام عباس توسلی ، میناچی و دکتر شریعتی تشکیل گردیدکه با موفقیت کامل دکتر شریعتی درین میز گرد سخنرانی کرد۔ در یکی از مجموعه های آثار ش که در مورد زن است مجموعهء همین سخنرانی است که در میز گرد خوانده بود وبعداً بشکل اثر بچاپ رسیده است۔ با مرور زمان دکتر علی شریعتی اثر و رسوخ بیشتر را در ارشاد بدست آورد۔ بیشتر شرکت کنندگان را برخی از جوانان تحصیل کرده و دانشجو یان دانشگاه تشکیل می دادند۔ شریعتی موضوعاتی را که برای سخنرانی انتخاب می کرد بیشتر جنبهءانتقادی می داشت۔ در سخنرانی هایش راجع به انحرافات عقیدتی و رسومات کهنه والحاقی حرف می زد۔ در مقابلش در مهدیه آقای کافی در رد سخنرانی های وی یك طومار از انتقادات بی سرو پا را به سمع حضار رسانیده مردم را علیه شریعتی تحریك میکرد۔ این گونه اختلاف نظر ها و انتقادات باعث شد که عده ای از دست اندر کاران ارشاد تصمیم گرفتند شریعتی را از صحنه خارج و بی دخل کنند۔
در اوایل سال ۱۳٤۸ ش، بعد از انتقادات بعضی از روحانیون و طلاب مدارس و حوزه های علمیه که باعث نگرانی اعضای مدیره ارشاد شد، اختلاف شیوه و سلیقه میان سخنرانان و اعضای هئیت مدیرهء حسینیهء ارشادعلنی شد و رسماً از هیئت امنا ارشاد خواسته شد که دیگر دکتر علی شریعتی در آنجا سخنرانی نکند، شریعتی خود در ضمن این گونه چالش های که بین منتظمین و سخنرانان وجود داشت چنین ابراز نظر کرده است:"۔۔۔به هر حال اگر کسی مفید باشد که درست قضاوت کند، نباید مرا یك خطیب مذهبی یا سخنران حرفه ای تلقی کند ویکی از گویندگان مذهبی ارشاد که حال با

ملا کهای جدیدی که برای خطبایش تعین کرده است نخوانده و ناچار حذف شده است ! "[۵۹]
در همین کتاب نامه ها در رابطه با روش هیئت حسینیه ء ارشاد ابراز نظر می کند که وی اخلاقاً از آنها تقاضا دارد که وی را در سطح و از آن مذهبی ها و ملا ها مپندارد و ملاك ارزیابی هر چیز و هر کس را وی خودش می داند. این روزگاری بود که اختلافات شدیدی میان طبقهء روحانیون ارشاد و شریعتی ایجاد گردیده بود و شریعتی اصلاً آماده نبود در مقابل خواست های آنها سپر اندازد و بقول خودش "گفتن حقیقت را فدای مصلحتی" بکند. شریعتی بارها در مورد ارشاد و سخنرانی هایش گفته است که سخنرانی نکردن در ارشاد، برای شخص وی، از تمام جهات مختلفی که به شخصیت خودش مربوط می شود آسانتر و خشونت کننده تر است از سخنرانی کردن. این حرف ها را در چندین مورد ابراز داشته و می خواسته اگر حاضر بودن وی در ارشاد باعث شدت اختلافات می شود وی صمیمانه حاضر است دست از کار بکشد تا ارشاد کار تبلیغی خود را بطور احسن ادامه دهد. وی بارها در مورد سخنرانی هایش در ارشاد اذعان نموده که هدفش ابلاغ و احیای کلمة الله و حقانیت بوده است نه هوا دادن اختلافات بین رجال مذهبی و غیر مذهبی؛ وی چنین می فرماید:"--- سخنرانی های که در ارشاد کرده ام نباید این تصویر را در اذهان از من پدید آورده باشد که من یکی از خطبای اصلی ارشاد بوده ام یا هستم و برنامه من در ارشاد هر چند در جلسات عمومی عادی بوده است، برنامه عمومی و عادی ارشاد نبوده و جنبه اختصاصی و فرعی داشته است. مثلاً بیشتر به برنامه خلیل الرحمن شبیه بوده است تا برنامهء مثلاً آقای حجازی یا آقای فلسفی---".[۶۰]
این یك واقعیت تاریخی است که در ارشاد شخصیتهای حضور داشتند که نظر شان با شریعتی تفاوت عمیق داشت و آنها اصلاً حاضر نبودند وجود شریعتی را در آن موسسه قبول کنند. و شریعتی محض برای پیش بُرد طرز تفکر و ایجاد یك فضای علمی به این عرصه پا به میدان گذاشته بود و گرنه بقول خود وی ؛ "ولی تنها می فهمم که ارشاد و طرز کار و فعالیتهای مذهبی اش جوری است که بامن و ما جور نیست. و همین ! می روم دنبال کارم و می دانم که در هیچ فرصتی و با هیچ صورتی و هیچ وسیله ای امکان همکاری و خدمتی برای من یا امثال ما نیست".[۶۱]
لازم به تذکر است که مسائل مورد بحث بین مسئولان حسینیه و سخنرانان جنبه های مختلفی داشته است اما در مورد ادامهء همکاری شریعتی، پس از تشکیل جلسات و نشست های شریعتی باز هم در حسینیه سخنرانی خویش را ادامه داد که دلیل آن این است که بعد از استعفای مطهری ، شریعتی سخنرانی خود را تحت عنوان "امت و امامت" آغاز کرد. ولی آیت الله مطهری به دلایل مختلف که خود در نامه هایشان به حسینیه ارشاد نوشته اند، پس از چندی از همکاری با ارشاد خود داری کرده استعفاء داد. [۶۲]
سوال این است که آیا سخنرانی های دکتر علی شریعتی مبانی تعلیمات اسلامی بود ؟ یا موضوعاتش خلاف شرع و دین بود؟ اگر بخواهیم پاسخ درستی برای اینگونه پُرسشها بیابیم باید یك بار به

موضوعاتی رجوع کنیم که متعلق به دورهء ارشاد است و در ارشاد ایراد گردیده اند. هدف شریعتی از همکاری با ارشاد، تلاش برای پیشبُرد اهداف اسلامی بوده است. در ارشاد سخنرانی های او، خود گواهی آشکار بر این نکته است که موضوعات سخنرانی اش این گونه بوده است: "امت و امامت در جامعه شناسی" که در آن مدیریت سیاسی کشور به شیوه ای سمبلیك مورد تردید قرار می گرفت؛ "تمدن و تجدد" که جهت گیری فرهنگی حاکمیت را به نحوی عینی و ملموس مورد استهزاء قرار می داد؛ "علی تنها ست" که دران شخصیت و حضرت امام علی(ع) را بشکل احسن بیان می کند، "پیروزی در شکست"، "حیات بارآور علی پس از مرگش" که دران فضایل امام (ع) را بیان می کند و "علی انسان تمام" که در آنها سمبلی از مبارزه رویاروی، با اشکال مختلف حاکمیت استعماری و جلوه های گوناگون آن ارایه میکند. سخنرانی های مذکور، تماماً در نه ماه اول فعالیت شریعتی در حسینیه انجام شد. یعنی از ۱۱ فروردین ماه ۱۳٤۸ الی ۲۲ آذر ماه سال همان سال ادامه یافت. درین مدت شریعتی توانست جایگاه روشن فکری خود را در قشر علماء و دانشمندان پیدا کند.

سفر حج با ارشاد: علاوه بر برگذاری سخنرانی ها یکی از کار های عمدهء ارشاد برگذاری دوره های حج نیز بود که بیشتر اهداف سیاسی را با خود می داشت. در اواخر سال ۱۳٤۸ ش، حسینیهء ارشاد کاروان حج را تشکیل داد. شریعتی قبل از ین یك بار حج کرده بود و این دومین سفر حج وی با کارمندان ارشاد بود. هدف این سفر و اعزام این کاروان به مکه این بوده که با دانشجویان مبارز ایرانی مقیم اروپا و آمریکا ارتباط برقرار کرده و پیرامون مسائل سیاسی کشور، تبادله نظر به عمل آورند. شریعتی هم یکی از آن مدعیون بود. اما بدلیل ممنوع الخروج بودن نمی توانست به سادگی از کشور خارج شود. بالآخره بعد از سعی بسیار شریعتی رفع ممنوعیت شد. درین کاروان حج چندی از شخصیات معتبر نیز حضور داشتند که می توان اسامی آنها را درین جا ذکر کرد. از جمله افرادی که درین کاروان حضور داشتند، آیت الله مطهری، غلام رضا سعیدی و چند رجال دیگر که اهداف سیاسی داشتند به مکه رفتند. هدف شریعتی درین سفر، مرتبط کردن دانشجویان دانشگاه های خارج از کشور با دانشجویان و جوانان داخل و طلبه های حوزه علمیه بوده است.

در کاروان حج ملاقات با مبارزین فلسطینی و جمع آوری اعانه جات برای کمك با مردم فلسطین: در این سفر حج همراه با فرایض و مناسك حج آنها چندین دوره جلسات پُر شور و هیجانی با فلسطینیان و دانشجویان آلمان داشتند. علاوه بر اینگونه جلسات که بیشتر جنبهء سیاسی می داشت، در آنجا به اتفاق دیگر ی از دوستان شا ن که از عضو اتحادیه انجمن اروپا و آمریکا بودند، آنها تصمیم گرفتند جمع آوری پول و اعانه جات برای فلسطینی ها کنندو درین کار آنها موفق شده پول زیادی برای کمك با ملت ستم دیدهء فلسطین رساندند. آیت الله سید ابوالفضل زنجانی با مطهری حساب باز کرد

و مشترك پول راجمع كردند. اين پول ها را مرتب آنها براى فلسطينيان مى فرستادند. اين حاصل سفر حج اين كاروان بود. آن مقالهء حج و آن رسالهء حج و آن كتاب حجتى است كه واقعاً شريعتى روح حج را درك كرده و هدف واقعى حج را در آن كتاب بيان نموده است.در اين كاروان علاوه بر اداى فريضهء حج ومناسك آن اين گروه توانست يك كارسياسى را نيز انجام دهدو چون شريعتى از سفر حج يك برداشت تازه و جداگانه اى داشت و حج را يك تحرك و جنبش در درون گرائى و نيز در جامعه مى دانست.

سه سفرپى در پى به حج و نتايج آن : تا سال ١٣٥٠ ش، شريعتى همراه با كاروان حسينيهء ارشاد، سه بار به مكه رفت. و حج و مناسك آن را آنگونه كه او يافت،نتيجه ء آن بشكل مجموعهء سخنرانى هاى "ميعاد با ابراهيم" در سال ١٣٤٨ ش، مجموعهء سخنرانى هاى تحت عنوان حج در مكه، كه بعد ها بعنوان اثرى مستقل منتشر شد،بود. در همين دوره، پس از باز گشت از آخرين سفر مكه، با مشاورت با احباء و راهنمائى دوستان وى به مصر نيز مسافرت كرد كه در نتيجه آن كتاب " آرى اين چنين بود برادر!" را نوشت.

سفربه مصرو ديدار از اهرام مصر و برداشت شريعتى ازين سفر: هدف اين سفر، تحقيقات تاريخى در مورد تمدن و بنا هاى مصر بود. اين سفر براى او رِه آوردى زيادى داشت. شريعتى خودش در مورد اين سفر جالب چنين ابراز نظر مى كندو تجربيات خود را چنين بيان مى كند: " از من مى خواهى كه فاضل محترم و محقق با نزاكت و ظريفى باشم؟ من به مصر كه رفتم، به ديدار اهرام ، به جاى آنكه بر سر گور فرعون ها روم، كه همه محققين محترم مى روند. يكسر بر سر گور هزاران بردهء آفريقايى رفتم كه پنج هزار سال پيش، در اين جا، در زير سنگ كشى از اسوان تا قاهره، نهصد و هشتاد كيلو ميتر راه، هر روز دهها و صد ها تنشان مى مُردندو در اين دخمه ها دفنشان مى كردند، نشستم و ناگهان احساس كردم كه با اين برادرانم حرف مى زنم! من رنج پنج هزار سال پريشانى و گرسنگى و ستم را بر گورشان تلاوت مى كنم. و آنان رنج عمر سياه خويش را با من مى نالند، و به آنان گزارش مى دهم كه برادران ، پنج هزار سال است كه شما آرام خفته ايد و من سراسر اين تاريخ سياه را، با فرعون ها و قارون ها و بلعم باعور ها بوده ام وزيسته ام و رنج بُرده ام و اكنون، براى نجات از اين سه طاغوت هولناك، در فرار از اين قصر ها و معبد ها و گنجينه ها، به خانهء گلين و متروك فاطمه(س) پناه بُرده ام". [٦٣]

تعطيل ارشاد و زندگى مخفى و انزوا: دلائلى كه منجر به بسته شدن موسسهء ارشاد شدو سبب گرديد براى هميشه درِ ارشاد بروى مردم و سخنرانان بسته شود. يك يا دو نبود بلكه از روزى كه دكتر شريعتى

با این موسسه پیوست و پس ازان راجع به مسائل حساس مذهبی سخن گفت. با روحانیون اختلاف نظر پیدا کرد. تغییراتی در چار چوب حسینیهء ارشاد آورد و بالآخره در همین حسینیهء نمایش نامهء ابوذر را اجراء کرد پس ازان موج اختلافات زیاد شد و شرکت کنندگان به دو دسته تقسیم شدند. متجددِ دانشگاهی و محافظه کاران حوزه ء علمیه. علاوه بر این در بندش و تعطیل شدن ارشادمهدیه که به رهبری آقای کافی پیش می رفت نیز سهم گسترده ای را اجراء کرد. چون دکتر شریعتی با کافی ها و همنوایانش اختلافات نظری داشت، در حالیکه کافی و همنوایانش راه های رسمی و سنتی مذهبی را دنبال می کردند به هیچ نوع حاضر نبودند در جامعه تغیری بوجود بیاید و یا در روش تبلیغ دین روش تازه ای بکار بیفتد. اختلاف نظر و عکس العمل ها از سوی حضار راجع به موضوعات سخنرانی دوام داشت و دکتر شریعتی اینگونه اختلاف نظر مثبت را می پزیرفت اما منتظر نبود که کار را تا آنجا می کشانند که باعث تعطیل این موسسه می گردد. علاوه بر این گونه اختلافات درونی ادارهء ساواك هم می خواست به گونه ای و به بهانه ای راه های دکتر شریعتی را مسدود کنند و نگزارند دکتر در جامعه نفوذ پیدا کند. تنها راهی که نفوذ شریعتی را مسدود می ساخت بندش ارشاد بود وعلاوه بر این دکتر را در انزوا قرار دادن و اجازه ندادن به محافل و تجمع بود که این هر دو کار را ساواك به نوبه انجام داد. در صدد این کار گروهی از کارمندان ساواك بودند که توسط دسیسه های گوناگون دکتر شریعتی را تحت نظارت خویش قرار داده بودندو هر کسی که با دکتر شریعتی مخالفت می ورزید آنها را تشویق می کردند و هرروز به مرکز گزارش می دادند. اگر گزارشات هر روزهء ساواك را در مورد فعالیت های دکتر شریعتی ملاحظه کنیم که در کتاب "شریعتی به روایت اسناد ساواك" به چاپ رسیده به این حقیقت پی خواهیم بُرد که تا چه حدی آنها دنبال اینگونه دسیسه ها می گشتند. گزارشات روزمره ء ساواك حاکی بر آن است که در آخرین دورهء ارشاد دکتر شریعتی تنها مانده بود وهمه دوستانش کنار رفته بودند. بازار فتوی سازی علیه شخص دکتر شریعتی و علیه فروش و چاپ و خواندن کتابهای دکتر شریعتی درآن ایام خیلی داغ بود ه و هر یك از روحانیون به نوبهء خود آثار دکتر را خوانده و نخوانده و یا بخشی از آثارش را بهانه ساخته علیه او فتوی صادر می کردندکه در آتی بشکل مفصل بیان خواهد شد.

یك سخنرانی وی که در سال ۱۳٤۹ تحت عنوان "پدر و مادر ما متهمیم" ایراد شده بود موجب خشم و اعتراض بسیاری از کهنه اندیشان شد. این کهنه اندیشه ها بالای مسئولان فشار وارد کردند و قصد داشتند شریعتی را از فعالیت هایش منع قرار دهندیا دست کم مانع شوند. یك سلسله ایراد ها و اعتراضات از سوی کهنه اندیشان شروع شد. شریعتی در دورهء ارشاد می کوشید، ارشاد را از یك موسسهء مذهبی به یك دانشگاه تبدیل کند. از سال ۱۳۵۰، شب و روزش را به این کار سپرده بود. حال آنکه در آن روز ها در گروه تحقیق وزارت علوم هم وظیفه اجراء می کرد. وی درین مدت کار دولت را هم پیش می بُرد و سخنرانی های ارشاد را نیز تهیه می کرد وبین راه مشهد و تهران مداوم

در سفر می بود.

دوست داشتن مهراوه و تهمت بودایی گری: دران روزها که شریعتی با مخالفتهای مذهبی ها در ارشاد رو برو بود دختر چهارمی اش "مونا"بدنیاآمد. شریعتی اسم مهراوه را که در یکی از اشعارش نیز خیلی ستایش کرده است،(رك به شعر"مهراوهء من" در قسمت شعرهمین رساله) خیلی دوست داشت. مهراوه اسم اولین زن بودائی بود که علیرغم قانون بودا، که ایمان آوردن زنان را به دینش قبول نداشت و زن هیچ اجازه نداشت در دین بودائی راه رسیدن به نروان را بپیماید-این زن با اعتصاب و اعتراض این حق را بدست آورد. اسم مهراوه را شریعتی در کتاب کویر بسیار بکار بُرده است وبار بار آن را معشوقهء خویش قرار داده است. تا مدتی وی اسم دخترش را نیز مهراوه گذاشته بود ولی هنگامیکه اختلافات از هر سو برپا شد و هر کس چیزی می گفت و خیلی ها به این باور بودند که شریعتی در کویر و بعضی از نوشته هایش از مذهب بودایی تمجید می کند و شاید که پیرو این عقیده شده. از ترس این گونه اتهامات شریعتی و دکتر پوران تصمیم گرفتند اسم دخترشان را عوض کنند و مونا نام گذاری کنند. بعد از مدتی دکتر شریعتی بشکل مستقل وارد ارشاد شد و خواست طبق خواهشات خود عکس العمل های دیگران را نا دیده گرفته حسینیهء ارشاد را یك موسسهء جدید بسازد. ولی بعضی از اعضای این موسسه یواش یواش از صحنه خارج شدند.

با مرور زمان، حضور دکتر شریعتی در حسینیهء ارشاد، موجب رفتن برخی که وجود او برایشان نا خوشآیندو غیر قابل تحمل بود، شد و بافت اعضای هئیت مدیره و انتظامی و مخاطبان ارشاد، یکدست تر و برنامه آن شکل مشخص تری را پیدا کرد. رفتن برخی از شخصیت های دست اندر کار، این امکان را به او داد تا با پشینهادقوانین جدید به جلسات و گروههای تحقیقاتی بپردازد-طوری که قبلاً تذکرداده شد، در حسینیه ارشاد علیه دکتر شریعتی اعتراضات سر زد و قشر مذهبی ضد دکتر شریعتی شوریدند. نسبت به کتابهای شریعتی آیت الله مطهری به استاد شریعتی نامه ای نوشت و توصیه کرد که شریعتی را وادارد تا چند اصلاح لازم در آثارش به عمل آورد. بعد ازان برای رفع شکایات و پاسخ دادن به اعتراضات میز گردی با شرکت دکتر سامی، میناچی و امین پور در تالار ارشاد بر گزار کردند درین میز گرد بیشتر محور بحث شریعتی بود و به تمام مسائل و اعتراضات پر داخته شد که علیه دکتر شریعتی وجود داشت. ولی دکتر شریعتی زیر بار نرفت و خواست های خود را علنی بیان کرده گفت که در آثار ش اگر نظر مختلف یا رای وجود دارد که مغایر با نظر دیگران است وی حاضر نیست این گونه بیانات را حذف کند. ولی اگر گروهی از محققین را که خود شان تجویز فرمودند اختیار دارند که اگر کمی و کاستی ها و یا اشتباهاتی در آثار ش دیده می شود از بین ببرند.در پایان این میز گرد بیشتر دوستان دکتر به وی توصیه کردند که راهِ وسط را اختیار کند و از افراط و تفریط خود داری کند که سبب تنش ها خواهد شد.

مخالفت با علماء و روحانیون: در روزگار شریعتی دو قطبی وجود داشت، روشن فکر و مرتجع ـ کهنه پرستان و متجدد ـ علمای سنتی و دانشمندان روشن فکر (انتلکتویل)این دو قطبی بودند که در آغاز ارشاد در یك تالار پهلوی هم نشسته سخنرانی های دکتر را گوش می کردند. در ارشاد هم دانشجویان دانشگاهی می آمدند و هم طلاب حوزه ها. این گونه یکجهتی باعث شد که شریعت پلی بسازد بین این دو خلیج و این دو نهر را باهم وصل کند. ارشاد تنها پلیت فارمی بود که دران اعم از قشر روحانیون و هم اساتید دانشگاه سخنرانی و ابراز نظر می کردند. ولی با مرور زمان چند تنی از بد بینان و حاسدان که از این موسسه برداشت خوبی نداشتند در صدد محدود ساختن این موسسه بودند که آقای کافی یکی از اینگونه اشخاصی بود. پواش پواش با شایعات مختلف از سوی آخوند ها و دسیسه های پُشت پرده و مانند آب زیر کاهِ ساواك باعث شد که این دو فریق یعنی روشن فکر و مرتجع، از هم فاصله گرفته و بد بین یکدیگر شوند. بعد از سخنرانی های دکتر شریعتی بین این دو قطب خلیجی ایجاد گردید و اینها دو ساحل شدند که در بین اینها دریای بدبینی ها و سوء تفاهم ها جاری شد. شریعتی می خواست توسط موسسه ء ارشاد این دو قطبی را باهم نزدیك کند و در سخنرانی ارشاد همین کار تا حدی ادامه یافته بود. بعضی ها می خواستند این دو جناح در برابر هم بایستند یا از هم دور شوند و به پایگاه های تسلیم شده ء پیش باز گردند. این حسینیه ء ارشاد بود که طلبه و دانشجویان کنار هم می نشستند. سیل روشن فکران برای نخستین بار به مذهب باز می گشت. درین جلسات متجدد و متقدم ، حوزه و دانشگاه یکجا می بودند و بعضی ها سعی داشتند بذر نفرت و بد بینی را بین این دوتا ایجاد کنند که بالآخره در کار خود تا حدی موفق شدند.

اوج مخالفت ها در حسینیه ء ارشاد: انتقادات و مقالات شریعتی راجع به عقاید سنتی و الحاقی تشیع، تحریفات و رسومات تشریفاتی در تعزیه خوانی و مراسم عزاداری در جامعه ء تشیع ودر تحقیقاتش استفاده ء از متون اهل تسنن در تدوین تاریخ اسلام و همچنین در خصوص مسائلی از قبیل شرکت زنان در جلسات ، گذاشتن برنامه ء درسی و کلاس برای دانشجویان دختر، دکوراسیون سالن ارشاد و استفاده از صندلی، موی بلند عکاس ارشاد و لیوان آب گذاشتن روی میز سخنران که به نظر بعضی ها این روش غربی ها ست، وغیره باعث ایجاد " بدعت " شد. با شنیدن این گونه انتقادات غیر مسئولانه شریعتی را اذیت می کرد. علاوه برا ین مسائل شخصی از قبیل دوری از خانواده، نگرانی نسبت به وضع زندگی آنها که علیرغم اضافه کاری همسرش به دشواری می گذشت. تهدید های ساواك و نقل قولهای را که از دهان مردم می شنیددکتر شریعتی ازان خیلی رنج می بُرد. در یکی از نامه هایش که به همسرش نوشته چنین دلهره ء خویش را ابراز نموده است: " آینده ام نامعلوم است و همه چیز در پیرامونم بد و زشت و دروغ و کینه و حیله و پستی و سستی و بی شعوری و بی شرفی و خطر و نا پایداری و بن

بست و مشکلات و همه شکست و نا امیدی و من تنها و تنها. در خانه تنها، در کوچه تنها، در میان روشن فکران تنها، درمیان مومنان تنها، در میان ازدهام جمعیت پُر هیاهو و پُر شوری که بر سرم هجوم آورده اند باز هم تنها تر"۔[٦٤]

مبارزه علیه رژیم شهنشاهی: بتاریخ ۱۳۵۰/۵/۱۲ ش بجرم خیانت علیه دولت و دست زدن به شورش های خیابانی ده تن از مبارزین جوان از سوی دولت به اعدام محکوم شدند۔ درین ده تنان مبارز اسامی مسعود، احمد زاده، پرویز پویان، جمشید توکلی و سعید آریان بودند۔ در حسینیهء ارشاد سخنرانی "شهادت"از سوی دکتر علی شریعتی که خیلی سخنرانی احساساتی بوداجراء کرد۔و شب همان تاریخ سخنرانی "پس از شهادت" را در مسجد نارمك واقع در تهران آقای دکتر شریعتی ایراد کرد۔ او به شدت تحت تاثیر این اعدامهای انقلابیون و مبارز قرار گرفته بود۔ میزان این تاثیر را می توان از لحن وی ضمن سخنرانی تشخیص داد۔ درین دو سخنرانی توامش دکتر با لحن احساساتی اهمیت و ارزش شهادت را بیان کرده است۔ برای تشویق مبارزین و انقلابیون وی مقام شهیدو ارزش شهادت را بیان نمود تا درین انقلاب جوانان از هیچ نوع فداکاری و قربانی دریغ نکنند۔در پایان همین سخنرانی شریعتی تظاهرات وسیعی در خیابانهای نارمك صورت گرفت۔ در پایان این تظاهرات ساواك عده ای از افراد را دستگیر کرد۔ شریعتی به کمك عده ای از دوستان از صحنه متواری شدوساواك موفق نشد دکتر را دستگیر کند۔بعداً ساواك پی بُرد که در تحریك نمودن جوانان و بر آمدن مردم به خیابانها و دست زدن به تظاهرات شریعتی سهم داشته و سخنرانی های احساساتی دکتر باعث شده مردم علیه دولت شاهی شورش کنند۔ این روزها مبارز ترین دورهء زندگی شریعتی محسوب می شود۔ شریعتی درین روزها می خواست رسالت خود را که یك رسالت روشن فکر در مقابل توده برای ایجاد فضای انقلاب می باشد ایفاء می نمود۔

در چنین فضای پُر ماجرا و ریشه گرفتن انقلاب در میان توده های مردم نیز دکتر شریعتی نیز با مخالفت ها و ایراد های مقامات مذهبی سنتی رو برو گردید۔ وجود تعداد بیشتر و افزایش شرکاء در کنفرانس ها و سخن رانی ها بیان گر این ادعا ست که نسل جوان تا چه اندازه می خواست از مفکورهء شریعتی استفاده نموده راه شریعتی را دنبال کنند۔ در اثر سخنرانی ها ی شریعتی تعداد زیادی از محصلین حوزه های دینی و دانشجویان دانشگاه ها به پای سخنرانی وی به ارشاد گردهم می آمدند۔ با گردهم آمدن نسل جوان شریعتی ایقان پیدا کرد که وی می تواند پیام خود را به نسل جوان برساند و نسل جوان نیز آماده هست به حرفهای وی گوش دهدو یك تغیر مثبت را در قشر جامعه ایجاد بکند۔ همین حرفها باعث شد که شریعتی راهی را که دنبال کرده بود به آن ادامه داد و مبارزه ء خود را توسعه بخشید۔ از هیچ نوع قربانی و فدا کاری دریغ نه نموده و بالآخره به مقامی رسید که دیگران را خیلی عقب گذاشته بود۔

حسینیهء ارشاد در اثر ارشاد ها و تشویق های مستمره ء مرکز و توجه مخلصانهء نژاد نو و تحصیل کرده های دانشگاهی قرار گرفت و با مرور زمان به تدریج توسعه یافت و چندی بعد فرا تر رسیدو با اجرای برنامه های نو و اجرای تیاتر شکل دیگری را به خود گرفت۔ در دوران شریعتی حسینیهء ارشاد به تدریج راه کمال پیمود۔ تجمع مردم در این حسینیه هر روز می افزود وسخنرانی ها دامنه می گرفت۔
در سالیان ۱۳۵۰ تا آبان ماه ۱۳۵۱ ش، شریعتی در حسینیهء ارشاد ماند و به سخنرانی های خودادامه داد و بیشتر وقت را سخنرانی هاوسلسله درسهای دکتر علی شریعتی در بر می گرفت۔در ارشاد بیشتر سخنرانی های دکتر ضبط می شدبعداً توسط شاگردانش تحریر می گردیدو بعد از تصحیح بشکل کتاب و جزوه ای از سوی انتشارات ارشاد به چاپ می رسید۔ودر بازار کتاب عرضه می شُد۔ علاوه بر برگزاری کنفرانسها ی هفتگی ، کلاسهای اسلام شناسی و تاریخ ادیان نیز ادامه داشت ۔ علاوه بر این شریعتی نسبت به برگزاری تاتر و فعال شدن بخشهای مختلف تحقیقاتی و هنری حساسیت خاصی نشان می داد و آ ن را پایگاه بزر گ فکری و وسیلهء ترویج افکار می دانست ۔ دربن ارتباط دانشجویان هنر دوست خود را تشویق می کرد، تا نمایش نامهء ابوذر را که قبلاً در دانشگاه مشهد اجراء شده بود برای اولین بار در تهران و در یك موسسهء مذهبی به اجراء در آورند۔ این گونه نو آوری ها باعث شد که شرکت کنندگان ارشاد افزایش یابد۔ از هر طبقه مردم بیایند و پای سخنرانی بنشینند۔ دکتر شریعتی برای ترویج افکارش از هر نوع وسایل ودستگاه استفاده می کرد و پیام خویش را به نحوی به حضار می رساند۔ این گونه تغیرات در ابلا غ باعث جاذبیت و محبوبیت وی شد۔برگذاری نمایش نامهء ابوذر ارشاد را به شکل یك تیاتر مبدل ساخت ۔تعداد زیادی از مردم برای دیدن این نمایشنامه به تالار ارشاد می آمدند۔ این گونه نو آوری برای بسیاری از مردم قابل تحمل نبود و حتٰی تهدید کردند که صحنه ء نمایش را به آتش می کشند این اولین باری بود که در یك مرکز مذهبی، تئاتر اجراء می شُد۔ به همین خاطر جانب جریانات مذهبی و متعصب بر خوردهای بسیار تندی نشان دادند۔
در روزهای اخیر در حسینیهء ارشاد در بین مبلغین روحانی و دست اندرکاران هیت انتظامی موسسهء ارشاد فقط آقای صدر بلاغی بجا مانده بود۔ که یکی از اعضای هئیت اداری این موسسه بشمار می رفت۔ هنگامیکه آقای صدر بلاغی شنید که دکتر شریعتی تصمیم دارد نمایش ابوذر را در حسینیهء ارشاد روی صحنه بیآورد همان روز توسط یکی از دانشجویان به شریعتی پیامی فرستاد که در آن تصمیم قاطع خود ر ادر رابطه با همکاری در ارشاد اعلام کرد۔ دربن پیام یاد آور شد اگر تئاتر ابوذر اجراء شود دیگربدلیل اینگونه کارهای غیر رایج و غیر مشروع ادامه همکاری با حسینیه برایش امکان نخواهد داشت۔

شریعتی طی یك نامه به آقای صد ر بلاغی پاسخ داد که به وی اجازه داده شود تا فقط برای یك با ر این تئاتر در حسینیهء ارشاد اجراء شود دیگر وی به حسینیهء ارشاد نخواهد آمد۔شریعتی دربن معامله خیلی جدی بود و می خواست یك بار حتماً این نمایش نامه اجراء شود۔ برای اینکه قبلاً در دانشکدهء مشهد

هنگامیکه این نمایش نامه بر گذار شد با استقبال زیادی از دانشجویان اجراء شد وهمه پسندیدند-ولی درآنجا هم گروهی از آخوند ها مخالفت ورزیده این کار را زشت تلقی کردند- بالآخره بعد از درگیری و مناقشات زیادی نمایش در حسینیه ء ارشاد اجراء شد-در اسلام بر اساس حدیث معروف" المزرع للزارع و لوکان غاصباً " که اگر شما زمین را غصب کنیدو آن را کشت کنید محصول آن از شماست-در اثر آن کتاب " ابوذر خداپرست سوسیالیست" اثر جودة السحارراکه قبلاً ترجمه کرده بود و روی آن مقالات و سخنرانی های هم کرده بود این بار قبل از نمایش شریعتی خواست راجع به موضوع همین نمایش سخنرانی کند-واین باراین نمایشنامه با نمایش نامهءقبلی که در دانشکدهء مشهد اجراء شده بود کمی تفاوت داشت چون این نمایش نامه کمی احساساتی بود وبنام یك بار دیگر ابوذرباد میشد- پس از انتخاب کارگران دکتر شریعتی این نمایشنامه را به نمایش گذاشت- شب اول نمایش که تعداد شرکت کنندگان خیلی زیاد بود لذا این نمایش نامه اجراء نشدچون ازدحام مردم زیاد بود و نتوانستند هجوم مردم را کنترول کنند -تالار ارشاد پُر از مردم شده بود و هیچ جا خالی نمانده بود و نمی شد ازدحام را کنترل کنند- شب دوم تعداد زیادی از بینندگان برای دیدن نمایش نامه به حسینیه آمده بودند- تالار پُر از مردم بود حتی جای برای نشستن هم نبود- قبل از آغاز تئاتر شریعتی روی صحنه آمدو سخنرانی را با این شعر آغاز کرد:

شکرِ خدا که هر چه طلب کردم از خدا ـ
در منتهای ِهمت ِخود کامران شدم

دران جاتما مدت یك ساعت دکتر شریعتی قبل از آغاز نمایش نامه سخنرانی کرد-[٦٥] پس از سخنرانی بازیگران برای اجرای نمایشنامه به روی صحنه آمدند-

نمایش ابوذر و تهدیدها: بقول دکتر پوران شریعتی نمایش ابوذر در مرداد ماه سال ١٣٥١ ش درست سه ماه قبل از اینکه حسینیهء ارشاد بسته شود اجراء شد- دران روزها که شورش های خیابانی علیه شاه برپا شده بود،ماموران امنیتی تصمیم داشتند که بعد از فراغت از سایر گروه های مبارز و انقلابیون به سراغ حسینیهء ارشاد و دکتر شریعتی بیایند-آنها ارشاد وخود شریعتی را مقصر این همه شورش ها می دانستند و وجود این اداره وشخص را برای دولت در آینده خطر جدی تلقی می کردند- آنها می خواستند هر چه زود تر راه دکتر را ببندندو ارشاد را تعطیل کنند- بعد از اجرای این نمایش انقلابی و حماسی، به لحاظ ابهت و عظمت زمانی و مکانی آن که بوسیلهء بازیگران قوی اجرا شد-اجرای این نمایش نامهءپُر عاطفه و حساس اثر فوق العاده ای بر روحیهء تماشا چیان گذاشت وسر و صدای زیادی هم در جامعه ایجاد کرد-این نمایش نامه از سوی توده با استقبال زیاد تشویق شدو خواست بینندگان این بود که بارِ دیگر این نمایش برگذار شود-ولی شریعتی می خواست قاین بار نمایش نامهء دیگر ی را که آن هم خیلی حساس بود به نمایش گذاشته شود-این بار نمایش دومی هم احساسات و عواطف

مردم را بر انگیخت. نمایش بعدی در ظرف کمتر از دو ماه ، در حسینیهء ارشاد به اجراء در آمد. نام این نمایش نامه "سر بداران" نوشتهء دکتر علی شریعتی بود.

نمایش نامهء سر بداران: متن این نمایش نامه را چند سال قبل از نمایش دکتر علی شریعتی در مشهد نوشته بود و با نداشتن وسائل و شانس نتوانست این ارا اجرا کند. این نمایش نامه که بعد از اجرای نمایش ابوذر در حسینیهء ارشاد اجراء شد، فقط برای یك شب به روی صحنه آمد. چون تاثیر فراوانی بر روحیه بینندگان گذاشته بود و کارمندان ساواك نیز بعد از دیدن این نمایش آن را برای دولت خطر ناك و برای توده باعث افزودن احساسات تلقی می کردند. آنها به ادارهء مربوطهء شان گذارش دادند و خواستند از این گونه سر گرمی ها جلو گیری بعمل آید. در شب دوم مامورین ساواك مانع اجرای مکرر آن شدند. از ان تاریخ به بعد یعنی پس از تاریخ ۱۳۵۱/۸/۲۲ ش برای همیشه حسینیهء ارشاد بسته شد. ولی دکتر شریعتی هنوز هم پس از بسته شدن حسینیهء ارشاد آرام نه نشست. روح بی قرارش و عزم مصمم اش وی را وادار کرد تا فعالیت های خود را به نحوی ادامه دهد و پیام خویش را به مردم به گونه ای برساند. برای این هدف وی تصمیم گرفت یك کتاب خانه ء سیار را تهیه کند آنهائیکه به موسسهء ارشاد نمی توانند رفت، از ان کتاب خانه استفاده کنند.

آخرین زندان و شرایط رهایی از سوی ساواك: بعد از وقایع فوق الذکر و تهدیدات گوناگون هم از سوی افراد مخصوص و هم از سوی امنیت به دستور شهنشاه ایران و بنا به خواهش وعاظ در باری ساواك روز ۲۲ آبان ۱۳۵۱ ش حسینیهء ارشاد بطور کلی بسته شد. بعد از گذشت چهار روز عصر جمعه ۲۶ آبان که موقع تشکیل کلاس اسلام شناسی بود انتظار می رفت که دکتر شریعتی خواهد آمد و کلاسهای اسلام شناسی را ادامه خواهد داد، دانشجویان ارشاد در ساختمان نیمه تمام مسجد حسینیه به نماز جماعت ایستادند تا بعداز ادای نماز سر کلاس شان بروند. بعد از نماز نیروی پلیس که حسینیهء ارشاد را در محاصره داشت، ناگهان و بدون اطلاع حمله کرد و پس از زد و خورد فراوان بین پلیس و دانشجویان و دوستان دکتر شریعتی دعوای شد و منجر به زخم بر داشتن چند تن از دانشجویان شد. پلیس در حدود ۲۰ نفر را دستگیر کرد. چون شریعتی دران روز در حسینیهء ارشاد حضور نداشت، مامورین امنیتی موفق به دستگیری دکتر علی شریعتی نشدند. قبل ازین آخرین سخنرانی شریعتی در ارشاد، بتاریخ ۱۹ آبان ۱۳۵۱ ش و به نام "مکتب اگزیستانسیالیسم" که سه روز قبل از بسته شدن ارشاد درآن جا بود. پس ازوقایع فوق الذکر دکتر شریعتی تصمیم گرفت سخنرانی های مخفی را آغاز کند و خودرا تسلیم مامورین امنیتی نکند. از اواخرآبان ماه سال ۱۳۵۱ ش زندگی مخفی شریعتی آغاز شد. در روزگاری که شریعتی زندگی مخفی خود را آغاز کرد وهمکاران ارشاد نیز از صحنه متواری شدند، در همان ایام دریك نامه ای وضع همکاران و کسانی که از صحنه کنار

رفتند و دست از همکاری بر داشتندبه همسرش نوشته "همه کس روشن شدند- هم روشن فکر هم بازاری و هم روحانیت"-[٦٦]

اختفای شریعتی و فتوی: دران روز ها که در ارشاد تنش ها ادامه داشت- شریعتی بدون اینکه شکایات و عکس العمل های دیگران را بشنود و به سخنرانی هایش راراجع به تحریفات مذهبی ادامه می داد-در آخرین دوره، ارشاد موضوعی را که انتخاب کرده بود "پدر و مادر، ما متهمیم" بود که دران ایران گرفته بود که چرابعضی از امور و روش های مذهبی خلاف عقل و منطق است و طبق مقتضیات زمان نیست- یك ماه قبل از بسته شدن ارشاد، عده ای از قشر یون مذهبی، با تکیه بر فتوای برخی از آیات عظام، دران روز ها که رمضان بود ومردم بیشتر به مساجد شهر می رفتند بسیاری از قشریون مذهبی فرصت را غنیمت شمرده در بسیاری از مساجد تهران، موج تبلیغاتی وسیعی به راه انداختند که خود بهانه ای شد برای ساواك که بتواند تحت این عنوان که ارشاد، مرکز یك اخلال گر غیر مسلمان مشکوك شناخته شده است- مردم را علیه دولت تحریك می کند و نا رضایتی قشر روحانیون را بر انگیخته ، درش را ببندند-درین دوران علی الخصوص فتوای آیت الله میلانی، در سر تا سر شهر پخش شده بود- دکتر شریعتی بعد از مدتی در به دری و در تلاش جای مخفی سعی داشت خود را از دستگیری دولت مصئون کند و بجای پناه برد که تا مدتی در ایمن باشد-درین دوره بعدا ز چند روز در خانه یکی ازخویشاهندانش در سر آسیاب دولاب تهران مخفی شد- چون خودش از صحنه مخفی شد و فتوی های قشر مذهبی نیز کار گر ثابت شد،کتب وی تبدیل به کتب ممنوعه شد ودر بازار کتاب مثل مواد مخدر بفروش می رسید و داشتن آن جرم تلقی می شد- کم کم کتابهای او از کتاب فروشی ها جمع آوری می شد- تحریم کتابهایش تا به این اندازه رسید که ماموران امنیتی اگر در خانهء کسی کتابهای دکتر علی شریعتی را می دیدند به عنوان مدرك جرم آنها را می بُردند- این گونه تحریمات باعث شدکه هیچ ناشری کتاب شریعتی را بچاپ نرساندو هیچ کتاب فروشی کتابش را نفروشد-هم از سوی دولت قدغن بود و هم روحانیون توصیه کرده بودند که هر نوع چاپ،فروش، خرید و خواندن کتابهای دکتر علی شریعتی از نگاه شرعی حرام است و باعث ترویج کفر و گمراهی شمرده میشود- اما هر چه قدر فشار ساواك در این مورد بر مردم بیشتر می شد، اشتیاق دانشجویان برای خواندن آثارش افزایش می یافت تا حدی که دانشجویان، نوارهای سخن رانی های دکتر شریعتی رابدست می آوردند و به صورت دستنویس آنها را پنهانی برای مطالعه به کتابخانه های دانشجویی می دادند تا بدین ترتیب کتابهای او در دسترس همگان قرار گیرد- در اواخر سالهای ١٣٥٣ ش و تا اوایل انقلاب اسلامی این کتابها، به اسامی مستعار مثل علی سر بداری، علی سبز واری و--- چاپ و پخش می شد-در پشت کتاب هیچ گونه نام ناشر و یا نشانی کتاب فروشی نمی بود- بسیاری از کتابهای شریعتی که در آن روزگار بچاپ می رسیدحتی بدون نام مصنف بچاپ می رسید و فقط شناخت کتابهای دکتر شریعتی

آن بود که آرم ارشاد که حرف " لا" بود ، روی جلد کتاب می بود و مردم توسط آن آرم " لا" کتابهای دکتر شریعتی را می شناختندو می خریدند.

ممنوعیت چاپ و فروش کتابهای شریعتی: بعد از بسته شدن ارشاد و اختفای دکتر علی شریعتی کتابهای شریعتی یکسر از بازار کتاب غائب شدو چاپ و نشر آن ممنوع التکثیر اعلام شد. هر کسی که کتابهای دکتر شریعتی را با خود می داشت باز داشت می شدو مورد تنبیه قرار می گرفت.بیشتر کتابهای وی دران زمان بشکل جزوه ها با نام های مستعار بشکل خیلی ساده بطور مخفی بفروش می رسید. سخنرانی ها ی دکتر شریعتی را دوستانش با اسامی مستعار و با نام ناشران مستعار مانند نشریهء ابوذر و یا نشریهء انقلاب بچاپ می رساندند. درین دوران و پس از صدور فتواها آثار دکتر شریعتی مانند مواد مخدره بطور مخفیانه فروخته می شُد. و داشتن و فروش کتابهای شریعتی مدرك جرم محسوب می شد.

کتاب "نامه به پسرم": این نامه به تیراژ وسیعی چاپ و در سطح تهران تحت عنوان " نامه به پسرم" پخش شد که باقیمت کم به فروش می رسید . چاپ این نامه، بعد ها پس از دستگیری دکتر شریعتی برای وی مسئله شده بود که یکی از موارد باز جویی بود. پس از بسته شدن حسینیهء ارشاد شریعتی تصمیم گرفت به تهران برود و در آنجا مستقر شود. اندکی پس از مخفی شدن دکتر شریعتی، ساواك موفق نشد سراغ شریعتی را بدست بیاورد و یا وی را دستگیر کند. مامورین ساواك تصمیم گرفتند پدر دکتر علی شریعتی،استاد محمد تقی شریعتی راو بعداً برادر پوران شریعتی دکتر رضا شریعت رضوی را دستگیر کنندو گروگان کنند تا به این ترتیب شریعتی بدست آیدو یا درجای که مخفی باشد توسط آنها معلوم شود. در اواخر خرداد ماه سال ۱۳۵۲ ش، در کشور همسایهء ایران در افغانستان حکومت پادشاهی افغانستان توسط یك فرد خانوادهء شاهی مرحوم سردار محمد داود خان سقوط کرد وظاهر شاه از پادشاهی معزول و دستگیر شد.درهمان روز مقامات ساواك در تهران به دنبال دکتر علی شریعتی می گشتند.

اختفای شریعتی و جای اقامت وی: مدتی بود که شریعتی از نظر ساواك مخفی گردیده بود.جای خود را بکسی نمی گفت حتی به خانواده خودش نیز معلوم نبود که دکتر در کجاست. بعد از مدتی به همسرش معلوم شدله وی در منطقهء سر آسیاب دولاب و مناطق جنوبی تهران، در منزل اقوام مخفی بود.بعد از چند روزی که پدرش دستگیر شده بود خانم پوران شریعتی به سُراغش به تهران رفت پس از بــا پُرس و جوی فراوان بالآخره مخفی گاه دکتر شریعتی را همسرش پیدا کردو به دیدنش رفت.دکتر پوران شریعتی می نویسد که هنگام دیدار شریعتی سخت افسرده و ناراحت بود.چون بخاطر دستگیری

شریعتی مامورین امنیتی پدر شریعتی را گروگان گرفته بودند و می خواستند توسط آن بالآخره شریعتی را باز داشت کنند. وی می خواست که بجای پدرش خودش به زندان برود. وی چندین بار اذعان کرد که دستگیری دهد ولی می ترسید بعد از دستگیری پدرش را رو بروی چشم وی شکنجه کنند. چندین بار دکتر شریعتی خواست خود را تسلیم کند ولی دوستان مانع این کار می شدند و انتظار حوادثی بودند که میتواند بوقوع پیوست.

حکم باز داشت دکتر علی شریعتی: زمانی که کارمندان استخبارات آقای رضا شریعت رضوی را به کمیتهء شهربانی بُردند، خاطرات آن روزها را و حکم بازداشت دکتر شریعتی را آقای دکتر رضا شریعت رضوی چنین به خاطر می آورد:

" هنگام سقوط دولت پادشاهی ظاهر شاه در افغانستان، مقامات ساواك دنبال دستگیری شریعتی در تهران می گشتند و در مشهد، در منزل استاد محمد تقی شریعتی و در تهران هم به منزل من مراجعه و سراغ دکتر شریعتی را گرفتند و آدرس اورا خواستند من باوجود اینکه تازه دکتر را دیده بودم و می دانستم در منزل اقوام خودش در تهران است، خود را بی اطلاع کردم". [٦٧]

شکنجه و وضع زندان ساواکی ها: ساواکی ها افرادی را که بجرم خیانت و یا بغاوت دستگیر کرده به جا های مخفی می بُردند، هدف شان نگهداشتن آنها نمی بود بلکه آنها را شکنجه می کردند و بعداز زد و کوب به زندان عمومی می فرستادند. اینگونه زندانی ها را آنها برای تفتیش لازم و گرفتن راز ها به آنجا بُرده توسط وسایل برقی و شلاق از آنها بیان می گرفتند. آقای رضا و پدر شریعتی را نیز برای سراغ یافتن به مخفی گاه شریعتی به اینجا آورده بودند وهدف شان دستگیری دکتر علی شریعتی بود. این زندان جای شکنجه و زد و کوب بود که وضع هولناك وشکنجه کردن دستگیرشدگان را دکتر رضا شریعت رضوی چنین بیان کرده است:" باز جویی من، آقای منوچهر ی جلاد ساواك بود ولی سفارش تلفنی کرد که مهمان محترمی داریم اتاق خوبی در اختیار من بگذارند. مرا به اتاقی بُردند که یك تخت خواب فلزی داشت و بعد معلوم شد این اتاق مخصوص شکنجه و تخت خواب فلزی مخصوص بستن مجرمین به تخت و شکنجه با باطوم برقی و شلاق یا بقول خود شان تمشیت مجرم است. چند ساعت بعد در اتاق باز شد ویرا به اتاق دیگری که چند جوان خواب آلود در آن بودند، بُردند و مجرم بینوایی را در آن اتاق تمشیت کردند که ناله های او دل آدم را کباب می کرد و وقتی کارشان تمام شد مرا به اتاقم بُردند و هنوز لکه های خون تازه روی تخت و دیوار مجاور بر جای مانده بود". [٦٨]

در زندان کمیته پدر دکتر شریعتی آقای استاد محمد تقی شریعتی نیز بسر می بُرد. وی گروگان بود تا توسط وی دکتر شریعتی را دستگیر کنند. هر روز استاد تقی را می زدند، اهانت می کردند و سوالات چرت و پرت ازش می پُرسیدند. سوالاتی می پُرسیدند که هیچ سرو پا نمی داشت و فقط می خواستند

استاد را شکنجه فکری دهند. دکتر پوران در کتابش می نویسد که روزی منوچهری سُراغ دکتر شریعتی را گرفته و استاد تقی اظهار بی اطلاعی کرد و منوچهری گفت که خدا اگر می دانست که قرآنش را پسر تو(دکتر علی شریعتی) تبلیغ و تو آنرا تفسیر می کنی اصلاً آن را نازل نمی کرد. و استاد تقی شریعتی نیز به مسئول زندان پاسخ می دهد که حالا که خدا این را می دانست و قرآن را هم نازل کرده! منوچهری عصبانی شد و استاد تقی شریعتی را به سلول بر گشتاند.[۶۹]

زندان اوین و زندانی شدنِ اُستاد محمد تقی شریعتی: پس از مدتی پدر دکتر علی شریعتی را از زندان کمیته به زندان اوین انتقال دادند. درین زندان همراه استاد تقی برادرِ پوران، آقای دکتر رضا شریعت رضوی نیز حضور داشت. این زندان نسبت به زندان کمیته که قبلاً آنها بسر می بُردند نسبتاً وسیع بود و تعداد زیادی از مجرمین در حبس بودند. درین زندان استاد تقی من حیث یك گروگان بسر می بُرد بعد از مدت یك ماه مامورین ساواك فهمیدند که دیگر از دکتر رضا نمی شود رازی را ویاسرُاغ دکتر رابدست بیاورد، بالاخره دکتر رضا را از زندان در آوردندولی استاد را بطور گروگان نگهداشتند تا شریعتی را بدست آورند. دران روزها استاد تقی بیمار بود و تحمل قیدو بند را نداشت. شریعتی را در زندان با معتادان و افراد جنایت کار نگهداری می کردند. درسلولی که استاد بود همراهش قاتل، معتاد، خیانت کار، دزد وافراد غیر عادی بودند که وجود آنها برای استاد خیلی اذیت کننده بود.

برگشت دکتر شریعتی به منزلش: بعد از مدتی که شریعتی در یکی از خانه های اقوامش در تهران پنهانی بسر می بُرد، خواست به خانه اش برگردد و خودش به زندان کمیته رفته خود را معرفی کند و پدرش را نجات دهد. این خاطره را بهتر است از قول خود پوران شریعتی بشنویم که ماجرای آمدن وی به خانه چه و چگونه بود. وی در کتابش چنین ذکر می کند:

"به یاد می آورم که ساعت یك بعد از نیمه شب اول مهر ماه سال ۱۳۵۲ ش بود، زنگ در حیاط را زدند، هراسان از خواب بیدار شدم وپُرسیدم کیست؟ ابتداء جواب را نمی شنیدم. خواب آلود ه و با ترس سوال کردم شما کی هستید؟ گفت " منم" بعد صدای علی را شنیدم که از پُشت در می گفت " عجب بد بختی است ، حتّی دیگر زنم هم صدای مرا نمی شناسد" . در را باز کردم . علی را همراه با اصغر آقا، پسر عمه اش دیدم. اولین بار بود که علی به خانهءجدیدی که خریده بودیم می آمد. قیافه اش بسیار گرفته بود. به نظر می رسید فکرش به چیزی مشغول است. من از اینکه او به خانه آمده بسیار خوشحال بودم. علت برگشت خود را به خانه نگفت ، عصر روز بعد چمدان، لباسها و کتابهایش را از آپارتمان مقابل حسینیهء ارشاد آوردند. همان طور که مشغول جا بجا کردن لباسهایش بودم، مرا برای تصمیم جدیدش آماده کرد. به خانه آمده بود تابه ساواك برود و خود را معرفی بکند."[۷۰]

معرفی به ساواك و هیجده ماه زندان: هنگامیکه شریعتی بعد از مخفی شدن یك مدت به خانه اش برگشت تصمیم گرفت به اداره ء ساواك برود و خود را معرفی بکند. دستگیری بدهد و پدر را از گروگانی آنها نجات دهد. به گفته ء پوران برای همین قصد دکتر صبح روز بعد که بخانه بر گشته بود همراه با یك ساك لباس به مرکز ساواك در کمیته شهر بانی رفت ولی آن روز مامورین ساواك به او گفتند که برود و فردا روز دیگر مراجعه کند. وی بعداً به خانه برگشت اما فردای آن روز که دوباره به کمیته شهر بانی به مرکز ساواك مراجعه کرد. این بار او را آنجا نگهداشتند. وی را بزندان بُردند و تا مدت هیجده ماه در زندان ماند.

هنگامیکه دکتر شریعتی در زندان بود پدرش نیز در زندان بسر می بُرد. دکتر شریعتی یك فشار روحی را در زندان متحمل شده بود چون اُستاد تقی در زندان سخت تحت شکنجه روحی قرار داشت. استاد تقی را با زندانیان قاتل ، معتاد، هرزه و غیر سیاسی نگهداشته بودند. و شریعتی نیز از وضع زندانی بودن پدرش دچار رنج و شکنجه ء روحی بود و سخت زجر می کشید.

مدت زندان استاد محمد تقی شریعتی: آقای استاد محمد تقی شریعتی تا مدت یك سال در زندان مانده بود. در زندان حال استاد تقی قابل تعریف نبوده و مقامات زندان بارها تاکید می کردند اگر دکتر علی شریعتی خود را معرفی کند استاد تقی را آزاد خواهند کرد. ولی فهمیدند که شریعتی خودش را معرفی نمی کند و این قضیه طول می کشد، در بیرون از زندان شایع کرده بودند که استاد تقی شریعتی فوت شده است. ولی هنگامیکه دکتر علی شریعتی خودش خود را تسلیم دولت کرد و خواستار رهایی پدرش شد، بعد از مدت یك سال استاد تقی از زندان آزاد شد. هنگامیکه استاد تقی را آزاد می کردند خواستند دکتر شریعتی با وی ملاقات کند. استاد تقی ماجرای ملاقات خویش را با پسرش در زندان کمیته در کتاب یاد نامه اش چنین بخاطر می آورد:

" یك آقای با کت و شلوار مشکی باز دست مرا گرفت و به زود به چشمهایش کشید و بوسید و سرش را بلند کرد. دیدم دکتر است و ما آنجا همدیگر را دیدیم. برای اینکه وقتی من از زندان خلاص شدم، دکتر هنوز زندانی بود چون او هیجده ماه در سلول انفرادی کمیته بود، اما من در زندان قصر و بین بچه ها بودم". [۷۱]

دکتر علی شریعتی ملاقات پدر را در زندان را به خاطر آورده به خواهرش بتول این گونه تعریف میکند: "لحظه ای که آقا را آوردند ، حال خود را نفهمیدم. روی دستهای پدر اُفتادم، اما پدر مرا نشناختند. و گفتند جوان بلند شوید، گفتم آقا جان منم علی--- بعد در حضور ماموران زندان کمی صحبت کردیم اما به شدت ضعیف شده بودند. وقت ملاقات کوتاه بود و وقتی که آقا را می بُردند از پشت به اندام نحیف و استخوانی که یادگار سالهای رنج و محنت و تبلیغ برای دین بود، خیره شده بودم و با اندوه و

حسرت نگاه می کردم، پدرم از فرط ضعف و ناتوانی به سختی راه می رفت و اندامش آشکارا می لرزید و بقچه لباسهایش را زیر بغلش گرفته بود و آن را به زحمت حفظ می کرد. من با تاسف به خودم می گفتم که این دست مزد سالها مبارزه برای رستگاری این ملت بود. باز پرس ساواك با لبخندی آمیخته به طنز پُرسید که: شریعتی به چه نگاه می کنی؟ گفتم: به چهارده قرن مظلومیت تشیع"-[۷۲]

پس از آزادی و رهایی آقای تقی شریعتی دکترشریعتی را در سلول انفرادی نگهداشتند و این دورهء زندان طول کشید به یك سال و شش ماه زندانی بودن که خود شریعتی در مورد اسارت خود چنین می فرماید: " اکنون به یادم آمده است از آنچه خود جایی نوشته ام که " آدمی در زندگی همواره خود را می پوشاند، همواره در زیر نقابی که به چشم دیگران زیبا می آید مخفی است. تنها دو جا است که هر کسی خودش است، بستر مرگ و سلول زندان"- و اکنون این منم تنها انسانی که خود را در این هر دو جا احساس می کند. امشب من خود را اسیری می یابم در بستر مرگ. محتضری در زندان!"-[۷۳]

ایجاد کمیته ای شریعتی شناسی از سوی ساواك برای تحریف در آثارش: درایـن مدت هیجده ماه که وی در زندان بسر بُرد، بیشتر در سلول مجرد می بود. برای دست بُرد به آثار دکتر ساواك تصمیم گرفت کمیته ای برای شریعتی شناسی تشکیل دهد و یك فرد را موظف ساخته که جریانات را پی گیری کند. در زندانی که دکتر شریعتی بود یك دو بار فردی را به سلول وی می آوردند تا توسط وی از شریعتی اطلاعاتی به دست آورند. شریعتی در یکی از خاطراتش در مورد این شخص مرموز گفته بود که بد ترین ایام زندانش دورهء سه ماه بوده که دران سه ماه هم سلول وی یك آدم مشکوك بود. شریعتی ازان فرد هراس داشت که در خواب مبادا چیزی بگوید که به ضررش تمام شود. این فرد را ساواکی ها به آنجا فرستاده بودند تا از شریعتی رازها را بدست آورند. این زندانی به گفته شریعتی زندانی نبوده بلکه کارمند ساواك بوده که برای هدفی وی را در سلول دکتر موظف ساخته بودند. ولی قادر نشد چیزی را بدست آورد که بدرد شان بخورد و یا مدرکی بدست آورد که برای شریعتی مسئله ساز باشد.

این گونه خاطرات زندان شریعتی بیانگر این ادعا ست که عاملین ساواك چه گونه و تا چه حدی دنبال شریعتی بودند و تا چه حدی در صدد بودند که از شریعتی اطلاعاتی بدست آورند. بدین ترتیب خواب را هم بر چشم دکتر شریعتی حرام کرده بودند. فرد مذکو ر که با دکتر شریعتی در یك سلول تا مدت سه ماه یکجا بوده و خود شریعتی آن را آدم مشکوك خوانده بود، این فرد پس از مدتی که از زندان بیرون آمد و خواست در مورد دکتر شریعتی ابراز نظر کند ودر یك مصاحبهء تلویزیونی، برای اولین بار اصطلاح " مارکسیسم اسلامی" را رایج کرد. شریعتی می گوید که این فرد حافظهء عجیبی داشت و ازان در فریب کاری و لودادن افراد استفاده می شد. این کارمند ساواك که دارای حافظه ء قوی بود و

سوار گشتیها می شد و در خیابان ها در دوران جستجوی مبارزان وانقلابیون،جوانان مبارزی را که می شناخت شناسایی می کرد. بعدها ساواك توسط همین شخص تصمیم گرفت کمیته ای بنام "شریعتی شناسی" درست کنند و آن فرد مشکوك امسئول آن کمیته شد. کا ر این کمیته مطالعهء آثار دکتر شریعتی بود که بعد از خواندن آثارش افکار وی را برای درست کردن پرونده بکار می بردند و سپس جعل سند و توطئه را علیه دکتر شریعتی بکار می بُردند. شریعتی می گفت " *صدای مرا چنین تقلید می کند که خودم هم تشخیص نمی دهم*" .[٧٤]

وضع زندان : در زندانی که دکتر شریعتی بسر می برد دران جا هیچ اجازهء خواندن و نگهداشتن کتابی رانداشت. اوبعد از رهای اش تعریف می کند که در زندان اوین هیچ کتابی نداشت برای مطالعه . بعد از چند روز که وی در تنهایی به ستوه آمد با یکی از سربازان نگهبان زندان دم دوستی پیدا کرده گفتگو کند. این نگهبان روستایی از شریعتی تقاضا کرده برایش استخاره کند . شریعتی از وی قرآن خواسته و برای استخاره آن را نزد خود نگهداشته به این بهانه که اگر سحر گاه استخاره کند بهتر خواهد بود. چون شیفت ها عوض می شد قرآن تا چند روز پیش دکتر شریعتی ماند و در آن عالم تنهایی دکتر از قرآن استفاده کرده مطالعه مینمود.

باز جویی ها از دکتر شریعتی: در تمام مدت در زندان عاملین ساواك سوالات بی معنی را از دکتر شریعتی می پُرسیدند. آنها سعی داشتند شریعتی را وادار کند که علیه انقلاب و شورشی که داشت و روز بروز می افزود علیه آن دکتر شریعتی سخنرانی کند و می خواستند دکتر را به مصاحبهء تلویزیونی بکشانندولی اینگونه دسیسه ها نقش بر آب ثابت شد و آنها موفق نشدند به آسانی دکتر شریعتی را گول دهند. چون شریعتی یك آدم با فهم بود و هنر بازی دادن را خوب بلد بود توانست توسط همین هنرش باز جو هارا مجاب بکند و آن ها را گول دهد.علاوه بر آن فرد مشکوك که مسئول کمیتهء شریعتی شناسی بود فرد دیگری به نام آرش که اسم اصلی وی فریدون کمانگر بود و این شخص پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به جرم این که در خیانت ها و در شکنجه های مبارزین انقلاب نقش مهمی داشت به اعدام محکوم شداین فرد در باز جویی های شریعتی نیز شامل بوده . این فرد که بیشتر از مبارزین سیاسی و انقلابی در دوران انقلاب بازجویی میکرد و در دوران بازجویی از شکنجه کار می گرفت . اغلب مبارزین انقلاب اسلامی که در زندان های ساواك شکنجه می شدند در باز جویی آنها همین فرد دخیل می بود. وی باز جویی های که از شریعتی کرده بود آنقدر تحت تاثیر گفتار و شخصیت دکتر شریعتی قرار گرفته بود که پس از بازجویی ها در ذیل باز جوییها ی خود از شریعتی ، نوشته بود که دکتر شریعتی قصد بدی ندارد. فقط می خواهد اسمش مطرح باشد. ولی باطنش پاك است و بسیار دانشمند است باید از علم او استفاده شود.[٧٥]

پس از آزادی شریعتی چون اینگونه باز جویی ها را گذرانیده بود می خواست کتابی بنام "هنر گزاران باز جویی" بنویسد ولی بعداً این کار واگذاشته شد به مدت بعدی که اگر زندگی یاری کند در آینده آنرا بنویسد. ولی زندگی وی را مهلت نداد که این کتاب را بنویسد. درین ضمن دکتر شریعتی چون برخورد زیادی با عاملین ساواك و بازجویی ها ی زندان کرده بود و درین همه باز جویی ها دکتر شریعتی مسئولین را گول داده می توانست طوری به سئوالات شان پاسخ دهد که آنها خود شان منگ و گیج شوند. پسر دکتر شریعتی ، احسان شریعتی یك نکته ء مهمی را بیان نموده است که ذکر آن درینجا مهم بشمار می رود وی در مورد روزهای زندان پدر خود چنین می گوید:

" پدرم قصد داشت جزوه ای بنویسد به نام " هنر گزاران باز جویی" که انتشارش موکول شدوی تصمیم داشت بعد از گریزش به خارج. می خواست در آن به گزارش تجربیاتش، شگردهای ساواك و شیوه های خنثی سازی آنها، نحوه بهره برداری از تضادهای درونی آنها، و نهایتاً ندادن اطلاعات و تسلیم نشدن به خواسته ء آنها از طریق پرداختن به مسائل فرعی و حاشیه ای پُر گویی و طرح اطلاعات کاذب بپردازد" .[٧٦]

سفارش آزادی دکتر شریعتی در خارج از کشور: دکتر ظهور احمد اعوان دانشمند دانشگاه پیشاور پاکستان، که یکی از شریعتی شناس معروف پاکستان بشمار می رود، می گوید که یکی از دوستان دکتر شریعتی که در فرانسه با وی معرفی شده بود و از تبعهء الجزایر بود، بنام حوری بومدین . هنگامیکه دکتر شریعتی در زندان بود، حوری بومدین وزیر فرهنگ کشور الجزایر بود. وی به دولت شهنشاهی ایران پیشنهاد کرد که اگر شریعتی آزاد نشود اوضاع ایران دیگر هم وخیم تر خواهد شد. ولی خانم پوران شریعتی آزادی دکتر را چنین بیان می کند:

"یکی دوهفته مانده به عید سال ١٣٥٤ ش، شاه برای گذراندن تعطیلات زمستانی، به سوئیس و از آنجا برای شرکت در کنفرانس سران OPIC به الجزایر می رود. در مدت اقامتش در سوئیس دانشجویان مبارز ایرانی، از آقای ژاك برك، جامعه شناس معروف و استاد دانشگاه سوربن می خواهند که به سویس برود و از شاه بخواهدکه دکتر شریعتی را آزاد کندو بعد در الجزایر هم وزیر امور خارجه ءالجزایر آقای عبدالطیف خمیتی که یکی از اعضای نهضت مقاومت آزادی بخش الجزایر در پاریس بود. و از هم کلاسها و هم راز های علی بود، در دیداری که با شاه در کنفرانس اوپیك داشت، از او می خواهد که دکتر شریعتی را آزاد کند. شاه در آنجا قول می دهد که در باز گشت به ایران، علی را آزاد نماید. در آخرین روزهای اسفند ماه ١٣٥٣ ش تیمسار زندی پور، رئیس زندان کمیته شهربانی، به دست یکی از مبارزین ترور می شود. آقای زندی پور، از کسانی بود که مرتب به علی هشدار می داد که شریعتی اگر نزنی و همکاری نکنی، تورا اعدام می کنم. و کلمه ء اعدام را با لهجه بیان می کرد. علی می گفت هر بار مرا می دید، می گفت: دکتر شریعتی، تو بالآخره اعدام هستی، اما علی

برای شب عید آزاد شد و واقعاً از سرنوشت خودش و زندی پور در حیرت بود ـ می گفت" تقدیر را ببین، کسی که مرتب مرا به اعدام تهدید می کرد، خودش اعدام شده و من آزاد شدم"ـ[۷۷]
در موردزندانی بودن دکتر شریعتی دکتر ناصر میناچی خاطراتی دارد: " دکتر شریعتی در اول مهر ماه سال ۱۳۵۳ ش دستگیر شد و در فروردین ماه سال ۱۳۵٤ ش، از زندان آزاد شد ـ به عقیدهء من بهترین و علمی ترین و فنی ترین بازجویی هادر دورهء زندگی یك متهم در زندان و در طول تاریخ ایران را شریعتی پس داده است"ـ[۷۸]
کتاب "با مخاطب های آشنا" که مجموعهء آثار شمارهء یك دکتر علی شریعتی است بیشتربخش های این کتاب را نامه های تشکیل می دهند که شریعتی به دوستان وخویشاوندان خویش نوشته و درین گونه نامه ها رنج ها و آرمان هایش را ذکر کرده است ـ برای پی بُردن به حیات پُر رمز و پُر مبارزهء دکتر این کتاب دارای اهمیت فراوانی است چون در این کتاب نامه های است که به همسرش، فرزندش و دیگر دوستانش نوشته و از زجرهای دورهء حیاتش گفته که داستان جالب را در بر دارد ـ نظر خود شریعتی در مورد آن روزهای زندانی چنین است :

" من شکست نمی خورم، ایمان و دوست داشتن رویین تنم کرده اند ـ وقتی تنهایی تنهایم کردند و دنیایم، چند وجب در چند وجب ، تنگ و تاریك مثل گور، بُریده از جهان و جهانیان، دور از عالم زندگان و یاد ها و نامها نیز از خاطرم گریخته بودند ـــ و هیچ نمانده بود باز هم در آن خالی و خلاء محض چیزی داشتم ـــ من سرفراز و مغرور و قوی و روشن و خوب میشوم "ـ[۷۹]

هنگامیکه شاه ایران به ایران برگشت حکم داد شریعتی از زندان آزاد شود ـ به حکم شهنشاه آریا مهر دکتر علی شریعتی پس از یك سال و شش ماه از زندان آزاد شد ولی این آزادی کامل نبود ـ پس از آزادی ، دکتر شریعتی کاملاً تحت نظارت و کنترل ساواك بود ـ آنها دنبال شریعتی بطور مستمر می گشتند ـ و دکتر شریعتی مرتب یا به سازمان امنیت احضار می شد ویا آنها پی در پی به منزلش می آمدند ـ آزادی دکتر شریعتی که در سال ۱۳۵۳ ش، رخ داد ـ در واقع پایان مهم ترین و بارز ترین فصل زندگی اجتماعی و سیاسی وی و آغاز زندگی انزوا و تنهائی اش بود ـ
در سال ۱۳۵۵ ش، شریعتی بسیار رنجیده می بود در سر تا سر ایران نیز یك نوع تحرك و جنبش ایجاد گردیده بود و تعداد مبارزین علیه شاه روز بروز افزایش می یافت، هر روز جوانان مبارز شکنجه می شدند ـ خبر کشتار جوانان مبارز به وسیله ء رسانه ها و دوستان به شریعتی می رسید و شریعتی را بشدت در خود فرو می بُرد ـ گویی سرکوب و کشتار روشنفکران و جوانان به دست ایادی ساواك، پایان نا پزیر بود ـ با این همه، جنگ مسلحانه و مبارزات زیر زمینی، همچنان توسط نیروهای مبارز مخفی ادامه داشت ـ در همین سال شهید "حسن آلاد پوش" و همسر شهید "محبوبه متحدین" که مدتها مخفیانه زندگی می کردند، و بجرم کشتن چند مستشار آمریکایی مجرم شناخته شده مطلوب بود ـ و بعد از

مدتی توسط نیروهای ساواك، شناسائی و در یك درگیری مسلحانه به شهادت رسید. حسن یك هفته قبل از شهادتش، سه مستشار آمریکائی را که برای اجرای طرحهای نظامی، امنیتی و اقتصادی به ایران آمده بودند یکجا به ضرب گلوله از پای در آورده ترور کرده بود و بعداً موفق به فرار شد. این مبارز که ضد آمریکایی ها در داخل ایران فعالیت می کرد و می خواست تبعهء آمریکایی را شناسایی کرده بکشد که این نخستین اقدام وی بود و این شخص سخت تحت تاثیر افکار دکتر شریعتی رفته بود. داستن مرگ این مبارز را دکتر پوران شریعتی بشکل مفصل بیان نموده می نویسد که یك هفته بعد از قضیه یعنی بعد از کشتن سه تن از مستشار آمریکایی، حسن در مسجد سقا باشی در خیابان عین الدوله تهران، توسط یکی از دوستانش با خبر می شود که شناسائی شده است. حسن با اینکه می دانسته است، بیرون آمدن از مسجد باعث درگیری و کشته شدن وی می شود. برای حفظ حرمت مسجد از آنجا بیرون می آید و در یك درگیری مسلحانه کشته می شود. درین هنگام شریعتی خبر کشته شدن حسن را توسط رادیو می شنود ـ وی با شنیدن این خبر بسیار متاء سف و مغموم میشود. شریعتی در مورد مبارزه علیه دولت و فساد اجتماعی به جنگ مسلحانه معتقد نبود و اعتقاد به کار فکری و آگاهی بخش داشت. وی برای کسب اطلاع بیشتر برای دیدن مادر محبوبه به منزل وی می رود و شریعتی در اثر این واقعه بسیار غم انگیز شده بود. چندی ماه بعد خبر قتل محبوبه را می شنود. این بار نیز شریعتی غمزده می شود. یکی دوروز بعد مجلس کوچکی در منزل آقای متحدین بر پا شد. فامیل شریعتی برای شرکت درین مراسم به آنجا رفتند ولی شریعتی که طبق تعهد رهائی وی از زندان اجازه نداشت به محافل و مجالس شرکت ورزد لذا وی نامه ای به مادر و پدر محبوبه نوشت این نامه بشکل کامل در یك کتاب به چاپ رسید در آغاز این داستان جداگانه در یك جزوه بچاپ رسیده بود که نشر ابوجهاد آن را بچاپ رسانیده بود. بعداً این داستان را در کتاب با مخاطب های آشنا جا دادند.

برابر با چهلمین روز شهادت حسن و محبوبه دوستان به خانهء متحدین رفتند. شریعتی بایك کیفیتی روحی سر شار بوده و در یك نوار سخنرانی کرده و از شهادت این دو تن تمجید کرد. بعداً این نوار ضبط پیاده شد و بشکل کتابی بنام " حسن و محبوبه" منتشر شد. و بعد ازان شریعتی خواست از ایران هجرت بکند. وی در مورد هجرت نظر خاصی دارد و می خواهد در زندگی هر انسان و نهضت ارزش هجرت را بیان کند. در جائی می گوید:" مهاجرت یك رسالت اجتماعی است، انسانهائی که مسئولیت اجتماعی و فردی انسانی را در وجود خود احساس می کنند. باید برای اعتقاد مکتب این مسئولیت را انجام دهند". [۸۰]

از خانه نشینی اجباری تا هجرت به اروپا: بعد از رهائی مشروط، آزادی وی تحت کنترول و نظارت عاملین ساواك بود. آخرین و طولانی ترین زندان شریعتی طوریکه ذکر گردید در سال ۱۳۵٤ به پایان رسید. وبعد از فشار های خارج دولت شهنشاهی ایران ناگزیر وی را آزاد کرد. در بعضی از اسناد

آمده که وی هیجده ماه در زندان بسر بُرد-هیجده ماه اسارت در سلول انفرادی، با روزها و شبها ی ظلمت و ستم، شریعتی را سخت به نور آفتاب حساس کرده بود- چون مدتی زیادی را در زندان تاریك سپری کرده بود و با نور آفتاب حساسیت نشان می داد-به نحوی که پس از آزادی، مردمك چشمانش مرتب در مقابل نور آفتاب بسته می شد- علاوه بر آن از نظر روحی دکتر شریعتی نیز سخت افسرده به نظر می رسید-دولت شهنشاهی همهء راه های مبارزه اجتماعی را بر اوبسته بود- حسینیهء ارشاد را تعطیل و او را از تدریس در دانشکده هم محروم کرده بود- باقی می ماند مبارزهء مخفی که به دلیل تعقیب و مراقبت پیگیر عملاً امکان نداشت- هر چند شریعتی همیشه می گفت:" امید داشتم از زندان که آزاد شدم تمام رنجهای آن را به فراموشی بسپارم و فعالیتهای اجتماعی، سیاسی خود را به صورت مخفیانه ادامه دهم- گرچه این فعالیتها اندك باشد"-[۸۱]

این آزادی برای دکتر آزادی نبود- در خانه بود ولی دور از انبوه دوستان و آشنایان-وی یك نوع تحت مراقبت دولت بود-ساواك همواره اورا تحت نظر داشت و روز به روز هم حلقهء این محدودیت ها تنگتر می شد- شب ها که محیط آرام تر بود به کار فکری می پرداخت- در خانه در عالم تنهایی وی کار نوشتن و خواندن را ادامه می داد ولی نمی توانست ما فی الضمیر خویش را بیان کند و مثل سابق در بین دانشجویان باشد و ابراز نظر بکند- این گونه مراقبت ها باعث شد که دکتر علی شریعتی راهی را انتخاب کنند که آن هجرت است و در هجرت می تواند در خارج بر نامه های مبارزه را راه اندازی کند-

درزمانی که دکتر در خانه بود و فقط می توانست در یك محیط آرام کار نویسندگی کند- کتاب بنویسد و یا به تربیت و آموزش بچه هاش توجه کند- دنیای شریعتی محدود شده بود به یك خانه و سقف و چند تا کتاب گرد و برش- از همه بُریده و از همه رانده- با هیچ کسی پیوندی و رابطه ای نداشت چون وقتی که زندان رها می شد ازش تعهد گرفتند که دیگر سخنرانی نکند- در اجتماع نرود- به محافل نرود وغیره-

دکتر شریعتی نمی توانست هر گز دست از کار فکری بر دارد وی مطالب پراکنده ای برای چاپ در روزنامه های دانشجوی خارج از کشور می نوشت ولی اکنون در یکی از آن مجله ها و یا روزنامه ها نوشته های وی در دست نیست- و این هم معلوم نیست که چه نوع مضامین را در این روزها می نوشت- در همان زمان به تشویق دوستان آقای خسرو منصوریان که بیشتر کتابهای کودکان را می نوشت و در ادبیات کودکان شهرت فراوانی داشت- به تشویق منصوریان کتابهای برای کودکان می نوشت- دکتر شریعتی و آقای منصوریان برای کودکان به نامهای " برای ما، برای شما، برای دیگران" و " کدو تنبل " را که حاوی پیامهای انسانی و دارای سبکی بدیع و ممتاز بود نوشت و با نامی مستعار چاپ و نشر می کرد- چاپ این نوع کتاب ها را آقای منصوریان بعهده گرفته بود- بیشتر کار تالیف کتاب بدوش دکتر شریعتی بود ولی درین کتاب ها از دکتر شریعتی نام برده نشده چون خود شریعتی

نمی خواست نامش مطرح بشود. فقط می خواست برای کودکان کاری بکند که پیام های انسانی را بشکل شیوا و آسان به آنها برساند و در تربیت کودکان این کتاب معاون ثابت شود. این کاری بود که دکتر شریعتی در ایام تنهایی اش درخانه انجام داده بود.

نشستن مدام در خانه و بدون کدام شغل برای دکتر شریعتی خیلی اذیت ناك بود. دکتر علی شریعتی دران روزها که در انزوا و تنهائی خیلی به ستوه آمده بود و منتظر بود کسی بیاید و این ملت را از قید زمام داران ظالم نجات دهد. دکتر همیشه در همین انتظار بوده که کسی بیاید و امید داشت روزی خواهد آمد که انقلاب موفق شود و آن روز خجسته را بچشم خویش ببیند. در یکی از آثارش چنین لحن شکوائیه ای دارد: "سالها در اطاقم نشسته بودم و چشم بدر و گوش به صدای پائی که مگر او از راه برسد. از هر صدای پائی از جا میپریدم که او است هر دری که باز میشد او نبود. هماره می آمدند ومیرفتند و بسیار اما او نیامد و اکنون در اطاقم همچنان نشسته ام اما میدانم که دیگر او نخواهد آمد. با دردنا ك ترین تجربه ها دانستم که باید در این اطاق، بی انتظار بمانم. دانستم که دیگر "اوئی" نیست و چه سالها که بیهوده چشم بر در دوخته بودم و اکنون سالها میگذرد که من در تنهائی ماء یوسم سر در گریبان خویشتنم و در را برویم و بر روی هر که مرا سراغ می کند بسته ام. چه آرامش دردناکی! چه یقین جانکاهی! اما بهر حال آرامشی است و یقینی که بدان رسیده ام و اکنون سالها است که بدان خو کرده ام. چنان با تنهائی آرام و ساکتم انس گرفته ام که اگر تو ای فریب! اگر گو او باشی در را برویت نخواهم گشود. دل من دیگر پیر شده است و سخت ناتوان، تاب تپشها و بیتابی های "دوست داشتن" را ندارد، تنها میتوانم خاطره ها را با خود مز مزه کنم". [۸۲]

در روزگاری که از قید تنهایی وانزوا خیلی به ستوه آمده بود می دانست که زندگی گذشته وی را خیلی اذیت داده و اکنون وقتی رسیده که در این عالم تنهایی دردهای درونی خود را بشکل شکوائیه دیگر بیان کند و می گوید که زندگی وی را آزار کرده و دیگر طاقت ندارد این غم های پی در پی را تحمل کند و فقط در کنج عزلت نشسته به یاد های روزهای گذشته خشم بر سرش فرو آید. با وجود این قدر زجر و شکنجه و تنهایی وانزوا وزندان شریعتی در مقابل ساواك مانند کوه و مانند آهن ایستاد و از هر ظلم و ستم به ستوه نیامد و هیچ آهی نکشید تایك حسرت در دل دشمن بماند. ساواك همیشه در این تلاش بود که روزی شریعتی به فغان آید ولی شریعتی این حسرت آنها را تا دم مرگ تشنه نگهداشت. در جای خودش می گوید:" --- اگر موفق شوند که مراء بر دار کشند و یا همچون عین القضاة همدانی شمع آجین کنند و یا مانند ژور دانو در آتشم بسو زانند، حسرت شنیدن یك "آخ" را هم بر دلشان خواهم گذاشت---" [۸۳]

در جای دیگر شهامت و نیرو مندی خود را نشان می دهد و می گوید که هر قدر این ها (ساواکی ها) بر سرش مصائب را فرو آورند وی آماده نخواهد شد آهی بکشد. مانند یك کوه در مقابل هر نوع سختی ها مقاومت کند و شکنجه های زیادی را تحمل کرده راهی را که دنبال کرده هر گز ازان راه بر

نگردد وبا شهامت کامل راه را پیموده یك حسرتی را در دل دشمن بماند که چرا با چنین مصایب دکتر شریعتی آهی نکشید و هر گز نناليد. خودش می گوید:" هر گز نناليده ام، هر گز در د دل نگفته ام و ننوشته ام، سالیانی بود که شاعر بودم و بعد ننگم آمد از شعر سرائی، که احساس می کردم احساسی آمیخته با ضعف است ، رقت خود یك ضعف است و مایه اصلی شعر خوب رقت است و بعد ها هم دیدم ناقدی شبیه همین حرف مرا گفته است که شعر زاه است و راست است. و دیگر نگفتم که بر خود نمیتوانستم هموار کنم که من از دردی رنج میبرم، نه رنج بردن بد نیست. بد نمی دانستم ـ ناله از رنج، پیش کسی شکوه کردن رابداحساس میکردم. بد؟ ضعف، زبونی، عجز، در د دل با کسی گفتن یعنی به کسی نیاز مند بودن تا تسلیت بدهد..." [٨٤]

در دو سال اخیر هنگامیکه دکتر شریعتی از زندان رهائی یافته بود وی فرصت کامل یافت که به فرزندانش توجه کند. به تعلیم و تربیت آنها بپردازد. به امور درسی دخترانش توجه خاصی داشت. گاهی به بچه هایش میگفت تا در روی کاغذ نظر خودشان را بنویسند و از آنها سوالات روانی می پُرسید. موضوعاتی را که به بچه هایش پیشنهاد می کرد تا در مورد آن نظر خود را بنویسند ازاین قبیل امید، مبارزه با فقر، اندیشیدن، راه یافتن بسوی کمال و سعادت انسانی وغیره بود.

دکتر شریعتی به بچه هایش شعر و ادب هم آموخته بود. بچه هایش به خواندن شعر و سرودن شعر علاقه خاصی داشتند و شریعتی نیز هنگامیکه فرصت می داشت شعر ها ی خوب و پُر معنی به بچه هایش می گفت و بچه هایش آن شعر را تکرار می کردند. دران زمان که شریعتی در خانه عزلت گزین بود دخترش سارا یازده ساله بود. خاطره ای جالبی ازان روزگار دارد که دکتر پوران آن را در کتابش چنین نقل می کند :" شبی مجلس مهمانی داشتیم، قبل از رسیدن مهمانان، بابا علی از من خواست که مطلبی را که قرار بود بنویسم بیاورم و آن را بخوانم و من هم شعری را که در مورد علی نوشته بودم برایش خواندم:

و کتابی که با نام تو باز می گردد
و عذابی که از نام تو آغاز می گردد
و ماه که با شنیدن نامت خم می شود.
وتبری که پشتش را می شکند.
و وقتی که می کوشم تا شادی را در گهوارهء چشمانت بخوانم.

با با علی از شنیدن این اشعار کودکانه ، چنان متاثر شد که ناگهان در آغوشم گرفت". [٨٥]

درین مدتی که دکتر شریعتی ممنوع الخروج و ممنوع الورود به محافل دانشگاهی بود در خانه می ماند و همراه با بچه هایش می بود. درهمان دوران پسرش احسان را به آمریکا فرستاد. تا در آنجا درسهای خود را به پایان برساند. افراد صاحب فراست که در رژیم پهلوی بودند مانند نیکخواه و پرویز ثابتی آنها می خواستند در مقابله با دکتر شریعتی ، راههای دیگر را جستجو کنند. می خواستند در آثار

دکتر شریعتی دست بزنندویا بنام دکتر یا استفاده از نامش شایعاتی دروغین را راه اندازند و ازین قبیل در جامعه مقام و شخصیت دکتر علی شریعتی را لکه دار کنند. ازین رو در مورخه ۲۵/۱۱/۱۳۵۴ در صفحهء اول روزنامه ء کیهان آگهی ذیل را بچاپ رساندند: "از امروز سلسلهء مقالات سیاسی و فلسفی دکتر علی شریعتی در بارهء اسلام، انسان و مکتب های مغرب زمین، تحت عنوان "مارکسیسم ضد اسلام" درین روزنامه بچاپ رسیده است.

این مقالات که مال دکتر علی شریعتی نبوده و به دروغ آن را مال شریعتی گماشته می خواستند بچاپ برسانند. ساواك از چاپ این مقالات، دو هدف را تعقیب می کرد. نخست ضد مارکسسم نشان دادن شریعتی و آنگاه همکاری بادولت وقت. یعنی از یك سو کسانی که شریعتی تا فقط به این خاطر دوست می داشتند که او حامی سوسیالیسم بود در بین آنها دکتر شریعتی مرغوبیت خود را از دست دهد و دیگر هدف شان اهداف سیاسی بود که توسط آن پشتیبانی شریعتی از دولت شاهی را نشان می دادند. همسرش نقل می کند که دران روز هاکه در روزنامه هادر مورد شایع کردن مقالات مذکوره دکتر شریعتی بیاناتی آمده بود، شریعتی در آن روز ها به دلیل فوت عمویش در مزینان به سر می بُرد و از چاپ کتاب مذکور در روزنامه بی اطلاع بود. در مزینان شخصی برای خوش آمد به او، خوش خبری می دهد که کتابش در روزنامه چاپ می شود. و کیهان را به او می دهد. دکتر شریعتی از دیدن آگهی چنان خشمگین شد و مانع این کار شد. دوستان شریعتی نیز به یان واقعیت پی بُردند که این گونه شایعات دروغین از سوی بدخواهان شریعتی است. و برای راه حل تلاشهای مختلف را راه انداختند. پس از این حرکت خود سرانهء ساواك عکس العمل ها از سوی شخص شریعتی و دیگران نشان داده شد ودوستانش سعی کردند تا این دسیسه ها را خنثی کنند. در خارج از کشور انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا اطلاعیهء زیر را منتشر کردند: "... همان طوریکه در اطلاعیه قبل متذکر شدیم، اخیراً سلسلهء مقالاتی تحت عنوان خود ساخته ء "مارکسسم ضد اسلام" منسوب به دکتر علی شریعتی، در روزنامهء کیهان منتشر گردیده است. این عمل بدون کسب اجازه از ایشان و با هیاهو و تبلیغات بسیار و تیز و درشت ، از ۲٦ بهمن ماه آغاز شده است. دکتر علی شریعتی به محض اطلاع از این عمل، به روزنامه کیهان اعتراض و درخواست تکذیب می کند.ولی جواب می شنود که "این مقالات را سازمان امنیت میدهدو چاپ آن نیز به دستور اوست".

شریعتی برای شکایت به دادگستری می رود، تا علیه کیهان اعلام جرم کند، ولی دادگستر ی هم از پذیرفتن اعلام جرم خود داری می کند. البته این که رژیم به اعتراض شریعتی توجهی ندارد، عجیب نیست، مگر به اعتراض یك ملت، نسبت به کشتار پاکترین فرزندان خلق وقعی گذار ده است؟"(رك ضمایم سند شماره ٥)

کتاب " انسان ، اسلام و مکتب های مغرب زمین "در اصل درسهای اسلام شناسی بود که دکتر شریعتی در دانشگاه ایراد نموده بود و بعداً این کتاب در چاپخانه ء دانشکدهء علوم مشهد به چاپ

رسیده بود. دانشجویان تعداد زیادی ازین کتاب را بطور غیر رسمی خارج از چاپخانه مشهد به چاپ رسانیده پیش خود نگه داشته بودند.هنگامیکه این کتاب در چاپ خانه بچاپ می رسید دران روزها ساواك دنبال نشریه های دکتر می گشتند وتلاش داشتند کتابهای شریعتی را از بازار کتاب و چاپ خانه ها جمع آوری کرده ضبط کنند. ساواك به تعداد تیراژ دو هزار کتاب "انسان، اسلام و مکتب های مغرب زمین " را که در چاپ خانه بچاپ رسیده بود ضبط نمود. و از پانصد جلد کتاب مذکور که مخفیانه ازتوسط دانشجویان از چاپ خارج شده بود،هیچ گونه اطلاعی نداشت. مقالاتی که دران روزها در روزنامه ء کیهان بچاپ می رسید مال شریعتی نبود.شریعتی از یك سو از قیل و قال های آقای کافی به تنگ آمده بود و از سوی دیگر ازکار های ساواکی ها که مقاله های تقلبی را بنام شریعتی درروزنامه های کیهان بچاپ می رسانیدند. مدیر روزنامه ء کیهان نیز از دکتر شریعتی پوزش خواسته گفته بود که ساواك این مقالات را به آنها می فرستدو آنها تحت فشار ساواك مقالات را بنام دکتر شریعتی چاپ می کنند. آنها معذور بودند چون دستهء حاکم با جبر این گونه احکامات را به وی میداد و آن ها هم اجباراًبعضی از امور را انجام می دادند.

بعد از رهائی چون دکتر علی شریعتی اجازهء ورود به محافل و جلسات را نداشت، بیشتر اوقاتش را در خانه می گذرانید و از ملاقاتها و دید و باز دید دوستان امتناء می ورزید. اگر کسی دنبالش به خانه اش می آمد گاهی بهانه می جوئید که وی در خانه نیست و می خواست در کنج عزلت نشسته کارهای علمی و تحقیقی خویش را انجام دهد. در مقاله ای تحت عنوان "آدم ها و حرف ها " می گوید : "تاب اندیشیدن ندارم. در هم ریخته ام و خاکستر شده ام وتند باد های پیوسته خاکسترم را ، همچون خاکستر حلاج، در هوا به بازی گرفته است!"[۸۶]

در زمانی که شریعتی بعد از مدتی که در انزوا به سر می بُرد از تنهائی به ستوه آمدو خواست هفته ای یك شب به صورت محدود و مخفی در جمع دوستان سخنرانی کند. این گونه سخنرانی ها و جلسات تا نیمه شب ادامه می یافت. این گونه جلسات مخفی و چند نفری تنها ترین تریبیونی بود که توسط آن ابلاغ اندیشه و افکار خودرا می کرد.

اختلافات با روحانیون و صدورِفتوی های شرعی از سوی آیاتِ عظام و مراجع تقلید

اختلافات بین مرحوم مطهری و شریعتی :

در آغاز آقای مطهری هنگامیکه سخنرانی های دکتر علی شریعتی را در حسینیهء ارشاد می شنید از وی خیلی ستایش می کرد و شیفتهء افکار وی بود. تنها کسی را که وی دوست می داشت شریعتی بود که لحن و روش سخنرانی اش را مطهری می پسندید و آرزو داشت در جلسات سخنرانی های دکتر شریعتی شرکت کنند.یك نوع شیفتهء افکار شریعتی بود.[۸۷] دیری نگذشت که در بین این دو

دانشمند بزرگ اختلاف نظر پیدا شدو بعد از بالا گرفتن موج انتقادات و مخالفت ها با شریعتی به خاطر نوشتن دو کتاب محمد خاتم پیامبران، مرحوم مطهری از شریعتی خواسته بود که برای خوابانیدن سرو صدای منتقدان، مطلبی بنویسد که البته دکتر علی شریعتی زیر بار نرفت و این باعث رنج مرحوم مطهری و حلقهء او شد. بتدریج حلقهء مطهری به ضد شریعتی به رهبری محمد تقی فلسفی پیوستند.
مرحوم مطهری به دنبال مخالفت ها و انتشارات علیه دکتر علی شریعتی تا بدانجا پیش می رسد که در نامه ای به آیت الله خمینی سفر آخرین شریعتی را که سر انجام به شهادت وی شد، ناشی از توطئه و ماموریتی می داند که شریعتی می خواست آن را دنبال کند. اُستاد مطهری در سالهای که سخت بدبین به دکتر شریعتی بود در سال ۱۳۵٦ نامه ای به آیت الله خمینی نوشته بود که در مورد شخص دکتر علی شریعتی چنین ابراز نظر می کند: "گروهی که گرایشهای انحرافی دارند در صدد این هستند که از او (شریعتی) بتی بسازند که هیچ مقام روحانی جرات اظهار نظر در گفته های او را نداشته باشد. و خدا می داند که اگر خداوند از باب و یمکرون و یمکروالله والله خیرالماکرین در کمین او نبود، او در ماموریت خارجش بر سر اسلام و روحانیت چه می آورد."[۸۸]
خود شخص مطهری آن قدر بدبین شریعتی نبود چون تا مدتی با وی در حسینیهء ارشاد همکاری کرده بود و با هم درسهای اسلام شناسی می دادند ولی هنگامیکه شریعتی در بعضی از سخنرانی هایش مخالفت خود را با روحانیون نشان داد آهسته آهسته قشر روحانیون از وی فاصله گرفتند. اختلافات تا به آنجا رسید که بازار فتوی سازی رونق گرفت و هر کسی کتاب شریعتی را خوانده و نخوانده علیه شریعتی فتوای داد. شریعتی به این نظر قایل بود که در اسلام طبقهء روحانیت نیست. در اسلام همه کس روحانی است واین روحانیت مخصوص مال آخوند ها نیست. به همین سبب روحانیون با وی دشمن شدند.
دریك نامه ء دیگر ی فلسفهء دکتر شریعتی را مطهری فلسفهء رستاخیز نامیده. گاهی از دکتر شریعتی تمجید کرده است و به فعالیتهای فکری وی ارج می نهد و گاهی بد بینی ها ی خویش را بروز می دارد.[۸۹]
حامد الگار یکی از مسلمانان آمریکایی الاصل و مترجم آثار دکتر شریعتی به انگلیسی که در دانشگاه های آمریکا تدریس می کند می ،اصل ریشهء اختلافات دکتر شریعتی و مطهری را ناشی از اختلاف نظر می داند و چنین بیان نموده است. "پیش از به صحنه آمدن شریعتی، مرحوم آیت الله مطهری مشهور ترین و محبوب ترین سخنران و مدرس درمیان دانشجویان دانشگاه به شمار می رفت. اما با آمدن شریعتی مستمعین مطهری به سرعت رو به کاش نهادند. چرا که شریعتی هر روز افراد بیشتر را به سوی خود جلب می کرد. بالنتیجه چنانکه به هر حال بشر بشر است، این موضوع موجبات رنجش خاطر آیت الله مطهری را فراهم ساخت.[۹۰]
در مورد فتوای سازی علیه دکتر علی شریعتی آیت الله خمینی گفته بود:" اسلام شناسی را پهلوی من

آوردند و گفتند که علیه مقدسات اسلام است-من نخواستم آنجا به آنها جواب بدهم- یك جای را به من نشان دادند که من دیدم طوریکه آنها می گویند نیست"-[۹۱]
یکی از مخالفین شریعتی آقای مرتضی عسکری از آیت الله خمینی استفتا کرد- وی در آبان ماه سال ۱۳۵۱ ش ، مطابق با نوامبر سال ۱۹۷۲ میلادی به آیت الله خمینی نامه ای نوشت و از امام خمینی خواست نظر فقهی خود را در مورد آثار دکتر علی شریعتی ابراز بدارد- آیت الله خمینی پس از مطالعهء جدی و دقیق چنین پاسخ داد که "موارد ذکر شده را مطالعه کردم، هیچ یك از انتقادات و ایرادات معقول و وارد نیست"-[۹۲]
بعد از شکایت ها ی روحانیون و فرستادن نامه ها به رهبر انقلاب آیت الله خمینی و برای کسب فتوی از جانب این مجتهد، آخوند ها خواستند سند قوی بدست آورند ولی اعلامیهء آیت الله خمینی در مورد دکتر علی شریعتی آنقدر سخت نبود که آنها انتظار داشتند-
دریکی از گزارشهای ساواك که درکتاب شریعتی به روایت اسناد ساواك جلد سوم صفحهء ۳٤۸، بچاپ رسیده به وضو ح این نکته بیان گردیده است که از جانب خمینی اعلامیه ای بر رد شریعتی داده شده ولی طرف داران دکتر شریعتی می گویند منظور خمینی شریعتی نبوده بلکه دو اشخاص دیگر بوده که اسامی آن در گزارش ساواك ذکر گردیده است- در همین گزارش در پایان اضافه شده که "از ناحیه سایر منابع کسب خبر شد امکان زد و خورد نیز بین طرفداران دکتر شریعتی و طرفداران مصباح یزدی در مدرسهء حقانی وجود دارد"-[۹۳]

مخالفت با حجت الاسلام دعایی: علیرغم این که آقای دعایی با شریعتی اختلاف نظر داشت در یکی از سخنرانی های وی شرکت ورزیده نظر مثبت خود را در پایان اعلام می کند- وی بشدت تحت تاثیر سخنرانی های شریعتی رفته بود-این چهرهء معروف روحانیون ، حجته الاسلام دعایی گفته بود: "آیت اللـه مشکینی شبی از قم به ارشاد رفت و گفت: رفتم و استفاده کردم، بسیاری از مطالبی را که ما نمی توانیم بگوییم، ایشان (دکتر علی شریعتی) دارند می گویند"-[۹٤]
یکی از دانشمندان هم عصر دکتر شریعتی مهندس مهدی بازرگان می گوید:"ساواك به طریق مختلف در صدد بود دکتر علی شریعتی را از حیثیت و نفوذی که در طبقات جوان و درس خوانده پیدا کرده بود، بیندازد و نقاط ضعف در او به دست آورده در زبانها و قلم ها بد نامش کنند"-[۹۵]
شریعتی شخصاً به اینگونه حرف ها و اختلافات توجه نمی داد-وی می خواست کار های علمی و تحقیقی خود را ادامه دهد و هر سر وصدای که بلند می شود به آن گوش نداده راه را بپیماید- وی عقیده داشت که حرف ها ی وی دارای اهمیت است که سر وصدا را بلند کرده است- وی می دانست که شکستاندن رکود و جمود حتماً سر و صدا را بلند خواهد کرد- و ی هیچ وقت از خود دفاع نکرد بلکه به این عقیده بود که زندگی و کارنامه هایش خود ازو دفاع خواهد کرد- خودش می

گوید:"مرد پاك را نیز زندگی و زمان تنها نمی گذارند، زندگیش از او دفاع می کند. زمان تبرئه اش می کند، پلیدان هرگز پاکدامنی را نمی توانند آلود، هر چند سنگ ها را بسته و سگ ها را رها کرده باشند!"[۹٦]

شریعتی از اهل علم و روحانیون مذهبی هرگز این توقع را نداشت که تا این میزان اختلاف کنند که حتٰی فتوی دهند بلکه وی قایل به اختلاف نظر بین دانشمندان بود. شریعتی توقع داشت که با روحانیون نشسته مسایل دینی را بر رسی کند و چیز های که باعث رکود جامعه و انحرافات مذهب گردیده آن را تدارك ببینند.ولی هیچ کسی حاضر نبود با این دانشمند کمك کند و جامعه اش را از بدبختی و ظلمت نجات دهد.در یکی از آثار ش از همین دانشمندان و علمای دین این طور شکوه می کند: "آنها که باید مرا بنوازند، می زنند، آنها که بایددستم را بفشارند، سیلی می زنند.... از تنها پایگاهی که چشم یاری ای دارم و پاداشی، نومید شدم"-[۹۷]ولی در بین دانشمندان جوان و افراد آینده که در نظام جمهوری اسلامی مقامی داشتند شخصیت دکتر علی شریعتی قابل قدر بود. بعضی از دانشمندان روشن فکر هم‌فکر و هم‌خیال با شریعتی بودند و در تلاش این بودند که بد بینی های که در جامعه علیه دکتر شریعتی وجود داشت آنرا از بین ببرند. در مورد دکتر علی شریعتی نظر رئیس جمهور سابق ایران سیدمحمد خاتمی چنین است: "متاسفانه در ایران بد خواهان و تنگ نظران زیادند.... بعض ها شکایت کردند که خاتمی آثار دکتر شریعتی را ترجمه می کند.... آن قسمت از آثار شریعتی که حرف در باره اش است، لزومی ندارد که ما منتشر کنیم، ولی آثار خوبی ایشان که مشکلی ندارد و کسی هم رویش حرف نمی زند منتشر بکنید"-[۹۸]

دران روزگار که شریعتی در زندان بسر می برد. بعضی از آخوند ها دنبال کتاب های وی می گشتند و در غیاب وی علیه آثار و افکارش مردم را متحرك می کردند. هنگامیکه دکتر علی شریعتی در زندان بسر می بُرد، آیت الله میلانی چندین فتوای را علیه شریعتی و نشرکتابهایش صادر فرمود. بار دیگر فتوٰی دیگری بتاریخ ۲۵ خُرداد سال ۱۳۵۳ ش صادر کرد. و کتابهای دکتر شریعتی را غیر مشروع و ممنوع المطالعه قرارداد. هنگامیکه دکتر شریعتی از زندان بیرون آمد و آزاد شد. سه تن از مجتهدین و آیت الله ها یعنی آیت الله ابوالحسن قزوینی، آیت الله محمد حسین طباطبائی و آیت الله مرعشی به پیروکاران و مقلدان خود حکم کردند از خرید و فروش آثار دکتر علی شریعتی خود داری کنند.

این سلسلهٔ فتوای سازی تا مدت زیادی در حوزه های علمیه و مدارس دینی ادامه داشت. هر کسی به نوبهٔ خود کتاب ها شریعتی را خوانده و نخوانده ایراد می گرفتند و فقط این را می دیدند که شریعتی آخوند نیست و لباسش و قیافه اش هم مانند آنها نیست و از تیپ های غیر مذهبی به چشم می خورد همین را ملاك شمرده فتوای صادر می کردند و برای کسب شهرت چیزی علیه شریعتی می نوشتند. پس از مرگ دکتر شریعتی یك آیت الله دیگری موسوم به آیت الله علی فانی اصفهانی در هفدهم مهر ماه سال ۱۳۵٦ ش، فتوای جدیدی را صادر نمود. وی نیز خرید و فروش و مطالعهٔ آثار دکتر علی

شریعتی را فعل حرام و غیر مشروع قلمداد کرد. که گزارشات این گونه فتوی ها را ساواك جمع آوری کرده بود. و این فتو ی ها در کتاب "شریعتی به روایت اسناد ساواك" موجود اند.

بازار فتوی سازی ضد دکتر علی شریعتی دران روزگار بسیار داغ بود و رونق گرفته بود. صدور فتوای در حوزه ها به اوج رسید. فتوای دیگری در تیر ماه سال ۱۳۵۷ ش، از سوی آیت الله عبدالله شیرازی، آیت الله شهاب الدین مرعشی نجفی، ابوالقاسم خویی، آیت الله علی شاهرودی، آیت الله مالك حسینی وعده ای از آیت الله های کوچك و بزرگ، معروف و مجهول صادر گردید. آیت الله شریعت مداری نیز آثار دکتر علی شریعتی را حرام قرار داد و گروه ولایتی با پخش شایعات این فتوا ها را بیشتر جلوه دادند. آقای خوانساری سخنرانی های دکتر علی شریعتی را ترویج وهابیت قلمداد کرد و آنرا حرام قلمداد کرد. مجتبی اراکی وعده ای از روحانیون در یك جلسه طومار فتوی ها را صادر کردند.[۹۹]

بیشتر مراجع عظام و تقلید در صورت فتوی سازی علیه افکار و آثار دکتر علی شریعتی بدون مدرك و سند اقدام می نمودند. اغلب این آیت الله ها از مقلدان و مُریدان خود شفاهی اطلاع اخذ می کردند وبدون اینکه اثری از افکار دکتر علی شریعتی را خوانده و یا پاره ای از مقالات وی را مطالعه کرده باشند، فتوی صادر می کردند که یکی از آن آیت الله ها آیت الله اراکی بود. در بین این مجتهدین تنها کسی که علیه دکتر علی شریعتی فتوی صادر نه نمود آیت الله منتظری بود. آیت الله منتظری هیچ فتوی علیه دکتر علی شریعتی صادر نکرد وعلیه وی قلم خود را مطهر نگه داشت و حرمت فتوای را پامال نکرد.[۱۰۰]

نتایج این اختلافات و فتوی ها را آقای حامد الگار شرق شناس آمریکائی چنین بر رسی کرده در بارهء شیوه و سبك کار شریعتی می گوید: " دکتر علی شریعتی به موفقیتی دست یافت که علماء بدان نائل نه شدند. برای هدایت یك نسل به سوی اسلام نمی توان تنها به صدور "فتوی" بسنده کرد".[۱۰۱]

شریعتی برای ادامهء راهی را که وی پیموده بود و تحرکی را که وی در جامعه ایجاد کرده بود برای ادامهء آن همهء دوستانش را وادار می دانست تا این راه را ادامه دهند. یکی از تهمت ها و انتقاداتی که در سالهای اخیر آقای حمید روحانی مسئول مجله ۱۵ خُرداد، به دکتر شریعتی وارد کرده اتهام ارتباط وی با ساواك است. تفصیل این اتهامات را خانم دکتر پوران شریعتی در کتابش[۱۰۲]

دریکی از مجمع دانشمندان که پس از شریعتی بر پا شده بود دران موضوع بحث خدمات دکتر علی شریعتی بود که در بین این مجمع احسان نراقی در بارهء شریعتی گفت: "آقایان روحانیون! شما از این انقلاب بهره بُردید، سهم اصلی متعلق به شریعتی است..."[۱۰۳]

شریعتی یك مبارز مجاهد بود و در عین حال مخالف وضع سنتی موجود و منافع صنفی خود می دانست و دکتر شریعتی درین میان " خروس بی محل" محسوب می شد. که خودش نیز در کتاب کویر جا بجا به این نکته اشاره نموده گفته که گویا وی در محیطی که ابلاغ می کرده و خدمت می کرده مردم آن

دیار وی را خروس بی محل می شماریدندو به جرم این گناه که وی نیم شب مردم را از خواب بیدار می کند در پاداش این جرم سزایش بُریدن حلقوم بود. در نامه ای وضع خود را چنین بیان کرده است:"و من که خواسته ام موذن مذهب خویش باشم و حقیقت را قربانی هیچ مصلحتی نکنم و در نظام حاکم بر "کویر" نگنجم و در "نظم یك نواخت زمان" هم آواز همه و همساز همه نباشم ، احساس کرد م که "خروس بی محل ام"، که شب و نیم شب، بی هنگام ، نعره بر می داردو طلوع و غروب آفتاب خویش را فریاد می کشد.و سنت مرسوم چند هزار ساله است که خروس بی محل نامیمون است و "حلقومش را بباید برید"، که در ظلمت عام، صبح را فریاد بر می آورد. و در نیمه شب، از طلوع خبر می دهدو در سکوت امن کویر، نعره بر می کشدو آرامش سنگین روستا را بر می شوردو خواب را بر می آشوبدو مردمی را که در آغوش شب به خواب رفته اندو هر یك در زیر پوشش سپیدی. که شب همچون کفنی می نماید. فارغ و آسوده غنوده اند". [۱۰٤]

سبب مخالفت روحانیون با دکتر علی شریعتی: علی رهنما واکنش روحانیت را در قبال علی شریعتی و آرای وی به سه مرحله تقسیم کرده است؛ مرحله اول گروه ولایتی ها.درین گروه پنج نفر از فعالان گروه ولایتی ها شامل بودند که هر لحظه در تلاش راهی بودند که توسط آن دکتر را رسوای کنند. این گروه که به سرپرستی ولایتی کار می کردندو ربطی خاصی با مهدیه داشتندیکی از مخالفین سر سخت دکتر شریعتی محسوب می شوند.

۱ ـ انصاری قمی، همراه انصاری چند تنی از اشخاص حوزه های علمیه شامل بودند که شفاهی در بین توده و در داخل حوزه های علمیه شائعاتی را راه انداخته بودند.

۲ ـ انصاری زنجانی،یکی از مخالفان معروف دکتر شریعتی محسوب میشد که پس از شهادت دکتر نیز دست از اختلاف و دسیسه هایش دست بر نداشته بود.

۳ ـ حسین روشنی، ٤ ـ مقمی، ٥ ـ شیخ قاسم اسلامی.

اینهاافرادی بودند که در دوران حیات دکتر شریعتی و پس از فوت شدنش نیز دنبال مخالفت هامی گشتند. به شاگردان و دوستان شان توصیه می کردند که ازخواندن آثار دکتر علی شریعتی خود داری کنند. و "ایمان خود را مصئون نگهدارند".

یکی از مخالفان شریعتی ابراهیم انصاری زنجانی بود که کتابی بنام اسلام شناسی در ترازوی علم و دین نوشته بود و به دکتر علی شریعتی فحش می داد. علاوه براین حسین روشنی یکی از نقادان شریعتی بود که تحت عنوان نقدو بر رسی کتابی را چاپ و منتشر کرد. هم چنین در مدرسهء حقانی نیز مخالفان دکتر علی شریعتی زیاد بودندکه گاه گاه علیه شریعتی شایعاتی را به مردم می رساندندو در بین اینها بعضی از عناصر متعصب که اصلاً هیچ اثر ی از شریعتی را نخوانده بودند، شریعتی را یك کمیونیست، وهابی و گاهی یك بابی تلقی می کردند. همهء خدمات شریعتی را که بخاطر احیای

تعلیمات و ارزشهای اسلامی انجام داده بود نا دیده می گرفتند وفقط نقاط ضعف را در آثار شریعتی جسته به روی وی می کشیدند.

وصیت شریعتی به محمد رضا حکیمی در بارهء آثارش: بعضی از افراد می گویند که شریعتی به شهید مطهری اجازه داده بود تا آثار وی را بر رسی کند و دست به نقد علمی بزند ولی اینجوری نبوده و شریعتی هیچ اقدامی درین راستا نکرده است. شریعتی می خواست که در کتابهایش اگر چیزی غیر مستدل و نادرست راه یافته باشد کسی بیاید و دست به نقد علمی بزند وی انتقاد صادقانه را می پزیرفت و احیاناً هر کم و کاستی که در آثار ش بچشم بخورد تصحیح گردد تا" مغر ضان از این آب گِل آلود ماهی نگیرند". بقول پوران شریعتی آقای شریعتی در یکی از شبها که در منزل یکی از اعضای حسینیهء ارشاد سخنرانی داشت دران جلسه شریعتی از آقای محمد رضا حکیمی خواست که آثارش را دوباره بخواند و اگر اشتباهاتی که در نظریات وجود داشته باشد آن را اصلاح نموده و نظریات درست خود را ابراز بدارد. بعد از شهادت شریعتی دوستداران شریعتی و اعضای ارشاد بشمول مرحوم همایون و آقای میناچی تصمیم گرفتند تا در مورد نشر و چاپ درست آثار شریعتی یك فیصلهء قاطع بگیرند. برای این هدف جلسه ای دایر گردید که در آن خانم پوران نیز دعوت شده بود. دران جلسه ناصر میناچی ، آقای محمد همایون ، شهید مطهری ، شهید مفتح، شهید باهنر، شهید بهشتی، آقای محمد رضا حکیمی، مرحوم مهندس بازرگان، دکتر سحابی و مرحوم محمد تقی شریعتی حضور داشتند.[۱۰۵] درین جلسه به آقای حکیمی اجازه داده شد تا به تصحیح آثار شریعتی بپردازد. بعد از مدتی کار به تحویل آقای حکیمی داده شد وی بیشتر آثار شریعتی را مطالعه کرد و در پایان گفت که وی تا حالا در آثار دکتر شریعتی هیچ اشتباهی ندیده و نیازی به کار تصحیح ندارد. نظریهء آخر آقای حکیمی پس از مطالعه و بر رسی آثا رشریعتی چنین بوده: " من اشتباهی که شخصیت شکن باشد و عقاید دکتر علی شریعتی را زیر سوال ببرد، در آثار دکتر ندیدم".[۱۰۶]

دران روز ها که هر کسی علیه شریعتی فتوٰی صادر می کرد دیده میشد که شریعتی در بین روشن فکران تنها مانده بود .در بین روشن فکران و مدیریت های چپ متهم به دینداری بود. در بین دین داران سنتی منسوب به بی دین. و در ورای این دو قطبین وی یك خارجی مذهب شمرده می شد که طبق مقررات سنتی و تعین شده راه نمی رفت. و حالش با حال آخرین دورهء حیات سید جمال الدین افغانی می ماند که از هر سو رانده شده بود و هر کسی تهمتی به او میبندید. دکتر علی شریعتی بار بار این شعر را ورد حال خود می ساخت:

نه در مسجد گزرانلم که رندی — نه در میخانه کاین خمار خام است
میان مسجد و میخانه راهی است — غریبم ، سائلم ، آن ره کُدام است؟

و حالش مانند حالت روزهای اخیر سید جمال الدین افغانی شده بود. بقول سید جمال الدین افغانی:

"نه کافرم به خود می خواند و نه مسلم از خود می داند. از مسجد مطرود و از دیر مردود. حیران شده ام که به کدام آویزم و با کدام به مجادله بر خیزم "-[۱۰۷] در مرحلهء دیگر در حدود ده ها فتوی از سوی مجتهدان و مراجع بر ضد دکتر علی شریعتی وافکارش بود.

فتوای سید ابراهیم میلانی: طبق گزارش ساواك ، فتوای صادر شده از سوی سید ابراهیم میلانی این چنین نوشته شده است: آیت الله میلانی در مورد نوشته ها و گفتار علی شریعتی اظهار داشته،" افکار دکتر علی شریعتی هم برای دین و مذهب خطر دارد و هم برای مملکت وتعجب می کنم چگونه گذاشتند تاکنون حرفهایش را بااین صراحت بزند"-[۱۰۸]

گزارش فتوای آیت الله ابراهیم میلانی از سوی ادارهء ساواك: ساواکی ها در یکی از گزارشهای سری و محرمانهء خود صدور فتوی آیت الله ابراهیم میلانی، علیه دکتر علی شریعتی را چنین پیش نموده اند:" --- نامبرده چنین فتوای داده که اولاً مطالعهء این قبیل نشریه ها برای افرادیکه واقف به حقایق دین و مذهب نیستند، حرام است. ثانیاً خرید و فروش آنها مشروع نیست، ثالثاً ترویج این نویسنده بهر کیفیتی که باشد موجب ضلالت است"-[۱۰۹]
دست نوشتهءفتوای آیت الله العظمی آقای حاج سید ابراهیم میلانی: در یکی از دست نوشته های آیت الله العظمی حاج سید ابراهیم میلانی در مورد آثار دکتر شریعتی چنین فتوی بنظر می آید: "نشریه ها بنام ها ی اسلام شناسی، فاطمه فاطمه است، مسئولیت شیعه بودن، پدر و مادر ما متهمیم، تشیع علوی و تشیع صفوی را مورد مطالعه و بر رسی قرار دادم و چنین یافتم که نویسنده ء آنها در نتیجهء عدم قدرت بر اخذ حقایق دینی و مذهبی از مبانی صحیح علمی و بواسطه واقع شدن در تحت کلمات فلاسفه ء غرب اقدام به این قبیل گفتار ها نموده و خواسته حقایق دین مقدس اسلام و مذهب تشیع را تطبیق گفته های آنها نماید--- چون این گوینده(شریعتی) مراعات این حقیقت را نکرده است لهٰذا اول مطالعهء این قبیل نشریه ها برای افرادیکه واقف به حقایق دین و مذهب نیستند، حرام است. دوم خرید و فروش آنها مشروع نیست. سوم ترویج این نویسنده موجب اشاعهء ضلالت است."این فتوای در تاریخ ۲۰ رمضان سال ۱۳۹۲ هجری قمری تحریر گردیده و زیر فتوای امضای ابراهیم الحسینی المیلانی مهر زده شده-[۱۱۰]

فتوای آیت الله صادق روحانی: آیت الله محمد صادق روحانی که یکی از علمای بانفوذ در حوزه های علمیه و حسینیه ها شناخته میشدنیز دو ماه پس از فتوای میلانی، با خطر ناك دانستن آرای دکتر و محارب خواندن او را حرام قرار دادو-و از خوانندگان کتابهایش خواست از چنین کتابهای گمراه کننده اجتناب ورزند. آیت الله حسن طباطبایی قمی هم پنج روز پس از فتوای روحانی، کتابهای دکتر

علی شریعتی را ضاله قلمداد کرد. و آقای طباطبائی از مردم خواست جلو ترویج و گسترش آثار و افکار دکتر شریعتی را بگیرند. تا این ضاله ها بیشتر گسترش نیابد.

متن فتوای آیت الله العظمیٰ حاج آقا حسن طباطبایی قمی چنین بود: "قسمتهای در بعض کتابهای نامبرده را مطالعه نمودم. مواردی از آن بر خلاف واقع و حقیقت است. بلکه بر خلاف اساس مذهب حقه تشیع و گمراه کننده و موجب ضلالت است و لازم است توده مردم از مطالبه این گونه نشریات خود داری نمایند". (امضاء فتوی همراه با مهر آیت الله طباطبایی قمی. ۲۸ رمضان ۱۳۹۲ هجری قمری)[۱۱۱]

در سالیان اخیر چاپ کتابی بنام " شریعتی به روایت اسناد ساواك" که در ین چند سال از طرف مرکز اسناد انقلاب اسلامی بچاپ رسیده و درین پژوهش نیز بیشتر اسناد از همین کتاب گرفته شده چون اسناد معتبر میباشد در واقع برای شناخت خدمات شریعتی و سازشها و دسیسه های که علیه وی دران زمان وجود داشت از روی آن پرده برداشته عیان می سازد. این کتاب حاوی اطلاعات زیادی است در بارهء زندگی سیاسی دکتر علی شریعتی که دریچهء جدیدی به این بُرهه از حیات سیاسی او می گشاید. این اسناد نشان می دهد که دکتر علی شریعتی در چه شرایطی در جامعه فعالیت می کرد و با چه تهدید ها مواجه می شُد. اسناد کتاب فوق الذکریك سند رسمی و مهم در پژوهش تلقی می شود. و بعضی از ابعاد محرمانه وسری تنش های آن زمان را نشان میدهد که میتوان توسط همین اسناد بدست آورد. درهمین اسناد که از سوی اجینت های ساواك روزمره به مرکز اطلاع رسانی اطلاعات مربوطه فرستاده می شد، نشانگر این ادعا ست که دولت شهنشاهی پهلوی تا چه اندازه از افکار و فعالیت های محرمانهء شریعتی میترسید. شریعتی در عین زمان یك فیلسوف، دانشمند، علام دین، اُستاد دانشگاه، محقق و همچنین یك کار شناس سیاسی نیز بود که از اوضاع سیاسی کشورش خوب با خبر بود. و اصلاحاتی را که دولت شهنشاهی پهلوی ایجاد کرده بود به حقیقت آن شریعتی خوب پی بُرده بود که این اصلاحات جایگزین پیشرفت و فلاح جامعه نمیشود. بلکه " این راه که تومی روی به ترکستان است".

یکی از آن اصلاحاتی که رژیم پهلوی به آن می نازید اصلاحات ارضی بود که اصلاحات زرد نیز نامیده می شود. شریعتی در جلسات عکس العمل خویش را راجع به دسیسه های دروغین شاه ابراز نمود. و راجع به همین اصلاحات که آن قدر موثر نبود عکس العمل خود را نشان داد.

ترك کشور به قصد جستن پناگاه در یکی از کشور های اروپا: بعد از مدتی که شریعتی در انزوا بسر می بُرد و هیچ راهی به محافل و اجازهء ورود به محافل علمی و دانشگاهی را نداشت. مجبور شد که به خارج هجرت کند. وی معتقد بود که در حیات بشر هجرت یك چیز مهم تلقی میشود. توسط همین

هجرت راه های تازه باز میشود. وی مثال می آورد که در صدر اسلام تا پیامبر اسلام هجرت نکرده بود اسلام پیشرفت نکرد و با هجرت راه های تازه باز شد و جامعهء اسلامی رشد و نمو کرد. شریعتی برای ترک کشور گذر نامه بدست آورده قصد خارج را داشت بعد از حصول گذر نامه در تاریخ ۲٦ اردیبهشت بقصد بلژیك عازم اروپا شد. نخست به بروکسل رفت. بتاریخ ۲٤ اردیبهشت ۱۳٥٦ هجری شمسی ایران را بقصد بلژیك ترك کرد وی چندروز در هتل بین المللی International Hotel که در بروکسل بود اقامت نمود. و بعداً به انگلستان هجرت نمود.

شریعتی می خواست در انگلستان در انزوا تا مدتی شب و روز ش را سپری کند و می خواست آنجا در جای اقامت گزیند که محل تجمع افراد سیاسی نباشد و بین مبارزان و دانشجویان خبر هجرت وی پخش نشود. شریعتی خیلی زیاد از محافل سیاسی، و مبارزین خود داری می کرد و می خواست تا مدتی در خانهء یکی از بستگانش دکتر علی فکوهی که آدم غیر سیاسی بود اقامت گزیند. برای همین منظور شریعتی تا مدت چند هفته در خانهء فکوهی مهمان بود. در جائیکه شریعتی اقامت گزید اطاق کوچکی را برای خود انتخاب کرد و در و پنجرهء اطاق را می خواست ببندد. دکتر پرده های اطاق را نمی کشید وقتی از او سوال شد که چرا پرده ها را کنار نمی زنید جواب می داد: "وقتی پرده ها را کنار می زنم و مناظر زیبای اینجا را می بینم، همان وقت مناظر نا خوشآیند سر زمین خودم و فقر و بد بختی مردمش در ذهنم تداعی میشود و رنجم می دهد. و از طرفی نمی خواهم در حالی که برادران زندانی ام در سلولهای تنگ و تاریك مانده اند، من زیبایها را تنها ببینم". [۱۱۲]

در جای دیگر این تاثر را چنین بیان می کند: " آجر تمام خانه های اینجا قرمز است و این قرمزی خون رنگ آجر ها، مرا به یاد خون جوانان ستم کشیده ای جهان سوم، که توسط استعمار گران ریخته شده است، می اندازد". [۱۱۳]

با چنین حساسیت ها و عاطفه ها وی دوست نداشت از زیبایی های آن کشور بیگانه لطف ببرد. هنگامیکه دوستانش در سلول زندان پوسیده زجر می کشند. فقر و یاس مردم کشورش وی را وادار کرده بود که زیبایی های آن کشور را به دیدهء تحقیر بنگرد و همیشه وضع مردم میهنش پیش چشمش باشد. شریعتی مرد کویری بود. هر گاه به کشور واقلیم زیبا می رفت و زیبایی های آن دیار را میدید پیش چشمش کویر خُشك و بی آب و گیاه مجسم میشد. اهالی آن ده محروم و بی گیاه و علف به یادش می آمد که روزهای کودکی اش را باآنها سپری نموده از رنجها و محرومیت های آنها بخوبی با خبر بود. این گونه خاطرات و عواطف باعث رنجش وی میشد. خودش می گوید که" جای که من به آن تعلق دارم، همواره چشم انتظار قطره ای باران هستند که مزارع کوچکشان را آبیاری کنند تا قوت لایموتی از دل آن برای کودکانشان بیرون کشند، از این رو من نمی توانم به این سرزمین و مردمانش رشك نبرم. چشمانم از دیدن این زیبائها لذّت نمی برند". [۱۱٤]

شریعتی هیچ گاه از تنهایی به ستوه نیامده بود. مرد با مقاومت و با شهامت بود. این گونه حوادث که

بر سرش می آمد با خرسندی ، لبخند و با روح ریحان سپری می کرد. تنها چیزی که وی را وادار به تفکر می کرد مردم میهنش و جامعه اش بود که در آن می زیست. در جایی در مورد آدمهای بزرگ آورده است. "کسانی که خود بسیارند، نیازی به هم وطن ندارند. کسانی که خود آزادند، از زندان به ستوه نمی آیند. آدم های اندك اند که به ازدحام محتاج اند". [۱۱۵] در یکی از نامه هایش شریعتی در بارهء حیات خود گفته که وی هیچ ترسی ندارد که بسر ش چه خواهد آمد. وی هر نوع رنج و المی را که پیش آید با خندان قبول خواهد کرد. تنها چیزی که وی برایش نگران بود این بوده که آخر سرنوشت جامعه اش چه خواهد شد. در جامعه ای که ناقصان حاکم اند و ابلهان پیشوای مردم اند. این نوع اشخاص جامعه را و نژاد آینده را به چه سمتی خواهند بُرد. نگرانی اش این بوده که آخر کسانی که از مذهب و دین دم می زنند وفقط خود را محافظ و مدافع مذهب می شمرند تا اکنون چه بدرد مردم و جامعه شان خورده اند بلکه با تاویلات گوناگون دین را بشکل مواد تخدیر کننده به توده عرضه کرده اند. شریعتی نخستین اقدامی که کرد علیه این گونه تخدیرات بود. هدفش فلاح بشریت و نجات بشریت بود. درین راه زجر های که کشید و مقاومت های که از خود نشان داد یك به یك نشان گر عزم مصمم وی بوده. درین نامه شریعتی دورهء پنج ساله حیات خود را بیان می کند. از شکست ها و مقاومت ها سخن می راند و درین راستا از هر نوع خطرات که برای او پیش آید بی دریغ بسویش خواهد تاخت.

انتظار مرگ: وی خودش در مورد مرگش در لا بلای سخنرانی هایش و در گفتگو ها ی تنهایی اش گفته که مرگ همیشه در تعاقبش بود ه و وی هیچ ازان هراسان نبوده. آن راهی را که وی می پیمود دران راه مرگ برایش بیش از نوشیدن یك جرعه آب نبود. "انتظار چندان است که هر لحظه ، صدای پای مرگ را می شنوم که از کوچه ما می گذرد و در خانه ای را می زند و من هر بار، با نا باوری است که می بینم صدای در خانه من بر نخاست !" [۱۱٦]
در جای دیگر اضافه می کند که نمی داند چرا تا اکنون زنده مانده و سر نوشتش چه خواهد بود. " نمی دانم که در طرح بزرگ خدا، من چه نقشی دارم و چه سر نوشتی ؟ ولی این قدر مطمئن ام که بی هیچ نیست و گرنه باید بارها رفته بودم و تا حال هفت کفن پوسانده بودم." [۱۱۷]
درا نگلستان آقای فکوهی میزبان شریعتی بود و شریعتی در منزل وی برای مدت چند روز اقامت داشت. در مهاجرت انگلستان شریعتی خواسته بود یك بار به فرانسه سفر کند ولی در دوران سفر با نداشتن اسناد لازم توسط پلیس توقیف شده باز به منزل آقای فکوهی بر گردانده شد. در دوران اقامت آقای فکوهی به شریعتی پیشنهاد کرد تابرای تدریس در دانشگاه سوت همپتون تقاضای کار کند که شریعتی در این هنگام آن پیشنهاد را پزیرفت. دکتر شریعتی در سوت همپتون برای کسب کار در دانشگاه های آن جا تقاضا کرد و انتظار داشت از سوی دانشگاه خبری بشنود.

انتظار می رفت که خانوادهء شریعتی نیز دنبالش به اروپا روندولی با مشکلاتی که خلق شد همسرش نتوانست از کشور خارج شود ـ ولی بچه هایش موفق شدند به راحتی از کشور خارج شوند ـ پسرش که مدتی قبل به آمریکا برای تحصیلاتش رفته بود ولی دو دخترش خواستند دنبالش به بریطانیا بیایند ـ و طی چند روزی آنها موفق شدند روا دید را بدست آورده به اقامت گاه پدر برسند ـ

هنگامیکه خانوادهء شریعتی دنبال وی به انگلستان داشتند بیایند و به وی اطلاع داده شد که بعد از چند روزی خانواده اش نیز با وی خواهد پیوست ـ شریعتی منزلی از یك پاکستانی الاصل که مقیم انگلستان بود بـه اجـاره گرفت ـ در تهران ماموران امنیتی خانم شریعتی را اجازه ندادند که به خارج سفر کنند و آنان را بـه توقیف در آوردنـد ـ ولـی دو دختر وی موفق شدند به انگلستان برسند ـ خانم فکوهی هر دو دختر شریعتی را با خود به منزلش بُرد ـ

کشته شدن مرموز و پایان زندگی یك مبارز: ناهید فکوهی ماجرای شهادت شریعتی را اینچنین توصیف می کند: " آن شب تا ساعت ۱۱ همه دور هم نشسته بودیم و حرف می زدیم ولی دکتر ساکت و غمگین و گرفته بود و حرفی نمی زد ـ حدود نیم شب علی فکوهی وناهید فکوهی به خانهء خودشان رفتند ـ دکتر به اطاق خوابی، که در طبقهء پائین قرار داشته می رود که بخوابد ـ این اطاق از یك طرف رو به جنگل بوده و پنجره اطاق به علت گرمای هوا باز بوده است ـ همه می خوابند ولی شریعتی نا آرام بوده و آن شب خوابش نمی بُرد ـ چون نگران بوده بقول خودش وقایع ممنوع الخروج قراردادن همسرش " تنها برگ برنده ای " است که ماموران امنیتی در دست دارند و به وسیله ء آن وی را به کشورش باز گردانند " ـ فردا صبح ساعت هشت خانم ناهید و آقای علی فکوهی برای بردن خواهر شان نسرین به خانه می آیند و در می زنند، ولی کسی در را باز نمی کند ـ مدتی پشت در می مانند تا نسرین از خواب بیدار می شود او که برای باز کردن در به طبقهء پائین می آید، می بیند که دکتر در آستانهء در ورودی اطاق به پشت اُفتاده و بینی اش به نحوی غیر عادی سیاه شده و باد کرده است ـ وحشت می کند و هراسان می دود در را باز می کند، با اضطراب جریان را به برادرش می گوید ـ ناهید و برادرش متحیر و غمگین وارد خانه می شوند ـ ناهید بلا فاصله نبض دکتر را گرفته و می بیند نبض او از حرکت ایستاده است ـ بار دیگر نسرین نبض اورا می گیرد و او هم نظر ناهید را تائید می کند ـ بلا فاصله نسرین به طبقهء بالا، به اطاقی که بچه ها در آنجا خوابیده اند می رود و مراقب آنها میشود تا پائین نیایند که پدر شان را به آن حال نبینند ـ [۱۱۸] به شفا خانه زنگ می زنند و امبولانس می آید و جنازه را به بیمارستان نقل می دهد ـ پس از آن آقای فکوهی به دوستانش زنگ زده جریان واقعه را به همه می گوید ـ در مدت کوتاه خبر شهادت وی در ایران پخش می شود ـ

در مورد مرگ دکتر علی شریعتی گزارش مخدوش وزارت خارجه بریتانیا: رابرت چالیزورت از ادارهء

خاورمیانه وزارت خارجه بریتانیادر نامه طبقه بندی نشده ای به تاریخ ۳۰ ژوئن، در واکنش به نامه وکیل خانواده شریعتی و نامه های دانشجویان ایرانی به دفتر نخست وزیری وزارت خارجه آن کشور در برابر درخواست تحقیق درباره‌ء مرگ شریعتی و شکوك دانستن آن اعلام کرد:" کالبد شکافتی نشان داده فوت وی به دلیل سکته قلبی بوده است"- این در حالیست که تاکنون هیچ منبع مستقل پیگیری از جمله خانواده شریعتی و شاهدان حوادث آن روزها، از جمله عنایت اتحاد ، که شخصاً دخیل در پی گیری ماجرا در گذشت شریعتی بوده ، نشده و خانواده‌ء شریعتی نیز نگفته اند که شریعتی قبل ازاین شکایتی داشته باشد که سکته‌ء قلبی بوده-[۱۱۹]

پس از انتقال جسد به پزشك قانونی، معاینات اولیه و بدون لازم دیدن کالبد شگافی علت مرگ وی را "انسداد شرائین و نرسیدن خون به قلب" اعلام می کنند- در عین حال از اعلام دکتر که طرفداران دکتر اطلاع یافتند کنفدراسیون و دانشجویان مبارز ایرانی مقیم اروپا، خواستار کالبد شگافی دکتر علی شدند تا اصل واقعیت و سبب شهادتش آشکار گردد- درین هنگام ساواك،یك گروه را به سر پرستی یك افسر امنیتی برای تحویل گرفتن جسد شریعتی و انتقال وی به ایران را تصمیم داشتند- افراد سفارت بلا فاصله از مرگ شریعتی خبر شدندو به آقای فکوهی زنگ زدند که جسد را به آنها تسلیم دهد-

در مورد مرگش شریعتی خوب می دانست که عمر کوتاه دارد و عجله داشت تا درین مدت کوتاه خدمتی به جامعه اش انجام دهد- خودش خبر بود که عمر طولانی نخواهد داشت بلکه در مدت قریب حادثه ای رُخ خواهد داد که دیگر وی در بین دوستانش نخواهد ماند- در جای خودش ذکر کرده است:" مرگ هر لحظه در کمین است - طوطئه ها در میانم گرفته اند، من با مرگ زندگی کرده ام و با توطئه خو گرفته ام، اما اکنون و این چنین نمی خواهم بمیرم، هنوز خیلی کار دارم، چشمهایی که از زندگی عزیز ترند انتظار مرا می کشند"-[۱۲۰]

پس از شهادتش که تا هنوز دفن نشده بود یك کار مند ساواك با خانم پوران شریعتی در تماس شده گفت که شاه با شما اظهار همدردی کرده اگر شما موافق باشید جنازۀ دکتر را به ایران بیا وریم و در حرم امام رضا دفن کنیم- ولی هوا داران شریعتی می خواستند که دولت شهنشاهی ایران از مرگ وی استفاده نکند و از مکر و فریب کار گرفته بعد از شهادت وی اظهار همدردی می کند- آنها تصمیم گرفتند که جنازه را به دمشق انتقال دهند- دولت شهنشاهی ایران مکرر اعلام می کرد و از خانواده‌ء دکتر علی شریعتی می خواست که جنازه را به ایران بر گردانند- شهنشاه دستور داده بود که همه امکانات لازم را برای انتقال جسد دکتر به اختیار خانواده اش می گذارد و حتٰی یك هوا پیمای ویژه ای را در اختیار آنها گذاشته تا آنها به انگلیس بروند و جسد را به ایران انتقال دهند- دوست داران شریعتی با پدر وی مشورت کرده به این نتیجه رسیدند که جنازه را به سوریه ببرند و در حرم حضرت بی بی زینب (س) دفن کنند-

درین دوران خبر شهادت دکتر در روزنامه ها و رسانه های خبری ایران و خارج از ایران نیز پخش

گردید وسبب مرگ وی را هر یك از آن رسانه های خبری به نحوی بچاپ رسانند. روزنامه های رسمی آن زمان مانندروزنامه ء کیهان، روزنامهء بامداد، روزنامهءایران، و روزنامهء اطلاعات در سر خط خبر شان در صفحهءاول از دکتر علی شریعتی ستایش کرده خبر دادند. و خبر مرگ وی را طبیعی و در اثر مریضی تلقی کردند.

روزنامهء New Trends که از سوی ارگان سیاه پوستان مسلمان انقلابی مقیم آمریکا به نشر می رسید در تاریخ پنجم اوت سال ۱۹۷۷ میلادی شهادت دکتر شریعتی را چنین قلمداد کرد:" دکتر علی شریعتی، یك اسلام شناس بزرگ، محقق شهید، مجاهد بزرگ، جامعه شناس برجسته و اسلام شناس به طور اسرار آمیز در ۱۹ ژوئن ۱۹۷۷ در انگلستان به شهادت رسید".

علاوه بر گزارشهای خبری از سوی رسانه های خبری جهان و ایران شخصیت های معروف نیز در مورد مرگ پُر رمز دکتر شریعتی بیانات و عکس العمل های را نشان دادند. پروفیسور حامد الگار نیز در مورد شهادت دکتر علی شریعتی نظر خاصی دارد و گفته که ممکن است شهادت وی توسط رژیم پهلوی صورت گرفته باشد. وی در ین ضمن می گوید " شریعتی مجبور به ترك میهن گردید. و خانواده اش را به این امید که به زودی با او ملحق خواهند شد بر جای نهاد، و خودش مخفیانه از کشور خارج شد. وی به انگلستان آمدو در شهر سوت همپتن در ژوئیه ۱۹۷۷ میلادی (خُردادماه سال ۱۳٥٦ ش) به ترتیبی که کاملاً روشن نیست در گذشت. اما شرایط مرگ او این شك را به شدت تقویت می دهد که وی به دست سازمان امنیت ایران به قتل رسیده است. مرگ ناگهانی او بطور اجتناب ناپذیری سوء ظن و تردیدهای را بر می انگیزد... وی برحق در خور عنوان شهید است". [۱۲۱]

فامیل شریعتی می خواستند جسد شریعتی را یا به عراق و یا به سوریه انتقال دهند آقای موسٰی صدر که با شریعتی علاقهءفراوانی داشت از حکام سوریه اجازه خواست شریعتی ر ا در دمشق در مقر روضهء مقدس حضرت بی بی زینب (س) به خا ك بسپارند. مجتهد شبستری نماز جنازه وی را خواند و در نماز جنازه مبارزین مختلف از اطراف و اکناف جهان گرد هم جمع شده بودند. قبر را دکتر مصطفٰی چمران و امام موسٰی صدر برای شریعتی خریدند. در نماز جنازهء دکتر علی شریعتی رهبر مقاومت لبنان امام موسٰی صدر و عده ای زیادی از بزرگان و رهبران سوری، لبنانی و مقاومت فلسطین حضور داشتند. این نماز جنازه که یکی از پُر هیجان ترین جنازه ها بود بعد از طواف به گرد روضهء مطهر حضرت زینب (س) به خاك سپرده شد. که در چهل متری روضه حضرت زینب (س) واقع است.

پس از شهادت دکتر شریعتی آثار انقلاب اسلامی در ایران روشن تر میشد. و در مدتِ کوتاه شورشی در داخل کشور پیدا شد که به شکل انقلاب اسلامی به پایان انجامید. دکتر پوران شریعتی در تاثراتش در مورد کشته شدن شوهرش و پس از مرگ شوهرش این چنین خاطرات را بیاد می آورد. دختر دکتر علی شریعتی تا شش سالگی از مرگ پدرش بی خبر بود. هنگامیکه وی از مادرش می پُرسید بابام

کجاست؟ به وی گاهی می گفت مسافرت است- گاهی می گفت بیمارستان است و گاهی می گفت که درزندان بسر می برد-درسال ١٣٥٦ که کوچك ترین دخترش مونا شش سال داشت چنین تاثرات خویش را در مورد مرگ پدرش بیان می کند: من در شش سالگی معنای آن شعر سال پیش را که پدرم می خواند دریافتم:

درمیان طوفان
هم پیمان با قایق رانها
گذشته از جان
باید بگذشت از طوفانها
به نیمه شب ها
دارم با یارم پیمانها
که بر فروزم آتش ها در کوهستان ها
شب سیاه سفر کنم
ز تیره ره گذر کنم
------ "[١٢٢]

وصیت به دوستان : شریعتی به دوستان و هوادارانش وصیت کرده که:"وصیتم به شما که آرزویم است برای شما- این است که " زندگی را آنچنان بگذرانید که در پایان، هر لحظه ای که به بیهودگی گذشته است، افسوس نخورید!"-[١٢٣]
در جای دیگر یك وصیت نامه ای مفصل که شامل چندین صفحه می باشد در مورد موضوعات مختلف اظهار نظر نموده خواست های خود را به خوانندگان و باز ماندگانش رسانده است- در یکی از وصیت نامه اش چنین آرزو داشته است-که دوست می داشتم که احسان، متفکر، معنوی، پُر احساس، متواضع، مغرور و مستقل بار آیند-اما بقول معروف پس از آتش خاکستر بجا می ماند- شریعتی آتش بود و پس از او کسی جایگزین وی نمی شود- شخصیت و محبوبیتی که دکتر شریعتی در بین مردم داشت هیچ یك از فرد خانواده اش نتوانست بدست آورد- شریعتی در وصیت نامه اش یك نوع لحن شکوائیه دارد- می گوید که هیچ گاه برای خانواده اش کار نکرده و برای زندگی آنها زندگی نکرده- هرگز یك شوهر خوب ثابت نشده- فقط یك جامعه شناس بوده برای جامعه اش،یك دانشمند مذهبی بوده برای اعلای ترویج مذهبش- برای خانوادهء بی کس خویش کوزهء آبی هم نیاورده است- وی به این اعتقاد بود که حیات بشری همیشه دوام دارد- همین حرکت است که حیات را دوام می بخشد- اگر حرکت نباشد آدم می پوسد- بقول وی " اگر پیاده هم شده است سفر کن-در ماندن می پوسی- هجرت کلمهء بزرگی در تاریخ " شدن" انسانها و تمدنها است"-[١٢٤]

در جای دیگر در همین وصیت نامه اش شریعتی می آورد که وی آرزو داشته یك قطعه زمین و سهم آب بخرد به نام مادرش و آنرا بنام مادرش وقف کند-در آمد و محصولات آن زمین را صرف هزینهء تحصیل شاگردان ممتاز مدرسهء روستایش کاهك بکند- تا تحصیلاتشان را در سبزوار تا دیپلم ادامه دهند- این پیشنهاد یك نوع بورس تحصیلی بود که بدرد کودکان ده شان می خورد ولی آن را عملی نتوانست -درین وصیت نامه اولین نقاد شعر هایش خود ش است هنگامیکه می گوید که همه شعر هایم جمع آور ی شده سوزانده شود مانند کافکا نیز اول خودش به نقد اشعار و آثارش دست می زند،در وصیت نامه اش آورده "و شعر هایم همه به دقت جمع آوری شده سوزانده شود که نماند مگر "قوی سپید"و "غریب راه"و " در کشور"و "شمع زندان" و درسهای اسلام شناسی، --- تدوین شود"-[١٢٥]

در مورد حیات خود و سیرت خود می نویسد که تا دم مرگ کاری نکرده که ضمیرش او را پشیمان کند- و یا خلاف طرز فکر و ایدئیولوژی اش باشد- زندگی اش یك نوع حماسه بوده و کارش درین حماسه نوشتن و خواندن و در س دادن-درین حماسه وی تا حدی موفق بوده و با هیچ راه کجی مصلحت اختیار نکرده وحرمت قلمش را نفروخته است- " حماسه ام اینکه، کارم گفتن و نوشتن بود و یك کلمه را در پای خوکا ن نریختم- یك جمله را برای مصلحتی حرام نکردم و قلمم همیشه میان من و مردم در کار بود --- "-[١٢٦]

در پایان به نژاد نو وصیت می کند که چه گونه باید زیست و چه راهی را برای فلاح باید پیمود- درین وصیت می فرماید-"پیش از آنکه به هر مکتبی بگرویم باید زبانی برای حرف زدن با مردم بیاموزیم و اکنون گنگیم-ما از آغاز پیدایش مان زبان آنها را از یاد برده ایم و این بیگانگی قبرستان همهء آرزو ها ی ما و عبث کنندهء همهء تلاشهای ماست- و آخرین سخنم به آنها که به نام روشن فکری، گرایش مذهبی مرا ناشناخته و قالبی می کویبدند اینکه :

دین چو منی گزاف و آسان نبود
روشن تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن هم مومن
پس در همه دهر یك بی ایمان نبود"-[١٢٧]

پس از شهادت دکتر علی شریعتی کانون نویسندگان ایران یك بیانیهء صادر کردند که در آن مرگ شریعتی را سوگ قلم رقم کردند- و از خدمات دکتر ستایش کردند"دکتر شریعتی، به رغم همه ممنوعیت های خلاف قانون توانست در بحرانی ترین دوران گسیختگی فرهنگی ایران، نسل جوان کشور ما را در حد وسع و توانایی بزرگ خویش، در حوزه آگاهی و تفکر و مسئولیت، آموزش و پرورش دهد و از این حیث شایسته تعظیم و احترامی، بی دریغ است-"[١٢٨]در مورد دکتر شریعتی امام موسی صدر چنین بیانیهء صادر فرموده از خدمات وی چنین ستایش کرد:"-- -و چهارم گروهی که

تسلیم نمی شوندو از سر ناامیدی جلای وطن نمی کنند و یا راه زندگی دیگران را برنمی گزینند- این گروه به منطقه وسیعی از جغرافیا چنانکه تاریخ وابسته اند --- من به گروه اخیر احترام می گذارم زیرا که این گروه نماینده انقلابی راستین و " خودی " است که از خارج وارد نمی شوند و دکتر علی شریعتی نیز به این گروه وابسته است"-[۱۲۹]
بمناسبت شهادت دکتر علی شریعتی رهبر مقاومت فلسطینیان و بنیانگزار PLO یاسر عرفات چنین ابراز نظر کرده است-" دکتر شریعتی تنهایك مبارز ایرانی نیست و نه مبارزی متعلق به این منطقه ، بلکه او مبارزی است فلسطینی ،لبنانی ، عربی و جهانی---"[۱۳۰]

اخلاق و شخصیت شریعتی از نگاه دیگران

برخورد با مردم: دکتر شریعتی برای نسل خود و برای روشن فکران عصر خود یك الگو بوده- وی که داری خصلت ها و روشهای جداگانه و معتدل بوده بزودی توانسته در بین مردم محبوبیت و شهرت پیدا کند- خانم پوران شریعتی در یك جا از شوهرش چنین توصیف می کند:" در رفتار او، ابعاد سه گانهء انسانی "خرد، دل و اراده" که سبب " شناخت،ایمان و عمل " اند، بایکدیگر هماهنگ بوده اند، در نخستین نگاه، منش انسانی و مردمی سالم و صمیمی او بود که---"[۱۳۱]
در اخلاق و روش حیات و اطوار و رفتار آن شخصیت گفتنی بسیار است- در این جا فقط به ذکر جلوه از مکارم اخلاقی و ملکات انسانی ایشان اکتفاء می شود-

- یك زبان باید به پهنای فلك
تا بگوید شرح آن را یك به یك

شخصیت دکتر شریعتی را تنها چیزی که جلا بخشید قدرت قلم، روشنی اندیشه، رقت روح، اخلاص نیست، آشنایی با رنج مردم و زبان زمان بود- با همین ویژگی ها وی در کم ترین سن بلند ترین مقامی را بدست آورد- در دوره های گوناگون با روش ها و طرز تفکر های متفاوت رو برو شد- زمانی بود که بیرون گرا بود و زمانی رسید که خیلی سخت درون گرا شده بود- زمانی که کتاب نوشتن کویر را شروع کرد، میل شدیدی به تنهایی و آرامش داشت و به هر وسیله ای متوسل می شد؛ تا از دید و باز دید ها ی دوستان بگریزد-
در طرز تفکر نیز گاهی از مولانا متاثر بنظر میآید و گاهی از روشن فکران غربی- در بعضی موارد تحت تاثیر مارکس و روشن فکران غربی قرار می گیرد و گاهی از فلسفی ها وصوفیان قرون اولی متاثر بنظر می آید- اینگونه چند جهتی در فکر وی وجود داشته که با مرور زمان تغیر می یافته و این یکی از ویژگی ها و خصایص وی بشمار می رود-گاهی سخت تحت تاثیر افکار دانشمندان غربی قرا ر گرفته وجودی بنظر می آید- " من یك اگزیستانسیالیست هستم، البته اگزیستانسیالیسم ویژهء خودم، نه تکرار تقلید

ترجمه که از این سه "تا" ی منفور همیشه بیزارم-به همان اندازه که از دو تای دیگر، تقی زاده و تاریخ، از نصیحت نیز ـ ـ ـ"-شریعتی خود را در مقابل کسانی می یابید که در مدت قلیل صاحب دارایی شدند ولی شریعتی خودش مطمئن بود که بی راهه نمی رود راهی را که وی دنبال می کند از دیگران جلو تر می رسد و دیگران را خیلی عقب می گذارد-"و اما اگر آنها نام خویش را به نان فروختند من بر آب دادم و پیشتر از خضر و پیشتاز تر از سکندر رسیدم "-[۱۳۲]

در آخرین دوره ء کارنامه اش هنگامیکه سکوت و انزوا را ترجیح می دهد چنین ابراز نظر می کند: "افسانه ی من به پایان رسیده است و احساس می کنم که این آخرین منزل است؛ دیگر نه بانگ جرس کاروانی، دیگر نه آوای رحیلی! تنهایی آرامگاه جاوید من است و درد و سکوت همنشین تنهایی جاودانه ی من!"[۱۳۳]

این یك حقیقت است که همهء مسالك و فرقه های اسلامی شریعتی را از خود می دانند وی تنها موذن مذهب و مسلك خود نبود بلکه یك واقعیت گرا بود-فکر وی بالا تر از آنچه را فرقه می نامیم بود-وی بعنوان یك روشن فکر مسلمان نه به عنوان روشن فکر شیعه شهرت دارد و آثار و نظرات وی بیشتر در جوامع اهل سنت و فرقه های غیر شیعی شهرت دارد ونیز خوانده می شود-به گفتهء پوران شریعتی ، وی از "فرقه " بیزار بود و به " حزب" تنها به معنای قرآنی وعلمی آن، باور داشت-دکتر بهشتی انقلاب ایران را بر روی سه پایه استوار می داند-رهبری امام خمینی، آئدیالوژی دکتر علی شریعتی و اقدامات مسلحانه ای مجاهدین-[۱۳٤]

نقش شریعتی در ایجاد اتحاد امت اسلامی مشخص و نمایان است-وقتیکه پا به عالم نهاد با مرور زمان یك فضای دینی و بدون اختلاف یك فضای بحث و رسیدن به یك نتیجهء منطقی را در جامعهء اسلامی ایجاد کرد-وجود وی باعث شد که خیلی از جوانان که در آن روز ها از اسلام افراطی و خرافاتی تنگ آمده بسوی نظام سو سیا لیستی مائل بودند-آنها بسوی مذهب واقعی پیوستند و پی بُردند که این خرافات نه مذهب بلکه باعث پسماندگی جامعه است و با مذهب اسلام هیچ سرو کاری ندارد-شریعتی بی هیچ نبود و راهی را که می پیمود از انجام آن و پیش آمد های آن بکلی با خبر بود-" نمی دانم که در طرح بزرگ خدا من چه نقشی دارم و چه سر نوشتی؟ ولی این قدر مطمُنم که بی هیچ نیست-"[۱۳٥]

او به عنوان یکی از بارز ترین متفکران دوره معاصر ایران بشمار می رود-از آغاز پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ش تا به حال آثار زیادی به یاد و در تحلیل افکار علی شریعتی در داخل و خارج از ایران نوشته شده است-

ترسیم زندگی و حیات فکری دکتر علی شریعتی را بیشتر روشن فکران معاصر اسلامی مورد بحث و بر رسی قرار داده اند-در بین طبقهء جوان و تحصیل کرده شریعتی محبوبیت فراوانی را بدست آورده بود که بیشتر جوانان کتاب ها ی وی را مطالعه نموده گرایش به سوی مذهب پیدا می کردند-

در سال ۱۳٦۳ ش، به اتفاق آقای سید محمد خاتمی ، سید محمود دعایی و عده ای از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و شهید شاه چراغی به کُردستان با خانم پوران رفتند. در کردستان در شهر نقده پوران شریعتی و شهید شاه چراغی به مقر سپاه پاسداران در آنجا برخی از پاسداران از آن شهید پُرسیدند. نظر شما در بارهء دکتر علی شریعتی چیست؟ [۱۳٦] دکتر بهشتی گفته بود : شریعتی سفره بود و باقی مخلفات. [۱۳۷]

شریعتی زندگی خود را گاهی با چند تن از اشخاص شهیر تاریخی مقایسه می کرد. گاهی می گفت که هم زبان وی عین القضاة همدانی وفیلسوف نابینای معره ابولعلاء معری بوده. گاهی خود را همانند منصور حلاج و مسیح می پندارد و در بعضی جا ها از سه هم زبان دیگرش نام می برد. در یك جا میگوید: ما سه تن بودیم، یادم هست، سه تن: مسیح و عین القضاة و من؛ آنها که عقلشان به چشمشان است و فهمشان بردهء ذلیل تاریخ و جغرافیه مخاطب من نیستند؛ من با آنهائی سخن می گویم که آنچه را در پس دیوار زمان و دور از صحن تنگ مکان می گذرد می توانند و ببینند و فهم کنند و چنین کسانی هنوز هستند، کم اما بسیار!

ما سه تن بودیم ، مسیح ، عین القضاة و من! هر یك در سرزمینی زادیم، مسیح از شهر کنار کوه جلیله و عین القضاة از همدان ، شهری پیر و سالخورده همچون تاریخ،هم سن وسال تاریخ و من از قلب گداخته و ساکت و بی آب و آبادی کویر، از دل آتش![۱۳۸]

شریعتی در مورد حیاتش و برخورد افراد جامعه اش چنین ابراز نظر می کند:" جامعهء من ، انسان های معاصر و محشور من، مخاطب من، در ازای کارم پاداش بدی به من دادند. زندگی ام را، همهء هستیم را بسختی اما به صمیمیت، صمیمیتی که شاید در همهء دنیا با هیچ دلی آشنا نبوده است، هیچ دلی با آن آشنا نبوده است، همه را در قلمم نهادم، من که زبان ندارم، زبانم را بسته اند،زبانم، قلم من است، کسی قلم مرا نشناخت، کسی نمیداند که قلم من زبان من است، توتم من است. همه را، زندگیم را، هستیم را، هنرم را، روحم را، ایمانم را، همهء زندانی هایم را در قلمم ریختم و ذوب کردم و قطره قطره بر روی کاغذ رسم میکردم وبرروی کاغذ با آنها، همهء آنها حرف می زدم، پاداش بدی دادند. نمی خواهم بدان بیندیشم، وحشت بار است، تحملش را ندارم ، هرگز در برابر یك سختی، یك اهانت، یك بدی این همه خود را عاجز و متلاشی ندیده ام، در تصور نمی گنجد، نمیتوانم از آن بگویم،باید آن را از روحم پاك کنم،این وظیفهء من است از مخاطبم، جامعه ام خوانندگانم گله نمیکنم، شکایت نمیکنم، من قلمم را به انسان فروخته ام،به انسان بخشیده ام، از آن من نیست". [۱۳۹]

شریعتی در جامعه ای می زیست که در اطرافش چهره های نورانی با افکار عالی دینی می زیستندولی شریعتی آرزو داشت کسی باشد که درد جامعه اش را درمان ویا حد اقل درك واحساس کند. بین این گونه افراد و توده شریعتی همیشه خود را یك غریبه احساس می کرده که کسی دردش را نمی داندو کسی هم خیال و هم پیمانه اش نیست. در بین ازدحام می زیست ولی دور از ازدحام بود. عین مانند

ابوالعلاء معری بود. دریکی از آثار ش چنین احساسی دارد:
"پیرامونم را خوب ترین چهره ها، صادق ترین نگاهها و مهربان ترین دل ها گرفته اند و مرا همچون بیمار عزیزی پرستارند و مهربان و نوازشگر و من جز رنج پاداشی نمیتوانم داد و جز رنج احساسی نمیتوانم کرد که نهادم را نه از ذات آدمیان ساخته اند، من آن مرغ آتشم که از آب و دانه میمیرم، از هوا می میرم، از نوازش می پژمرم، از زندگی می گریزم ، بیتاب سوختنم و جز در شعله های آتش آرام نمیگیرم ، زندگی و لذت و خوشبختی ! اینهااز جنس من نیستند، زندگی ساختهء نظم است و عقل است و خور و خواب است و رفت و آمد است و گفت و شنود است و سر و سامان است و من با اینها بیگانه ام.لذت ساختهء هوس است و خنده است و طمع است و تملك است و ارج نهادن است و نیاز به مائده های لذت بخش زندگی است و من با این همه بیگانه ام و خوشبختی زادهء شهرت است و ثروت است و عشق است و شهرت فریبی بی ثمر است و ثروت بلاهتی مجسم است و عشق آفتابی بی طلوع است و من با این همه بیگانه ام و آن که آشنای من، چیست؟خویشاوند من کیست؟"[۱٤۰]
باگذرانیدن اوضاع وخیم را در کشورش وی هم زبانی پیدا نکرد. از آغاز تا دورهء کامل حیاتش با تنش ها و گرفتاری های رو برو بوده که بی سابقه بوده. زندگی را که او داشته با هیچ از یك روشن فکران معاصرش و یارهبران سیاسی هم عصرش یکسان نبوده بلکه از همه جدا و متفرق بوده است. از وضع زندگی و حیاتش چنین بیاد می آورد :وضع زندگی ام، تربیتم، افکار و عقایدم، و بخصوص روحیه ام مرا از کودکی پیر کرد و چنانکه یکبار دیگر در مقاله ای نوشته ام همیشه " برادر کوچك پدرم بودم و برادر بزرگ همسالانم"،هیچ وقت زندگی شاد پر جوش و شعف کودکی را مزه نکردم. در همهء کلاس ها حال یك بزرگ سال را داشتم.[۱٤۱]
پدرش در تشکیل فکر و تربیتش سهم گسترده ای داشته و در بالیدگی روحش تربیت پدری دست اندر کار بوده است. در وصف پدرش در جای نوشته" پدرم، نخستین سازنده ی ابعاد نخستین روحم! کسیکه،برای اولین بار، هم هنر فکر کردن را به من آموخت و هم فن انسان بودن را؛ طعم آزادی، شرف، پاکدامنی، مناعت، عفت روح و استواری و ایمان و استقلال دل را، بی درنگ، پس از آن که مادر از شیرم گرفت، به کامم ریخت؛ نخستین دبستان با رفقای پدرم: کتابهایش، آشنا شدم و مانئوس"-[۱٤۲]
شریعتی در طول حیاتش با تکالیف و اذیت های که رو برو بود و با تنش های که همیشه دست بگریبان بود سعی داشت نتایج و حاصل کاوش هایش را به سمع حضار برساند. راهی را که پیموده و هدفی را که دنبال می کرده حاصل آن را به نژاد آینده اش تقدیم بدارد. در پایان تلاش های مداوم و جستجوی حیاتش به این نتیجه کلی رسیده که در طلیعه ی این مضمون شعری از حافظ نقل می کند که با کمی تغیر یعنی بجای جام جم، جام می آورده می نویسد :

کمند صید بهرامی بیفکن جام می بردار

که من پیمودم این صحرا ، نه بهرام است و نه گورش [۱۴۳]

پس ازین شعر یك شعرِ آزاد را آورده است:

جای پای رهروی پیداست
کیست این گم کرده ره ؟ این راه ناپیدا چه می پو ید؟
مگر او زین سفر، زین ره چه می جوید؟
ازین صحرا مگر راهی به شهر آرزو یی هست؟
بشهری بر کناره‌ء پاك هستی
بشهری کش بباران سحر گاهی
خدایش دست و رو شسته است
بشهری کش پلیدی های انسان این پلید افسانه ء هستی
نمی بینی؟ کنار تك درختی خشك
زره مانده غریبی رهنوردی بینوا مرده است
و در چشمان پاکش، در نگاه گنگ و حیرانش
هزاران غنچه ء امید پژمرده است
و با دستی که در دست اجل بوده است
بر آن تك درخت خشك
حدیث سر نوشت هر که این ره را رود کنده است
که:
" من پیمودم این صحرا، نه بهرام است و نه گورش " !
کجا؟ ای رهنورد راه گم کرده
بیا بر گرد!

این راه را خوب می شناسم و می دانم که رو به کجا است و می دانم که چه سفری است و می دانم که سرنوشت هر که این ره را میرود چیست و باید بگویم که کسی " غریق این راه" نگردد، باید بیم وهم و راه را بربندم و جز از ترس و وحشت و بیابان و طوفان و گمراهی سخنی نگویم!

این شعر را درست ده سال پیش گفته ام، همان سالی که دیگر از رفتن باز ماندم و دانستم که دیگر ره به جایی نیست۔ یادم هست، درآن سال شعر چه هیا هو ها به پا کرد! جز آن هیاهو ها که به خاطر نخستین سنت شکنی من به پا کردند و اولین بار شعر نو را درین شهر به بازار آوردم و در آ ن هنگام که سخن از شعر نو کفر بود و هر نیمچه فاضل خود را موظف می دانست که برای انتساب خود به فضلا و اساتید و "قدما" نو پردازی را بکوبد و مسخره کند و اهانت کند و هی فحش بدهد---من در برابر آن انجمن ادبی دیگری درست کردم و آنوقت ها هنوز کسی در این شهر نه شعر نو را می شناخت و نه

می توانست حتی بخواند چه برسد به بفهمد![۱٤٤]
دریکی از شعرهایش که در گفتگو های تنهایی نوشته است خود را مقایسه با دیگر مفاد گران هم عصر خود کرده است- وی حیات خود را بـا حیات عده ای از یارانش مقایسه می کند که آنها اهل دنیا شدند و شهرت پیدا کردند- آنهای که هم از آخور می خورند و هم از توبره- آنها مرد دنیا شدند و نعمات و آسایش جهان را بدست آوردند- راهی راکه آنها پیمودند شریعتی آن راه را دنبال نکرد-وی می نویسد که " در آن حال که از بازار های گرم و داغ می گذشتم و یاران یکایك در هربازاری شتر زرد موی خویش را به بهایی می فروختند و شاد و خندان می رفتند و من گریبان خویش و افسار شتر شیر مست زرین موی خویش را از دست و دام بازرگانان در می بُردم و می گذشتم- در من ندایی میگفت که مفروش، خوب که نفروختی، مفروش که در پایان این راه، در دور دست تورا منتظر اند- شهزاده ای اسیر قلعهء دیوان، به حیله جادو در بند گرفتار و چشم براه که : فریاد رسی می آید، و به صدای هر پایی سر از گریبان تنهایی غمگینش بر می آورد که : کسی می آیدو او خریدار تو است- نیاز مند تو است- مفروش، نگهدار- او گران خواهد خرید- ارزان مفروش که اگر تو را پادشاهی دهند ارزان داده اند--- مفروش!"[۱٤٥]
درون پر آشوب و پر هیجان شریعتی در جلوه های رومانتیك سروده ها وگفتگو های تنهایی وی نمودار است-و نفرت و انزجار او از بیداد گریها و فساد های اجتماعی در مجموعه های شعری ونیم شعری وی بازتاب یافته است-این گونه بگو مگو های درونی خود را در گفتگو های تنهایی و کویر ابراز داشته و در هر جایی که سخن از مردم دور و برش می راند و بالحن شکوائیه سخن می سرایدو خود را در بین همه تنها و تنها و بی یار و مدگار می داند- بقول خودش اگر تنها ترین تنهاهم شود باز هم خدا هست-

برخورد با خانواده و همسرش: در مورد علی شریعتی برای نخستین باری که شریك حیاتش پوران به وی برخورد کرد چنین تصور می کرد: " علی شخصیتی رُمانتیك، علاقه مند به مطالعه، حساس و بی اعتنا به زندگی داشت- اگرچه اوتا این زمان، از یك بحران عمیق فکری، به مدد مولانا و دو زندان زود رس، رسته بود اما آئنده ای جز ادامهء همان بحرانها و زندانها، برای خود تصور نمی کرد"-[۱٤٦]
دکتر پوران شریعتی بیشتر عادات وی را در کتابش ذکر کرده که درین جا چند پاراگراف آن نقل می گردد- "عادتش این بود که وقتی من عصبانی می شدم و با جوش و خروش مسئله ای را مطرح می کردم که چرا؟در جواب من بـا خون سردی کامل می گفت: حالا چه کار کنم- اتفاقی است که افتاده، اگر می خواهی خودم را بیندازم توی حوض!!؟و این طور موضوع را منتفی میکرد"-[۱٤٧]
روش شریعتی با همسرش بی مثل بوده همیشه مانند یك دوست صمیمی با وی زندگی می کرده و در بین آنها یك نوع دوستی و صمیمیت که جزو لازم افراد خانواده بشمار می رود دیده می شده است-

خانمش می گوید که : در برخورد با من نیز رفتار خاص خود را داشت. هیچ گاه از به اصطلاح حقوق شریعتی از عنوان شوهر بودنش سوء استفاده نکرد و یا سعی نکرد آزادی و حقوق مرا محدود کند. در لباس پوشیدنم، رفتارم با دیگران، کارم در بیرون هرگز دخالت نمی کرد. و گاه اگر ایرادی میگرفت، به کنایه و اغلب با طنز مخالفت خود را نشان می داد.[١٤٧]
شریعتی در داخل خانه یك الگوی زیبا بود که همهء خانواده اش وی را دوست می داشت. خانم وی پوران شریعتی روش وی را چنین توضیح می دهد:" هیچ گاه از به اصطلاح حقوق شرعی و از عنوان شوهر بودنش سوء استفاده نکرد آزادی و حقوق مرا محدود کند. در لباس پوشیدنم، رفتارم با دیگران، کارم در بیرون، هر گز دخالت نمی کرد. گرچه بی تفاوت هم نبود و گاه اگر ایرادی می دید، به کنایه و اغلب با طنز مخالفت خود را نشان می داد، همین. بسیاری از اوقات بر سر ناشیگری من در آشپزی شوخی می کرد".[١٤٨]
شریعتی عادت نوشتن را بسیار داشت. شبها تا دیر وقت می نوشت. بعضی اوقات که من نیمه شب به اعتراض به سراغش می رفتم ودستم را به نشانهء تهدید به روی کلید برق می گذاشتم و از او می خواستم که بیاید و بخوابد. گاه به مدت دو ساعت همان طور ایستاده، منتظر می ماندم. به اصرار از من می خواست به او فرصت بدهم... می گفت نمی توانم مطالبی را که به ذهنم رسیده نیمه کاره رها کنم. معلوم نیست فردا فرصت نوشتن پیدا کنم. اگر رشتهء افکارم پاره شود از سر گرفتن این مطالب دشوار خواهد شد.[١٤٩]
در مورد شخصیت و اندیشه ء دکتر شریعتی دانشمندان و روشن فکران جهانی نیز نظر های را پیش کرده اند. درین جا چند تن از دانشمندان معروف جهان را که در مورد دکتر شریعتی ابراز نظر کرده اند نام بُرده نقل قول می کنیم.

شریعتی ستاره ای است که از شرق طلوع خواهد کرد (ژان پال سارتر):

نظر ژان پال سارتر فیلسوف معروف فرانسوی قرن بیستم میلادی را در مورد دکتر علی شریعتی آقای مولوی نقل می کند. آقای دکتر محمد مولوی خاطره ای جالبی از ارتباط دکتر علی شریعتی با مبارزان الجزایری دارد که چنین بیان می کند: " ما در پاریس یك جلسه ء مفصلی داشتیم. آقای ژان پال سارتر هم در آن جلسه حضور داشت، جلسه ای زیر زمینی در جهت مبارزات الجزایر بود. درهمین جلسه ژان پال سارتر از من سئوال کرد تو این علی (شریعتی) را می شناسی؟ من گفتم بله ! گفت"**او (شریعتی) ستارهء ای است که از شرق طلوع خواهد کرد**".[١٥٠]
در سایت انترنیتی در ومورد دکتر علی شریعتی در جایی نظر ژان پال سارتر را چنین آورده اند:
[١٥١]I have no religion,but if I were to choose one,it would be that of Shariati's.
عناوین و المقاباتی که پس از مرگ دکتر علی شریعتی از سوی شخصیت ها ونویسندگان داده شد به

شرح ذیل می باشد:

...... مهر زادبروجردی یکی از روشن فکران ایرانی و غرب دکتر شریعتی را "**لوتر ایران**"خوانده است۔

...... احسان نراقی دکتر شریعتی را "**مارکس وطنی**" نامیده است۔

...... بعضی ازین دانشمندان قلمی را پیش تر نهاده وی را با القابات غرب نیز نوازیده اند۔"**ولتر انقلاب ایران** " Post-Intelligence، ١٤ دسامبر ١٩٧٨ "تحت عنوان شریعتی و لتر انقلاب ایران۔[١٥٢] ...... یکی از دانشمندان معاصر ایران آقای محمد تقی جعفری وی را "**نادرهء عصر**" لقب بخشیده است۔

...... همفکران و پس کسوتان وی "**مردم ترین معلم و مبلغ رادیکالیسم اسلامی**"خوانده اند۔[١٥٣]

......منیر شفیق،یکی از تئوریسین انقلاب فلسطین در مورد دکتر علی شریعتی نوشته که وی خود را فدای جنبش های آزادی بخش جهان کرد و به وی لقب " **شهید جنبش های رهایی بخش**" داده است۔[١٥٤]

...... پروانه ابراهیمیان دکتر شریعتی را چون رابطهء نزدیك با فانون داشت و کارش همان بود که فانون برای الجزایر انجام داد و شریعتی برای انقلاب اسلامی در ایران وی را " **فرانتس فانون انقلاب اسلامی** " خوانده است۔[١٥٥]

......عبدالعزیز ساشه دینا۔یکی از شاگردان دکتر علی شریعتی در دانشکدهء مشهدو استاد فعلی مطالعات اسلامی دانشگاه ویرجینیا، ایالات متحده آمریکا استاد خویش را "**ایدئیولوگ اصلی انقلاب**"خوانده است۔[١٥٦]

با وجود این گونه تنش ها و اختلافات ودسیسه ها که علیه دکتر شریعتی ادامه داشت،برشهرت دکتر هیچ کاهش نیافت بلکه باعث شهرت وی شد۔ روزی رسید که در سطح بین المللی از دیگران خیلی جلو رفته بود و روشن فکران و دانشمندان هممعصر خود را خیلی عقب گذاشته بود۔ هر نوع توطئه ها و اختلافا ت نتوانست شخصیت و مقام وی را در نظر مردم پائین آورد۔ چون نور آفتاب را نمی توان با انگشت پوشاند۔شریعتی خود می گوید:" مرد پاك را نیز زندگی و زمان تنها نمی گذارد، زندگیش از او دفاع می کند، و زمان تبرئیه اش می کند، پلیدان هر گز پاکدامنی را نتوانند آلود هر چند که۔۔۔"[١٥٧]

در سطح جهانی شریعتی شهرت فراوانی را بدست آورد۔ خارج از ایران شریعتی بیشتر رونق یافت چون دانشمندان مذاهب و فرقه های مختلف از فکر وی استفاده کردند۔ در هر کشوری و در هر زبانی کتاب های وی ترجمه شده است و خوانندگان آثار شریعتی در هر جا اعم از مذهبی ها و هم از غیر مذهبی ها و کمیونیست ها هستند۔ دکتر شریعتی در بین هر نوع مکاتیب فکر محبوبیت یکسان دارد۔ چون پیامش طبق مقتضیات زمان است و مردم آن را می شنوند به همین دلیل در هر کشوری آثار شریعتی ترجمه شده و یا روی آثار دکتر کار ادامه دارد۔ در پاکستان موسسه ای بنام " اقبال شریعتی

فاونڈیشن" یعنی موسسهء شریعتی و اقبال تاسیس شده بود که در کراچی و لاهور مجله ای بنام "ویژن" بچاپ می رساندند. این موسسه کار های با ارزشی در بارهء افکار اقبال و شریعتی انجام داده که تا اکنون بی سابقه بوده است و نفوذ افکار شریعتی در پاکستان به اندازهء بالا رسانیده است.

در دوران حیات دکتر علی شریعتی و پس از شهادت وی کسانی که آثار شریعتی را مورد نقد و بررسی قرار داده اند و یا در مورد افکار و شخصیت وی رای منفی و یا مثبت خود را بیان نمودند، شامل ده ها نویسندگان هستند. درین جا فقط از چند کتاب های معروف و افراد سرشناس نام می بریم:

۱ ـ دکتر چه می گوید؟: نوشته حسینی، که درین کتاب آقای حسینی در عین حیات دکتر در رد نظریات وی این کتاب را نوشته است. این کتاب در زمانی نوشته شده است که دکتر شریعتی در حسینیهء ارشاد سخنرانی می کرد و بیشتر سخنرانی های وی مورد ایراد افرادی قرار می گرفت که با وی مخالف بودند.

۲ ـ اسلام شناسی در ترازوی علم و عقل: از ابراهیم انصاری زنجانی: این کتابیست که در رد کتاب اسلام شناسی نوشته شده بود. هنگامیکه دکتر شریعتی در سلسله درسهای اسلام شناسی اش به تحریفات و رسومات کهنه و فرسودهء مذهبی حمله بُرد واکنش شدیدی از سوی روحانیون بعمل آمد که بشکل این کتاب بیان گردیده است. درین کتاب مصنف کتاب بیشتر حرفهای دکتر شریعتی را مورد ایراد شدید قرار داده و گفته های وی را مبانی ومخالف با عقاید اسلام و مسلمین دانسته است.

۳ ـ دفاع از اسلام و روحانیت: از محمد علی انصاری، این کتاب در زمانی به چاپ رسید که در جای دکتر شریعتی به روحانیون انتقاد کرده بود. وی در یکی از سخنرانی هایش گفته بود که در اسلام قشر روحانیون اصلاً وجود ندارد واین گروه روحانی از مسیحیت گرفته شده است که Clergy class نامیده میشود و آنها اختیار دارند که در آثار مذهبی شان دست بزنند و دین مربوط به آنهاست و یك نوع اجاره داری دین را بعهده دارند. در رد این که افکار و سخنرانی های دکتر شریعتی مقام روحانیون را پائین می آورد و مردم از زیر بال آخوند ها بیرون می آیند این کتاب به نفع آخوند ها نوشته شده که البته خود مولف کتاب نیز یك آخوند در زمان خود بوده است.

٤ ـ سخنی چندبا آقای دکتر علی شریعتی از شیخ قاسم اسلامی: کتابی است که شیخ قاسم اسلامی دفاع از افکار آخوند ها و دیگر عنعنات دینی کرده است. بیشتر افکار دکتر را مورد نقد و ایراد شدید گرفته است.

۵ ـ بررسی چند مسئله اجتماعی از علی اکبر اکبری: این کتاب نیزپیرامون افکار دکتر شریعتی نوشته شده است. آقای اکبر به مسائلی که در اثر سخنرانی های شریعتی پیدا شده اشاره نموده است. و این کتاب شامل بحث های عادی و سطحی است.

٦ ـ پدر، مادر پوزش می طلبیم از شیخ قاسم اسلامی: کتابیست که در رد کتاب دکتر علی شریعتی "

پدر ، مادر، ما متهمیم" نوشته شده است- دکتر شریعتی در این اثر ش با جرات و گستاخی گفته که خیلی از رسومات مذهبی ما ن و روش عبادت مان غیرمنطقی و خلاف عقل بشمار می روند- در ین اثرراجع به انحرافات مذهبی نوشته که امروزه در ذهن هر روشن فکر جوان پیدا می شود- و هر جوان با چنین سوالات بر می خورد که چرا این کار که جزو مذهب است مغایر با عقل و دلیل است-پس از کتاب دکتر شریعتی شیخ قاسم با لحن تند و تیز افکار دکتر شریعتی را سخت کوبیده و بدون استدلا ل افکار شریعتی را افکار غیر اسلامی و خرافی دانسته است- این کتاب نیز در دوران حیات دکتر شریعتی نوشته شده است-

۷- نقدو بررسی- از آقای روشنی، این کتابی است که دران آثار شریعتی را مورد بحث و بررسی قرار داده و این کتاب اکنون در بازار کتاب در دست نیست و معلوم نیست که درین کتا ب مولف پیرامون کدام کتاب شریعتی حرف زده و کدام سخنرانی دکتر را مورد بحث و بر رسی قرار داده است-

۸- مسلمانی در جستجوی ناکجا آباد (زندگی نامه سیاسی علی شریعتی) دکتر علی رهنما، ترجمه کیومرث قرقلو- کتابی است که در مورد زندگی دکتر علی شریعتی نوشته شده است و درین کتاب افکار دکتر شریعتی مورد بحث و بر رسی قرار گرفته است- این کتاب تازه در سال ۱۳۸۱ شمسی از سوی انتشارات گام نو ایران بچاپ رسیده است-

۹-ویژه نامه سیمینار نگرشی بر اندیشه های دکتر شریعتی و استاد مطهری، بر رسی اشتراکات آنها: این کتاب که از سوی انجمن اسلامی دانشگاه شهید بهشتی در پاییز سال ۱۳۵۷ بچاپ رسیده درین کتاب مقایسه ء افکار و خدمات علمی دکتر شریعتی و شهید مطهری بیان گردیده است- این ویژه نامه که شامل مقالاتی است که در سیمینار دایر شده راجع به بر رسی اشتراکات فکری دکتر شریعتی و مطهری بیان گردیده و بشکل یك جزوه بعداً بچاپ رسیده است-

۱۰- نشریهءایران آزاد (ارگان سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران) شماره های ۱-۹ ، منتشره در سالهای ۱۳٤۱ تا ۱۳٤۳- درین شماره ها راجع به خدمات و اندیشه های دکتر شریعتی مقالاتی بچاپ رسیده که از روی رمز ها و روش ها ی آن زمان پرده بر می دارد-

۱۱- ویژه نامه فرهنگی جهان اسلام (یاد بود شهید دکتر علی شریعتی) خُرداد و تیر ۱۳۷۲ تهران- این ویژه نامه بمناسبت شهادت دکتر شریعتی بچاپ رسیده که در آن مقالات گوناگون تحت موضوع افکار شریعتی بچاپ رسیده است-

۱۲- کارنامه ء ناتمام (سیاست و فرهنگ) - درین کتاب نیز کارنامهء های دکتر شریعتی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است- این کتاب از سوی انتشارات نیلوفر تهران پخش شده است- و چاپ نخست آن در سال ۱۳۷۸ بوده است-

۱۳ - شریعتی در جهان، تدوین و ترجمه از حمید حمیدی :این کتاب که از سوی انتشارات سهامی بچاپ رسیده ست و چهار بار با تیراژ زیاد بچا پ رسیده است آخرین چاپ آن چاپ چهارم در سال

۱۳۷٤ش بوده که دران مقالاتی از نویسندگان نخبگان معروف جهان بچاپ رسیده و شخصیت و اندیشهء دکتر شریعتی را از دریچهءفکر دیگران بیان نموده است.

۱٤ ـ کتاب ماه ـ (ادبیات و فلسفه) گفتگو با دکتر محمد جعفریاحقی، سال ششم ـ شماره ٦٥ و ٦٦، اسفند ۸۱ و فروردین ۱۳۸۲ : این مجله که شامل مقالات مختلف است راجع به افکار و شخصیت دکتر شریعتی نوشته شده است.

نیز مقالات آتی که راجع به اندیشهء دکتر شریعتی در مجله ها و روزنامه های مختلف در دوره های مختلف به چاپ رسیده اند مشتمل اند که دراین مقالات محور گفتگو شخصیت و اندیشهء دکتر علی شریعتی بوده است.

۱٥ ـ شریعتی در آئینهء خاطرات ـ ش ـ لامعی، انتشارات رامند، چاپ اول سال ۱۳۷۹ش

۱٦ ـ سخنرانی لطیف پدرام (شاعر افغانی) در مراسم سالگرد شریعتی سال ۱۳۸۰ش، پاریس

۱۷ ـ دکتر شریعتی جستجو گری در مسیر "شدن" ـ دکتر سید محمد حسین بهشتی، انتشارات بقعه، چاپ اول سال ۱۳۷۸ش

۱۸ ـ سیری در زندگانی استاد مطهری ، انتشارات صدرا، تهران

۱۹ ـ شریعتی آنگونه که من شناختم ـ سید قاسم یاحسینی ، نشر نگاه امروز، چاپ اول ۱۳۸۰ش

۲۰ ـ شریعتی به روایت اسناد ساواك (سه جلدی) تدوین مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول سال ۱۳۷۸ش

۲۱ ـ تصویری ناتمام از زندگی دکتر شریعتی ـ تدوین بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی ـ شرکت سهامی، انتشار چاپ سوم سال ۱۳۸۰ش

۲۲ ـ روزنامهء روشن گر، شماره ۸، مورخه ۱۳۵۸/۲/۲۹ش، چاپ مشهد

۲۳ ـ جریانها جنبشهای مذهبی و سیاسی ایران (۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۰) رسول جعفریان، پژوهش گاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ دوم، سال ۱۳۸۱ش

۲٤ ـ شخصیت و اندیشهء شریعتی، به کوشش جعفر سعیدی (پژوم) انتشارات چاپخش ، چاپ سوم، سال ۱۳۷۱ش

۲٥ ـ در انقلاب ایران چه شده است و چه خواهد شد؟ دکتر رضا براهنی، انتشارات زمان، چاپ اول، سال ۱۳۷۹ش

۲٦ ـ انقلاب اسلامی در ایران (چهار سخنرانی) از حامد الگار، استاد دانشگاه ماساچیوستس ـ بوستن، مترجمان : مرتضی اسعدی، حسن چیذری، نشر قلم ، چاپ اول ، سال ۱۳٦۰ش

فصل دوم : آثار مجموع دکتر علی شریعتی

اگر سیر زمانی (Chronology) آثار شریعتی مورد بحث و بر رسی قرار داده شود، می توان به این نکته پی برد که آثار وی در هنگام حیاتش مستمراً در معرض نقادی و تعمیق یا تصحیح و تعالی بوده ـو خودش نیز کتاب هایش را تصحیح می کرده و در رد کتاب هایش نیز بعضی از نویسندگان معاصرش کتابی یا مقاله ای می نوشتند. شریعتی در آغازخودش نقاد کتابهایش بوده و در دوران ویرایش بیشتر سخنرانی هایش را درست می کرد.

سی و پنج جلد مجموعه آثار ی که تا کنون، توسط " دفتر تدوین و تنظیم " منتشر شده اندو تنها متون و آثار موثق و اصیل اومیباشد، حاوی کلیهء نوشته ها، سخنرانیها، مباحثات، جلسات، یادداشتها ی خصوصی تحقیقی، مکتوبات و خلاصه، کلیّهء آثار شریعتی، از انواع ذکر شده اند. از این رو خواننده، باید در نقد و بررسی، خود به چنین تفکیکهای مهم پردازد.

آثار شریعتی را می توان بر سه رکن اندیشهء وی، استوار دانست: اجتماعیات، اسلامیات و کویریات. به سه نوع مخاطب: خلق، خدا و خود. به عبارتِ دیگر همان مثلثِ آزادی، برابری و عرفان. یا برابر نهادهء تثلیث زور، زر و تزویر که همچون سه بُعد استضعافِ مردم ، هموارهء از سوی سه قشر تشکیل دهندهء طبقهء حاکم بر تاریخ اعمال شده انداز نخستین تا واپسین این آثار (بعضی از ابوذر و مکتب واسطه تا انسان و بازگشت، حُر و خود سازی، و از خلال تنوع قیاسها و سنجشها. این کتاب ها لحن جدا گانه دارند و پیرامون موضوعات مختلف نوشته شده اند. شریعتی چون یك سخنران بود در کتابهایش نثر بشکل سخنرانی نوشته شده و تکرار کلمات به کثرت دیده میشود.

بعداز فوت دکتر بیشتر کتاب هایش از سوی ادارات سانسورچی، سانسور می شد و کتاب هبوط در کویر که فعلاً در دست ما است نیز سانسور شده و در لا بلای صفحات نکته گذاری شده. تا مدتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز آثار دکتر شریعتی در بازار کتاب بدست نمی رسید. ولی با آمدن سید محمد خاتمی من حیث رئیس جمهور ایران و بعنوان یك روشن فکر میانه رو وی اجازه داد کتابهای دکتر شریعتی در بازار کتاب بفروش برسد و نیز در چاپ خانه های کشور بچاپ برسد. ولی در کتابهایش د ربعضی جا ها که نقطه گذاری شده ویا کلمات و اقتباساتی را حذف کرده اند شاهد این گونه سانسور ها هست که هنوز هم ادامه دارد.

لیست نام نویسندگانی که در ایران ممنوع القلم ، بودندو سانسورچیان آثار آنها را تحریف می کردند، مشتمل اند بر: جلال آل احمد، صادق هدایت، بزرگ علوی، علی شریعتی(که مدتی است بی اجازه و به طور قاچاق در کیفیتی پایین دارند کتابهایش را در می آورند(چاپ میکنند) و سانسور غمض عین می کنند)، اعتماد زاده، علی اصغر صدرحاج سید جوادی، دکتر براهنی، فریدون تنکابنی، مهندس بازرگان، علی اشرف درویشیان، محمود دولت آبادی، نعمت میرزا زاده، غلام حسین ساعدی،

سیاوش کسرایی، احمد محمود، علی اصغر سروش، احمد کسروی، خلیل ملکی، مصطفی رحیمی، رضا دانشور، شفیعی کدکنی، اخوان ثالث، سعید سلطان پور، محسن یلفانی، ناصر ایرانی، منوچهر هزار خانی و ده ها نفر دیگر.[۱۵۸]

در دوران حیات دکتر هنگامیکه موج انتقادات علیه نوشته های دکتر علی شریعتی بر پا شد، شریعتی به چند تنی از دوستانش اجازه داد که در کتابهای وی اگرمغالطه ای وجود دارد آن توسط دوستانش اصلاح گردد. پس از مرگ وی نیز گروهی با مشورتِ پدرش برای اصلاح آثارش تشکیل شد که بعد از مدتی این گروه گزارش خود را چنین بیان کردند که در آثار شریعتی آنها هیچ نوع اشتباه را ندیده اند.

پس از شهادت دکتر هنگامیکه در مورد آثار دکتر علی شریعتی نظر مرحوم بهشتی را پُرسیدندوی گفت که به عقیده اش یك "واو" نباید کم و زیاد شود. وی موافق نبود که حتّی کسی یك کلمه را در بیانات دکتر علی شریعتی دست ببرد.وی قایل نبود کسی به آثار دکتر علی شریعتی تصرفی پیدا کند ویا بقصد اصلاح آن را تحریف کند. در مورد تصرف و حفظ آثار دکتر علی شریعتی آقای حکیمی نیز چنین نظری داشت. وی نثر شریعتی را یکی از نثر های گران بهای ادبی خوانده می گوید که باید فضلای ما بتدریج از نثر دکتر علی شریعتی پیروی کنند. کتابهای که در دست ماست و بشکل مجموعه ها بچاپ می رسد تحت نظارت خانوادهء دکتر علی شریعتی و شخصیت های اهل قلم از جمله آقای دکتر محمد مهدی جعفری به چاپ رسیده است. حاصل کار سالهای زیادی که قبلاً آثار شریعتی بشکل جزوه ها در بازار کتاب بفروش می رسید در اغلب این جزوه ها نام ناشر و سال نشر نیز نمی بود. درین سالیان اخیر این نوع چاپ ها از بین رفته و همه آثار ش بشکل منسجم و شماره وار بچاپ می رسد. این مجموعهء آثار که شامل ۳۵ شماره می باشدو دست نخورده ترین و اصیل ترین گفته ها، نوشته هاویاد داشتهای شخصی دکتر علی میباشد. این همه کتاب ها به جلد مشکی بچاپ رسیده که همه اش با همان سمبل "لا" که آرم حسینیهء ارشاد بود بچاپ رسیده است. این نوع کتابها که به رنگ مشکی بچاپ رسیده صحت این مجموعه هارا دکتر پوران شریعتی تائید می کند. و با تاکید این که " علاقه مندان آثار علی می توانند اطمینان داشته باشند که پیراسته ترین و صحیح ترین نوشته های علی همین مجموعه هاست".[۱۵۹]

تفصیل مجموعه های آثار دکتر شریعتی که در دوره ء اخیر بچاپ رسیده بشکل ذیل اند. قبل ازاین آثار دکتر شریعتی بشکل پراکنده بشکل جزوه ها بچاپ می رسید و اکنون موضوع وار در مجموعه ها گنجانیده شده اند که کلاً شامل ۳۵ اثر میباشند.

مجموعهء آثار ۱ : عنوان ـ با مخاطب های آشنا

این اثر شامل نامه های است که به دوستان ، آشنایان و افراد فامیلش نوشته است ـ درهمین اثرش آخرین وصیت نامه اش نیز وجود دارد ـ در همی اثر داستان حسن و محبوبه را جا داده اند ـ این اثر شامل مضامین ذیل اند:

ـ با پدر (استاد و مرادش) ، همسرو فرزند ـ با دوستان ، برادران و خواهران
ـ از شما دو تن شهید شاهد و با شما دو تن نیز ـ ای خواهر ، ای برادر ـ دو وصیت
ـ آخرین نوشته ها ـ آخرین حرف با تو ای مهربان جاویدان آسیب ناپذیر

مجموعهء آثار ۲: عنوان ـ خود سازی انقلابی

این اثر شامل چندین جزوه میباشد که بیشتر موضوعات فلسفی ، عرفانی ومذهبی را دران گنجانیده اند ـ از نظر ارزش این کتاب یکی از کتاب های مهم وی تلقی می شود که دران راجع به عرفان و اندیشه های متعالی خوددرابیان کرده است ـ این اثر شامل این موضوعات اند: ـ چگونه ماندن
ـ عرفان، آزادی، برابری ـ عشق ، توحید ـ آزادی، خجسته آزادی ـ خود سازی انقلابی
ـ بر در حق کوفتن حلقهء وجود ـ سلامهای نماز ـ حُر همیشه حُر است ـ شب قدر ـ معراج

مجموعهء آثار ۳: عنوان ـ ابوذر

این مجموعه که اثر معروف وی است و همین اثرش بود که توسط آن شهرت فراوانی را بدست آورد ـ درین اثرش یك نمایش نامه ای هم وجود دارد که با کمك یکی از دوستانش آن را نوشته و برای اجرای آن رهنمایی های را نیز در حاشیه هایش نوشته است ـ درین اثر ش در یك مقالهء طولانی شخصیت حضرت ابوذر غفاری و اندیشه های سوسیالیستی وی را بیان نموده وی او رایکی از مظلومین عصر ش دانسته است ـ این مجموعه شامل این موضوعات اند: ـ بخش اول ـ ابوذر غفاری ـ بخش دوم ـ یك بار دیگر ابوذر (نوشته) ـ یك بار دیگر ابوذر (معرفی نمایشنامه)

مجموعهء آثار ٤: باز گشت به خویش

این مجموعه شامل این موضوعات اند: ـ بازگشت ـ باز گشت به خویشتن
ـ وقتی صف ها مشخص اند ـ معجزهء ایمان و آگاهی ـ به کدام خویشتن بر گردیم؟ ـ سر نوشت اندیشه ها ـ مصلحان متجدد ـ چپگرایان انقلاب سیاسی ـ جامعه و تاریخ ـ ما در کجای تاریخیم؟ ـ فلسفه و علم تاریخ ـ مارکسیسم و مسیر تاریخ ـ مسئولیت روشن فکران ـ جبر تاریخ ـ رسالت روشن فکر ـ آسیمیلاسیون ـ انقطاع تاریخی
ـ وجدان تاریخی ـ احساس گذشته و شناخت خویش تاریخی در شرق ـ تجدد بازی

ـاستعمار و آسیمیلاسیون ـخدمت و اصلاح ـروشنفکر و انتلکتوئل ـاستعمار آفریقا ـعجز بینش غربی مارکسیستی از تحلیل استعمار ـمارکسیسم و تحلیل زیربنا ـناسیونالیسم و مارکسیسم ـتلقی از مذهب ـجامعه شناسی و تعهد ـتکنیك روشن فکر شدن ـسه پایگاه ـرابطهء علم و عمل ـسالهای تصمیم ـ چه باید کرد؟ ـبینش انتقادی روشنفکر ـسیانتیسم ـ جغرافیای حرف ـمسئولیت روشن فکر در جامعهء کنونی ما ـخلاصهء بحث ـما دارای چند خویشتن تاریخی ، فرهنگی هستیم ـروشن فکر : متفکر آگاه، صاحب ایدئولوژی ـترتیب طرح مکتب ها ـماتریالیسم ـمارکس،سوسیالیسم و ماتریالیسم ـجهان بینی من مبتنی بر یك تفسیر معنوی از جهان است ـ ـوصیت نامهءفانون

مجموعهء آثار ٥: عنوان ـ ما و اقبال

درین اثرش علامه اقبال لاهوری را "علی نما" خوانده است ـ و خدمات علامه اقبال را در شبه قارهء هند یك پیام بزرگ برای مردم هندو بلعموم برای مردم جهان سوم می خواند ـ علاوه براین کتابی تحت عنوان اقبال مصلح قرن اخیر در سال ١٣٤٩ بچاپ رسید، این کتاب نیز در مورد اندیشه های علامه اقبال لاهوری نوشته شده و دراین اثر اشعار علامه را بشکل نثر بیان نموده و اقبال را یکی از مصلحان قرن بیستم خوانده مانند سر سید احمد خان ، جمال الدین افغانی ، و محمد عبده وغیره ـ

این مجموعه شامل این موضوعات اند: ـما و اقبال ـاقبال مصلح قرن اخیر ـاقبال :معمار تجدید بنای فکر اسلامی

مجموعهء آثار٦: عنوان ـ تحلیلی از مناسك حج

این اثرش را پس از سفر حج نوشته است که مناسك حج را از دیدگاه خودش تحلیل و بر رسی می کند ـ این مجموعه شامل این موضوعات اند: ـسخنی با خواننده ـپوستین وارونه ـبیست و سه سال در بیست و سه روز ـمیعاد با ابراهیم ـمناسك ـحج ـحج بزرگتر ـبزرگتر از حج ـ شهادت

مجموعهء آثار ٧: عنوان ـ شیعه

این اثرش که پیرامون عقاید شیعه و در مورد تاریخچهء تشیع نوشته دران شیعه را بعنوان یك حز ب اعتراض تلقی کرده است ـ این مجموعه شامل این موضوعات اند: ـشیعه یك حز ب تمام ـنقش انقلابی یاد و یاد آوران در تاریخ تشیع ـمسئولیت شیعه بودن

مجموعهء آثار ۸: عنوان ـ نیایش

نیایش در سال ۱۳٤۹ بچاپ رسیداین کتاب را که لوئی ماسینون نخست به زبان فرانسه نوشت و در همسان کشور زیر عنوان La Parerبه چاپ رسید ـ کتاب مزبور که با فارسی ساده، روان و شیرین ترجمه شده است از جهات بسیار برای پژوهندگان در خور توجه است ـاین کتاب مناجات جستجوی حقیقت و کیفیتی از زندگی که شایسته ء نبوغ آنها ست دنبال خواهند کرداما در عین حال از نظر مادی همهء دنیا به هم مرتبط خواهد شد ـاین مجموعه که در اصل ترجمهء اثر الکسیس کارل است، شامل این موضوعات اند:

دفتر اول: نیایش از الیکسیس کارل

دفتر دوم: مکتب سجاد

دفتر سوم: نیایش (متن)

دفتر چهارم: زیبا ترین روح پرستنده

مجموعهء آثار ۹: عنوان ـ تشیع علوی و تشیع صفوی

این کتاب در جامعهء ایران تنش ها و سروصدای را بلند کرد ـ دربن کتاب وی دونوع تشیع توضیح می دهد که باهم ضدین اند یکی سنتی و انحرافی است و دیگر تشیع واقعی است ـ با نشر این کتاب بیشتر اشخاص مذهبی ناراحت شدند ـ و علیه شریعتی فتوی های را صادر کردند ـ تشیع علوی و تشیع صفوی نیز در سال ۱۳٥۰ ش بچاپ رسید ـ

این مجموعه شامل این موضوعات اند: ـتشیع سُرخ و تشیع سیاه ـتشیع علوی و تشیع صفوی

مجموعهء آثار ۱۰: عنوان ـ جهت گیری طبقاتی در اسلام

این مجموعه شامل سه دفتر اند که دارای فقط همین یك موضوع است ولی در دفتر ها و بخش های جداگانه بیان گردیده است ـ

مجموعه ء آثار ۱۱: عنوان ـ تاریخ تمدن ـجلد اول

این کتاب راجع به تمدن اسلام است ـ دربن کتاب ارتقای تمدن اسلامی را مرحله وار بیان نموده است ـ این مجموعهء دارای این موضوعات می باشد: ـتمدن چیست؟ ـبحث کلی راجع به تمدن و فرهنگ ـتعریف تاریخ ـمکاتب تاریخ و روش تحقیق آن ـچرا اساطیر، روح همهء تمدنهای دنیاست؟ ـتاریخ تمدن چین .بینش زرد (نگاه چینی)

مجموعهء آثار ۱۲: عنوان ـ تاریخ تمدن ـ جلد دوم

این مجموعه شامل این موضوعات می باشد:حادثهء شگرف در تاریخ ـخصوصیات قرون معاصر ـبحث عمومی راجع به جهان بینی و فرهنگ ـجهان بینی و محیط ـگرایشهای سیاسی در قرون معاصر ـمسالهء خود یابی ـویژگیهای تمدن امروز

مجموعهء آثار ۱۳: عنوان ـ هبوط در کویر

این مجموعه اثر عرفانی و ادبی وی محسوب می شود. این کتاب را که در عالم تنهایی اش نوشته با دیگر آثارش تفاوت دارد هم از نگاه فنی و لحن نوشتاری و هم ازنگاه فکری. بقول خودش دیگر آثارش را برای توده و جامعه نوشته و همین اثرش را یعنی کتاب هبوط در کویر را برای خودش نوشته است. درین کتاب موضوعات جالب نوشته شده و جنبهء عرفانی دارد. نویسنده با یك نوع بگو مگو های درونی مبتلا ست. این مجموعه شامل این موضوعات و عناوین اند:هبوط ـکویر ـسرود آفرینش ـکویر که بصورت جغرافیا نمودارشد ـمعبد ـنوروز ـمعبود های من ـتوضیحی در بارهء سرو دآفرینش ـتراژدی الهی ـتوتم پرستی ـدوستان عزیزم

مجموعهء آثار ١٤: عنوان. تاریخ و شناخت ادیان ـ جلد اول

این مجموعه شامل هفت موضوعات درسی میباشد که همه این هفت درس راجع به تاریخ و شناخت ادیان است.

مجموعهء آثار ۱۵: عنوان ـ تاریخ و شناخت ادیان. جلد دوم

این مجموعه یك تسلسل از درسهای است که در حسینیهء ارشاد ذیل عنوان تاریخ و شناخت ادیان بر گذار شده بود. و این اثر شامل هفت درس است که از درس هشتم شروع و تا درس چهاردهم ادامه دارد.

مجموعهء آثار ١٦: عنوان. اسلام شناسی.جلد اول

این یك سلسله درسهای است که در حسینیهء ارشاد بشکل سخنرانی ایراد گرفته و بعداً توسط نوار صدا پیاده شده است . این اثر شامل نه درس میباشد که همه اش راجع به شناخت اسلام میباشد. در رد این کتاب نیز بعضی از نویسندگان معاصرش نوشته اند. درین کتاب وی چهرهء واقعی و راستین اسلام را بیان نموده است.

مجموعهء آثار ۱۷: عنوان ـ اسلام شناسی ـ جلد دوم

این نیز یك سلسله درسهای است که در حسینیهء ارشاد به حضار داده و بعداً پیاده شده ـ این مجموعه شامل هفت درس است که از درس دهم شروع و تا درس هفدهم ادامه یافته است ـ

مجموعه آثار ۱۸: عنوان ـ اسلام شناسی ـ جلد ۳

این مجموعه شامل هشت درس است که متعلق به دوره ارشاد می باشد ـ درین مجموعه از درس نوزدهم آغاز و تا درس بیست و هفتم موجود است ـ

مجموعه آثار ۱۹: عنوان ـ حسین وارث آدم

حسین وارث آدم در ۱۳٤۹ ش بچاپ رسید ـ این مجموعه که دارای عناوین مختلف میباشد شامل این موضوعات اند: ـ حسین وارث آدم ـ ثار ـ شهادت ـ پس از شهادت ـ بحثی راجع به شهید ـ بینش تاریخی شیعه ـ انتظار ، مذهب اعتراض عنوان تحت ضمیمه: فلسفهء تاریخ در اسلام ـ مقدمهء معلم شهید بر کتاب حجر بن عدی

مجموعهء آثار ۲۰: عنوان ـ پس چه باید کرد؟

روشن فکر و مسئولیت آن در جامعه در سال ۱۳٤۹ بچاپ رسید ـ این مجموعه شامل این گونه موضوعات میباشند ـ

ـ پیام امید به روشن فکر مسئول (تفسیر سورهء روم) ـ روشنفکر و مسئولیت او در جامعه
ـ مخروط جامعه شناسی فرهنگی ـ راه سوم ـ خود آگاهی و استحمار ـ از کجا آغاز کنیم؟
ـ استخراج و تصفیه منابع فرهنگی ـ چه باید کرد؟ ـ روشن فکر مسئول کیست؟
ـ چند ضمایم که شامل این موضوعات اند: رابطهء روشن فکر با جامعه ـ پرسش و پاسخ

مجموعهء آثار ۲۱: عنوان ـ زن

این مجموعهء سخنرانی های است که در برگزاری یك کنفرانس میز گرد صادر فرموده بود ـ این مجموعه شامل این موضوعات اند:

ـ فاطمه ، فاطمه است ـ انتظار عصر حاضر از زن مسلمان ـ سیمینار زن
ـ یك ضمیمه شامل موضوع: حجاب

مجموعهء آثار ۲۲: عنوان ـ مذهب ـ علیه مذهب

مذهب علیه مذهب نیز در سال ۱۳٤۹ ش بچاپ رسید ـ این مجموعه شامل این موضوعات اند:

ـ مذهب علیه مذهب ـ پدر! مادر ما متهمیم ـ آری برادر این چنین بود!

چند ضمایم : توین بی-تمدن ـ مذهب ـخدا حافظ شهر شهادت ـاگر پاپ و مارکس نبودند ـ میز گرد: پاسخ به سئولات و انتقادات

مجموعهء آثار ۲۳: جهان بینی و ایدئولوژی

این مجموعه شامل این موضوعات اند:ـجهان بینی ـانواع جهان بینی ها ـطبقات هابیلی و طبقات قابیلی ـجهان بینی توحید و جهان بینی شرك ـطبقهء بورژوا و جهان بینی مادی ـتوحید و شرك ـشناخت توحید ـاهمیت توحید ـاید یولوژی ـفرق ایدیولوژی با علم و فلسفه ـفرق ایدیولوژی با مذهب؛ دو نوع مذهب ـنقش ایدیولوژی در قرون جدید ـایدیولوژی ،شاخصهء روشن فکر است ـ ـایدیولوژی (۲) پرسش و پاسخ ـایدیولوژی (۳) ـفرهنگ و ایدئولوژی ـمقدمه ـ۱ ـ فرهنگ ـ۲ تمدن ـفرهنگ و تمدن جهانی ـفرهنگ و تمدن قومی ـسرمایه فرهنگی ـبینش فلسفی ـبینش علمی ـبینش تکنیکی ـبینش سیاسی و اجتماعی ـوجدان هنری ـوجدان عرفانی و مذهبی ـ۳ـ ایدئولوژی ـکیفیت ارزش این خود آگاهی ـطرح مسئله بصورت دیگر ـایدئولوژی چیست؟ ـجامعه اسلامی ـتمدن در مدینه ـخود آگاهی ـحکمت چیست؟ ـنتیجه ـایدئولوژی(٤) ـایدئیولوژی (٥) ـانتظار ، جبر تاریخ و ارادهء انسانی ـدیالکتیك و رابطهء آن با جهان بینی ماتریالیستی جهان بینی توحیدی ـدر بینش اسلامی ، انسان یك پدیدهء دیالکتیکی است ـجایگاه مفاهیم ایدئیولوژیك در دو جهان بینی متضاد ـاستخدام تصاویر مادی برای بیان مفاهیم معنوی و ایدئیولوژیك ـمبارزه با"بت" ارتجاع ـتوطئه های رنگا رنگ بر علیه اسلام انقلابی چند ضمایم: ـپرسش و پاسخ ـشفاعت تابویی و شفاعت ایدئیو لوژیك ـهجرت و تمدن ـنقش عامل هجرت در تکوین تمدنهای بشری ـنقش "مهاجرت صلیبی" و نهضت جهانگردی در دگرگونی جامعه ـغربی قرون وسطایی ـاسلام، مکتبی با زیر بنای عینی و زیربنای معنوی ـتاثیر مهاجرت در جهان بینی انسان ـمفهوم و انواع مهاجرت در قرآن ـفهرست اعلام

مجموعهء آثار ۲٤: عنوان ـ انسان

این مجموعه شامل چندین موضوعات میباشد که درین جا ذکر می گردند:ـانسان و اسلام ـآزادی ـانسان، اسلام و مکتب های مغرب زمین ـانسان آزاد ـ آزادی انسان ـانسان و تاریخ ـاگزیستانسیالیسم چند ضمیمه شامل موضوعات: تنهایی ـ فلسفهء خلقت انسان

مجموعه آثار ۲٥: عنوان ـ انسان بی خود

این مجموعه شامل این موضوعات میباشند: ـاومانیسم در غرب و شرق ـعصیان انسان

ـچهار زندان انسان (کنفرانس دانشکدهء نفت آبادان) ـچهار زندان انسان(سخنرانی در مدرسه عالی خدمات اجتماعی) ـانسان بی خود ـانسان تمام ـارتجاع نو ـنیازهای انسان امروز ـسخنی دربارهء کتاب ـآرزو ها چند ضمایم شامل موضوع: پایان غم انگیز زندگی پونگ ـ (رجوع شود به کتاب همزاد در ادبیات فارسی)

مجموعه آثار ۲۶: عنوان ـ علی

چون شریعتی شیفتهء علی بود ـ وعلی را رهبر خود میدانست درین کتاب شخصیت بزرگ علی را بیان می کندو در دوران این امام بزرگوار دسیسهء های که علیه وی رُخ می داد بیان نموده و شخصیت علی را یك الگو برای نسل آینده تلقی کرده است ـ این مجموعه شامل این موضوعات میباشد:

ـترجمه و تفسیر خطبه ۳۲ نهج البلاغه ـعلی حقیقتی بر گونهء اساطیر ـقرن ما در جستجوی علی ـعلی تنها ست ـچه نیازی است به علی؟ ـعلی، بنیانگزار وحدت ـقاسطین، مارقین، ناکثین ـپیروان علی و رنجها یشان ـعلی، حیات بارورش پس از مرگ ـامت و امامت ـیك ضمیمه شامل موضوع: تاریخ و علی

مجموعهء آثار ۲۷: باز شناسی هویت ایرانی ـ اسلامی

این مجموعه شامل این موضوعات می باشند: ـتاریخ ایران اسلامی تا صفویه ـبازگشت به خویش ـتولد دوبارهء اسلام Renaisance در نگاهی سریع بر فراز یك قرن ـدریغ ها ضمایم شامل موضوعات: تشیع: میعاد گاه روح سامی و روح آریایی ـ ممالك همجوار

مجموعهء آثار ۲۸: عنوان ـ روش شناخت اسلام

این مجموعه شامل این موضوعات میباشند ـ ـدفتر اول: عرب پیش از اسلام ـدفتر دوم: روش شناخت اسلام ـبرخی ویژ گیها ی شخصیت پیامبر ـاز هجرت تا وفات ـبر رسی پاره ای از وقایع صدر اسلام ـسلمان پاك ـبر رسی کوتاه مسئله ولایتهای امام رضا ـدفتر سوم: مکتب تعلیم و تربیت اسلامی ضمایم شامل موضوعات: ضرورت شناخت تاریخ و تمدن اسلام ـخدا در مذهب مختلف ـمفهوم جهان بینی در جوامع باز و بسته ـقرآن و کامپیوتر ـاصول تقلید ـصالحات و حسنات در قرآن ـجغرافیای فرهنگی عربستان ـنگاهی به قرآن

مجموعه آثار ۲۹: عنوان ـ میعاد با ابراهیم

ا ین کتاب نیز حاصل سفر حج است ـ که با کاروان حسینیهء ارشاد به مکه رفته بود و پس از سفرش به ایران در مورد حج و فلسفه این عبادت را بیان نموده است ـ ا ین مجموعه شامل این موضوعات

میباشد:ـمیعاد با ابراهیم ـسخنرانی های سفر حج در سال ۱۳٤۹ش ـسخنرانی های سفر حج در سال ۱۳۵۰ش چند ضمایم شامل : تاریخ و ارزش آن در اسلام ـتاریخ خط سیر تکوین طبیعی آدم ـ کتاب علی: کتاب فردا، کتاب همیشه ـاستانداردهای ثابت در تعلیم و تربیت ـمعارت اسلامی ـضرورت تیپ شناسی در نوشتن بیو گرافی ـمرگ پیغامی به زندگان

مجموعه آثار ۳۰: عنوان ـ اسلام شناسی

این مجموعه هم مثل قبلی شامل درسهای است که در سالهای حسینیهء ارشاد چاپ شده ـ این جزوه که شامل یك موضوع میباشد افکار اسلامی و فلسفی شریعتی را بیان می کند ـ این کتاب یك نواخت و بشکل یك سخنرانی طویل نوشته شده است ـ

مجموعه آثار ۳۱: ویژگیهای قرون جدید

این مجموعه شامل این موضوعات میباشند: ـتاریخ تکامل فلسفه ـمتدلوژی علم ـریشه های اقتصادی رنسانس ـنگاهی به ویژگیهای قرون قدیم، قرون وسطی و قرون جدید ـمروری کوتاه بر خصوصیات قرون وسطی و قرون جدید ـنگاهی به تاریخ فردا ـاسکولاستیك جدید ـماشین در اسارت ماشینیسم ـتمدن و تجدد ـوضع آگاهی طبقاتی ـبرخی پیشتازان "بازگشت به خویش" در جهان سوم چند ضمایم شامل موضوعات: جهان بینی بسته و جهان بینی باز ـهجرت ، زمینه ساز جهان بینی باز ـجامعه شناسی سیانتیسی ـداروینیسم در تبدیل انواع تمدنها به یکدیگر ـدنیای سوم خود به زبان آمده است ـتلقی مذهب از دیدیك روشن فکر واقع بین و روشن فکر مقلد ـنمونه های عالی اخلاقی در اسلامی است نه در بحمدون ـمقدمه ای بر کنفرانس حسن الامین

مجموعه آثار ۳۲: عنوان ـ هنر

این مجموعه نیز جنبهء ادبی دارد ـ راجع به هنر سخن گفته و در بعضی جا ها اشعار و مجموعه های نیم شعری دکتر نیز بچشم می خورد ـ در همین اثر یکی از ترجمه هایش که بنام در نقد ادب یاد میشود و این اثر محمد مندور دانشمند مصری بوده نیز جا داده شده است ـ این مجموعه شامل این موضوعات میباشد: ـهنر در انتظار موعود ـمذهب "دری" است ، و هنر "پنجره ای" ـهنر، گریزی از "آنچه است" ـدر نقد ادب ـنمایش نامه ظلم بر پایه عدل ـگزیده ای از اشعار ـچند ضمایم شامل موضوعات: شعر چیست؟ عبرتی و حکایتی

مجموعه آثار ۳۳: گفتگوهای تنهایی ـ بخش اول

این اثر شامل دو بخش میباشد که نام این کتاب را از نام فرانسوی یکی از کتابهای مورد اشاره در متن، الهام گرفته شده است ـ این کتاب به سبك هذیانی نوشته شده است و بقول خودش گویا این اثر یك نو فراری است فرار از جغرافیا، فرار از خاك و فرار از مظاهر ـ این اثر شامل موضوعات متفرق و ناتمام است ـ بعضی از متن های کتاب بدون کدام عنوان آغاز گردیده است ـ ناشر این مجموعه می نویسد که بیشتر مطالب این اثر پیرامون تاملات تنهایی و شکوائیه های فردی و خصوصی، خطاب های به مخاطب های آشنا و ناآشنا، نوشته های محاوره ای و نقد و بر رسی شخصیت و افکار و آثار اشخاص مختلف اند ـ عناوینی که درین مجموعه ذکر گردیده اند شامل اند بر: ـ تثلیث و توحید ـــ ـ چهار شنبه ۲۲ ـــ ـ Chez Mme Canard Paris16 ـ سه شنبه ۲۳ اردیبهشت ۴۹ ـ هر کسی را زبانی است ـ ـ نویسندگی ـ ساعت ۱۰ صبح بر فراز آسمان کویر ـ ای مرغك اسیر! ـ طلب آمرزش ـ نامه ای از پدر این قرن به فرزندش (نسل آینده) ـ ۲۲ فروردین ماه سال دوم میلاد ـ نامهء پدری به فرزندش ـ نور چشم عزیزم

مجموعه آثار ۳۳: گفتگو های تنهایی ـ بخش دوم

این کتاب که بخش تسلسل همان بخش اول اثر فوق الذکر میباشد دارای عناوین مختلف است که هر کدام موضوعات و سخنان جداگانه دارد ـ در بیشتر صفحات کتاب شعر ها و نظر ها را مورد نقد و بر رسی قرار داده و سخنان دانشمندان و شعر های معروف را در ترازوی عقل خود سنجیده است ـ این اثر نیز به سبك هذیانی نوشته شده است که شامل گو مگو های درونی شریعتی میباشد ـ بعضی از متن ها بدون کدام عنوان است و بعضی از متن ها بدون نتیجه به پایان می رسد ـ این اثر شامل موضوعات میباشد: ـ انسان زاده ء تاریخ است و انسان مورخ پرستندهء تاریخ (نقل قول شاندل) ـ تفسیر سمفونی "استقبال در اُرلی" اثر شاندل ـ از نامهء پدری به دخترش ـ نوشتهء تیگور ـ بودا و بنارس ـ چه باید کرد ـ Toujours Le Dimonche ـ شیخ ترسا و ذکر کلیله و دمنه (داستان پیر چنگی) ـ عقل سبز ـ خطابهء سلون ـ بوف کور صادق هدایت ـ هنر چیست؟ (ذکر اوپنشاد) ـ شعر ها و نظر ها ـ و در آغاز هیچ نبود ، کلمه بود، آن کلمه خدابود! (تورات) ـ سه تن، عین القضاة ، مسیح و شریعتی ـ سه شنبه خواطر ـ از عشق بر تر است ـ نیچه و مرگ او ـ پل ورلن ـ نقد بر یك نمایشنامه ء فرانسوی از بکت ـ جشن مشروطیت ـ چه پُر اسرار اند بعضی درون ها! ـ گل رزاس ـ خدا ـ علی ـ معبد ـ پانتئون یونانی ـ تو قلب بیگانه را میشناسی زیرا که در سر زمین مصر بیگانه بوده ای (تورات) ـ اسیمیلاسیون ـ تمدن و تجدد ـ چنان دوست می داشتمش که گویی دزدیده بودمش (هیلن پیکارد) ـ مهدویت Messianism

مجموعه آثار ۳٤: نامه ها

این مجموعه که شامل نامه های است و از سوی انتشارات قلم در سال ۱۳۸۰ ش به چاپ رسیده شامل نامه های است که به خانواده اش و به چند تنی از دوستانش نوشته است. این فقط یك نامه نیست بلکه محتوای آن یك مفهوم وسیع تری را در بر دارد. درین کتاب در لابلای متن نامه ها بحث های پیرامون فلسفه، مسایل اجتماعی و مسایل دینی مورد بحث و بر رسی قرار گرفت است. این اثر شامل این نامه ها میباشد: - نامه به همسر -نامه به فرزند -نامه به عمو -نامه به پدر و مادر -نامه به پسر عمه -نامه به برادر همسر -نامه به آقای ناصر میناچی -نامه به خُرسند -پیام به همایون -نامه به برادر، کاظم -نامه به آقای میرزا زاده -نامه به مهندس عبدالعلی بازرگان -نامه به علی اصغر حاج سید جوادی -نامه به آقای قدسی -نامه ب جلال زرینی منفرد -نامه به برادر رزمجو -نامه به هم فکر -نامه به دوست -نامه به هیاء ت مدیرهء صندوق خیریهء فاطمه زهرا- کاهه -نامه به دوست- -نامه به هئیات تحریریه مجله ء مکتب اسلام -توضیح! -نامه به آیت الله میلانی -نامه به سید ابراهیم میلانی -نامه به مدیر چاپخانه فیض قم -نامه به دکتر متینی، ریئس دانشکدهء ادبیات -سرسید احمد خان -نامه به سر سیداحمد خان -نامه به برادر نادیده ، و خویشاوند ناشناسم

مجموعهء آثار ۳۵: عنوان - آثار گوناگون- بخش اول

ایـن مـجـمـوعه شامل یاد داشت ها و اقتباسات و اقوالی هست که در طول عمرش آن را در کاغذ های متفـرق نوشته بود. این کتاب گر چه موضوع وار نیست و هیچ موضوع مشخص با بحث کامل نیست بلـکه بعضی از صفحات بدون کدام تمهید آغاز میشود و بدون کدام نتیجه بشکل ناتمام خاتمه می یابد. درین مجموعه موضوعاتی که ذکر گردیده شامل اند بر: -تاریخ - جامعه -انسان -شـنـاخـت اسلام -قرون وسطی' - قرون جدید -مذهب - عرفان- آرمانگرایی -هنر -گفتگو های تنهایی -حسینیهء ارشاد -نامه ها

مجموعهء آثار ۳۵: آثار گوناگون - بخش دوم

این مجموعه نیزمانند بخش اولش دارای مباحث متفرق می باشد. این شامل اقتباساتی است که شریعتی در دوران تدوین کتابهایش ازان استفاده کرده است. این مجموعه نیز دارای موضوعات گوناگون میباشد که چند از این موضوعات را درین جا ذکر می کنیم: -کودك و نوجوانان -یك، جلویش تا بی نهایت ، صفرها ! -مقالات -نوشته ها متفرقه -ترجمه ها -فیش ها و یادداشت ها -عکس برخی از دست نویس ها -پیوست ها

فصل سوم : ترجمه های دکتر علی شریعتی

دکتر علی شریعتی در ترجمه نیز دستی توانا داشت تا آنجا که ترجمه های اور ا باید در ردیف ترجمه های فنی و برجسته و از جهاتی برترین ترجمه به شمار آورد. یکی از بارز ترین ویژگی های مترجم این است که وی بر زبانی که دارد ترجمه می کند احاطه و تسلطی کامل داشته باشد و هم چنین بر ریزه کاری های آن باخبر باشد و ترجمه طوری انجام گیرد که خواننده فکر کند متن اصلی را می خواند نه یك ترجمه را، و این ویژگی در ترجمه های دکتر علی وجود دارد وبی درنگ می توان گفت که ترجمه های شریعتی به نوشته های خودش می ماند. شاید به کمتر خواننده معلوم باشد که داستان ابوذر ترجمه است بیشتر کسانی فکر می کنند که این اثر خود دکتر علی شریعتی است. شریعتی در فن ترجمه آنقدر مهارت را بخرج می دهد که گویا خودش نویسندهء اصلی است نه مترجم. بقول آقای جعفر سعیدی ، شریعتی مترجمی است توانمند که با قلم سحار و تعابیر زیبا و تمثیل های ظریفش که از دل بر می آیند روح خواننده را با اوج نشاط و هیجان پرواز می دهد و خلاصه کلام او سحری است خلال و مگر می شود کسی که توتمش قلم است این چنین نباشد؟[۱٦٠]

یکی از عیب های ترجمه اش نیز همین است که وی مترجم با وفانیست در متن های ترجمه مداخلت می کند و طبق مفکورهء خودش بعضی از افکار را توضیح می دهد و فکر و اندیشهء خویش را در ترجمه اش جا می دهد. کتاب در نقد ادب نیز کتابی است که در آغاز آن مترجم مقدمه ای نوشته که راجع به هنر است . شریعتی انسان و ساخت انسان را از یك لجنزار متعفن دانسته توضیح می دهد و بیشتر این توضیحات در کتابهای دیگرش مانند کویر، هنر و آثار گوناگون نیز وجود دارد که در این مقدمه محض تکرار است.

۱ ـ کتاب " در نقد ادب":

این کتاب که اثر محمد مندو ر است ـ و این دانشمند یکی از نویسندگان معروف مصربشمار می رود. دکتر شریعتی در سال آغاز فعالیت های علمی و ادبی اش این کتاب را ترجمه کرده بود. ترجمهء این کتاب در اصل موضوع تزوی است که در پایان دورهء دانشکده نوشته بود ـ و این کتاب به پیشنهاد مرحوم دکتر علی اکبر فیاض انتخاب گردیده بود. اکنون این کتاب که بخشی از شمارهء آثار ۳۲ تحت عنوان هنر است ـ در اصل ترجمه ای است که در دوران تدریس در دانشکدهء مشهد و کار در وزارت فرهنگ ترجمه و به چاپ رسانیده بود. برا ی دومین بار این کتاب توسط شرکت سهامی انتشار بچاپ رسید و چهارمین چاپ این کتاب نیز توسط همین شرکت انتشار در تیر ماه سال ۱۳٦۰ش بود که با تیراژ زیاد چاپ و بفروش رسید. مقدمهءاین کتا ب را دکتر علی شریعتی نوشته است و در یازده صفحه مقدمه بحث پیرامون هنر نقد و عرفان رانده است ـ کتاب مذکور دارای سه

فصل میباشد که در نقد را از دیدگاه های مختلف تعریف کرده است۔
بعضی شاعران انتقاد را عبارت دانسته اند از حربهء عاجزان، حربهء کسانی که چون خود از عهدهء آفرینندگی بر نیا مده اند به خرده گیری بر دیگران پرداخته اند ۔ این ادعا البته از حقیقت خالی نیست۔ گویند از یك نقاد معروف عرب پرسیدند چرا شعر نمی گوئی؟ ـــ گفت آنچه از آن مقوله دست میدهد نمی پسندم و آنچه می پسندم دست نمی دهد۔[١٦١]

۲۔کتاب نیایش:

این اثر از کتاب (la priere)نیائش الیکس کارل ترجمه شده۔ اصل نویسندهء آن یك دانشمندغیر معروف فرانسه است که شریعتی در بیشتر آثارش ازین شخصیت تمجید می کند و وی را موثر ترین شخصیتی در تعمیر روحانی اش می داند۔ شریعتی از چندین شخصیت های سر شناس غرب متاثر بود با بعضی ها ارادت داشت و با بعضی ها هم نظر و هم خیال بود و الیکسس کارل یکی ازان شخصیت های بود که شریعتی با وی ارادتی خاصی داشت۔گورویچ را تعظیم می کرد لیکن ماسینیون را تقدیس۔لوفور، سارتر و گوریچ مغز ش را پُر می کرد و عقلش را سیر می کردندااما ماسینیون روحش را سیراب می کرد۔ گویا با ماسینیون یك نوع رابطهء قلبی داشت و با دانشمندان دیگر فقط رابطهء فکری وهم نظری۔ بقول خودش" من در حضور او (لوئی ماسینیون) خود را در برابر یك روح بزرگ و یك انسان فراتر و یك خوبی مطلق و متعالی و یك انسان نفیس و بسیار کمیاب می یافتم"۔[١٦٢]
شریعتی در آغاز کتاب فلسفهء نیایش آورده است که الیکسس کارل یك طبیب بوده که دو جایزهء نوبل را بـُرده است۔ وی نه یك فلسفی، نه عالِم روحانی، نه یك ادیب بلکه ماهر در علم دقیق بوده است۔ الیکسس یك فیزیولوژیست است یك جراح بوده که متخصص وظایف بدن بوده است و در عین حال کتابی نوشته که دران مناجات را با شیوهء خوب بیان نموده است۔نظریاتِ الیکسس کارل در مورد دعا بسیار قابل اهمیت است۔ وی گاه تعبیرات بسیار زیبای عمیق شاعرانه دارد۔شریعتی قولی از الیکسس کارل می آورد که" نیایش نشان داده است که انسان هر چه که بخواهد می گیرد و هر دری را که بزند، برویش گشوده میشود"۔[١٦٣]
درین کتاب شریعتی چندین بُعد های نیایش را نام می برد که ازان میان؛ عشق، تنهائی یا جدایی، واقعیت گرائی، واقعیت گریزی (ایده آلیسم) ذکر گردیده است ۔ شریعتی در مورد خواستن دُعا نظرِ خاصی داشت۔ وی معتقد بود که در حیات انسان طلب دعا چیزی غریزی است که با ناخود آگاه انسان تعلق دارد ولی خواستن دُعا باید خود آگاهانه باشد۔ چیزی را که میخواهیم باید آن را بفهمیم و به زبان خود مان باشد نه به زبان عربی ۔ شریعتی معتقد است که انسان هنگام دُعا بداند که چه نوع کلمات را ادا می کند و چه میخواهد۔ علاوه برین نوع دُعا و روش خواستن دُعا را بیان می کند و میگوید که نیایش اگربه صورت تهاجمی ومصرانه و مستمر انجام گیرد به اجابت می رسد۔[١٦٤]

شریعتی می گوید که کسانی که گوشه نشینی، رهبانیت و فرار به درزهای کوه و گریز از جامعه و بیزاری از سر نوشت مردم و فرار از مسئولیت اجتماعی داشته باشند و در گوشهء دیری ، صومعه ای، کوهی پناه بُرده باشند، در مقابل آنها انسانهای بوده اند که صاحب سیف بوده و در میدان نبرد بوده اند. پس دُعا و مناجات را میتوان در هر حال انجام داد. شریعتی قولی را از حضرت علیؑ میاورد که کوهها بجنبد و تو مجنب. یعنی دُعا باید با ارادت کامل و منسجم باشد.

شریعتی به سوی کاشی های نیلی مساجد در کشور های اسلامی مخصوصاً در ایران اشاره می کند و میگوید که در بیشتر مساجد گنبد، گلدسته ها و دیوار های مساجد را با رنگ آبی و آسمانی آرایش می دهند که مفهوم خاصی دارد. شریعتی این گونه رنگ را رنگِ دُعا می خواند و میگوید که رنگ نیلی ، آسمانی و آبی رنگِ مناجات است: "اگر بخواهیم " نیایش" یا " دعا" را نقاشی کنیم، با چه رنگ می کشیم؟ پیداست که دعا آبی رنگ است. چرا آسمان را و دریا را همه مقدس پنداشته اند؟ چرا در قلب دریا، آنجا که زمین همه آب است و آسمان همه آسمان است، این احساس در روح قوت می گیرد که از این جهان دور شده ایم، به دنیای دیگر نزدیك هستیم؟[١٦٥]

در جای دیگر همین حرفها را طوری تکرار می کند : "چه خوب و زیبا احساس کرده اند آنها که برای مسجد ها و خانقاه ها، همه رنگ آبی را بر گزیده اند، گویی هیچ کس در این شك نکرده است که عالم دیگر به رنگ آبی نیست". [١٦٦] بجاست که درین جا چند متون از ترجمهء این کتاب آورده شود .

خدایا: "عقیده " مرا از دست "عقده" ام مصون بدار.

خدایا: به من قدرت تحمل عقیدهء "مخالف" ارزانی کن.

خدایا: جامعه ام را از بیماری تصوف و معنویت زدگی شفا بخش، تا به زندگی و واقعیت باز گردد، و مرا از زندگی و بیماری واقعیت زدگی نجات بخش، تا به آزادی عرفان و کمالِ معنوی برسم.

خدایا: مرا از همهء فضائلی که به کار مردم نیاید ، محروم ساز!

خدایا: به من زیستنی عطا کن که در لحظهء مرگ، بر بی ثمری لحظه ای که برای زیستن گذشته است، حسرت نخورم، و مردنی عطا کن که، بر بیهودگیش سوگوار نباشم.

خدایا: چگونه زیستن را تو به من بیاموز، چگونه مردن را خود خواهم دانست.

خدایا: رحمتی کن تا عقیده ام نام و نان برایم نیاورد، قوتم بخش تا نانم را. و حتی نامم رادر خطرِ ایمانم افکنم، تا از آنها باشم که پول دنیا را می گیرند و برای دین کارمیکنند، نه از آنها که پول دین می گیرند و برای دنیا کار می کنند.

خدایا: مرا پیرو آن مذهب نکن که پیش از مرگ، بکار نیاید، چون آن پس از مرگ نیزبه هیچ کار نخواهد آمد.

خدایا: مراهرگز مراد بی شعور ها و محبوب نمك های میوه مگردان.

خدایا: مرا از نکبت دوستی ها و دشمنی های ارواحِ حقیر، در پناه روحهای پُر شکوه چون علی و دل های زیبای همهءقرنها، از گیلگمش تا سارتر، و از لوپی تا عین القضاة و از مهراوه تا رزاس پاك گردان۔
خدایا: قناعت ، صبر و تحمل را از ملتم باز گیر و بمن ارزانی دار۔
خدایا: مرا به ابتذال آرامش و خوشبختی مکشان، اضطراب های بزر گ ، غم های ارجمند و حیرت های عظیم را به روحم عطا کن۔
این دعا هایست که در ایام زندگی اش شریعتی با خود زمزمه می کرده است۔و این کلماتِ به ظاهر ساده و پُر معنی که دارای یك جهان مفکورهء عمیق میباشد نیایش های صمیمی و قلبی دکتر شریعتی بوده است۔ که این همه نیایش ها دارای فلسفه اند و بیان گر افکار بلند دکتر علی شریعتی میباشند۔

۳۔ ترجمهءابوذر یك سوسیالیست خدا پرست:

این ترجمه که از زبان عربی به فارسی شده است، اثر جودة السحار است۔ جودةالسحار یك نویسندهء عربی، تبعهء مصری بوده که حیات پُر مبارزهء حضرت ابوذر غفاری را بشکل یك داستان بیان نموده است۔ شریعتی هنگامیکه در مشهد بود در دوران اولیهء ترجمه اش دست به این اثر زد و پس از ترجمه با تکثیر فراوان بچاپ رسید و هنوز نیز بیشتر مردم از اسم نویسندهء این کتاب بی خبر اند و شریعتی را مولف این کتاب می پندارندحالانکه شریعتی مترجم این کتاب بوده است۔ شریعتی این اثر را در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی که وی در سال آخر دانشسرا بود به پیشنهاد پدرش دکتر تقی شریعتی ترجمه کرد۔ این کتاب را رئیس کتاب خانهءفرهنگ به وی داده بود تا ترجمه کند۔ مقدمهء این کتاب را پدر شریعتی نوشته است۔ این کتاب را کانون نشر حقایق اسلام مشهد انتشار داد وتعدادصفحات این کتاب ۱۳۰ می باشد۔ در ین کتاب حیات پُر مبارزهء ابوذر را ترسیم نموده و مبارزهء وی علیه خرپولان بیان نموده است۔ این کتاب در زمانی بچاپ رسید که در ایران حزب توده و حزب سوسیالیست فعالیت می کردندوبیشتر دانشجویان و مردم گرایش بسوی سوسیالیسم پیدا کرده بودند۔هدف ترجمهء این کتاب پیامی به سمع سوسیالیست گرا ها بود که هدف سوسیالیسم ترك دین نیست و یا انکار نمودن وجود خداوند نیست بلکه در عصر صدر اسلام نیز همچون شخصیتی حضور داشته که افکار سوسیالیستی داشته و در عین حال مسلمان نیز بوده است۔ هدف این کتاب جنبه سوسیالیسم را دردین نشان دادن بود۔ بعدا ز آن شریعتی با کمك دوستانش که ذکرش در صفحات گذشته آمده دو نمایش نامهء دیگری نیز راجع به همین موضوع نوشته بود و یکی از آن میان نمایش نامهء "یك بارِ دیگر ابوذر" بود که با استقبال زیادی از توده رو برو شد۔ این نمایش نامهء که موضوع اصلی اش همان افکار سوسیالیسم در اسلام بود چندین بار در دانشگاه ها و در حسینیهءارشاد به نمایش گذاشته شد که در آخر منجر به ایجاد اختلافات روحانیون و عده ای از مذهبی ها شده بود ۔

٤ـ ترجمهء سلمان پاك :

این کتاب که اثر لوئی ماسینیون است از زبان فرانسوی به فارسی ترجمه شده است ـترجمهء این کتاب پس از بر گشت دکتر علی شریعتی از پاریس بود ـ شریعتی پس از نوشتن کتاب رهنمای خراسان برای سیاهان این کتاب را ترجمه کرد ـ این ترجمه در سال ١٣٤٤ش صورت گرفت ـ هنگامیکه شریعتی در وزارت خانه کار می کرد این کتاب را با مشوره ء دوستانش از زبان فرانسوی ترجمه و چاپ کرد ـ درین کتاب شخصیت ِ والای صحابی رسول را بیان نموده است ـ این اثر را فکر یك اروپائی است بیانگر این میباشد که شخصیت سلمان پاك برای همه قابل احترام بود ـ روش زندگی حضرت سلمان فارسی فقر و استغناء بوده که پیامبر اسلامﷺ این صفت وی را بسیار دوست داشته و سلمان را فرد اهلِ بیت خود خوانده است ـ حالا این ترجمه د رمجموعهء آثار شماره ٢٨ که تحت عنوان " روش شناخت اسلام " است ،جاداده شده است ـ

٥ـ مغضوبین زمین:

این کتاب که اثر فرانتس فانون است، از زبان فرانسوی ترجمه شده است ـ فانون یك مبارز فرانسوی بوده که بعداً برای آزادی خواهی الجزایر به آفریقای شمالی آمده و با مبارزین الجزایری که علیه استعمار فرانسه می جنگیدند، قیام مسلحانه نموده بود ـ این کتاب که پیام آور مبارزه و انقلاب در جهان سوم بوده و کشور های که زیر سلطهء استعمار انگلیس و فرانسه بوده اند بوده است ـ این کتاب در بیشتر زبان های جهان ترجمه شده است ـ قبل از شریعتی نیز این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده بود که ذکر آن در صفحات گذشته بیان گردیده ـ شریعتی در دوران اقامتش در فرانسه مقدمهء این کتاب را نوشت ـ ولی گفته می شود که وی دست به ترجمهء کامل آن نزده است ـ رجوع شود به مجموعهء آثار شمارهء ٤ ص ٤٢٠ که شریعتی خودش آن را ترجمهء خودش نخوانده است ـ و آقای یان ریشار نیز آن را ترجمهء شریعتی نخوانده است ـ[١٦٧]

تمهید این کتاب را ژان پال سارتر نوشته بود ـ دکتر ظهور احمد اعوان نیز گفته که شریعتی راجع به افکار فانون مقاله ای نوشت و در یکی از رساله های اروپایی بچاپ رساند ـ سبب شهرت فانون در ایران نیز مقالات و سخنرانی های دکتر علی شریعتی بود که در مراحل مختلف آمده است ـ[١٦٨]

شریعتی با فانون رابطهء قلبی داشت ـ وی با فانون چندین بار در فرانسه ملاقات کرده بود ـ فانون را با داشتن افکار انقلابی و مبارزه اش دوست می داشت ـ یك مقاله بزبان فارسی نیز دکتر شریعتی نوشته که در مورد حیات این مبارز میباشد ـ

ترجمه های فوق الذکر که دوتا کتاب آن از زبان عربی به فارسی ترجمه شده و دوتا کتاب دیگر از فرانسوی به فارسی ترجمه شده به نحوی عالی ترجمه شده است ـ کتاب موخر الذکر که با نام های

مختلف یعنی با نام "افتادگان خاك"، "مغضوبین زمین" و "دوزخیان روی زمین" ترجمه و یاد میشوند. ترجمهء شریعتی نبوده بلکه در هنگام چاپ این کتاب مقاله ای از شریعتی آورده شده که شریعتی در مورد شخصیت و افکار فانون نوشته بود. علاوه بر این شریعتی از کتاب "افضل الجهاد" اثر دانشمند آفریقایی عمر ارزگان را نیز در مقالاتش آورده است. شریعتی در هنگام ترجمه کتابهای فوق الذکر علاوه بر متن ترجمه با ب های مختلفی را اضافه نموده و بحث های لازم را در مورد آن موضوع ارایه نموده است. مثلاً هنگام ترجمهء نیایش اثر الیکسس کارل، متنی را در مورد مکتب امام سجادؑ اضافه می کنند و در پایان در متن های نیایش نیز اضافه می کند. متن دعا ها را طبق محیط و عقاید خودش می آورد. شریعتی در کار ترجمه نیز مهارت کامل داشت. علاوه بر ترجمه در آغاز هر ترجمه بحث مفصلی پیرامون موضوع می آورد که یك بحث عالمانه میباشد. مثلاً در آغاز کتاب "در نقد ادب" پیشگفتاری را که شریعتی نوشته بسیار دارای اهمیت میباشد. کتاب نیایش را در پاریس ترجمه کرد و در زمانی ترجمه کرد که قدرت ِ کامل بر ترجمهء فرانسوی را نداشت بلکه به کمك فرهنگ لغات فرانسوی و فارسی این کار را انجام داد. ناگفته نماند که شریعتی نوشته های بزبان فرانسه داشته که توصیه کرده یك مترجم برجسته پیدا شود و آن را ترجمه کند.[۱۶۹]

منابع:

۱- اعوان،ظهور احمد،علی شریعتی اقبال شریعتی،اشارات پیلی کشنز کراچی،چاپ دوم ۲۰۰٤م،ص ۹

۲- Abidi,A.H.H,Dr.Shariati:Man & His Ideas.Vol.XIII, No.2.Zakir Hussain Institute of Islamic Studies, JamiaMillia Islamia, Jamia Nagar, New Delhi. 1982,P.47

۳- قاسمی، علی شریعتی،انتشارات سروش تهران ۱۹۸۱م، ص ۲٤

٤- حدودالعالم من المشرق الی المغرب،نام مولف ندارد،چاپ دوم تهران ۱۳٦۲ ش،ص ۸۹

٥- بیهقی،ابوالحسن علی ابن زید،تاریخ بیهق،به تصحیح بهمنیار،چاپ دوم،چاپ خانه اسلامیه ایران،صص ۳۹ و ۲۲۸

٦- بیهقی،ابوالحسن علی ابن زید،تاریخ بیهق(موضوع بیت حکام مزینان)،با تصحیح وتعلیقات مرحوم احمد بهمنیار و مقدمه علامه قزوینی(چاپ دوم)، چاپ خانه اسلامیه ایران سال تالیف ندارد،ص ۱٦۹

۷- رضوی،دکتر پوران شریعت، طرحی ازیك زندگی (جلد اول)،انتشارات چاپخش،میدان انقلاب تهران چاپ ششم ۱۳۷۸ ش،ص ٥

۸- شریعتی،علی،آثار گوناگون(بخش اول)،چاپ نقش جهان پاییز ۱۳٦٤، ص ٤۳۷

۹- شریعتی،علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش، تهران۱۳٦۷، ص ۲٥۲

۱۰- شریعتی،علی، گفتگو های تنهای(جلد دوم)، موسسهء انتشارات آگاه تهران، تابستان ۱۳۸۰،ص۱۰٥٦

۱۱- رضوی،پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول)،چاپ انتشارات چاپخش تهران چاپ ششم ۱۳۷۸، ص ۱۹

۱۲- همان،ص۲۲

۱۳- شریعتی، علی،با مخاطب های آشنا، شمارهء ۳۳ انتشارات چاپخش تهران۱۳۷۸، ص۹

۱٤- همان ،ص۹

۱٥- شریعتی، علی، گفتگو های تنهائی،(جلد اول)انتشارات چاپخش تهران ۱۳۷۹، ص ٥٤

۱٦- رضوی،پوران شریعت،طرحی ازیك زندگی(جلد اول)،انتشارات چاپخش تهران چاپ ششم ۱۳۷۸،ص۲۸

۱۷- همان، ص۹

۱۸- م-امید،کتاب شخصیت و اندیشهء دکتر علی شریعتی-بی تا،ص ۱۸۱

۱۹- شریعتی، علی، گفتگو های تنهایی(بخش اول)انتشارات قلم تهران،بی تا، ص ٥٥

۲۰- شریعتی،دکتر علی،آزادی،خجسته آزادی، انتشارات ابوذرتهران بی تا،ص ۱۲۸
۲۱- اعوان، ظهور احمد، علی شریعتی اقبال شریعتی،انتشارات پبلی کیشنز کراچی ۲۰۰٤م، ص ۲۵
۲۲- رضوی،دکتر پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول)،انتشارات چاپخش،تهران چاپ ششم ۱۳۷۸، ص٤۳
۲۳- همان،ص.٥٤
۲٤- شریعتی، علی،گفتگو های تنهائی(بخش اول)موسسهء انتشارات آگاه تهران،چاپ هشتم ۱۳۸۰ ص.٥٥
۲٥- همان ص.٥٦
۲٦- رضوی،پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول)،انتشارات چاپخش-تهران چاپ ششم ۱۳۷۸، ص.٦۷
۲۷- همان، ص ٦۸
۲۸- همان، ص ۷۰
۲۹- شریعتی، علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش تهران چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص. ۳۲۷
۳۰- اعوان، ظهور احمد، علی شریعتی اقبال شریعتی، اشارات پبلیکیشنز کراچی ۲۰۰٤م ،ص. ۳۰
۳۱- همان، ص ۳۱
۳۲- همان ،ص ۳۱
۳۳- احمدی، حمید، شریعتی در جهان، شرکت سهامی انتشار تهران۱۳٦٦، ص پاورقی ۹۳
۳٤- رضوی، دکتر پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول)انتشارات چاپخش تهران چاپ ششم ۱۳۷۸، ص.۷۹
۳٥- همان، ص. ۸۱
۳٦- همان، ص ۸۱
۳۷- همان،ص.۸۳
۳۸- شریعتی، علی،آثار گوناگون(جلد اول)،انتشارات آگاه تهران پاییز ۱۳٦٤، ص.۳۰۸
۳۹- رضوی، پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول)انتشارات چاپخش تهران چاپ ششم ۱۳۷۸، ص۸۸
٤۰- همان، ص.۱۰٤
٤۱- همان ص.۱۰٦
٤۲- شریعتی، علی،با مخاطب های آشنا،نامه ای به پسرم،دفتر تدوین آثار دکتر علی شریعتی ایران،ص ۳٤

٤٣- همان، ص٣٥
٤٤- یا حسینی،سید قاسم،کتاب پشت پرده ابوذر، نشر نگاه امروز،بی تا- صص ٢٧-٤١
٤٥- مجله ایران خبر، شماره ١٣،١٦ اردیبهشت ١٣٧٣ ، چاپ آمریکا،مقاله " شریعتی نگاهی دیگر"
٤٦- همان،ص ١٦
٤٧- قنادان، مجلهء ایران خبر،شماره ١٣،اردیبهشت ١٣٧٣،چاپ آمریکا،مقاله دکتر شریعتی نگاهی دیگر
٤٨- شریعتی،علی، گفتگو های تنهایی(جلد اول)،موسسهء انتشارات آگاه تهران،چاپ هشتم ١٣٨٠،صص ٣و٤
٤٩- همان،ص ١٢٨٣
٥٠- شریعتی، علی،آثار گوناگون(جلداول)انتشارات آگاه تهران پاییز ١٣٦٤ ،صص. ٤٥٤،٤٥٥
٥١- شریعتی، علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش تهران چاپ بیستم١٣٨٣،ص٢٠٨
٥٢- مجلهء ایران شناسی،سال پنجم، شماره٤،خاطرات جلال متین، "دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد" چاپ آمریکا،صفحات ٨٦٣، ٨٦٤
٥٣- شریعتی، علی،اسلام شناسی،انتشارات موسسهء ارشاد تهران،بی تا، ص ١٥
٥٤- جهانبخش، فروغ، از بازرگان تا سروش، ترجمه از سعیده سریانی،انتشارات بهزادتهران چاپ اول ١٣٨٢،ص١٣٩
٥٥- شریعتی، علی،اسلام شناسی،انتشارات موسسهء ارشاد تهران،بی تا، ص ١٥
٥٦- شریعتی،علی، کتاب نامه ها، شریعتی، چاپ پاریس، بی تا- ص ١٦١
٥٧- همان، ص ٣٨
٥٨- شریعتی، علی، نامه ها،چاپ پاریس، بی تا، ص ١٤٧
٥٩- همان، ص ١٤٨
٦٠- رضوی،پوران شریعت، طرحی از یک زندگی(جلد اول)،انتشارات چاپخش تهران چاپ ششم ١٣٧٨، ص ١٥٢
٦١- شریعتی، علی، نامه ها،چاپ پاریس،بی تا،ص ١٥١
٦٢- سیری در زندگانی مطهری،انتشارات صدراتهران ١٣٦٨، ص ١١٢
٦٣- شریعتی،علی،مذهب علیه مذهب(آری اینچنین بود برادر!)دفتر تدوین آثار دکتر علی شریعتی، بی تا، ص ٣١٢
٦٤- شریعتی، علی، نامه ها،چاپ پاریس،بی تا،ص٩٦
٦٥- رضوی،پوران شریعت، طرحی از یک زندگی(جلد اول)،انتشارات چاپخش تهران،چاپ

ششم ۱۳۷۸ ، ص ۱۷۰
۶۶- همان، ص۱۷۲
۶۷- همان، ص۱۷۶
۶۸- همان، ص۱۷۷
۶۹- همان، ص۱۷۸
۷۰- همان، ص ۱۸۰
۷۱- پژوم، جعفر، یادنامه ء استاد تقی شریعتی مزینانی، چاپ انتشارات تهران بی تا، ص ۱۲۲
۷۲- رضوی، پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول)، انتشارات چاپخش تهران، چاپ ششم ۱۳۷۸، صص ۹۰-۱۸۹
۷۳- شریعتی، دکتر علی، گفتگو های تنهائی ـ بخش اول، موسسه ء انتشارات آگاه تهران، چاپ هشتم تابستان ۱۳۸۰، ص ۳۱۴
۷۴- رضوی، دکتر پوران شریعت، طرحی از یك زندگی ـ جلد اول، انتشارات چاپخش ـ تهران ۱۳۷۸، ص ۱۸۱
۷۵- همان ، ص ۱۸۳
۷۶- همان ، ص ۱۸۵
۷۷- همان، ص ۱۹۰
۷۸- همان ، ص ۱۸۶
۷۹- شریعتی، علی، بامخاطبهای آشنا ـ انتشارات چاپخش تهران چاپ اول ۱۳۷۷ ، ص ۲۶۹
۸۰- شریعتی، علی، جهان بینی و ایدیالوژی ـ دفتر تدوین آثار علی شریعتی، بی تا، ص ۳۴۴
۸۱- رضوی، پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول)، انتشارات چاپخش تهران، چاپ ششم ۱۳۷۸، ص ۱۹۰
۸۲- شریعتی، علی، آثار گونه گون(۱) ، انتشارات آگاه تهران ۱۳۶۴ ، ص۴۴۸
۸۳- رضوی، پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول)، انتشارات چاپخش تهران، چاپ ششم ۱۳۷۸، ص ۳۲۳
۸۴- شریعتی، علی، آثار گونه گون ـ(۱) انتشارات آگاه تهران ۱۳۶۴ ش، ص ۴۶۵
۸۵- رضوی، پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول)، انتشارات چاپخش تهران، چاپ ششم ۱۳۷۸، ص ۲۰۰
۸۶- شریعتی، علی، هبوط در کویر(آدم ها و حرف ها) انتشارات چاپخش ۱۳۸۳، ص۵۷۸
۸۷- جعفریان، رسول، جریانها و جنبش های مذهبی و سیاسی در ایران ـ آپژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ دوم ۱۳۸۱، ص ۲۸۳

۸۸- شریعتی،علی،طرحی از یك زندگی-۲ انتشارات چاپخش ۱۳۸۳، ص ۳۱۳

۸۹- جعفریان،رسول،جریانها و جنبش های مذهبی و سیاسی در ایران-آپژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تهران،چاپ دوم۱۳۸۱، ص۲۹۷

۹۰- الگار،حامد،انقلاب اسلامی در ایران(چهار سخنرانی از حامد الگار) مترجمان مرتضی اسعدی، حسن چیذری، نشر قلم تهران چاپ اول ۱۳٦۰، صص ۱۱۵-۱۱٦

۹۱- مجله سروش،سال سوم، شماره ۱۰۲، ۳۰ خرداد ماه سال ۱۳٦۰،به نقل از ویژه نامه فرهنگی جهان اسلام، شماره ٦۰، خرداد، تیر ۱۳۷۲

۹۲- رضوی، پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد۲-نقد ها و نظر ها) انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۳، ص-۲۷۵

۹۳- همان ص ۹۲

۹٤- نشریه ارشاد (۱۱-۱٦) مجموعهء مقالات یاد ی و خاطراتی از زنده یاد دکتر علی شریعتی ، مهر ماه ۱۳۸۰، صص ٤۰-٤۱

۹۵- سعیدی،جعفرپژوم، شخصیت و اندیشه ء دکتر علی شریعتی، انتشارات چاپخش تهران،چاپ سوم۱۳۷۱، ص ۲۳

۹٦- شریعتی،علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم۱۳۸۳، ص ۲۸۲

۹۷- شریعتی، علی، حسین وارث آدم،حسینیهءارشاد تهران بی تا، صص۵،٦

۹۸- صفحهء ضمیمه ء اطلاعات " ستون جلوهء ذات" چهار شنبه ۱۱ خُرداد ماه ۱۳۷۹ ش، شماره ۲۱۹۲۳، به نقل ازویژه نامهءارشاد، خاطرات آقای میناچی، شماره ۱۱، ص ٤۲

۹۹- شریعتی به روایت اسناد ساواك (جلد دوم)، تدوین مرکز اسناد انقلاب اسلامی،چاپ اول ۱۳۷۸،ص ۸٦

۱۰۰- کتاب ماه (ادبیات و فلسفه)، گفتگو با دکتر محمد جعفر یاحقی،شماره ٤۰ و ٤٤-ماه نامهء نقد و بررسی- سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران،خیابان انقلاب بین صبا و فلسطین ۱۳۸۰

۱۰۱- الگار،حامد، انقلاب اسلامی در ایران(چهار سخنرانی از الگار)، مترجمان مرتضی اسعدی، حسن چیذری، نشر قلم،چاپ اول ۱۳٦۰ ش،ص ۱۱۹

۱۰۲- رضوی،پوران شریعت،طرحی از یك زندگی(جلد ۲)انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۳، ص ۱٦۱

۱۰۳- نبوی،سید ابراهیم،در خشت خام(گفتگو با احسان نراقی)،انتشارات جامعهء ایرانیان،چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۱۳۲

۱۰٤- شریعتی،علی،با مخاطب های آشنا،چاپخش تهران، صص۵،٦

۱۰۵- رضوی،پوران شریعت،طرحی از یك زندگی(جلد۲) چاپخش تهران ۱۳۸۳،ص ۳۸۱
۱۰٦- حکیمی، شریعتی آنگونه که من شناختم، نشر نگاه امروز- تهران ۱۳۸۰،صص ۹۹-۱۰۳
۱۰۷- آرین پور،یحیی، "از صبا تا نیما" جلد اول،انتشارات زوارتهران،چاپ چهارم،۱۳۷۲،(اسناد و مدارك چاپ نشده- تصویر ۳- مورخه ۱۳ رجب ۱۲۸۵) ص ۳۸۰
۱۰۸- شریعتی به روایت اسناد ساواك، جلد دوم ،تدوین مرکز اسناد انقلاب اسلامی،چاپ اول ۱۳۷۸،ص ۱۱۸
۱۰۹- همان، ص ۱۱۹
۱۱۰- همان، ص ۱۲۱
۱۱۱- همان- جلدسوم، ص ۳۹٤
۱۱۲- رضوی،پوران شریعت، طرحی از یك زندگی،(جلد ۱)انتشارات آگاه تهران چاپ ششم ۱۳۷۸،ص۲۳۷
۱۱۳- همان، ص ۲۳۷
۱۱٤- همان، ص ۲۳۷
۱۱۵- شریعتی،علی، گفتگو های تنهایی-۲، انتشارات آگاه ۱۳۸۰،ص ۱۰۱۵
۱۱٦- رضوی،پوران شریعت، طرحی از یك زندگی،(جلد ۱)انتشارات آگاه تهران چاپ ششم ۱۳۷۸، (نامه به دکتر سیروس سهامی)، ص ٤۱٤
۱۱۷- شریعتی،علی،بامخاطب های آشنا،مرکز تدوین آثارعلی شریعتی، ص ۲٦۲
۱۱۹- مورخه ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۸ -: http:www.ehsanshariati.com/
۱۲۰- شریعتی،علی،بامخاطب های آشنا،مرکز تدوین آثار شریعتی، ص ۲۵٦
۱۲۱- الگار،دکتر حامد، انقلاب اسلامی در ایران،چاپ انتشارات قلم تهران ۱۳۷۳، ص ۱۰٤
۱۲۲- رضوی،پوران شریعتی، طرحی از یك زندگی- جلد۱،انتشارات چاپخش تهران۱۳۷۸، ص۲۵٦
۱۲۳- رضوی،پوران شریعتی، طرحی ازیك زندگی،جلد ۲ -انتشارات چاپخش،ص ٤۱٦
۱۲٤- رضوی،پوران شریعتی-طرحی ازیك زندگی،جلد اول،انتشارات چاپخش تهران،۱۳۷۸-ص۲٦۱
۱۲۵- همان، ص۲٦۵
۱۲٦- همان، ص ۲٦۷
۱۲۷- همان، ص۲٦۷
۱۲۸- همان، ص۳۲۱
۱۲۹- همان، ص ۳۲۲

۱۳۰- همان، ص ۳۲۲

۱۳۱- همان، مقدمه ص،یازدهم.

۱۳۲- شریعتی،علی،گفتگو های تنهایی-۱،انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰، ص۱۵

۱۳۳- شریعتی،علی،هبوط در کویر(معبد) چاپخش تهران چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص ۵۳۹

۱۳۴- یاحسینی،سید قاسم،شریعتی آنگونه که من شناختم، نشر نگاه امروز تهران ۱۳۸۰، صص ۳۲-۳۳

۱۳۵- شریعتی،علی،نامه ها،انتشارات قلم تهان،۱۳۸۰،از آخرین نامهء علی شریعتی به پسرش احسان

۱۳۶- رضوی،پوران شریعت،طرحی از یك زندگی-۲ ،چاپخش تهران۱۳۸۳، ص ۲٤۸

۱۳۷- همان، ص ۲۵۱

۱۳۸- شریعتی، علی، گفتگو های تنهائی(بخش دوم) موسسهء انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰ ش، ص۷٦۳

۱۳۹- شریعتی،علی،آثار گونه گون-انتشارات آگاه تهران۱۳٦٤ش، ص ٤۳۸

۱٤۰- همان، ص ٤۵۳

۱٤۱- شریعتی،دکتر علی، گفتگو های تنهایی(بخش اول) موسسهء انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰ ش، ص٤۸

۱٤۲- شریعتی،علی، هبوط در کویر، انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۳ ش، ص۳۵۸

۱٤۳- حافظ،خواجه شمس الدین محمد،دیوان حافظ،کتابفروشی فخر الرازی تهران۱۳٦۸ش،ردیف ش- ص ۱۸٤

۱٤٤- شریعتی،علی،گفتگو های تنهایی(جلد۱)انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰، صص۷۸-۷۹

۱٤۵- همان- ص ۱۷

۱٤٦- رضوی،پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول)انتشارات چاپخش تهران، ص.٤٦

۱٤۷- همان، ص۹۸

۱٤۸- همان، ص۹۸

۱٤۹- همان، ص ۱۰٤

۱۵۰- نشریهء تراز، شماره ۱۳ - آذرماه ۱۳۷۸ ،به نقل از کتاب شریعتی در آئینهء خاطرات، ش-لامعی،انتشارات رامند،سال ۱۳۷۹ ش، چاپ اول

۱۵۱- www.shariati.com

۱۵۲- حمیدی،حمید، شریعتی در جهان،انتشارات سهامی ۱۳۷٤ ش چاپ چهارم، ص ۳۱۹

۱۵۳- حمید عنایت ،اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات

خوارزمی،چاپ دوم ۱۳٦٥ ش، ص۲٦۸

۱٥٤- حمیدی،حمید، شریعتی در جهان،انتشارات سهامی ۱۳۷٤ ش چاپ چهارم، ص ۲۹۰

۱٥٥- همان، ص ۲۷٦

۱٥٦- همان، ص ۲۷٦

۱٥۷- شریعتی،علی،بامخاطب های آشنا،دفتر تدوین آثار علی شریعتی،بی تا، ص۲۸۲

۱٥۸- شمس‌لنگرودی، محمدتقی جواهری گیلانی،تاریخ تحلیل شعر نو(دوره‌ء چهار جلدی)-جلد ٤- نشر مرکز تهران چاپ اول ۱۳۷۷ ش، ص ٥۱۱

۱٥۹- رضوی، پوران شریعت، طرحی از یك زندگی(جلد اول) انتشارات چاپخش تهران چاپ ششم ۱۳۷۸ ش، ص ۳۳۰

۱٦۰- سعیدی،جعفر،دکتر شریعتی از دیدگاه شخصیت ها،انتشارات هدایت تهران ۱۳٦۸ ش، ص۱۹۳

۱٦۱- المعجم، تصحیح مجلد استاد مدرس رضوی،چاپ دانشگاه تهران ایران ،ص ٤٤٥

۱٦۲- شریعتی،علی، هبوط در کویر،انتشارات چاپخش تهران،۱۳۸۳ ش، ص ۳٥۲

۱٦۳- شریعتی،علی،فلسفه‌ء نیایش،نام ناشر و تاریخ پخش ندارد- شماره‌ء ثبت کتابخانه‌ء ملی ۱۰۲۰، ص ۱۰

۱٦٤- شریعتی،علی، هبوط در کویر(معبد)،انتشارات چاپخش تهران،۱۳۸۳ ش،ص٤۸٦

۱٦٥- همان- ص ٤۹۰

۱٦٦- همان- ص ٤۸۹

۱٦۷- احمدی،حمید، شریعتی در جهان، شرکت سهامی انتشار تهران پاییز۱۳٦٦ ش، پاورقی ، ص ۹۳

۱٦۸- اعوان،ظهوراحمد- علی شریعتی اقبال شریعتی، اشارات پیلی کیشنز کراچی،چاپ دوم ۲۰۰٤م، ص۳٤

۱٦۹- شریعتی،علی، با مخاطب های آشنا (شماره آثار ۱)،دفتر تدوین آثار دکتر شریعتی تهران بی تا، وصیت نامه-ص ۲٥۲

بخش دوم: شعر دکتر علی شریعتی

در تعریف شعر آورده اند که شعر عبارت است از کلام موزون و مقفی که دارای معنی باشدیا چیز های شبیه به این ـ و همچنین شعر و نظم که بعضی ها این دو را ازیك اصل می دانندو این را نمی دانند که فرق بین شعر و نظم آن است که موضوع شعر در احساس وانگیزهء شاعر پیدا میشود و شاعر آن را بشکل خلاصه می آورد ـ ولی نظم فقط سخن موزون و مقفیٰ است که دربارهء موضوعات مختلف علمی موجود باشدـ و در حقیقت همانگونه که سخن موزون مقفیٰ را که احساس انگیز نباشد نظم می نامیم نه شعرـ سخن خیال آفرین و احساس انگیز را نیز که احساس انگیز نباشد نظم می نامیم نه شعرـ سخن خیال آفرین و احساس انگیز را نیز که عاری از وزن و آهنگ باشد نثر مسجع شاید نامید نه شعر، زیرا موزونی، خود یکی از بر ترین شرایط تاثیر شعر است.[۱]

تعریفی که فرهنگ نویسان برای شعر کرده اند دران شعررا صناعتی دانسته اند که دران تخیلات را مبادی انفعالات نفسانی دانسته اندـ نزد علمای عرب کلامی را شعر میگویند که گوینده آن پیش از ادای سخن قصه کرده باشد که کلام خویش را موزون و مقفاء ادا کندو چنین گوینده را شاعر گویندـ ولی طبق تعریفِ دهخدا کسی که قصد کند سخن ادا کندو بدون اراده سخن او موزون و مقفیٰ ادا شود او را شاعر نتوان گفتـ[۲] پس معلوم شد که شعر نثر فشرده ایست موزون و مقفی، آمیخته با صنایع ظریف بدیعی که همان معنا و مفهوم نثر را لطیف تر و موثر تر بیان میکند و بخاطر هنری که در ایهامات و کنایات و تشبیهات و استعارات و صنعت کلام و آهنگ دلنشین آن بکار رفته در خواننده وجد و نشاط و لذت و هیجانی را بوجود می آورد که مانند آن در کلام منثوربدست نمی آیدـ وقتی یك اثر را درمیان قالب های معین جای داده و همان قافیه میدهیم تا آهنگ و وزن خویش را حفظ کند و بمراتب دلنشین تر و زیبا تر واقع گردد، مثل این است که یك منظرهء زیبا را روی تابلو با رنگهای گوناگون و مناسب ترسیم نموده شکل بر قلمونی را بوی داده ایمـ بدیهی است که بحث درین جا در کمال سخن شعر است زیرا خیلی از سخنان منظوم است که از نظر سوز و حال بپای یك اثر غیر منظوم نمی رسندو خیلی از نوشته هائی است که حسن تاثیر و قدرت دلنشینی شعر را ندارندـ اما هر کلامی گرچه منظوم باشد شعر نیست ـشعر است از این نظر که در لغت، کلام موزون را شعرمی نامند یا از این جهت که نظم بی لطف و معنی را بشوخی شعر میگویند ـچون رابطهء شعر با دل است و می توان گفت که شعر زبان دل است ـو این مسلم است که سرنوشت بشر بدست دل است و زبان دل شعر است ـ بهترین شعر آن نیست که بصد آرایش بدیع مزین باشد بلکه شعر آن است که فکر و حال وسوزی داشته باشد، صفا در دل شنونده بیاورد، راهی پیش پای نابینا بگذارد ، از غم دیگران بما ببخشد و جام ما را از لذت غمخواری و فدا کاری لبریز کندـعاطفه ها را بر انگیخته سازد و چراغی

باشد که اینهمه حسن و زیبایی های حیات و جهان را نشان بدهد.

در خلال این احوال اهل هنر شعر یا بهتر بگوئیم شعراء، زبان شعر را تنها وسیله ی بیان احساسات رقیق و عواطف عالیه و پنهانی وروحهای سر کش و پر شور خویش قرار دادند تا جائیکه با جرأت میتوان گفت دیر زمان است که درطول تاریخ،شعر بهترین و موثر ترین زبان گویای فلسفه و حکمت، پند و نصیحت،عرفان، عقایدو احساسات و بیان گر دردهای دل و تاثرات و تخیلات و مدرکات و همچنین رنجها و ناکامیها و ناملایمات و محرومیت ها، و عشقها و سوز و ساز ها است. ولی درین زمان ما متاء سفانه از شاعر جز خلق صور و صنایع لفظی چیزی نمی خواهیم. از این جهت است که هر روز اشعار فراوان مثل باد ونسیم بر ما میگذرد، گاه تفریح دارد و گاه زحمت میدهد اما لحظهء بعد نشانی و یا اثری از آن باقی نمی ماند. شعر درباری را میتوان با شعر های که در دوران شورش ها ی عهد هلاکو خان نوشته شده مقایسه کرد و پی بُرد که شعر امروزه وفقط شعر سرائی و مدِ نظر گرفتن صنایع ولف و نشر و قافیه و ردیف و وزن و بحر را اگر شعر بخوانیم از بزرگ ترین و غنی ترین ذخیرهء ادبی قرون وسطیٰ محروم خواهیم شد.میتوان این حرف را روشن ساخت طوری که شاعری در مورد شعر سروده است که:

شاعری نیست پیشه ای که از آن رسدت نان به تره، تره به دوغ !

شاعر خوب و با احساس و برجسته هیچ وقت برای شهرت و کسب مال شعر نمی سراید و هیچ گونه اصراری هم ندارد که دیگران او را باین هنر بشناسند. زیرا او شعر را زبان دل و قالب احساسات پُر شور خویش میداند و اینکار را فقط بخاطر دل خویش میکند.بعضی از شعر سرایان که شاعرِ حرفه ای نبوده اند بهترین شعر های سروده اند که بیان گر این ادعا ست که شعر در هر دلِ حساس و قلبِ رقیق وجود دارد. شاعری که درین جا ازان ذکر میشود فقط شاعر نبوده بلکه شعر خوب می سروده است .بعضی ها هدف را مهم دانسته اند و شعر را وسیلهء اصلاح دانسته اند. وکسانی که شعر را فقط برای شعر سروده اند و دران اندك به اخلاق و تعلیم و تربیت توجه داده اند مانند عبدالقادر بیدل دهلوی چیستان گویی کرده اند شاید در مورد اینگونه شعراء در قرآن گفته شده که " *والشعراء یتبعهم الغاوون*"[۳] پس به این نکته می رسیم که هدف شعر چیست وغایت آن باید چه باشد. ولی درین جا به نوع دیگر شعر رو برو می شویم.

کمترین کسانی باور خواهند کرد که شریعتی شعر نیز می سرود. ولی این را باید دانست که وی دانشجوی ادبیات بوده با شعر و ادب سرو کار داشته ولابد با سرو کار داشتن با شعر و نثر حتماً شعر های سروده که برای خودش بوده نه برای مردم و اجتماع. شریعتی که دارای یك روح نا آرام و سر کش، روانی هیجان بار و طوفان زده، دلی دردمند و درد آگاه، با بینشی عمیق و ژرفناك و زبانی سحر آسا همه یکجا جمع شوندو (نثر را رنگ شعر دهند) چطور ممکن است که با اینگونه عواطف شعر

نگوید و از اعماق قلب رقیقش شعر نه طراود؟ طوری که در مورد شاعر ی گفته شده که وصف حال شریعتی را داشته و گفته اند که" ماکان شاعراً و قد شعر"-یعنی شاعر نبود ولی شعر نیکو می گفت-[٤] شریعتی که بقول خودش درونش طوفان خیز بوده و حرفهای داشته برای نگفتن، این گونه حرفهایش را در قالب شعر آزاد بیان میکرد- در کتاب هنر نمونه های شعری وی خیلی زیاد بچشم می خورد- اگر شعر را تجسید و تجسم هیجانات درون بدانیم او یك شاعر واقعی بود اما از دید ادبی درباره‌ء شعر او قضاوت کردن فعلاً عجولانه است که جز چند شعر از اشعار او در دسترس نیست وبا دیدن چند شعر قضاوت مطلق درست نخواهد بود- در وصیت نامه اش خود شریعتی وصیت کرده شعر هایش همه جمع آوری شود و سوزانده شود که نماند مگر "قوی سپید" و "غریق راه" و " در کشور" و "شمع زندان" را باقی نگهدارند- [٥]اشعاری را که خواسته سوزانده شود، و عدم اجازه‌ء انتشار آ ن را داده است شاید مربوط به مضمون و محتوی باشد نه لفظ و وزن و قالب-ولی علاوه بر اشعاری که تو وصیت نامه اش ذکر شده است در چندین اثرش به چشم می خورد بطور مثال نمونه های شعر آزاد در کتاب هنر و کویر و گفتگو های تنهایی وغیره به نظر می رسد- علاوه بر این نمونه های نیم شعری هم هست که ازان جداگانه ذکر خواهد شد- نمونه‌ء نثر های مسجع نیز دارد که همانند نثر مسجع مناجات های شیخ عبدالله انصاری میباشد- پاره ای از نثر های وی که بقصد نثر نوشته ولی "شعر شده"، بُعد های را دارد که زیبایی و ژرف و درد آلود و هدایت را دارد و بعضی به سبك نو نیمائی است و بعضی دیگر به سبك قدیم که در هر دو مورد بخوبی از عهده بر آمده و موزون و خوش آهنگ و لطیف سروده است، اما بهر حال او تااکنون،یك شاعر رسمی بمعنی متعارف نیست-

شعر های فصل دوم این باب از نظر ادبی و زیبائی ظاهری و لفظی از شعر قبلی فروتر نیست بلکه بر تر است هر چند از اشعار ی است که او خود نمی خواسته منتشر شود، و این گفته‌ء قبل را تائید می کند که دستور به عدم نشر مربوط به لفظ و قالب نبوده است- شریعتی دیگر فنون ادبی را هم طبع آزمائی کرد- مثلاً نمایشنامه-داستان (یك جلویش بی نهایت صفر ها) که زبان این داستان ها و نثر پاره ها نیز یك نوع شعر مانند بوده و از نثر رایج فرق داشته است- مثلاً داستان برای کودکان با نام "یك جلویش بی نهایت صفر ها" که نثر نیم شعری است دارای اهمیت میباشد- و هدف ازین داستان اصلاح بوده نه سخن سنجی و قالب زدن نثر خوب و شیوا-

بهر حال شریعتی در مرحله‌ء اول مرد اصلاح و احیاء گر و روشنگری بود نه مرد ادب با این همه او را در ادب معاصر ایران جایگاهی است بلند که مورخان ادب باید با دقت و حوصله نقش ادبی اورا نیز روشن نموده و حقش را ادا کنند- وی از تعابیر و اصطلاحات زیبائی که امروزه در نوشته ها و گفته ها بوفور می بینیم جزء میراث ادبی دکتر علی شریعتی به حساب می آیند که اوبود که آنها را ابتکار کرد و یا حد اقل رواج داد-ازین گونه میراث که ابتکار واژه ها و اصطلاحات مخصوص وی میباشد در باب چهارم

ذکر خواهد گردید۔

دیگر از مختصات اشعار شریعتی این است که به نُدرت خواننده میتواند یك واژه عربی در سروده های شریعتی بیابد، مگر در جائی که بعلت زیبائی کلام و اصطلاح روز و بالاخره ناگزیری، شاعر دست به این کار زده باشد، رویهمرفته میتوان گفت که شریعتی بیشتر موضوعات شعرش را با موضوعات شعری دیگر شعرای معاصرش مطابقت داده است۔ موضوعاتش عاطفی است نه هدف اصلاح گری و پیام رسانیدن به اجتماع و عوام کالانعام۔ در مطالعهء ای آثار وی بخوبی مشاهده میشود که اشعارش تا چه اندازه ساده و روان و تا چه حد در بیان مقصود روشن و آشکار است۔

درباب شعر شریعتی یك تعریف جداگانه دارد مخصوصاً در تمهید کتاب "در نقد ادب" و در "گفتگو های تنهائی "یك جوردیگر از شعر تعریف می کندو در وصف شعرفارسی میگوید: "۔۔۔ و اما شعر عرفانی و صوفیانهء ما که خیلی زیبا است و با روح و اندیشه و خیال ما بازی ای مرموز دارد، بیشتر مرهون محتوای فکری و احساسی آن است۔ نفس عرفان هیجان انگیزو مایه های شعری و غزلی و زیبایی های روحی سر شار است۔ چنانکه کشف المحجوب و المعارف و شرح تعرف هم برای ما تحریك های شعری شدید دارد۔ حتی ترجمه ی ساده ی اوپانشادها و آثار ودایی و بودایی چنین است۔ مدافعان شعر قدیم ما آنچه را بدون کمترین تردیدی تکرار می کنند کمال مطلق غزل است که در شعر قدما به مرحله ای رسیده است که دیگر نه تنها گذشتن از آن بلکه رسیدن به آن ممکن نیست و این مساله ای است که چنان قاطعانه عنوان شده است که حتی نوپردازان نیز به طور ضمنی یا رسمی اعتراف کرده اندو برای توجیه کار خودو دفاع از شعر نو به مطلق غزل انتقاد کرده اند که چرا باید غزل گفت؟حرف ها و دردها و احساس های دیگر را باید مایهء شعر نو کرد۔ و من معتقدم که غزل قدیم، به استثنای آنچه با مفاهیم عرفانی می آمیزد، بسیار تکراری و سطحی و بی مایه و جسمی است"۔[٦]

شریعتی در لابلای آثارش شعر فارسی را مورد نقدو بررسی قرار میدهد و نقدوی نیزعالمانه میباشد۔ در مورد بحث انتقادی راجع بسروده ها و آثار شعرا گفته میشود که نقد سخن از گفتن و سرودن شعر مشکل تر و محتاج مطالعه ی بیشتر و دقیق تر ی است، زیرا برای توازن هر چیز بایدوزنه ای دقیق و حساس که برای سنجش همان شئی بکار آیدموجود باشدو در مورد شعر این وزنه جز وارد بودن به اصول سخنسرائی و سخن شناسی و شاعر خوب بودن و بدون عیب سرودن و داشتن بسیاری از مطالعات در آثار اساتید چیز دیگری نمیتواند باشدو تمام اینها شرط اول و مراحل اولیه نقد سخن است۔ شریعتی نیز از اینگونه شرایط اطلاع داشته و کلام سخن سرایان مقدمین و متاخرین را نیز پیش رو داشته است۔

شریعتی هنگام سرودن شعر برای نخستین بار شعر خودش را مورد نقدو بررسی قرارداده است و نخستین نقاد آثارو اشعار خودش است۔ در اشعارش اینگونه نقدها و تبصره های لازم دیده میشود که

درآثار مختلف وی پراکنده است. بطور کلی اشعار شریعتی زیبا و شیوا و رسا است زیرا وی همیشه در ترانه های خود تعمق میکند و کلمات و تشبیهات را تا جائی که برایش مقدور است زیبا و دلنشین میسازد تا شعر و یا نثرش از هر جهت پرداخته شود. تا کنون مجموعهء کاملی از اشعار دکتر شریعتی بطبع نرسیده و تنها جزوات کوچك و مطبوعات مختلف کشور و در آثار گوناگون وی بچاپ رسیده است. که تفصیل آن دردو بخش آتی ذکر میشود.

فصل اول: شعر های مرصع دکتر شریعتی

شعر های مرصع علی شریعتی خیلی کم است. فقط چند اشعاری که در آثار گونا گون وجود داشته آورده شده است. و چند اشعاری که در وصیت نامه اش ازان نام بُرده شده است درین جا داده شده است واضافه میشود که اشعار شریعتی که مرصع اندو پابندی وزن و بحر و قافیه و ردیف دران مد نظر گرفته شده است و میتوان گفت که " شعر نیمایی " نیست، دران محتوا مدنظر گرفته شده است. نیاز به تامل است که و بطور کلی عبارت است از اظهار مافی الضمیر از طرف گوینده. وزن و قافیه چیز های هستند که شعر را از نثر جدا می کنند. و این وزن و قافیه فقط در اشعار مرصع وی دیده می شود، بقیهء اشعارش ازین اوصاف عاری اند. آنچه مسلم است شاعر از کلیهء قوانین عروضی در سرودن شعر پیروی نکرده است و مفهومی برای کلمهء نوپردازی بمعنائی که شاعران و ادباء برای آن قائل اند می شناسدولی معتقد است که آنچه خوب است اگر امروز گفته شده باشد خوبست و آنچه بد است اگرچه هزار سال پیش سروده شده باشد باز هم بد است. طوری که در یکی از آثارش سعدی را با سرودن بهاریه اش محکوم کرده است.

درین جا اشعار ی که مقید قافیه و ردیف و بحر اند آورده میشود.

بسوزم

چه امید بندم در این زندگانی

که در ناامیدی سر آمد جوانی

سر آمد جوانی و ما را نیامد

پیام و فایی از این زندگانی

بنالم ز محنت همه روز تا شام

بگریم ز حسرت همه شام تا روز

تو گویی سپندم بر این آتش طور

بسوزم از این آتش آرزو سوز

بود کاندرین جمع نا آشنایان

پیامی رساند مرا آشنایی؟

شنیدم سخن هاز مِهرو وفاء لیك

ندیدم نشانی زمهرو وفایی [۷]

چو کس با زبان دلم آشنا نیست

چه بهتر که از شِکوه خاموش باشم

چو یاری مرانیست همدرد، بهتر

که از یاد یاران فراموش باشم

ندانم در آن چشم عاید فریبش

کمین کر د ه آ ن د شمن د ل سیه کیست ؟

ندا انم که آن گرم و گیرا نگاهش

چنین د ل شکا ف و جگر سو ز ا ز چیست ؟

ندانم در آن زلفکان پریشان

دل بی قرار که آرام گیرد؟

ندانم که از بخت بد، آخر کار

لبان که از آن لبان کام گیرد؟[۸]

بالاله که گفت؟

از دیده به جای اشك خون می آید

دل خون شده، از دیده برون می آید

دل خون شد از این غصه که از قصه ی عشق

می دید که آهنگ جنون می آید

می رفت و دو چشم انتظام بر راه

کان عمر که رفته، باز چون می آید؟

بالاله که گفت حال ما راکه چنین

دل سوخته و غرقه به خون می آید

کوتاه کن این قصه ی جان سوز ای شمع

کز صحبت تو، بوی جنون می آید[۹]

تابگویند

صبر کن زین گروه پست نهاد

ای زن با وفا، دمار کشم

یا در آغوش مرگ خواهم خفت

یا تو را تنگ در کنار کشم

تا بگویند ملّتم که ((فلان))

اوّل از خصم انتقام گرفت

خون دشمن به کام ریخت، سپس

مست گشت و ز دوست کام گرفت

تا که این کاخ های ظلم و ستم

این چنین استوار و پابر جاست

سخن عاشقی و سرمستی

از من و تو، نگار من بی جاست[۱۰]

این شعر درست در آذر ماه سال ۱۳۳۳ ش سروده است و در سال ۱۳۵۸ شمسی در یکی از مجله های معروف ایران در ویژه نامهٔ جملهٔ سروش بچاپ رسید. درین تردید عاشقی کرده و عزم کرده ملتش را از چنگال ظلم و ستم وارهاند.[۱۱]

بودا تو گفته ای...

بودا تو گفته ای که در این هستی پلید

غیر از دروغ و رنگ و ریا و فریب نیست

گفتی که در سراب فریبنده ی حیات

جز رنج و درد، هیچ کسی را نصیب نیست

گفتی که زندگی شبح مرگ موحشی است

افسانه ای است پُر زفریب و پُر از دروغ

رخشنده مشعلی است فرا راه آدمی

اما گرفته است ز رنج و زغم فروغ

گفتی که شادکامی، سرمایه ی غم است...[۱۲]

این شعر که بیان گر فلسفهٔ بودایی میباشد بصورت نامکمل در یکی از اثرش نوشته شده و مصرع های دیگرش در دست نیست.

شمع

تا سحر ای شمع بر بالین من

امشب از بهر خدا بیدار باش

سایه غم ناگهان بردل نشست

رحم کن امشب مرا غمخوار باش

کام امیدم به خون آغشته شد

تیر های غم چنان بر دل نشست

کاندرین دریای مست زندگی
کشتی امید من بر گل نشست
آه! ای یاران به فریادم رسید
ورنه مرگ امشب به فریادم رسد
تر سم آ ن شیرین ترا ز جا نم ز را ه
چون به دام مرگ افتادم رسد
گریه و فریاد بس کن شمع من
بر دل ریشم نمك دیگر مپاش
قصه ی بی تابی دل پیش من
بیش ازین دیگر مگو خاموش باش
جز توام ای مونس شب های تار
در جهان دیگر مرا یاری نماند
ز آن همه یاران بجز دیدار مرگ
با کسی امید دیداری نماند
همدم من، مونس من، شمع من
جز تو ام دراین جهان غمخوار کو؟
و اندرین صحرا ی وحشت زا ی مرگ
وای بر من، وای برمن، یار کو؟
ا ند رین ز ندا ن، من ا مشب، شمع من
دست خواهم شستن از این زندگی
تا که فردا همچو شیران بشکنند
ملتم زنجیر های بندگی[۱۳]

شریعتی در زندگی اش مناره و شمع را خیلی دوست داشت و خودش نیز در یك جا گفته که در نعمت های این جهان فقط شمع و قامت بلند مینار ه را دوست داشته است۔ درین جا هم شمع را مخاطبش قرار داده شعر سروده است۔

مادر

مادر، نگاه خسته و تاریکت
با من هزار گونه سخن دارد
باصد زبان به گوش دلم گوید

رنجی که خاطر تو زمن دارد
دردا که از غبار کدورت ها
ابری به روی ماه تو می بینم
سوزد چو برق خرمن جانم را
سوزی که در نگاه تومی بینم
چشمی که پر زخنده ی شادی بود
تاریك و دردناك و غم آلودست
جز سایه ی ملال به چشمت نیست
آن شعله ی نگاه پر از دوداست
آرام خنده می زنی و دانم
در سینه ات کشاکش طوفان است
لبخند درد ناك تو ای مادر
سوزنده تر ز اشك پتیمان است
تلخ است این سخن که به لب دارم
مادر بلای جان تو من بودم
اما تو ای دریغ، گمان بردی
فرزند مهربان تو من بودم
چون شعله ای که شمع به سردارد
دائم ز جسم و جان تو کاهیدم
چون بت تو را شکستم و شرمم باد
با آن که چون خدات پر ستیدم
شرمنده من به پای تو می افتم
چون بر دلم ز ریشه گنه باری است
مادر بلای جان تو من بودم
این اعتراف تلخ گنه کاری است[١٤]

مانند شریعتی یك شاعر محمد کلانتری معروف به پیروز تحت عنوان سنگ مزار چنین می سراید:

اینجاء مزار شاعر گمنام مردم است
مادر، مریز اشك تاءثر بر این مزار
شیون مکن که ناله جانسوز شیونت
در گوش خصم نغمهء ساز است و بانگ تار

☆ ☆ ☆

دانم که داغ من به دلت شعله می زند

هر دم به عکس و دفتر شعرم نظر کنی

اما سیاه جامه ز تن دور کن، بخند

چون بر مزار شاعر مردم گذر کنی

☆ ☆ ☆

مادر ، تو را به خون شهیدان راه حق

گر کرده ام گناه، ببخشا گناه من

خاموش شد چراغ حیاتم که تا ابد

تابد فروغ مشعل تابان راه من[۱۵]

راجع به همین موضوع یك شاعری دیگری اسماعیل چناری معروف به رهادر وصف مادر چنین آورده است:

مادر،جگرم سوخت ز بس رنج کشیدم

رفتم ز کفت ، زندگیم پاك تبه شد

در کام افق رفته فرو دختر خورشید

روز پسرت ای زن ناکام سیه شد

مادر، همه شب منتظر و چشم به راهی

شاید ز سفر خنده کنان سوی تو آیم

افسوس که این قصه سر انجام ندارد

تا حلقهء بازو ز برایت بگشایم

مادر، تو به پروانه بگو سرخ بپوشد

تا دشمن پستم نزند خنده به رویت

لبخند بزن تا که نگویند "رها" مرد

مگذار که دشمن فکند پنجه به سویت[۱۶]

مرد شیر گیر

در حیرتم ز چرخ که آن مرد شیر گیر

با دست روبهان دغل شد چرا اسیر

آن شاهباز عزو شرف از چه از سریر

با های و هوی لاشخوران آمدی به زیر

این آتشی که در دل این ملك شعله زد
با نیروی جوان بُد و بافکر بکر پیر
با عزم همچو آهن آن مرد سال بود
با جوی های خون شهیدان سی تیر
بامشت رنجبربُدو فریاد کارگر
باناله های مردم زحمتکش و فقیر
باخشم ملتی که به چنگال دشمنان
بودند با زبونی یك قرن و نیم اسیر
با آن که خفته است به یك خانه از حلب
با آن که ساخته است یکی لانه از حصیر
بامردمی که آمده از زندگی به تنگ
با ملتی که گشته است از روزگار سیر
افسوس شیخ و نظامی و مست و دزد
چاقو کشان حرفه ای و مفتی اجیر...[۱۷]

این شعر را در وصف دکتر مصدق خوانده که مبارز ترین چهرهء ملی ایران بود. شریعتی تحت تاثیر خدمات و شهامت وی قرار گرفته این شعر را در شان وی سروده است. و وی را مرد شیر گیر خوانده است.

پیك لبخندی

ای بام بلند آرزومندی
زی من بفرست پیك لبخندی
تو جان منی به جان تو سوگند
خوردم، که چو جان، عزیز سوگندی
بنواز مرابه نازِ پیمانی
بربند مرابه بندپیوندی[۱۸]

شریعتی به دوستش آقای کاظم نامه ای منظوم نوشته بود که در کتاب نامه ها در صفحه ٦٠ ذکر گردیده، این نامه یك نامه ای مفصل است که بالحن شیوا آن را نظم کرده است. و درین نامه دیده میشود که یکی از عیوب ترکیب بندی بلند این است که شاعر هر چه به مخیله اش خطور می کند، می نویسد و چون محدودیتی ندارد، ساده ترین حرف هایش را به عنوان شعر در قالب وزن می ریزد و در این کثرت گفتار بسیاری از ظرافت ها و نکات و تعابیر زیبا گم می شود. اطالهء کلام در اشعار بلند، هم فرصت آفرینش ها و نکته سنجی ها را از شاعر می گیرد و هم خواننده را از دست یابی به جلو ه

های شاخص و هنر آفرینی های شاعرانه محروم می سازد-بخشی ازین اشعار بشکل نظم نوشته شده و بخشی قیافهء مثنوی را با خود دارد و در پایان هم بشکل متفرق بیان گردیده است-

برادر کاظم آقای عزیز!

فدای دیدهء پُر مهر و پُر محبت تو
که شمع روشن خلوتگه حیات من است
دو آسمانی زیبا است آن دو چشم سیاه
در آن خدایی عشقی چو ابر موج زن است
وفا اگرچه فسانه است در شگفتم از آنك
به چشم دیدم کاورا به چشم تو وطن است
فروغ پاك خدا را به چشم دل دیدم
که با نگاه نوازشگر تو مقترن است
مرا خیال تو ای دوست مونس جان است
مرا وصال تو ای جان من انیس تن است
اگر چه موی چو عنقا است در سر تو و من
ولیك زلف تو چون زلف یار پُر شکن است
به یادم آرای دیرینه یار من هر گاه
همه ات بر دو لب و هندوانه در دهن است
هست مهمان خانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف تو آید در آن
نی غلط گفتم که آید دم به دم
ضیف تازه : فکرت و شادی و غم
میزبان تازه و شوای خلیل
در مبند و منتظر شو در سبیل
هر چه آید از جهان غیب وش
در دلت ضیف است او را دار خوش
هر زمان فکری چو مهمان عزیز
آید اندر سینه چون جان عزیز
فکر را ای جان به جای شخص دان
چونکه شخص از فکر دارد قدر هان
فکر هم گر راه شادی می زند

کار سازی های شادی می کند

خانه می روبد به تندی او ز غیر

تا در آید شادی نو ز اصل خیز

می فشاند بگر زرد از شاخ دل

تا بروید برگ سبز متصل

غم کند بیخ کژ پو سیده را

تا نماید بیخ رو پوشیده را

غم ز دل هر چه بریزد یا برد

در عوض حقا که بهتر آورد

خاصه آن را که یقینش باشد این

که بود غم بنده ء اهل یقین

گر تر شویی نیارد ابر و برق

زو بسوزد از تبسم های شرق

سعدو نحس اندر دلت مهمان شود

چون ستاره خانه خانه می رود

آن زمان که او رهین بُرج توست

باش هم چون طالعش شیرین و چُست

تاکه چون با مه شود او متصل

شکر گوید از تو با سلطان دل

هفت سال ایوب با ضیف خدا

در بلا خوش بود با صبر و رضا

تا چو واگردد بلای سخت رو

پیش حق گوید به صد گون شکر او

کز محبت با من محبوب کُش

رو نکرد ایوب یك لحظه ترش

از وفاو خجلت حکم خدا

بود چون شیر و عسل او با بلا

فکر در سینه در آید نو به نو

خند خندان پیش او تو باز رو

ابر اگرچه هست ظاهر رو ترش

گلشن آرنده است ابر و شوره کُش
فکرت غم را مثال ابر دان
با ترش تو رو ترش کم کن بدان
بو که آن گوهر به دست او بود
جهد کن تا از تو راضی او شود
در ندارد گوهر و نبود غنی
عادت شیرین خود افزون کنی
جای دیگر سود دارد عادتت
ناگهان روزی بر آید حاجتت
تو مخوان دو چار دانگش ای جوان
بو که نجمی باشد و صاحبقران
تو مگو فرعی است او را اصل گیر
تا شوی پیوسته بر مقصود چیر
ور تو او را فرع گیری و مضر
چشم تو در اصل باشد منتظر
زهر آمد انتظار اندر حشیش
دائماً در مرگ باشی زان روش
اصل دان آن را بگیرش د رکنار
بازه ره دایم ز مرگ انتظار

در اشعار مرصع بالا دیده میشود که شریعتی بعضی از قواعد شعر را مدنظر نگرفته است. در بعضی جا ها موضوع های متفرق را که باهم ربط نزدیکی ندارند آورده شده است. علاوه برین کلمات عامیانه بیشتر بکار برده شده است. گفته می شود که یکی از شاخص های عمدهء نظم و نثر شریعتی در امتداد کلمات تکرار حروف و کلمات مترادف و هم معنی است و همین خاصیت ها نظم و نثر وی را ممتاز ساخته است. هنگامیکه یك واژه را می خواهد ابراز بدارد آن را به نوعی پیش می آوَرَد که همچون آن واژه کلمات زیادی را بیان می کند که هم مانند و مترادف اند. این نوع نظم و نثر بیشتر در اثر "هبوط در کویر" بچشم می خورد که اثر تنهائی وی است.
طوری که قبلاً گفته شد شریعتی در اثر گفتگو های تنهایی اش بعضی از اشعار سعدی و حافظ را مورد نقدو بر رسی قرار داده است. درین نقد ها بیشتر جنبه های اصلاحی را مد نظر گرفته نه فنی را. درین نقد شریعتی بعضی از اشعار حافظ را ایراد گرفته و گفته که این شعر مال گذشته ها ست حالا زمان

عوض شده و نباید دنبالش گشت. بعضی از شاعران انتقاد را عبارت از حربهء عاجزان دانسته اند، حربهء کسانی که خود از عهدهء آفرینندگی بر نیا مده اند و به خرده گیری بر دیگران پرداخته اند.این حرفها تا حدی حقیقت دارد ولی هرکس نمی تواند انتقاد بگیرد. هر شاعر در وحلهء نخست باید نقاد شعر خودش میباشد. برای نخستین بار خودش شعر خویش را در محك می سنجد و از هر نگاه فنی و فکری آن را مقایسه کند و بعد از تراش و خراش بسیار به سمع خواننده برساند. روایت معروف است که ازیك نقاد معروف عرب پرسیدند چرا شعر نمی گوئی؟گفت آنچه از آن مقوله دست میدهد نمی پسندم و آنچه می پسندم دست نمی دهد.[۱۹]

از آنجا که وقوع توارد در اشعار سخنسرایان امری است اجتناب ناپزیر، بنا بر این هیچ ازیك ابیات مندرج خالی ازین گونه وقوع توارد خالی نیست. شعر های را که در شان مادر سروده شده بیان گر همین ادعاست. اشعار مرصع دکتر علی خیلی کم است. فقط همین چند اشعاری که درین جا ازان نام برده شد در مجلات و کتابها می باشد و دیگر اشعاری که در بخش دوم آورده خواهد شد شامل اشعار و نثر های شعر مانند خواهد بود. در بین اشعار فوق الذکر دو نظم که یکی " بودا تو گفته ای..." و دیگر پیك لبخندی میباشد کامل نبوده و شاید که بقیه ء آن ضایع شده است. تا همان جا که نوشته شده است در دست بود.

فصل دوم: مجموعه های نیم شعری دکتر علی شریعتی

شعر غیر مرصع و نیم شعری که آن را نیما یوشیج در ایران رواج داد شعری هست که قبلاً در ادبیات غربی وجود داشته و ازان جا به ادب فارسی نفوذ کرده است. در انگلیسی این گونه اشعاررا Blank Verses می نامند .تا جائیکه فرق بین اینگونه اشعار مرصع و غیر مرصع است قدما و اساتید ادبیات تعریف های که برای فرق بین شعر و نظم کرده اند دران گفته شده است. شعر صناعتی است که قادر شوند بدان بر ایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالات نفسانی گردد پس مبادی آن تخیلات باشد (نفایس الفنون) نزد علمای عرب کلامی را شعر گویند که گوینده آن پیش از ادای سخن طرح کرده باشد که پس از طرح ،کلام خویش را موزون و مقفاء ادا کند و چنین گوینده را شاعر گویند. ولی کسی که قصد کند سخن ادا کند و بدون اراده سخن او موزون و مقفیٰ ادا شود او را شاعر نتوان گفت.[۲۰]

درین جا اگر شعر و نظم را از هم جدا کنیم و فرق بین این دو را بسنجیم به این نکته خواهیم رسید که فرق بین شعر و نظم آن است که موضوع شعر انگیزه احساس و مبین تاثیرات ، ولی نظم فقط سخن موزون و مقفیٰ است و در حقیقت همانگونه که سخن موزون مقفیٰ راکه احساس انگیز نباشد نظم می نامیم نه شعر. سخن خیال آفرین و احساس انگیز را نیز که احساس انگیز نباشد نظم می نامیم نه شعر. سخن خیال آفرین و احساس انگیز را نیز که عاری از وزن و آهنگ باشد نثر مسجع شاید نامید نه شعر، زیرا موزونی، خود یکی از بر ترین شرایط تاثیر شعر است.[۲۱] شریعتی را نیز یکی ازین گونه اشخاصی می دانند که مانند نیما یوشیج اشعاری سروده و یا بهتر است گفته شود نثر پاره های شعری را سروده که بعد ازوی نیز تا کنون چکامه سرایان عهد انقلاب به این پایه نرسیده اند. درین باب شریعتی از شعر تعریف و برداشت جداگانه دارد مخصوصاً در تمهید کتاب "در نقد ادب" و در "گفتگو های تنهائی" یك جوری دیگر از شعر تعریف کرده است. ومی گوید که هر کلامی گرچه منظوم باشد شعر نیست. شعر است از این نظر که در لغت، کلام موزون را شعرمی نامند یا از این جهت که نظم بی لطف و معنی را بشوخی شعر میگویند ولی شعر حقیقی آن حال و مستی است که بفرموده سعدی از پر زدن مگس بشوریده دل دست میدهد. دکتر صبور میگوید : " شاعر کیست ؟ آیا کسی که قادر باشد کلمات را طوری بکنار هم بنشاند تا آهنگ آن گوش را نوازش دهدو موزونی کلمات و تناسب لغات، آن ساخته و پر داخته را قطعه ای منظوم جلوه دهد میتواند شاعری حقیقی باشد، یا آنکه برای شاعر بودن صفات و مشخصات دیگری لازم است؟ "[۲۲]

وی اضافه می کند و این گونه مشخصات را توضیح می دهد که هر یکی از این خصوصیات سبك و اصول و ترتیب وقواعد شعری حتماً مدنظر گرفته شود. " اما این دلیل نمیشود که هر کس بدلیل عدم توجه بسبك و اصول و قواعد شعری هر چه خواست بگوید، باین ترتیب نه در کار آنهائی که بسبك کهن و بدون مضمون نو شعر میسرایند و نه در شیوه مبتدیانی که بنام " شعر نو"کلمات بی سر وته را

بمردم عرضه می کنند، شاعری نمیتوان دید".-[۲۳] دکتر صبور اضافه می کند که کی را میتوان شاعر گفت وکسی که قادر به کلمات باشد و کلام را طوری عرضه دهد که آهنگ آن گوش را نوازش دهد و یا برای آن صفات و مشخصات دیگری نیز لازم است.

در شعر شریعتی نیز همین گونه مشخصات دیده میشود که دکتر صبور به آن اشاره می کند. علاوه بر سبك و قواعد فنی بعضی از این اشعار احیاناً صورت های دیگر از مضامین فلسفه یا مضمونهای آن را عرضه می کند که البته توجه به آنها ابهام یا اشکالی را که ممکن است برای پاره ای اذهان در ادراك درست همه‌ء داستان مذکور در شعر حاصل آید. بطور مثال اشعاری را که در مورد حضرت عیسیٰ مسیح بیان میکند دال بر این ادعاست.

شریعتی هیچگاه برای شهرت و کسب مال شعر نمیسراید و هیچ گونه اصراری هم ندارد که دیگران او را بایں هنر بشناسند. زیرا او شعر را زبان دل و قالب احساسات پُر شور خویش میداند و اینکار را فقط بخاطر دل خویش میکند و خودش در چندین موارد گفته است که مخاطب این اشعارش هیچ کسی نیست. این اشعار را که مجموعهء کویریات میباشد برای خود خوانده است. نه برای مردم. برای مردم چیزی های را پسندیده که شامل مضامین اجتماعیات و الٰهیات میباشد. این اشعار را برای سبك ساختن بار های سنگین بر دل و روحش سروده است. با خود و برای خودش زمزمه کرده است.

شریعتی در چندین موارد از سرودن شعر نو دفاع کرده است وهنگامیکه در دانشکدهء مشهد بوده ازان زمان در بیان ادیبان و سخنوران دست زده به تغیر دادن روش سخن سرایی و راه نیما یوشیج را پیموده است. آنها ئیکه بحثهای پر سر و صدائی را در بارهء شعر نو و شعر کهنه شروع کرده اند. این واقعیت را درك نمی کنند که مقتضیات زمان با روزگاران گذشته تفاوت کرده و خواسته ها و تمایلات و احتیاجات روحی، و انواع دردها و لذت ها وحتیٰ نحوهء درك و احساس مردم در بارهء کلیهء مسائل تغییر یافته است، بنابرین مضامین اشعار خواه و ناخواه آن نخواهد بود که در دوران اساتید قدیم بوده است. بدیهی است که بحث ما در کمال سخن شعر است زیرا ای بسا سخنان منظوم که از نظر سوز و حال بپای یك اثر غیر منظوم نمیرسند و چه بسا نوشته هائی که حسن تاثیر و قدرت دلنشینی شعر را ندارند.

هنگامیکه شریعتی شعر نو می سرود ودر مشهد انجمن نوادبی را ساخته بود یکی از شعراء حسین امینی شاعر رسمی، شعری خطاب به شریعتی در مجله آفتاب شرق سال ۱۳۳۷ش بچاپ رسانید که دران از شریعتی چنین ستایش می کند:

فلانی-- ره نو را تو انتخاب مکن		جگر حافظ وسعدی ما کباب مکن
تو بانی سخنی کاخ شعر بنیان کن		بیا و نقش سخن را چنین بر آب مکن
تو وارث سخنی از حکیم فردوسی		به نوسرایی میراث وی خراب مکن[۲٤]

دران روزها شریعتی فقط سه شعر را بچاپ رسانیده بود که ذکر آن گردیده است یعنی؛ شمع زندان، قوی سپید، گناهم چیست؟ و شمع زندان -در اشعار شریعتی دیده میشود که تا چه اندازه مضامین بکر

و تازه آورده است. موضوعات جالب را دنبال کرده است. مانند مصراع زیر که جزء یك شعر طولانی میباشد دارای یك لحن شیوا و دلنواز است:

کجا ای رهنورد راه گم کرده بیا بر گرد

کزین صحرا مگر راهی به شهر آرزویی هست؟

علاوه برین شریعتی در شعر هایش عاطفه های و نکات عرفانی را بیان نموده است ودرین راستا تا مرز شطحیات رسیده است. از فلسفه و عرفان گفته است و در مورد شخصیات مقدس و تاریخی اظهار عقیدت نموده است. در مورد سرودن شعر عرفانی و فلسفی خودش بحثی مفصل دارد و میگوید: "اما شعر عرفانی و صوفیانه ی ما که سخت زیبا است و با روح و اندیشه و خیال ما بازی ای مرموز دارد، بیشتر مرهون محتوای فکری و احساسی آن است. نفس عرفان هیجان انگیزو مایه های شعری و غزلی و زیبایی های روحی سر شار است. چنانکه کشف المحجوب و المعارف و شرح تعرف هم برای ما تحریك های شعری شدید دارد. حتی ترجمه ی ساده ی اوپانیشادها و آثار ودایی و بودایی چنین است. مدافعان شعر قدیم ما آنچه را بدون کمترین تردیدی تکرار می کنند کمال مطلق غزل است که در شعر قدما به مرحله ای رسیده است که دیگر نه تنها گذشتن از آن بلکه رسیدن به آن ممکن نیست و این مساله ای است که چنان قاطعانه عنوان شده است که حتی نوپردازان نیز به طور ضمنی یا رسمی اعتراف کرده اندو برای توجیه کار خود و دفاع از شعر نو به مطلق غزل انتقاد کرده اند که چرا باید غزل گفت؟ حرف ها و دردها و احساس های دیگر را باید مایه ی شعر نو کرد. و من معتقدم که غزل قدیم، به استثنای آنچه با مفاهیم عرفانی می آمیزد، بسیار تکراری و سطحی و بی مایه و جسمی است". [۲۵]

علاوه بر ادبیات عرفانی در ادبیات فارسی جلوه های از ادب حماسی نیز وجود دارد. مانند فردوسی که در مقابل ادبیات عرفانی کم فروغ است چون محدود به ایران و ملیت ایران است. حماسه سرایی کرده ولی این حماسه سرایی اش بوی تعصب میدهد و فقط منشاء و هدفش به اثبات رسانیدن و تشخص ملیت پارس است که واقعاً کار بزرگی را انجام داده است. و شریعتی در مورد اینگونه حماسه می گوید که حماسه کلاسیك ما بر پایه ی ارزش های نژادی استوار است و در فضای اساطیری جولان دارد با روح و بینش و رنج ها و نیاز های انسان امروز بیگانه است. [۲۶]

علاوه بر جنبه های عرفانی بیشتر سروده های شریعتی احساسات و بگو مگو های وی است که در حالات مختلف و در عالم تجرد آن را سروده است. از لحن آن عیان است که شریعتی از چه حالتی می گذرد.

در رابطه به اینگونه اشعارش که جنبهء عاطفی دارد و از هر نوع قصیده و غزل و تعریف و مخاطب مبرا میباشد و به گفتهء خودش "قصیده ها و غزل ها و مثنوی ها و رباعی ها، همهٔ شعر ها و سرود ه ها، ورد ها و دعاها خیلی جرم دارند و سنگین اند، تاب اندیشیدن و فلسفیدن و عرفانیدن ندارم. در هم ریخته ام

و خاکستر شده ام و تند بادهای پیوسته خاکسترم را، همچون خاکستر حلاج، در هوا به بازی گرفته است![۲۷]

در پایان شریعتی از احمد شاملو توصیف می کند که او به مقامی که رسیده است احمد شاملو نیز در آن عرصه پا گذاشته است. یعنی در آنجا که شریعتی از غزل و قصیده و مرثیه می گذرد و به جائی سخن می راند که احمد شاملو در نظم "مث" از آن ذکر کرده است.

درین جا مجموعه های نیم شعری شریعتی آورده میشود که در آثار مختلف وی وجود دارد و بعضی ازین مجموعه های نیم شعری دارای موضوعات و افکار متعالی میباشند که در نقد و بررسی در مورد آن مفصلاً شرح داده خواهد شد.اینك مجموعهء آن نیم شعری های که مضمون خاص و یا فکرویژه ای را دارا است.

آزادی:

در بخش اول به اشعاری پرداخته میشود که شاعر برای کسب آزادی سروده است که تحت عناوین مختلف بیان گردیده اند. اشعاری زیادی ازین دست در اختیار است. ازان میان به چند شعر انتخاب شده است که هر کدام از جهتی دارای محاسنی می باشند.

شریعتی در لا بلای آثارش از آزادی تمجید و ستایش می کند. نام آزادی را تقدیس می کند. با این واژه یك نوع عاطفه دارد، با آوردن این کلمه حسیاتش بیدار میگردد و خون در رگهایش می جوشد.در چندین سروده هایش که تحت عنوان آزادی آورده است دران مانند فرخی یزدی بنام آزادی سوگند یاد می کند. در نثرش نیز این چنین علاقه مندی را نشان داده است. در یکی از آثارش که تحت عنوان ازادی، خجسته آزادی میباشد چنین میگوید:" ای آزادی، تو را دوست دارم، به تو نیاز مندم، به تو عشق میورزم، بی تو زندگی دشوار است،بی تو من هم نیستم، هستم، اما نیستم، یك موجودی خواهم بود تو خالی، پوك، سر گردان، بی امید، سرد ، تلخ، بیزار، بد بین، کینه دار، عقده دار، بیتاب، بی روح ، بی دل، بی روشنی ، بی شیرینی، بی انتظار،بیهوده، منی بی تو، یعنی هیچ! ای آزادی، به مهر تو پرورده ام، ای آزادی، قامت بلند و آزادِ تو، منارهء زیبای معبدِ من است". [۲۸]

در همین اثرش شریعتی شعری آورده که در وصف آزادی است و این شعر در اصل مال ملك الشعراء بهار مشهدی است، ولی با کمی تغیر در مصرع دوم و آوردن دو مترادف درمصرع سوم و چهارم شعر را تغیر داده است. شریعتی گفته:

ـ ای آزادی، خجسته آزادی	خواهم که تورا به تخت بنشانم
یا آنکه مرا به پیش خود خوانی	یا آنکه تورا به پیش خود خوانم [۲۹]

همین شعر را بهار مشهدی چنین آورده است:

ـ ای آزادی خجسته آزادی	از وصل تو روی بر نگردانم

تاآنکه مرا به نزد خود خوانی   یا آنکه ترا به نزد خود خوانم[۳۰]

ممکن است این شعر که با اندکی تغیر آورده شده از نوع سرقات چهارگانهء شعری(انتحال، سلخ، المام، نقل) باشد- که بدون ذکر فرخی این شعر را آورده است- ولی در مصراع دوم بجای وصل میخواهد آزادی را بر تخت بنشاند و آزادی را بدست آورد-مانند فرخی، شریعتی نیز مداح انقلاب، آزادی، برابری و حقوق بشر است- برای کسب آن از هر نوع فداکاری دریغ نمی کند- باین وصف شریعتی معتقد است و این پدیده و انعکاس آشوب و انقلاب احساسات درونی هنرمندان است و این پدیده ها در طی قرون متمادی، همراه با مقتضیات زمان و مکان و احساس تغییر پذیر است- پس اگر احساس لطیفی برای حق وصداقت در شاعر پدیدار شد دران صورت محدودیت های قافیه از بین می رود و قالب های مقفی بودن از بین میرود-

شریعتی از فرخی یزدی ستایش می کند و چندین بار از وی تمجید نموده وی را یك آزادی خواه واقعی دانسته که برای آزادی میهنش و برای آزادی توده چه زجر های کشیده و چه زندان های را تحمل وسپری نموده است- مقاومت در برابر اسارت های دیکتاتوری که انجام به لب دوختن وی شد بیان گر مقاومت و جوانمردی وی است که شریعتی را نیز مداح خویش ساخته است- شریعتی از فرخی چنین تمجید می کند:" چه دلی داشت فرخی یزدی ! این نویسنده و شاعر و سخنور پر خروش و پُر فریاد که دریا ها حرف در سینه اش موج می زد و طوفان ها درد بر جانش چیره بود و صاعقه ها و تندر های درد و بی تابی از اسارت و دیکتاتوری و عشق جنون آمیز به آزادی در درونش در خروش بود و به زندانش افکندند و لبانش را با نخ و سوزن دوختند !!وی که این مردم و حتی روشنفکران و خوش فهمانشان تا کجا ابله و بی درد و بی درك اند!! وحشت آور و نفرت بار است-برای آزادی خواهی که در زندان تیر بارانش کرده اند یا در گذر ترورش کرده اندو ناگهان به آغوش مرگش افکنده اند این همه ناله و روضه و سرود و شعر و واویلا--- اما کسی از درد فرخی سخن نمی گوید! اینها چه می فهمند که لب دوختن، آن هم لبهای مردی را دوختن که در پس آن طوفان های دیوانه و آتشفشانهای خشمگین و دریا های بی قرار حرف ها و رنج ها و نیاز ها و گفتن ها سر برداشته اندو برای رهایی همچون پلنگ مجروح غضبناکی پا به زمین می کوبندو نعر ه می کشند چه دردی است ؟!!"-[۳۱]

شریعتی اضافه می کند که آنهایی که حرف ندارند استبداد را احساس نمی کنند- و کسانی که درد و نالیدن دارند ، دردی دارند وفریاد می کشند آزادی قلم و آزادی سفر را احساس می کنند و کسانی که درد آشنا نیستندواز دیکتاتوری رنج نمی برند آنها چه می دانند که آزادانه زیستن چیست؟امثال اشعار زیر:

تنهایی، آزادی

من هرگز از مرگ نمی هراسیده ام

عشق به آزادی، سختی جان دادن را

برمن هموار می سازد
عشق به آزادی مراهمه ی عمر در خود گداخته است
آزادی معبود من است
به خاطر آزادی هر خطری بی خطر است
هر دردی بی درد است
هر زندانی رهایی است
هر جهادی آسودگی است
هر مرگی حیات است
آخر،... چه بگویم؟
من تنهایی را از آزادی بیش تر دوست دارم
وحال می خواهم چه کنم؟
قلب که می زند برای کیست؟
برای چیست؟
و صبح که سر برمی کشدبرای کیست؟
برای چیست؟
رفیقان من، بامن مداراکنید!
به پرتگاه چه نیستی ای زندگی من خواهدلغزید؟
فراخنای زمین، سخت تنگ است[۳۲]

شریعتی آزادی را از زندگی بیشتر دوست داشت ـ برای کسب آزادی هر نوع رنجی و زحمتی برایش راحت جان بودـ برای بدست آوردن این آزادی هر نوع رنج و اذیتی را تحمل می کرد تا آن را بقول خودش "به تخت بنشاند"، گرچه درین راه آماجگاه تیر شودـ دکتر مصدق را رهبرش می دانست که برای آزادی ملتش چه رنجهای کشیدو از این شخصیت آزادی خواه در کتاب خود سازی انقلابی چنین توصیف می کند:"ای آزادی، چه زندانها برایت کشیده ام! و چه زندانها خواهم کشیدو چه شکنجه ها تحمل کرده ام و چه شکنجه ها تحمل خواهم کردـ اما خود را به استبداد نخواهم فروخت، من پرورده‌ء آزادی ام، اُستادم علی است، مرد بی بیم و بی ضعف و پُر صبر، و پیشوایم مصدق، مردِ آزاد، مردی که هفتاد سال برای آزادی نالید"ـ[۳۳] و اینك در توصیف و تمجید آزادی و آزادی خواهی درین شعر:

آزادی

آزادی،
در دامن اسارت می زاید،

در زنجیر رشد می کند،

از ستم تغذیه می کند،

با غصب بیدار می شود...

های، این سرنوشت آزادی است![٣٤]

در شعر تحت عنوان "بگذار" مایك رمز انقلاب اسلامی را مشاهده میکنیم و درین شعر اشاره ای بچشم می خورد که شریعتی پیش بین چنین تغیری در ایران شده است. و اینگونه پیش بینی را که بعداً شکل می گیرد به یك واقعیت آنرا voyant می نامند. در مفهوم " voyant " که در فرهنگ انتقادی غرب آمده است، اصطلاحی است که در مورد شعری بکار می رود که خود آگاه یا نا خود آگاه از آینده خبر می دهد. خصیصه ای که در شعر فروغ فرخزادو شعر علامه اقبال مشاهده کرده ایم و یا حافظ شیرازی خودش و شعر خودش را متصف به آن دیده است. این اصطلاح را بزبان ما " جهان بین" و یا "لسان الغیب" میگویند که از غیب و آینده خبر می دهند. لابدکه اینها پیامبر نبودندو نه علم غیب داشتندولی بعضی از گفتار های شان واقعیت دارد. اینك شعری که دارای چنین جهان بینی میباشد:

بگذار!

بگذار سپیده سر زند

چه باك که من بمیرم و شبنم فرو خشکد.

و شبگیر خاموش شود و شبا هنگ گنگ گردد.

و مهتاب رنگ بازدو ستاره ی سحری باز گردد.

و راه کهکشان بسته شود...

بگذار سپیده سر زند و پروانه به سوی آفتاب پَر کشد.[٣٥]

در شعر دیگری که بنام "غرب " یافت می شود دران از قفس تنگ زندان به ستوه آمده بسوی نجات و آرامش امید بسته است. از ستم اظهار برات نموده و نظام حاکم را قفس می داند. در کتاب خود سازی انقلابی نیز به همین نکته اشاره نموده است." ای آزادی، من از ستم بیزارم، از بند بیزارم، از زنجیر بیزارم، از زندان بیزارم، از حکومت بیزارم، از باید بیزارم، از هر چه و هر که تو را در بند میکشد بیزارم. زندگی ام بخاطِر تو است، جوانیم بخاطر تو است و بودنم بخاطر تو است.[٣٦]

وصف آزادی خواهی و امید بستن به سوی تغیر درین شعر به چشم می خورد:

غرب

چقدر این قفس برایم تنگ است

من تاب تنگنا ندارم!

کو آن مرکب زرین موی افسانه ای که از جانب غرب آمد
و جد مرا از گورش نجات دادو برد؟
به آسمان برد
به جانب غرب برد،
آه! کی خواهد رسید؟
که بیاید و فرزند او رانیز
که در این تنگنای گور رنج می برد، رها کند
نجاتش دهدوبه جانب غرب پرد،
به جانب آزادی،
به سوی افق های باز و آزاد و مهربان
غرب، ای بهشت مو عودما!
آیا به نجات من هم می اندیشی؟[۳۷]

هیجان درونی شاعر ازینجا معلوم میشود که در ذاتش آرامش ندارد- در درونش یك نوع آتشی را احساس میکند که همهءوجودش را دارد در حریق می گدازد- این آتش ، آتشِ کلمات و افکار است که این شاعر حساس طبع و نازك خیال با آن مواجه است- قبل از انقلاب چندین شاعر همین نوع عواطفی را داشتند که درین نوع اشعار شان رمز انقلاب و عصیان نهفته بود- برای بیداری مردم و تکان دادن ذهن مردم خواستگار آتش فشان میشدند تا دهانه اش را باز نموده همه را بسوزاند- این هم گفتهء خود دکتر شریعتی درین شعر:

تشنه

من تشنهٔ آتشم
آن اقیانوس را در جانم سرازیر کن!
آن آتش فشان دیوانه را زنجیر از دهانش برگیر و همه را
یك جا بر سرم بریز!
بگذار بسوزم!
بگذار در آن آتش های سیال بگدازم!
مترس!
آن همه را این همه در سینه پنهان مکن!
به جان من بریز!

این همه در اندیشه ی سلامت و راحت من مباش!
می خواهم در آن چه تومی گدازی، بگدازم
بگو، بریز، دهانت را بگشای
ای قله ی سنگی آتش فشان!
خاموشی تو مرا در کنارت بیشتر می گدازد...
من دیگر تحمل ندارم
آن زندان بزرگ را بشکن!

این شعر از جهت داشتنِ تصاویر و ایجاد کنایاتِ شاعرانه قوی و بارور است ـ زبان زبانِ سمبلیك است و زبان شعر صمیمی است ـ شاعر کوشیده است از زبان رائج و سنتی استفاده کند ـ در بعد هماهنگی واژه های تشنه، اوقیانوس، آتش، آتش فشان، سوزش، گداختن، خاموشی، تحمل و بالآخره شکستن که در آن همه نوعی همخوانی دیده می شود ـ در یك بیت شاعرالعطش فریاد سر می کشد و تقاضای اوقیانوسی را می کند که اوقیانوسِ آب نه بلکه اوقیانوس آتش باشد و یا آتش فشانی باشد که از دهانه اش شعله های تند و مخوف بیرون آید ـ شاعر از خاموشی و تحمل به ستوه می آید و صدای عصیان را سر می کشد و دیگر طاقت برداشت این گونه خاموشی را ندارد ـ
از نظر فنی و نقد ادبی گفته میشود که آنچه مسلم است شاعر از کلیهٔ قوانین عروضی در سرودن شعر پیروی نکرده است ـ علاوه بر این شعر خیلی از اشعاری هست که دران فقط به چند کلمات و واژه های محدودی بسنده کرده و همهٔ شعرش را در قالب همان چند واژه بیان نموده است ـ شاعر در این ضمن مفهومی برای کلمهٔ نوپردازی بمعنائی که شاعران اخیر برای آن قائل اند می شناسد ولی در جا های مختلف در بحث هاراجع به این معتقد است که آنچه خوب است اگر امروز گفته شده باشد خوبست و آنچه بد است اگرچه هزار سال پیش سروده شده باشد باز هم بد است ـ
شعری که تحت عنوانِ "در کشور" سروده است دران وضع جامعه اش را و وضع مردم بی سرنوشت را بیان نموده است آن سرنوشتی که خود شاعر و مردم گرد و پیش وی با آن رو برو هستند ـ ولی باز هم درین شعر شاعر پُر امید است و گرچه راه دور است باز هم سر منزل می رسد:

در کشور

در کشور یاد یاس هایش:
بس راه به بی نهایت دور
صحراها کشیده تا به آفاق،
دریا ها گسترده بادل نور

درکشور
افراشته آسمان آبی،
لبخند مهی که نیست پیدا،
کرده در و دشت ماهتابی،
در کشور:
دریاهاست بی کرانه،
بر کرده سپید بادبان ها،
زورق ها زی جاودان روانه
درکشور:
مرغان خیال در چمیدن،
در مزرعِ سبز آرزوها،
سرگرم ترانه، دانه چیدن
درکشور:
مهتاب به نور درفشاندن
در خلوت کوچه باغ هایش
هر خاطره در ترانه خواندن
درکشور:
صدها افسانه گشته خاموش،
صدها افسون ز بند رسته،
صدها جادو گشوده آغوش،
درکشور:
مهتاب همیشه میهمان است
و آن ساحل برکه ی کبودش
معادگه فرشتگان است
درکشور:
صحرای جنون و دشت خون است
تازنده بر آن ز خشم، طوفان
سرمست زباده ی جنون است
درکشور:
باغی است شکفته پُر گلِ ناز،

مرغی است در آن نهان و از شوق،
سر کرده به بامِ ابر آواز
درکشور:
برجی روییده از دل آب
شسته ی اشك و سرشته ی عشق،
بر دامن ماه رفته در خواب
درکشور:
پوشیده زمین زمخمل ناز،
جو شیده هزار چشمه از غیب،
روییده هزار گلبن راز،
درکشور:
هر لحظه رسد سلامم از دوست،
بودا آموزدم سخن ها،
جبریل آرد پیامم از دوست،
درکشور:
قصر پریان ز دور پیداست،
رنگین زامید و روشن از عشق،
با ماه نشسته گرم نجواست،
درکشور:
محرابی غمگین گشوده آغوش،
درکشور:
سلطان را دیوان کشیده در بند،
مردم آواره، شهر خاموش،
لشگرها مانده بی خداوند
در نیمه شبی ستاره باران،
از قلعه ی دیوها گریزد،
بنشیند برخنگ بادپایش،
با لشکر دیوها ستیزد،
در نورِ امید بخش مهتاب،
کوه و در و دشت درنوردد،

چون ابر ز شوق ره بگرید،
چون برق به تیره شب بخندد،

چون باد، وزنده تابه کویش،
چون آه، پرنده در هوایش،
آهنگ سفر کند ز غربت،
زی کشورك امیدهایش [۳۸]

این نوع امیدواری و توصیف از کشوری که رویای وی است و این کشور را کشور امید هایش می داند- در شعر زیر شاعر از هرنوع زجر و اذیتی که در راه کسب آزادی پیش آید استقبال می کندو کسانی که درین راستا از حبس و شکنجه به ستوه نمی آیند در واقع آدم های بزرگی هستندو این گونه افراد با تجمع و اژدهام نیز نیازی ندارند- کسی که خود غنی نباشد و در وجود خویش تهی باشد در انزوا به ستوه می آید و رو به اژدحام می کند اینگونه افرادی را شریعتی چنین توصیف می کند:

آدم های بزرگ

کسانی که خود بسیارند،
نیازی به هم وطن ندارند
کسانی که خود آزادند،
از زندان به ستوه نمی آیند
آدم های اندك اند
که به ازدحام محتاجند[۳۹]

نالیدن:

شریعتی در زندگی اش از تنها چیزی که نفرت داشت و آن را شایانِ شان مرد نمی دانست آن نالیدن بود- دردِ دل کردن با دیگران نشان ضعف و ناتوانی است- شریعتی ناله و دردِ دل نمی کندو اگر خواست فریاد و ناله برکشد- این شاعر با شعرای قدیم تفاوت دارد از عدهء شعرای نیست که فغان کند و مانند روباه و شغال در شعر شان از ستم و ظلم روزگار فغان می کنند- شاعر فغان را یك عیب و فریاد را صدای احتجاج می داند-از ناله کردن و شکوه کردن اظهار نفرت نموده می گوید که ؛ هر گز ننالیده ام ، هر گز در د دل نگفته ام و ننوشته ام، سالیانی بود که شاعر بودم و بعد ننگم آمد از شعر سرائی، که احساس می کردم احساسی آمیخته با ضعف است، رقت خود یك ضعف است و مایه اصلی شعر خوب رقت است و بعد ها هم دیدم ناقدی شبیه همین حرف مرا گفته است که شعر زاه است و راست است- و دیگر نگفتم که بر خود نمیتوانستم هموار کنم که من از دردی رنج میبرم، نه

رنج بردن بد نیست-بد نمی دانستم- ناله از رنج، نه پیش کسی شکوه کردن از درد را بد احساس میکرم،بد؟ ضعف، زبونی، عجز، درد دل با کسی گفتن یعنی به کسی نیاز مند بودن تا تسلیت بدهد-[۴۰]

مانند شریعتی عدالت خواهی و ذم استبداد شاهی در بسیار ی از دو اوین شعرای عهدمشروطه و در مقالات آن زمان به چشم می خورد-از جمله می توان به اشعار سید اشرف الدین اشاره کرد که دران علیه ظلم و تعدی در نظام شاهی اشاره کرده است- و بیشتر شعرای عصر مشروطه با چنین مسئله مواجه بودند- و نظام شاهی و حکومت داری تاثیر گذار بود در شعر و شاعری آن زمان و تا زمان دکتر علی شریعتی نیز چنین وضع ادامه داشت- گفته می شود،منبع الهام شاعر، محیط و زمان و مکان اوست که در تخیلش اثر میگذارد، این اثر، خاطر حساس و ذوق لطیف را بر میانگیزد و همین تخیل و احساس است که مثل یك آئینه ء صاف و روشن ، آلام و رنجهای درون را بزبان شعر بگوش صاحبدلان میرساند- شعرای قدیم بیشتر حرفه ای بودند و زندگی آنها را سلاطین وقت تامین میکردند.قول و فعل آنها با هم مغایرت داشت- و بدیهی است طرز تفکر آنها، نوع فشار روحی، محیط و اجتماع ایشان و بالاخره آنچه حرفهء ایشان ایجاب میکرد در اشعار شان اثر میگذاشت-ولی پس از مشروطه شعراء با آزادی که از دربار شاهی هیچ طمع و آز نداشتند آزادانه فکر کردند و بینش خویش را به توده رساندند-

این گونه افراد که دارای روحی لطیف و احساساتی رقیق و تخیلی قوی بوده اند،درین شك نیست که طبعاً شاعر اند و احساسات آنها میتواند مانند یك شاعرطبیعی از زیبائها و لطایف لذت ببرد و از نا ملایمات متاثر شود؛ هیچ کس نمی تواند انکار بکند که تراوشات یك مغز قوی که از منبع احساساتی رقیق سر چشمه و الهام گرفته باشد اثر بسیار خوبی بوجود میآورد- پس چه بهتر که صاحبان اینگونه احساسات و تخیلات که اکثر در بیان مدرکات خویش بصورت شعر موزون و مقفی، دچار اشکال میشوند، برای اینکه این عدم قدرت بیان را با شکستن قوانین و قالبهای شعری جبران کنند و کلمات ساخته و پرداخته ی خویش را هم شعر گذارند اثر زیبای خود را بعنوان یك نثر خوب عرضه کنند-

هنگام سرودن شعر، شریعتی در بیان تخیل و پرورش مضامین نیز قدرت بسزائی دارد و با اینکه هنوز جوان است میتوان ادعا کرد که در این مدت راه چندین ساله پیموده و بیش از آنچه باید در این فن پیشروی کرده است، نیم شعری های وی از جزالت کلام و رقت فکر بی بهره نیست و میتوان گفت رنج همیشگی روحی، و خسته دلی او در لطف سروده هایش اثر فراوانی داشته و سوز خاصی به ا شعار وی بخشیده است-

رویهمرفته میتوان گفت شعر شریعتی درعین حال از یك روح آرام و بی آرام، از یك چشمه ی زلال و صاف و باز در عین حال از یك دریای طوفانی و خروشان و از یك دل دردمند و یك خرمن عشق و یك رشته آگاهی و اطلاعات وسیع سر چشمه می گیرد و بالاخره یك سرودی سهل و ممتنع و دل انگیزی

را در مقابل قرار میدهد که انسان هیچگاه از خواندنش سیر نمی گیرد۔
یکی از نمونه های اینگونه اشعار شعر"هر گز نمی نالم " است که درین شعر احوال درونی شاعر و سوز و اشتیاق باطنی اوست۔ شاعر قایل نیست ناله بکند بلکه ساکت می ماند و یا فریاد سر می کشد۔

هر گز نمی نالم

نه،من هر گز نمی نالم
قرن ها نالیدن بس است
می خواهم فریاد کنم
اگر نتوانستم، سکوت می کنم
خاموش مردن بهتر از نالیدن است[۴۱]

چیزی که بیشتر اشعار شریعتی را جالب و شیرین میکند در درجه اول دردمندی شاعر و در مرحله ء دوم انا و خودی شاعراست که در برابر هیچ نوع ستم خم نمی گردد۔ اگر فریاد نتوانست خموش مردن را ترجیح می دهد۔ و این خاصیت نه تنها در شخصیت وی بلکه درفکر و خیال وشعروی نیز دیده میشود۔
ولی در اشعار شریعتی ما با کیفیات گوناگون رو برومیشویم۔ گاهی از ناله وفریاد بدش می آید و آن را عمل خوب نمی داند۔ آن را حیلهء ضعفاء و بی نوایان می داند و خود ر اهر گز به نالیدن وادار نمی کند۔ و درجای دیگر می خواهد ناله بکند و در نثر هایش نیز از نالیدن تعریف می کند۔ و میگوید که ناله چیست و آه چیست؟ این ها جمله های سنگین و صفحهای طولانی عبارت هایند که چنین در هم فشرده اند و چه راست اما چه خوب۔ میگوید که دلم می خواهد بنالم، برای جمله سازی دیگر قادر نیستم، آه که چه نیازی است به نالیدن، راست می گفت رزاس " ای دل من! نمی دانی که چه لذتی است در نالیدن ، چه روشنائی و سبکی خوب و آسوده ای در پی دارد۔۔۔ نه من هر گز نمی نالم"۔[۴۲]
باچنین توصیف هیجان بار از ناله پس از بیان این که مرد نباید بنالد می نویسد: " امایك نوع نالیدن است که چیز دیگر ی است۔ نالهء غم و غصه گرفتاری و قرض و از دست عقده دارها و " زورزیست" ها و "زر زیست "ها و دشمنی ها ی این و آن و آزار اینجا و آنجا۔۔۔نیست، نالهء ضعف و عجز نیست، نالهء مرد است، آنچنانکه شیر در شبهای عظیم کوهستان می نالد، آنچنان که علی در شبهای پهناور نخلستان می نالد۔ این نالهء غربت است۔گریستن در زیر آوار زندگی کردن "اشك های که آدمی در این گردونهء "باز پیدائی" حیات ریخته است از آب همهء اقیانوس ها بیشتر است"۔[۴۳]
ولی با داشتن چنین نظرات و افکار شریعتی بار دیگر رجوع می کند به قول قبلی اش که بیان گردیدو دردِ دل کردن را ستایش نمی کندو می گوید که از این گونه کار ها نفرت دارد:" من از دو کار نفرت

دارم؛ یکی درد دل کردن که کار شبه مردهاست، ویکی هم از خود دفاع کردن، برای تبرئه خود جوش زدن، که کار مستضعفین است، آدم شجاع به همدردی نیاز مند نیست، از ناله شرم دارد ـ مرد پاك را نیز زندگی و زمان تنها نمی گذارند ـ زندگیش از او دفاع می کند، زمان تبرئه اش می کند، پلیدان هر گز پاکدامنی را نمی توانند آلود ـ هر چندسنگها رابسته و سگ ها را رها کرده باشند!"[٤٤]

نالیدن بداست

در برابر وحشی ترین تازیانه ها،
سکوت مردانه و غرور آمیز مردنباید بشکند
در برابر هیچ دردی،
لب مرد به شکوه نباید آلوده گردد
من از نالیدن بیزارم
سنگین ترین دردها و خشن ترین ضربه های آفرینش،
تنها می توانند مرابه سکوت وادارند
نالیدن، زاریدن، گله کردن، شکایت، بد است![٤٥]

در شعر "نالیدن" بار دیگر شریعتی همان حرفها را تکرار می کند و لی این بار با کمی تغیر و بار دیگر توصیه می کند که بنالید و آه و زاری را پیشه کن ـ ولی این بار این نالیدن، نالیدن از دست ناهنجاری های زمانه و مردم نیست بلکه نالهء خضوع و خشوع است که برای تزکیهء نفس گفته است ـ

نالیدن

ای تنها در انبوه خلق،
ای خاموش در هیاهوی سخن،
و ای شکست خورده که خود را در زرورق رنگین پیروزی ها
از چشم خویش پنهان کرده ای،
من به اعجاز های رنگین خویش می بینم آن چه را خلق نمی بیند
برخیز و آن من ها که خود رابر تو افکنده اند
و نفس های اماره اند، بکش!
و گریبان خویش را
از چنگال های خلق زمانه رها کن!
و هوس ها که بر آینه ی زلال آن خویشتن اهورایی ات زنگاربسته اند
به آب دیده بشوی و به سوهان ریاضت صیقلش ده!

تا پر توشمع در آن افتد
و تو، خویش گم کرده در انبوه دیگران،
خویش را در آن بازیابی
و آن گاه این بت پولا دین غرور را
از کعبه ی دل به درآر
و بر پای گلدسته ی زرین معبد یکتا پرستی فروشکن
و خود را رهایی بخش!
و سر از تشنگی به ساحل دریا فرود آر
واز "چشمه های سبز علوی" سیراب بنوش
و خویش راـ ای گرفتار آن تر سای صنعانی
در خلوت اُنس و محرم کلیسای زیبای روح قدسی اعتراف کن
و دل از بند نام و ننگ بر کن
و دین و دنیا به دینداران و دنیاداران واگذار
و جای این هر دو،
غم را بر گزین
و درد را اختیار کن و بنال
و توچه می دانی که چه راحت و لذتی است در نالیدن؟[٤٦]

این شعر از جهت نمودار عاطفی و ایجاد زمینه های مختلف عاطفی، شعریست پر بار که به عنوان نمونه به موارد زیر اشاره میشود:

١ ـ نمونه برای عاطفه از نوع ترحم در شعر فوق: (وگریبان خویش را،از چنگال های خلق زمانه رها کن!)

٢ ـ نمونه برای عاطفه از نوع نصیحت:(در خلوت اُنس و محرم کلیسای زیبای روح قدسی اعتراف کن)

٣ ـ زیبایی وعظ نمودن و دل از آلایش گیتی بر کندن :(و دین و دنیا به دینداران و دنیاداران واگذار)

٤ ـ نمونه برای هشدار دادن : (برخیز و آن من ها که خود رابر تو افکنده اند)

شریعتی ازین گونه فریاد و نالیدن اظهار نفرت می کندو می گوید که همه عمر نالیده است و الان منتظر بحر فنا است و میگوید :

شرمگین

عمرم همه در نالیدن، برباد رفت

و زندگی ام همه در جرعه نوشیدن، بر آب!
و اکنون بر لب بحر فنا منتظرم
بتم شکسته، اسماعلیم ذبح شده،
برج نورم خاموش و مناره ء معبدم دود زده،
در اشغال فرزندان قابیل،
در تولیت خواهر گرگ!
ومن شرمگین و پریشان،
در این اندیشه ی درد آور
که ساعتی دیگر که "آفتاب بر قله ی مغرب فرومی شکند"،
و تو روح دردمندمن،به سراغ من می آیی
تاکوزه هایی از آب های سرد و خوشگوار چشمه ساران پاك سپیده دم های دور دست را
از دست من بگیری
باچه رویی در رابه روی توبگشایم؟[٤٧]

گرچه این نثری زیباست که بشکل شعر نوشته شده ولی در کتاب کویر بیشتر بخش های این نثر همین لحن را دارد. شاید شریعتی در همین راستا شعر سوتك خود سروده که صدایش کوته است:

خشمناکان بی خروش و بی فغان   درد مندان بی فغان و بی خروش---
باز ما ماندیم و شهر بی تپش   و آنچه کفتار است و گرگ و روبه است
گاه می گویم فغانی بر کشم   باز می بینم صدایم کوته است ---!

حرکت و عمل:

شریعتی مانند علامه اقبال لاهوری به این اصل باور داشت که حرکت و عمل تنها امریست که انسان را از پوسیدن وجمود رهایی می بخشد.اگر رفتار و حرکت مداوم باشد وجود هستی است و اگر از حرکت باز می ماند می میرد و هستی اش نابود می گردد.همان حرکت و عمل را که علامه اقبال در اشعارش بیان نموده بود شریعتی در نثرش و در چند شعرش بیان نموده است. شریعتی این معنی را که دنیا هر لحظه در حال تجدداست.و عمرانسان مثل جوی آب می ماند چون تند و تیز می پوید اما در حقیقت آب جوی هر لحظه تازه می رسد و در وجود انسان نیز هر لحظه خلق تازه ای جریان می یابد. شاعر، متضمن این نکته می سازد که گویی صورت اشیاء دایم از عالم بصورت تکامل راه را می پیماید ودر تکامل آرام می گیرد.

شریعتی تاکیدوپافشاری می کند که انسان خودش به همت خویش انحصار کند نه به قسمت و تقدیرش. برای پیشرفت و رسیدن به جهان تازه خود باید پر و بال را تکان داد و منتظر هیچ معجزه ای

نباید ماند. درین راستا می گوید : " برای پرواز به آسمان ها ، منتظر نمان که عقابی نیرومند بیاید و از زمینت برگیرد، و در آسمانهایت پرواز دهد. چنین انتظار به معقول است و نه ممکن. بکوش تا پر پرواز به بازوانت جوانه زند و بروید.و بکوش تا این همه گوشت و پیه و استخوان سنگین را. که چنین به زمین وفادارت کرده است. سبك كنی و از خویش بزدائی ، آنگاه، بجای "خزیدن" خواهی پرید. جز این راهی نیست. منتظر نمان که پرنده ای بیاید و پروازت دهد. در پرنده شدن خویش بکوش". [٤٨]

شریعتی خودش نیز از اینگونه سفر دوام دار و حرکت مداوم خستگی احساس نمی کند. همیشه در فکر این است که راه طولانی را باید در پیش گرفته سفر حیاتش را بسوی تکامل برساند. اوحرکت و عمل این جهان را سفر می داندو کار ش همین است که این سفر را بدون کدام وسیله با همت خویش سپری کندو هر نوع صعوبت هارا در بین راه تحمل شود. " اکنون کارم، سفر است، مسافری تنهایم که در زیر کوله باری پشتم خم شده و استخوان هایم به در د آمده است و می روم و راه طولانی لحظه ها در پیش رویم تا افق کشیده شده است و از هر منزلی تا منزل دور د ست دیگر لحظه ای است و این چنین من باید صدها هزار، میلیون ها لحظه را طی کنم تا برسم به یك روز و همچنین تا برسم به یك شبانه روز و همچنین تا برسم به دو شبانه روز، همچنین تا برسم به سه شبانه روز و همچنین تا برسم به چهار شبانه روز و همچنین تا برسم به پنج شبانه روز و همچنین تا برسم به یك هفته!"[٤٩]

بهانه

همهء طبقات آسمان ها را عروج کردم و هیچ نیافتم
برهمهء دریا های غیب گذشتم و از هر کدام مشتی برگرفتم
همهء چشمه سار های بهشت عدن راسر کشیدم
از همهء جر عه ها نوشیدم
چهره ام را در زیر همه ی باران های بهارین ملکوت گرفتم
وقطره هایی را مزه کردم
از آب غدیر های بلورینی
که در دل کوه ها و سینهء دشت های بی کرانهء ماوراء، پراکنده بود
چشیدم،
اما زلالی هر کدام راکه می دیدم
خوش گواری هر کدام راکه می چشیدم
به امید زلال تر و به هوای خوش گوارتر،
به سوی دیگری می تاختم.[٥٠]

این موضوع درست به شعر علامه اقبال لاهوری می ماند که میگوید:

چه کنم که فطرت من بمقام در نسازد | دلِ ناصبور دارم چو صبا به لاله زاری
چو نظر قرار گیرد به نگار خوبروی | تپد آن زمان دلِ من پئی خوب تر نگاری [۵۱]

چشمه

ای چشمه این جا درنگ مکن!
می پوسی، مرداب می شوی، می آلایی
جاری شو! دشت های هموار را طی کن!
دره ها را سرازیر شو!
سر خود رابه سنگ ها بزن، بشکن،
مه ا یست، پیش برو، شلاق بخور، هوابخور!
رودی شو!
تو را این جانگاه نمی دارم
تشنگی سال هایم را همچنان در این کویر نگاه می دارم
از تو نمی آشامم تاکم نشوی، تاضعیف نشوی
حوضچه ای، مردابی، آب راکدی نگردی
سربه این صحرا بگذار!
از خلوت این دشت مهراس!
آبادی ها و روییدن ها در انتظار توست
ومن همچنان تشنه، این جامی مانم[۵۲]

درست راجع به همین موضوع علامه اقبال نیز در یکی از اشعارش حرکت و عمل را بزبان موج دریا گفته که:

ـ موج ز خود رفته ای تیز خرامید و گفت
می روم که هستم ، گر نروم نیستم[۵۳]

پس کی؟

"ما پرنده ء موهومی هستیم
که در عدم پرواز می کنیم"
پس ما چه هستیم؟
هیچ! هیچ!

تنها و تنها پرواز!

فرار بدان جاء فرار!

احساس می کنم که پر ندگان مستند

دیروز این جا بودم، امروز این جایم

پس کی به دنیا او خواهی رفت؟[٥٤]

این در اصل شعر ی است که در تراژدی الٰهی خوانده شده است در هنگام سفر معراجش شریعتی می نویسد که این شعر را با کمك رمبو و آندری ژید ترکیب داده و در سفر برزخ زبان حال خود ساخته و زمزمه کرده است ـ این اشعار در تراژدی الٰهی به زبان فرانسوی نوشته شده است و همراه آن ترجمه فارسی نیز نوشته شده ـ

عواطف وهیجان های درونی در شعر شریعتی:

طنین آوای من

اگر دیگر نگذاشتند زندگی را ببینم،

گفته ام که نثر هایم رابه چا پخانه بدهند تا چاپ کنند

اما شعر هایم را

که از دستبرد هر چشمی پنهان کرده ام،

بردارندوبی آن که بخوانند،

همه رابیرند و در شکافتهء کوه ساکت تنها یی ام

صومعه ای هست کوچك و زیبا

و روحانی و مجهول،

به آن جا بسپارند

چه در همین صومعه است که من

از وحشت تنهایی در انبوه دیگران می گریختم

و به درون آن پناه می بردم

همین جابود که شب ها و روزهای سیاه و خفه و درناك را

به نیایش می گذراندم

در برابر سردر آن که به رنگ دعاست،

گرم ترین و پر خلوص ترین سرودهای عاشقانه ام را

خاموش زمزمه می کردم

و نغمه ی مناجات من،

از چشم های پر اسرار منا ره ی باریك و بلند آن
در آستانه ی هر سحر گاه و در دل هر شامگاه
و در بهت غمگین و اندوهبار هر غروب
در آن کوهستان خلوت و ساکت و مغرورِ تنهایی من می پیچید
و همواره انعکاس طنین آن در این دره،
گرداگرد دیوارهای بلند و سنگی و عظیم کوهستان،
می گردد و می پیچدومی خواند
حتی اگر برای همیشه خاموش شوم،
حتی دیگر نگذارند فردا بر گردم،
و باز آوای محزون تنهایی سنگین و رنج آلود روح تنهایم را
در زیر رواق بلند و زیبای صومعه ام زمزمه کنم،
آری
حتی اگر فردا دیگر نگذاشتند که بر گردم،
حتی اگر دیگر نتوانستم آواز بخوانم،
طنین آوای من که از درون صومعه برمی خاست،
همواره در این کوهستان خواهد پیچید![۵۵]

شعر هایم، نثر هایم

من در همه ء زندگی جز نثر و شعر،
سر مایه ای و اندوخته ای ندارم
وارث نثر ها یم مردمند
-که همیشه دوستشان داشته ام
و وارث شعر ها یم روح این صومعه است
که مرا دوست می دارد
نثر ها را برای مردم گفته ام، از مردم است
و شعر ها را در این صومعه سرو ده ام،
و از روح اسرار آمیز و لطیف صومعه است
نثر هایم در سینهء مردم خواهد ماند،
و شعر ها یم در دل صومعه هر گز فراموش نخواهد گشت
ومن که در زندگی ام جز شعر و نثر نیندوختم،

این چنین جاودانی خواهم گشت
پس چرا از مرگ بترسم؟ [٥٦]

شریعتی خود را در پاره های نثر و شعرش جاویدان می داند ـ نثر ش که برای مردم و اجتماع است در بین مردم شریعتی را زنده نگه می دارد و شعرهایش که در عالم تنهایی با خود زمزمه کرده است جنبهء عرفانی اش است و این مربوط به کسی نمی باشد، مخاطبش نیز مردم نیست و فقط برای اطمینان خاطر خویش نوشته است ـ این نثرو شعر وی را در عرفان و جامعه شناسی زنده نگه داشته است ـ

بی قرار

"آن نی خشکم
که برلب های نوازشگر ناپیدای تو
که قصهء فراق را در من می نوازی
به غربت خویش پی بردم"
واکنون نه در این عالم،
که در خویشتن قرار ندارم
ونه در زیستن
که در بودن خویش نمی گنجم،
که جامهء تنگ خویشتنم[٥٧]

شریعتی مانند مولانا راجع به نی خشك میگوید و خودش را نی خشك میداند که از نیستان وی را بریده اند ـ در شعر زیر که با شعر فوق مطابقت زیادی دارد ، از همان نی داستان می گوید و این داستان گفتن از روزگار وصل است و بشارت های جان بخش پیوستن بسوی جانان ـ شعر "در صدف خویش" بلند ترین تخیلی است که نظریهءوحدت الوجود را در آن جلوه داده است ـ همانند مولانا شریعتی نیز صدای نی را و روح انسانی را بریده از یك اصل میداند که برای پیوستن به آن اصل بی قرار است و در شعر "بی قرار" به همین نکته اشاره شده است ـ طوری که مولانا تاکید می کند که "بشنو ز نی"همچنین شریعتی هم بی قرار است که در واقع از منبع نور جدا گشته و حالا دارد به اصلش می پیوندد و هر جامه بر تنش گرانی می کند و در زیستن خویش نمی گنجد ـ

در صدف خویش

من آن "نی خشکم"
بر لب های ناپیدایی که قصهءفراق را

مدام در من می دمد
و خاطره ای از "روزگاروصل" خویش،
از عمق دور و مجهول درون خاموشم،
آشنا و شورانگیز سر برمی دارد
و جان سرد و غمگینم را گرم و شاد
در آغوش می فشرد
هر لحظه پیکی از غیب می رسدو پیامی از دوست می رساند
ومن، طفلی از خواب دوشین بر خاسته،
در پیشگاه صبحی که پیوسته در برابرم می روید،
ایستاده ام و در رهگذر نسیمی که نرم نرم از دریایی دور می وزد،
و حریر دامن پر از بشارت های جان بخشش را بر من می زند،
سر و روی و گریبان خویش رابه تسلیم نگاه داشته ام
و همچون عطشی در زیر باران،
می کوشم تا آخرین قطره اش را بنوشم، بمکم
چه آسوده و خوب، خود را در خویش احساس می کنم،
در قالب بودنِ خویش، درست جا افتادن!
نه مرواریدی در بند گردن این و آن بودن،
نه از گردن بند گسسته ای رها افتادن،
در آغوش صدف خویش خزیدن شده ام ![۵۸]

دشت رهایی

ومن اکنون چشم در آفتاب گشوده ام
تاریخ را پشت سر نهاده ام
شرق و غرب را گشته ام و هر دو سفر را به پایان برده ام
جهان، نمایشگاه عظیمی بود که من همه ی غرفه هایش را
یکایك رفته ام و دیده ام ...
دیری است که از زندان های طبیعت، تاریخ، ماومن رها شده ام
ورسیده ام به دشت هموار وبی کرانه ی رهایی،
مطلق، بی رنگی و بی سویی،
حیرت، عطش، عبث، پوچی

و اکنون از آن وادی نیز گذشته ام
و رسیده ام به کشوری که بر آن گام هیچ کلمه ای نرفته است
و خراش هیچ نگاهی بر آن نیفتاده
و پاکی بکر آن را پلیدی هیچ فهمی نیالوده است
من اکنون کاشف اقلیمی هستم که خود خالق آنم!
و که می داند چه می گویم؟ چه احساس می کنم؟ کجایم؟[۵۹]

ببینید مقام تجرد را که در چه مقامی شریعتی قرار دارد. در مقام حیرت و پوچی رسیده است که جهانی را برای خلق نموده و در ان جهان کسی دیگر بفکرش تاکنون پا نه گذاشته است.

درخت های تشنه

ای ابر بهارین!
که ناگهان با اشك های نگونسار
بر روی این باغ خیمه زده ای و غرش می کنی، برق می زنی،
ای ابر بارانی،
ای باران اردیبهشتی، تو نمی فهمی!
درختان این باغ همه تشنه اند
ما درخت های این باغ پژمرده ی پامال زمستان ها
همگی تشنه ایم
تشنه بارانیم
به جوی های خشکی که از پای ما می گذرند منگر
این جو های بزرگ، آب ندارند
آب دارند اما به ریشه ی ما نمی رسند
به ریشه ی ما می رسند
اما آب ها بی شور و تلخ و آلوده اند!
ما همه ی درخت های این باغ
درکنار این جوی های پر آب
همچنان تشنه ایم،
تشنه ی بارانیم،
گرد و غبار سال هارا
از شاخ و برگ های پیر و پژمرده و خشك آلود ما بشوی!

ما رابنواز!

ما نیز همچنان درخت پنهانی

درون باغ می توانیم بشکفیم،

از نو بشکفیم

برگ های پیر سال های پیش را بریزیم و ناگهان

در زیر نوازش های تو، به شکوفه بنشینیم

مانیز چشم به راه شکفتن های تازه ایم

شور و شوق صد جوانه با من است، با ما است

ای پاره ابر مهربان که بر روی آن درخت می باری،

دامنت را بگستران!

بر سراسر این باغ خیمه زن!

درختان باغ راهمه در آغوش باران های نوازشگرت گیر! [٦٠]

این شعر احساس با شعر "احساس" فریدون مشیری می ماند که می گوید:

نشسته ماه بر گردونهء عاج،

به گردون می رود فریاد امواج،

چراغی داشتم، کردند خاموش ،

خروشی داشتم ، کردند تاراج ---[٦١]

یا در اشعارِ دیگری فریدون درخت های تشنه را چنین تمثیل می کند و طلب باران بهاری را چنین آرزو می کند:

تشنه کامانیم ! ای ابر سیاه !

بر لب ما قطره ای ایثار کن

خاك له له می زند ، خورشید ، تیغ

چشمه های خشك را سرشار کن

دشت خشکیدست و دهقان نا امید

رود های خفته را بیدار کن

باغ پژمرده است و غمگین باغبان

این سراسر خاك را گلزار کن

روح باران را بگو ای تابناك

بحر را سر ریز کن، رگبار کن

جان ما را زین پلیدی ها بشوی !

کار کن ! ای ابر نیسان کار کن. (فریدون مشیری)

احساس

من اکنون احساس می کنم،
بر تل خاکستری از همه ی آتش ها و امیدها و خواستن هایم،
تنها مانده ام
و گرداگرد زمین خلوت رامی نگرم
و اعماق آسمان ساکت رامی نگرم
و خود رامی نگرم
و در این نگریستن های همه دردناك و همه تلخ،
این سوال همواره در پیش نظرم پدیدار است،
و هر لحظه صریح تر و کوبنده تر
که تو این جا چه می کنی؟
امروز به خودم گفتم:
من احساس می کنم،
که نشسته ام زمان رامی نگرم که می گذرد
همین و همین [٦٢]

هم خیال و هم زبان های شریعتی:

شریعتی در این جهان سه هم خیال و همزبان داشته که در چندین موارد ازان نام می برد در دو جا همراه خود عیسیٰ مسیح وعین القضاة همدانی را همزبان خویش پنداشته است و در یك جای دیگراز عیسیٰ مسیح نام نبرده است و بجای آن منصور حلاج و عین القضاة همدانی را همزبان خویش دانسته است. این شخصیت های بوده اند که سرنوشت خویش را شاعر همانند این ها قرار می دهد که این ها همه یا به دار آویخته شدند و یا شمع آجین شان کردند. شریعتی میگوید که سر نوشت وی نیز با این سه شخصیت مساوی است و طوری که عین القضاة همدانی را در جوانی شمع آجین کردند چون فکرش با فکر دیگران مغایرت داشت و همچنین منصور حلاج که خاکسترش نیز تپش دارد همانند شریعتی سنت جامعه را شکسته بود و بدار آویخته شد. عیسیٰ مسیح را همچنین به پاداش گفته هایش به صلیب کشیدند و چلیپا ساختند. در جای دیگر یکی از روشن فکران عرب را که علیه وی فتوٰی های کفر نیز صادر گردیده بود خویش را مقایسه می کند و ابوالعلاء معری را نیز هم زبان و هم خیال خویش می پندارد.

سه هم زبان

در زیر این آسمان می بینم که

عین القضاة درسمت راستم و ابوالعلا در سمت چپم ایستاده اند

وما سه تن، بی آن که با هم باشیم،

با هم تنها یم

و زمان، ما سه هم زبان رانیز

یك در حصار قرنی جدا

زندانی کرده است! [٦٣]

عیسی مسیح و مسیحی گری در شعر شریعتی:

شریعتی با عیسی و مریم خیلی عشق داشت و از آنها خیلی تمجید می کرد هنگامیکه ذکر حضرت عیسی بمیان می آمد در فرط عاطفه غرق می شد و چنین ابراز می نمود:

"آری، مریم را خدا به همسری خویش بر گزید، هر چند خدا را نیازی به همسر نیست، و از جرقهء عشق میان روح خدا و دل سپید مریم خدا را فرزندی شد، هر چند خدا را نیازی به فرزند نیست" [٦٤]

علیرغم تعلیمات و عقاید اسلامی شریعتی با عیسی مریم عقیدهء خاصی داشت و هنگامیکه در گفتگو های تنهایی اش سخن از حضرت عیسی میراند وی را طبق عقاید مسیحیان پسر خدا میداند و مریم را نیز همسر خدا ـ درین شکی نیست که این عقیده در بین مسیحیان رایج است که مسیح را پسر خدا و مریم را همسر خدا می پندارند و شریعتی نیز با اینکه در بیشتر آثارش دفاع از وحدانیت کرده است و از عقیدهء تثلیث دوری جسته ولی معلوم نیست در چه حالتی بوده که بر خلاف عقیدهء دینی و مذهبی خودش این حرف را گفته و به عقیدهء مسیحیان نایل گردیده است ـ درین جا بنظر می رسد که در فکر شریعتی عقیدهء دو بعدی وجود داشته ودر بین عوام یك جوری حرف زده ودر انزوا طوری دیگری ـ عقیده و عشق با حضرت عیسی به حدی رسیده که به مرز مسیحی گری نزدیك شده ویا بهتر است گفته شود به مرز مسیحی گری پیوسته است ـ طوری که در یکی از آثارش از مریم توصیف می کند و میگوید" مریم همسر خداست، نیمهء دیگر سیب سقراطی خداست، بهترین نام: مریم مخاطب خداست، که خدا کلمه است و عشق خدا کلمه است و روح خدا کلمه است و فرزند خدا، مسیح، عیسی، کلمه است، کلمة الله است وروح القدس نیز کلمه است و چه نامی برای همسر خدا، همسر کلمه بهتر از مخطب؟!"[٦٥]

گودو

ای گودو، ای مسیح،

از آن روز که روزگارم آغازشد،

من "بانگ جرس" کاروانت رامی شنیدم
بالاخره کاروان رسید
و گودوبه سوی من آمد
در آن حال که لبخندمی زد
"گل صوفی" زیبا رابه من هدیه کرد [٦٦]

مسیح

و مسیح متولد شد،
گلی سپید بر دامنی رویید
که بر آن تنها و تنها "روح القدس" نشسته بود،
غنچهء عشقی بر شاخه ی سبزی
که از بوسه ی عاشقانه ی نسیمی بارور شده بود
نسیمی که از دم پاك و اهورایی خداوند
در "هوای" مریم برخاسته بود
روح شگفتی که از کالبد زیبای "کلمه" سر کشیده بود
کلمه ای که با "قلم زرین" خداوند
بر دفتر ابر فام روح نا آرامِ رامِ مریم
نقش شده بود [٦٧]

شریعتی که سه تن را همزبان خویش می داند و سر نوشت خویش را با این سه شخصیت های عالی یکسان می داند در بین این سه اشخاص یکی حضرت عیسٰی مسیح نیز میباشد که اسمش در چندین جا بطور مکرر ذکر گردیده است. درین جا شریعتی از شخصیت های که نام می برد و آنها را هم زبان خویش می داند در بین آن ها مسیح نیز شامل میباشد که در یکی از آثارش چنین میگوید."ما سه تن بودیم ، یادم هست، سه تن: مسیح و عین القضاة و من؛ هر یك در سر زمینی زادیم ، مسیح از شهر کنار کوه جلیله و عین القضاة از همدان، شهری پیر و سالخورده همچون تاریخ، هم سن و سال تاریخ و من از قلب گداخته و ساکت و بی آب و آبادی کویر، از دل آتش ! "[٦٨]
در یك جای دیگر نیز از این سه همزبان ذکر کرده و گفته است که ما سه تن بودیم، یادم هست، سه تن: مسیح و عین القضاة و من؛ آنها که عقلشان به چشمشان است و فهمشان بردهء ذلیل تاریخ و جغرافی مخاطب من نیستند؛ من با آنهائی سخن می گویم که آنچه را در پس دیوار زمان و دو ر از صحن تنگ مکان می گذرد می توانند و ببینند و فهم کنند و چنین کسانی هنوز هستند، کم اما بسیار! با اینکه مطالب قسمت یاد شده تا حدی جنبهء فلسفی و آمیخته افکار و عقاید مسیحی را دارد و در

حقیقت یکی از مباحث علم کلام و اصول عقاید صوفیه و از سیاق شعر خارج است ولی شریعتی بلطف طبع و بر اثر عشق قلبی و ایمان صوفیانه عقیده‌ء خویش را ، با حضرت مسیح در کسوتی لطیف و دل انگیز که دستباف قوت طبع شاعران خیال اندیش تواند باشد در آورده و بهمراه قوت برهان و استدلال تاثیر تخیل و ذوق احساس درون بخشیده است۔نمونه‌ء دیگری ازین نوع عقیده در اینجا آورده میشود۔

مریم

مریم بود که خدا را به زمین فرود آورد
و در چهره ی انسانش ساخت
و قیصر بود که بر صلیبش بالا برد و به چهار میخش کشاند...
امّا باز کار مریم بود
او خدارا از آسمان به زمین فرود آورد
و از زمین به آسمانِ دار بالا برد
و این بار خدا از فراز دار، باز به آسمان تنهایی خویش صعود کرد۔[۶۹]

تلمیح این قسمت، عروج حضرت عیسیٰ و داستان به صلیب کشیدنش که شعر بلندی از شریعتی است و با زبان خاص شعری اش بر خلاف عقاید اسلامی اش گفته و حضرت مسیح را با ذات خداوند یکجا نموده است۔ در چندین نمونه نثر هایش و جزوه های نیم شعری اش به این عقیده اشاره کرده است۔

آفتاب عرفان

یك شبنم
این است آن منی که از سال های دراز۔
از نخستین روزی که به خویش چشم گشوده ام۔
بر دوش کشیده ام۔
و کشیده ام
و کشیده ام
و از گرما ها و سرماها
و شکست ها و پیروزی ها
و سفر ها و حَضَر ها
و شادی ها و غم ها گذشتم
و گذراندم
و آوردم

و آوردم

تادر آخرین سر منزل مسیح،
آن رابر روی یك گلبرگ،
در کام شکفته و تشنه ی یك گل صوفی چکاندم ـ
در آرزوی سر زدن آفتاب مرگ،
شب حیات را تحمل کردم
و آفتاب سرزد
طلوع کرد
امّا آفتاب مرگ نبود...
شگفتا آفتاب دیگری بود
آفتاب عرفان بود
بارنگ زرّینش
و گرمای آتشینش
و درخشش نازنینش
و پنجه های نرم و لطیف نوازشگرش
و تلالئو زیبا و خوب و گرمی بخش هر لحظه بیش ترش،
هر لحظه بلند ترش
و هر لحظه گسترده تر و فراگیر ترش![۷۰]

شریعتی در لا بلای نثر ها و اشعارش از سفری ذکر می کند که سفر خیالی و آسمانی وی است و دربن سفر آسمانی عرفان مسیح را کسب می کندو در کتاب کویر ازین سفر مکرر ذکر می کند وبشکل رویایی آن را شرح میدهد ـ **"کشور پاك معانی بلند، "فضای بی وزش" ، آسمان احساس های پُر شکوه ، سرزمین ایزدان، فرشتگان ، ماوراء! ماوراءالطبیعه و عشق هایش و زیبایی هایش و دین هایش و خوشبختی و زندگی کردن هایش و پندارهایش و هر چه در این ابتذال انبوه و آلوده و زشت می گذرد ـ "دیاری که ، در آن ، کبوتران همه در آفتاب پرواز می کنند"! همچون ویراف ، در آغاز معراجش به جهان امشاسپندان، سر کشیده جام می ومنگ، مست از شراب سوگند، نشئه از عطر سوما، سیم، غرقه در امواج ناپیدای گل صوفی، بر رف رف زرین بال شوق پریدم و تازیانه ی یقین بر سرش نواختم و تندبادها را در پی خود گم کردم و فرفرزیوس را در نخستین منزل بگرفتم و شانه بر شانه ی "بُراق" می راندم و از دیوار افق بر جستم و فلق را بشکافتم و قاف را بریدم و در چشمه ی زرین آفتاب فرو رفتم و می رفتم و ابر های خوش خبر اسفندی بر با لای سرم ، گام به گام من، پرواز می کردند و نسیم های پیام آور دامن از شوق بر سروریم می زدند و می گذشتند و می تاختم و بادها تند**

تـر مـی وزیدند و عطر گل های آن سرزمین تندتر می رسیدند و زمین پایان می یافت و آسمان فرود می آمـد و همـچون خیـال پیش می تاختم و کلمات از دو سوی سمند برق پیمایم هراسان و شتاب زده می گریختند و آوای تشنه ی معبد هر دم مهاجم تر می رسید"-[۷۱]

در شعـر پـایین کـه در وصف همـین جهـانِ رویا نوشته است، بیشتر از آیات و کلماتِ کتاب مقدس استفـاده کـرده اسـت که در عهد نامهء عتیق وجود دارد-بطور مثال آیه ای از عهد نامهء عتیق "تو قلب بیگـانـه را میشـناسی که در سر زمین مصر خود بیگانه بودی" را نقل می کند- اما درین جا ذکر از سر زمیـن مصـر نمی کند بلکه بجای کلمهء مصر کلمهء وجود را نام می برد- با خواندن این آیات و منابع گفتـه میشـود کـه شریعتی بـا منـابع مسیحی دسترس داشت و بیشتر آثار مسیحی و انجیل را مطالعه میکـرد- در وصف مسیـح و مـریـم طـوری کـه اظهـار عـقیدت می کند معلوم میشود که وی در موقع خاصی تحت تاثیر کتاب مقدس رفته بوده و بر خلاف عقاید اسلامی اش از مسیح و مریم تمجید میکند و با آنها و روح القدس اظهار عقیدت می نمایدـ مانند این نثر شعر نما که بعضی از آیاتِ کتاب مقدس را دران بیان نموده و همین آیت ها را در آغاز کتاب کویر با نوشته های درشت آورده است-

دوزخِ بهشت

پروردگارم، مهربان من،
از دوزخِ این بهشت، رهایی ام بخش!
در این جاهر درختی مرا قامت دشنامی است
وهر زمزمه ای بانگ عزایی
وهر چشم اندازی سکوت گنگ و بی حاصلی...
در هراس دم می زنم
در بی قراری زندگی می کنم
وبهشت تو برای من بیهودگی رنگینی است
من در این بهشت،
همچون تو در انبوه آفریده های رنگارنگت تنهایم
"تو قلب بیگانه رامی شناسی
که خود در سر زمین وجود بیگانه بوده ای"!
"کسی را برایم بیافرین تادر او بیارامم"!
دردم، دردِ "بی کسی" بود[۷۲]

درین جـا شـریعتی مانند میرزا اسدالله غالب در بهشت آرام نمی یابد و این مقام رنگین و آسوده باش بـرایش خفقان آور است- وی در تلاش و جستجوی کسی است که در حیاتش سهم داشته باشد و این

آب وهوا و "خوش چریدن" طبق میل و ذوقش نیست. طوری که میرزا غالب گفته:

ـــ جنت چه کند چاره‌ء افسردگی ی دل

تعمیر به اندازه‌ء ویرانی ی ما نیست[۷۳]

زندگی

باشدتی و حشیانه و جنون آمیز،

آن چنان که قلبم را سخت به درد آورد،

آرزو کردم ای کاش هم اکنون همچون مسیح،

بی درنگ، آسمان از روی زمین برم دارد

یالااقل همچون قارون،

زمین دهان بگشاید و مرا در خود فرو بلعد

اما...نه،

من نه خوبی عیسی را داشتم و نه بدی قارون را

من یك "متوسط" بی چاره بودم و ناچار،

محکوم که پس از آن نیز "باشم و زندگی کنم"

نه، باشم و زنده بمانم

و در این "وادی حیرتِ" پر هول و بیهودگی سر شار، گم باشم

و همچون دانه ای که شور و شوق های روییدن در درونش خاموش می میرد

و آرزو های سبز در دلش می پژمرد،

در برزخ شوم این "پیدای زشت"

و آن "ناپیدای زیبا"، خرد گردم

که این سرگذشت دردناك و سرنوشت بی حاصل ماست

در برزخِ دو سنگِ این آسیای بی رحمی که...

"زندگی" نام دارد![۷٤]

این بود برداشت شریعتی از وضع زندگی اش. شریعتی درین جا نیز از عیسی مسیح نام میبرد و زندگی خویش را زندگی یك محکوم و عبث می پندارد. و در زمان و گردش روزگار را مانند دو سنگ آسیا می داند که دربین این دو سنگ انسان مانند دانه های گندم خرد میشوند. و حاصل این گونه زیستن خیلی دردناك و سرنوشتش بی حاصل و پوچ به نظر می آید.

در یکی از نوشته هایش که بخش مهم کتاب هبوط را تشکیل می دهد سرود آفرینش است که در کتاب هبوط در کویر در آخر توضیحاتی در مورد سرود آفرینش داده است. این سرود آفرینش که در

اصل داستان خلقت بشر است مآخذ و منبع اصلی آن نیز کتاب مقدس است ـ این داستان که در مورد خلقت است طوری که در کتاب مقدس ذکر گردیده که در آغاز هیچ نبوده فقط یك کلمه بود و آن کلمه ذات خداوند بوده است ـ شریعتی درین جا نیز در سرود آفرینش همان آیات را در داخل گیومه می آورد که نقل قول مستقیم از کتاب مقدس می باشد ـ شریعتی میگوید که مسیح و روح القدس نیز شامل این کلمه بوده اند که از آن کلمه (وجود خداوند) سر چشمه گرفته اند ـ درست مانند عقاید مسیحیان که در مورد عیسی مسیح دارند و آنها نیز ذات مسیح را پیوسته با ذات خداوند میپنبدارند ـ

سرود آفرینش

"در آغاز، هیچ نبود،
کلمه بود،
و آن کلمه خدا بود"
و "کلمه"، بی زبانی که بخواندش،
وبی "اندیشه" ای که بداندش، چگونه می تواند بود؟
و خدا یکی بود و جز خدا هیچ نبود،
وبا "نبودن"، چگونه می توان "بودن"؟
و خدا بود وبا او عدم،
وعدم گوش نداشت
حرف هایی هست برای "گفتن"،
که اگر گوشی نبود، نمی گوییم

هر کسی "کلمه" ای است که از عقیم ماندن می هراسد،
و در خفقان، خون می خورد
و کلمه مسیح است
آن گاه که " روح القدس " فرشته ی عشق
خود رابر مریم بی کسی، بکارت حسن، می زند
وبا یاد آشنا، فراموش خانه ی عدمش را فتح می کند
و خالی معصوم رَحمش را
که عدمی است خواهنده، منتظر، محتاج
از "حضور" خویش ، لبریز می سازد
و آن گاه مسیح را

که آن جا چشم به راه "شدن" خویش بی قراری می کند،
می بیند، می شناسد، حس می کند
و این چنین، مسیح زاده می شود
کلمه "هست" می شود
در "فهمیده شدن"، "می شود"
و در آگاهی دیگری، به خود آگاهی می رسد،
که کلمه در جهانی که فهمش نمی کند،
"علمی" است که "وجود خویش" را حس می کند،
ویا "وجودی "که" علم خویش "را
و "در آغاز، هیچ نبود،
کلمه بود،
و آن کلمه، خدابود"
عظمت همواره در جستجوی چشمی است که او را ببیند
و خوبی همواره در انتظار خردی است که او را بشناسد
و زیبایی همواره تشته ی دلی که به او عشق ورزد
و جبروت نیازمند اراده ای که در برابر ش به دل خواه رام گردد
و غرور در آزادی عصیان مغروری که بشکندش و سیرابش کند
و خدا عظیم بود و خوب و زیبا و پر جبروت و مغرور،
اما کسی نداشت
خدا آفریدگار بود
وچگونه می تو انست نیافریند؟
و خدا مهربان بود
وچگونه می تو انست مهر نورزد؟
"بودن"، "می خواهد"!
و از عدم نمی توان خواست
وحیات "انتظار می کشد"،
و از عدم کسی نمی رسد
و "دانستن" نیازمند "طلب" است،
و پنهانی بی تاب "کشف"،
و "تنهایی" بی قرار "انس"

و خدا از "بودن" بیش تر بود"،
و از حیات زنده تر
و از غیب پنهان تر
و از تنهایی تنها تر
و برای "طلب"، بسیار "داشت"
وعدم نیاز مند نیست
نه نیاز مند خدا، نه نیاز مند مهر
نه می شناسد، نه می خواهد و نه درد می کشد و نه اُنس می بندد
و نه هیچ گاه بی تاب می شود
که عدم، "نبودن" مطلق است،
اما خدا "بودن" مطلق بود
و عدم، فقر مطلق بود و هیچ نمی خواست،
وخدا "غنای مطلق " بود.
و هر کسی به اندازه ی "داشتن هایش"، می خواهد
و خدا گنجی مجهول بود
که در ویرانه ی بی انتهای غیب، مخفی شده بود
و خدا زنده ی جاوید بود
که در کویر بی پایان عدم، "تنها نفس می کشید"
دوست داشت چشمی ببیندش
دوست داشت دلی بشناسدش
و در خانه ای گرم از عشق، روشن از آ شنایی، استوار از ایمان و پاك از خلوص، خانه گیرد
و خدا آفریدگار بود و دوست داشت بیافریند
زمین راگسترد
و دریاها را از اشك هایی که در تنهایی اش ریخته بود پر کرد
و کوه های اندوهش را
که در یگانگی درد مندش، بردلش توده گشته بود،
بر پشت زمین نهاد
وجاده ها را که چشم به راهی های بی سو و بی سرانجامش بود
بر سینه ی کوه ها و صحراها کشید
و از کبریایی بلندو زلالش، آ سمان را بر افراشت

ودریچه همواره فروبسته ی سینه اش راگشود
و آه های آرزمندش را۔ که در آن از ازل به بند بسته بود۔
در فضای بی کرانه ی جهان، رها ساخت
بانیایش های خلوت آرامش، سقف هستی را رنگ زد،
و آرزوهای سبزش را در دل دانه ها نهاد،
ورنگ "نوازش" های مهربانش رابه ابرها بخشید،
و ازین هرسه ترکیبی ساخت و بر سیمای دریاها پاشید
و رنگ عشق را به طلا ارزانی داد
وعطر خوش یاد های معطرش را
در دهان غنچه ی یاس ریخت
و بر پرده ی حریر طلوع،
سیمای زیبا و خیال انگیز امید رانقش کرد
و در ششمین روز، سفر تکوینش را به پایان برد
و بانخستین لبخند هفتمین سحر،
"بامداد حرکت" را آغاز کرد
کوه هاقامت بر افراشتند
و رودهای مست از دل یخچال های بزرگ بی آغاز،
به دعوت گرم آفتاب، جوش کردند،
و از تبعیدگاه سرد و سنگ کوهستان ها بگریختند
و بی تاب دریا۔ آغوش منتظر خویشاوند۔
بر سینه ی دشت ها تا ختند
و دریا ها آغوش گشودندو...
در نهمین روز خلقت،
نخستین رود به کناره ی اقیانوس تنهای هند رسید
و اقیانوس که از آغاز ازل،
در حفره ی عمیقش دامن کشیده بود،
چند گامی از ساحل خویش،
رود رابه استقبال بیرون آمد
و رود، آرام و خاموش، خود را۔ به تسلیم و نیاز۔ پهن گسترد،
و پیشانی نوازش خواه خویش را پیش آورد،

و اقیانوس ـ به تسلیم و نیاز ـ
لب های نوازشگر خویش راپیش آورد و بر آب بوسه زد
و این نخستین بوسه بود
و دریا،تنهای آواره و قرار جوی خویش رادر آغوش کشید
و او رابه تنهایی عظیم و بی قرار خویش، اقیانوس، باز آورد
و این نخستین وصال دو خویشاوند بود
واین دریست و هفتمین روز خلقت بود
و خدا می نگریست
سپس طوفان ها برخاستند و صاعقه ها در گرفتند
و تندرها فریاد شوق و شگفتی بر کشیدندو
باران ها و باران ها و باران ها!
گیاهان روییدند و درختان، سر بر شانه های هم برخاستند
ومرقع های سبز پدیدار گشت
و جنگل های خرم سرزد و حشرات بال گشودند...
و پرندگان به جستجوی نور بیرون آمدند
و ماهیان خرد، سینه ی دریا ها را پر کردند...
و خداوند خدا هر بامدادان،
از برج مشرق، بربام آسمان بالا می آمد
و دریچه ی صبح رامی گشود
و با چشم راست خویش، جهان رامی نگریست
وهمه جا رامی گشت و ...
هر شامگاهان با چشمی خسته و پلکی خونین،
از دیواره ی مغرب، فرودمی آمد
و نومید و خاموش،
سر به گریبان تنهایی غمگین خویش، فرومی برد و هیچ نمی گفت
و خداوند خدا، هر شبانگاه بربام آسمان بالا می آمد
و با چشم چپ خویش، جهان رامی نگریست
وقندیل پروین را برمی افروخت
و جاده ی کهکشان را روشن می ساخت
و شمع هزاران ستاره را بر سقف شب می آویخت،

تا در شب بیند و نمی دید
خشم می گرفت و بی تاب می شد
و تیرهای آتشین بر خیمه ی سیاه شب رها می کرد،
تا آن را بدرد و نمی درید
و می جست و نمی یافت و...
سحرگاهان، خسته و رنگ باخته،سرد و نومید،
فرودمی آمد و قطره ی اشکی درشت از افسوس،
بر دامن سحر میافشاند و می رفت و هیچ نمی گفت
رودها در قلب دریاها پنهان می شدند
و نسیم ها پیام عشق به هر سو می پراکندند
و پرندگان در سراسر زمین،
ناله ی شوق بر می داشتند
و جانوران، هر نیمه بانیمه ی خویش بر زمین خرامیدند
و یاس ها عطر خوش دوست داشتن را در فضا می افشاندند
و اما...
خدا همچنان تنها ماند و مجهول
و در ابدیت و بی پایان ملکوتش بی کس!
و در آفرینش پهناورش بیگانه
می جست و نمی یافت
آفریده هایش او رانمی توانستند دید، نمی توانستندفهمید
می پرستیدندش اما نمی شناختندش
و خدا چشم به راهِ " آشنا" بود
پیکر تراش هنر مند و بزرگی
که درمیان انبوه مجسمه های گونه گونه اش
غریب مانده است
در جمعیت چهره های سنگ و سرد
تنها نفس می کشید
کسی "نمی خواست"،
کسی "نمی دید"،
کسی "عصیان نمی کرد"،

کسی عشق نمی ورزید،
کسی نیازمند نبود،
کسی درد نداشت...
و...
وخداوند خدا برای حرف هایش،
باز هم مخاطبی نیافت!
هیچ کس او را نمی شناخت
هیچ کس با او "اُنس" نمی توانست بست
"انسان" را آفرید!
و این، نخستین بهار خلقت بود[۷۵]

این طولانی ترین شعر منثور شریعتی است که در بارهء خلقت جهان، تنهایی خداوند در بین مخلوقاتش و بالآخره خلقت انسان است که مانند نظریهء خلقت مسیحیان و آفرینش انسان و کاینات است ـ در توضیح این سرود آفرینش دکتر شریعتی می گوید که چگونه حاجت به خلقت انسان پیش آمد که در بین همهء موجودات و خلایق هیچ کسی و هیچ شئی خدا را نمی شناخت ـ همهء خلایق پرستش خداوند را می کردند و خدا هنوز یك گنج مستور بود که باید توسط بندگانیش شناخته شود ـ و خداوند خدا خواست برای شناخت خودش و خرده گرفتن خلقتش بنده ای را بیافریند که عصیان گر باشد و همچنین خود مانند خداوند خلاق باشد و پس از آن خداوند انسان را آفرید و این پایان و تکمیل خلقت بود که قبل از تخلیق انسان کامل نبوده ـ دیگر مخلوقات گرچه تابع حکم خداوند بوده اند ولی این انسان یگانه مخلوقی بوده و است که عشق می ورزد و خرد دارد و خدا را توسط همین دو چیز یا همین دو نعمت می شناسد ـ

شریعتی و وضع موجود:
شعری را که درین جا ذکر می کنیم با شعر بی پی شیلی مماثلت نزدیك دارد و بهتر است بگوئیم که قریب المضمون میباشد و در شعر شیلی نیز شاعر خود را برگ های خشکیده و ریخته خوانده است که ذکر آن بعد ازین شعر آورده خواهد شد ـ

سوتك
نمی دانم پس از مرگم چه خواهد شد؟
نمی خواهم بدانم کوزه گر از خاك اندامم

چه خواهد ساخت؟
ولی بسیار مشتاقم،
که از خاك گلویم سوتکی سازد
گلویم سوتکی باشد به دست کودکی گستاخ و بازیگوش
و او یکریز و پی در پی،
دم گرم خویش رادر گلویم سخت بفشارد،
و خوابِ خفگان خفته را آشفته تر سازد
بدین سان بشکند در من،
سکوت مر گبارم را[٧٦]

شریعتی پس از مرگش نیز خود را خارج از علایق دنیوی نمی داندو به مردم می گوید که پس از مرگش وی را درنظام کاینات مشاهده کنند. این شعر که با مفاهیم و خیال بلند و بشکل رومانتیك نوشته شده است، اوج تخیل دکتر شریعتی را نشان می دهد.

نشان مرا بپرس

من در هر ستاره، در جلوه ی هر مهتاب،
در عمق تیره ی هر شب،
در هر طلوع، در هر غروب،
چشم به راه آمدن تو ام
بیا، هر شب بیا!
از ستاره ها نشان مرا بپرس،
از مهتاب سراغ مرا بگیر،
از سکوت کهکشان ها
زمزمه ی مهر جوی مرا با خود بشنو!
بیا، هر شب بیا!
در خلوت هر مهتاب، تنهایم
در سایه ی هر شب، چشم به راهت گشوده ام
در پس هر ستاره پنهانم
در پس پرده ی هر ابر، در کمینم
بر سر راه کهکشان، ایستاده ام
بر ساحل هرافق، منتظرم

بیا، خورشید که رفت، بیا
شب را تنها ممان
تاریکی را بی من ممان
من آن جا بر تو بیمناکم که با شب تنها نمانی،
با دیو شب تنها نمانی
دیو شب بی رحم است، گرسنه است، وحشی است،
خطر ناك است، وحشتناك است
پرنده ی معصوم و کوچك من!
آفتاب که رفت پرواز کن،
از روی خاك برخیز،
این خرابه ی غم زده را ترك کن![۷۷]

درین جا شریعتی با کیفیت خاصی و در حال و هوای ویژه ای از خویش تعریف می کند و وضع حال و زمانش را بیان می کند.

بیگانه

مردی بوده ام از مردم و می زیسته ام در تجمّع
وامّا مردی نیز هستم در این دنیای بزرگ که در آنم
و مردی در انتهای این تاریخ شگفت که در من جاری است
و نیز مردی در خویش
و در یك کلمه، مردی با بودن
و در این صورت،
دردهای وجود، رنج های زیستن، حرف زدن انسانی تنها در این
عالم، بیگانه با این "بودن"[۷۸]

و این هم در وصف خویش که خود راهی را می پیماید که در آن راه پشیمان نیست و این راهی را که پیموده است ازان باز نمی گردد وپشیمان هم نمی شود. خود را فرد پا برجا میداند و درین شعر "نه مرد بازگشتم!" که راهش را تعین کرده است. وفاداری و استواری، استقامت و پا برجا ماندن که اصل ایمان است شریعتی نیز خود را استوار به راهش می داند و با هر بادی نمی پرد و این گونه استقامت و استوار ماندن را دین می داند.

نه مرد باز گشتم!

امّا باز نگشتم
به بیراهه هم نرفتم
که من نه مرد باز گشتم!
استوار ماندن و به هر بادی به باد نرفتن
دین من است.
دینی که پیروانش بسیار کم اند.
مردم همه زادگان روزندو پاسداران شب[۷۹]

درین جا ما متوجه به حال تجرد می شویم که شریعتی در حیاتش احساس آن را کرده است. شریعتی از همه بی نیاز زیسته و حیاتش هم منحصر به کسی نبوده و در طول زندگی اش خودش را تنها و احساس کرده است. در شعر منثور که بنام "آتش و دریا" یاد میشود و خودش این چند جمله ها را نام نداده اند بلکه این از متن آن گرفته شده است بیان گر این گونه تجرد و تنهایی وی می باشد.

آتش و دریا

من با عشق آشنا شدم
و چه کسی این چنین آشنا شده است؟...
هنگامی دستم را دراز کردم که دستی نبود
هنگامی لب به زمزمه گشودم،
که مخاطبی نداشتم
وهنگامی تشنه ی آتش شدم،
که در برابرم دریا بود و دریا و دریا...![۸۰]

مسافر

اکنون کارم سفر است،
مسافری تنهایم
که در زیر کوله باری سنگین، پشتم خم شده
واستخوان هایم به درد آمده است
ومی روم و راه طولانی لحظه ها
درپیش رویم تا افق کشیده شده است
واز هر منزلی تا منزل دور دست دیگر، لحظه ای است

و این چنین من باید صدهزار، میلیون ها لحظه راطی کنم
تابرسم به یك روز [۸۱]

شما

وشما
ای گوش هایی که تنها گفتن های کلمه دار رامی شنوید،
پس از این جز سکوت، سخنی نخواهم گفت
وشما
ای چشم هایی که تنها صفحات سیاه رامی خوانید،
پس از این، جز سطور سپید نخواهم نوشت
وشما
ای کسانی که هرگاه حضور دارم بیش ترم تا آن گاه که غایبم،
پس ازین مراکم تر خواهید دید [۸۲]

خیال

اندیشه ها همچون باران مرغان رنگارنگ بر سرم ریختند!
تماشای آب، رود و دریا- به خصوص غروب ها و شب ها-
خیال رابیدار می کنند،
وهمه ی خاطره های خفته را بر پامی دارد
چه دامنی می کشد خیال!
چه گستر شی می گیرد روح! [۸۳]

شریعتی در نثر پاره های شعری اش سخن از پرستوی مسافر رانده که در چندین جا این حرفها تکرار شده است و در چندین مقام از این پرستوی مسافر توصیف میکند-

پرستوی مسافر

من هم در این شهر غریبم
طوفانی نیز مرا آواره کرده است
مرا نیز در این بی آشیانی خویش شریك کنید
من نیز چون شما آشیانی ندارم
من نیز مرغ سر زمین گمشده ای هستم

پرستوی مسافری هستم
پرستو های خونین پر و معصوم من ،
من به این چشمه رسیدم،
این بود چشمه سار من۔
روح زندانی معبد من،
تشنه ی قرن های بی باران !
کوزه ها را همچنان خشك و غبار آلوده باز گردانده ام
شرم دارم که آنها رابه تو
که در بازگشت بی امید من از این هجرت ناکام،
به دیدارم خواهی آمد۔
پس دهم [۸٤]

دل بسته

همه ی رنگ ها با من آشنایند
هر موجی که از سینه ی دریا برمی خیزد،
به سوی من پیش می آید
و برایم پیامی در ساحل می نهدو باز می گردد
جاذبه ای مر موز، دل مرابه این سر زمین می کشاند
هوا عطری به مشامم می ریخت که گویی
دیری نگذشته است که او از این جاگذشته است
بوی گل صوفی در فضا پرا کنده بود
سکوت بود و سخن بود
هنوز نقش و جودی نبود،
اما طرح "دوست داشتن" بر سینه ی عدم نقش شده بود
گویی بندی نامریی،
پای دل مرابه این جابسته است
دل مرا با این سر زمین کاری هست[۸۵]

این موضوع "دل بسته" که یك نوع دل بستگی به این جهان است و دران عشق ازل را که ودیعهء خداوندی است بیان نموده است۔ طوری که در کتاب انجیل در مورد این گونه "دوست داشتن" گفته شده است که "محبت از خدا است، و هر که محبت کند از خدا مولود شده است و کسی که عشق

نداشته باشد خدا را نمی شناسد، زیرا خدا محبت است"-[۸٦]

زندگی

در باغِ "بی برگی" زادم
و در ثروت فقر غنی گشتم
و از چشمه ی ایمان سیراب شدم
و در هوای دوست داشتن، دم زدم
و در آرزوی آزادی سر برداشتم
و در بالای غرور، قامت کشیدم
و از دانش، طعامم دادند
و از شعر ، شرابم نوشاندند
و از مِهر ، نوازشم کردند
و "حقیقت" ، دینم شد و راهِ رفتنم
و "خیر"، حیاتم شد و کارِ ماندنم
و "زیبای" عشقم شد و بهانه ی زیستنم! [۸۷]

دریای سبز

به نظاره ی آسمان رفته بودم،
گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلقی که بر آن،
مرغان الماس پرَ- ستارگان زیبا و خاموش-
تک تک از غیب سر می زنند و دسته دسته
به بازی افسون کاری شنامی کنند
آن شب نیز ماه با تلالوء پرشکوهش
که تنها لبخند نوازشی است
که طبیعت بر چهره ی نفرین شدگان کویر می نوازد،
از راه رسید و گل های الماس شکفتند
وقندیل زیبای پروین- که هر شب،
دست باپیدای الهه ای آن را از گوشه ی آسمان،
آرام آرام به گوشه ای دیگر می برد
و آن جاده ی روشن و خیال انگیزی که

گویی یك راست به ابدیت می پیوندد![۸۸]

ای کشور من

حلاج شهرم
کسی نمی داند که زبانم چیست؟
که دردم چیست؟
که عشقم چیست؟
که دینم چیست؟
که زندگی ام چیست؟
که جنونم چیست؟
که فغانم چیست؟
که سکوتم چیست؟
ای دنیای ناشناخته ای که به تازگی به تو رسیده ام،
تو را پیش از این ندیده ام
پیش از این، دور از تو در اقلیم دیگری می زیسته ام
من از کشور دیگری آمده ام اما با کوه و دشت تو،
با رودها و دریا چه ها و مزارع سرسبز و باغ های خرم و پرندگان رنگین و زیبای تو،
با آسمان و ماه و خورشید و ستارگان تو آشنایم
سخت آشنایم
آن ها نیز با دل من آشنایند
من همه ی عمر به دنبال تو می گشتم
من در روح اجدادم تو رامی جستم
من آنان را در این راه می راندم
من آن ها را به سوی تو می کشاندم
من اکنون کاشف سرزمین تازه ای نیستم
من وطنم را یافته ام
من در غربت زادم
پدرانم همه در غربت زادند و زیستند و مردند،
و هرگز با غربت خو نکردند
هرگز با مردم سرزمین بیگانه نساختند، دل نبستند

همواره در حسرت میهن خویش، سر زمین روح و سرشت و نژاد خویش بودند
یاد او را لحظه ای از یاد نبردند
ومن نیز با باغ های سبز و سرخ سر زمین بیگانه اُنس نبستم
مرا نفر یفتند
هم چنان استوار و صبور،
دل به جست و جوی سالیان دراز بستم و تو را یافتم
تو را ای کشور من! ای آشیانه ی من!
ای که از آب و گل تست جان و تن من،
ای که در تو من آواره نخواهم بود،
در دامن مهربان تو آرام خواهم شد
در کنار تو پریشانی و غربت و بیگانگی را از یاد خواهم برد
نمی دانی که چه نیازی به گم شدن دارم، به نیست شدن دارم
دوست دارم در پیچ و خم دشت های ناپیدای تو گم شوم،
در عمق دریا های اسرار آمیز تو غرق شوم،
در قلب صحراهای خیال انگیز تو محو شوم،
درد های کهنم را در زیر آسمان تو به فریاد سر دهم[۸۹]

این نثر شاعرانهء دکتر در اوج خیال ذکرعوالم روحانی و آفاقی است ـ طوری که مولانا خویش را پرندهءاین گلستان نمی داند وخویش را مالِ عالم دیگر می پندارد شریعتی نیز خویش را در جهان چار سو و شش جهات بیگانه پنداشته بالآخره سر زمین گم شده اش را می یابدو به جستجوی سرزمینی که از زمان پدرانش در تلاش آن بوده بالآخره به آن می رسد و آن را کشور واقعی اش می داندـ

دورترو دیر ترزیستن

روزی از روزها،
شبی از شب ها،
خواهم افتاد و خواهم مرد
اما می خواهم هرچه بیشتر بروم
تا هر چه دور تر بیفتم،
تا هر چه دیر تر بیفتم،
هر چه دیر تر و دور تر بمیرم
نمی خواهم حتی یك گام یا یك لحظه،

پیش از آن که می توانسته ام بروم و بمانم،
افتاده باشم و جان داده باشم،
همین [۹۰]

انتظارِ لحظه ها در شعر شریعتی:

تورا منتظرند

در دور دست تو را منتظر ند،
شهزاده ای آزاده ای اسیر قلعه ی دیوان۔
به حیله ی جادو در بند
گرفتار و چشم به راه که: ((فریاد رسی می آید))
وبه صدای هر پایی
سر از گریبان تنهایی غمگین برمی دارد که: ((کسی می آید))
و او خریدار تو است،
نیا زمند تو است۔[۹۱]

در نظم فریدون مشیری تحت عنوان انتظار نیز چنین تخیلی بچشم می خورد۔

" من در امواج اضطراب و خیال
نگران، بی قرار ، چشم به راه
گاهی از دیده می فشاندم اشك
گاهی از سینه می کشیدم آه
گر نیاید کجا روم؟ چه کنم؟[۹۲]

جادهء منتظر

زانو انم شکسته است و پاهایم فلج
خسته و مجروح و پریشان
و باری به سنگینی کوهی بر دوش
ومن در زیر آن خم شده ام
و از زیر آن که چندین برابر من سنگین است و بزر گ است
آرام گرفته ام
و تنها، برق حسرت از چشمان بازم
که همچنان به این راه

که تا افق کشیده است، دو خته ام ـ ساطع است
و جاده ی منتظر را در برابرم روشن می دارد
جاده ای که سال هاست چشم به راه هر قدم
خود رابر خاك افکنده است
امّا ر دپایی بر آن نیست و...
نخواهد بود! [۹۳]

از این جاره به جایی نیست

جای پای رهروی پیداست
کیست این گم کرده ره؟ این راه ناپیدا چه می پوید؟
او زین سفر، زین ره چه می جوید؟
ازین صحرا مگر راهی به شهر آرزویی هست؟
به شهری کاندر آغوش سپید مهر
به باران سحر گاهی خدایش دست و روشسته است
به شهری کز همان لحظه ی ازل
بر دامن مهتاب عشق آرام بغنوده است
به شهری کش پلید افسانه ی گیتی
سر انگشت خیال از چهره ی زیباش بزدوده است
کجا ای ره نورد راه گم کرده؟
بیا برگرد!
به شهری بر کناره ی پاك هستی،
به شهری کش به باران سحر گاهی
خدایش دست و روشسته است
به شهری کش پلیدی های انسان این پلید افسانه ی هستی
در این صحرا به جز مرگ و به جز حرمان
کسی را آشنایی نیست ـ
بیا برگرد آخر، ای غریب راه!
کز این جاره به جایی نیست
نمی بینی که آن جا
کنار تك درختی خشك

ز ره مانده غریبی ره نوردی بی نوا مرده است؟
و در چشمان پاکش، در نگاه گنگ و حیرانش،
هزاران غنچه ی امید پژمرده است؟
نمی بینی که از حسرت ((کمند صید بهرامیش افکنده است))
وبا دستی که در دست اجل بو ده است،
بر آن تك درخت خشك
حدیث سر نوشت هر که این ره را رود، کنده است:
که: "من پیمودم این صحرا، نه بهرام است ونه گورش"
کجا ای ره نورد راه گم کرده؟
بیا برگرد!
در این صحرا به جز مرگ و به جز حِرمان،
کسی را آشنایی نیست
ازین صحرا مگر راهی به شهر آرزویی هست؟
بیا برگرد آخر، ای غریب راه!
کز این جا ره به جایی نیست [۹٤]

شعر منثور تحت عنوان "اگر" که در اوج خیال نوشته شده است- در مورد انتظار و پیوستن به مظهر ظهور است- میگوید که مانند بایزید همه او شوی و خودرا از خود وارهانی - طوری که بایزید در یکی از اقوالش میگوید که دلم را بآسمان بردند،گرد همهءملکوت بگشت و باز آمد- گفتم چه آوردی؟ گفت: محبت و رضا ،که پادشاه این هر دو بودند-

اگر

اگر خضر راهی یافتی،
بودای نجات دنده ای بر تو ظاهر شد
و امام مو عود غیب ظهور کرد،
باید همچون با یزید، از بایزیدی خویش
همانند ماری که پوست بیندازد، به در آیی
و همه او شوی که او همه تو خواهد بود
ویکدیگرهم و همدیگرهم خواهید گشت
و از شما جز دو نامی که دو کلمه ی پوك و بیگانه ای خواهند بود،
نشانی از گذشته ی بیگانگی و ایام دو گانگی

بر جای نخواهد بود [۹۵]

می دانم

دیگر نمی دانم کجا، نمی دانم کی؟
می دانم که گردوی من فردا می رسد
بر من از غیب ظاهر می شود
پیامش چه خواهد بود؟
این را نیز می دانم
از من چه خواهد خواست؟
می دانم
چه خواهد پرسید؟
می دانم[۹٦]

گل، شمع، آفتاب

گل من پَر پَر نشوی!
که بلبلی در باز شدن غنچه ی لبخند تو،
زبان به سرود باز کرده است
شمع من خاموش نگردی!
که چشمی در پر تو پیوند تو،
به دیدن آمده است
ساقه یك گلبن بهار من نشکنی !
که دلی در رویش امیدوار تو،
دل بسته است
آفتاب من غروب نکنی!
که شاخه ی آفتاب گردانی به جست و جوی تو،
سربرداشته است [۹۷]

چشم به راه

ای که تو آن من دیگر می،

ای تو که آن توی دیگرتم،
ای هموطن من، هم شهری من، هم کوچه ی من، همخانه ی من!
آشنای من، خویشاوند من!
مگر نه تو خود را مسافری می یابی؟
مگر نه که می دانی سفری هستی؟
مگر نه این است که سفری در پیش داری؟
ای همسفر من!
ای همسفر من، برخیز!
زاد سفر برگیر و قدم در راه نه
که من در پایان راه،
بی صبرانه چشم به راه رسیدن تو ام
تا از آن جا تو را ببرم
از این کشور غریب به سرزمینمان بازگردیم
به آشیانمان در آییم [۹۸]

حرفها:

حرف

حرف ها بر سر دلم عقده کرده است
شش روز است نگذاشته اند حرف بزنم
می خواهم گوشه ای بنشینم و کمی تنها باشم،
حرف بزنم، بنویسم، بگویم
انگشت هایم خمیازه می کشند
باید بنویسم
این حرف ها رانمی شود تحمل کرد،
بیش تر از این در دل نگه داشت،
ورم می کندو رنجم می دهد
می روم
کجا بروم؟[۹۹]

حرف های نگفتنی

حرف هایی هست برای نگفتن

و ارزش عمیق هر کسی
به اندازه ی حرف هایی است که برای نگفتن دارد
و کتاب هایی نیز هست برای ننوشتن
ومن اکنون رسیده ام به آغاز چنین کتابی
که باید قلم رابِکَنم و دفتر را پاره کنم
و جلدش را به صاحبش پس دهم
و خود به کلبه ی بی در و پنجره ای بخزم
و کتابی را آغاز کنم که نباید نوشت[۱۰۰]

سکوت کبود

هر لحظه حرفی از اعماق مجهول درون مامی جوشد
و همچون زبانه های آتش آتشفشانی
از سینه جَستن می کندو از حلقوم بالا می آید
تا از دهانه ی آتشفشان
از دهان ما سر بردارد و بیرون ریزد
و سر به آسمان روح،
چشم به راه آن من دیگر مان بردارد و نمی شود
نمی توان، که زنجیرها فرامی رسند
ولب ها رافرومی بندند
و طناب ها برگردن می پیچند
و حلقوم راتا لحظه ی احتضار می فشرند و می فشرند
تانفس زندانی می شود و خفقان می رسد
وچهره کبود می گردد و سکوت
و چه سکوت کبود سنگینِ بی رحمی![۱۰۱]

قفس کوچک

هر لحظه حرفی در مازاده می شود
هرلحظه دردی سربر می دارد
و هر لحظه نیازی
از اعماق مجهول روح پنهان و رنجور ما جوش می کند

این ها بر سینه می ریزند و راه فراری نمی یابند
مگر این قفس کوچك استخوانی،
گنجایشش چه اندازه است؟[۱۰۲]

بوی یاس

بوی یاس با آدم حرف می زند
خیلی حرف ها را من فقط از بوی یاس شنیده ام
گل یاس بوندارد
آن چه از او می تراود،
خاطره های معطر،
خیال های لطیف و پنهانی و پاك و خوب شاعری است
شاعری که هیچ کس او رانمی شناسد
شاعری که خود راهم اکنون،
درعمق متروك محرابی مخفی کرده است[۱۰۳] ۱۰۳ ـ

عشق:

علی شریعتی عشق را بی تابی یك روح تشنه، نیازمند، نیمه تمام، مجهول، تنها و بیگانه برای یافتن خویشاوند ش، آشنایش، هم جنسش، نیمه ی دیگرش، چشمه ی گوارایش، وطنش و سرشتش می داند ـ وی عشق را همچون مولانا، متعالی ترین احساس و نیاز انسان معرفی میکند ـ و درین رابطه در گفتگو های تنهایی اش نیز عشق را یك بیتابی می داند ـ[۱۰٤]

کار بی چرا

عشق تنها کار بی چرای عالم است،
چه، آفرینش بدان پایان می گیرد ـ
معشوق من چنان لطیف است،
که خود رابه ـــ"بودن" نیالوده است،
که اگر جامه ی وجود برتن می کرد،
نه معشوق من بود ـ[۱۰۵]

کدام چشمه

دلیکه عشق ندارد و به عشق نیاز دارد،

آدمی راهمواره در پی گم شده اش،
ملتهبانه به هر سو می کشاند
خدا، آزادی، هنر و دوست،
در بیابان طلب برسر راهش منتظرند
تا وی کوزه ی خالی خویش را
از آب کدامین چشمه پر خواهد کرد؟[۱۰۶] ۱۰۶-

دوست داشتن

دوست داشتن از عشق بر تر است
ومن هرگز خود را
تا سطح بلند ترین قله ی عشق های بلند،
پایین نخواهم آورد[۱۰۷] ۱۰۷-

عشق

عشق در اوج اخلاصش،
به ایثار رسیده است
و در اوج ایثارش،
به قساوت![۱۰۸] ۱۰۸-

گلستان

"وقتی عشق فرمان می دهد،
"محال" سر تسلیم فرود می آورد"
به نیروی عشقی که در نهان به خدا داشتم
و به قدرت پارسایی ها که در خلوت خویش ورزیده ام،
و به اعجاز ایمانم به نور،
بر سر این قیامتِ انفجار های بی امان فریاد زدم:
آرام!...
شبم روز شد و "نار"م، "نیروانا"
حریق نمرودی بر من گلستان ابراهیمی گشت
هر گلوله ی آتشی، گل سرخی![۱۰۹]

درین اشعار به کلمات عشق، خدا، پارسایی، اعجازِ ایمان، نور، قیامت، نیروانا، حریق نمرودی، گلستان ابراهیمی، گلوله‌ء آتشی، گل سرخی بر می خوریم.

از جهت توان شاعر در کلمه سازی و ترکتب آفرینی، به نمونه های زیر اشاره می شود.

عشق، خدا، پارسایی، اعجازِ ایمان، نور، قیامت، نیروانا، حریق نمرودی، گلستان ابراهیمی، گلوله‌ء آتشی، گل سرخی، یا ساختن این ترکیبات : اعجاز ایمان، گلستان ابراهیمی، گل سرخی وغیره. که هر کدام اوصاف شاعرانه‌ء جداگانه دارد. این گونه کلمات که ویژه‌ء سبك شریعتی به شمار می رود مخصوص به شریعتی میباشد. علاوه برین درین شعر به شیوه ها و ویژه گی های ذیل اشاره می گردد.

- از جهت کار برد صنایع شعری و فنون بلاغی ، در این مصراع: و به اعجاز ایمانم به نور، بر سر این قیامتِ انفجار های بی امان فریاد زدم.

کلمات را به موقع و محل نشانده است و واژه های خوبی در مصراع جاداده است.

- بین گلوله و آتشی، مراعات النظیر، بین گل سرخی، مراعات النظیر، بین حریق و نمرود مرات النظیر. بین نمرود و ابراهیم صنعت تضاد، بین شب و روز صنعت تضاد .

- از جهت ترکیبات تجریدی؛ اعجاز ایمان، قدرت پارسایی، خلوت خویش.

- از جهت ترسیم تصاویر تخیلی و تشبیه سازی و ترکیبهای تخیلی و تشبیهی به موارد زیر می توان اشاره کرد.

به نیروی عشقی که در نهان به خدا داشتم
و به قدرت پارسایی ها که در خلوت خویش ورزیده ام،
و به اعجاز ایمانم به نور،
بر سر این قیامتِ انفجار های بی امان فریاد زدم:

- از جهت پیام شاعرانه : پیامی که در شعر نهفته است دران شاعر توسط عرفان به نیروانا می رسد و آتش نمرودی را به گلستان ابراهیمی مبدل می سازد این است نیروی باور داشتن به عرفان .

از نظر فنی این گونه اشعار شریعتی دارای محاسن خوبی می باشد که هر کدام گرچه نوشته های تنهایی وی است و در حالت خاصی نوشته شده اند و دارای ویژگی های هستند که سبك آن را مشخص می سازد. علاوه بر این در همه‌ء این نثر پاره های شعری اش انواعی از علم بیان و علم بدیع به چشم می خورد.

قطره‌ء اشك:

شریعتی چندین شعری دارد که در وصف قطره های اشك نوشته است. این گونه اشعار در بیشتر اشعار معاصر نیز مشاهده می شود. قطره های اشك را به نحو خاصی بشکل رومانی بیان کرده است. شعر "دو قطره پنهانی" در عین کوتاهی ترجیع بندی بسیار قوی و عاطفی است. کوتاهی شعر

ازآن جهت مورد توجه قرار نگرفته است که اگر شاعر حتی بیت ترجیع را تکرار نمی کرد و همین گونه یك شعر در مجموعه شعری فریدون مشیری بنام زیبای جاویدانه نیز ذکر گردیده است که شباهتی قریب با شعر دکتر شریعتی دارد. فریدون مشیری درین نظم دو قطره پنهانی میگوید: ستاره می تابید، بنفشه می خندید، زمین به گرد سر آفتاب می گردید...[۱۱۰]

شعر شریعتی تحت عنوان "دو کبوتران قاصد من" نیز راجع به همین موضوع است که در صفحات آتی ذکر خواهد گردید. مشیری نیز در شعرش، با کلماتِ طلوع و غروب و بهار و خزان، تکاپو و گیر و دار، شب و روز، آورده است. و شریعتی شعرش را رنگ خاصی داده است و کلماتی را که آورده شعرش را رنگ و هوای خاصی می بخشد.

دانه ی اشك

باز من مانده ام و تنهایی،
دست بر زانوی غم،
سر به دوست،
سردی قطره ی لرزانی بر گوشه ی چشم
و نگاهم حیران،
خیره در پرده ی جادویی
دود سیگار که بر آن می اُفتد،
سایه ساقه ی اندامی
و بر آن می تابد
مهربان پرتو صبحی روشن
و در آن می بینم که از دور،
بال بگشایند زی من بشتاب،
آن دو آواره کبوتر هایم
بنشینند مرا بر دامن
مهربان، خاموش،
خیره در من به نیاز
وبیفشانمشان دانه ی اشك[۱۱۱]

شعر "من چیستم "یکی از شعر های دوره‌ء ابتدایی دکتر شریعتی میباشد. این شعر مال خرداد ۱۳۳۶ ه میباشد و به زمانی تعلق دارد که شریعتی دانشجوی ادبیات در دانشکده‌ء مشهد بوده و این شعر را حسب حال خویش سروده است. همه‌ء این اشعار در دست نیست و بقیه‌ء اشعار که بدست نیامده آنجا

نقطه گذاری شده است.

من چیستم؟

افسانه ای خموش در آغوش صد فریب
گرد فریب خورده ای از عشوه ی نسیم
خشمی که خفته در پس هر درد خنده ای
رازی نهفته در دل شب های جنگلی

من چیستم؟

فریاد های خشم به زنجیر بسته ای
بهت نگاه خاطره آمیز یك جنون
زهری چکیده از بن دندان صد امید
دشنام پست قحبه ی بدکار روزگار

من چیستم؟

برجا ز کاروان سبك بار آرزو
خاکستری به راه
گم کرده مرغ دربه دری راه آشیان
اندر شب سیاه

من چیستم؟

یك لکه ای زننگ به دامان زندگی
وزننگ زندگانی آلوده دامنی
یك ضجه ی شکسته به حلقوم بی کسی
راز نگفته ای و سرود نخوانده ای

من چیستم؟

....
....
....
....

من چیستم؟

لبخند پر ملالت پاییزی غروب
در جستجوی شب......
یك شبنم فتاده به چنگ شب حیات

گمنام و بی نشان
در آرزوی سرزدن آفتاب مرگ[۱۱۲]

احمق نیستم

پُر بودم و سیر بودم و سیراب
و لذتم تنها این که....
آری کارم سخت است و دردم سخت
و از هرچه شیرینی و شادی و بازی است محروم
امّا...
این بس که می فهمم!
خوب است...
احمق نیستم[۱۱۳]

درین گونه اشعار یك نوع روانی و سلاست و پرهیز از پیچیدگی و کنایه سازیهای دور از ذهن دیده میشود که ویژگی چشمگیری است ـ کار برد عناصر و واژگانی از ساخت زبان و فرهنگ عامیانه و رائج بین مردم اما با صبغه شاعرانه نیز درین اشعار قابل توجه است ـ شریعتی مانندفریدون مشیری صاف گو و صریح البیان است و از هر ونوع پچیدگی وبیان مغلق احتراز ورزیده است ـ ناگفته نماند تمام شواهدفوق رامی توان برای توان وقدرت و پشتوانهء شاعرانه در خلق ترکیبات و تصاویر و نیز کلمه شناسی و ترکیب سازی و نو آوری و بدیع نگاری واژگانی به شهادت فرا خواندـ اگر چه بعضی از ترکیبهای شعر به قلمرو شطحیات نزدیك می شود اما باز رنگ و صبغهء شعر بودنش بر صبغهء شطح بودنش غلبه داردـ این نوع اشعار که صبغهء شطح را در بر دارد در بیشتر موارد بچشم می خورد که اشعار زیر شاهد این گونه شطحیات می باشدـ

نزدیك تر به خدا

من باید فرود آیم،
نباید بنشینم،
سال هاست، از آن لحظه که پَر بر اندامم رویید
و از آشیان، از بام خانه پرواز کردم
همچنان می پرم هرگز ننشسته ام،
و دیگر سری نیز به سوی زمین و به سواد پلید شهرها
و بام های کوتاه خانه ها بر نگر داندم،

چشم به زمین ندوختم،

پروازی رو به آسمان،

در راه افلاك

و هر لحظه دور تر و بالاتر از زمین

و هر لحظه نزدیك تر به خدا![١١٤]

بعضی ازاشعار شریعتی احیاناً صورت های دیگری از عرفان و منطق و مضامین فلسفه یا مضمونهای آن را عرضه می کند که البته توجه به آنها ابهام یا اشکالی را که ممکن است برای پاره ای اذهان در ادراك پیدا بکند.در همن شعر فوق شریعتی اشار ه به بلوغت فکری اش میکند که به مقامی رسیده که ازین خاك ارفع تر است و حالا شاعر مربوط به این عالم خاك وگِل نیست بلکه آفاقی و ملکوتی شده است. این شعرش را اگر در قالب سنجش انداخته آن را بررسی کنیم، معلوم می شود که :

ـ ازجهت همآهنگی کلمات و سادگی بیان خیلی جالب است.

ـ از جهت توان شاعر در کلمه سازی و ترکیب آفرینی، شاعر کلمات ساده و عام فهم را بکار برده و بر کلمات مغلق و پیچیده تکیه نکرده است ـ و فقط خواسته ما فی الضمیرش را به خواننده برساند.

ـ برای روشن شدن دستگاه و اژگانی و زبان شعر باید دیده شود که کلماتی که در شعر بکار برده شده آیا مفهوم واقعی را به خواننده میتواند برساند یا خیر. اگر در چند کلمات ساده و روان مفهوم واضح می گردد پس نیاز به آوردن واژه های نامانوس و دور از فهم نیست و باید به همین قدر اکتفاء شود.

ـ آنچه به غیر از این ترکیب ها و مفردات در اشعار فوق و در اشعار آینده جلوه گری می کند و خود را به رخ می کشد، تعابیر شاعرانه و ابداعی است که در لابلای کلمات و در اثر حسن انتخاب و اژگان حاصل آمده است.آوردن مترادفات و هم معنی در شعر و نثر یکی از ویژگی های بارز شعرو نثر شریعتی است.

ـ از جهت کار برد کلماتی که در پاره های شعر منثور بکار برده شده، همهءاشعار و پاره های نثرش که در نتیجهء به کار گیری مجدد کلمات و قدرت او در شناخت ظرفیت کلمات و هنر مندی او در عبور کلمات از کانال مجاز و استعاره و درك مفاهیم مختلف و معانی حقیقی و مجازی مشاهده میشود.

جاویدان

همواره من و زندگی با هم خواهیم بود

و خواهیم ماند،

جاویدانِ جاویدان،

تا ابد [١١٥]

شعری را که تحت عنوان "هند" سروده است دران وصف کشور ماوراء الطبیعه و کشور پُر از روحانیت را بیان نموده پارهء خاکی که دران جا تمدنی براساس روح و مذهب بناشده و از در ودیوارش روح و حرفهای ماوراء الطبیعه می تراود-این کشور پُر افسانه و افسون و عشوه و ادا، کشور خیال و شعر عرفان و موسیقی، خاکی که درانجا نیروانا را باید جست- درین جا بالواسطه اشاره به داستان تیگور و طوطی اش میکند که در ارمنستان با طوطی خودش درد دل می کرد و روزی رسید که تیگور پس به زادگاهش برگشت و همین کشش روحانی میهنش بود که وی را وادار به برگشت کرد-در وصف چنین قارهء پُر رمز وشور شریعتی چنین اظهار نظر می کند:

هند

ای دست پرورده ی نامدار دیرین من!

ای که عمر را همه دست در دست من بگذاشتی

و راه ها را همه پا به پای من آمدی

لحظه ای را به سخن این پیر راهت،

پیر راه های پیشینت گوش فراده!

به این پرسش که از عمق نهادت،

ازهمه ی ذرّات و جودت،

ازهمه ی ذرّات آفرینش،

از همه ی نگاه ها،

از همه ی یاران تاریخت،

از همه ی همدردان و هم اندیشان دیرینت بلند است

پاسخ گوی!

چه می کنی؟

چه می گویی؟

هر بادامی که به طوطی اسیر در سرزمین ارامنه می دهی

او را برای هند دیوانه تر می کنی

هند!

این اقلیم بزرگ پُرافسون و پُرافسانه،

سر زمین خیال و شعر و تصوف،

خاك پاکی که

زمینش، هوایش، آسمانش راهمه از عشق سرشته اند

وخلقش همه بی تاب نجات اند و بی قرار سفر و گریز،

و وصال به ساحل آرام و بی کرانه ی پر از روح
و سر شار از عطر سبك و نوازشگر نیروان...
کشور سبز چشم های زمین،
جنگل های انبوه و وحشی و پر اسراری که گام هیچ کسی
قلب پاك و چشم به راه آن را نیالوده است
کشور پرستش،
پرستش بت، بودا، شاهزاده ی بنارس، سیدارتا...!
ای خیال پرداز بزرگ!
ای که بر بال شعر می نشینی
و در قلب مرغان زیبای کلمات
از خود و زندگی خود
و سر نوشت دشوار و سنگین خود
و از زمین و دیوارها و کوه ها و فاصله هایش دور می شوی،
هر شب، اسرایی و هر شب، معراجی
تا کجا؟[۱۱۶]

کبوتران من

امّا نه، او باید بر گردد
کبوتران معصوم، چشم به راه بازگشت اویند
اگر برنگردد، آن هابی آب و دانه می مانند
سراسیمه می شوند
غمگین می شوند...
ای کبوتران من،
که بر سربرج عاشقی آشیان دارید،
فردا همراه بانخستین پیك خورشید بامدادی،
به سوی شما پرواز می کنم[۱۱۷]

یکی از اشعار شریعتی تحت عنوان "پرومته" است که ازجهت پیام و ژرف ساخت و مضامین و یا "موتیو" Motive خیلی عالی و پُر از فکر و انگیزه میباشد. "پرومته" یك شعر نمادین Symbolic است و در آن خود را مشعل بردار انقلاب و تغیر کننده خوانده است که در خیمه های تاریك دارد آتش می افکند. شریعتی خویش را موظف می دانسته تا در جامعه اش یك نوع دگر گونی را ایجاد کند و در

جایی احساس رسالت را بر دوش میخواند و خود را حامل رسالتی می داند که باید در مدت کوتاه آن را به اکمال برساند :

"من رسالت همه ی پیامبران و بت شکنان را بر دوش های ناتوان خویش احساس می کنم، من " اهل حق" ام، بنده ی خاص علی! امام راستین من ، شیر پیروز روزهای مدینه ؛ روح تنها و دردمند شب های نخلستان، بر شانه ی رسول خدا بالا رفت و همه ی " صورت " ها را، همه ی "مجسمه ها" ی سنگین و چوبین قریش و نقش و نگارهای زشت و یادگارهای جاهلیت و کفر و شرك را از در و دیوار معبدش زدود، شکست، فرو ریخت"-[۱۱۸]

شعر های آتی را اگر در محك نقد بگذاریم و با اصول و موازین و ظرافت کاریهای نقد ادبی و سبکشناسی حکم کنیم، به این نتیجه می رسیم که درین اشعار ظرافت کاری های که انجام داده شده، نوعی رستاخیز کلمات و واژگان است- این کلمات و واژگان به نحوی عامیانه و محاوره ای آورده شده که شکل Epic را با خود گرفته است-و یك نوع شکل رزمی را با خود گرفته است-

پرومته

مشعل پرومته را در دست دارم و با آن،
همچون قهرمانان المپ به هر سومی تازم
و آتش در خیمه های سیاه- سی و سه خیمه ی سیاه- می افکنم،
و دامن چادر سیاه شب را می سوزانم
و آتش در دامنه های یخ بسته،
قله های برف گرفته،
ورودهای فسرده می افکنم
و دارم چه می کنم؟
دنیا را به آتش می افکنم
زمین را گوی مشتعلی چون خورشید می کنم
جهانی از آتش می سازم، از آتش ابراهیم،
آتشی که بر او، همه گل سرخ شد
کوهستان پارناس دیگر جای ماندن نیست
ای زئوس، دیگر فرصتی نمانده است
از این سر زمین کوچ کن![۱۱۹]

وقتی...

وقتی که دیگر نبود
من به بودنش نیاز مند شدم
وقتی که دیگر رفت
من به انتظار آمدنش نشستم
وقتی که دیگر نمی توانست مرادوست بدارد
من او را دوست داشتم
وقتی او تمام کرد
من شروع کردم
وقتی او تمام شد
من آغاز شدم
وچه سخت است
تنها متولد شدن
مثل تنها زندگی کردن است،
مثل تنهامردن! [۱۲۰]

دیشب، امروز

چراغ های کوچه پرَ پرَ گشتند
سپیده پنجره راشست
نسیم سرد برخاست
آه، صبح شد
شب رفت و دیشب شد
فردا آمد و امروز شد[۱۲۱]

یکی از طولانی ترین پاره های نثر شعری دکتر شریعتی تحت عنوان "ای مرغك اسیر" است که در چندین موارد در کتاب گفتگو های تنهایی آمده است ـ از چندین پاره ها صرف نظر میشود چون در آن نظم وجود نداشته و کاملاً شکل نثر را با خود داشته لذا آ ن را در زمرهء نثر شماریده ایم ـ درین جا این عنوان و نوشته ها نمادین است و وضع سکوت و جمود جامعه را تمثیل می کندو به مرغك اسیر توصیه میکند که در پنجره بماند چون هوا سرد است و به پرنده آزاد نیز توصیه می کند که نزدیك به پنجره نرفته به آواز پرندهء اسیر گوش ندهد ـ این گونه کلمات و تمثیل پرندهءاسیر بیان گر وضع آن زمان است و شاعر از حاکم وقت خرسندی و رضامندی نشان نمی دهد ـ

ای مرغك اسیر

ای مرغك اسیر!
به بال های ناتوان و پرواز های در قفسِ مرغِ اسیرِ دیگری
چشم مدوز!
به ترانه هایی که در قفس می خواند گوش مده!
قفست را به قفس آهنین او نزدیك مساز!
خود را در دو زندان گرفتار مکن!
ای تو که جوشان حیاتی و سرشار زندگی،
از این کویر خشك و تافته بشتاب بگذر!
خود رابه چشمه ی آبی،
سایه ی درختی،
پناه سرد و استوار کوهی، آبادی ای برسان!
ای مرغك اسیر!
که در باغی دور دست می خوانی،
زمستان است
تندباد های سرد و زوزه کش رانمی بینی
که از دل یخچال های مهیب و بزرگ کوهستان ها برمی خیزند
وهمچون لشکر و حشیان بی رحم و خونخوار
بر سرزمین ما می تازند...

ای مرغك اسیر!
که در باغی دور دست می خوانی،
زمستان است
این باغستان بزرگ رانمی بینی،
که در زیر شلاق های بی رحم این جلاد،
از وحشت سکوت کرده است؟
نمی بینی که غار تگران وحشی
چگونه بر این باغ ها تاخته اند
و فرش های مخملین سبزه ها را بر چیده اند؟...
ای مرغك اسیر!

که در باغی دور دست می خوانی،
زمستان است...
گیسوانت راکنار زن و بناگوشت را
در آینه ی چشمان من ببین!
ببین که سیلی بی رحم سرما
چگونه آن را برده است؟
سرخی آن،
سرخی آزردگی سیلی های پیاپی خشمگین زمستان است
من آن رامی بینم
من درست تر از تو می بینم

ای مرغك اسیر!
که در باغی دور دست می خوانی،
زمستان است
مگر مرغوای جغد های شوم را
بربام ریخته ی ویرانه ها نمی شنوی؟
مگر بانگ زاغان سیاه شوم به گوشت نمی خورد
که چگونه شاد و آسوده فریاد می کشند؟
وسردی زمستان و پژمردگی سبزه زاران
و مرگ صدها غنچه ی نشکفته ای که در دامن مادر افتاده اند،
آنان رابه نشاط آورده است
و بر در ودشت، حکومت بخشیده است

ای مرغك اسیر!
که در باغی دور دست می خوانی،
زمستان است
آوای محزون تو را در قفسی می خوانی،
از میان هیاهوی گوش خراش زاغان زشت و شاد
که آسمان را سیاه کرده اند، می شنوم
و تو نیز نغمه های غمگین مرا

که ازدوردست می آید می شنوی
و می دانی که در این باغستان افسرده
که در زیر سم ستوران لشکر زمستانی پایمال گشته
و بر ویرانه های یخ بسته و خاموشش
کافور مرگ ریخته اند،
اندام بی روح هزاران غنچه ی ناکام را
در کفن سپید پوشانده اند،
همچون تو مرگی هست که درباغی دور دست می خواند

ای مرغك اسیر!
که در باغی دور دست می خوانی،
زمستان است
تو سرت را از لای میله های قفست بیرون میار!
خاموش باش!
در کنج قفست آرام گیر!
سرت را در زیر بالت پنهان کن!
منقارت را در لای پر های نرم و رنگینت فروبر!

ای مرغك اسیر!
که در باغی دور دست می خوانی
زمستان است
ای پرستوی اسفندی!
بهار مرده است[۱۲۲]

ما و ماه

ماه در اوج آسمان می رود،
و ما در گوشه ای از شب،
همچنان به گفت و گوی دست ها
گوش فرا داده ایم و ساکتیم

و در چشم های هم، یکدیگر رامی خوانیم
در چشم های هم، یکدیگر رامی بخشیم
ومن همه ی دنیا را در چشم های او می بینم
و او همه ی دنیا را در چشم های من می بیند
و ما در چشم های هم ساکتیم
و در چشم های هم می شنویم
و در چشم های هم یکدیگر رامی شناسیم،
یکدیگر رامی بینیم
و چشم در چشم هم
وگوش به زمزمه ی لطیف و مهربان دست ها خاموشیم
و ماه در اوج آسمان می رود[۱۲۳]

این شعر درست در۱۳٤۳ش نوشته شده هنگامیکه شریعتی در زندان قزل قلعه بسر می بُرد- یکی از اشعار شریعتی که در مورد مهراوه میباشدو در زندگی اش نیز مهراوه را بسیار دوست می داشته است و مهراوه زنی بوده که در دیانت بودایی حق خود را بدست آورده و قبل از وی زن نمی توانسته راه عرفان را سپری نموده "نیروانا" را بفهمد ومهراوه پس از دست زدن به اعتراض این حق را میگیرد- شریعتی درین چند اشعار و در چندین موارد از مهراوه تمجید می کند و وی را یکی ازشجاع ترین و نیرومندترین زن های تاریخ بشر میداند- طوری که در یکی از شعر هایش میگوید:

" سفر بد تر است" مهراوه
مست گشتم که شود دل نفسی غافل از او
غافل از آنکه شود باده بلای دل از او
به سفر رفتم تا مهر فراموش کنم،
مهر در مهر بیفزود به هر منز ل از او[۱۲٤]

سرشار آرامش

مهر اوه ی من!
من از گفتار زشتی که بر زبان رفته است، بیمی ندارم
من از کردار بدی که از من سرزند، نمی هراسم
من پس از هر خطا، همچون پس از هر ثواب
و پس از هر نفرین، همچون پس از هر آفرین
وپس از هر سرزنش، همچون پس از هر نیایش

جانم از آرامش و سکون سرشار است
دلم از امید و نوازش لبریز است
که بدی های من هرگز از مهر تو افزون نتواند بود
که زشتی های من از زیبایی تو بیرون نتواند شد
ای خوب ترین خوب من!
ای تمیس، مهراوه ی خوب من! [۱۲۵]

آه

من هر لحظه، هماره
شب و روز
همه وقت و همه جا
صدای این بارش ها و ریزش های پیوسته را
که سینه ام را پر می کند،
و سبوی قلبم را لبریز می کنند، می شنوم
و آه!
آه که کسی نمی داند و نمی شنود!
که "کس" سر بربالین سینه ی من ندارد
و هیچ کس، گوش آشنای این آوازه های غیبی راندارد
که این گوش ها
تنها صدای برهم خوردن اشیا رامی توانند شنید
صدای حرف های ناگفته را
آوای نیاز های بنهفته را
و زمزمه ی جو یبارهای مرموزی را
که در صحرای روح آدمی روانند
و ترنم صدها ترانه برلب دارند،
نمی توانند شنید،
مگر گوش کسی
اما سر بر بالین سینه ی من ندارد [۱۲۶]

سیر ابدی

نمی دانم این سیر ابدی
و این کشف و شهود مستی بخش
که هر روز و هر دم مرا
در این اقیانوس اعظم و بی کرانه و بی انتهایی
که خلسه و جذب و مراقبت و تامل و اشراق می نامند
ولی نام دیگری دارد
و نام ندارد که در نام نمی گنجد،
فروتر می برد و غرقه تر می سازد
تا کجاها می کشد و تا کجاها می رسم؟
تا خدا و آن سوی دریای خدا
تا کجا؟
آن سوی هر سویی
تا چه می دانم؟
اما می دانم که تا منزل مرگ خواهم رفت
و می دانم که مرگ منزلی در نیمه راه است
آیا از آن سوی مرگ نیز سفری خواهد بود؟
کاشکی باشد؟
کاشکی از پس امروز بود فردایی! [۱۲۷]

فاصله

آه! که چقدر فاصله ی مادور است
فکر می کنم هیچ وقت نرسی
و من در کنار این دنیا تنها بمانم
و تو همیشه منظره ی من باشی
و در پیش چشم های من،
در سینه ی چشم انداز من،
قبله ی نگاه من
و هیچ وقت نه در کنار چشم های من،
هیچ وقت

در این زاویه همواره تنها خواهم بود بی تو
تو را خواهم دید
و آن گاه چه بگویم
به یك نابینا، یك بیگانه، یك دور دست
که چه ها می بینم؟[۱۲۸]

خدای المپ

اگرقدرت از " دست دادن" رامی فهمیدند،
من اکنون یکی از خدایان المپ می بودم
و اگر برای ضعف نیز
در برابر هر هول، مجسمه ای می ساختند،
در قبال " از دست دادن"
همه ی پرستندگان رب النوع ها
تندیس مرا برمی گزیدند[۱۲۹]

من و تو

و آن گاه خود راکلمه ای می یابی که معنایت منم
و مرا صدفی که مرواریدم تویی
و خود را اندامی که روحت منم
و مرا سینه ای که دلم تویی
و خود را معبدی که راهبش منم
و مرا قلبی که عشقش تویی
و خود راشبی که مهتابش منم
و مراقندی که شیرینی اش تویی
و خود را طفلی که پدرش منم
و مراشمعی که پروانه اش تویی
و خود را انتظاری که مو عودش منم
و مراالتهابی که آغوشش تویی
و خود راهراسی که پناهش منم
و مرا تنها یی که انیسش تویی

و ناگهان
سرت را تکان می دهی و می گویی:
نه، هیچ کدام
هیچ کدام این ها نیست، چیز دیگری است
یک حادثه ی دیگری و خلقت دیگری
و داستان دیگری است
و خدا آن را تازه آفریده است [۱۳۰]

راه سوم

چه تنگنای سختی است!
یک انسان یا باید بماند یا برود
و این هر دو،
اکنون برایم از معنی تُهی شده است
و دریغ که راه سومی هم نیست![۱۳۱]

رزاس

گل رُزاس با این خاطرات و پیوستگی ها
که در این معبد کشف شده است
به من ثابت کرد که این همان گلی است
که من سال هایی که نمی دانم که بوده است،
گم کرده بودم
و اکنون به تصادفی
که هرگز تصورش نیز نمی رفت، پیداشد
گل رُزاس!
چه نام قشنگی، چه جای خوبی، چه سمبل زیبایی!
چه گل ظریفی، و چه گذشته ای، چه شکوهی!
گل رُزاس!
گلی مورد احترام و تقدس مردم پارت
سمبل الهه ی باران و برکت و رویش و بهار و آبادانی!
گل رزاس همچون گل هوما، گل سو مای هندیان،

نام گل صوفی اسلام است [۱۳۲]

شعر

شعر زبان شکست است
شکست حسرت است ونفرت است
و شعر شِکوه است و شِکوه
شکایت است و...
شعر زبان روح گرفتار و شکسته ای است
که از پس دیوار با نیمه ی دیگرش
که در آن سوی دیوار چشم به راه او است،
سخن می گوید
از پس دیوار از آن بهشت گمشده اش
که از آن جا به این تبعیدگاهش راندند، حکایت می کند
ودریك کلمه شعر، زبانِ سخن از ماوراء است [۱۳۳]

چرا؟

اگر میعادی نباشد، رفتن چرا؟
اگر دیداری نباشد، دیدن چه سود؟
و اگر بهشت نباشد،
صبر بر رنج و تحمل زندگی دوزخ چرا؟
اگر ساحل آن رود مقدس نباشد،
بردباری در عطش از بهر چه؟[۱۳٤]

شریعتی با لوئی ماسینیون عشق می ورزیده و وی را مظهر عشق و ایمان، چشمهء جوشان عرفان و حکمت و روح پاك و سوزان می دانست ـ در چندین موارد از وی ستایش ها کرده و هنگامیکه کتابش را ترجمه می کرده نیز در آغاز آن کتاب ازین شخصیت بزرگوار خیلی ستایش کرده است ـ شریعتی یك نوع میل وعشق با این شخصیت داشت که در گفتگو های تنهایی اش و در کتاب هبوط در کویر ازان بطور مرتب یاد می کند ـ

کجا یی؟

دنیا تمام شده است
دیگر منم و شبستانی پاك،

منم و در غرفه ای آبی،
کفش آب و سقفش آسمان و دگر هیچ
سینه ی بازِ دریا
طاق باز بر موج، دراز کشیده،
دست ها در زیر سر بالش کرده،
خود را به دامن نرم و مهربان آب سپرده،
همراه نسیم شوخ و بازیگر و بس دانك و شیرین کارم
چه سفری!
چه دنیا یی!
کجا یی ای همسفر سفر های نیمه شبان خوب من؟
ای که یادت رفرفِ شوق من است
وهر صبحگهی مرا تا بارگاه ملکوت خدا
به معراج هایی شگفت می برد
کجا یی ای ماسینیون من!
ای چشمه ی جوشان حکمت!
ای آفتاب سوزان عرفان!
ای مهتاب مهربان امید!
ای ایمان!
ای عشق![۱۳۵]

سرنوشت بشر بدست دلست و زبان دل شعر است ـ اما اگر کسی شاعر نباشد از کلام موزون ساختن هیچ حاصلی بدست نمی آید ـ بهترین شعر آن نیست که بصد آرایش بدیع مزین باشد، بلکه بهترین شعر را میتوان یك فکر و حال وسوزی دانست که دردل شنونده تاثیر بگذارد،چراغ راهی پیش پای نابینا بگذارد و در غم دیگران مارا شریك کند ـ چراغی باشد که اینهمه حسن دنیا را نشان بدهد ـ ولی متاء سفانه دیده شده که از شاعر جز خلق صور و صنایع لفظی چیزی بدست نیامده و با تعریف های بیجا جمعی را برنج و فکر بیهوده وامیدارند ـ از این جهت است که هر روز اشعار فراوان بچاپ می رسدو در هر جا کلیات و دواوین شعرا به کثرت بچشم می خورد ولی خیلی کم شاعرانی هستند که شعرشان به درد جامعه نخورد ـ در عین حال ما در ادبیات قدیم و همچنین در دورهء مشروطه و نیز در هر یك از قرون و اعصار همیشه سخنگویانی داشته ایم که کلمات و سروده های بی نظیر شان چون نغمات فرشتگان آسمانی جانپرور و دل انگیز، غرق سوز و حال و دلنشین بوده است ـ

بخشی از پاره های نثر شریعتی گرچه نثر میباشد ولی شکل شعر را باخود گرفته اند و قشنگ نوشته شده. جذبه و جوش های درونی خویش را با لحنی بیان نموده اند که نثرش شعر شده و بعضی از این گونه پاره های نثر شکل شعر را با خود میگیرد. گفتگو های دوره، تنهایی اش که نتیجهء دوره تنهایی وی است از این نوع جوش و جذبه میباشد. این جوش و خروش چنان روح پر هیجان شریعتی ر ابخود مشغول داشته که گاهی سخنش به مرز شطح وطامات رسیده و گاهی به هذیان نیز رسیده است.

نبودن

صدایی که هیچ گاه در سکوت این شب، خاموش نمی شود
فریاد دردمند و ملتهب گیلگمش، قهرمان سومر!
ناله هایش را از فاصله ی پنج هزار سال می شنوم،
که در زیر این آسمان، همچون خود او آواره می گردد
و دست به در و دیوار این جهان تنگ می کشد
تا روزنه ی پروازی بگشاید
که دلش سخت گرفته است!
شوق پرواز...
آرزوی فرار!
چه شورانگیز و خوب است سفر!
گریز، پرواز،
چه خوب است نبودن![١٣٦]

شریعتی در یکی از موضوعاتش پیرامون گمشده نوشته است دران داستان خلقت بشر را بیان نموده است که بخشی از سرود آفرینش را نیز همراهش اضافه نموده است. درین موضوع دیده میشود که بعضی از جملاتِ سرود آفرینش را که در کتاب کویر ذکر گردیده نیز آورده است که تکراری میباشد.

گمشده

هر کسی گمشده ای دارد،
و خدا گمشده ای داشت
هر کسی دو تاست،
و خدا یکی بود

ویکی چگونه می توانست باشد؟
هر کسی به اندازه ای که احساسش می کنند، هست،
و خدا کسی که احساسش کند، نداشت
عظمت ها همواره در جستجوی چشمی است که آن راببیند
خوبی ها همواره نگران که آن را بفهمد
و زیبایی همواره تشنه ی دلی است که به او عشق ورزد
و قدرت نیازمند کسی است که در برابرش رام گردد
و غرور در جستجوی غروری است که آن را بشکند
وخدا عظیم بود و خوب و زیبا و پر اقتدار و مغرور،
اما کسی نداشت
و خدا آفریدگار بود و چگونه می توانست نیافریند
زمین راگسترد و آسمان ها رابرکشید
کوه ها برخاستند و رودها سرازیر شدند و دریا ها آغوش گشودند
وطوفان ها برخاست و صاعقه ها در گرفت
و باران ها و باران ها و باران ها
"در آغاز هیچ نبود، کلمه بود و آن کلمه خدا بود"
و خدا یکی بود و جز خدا هیچ نبود
و بانبودن چگونه توانستن بود؟
و خدا بود و با او عدم بود
و عدم گوش نداشت
حرف هایی هست برای گفتن که اگر گوشی نبود، نمی گوییم
وحرف هایی که هرگز سر به ابتذال گفتن فرود نمی آورند
و سرمایه ی هر کسی به اندازه ی حرف هایی است که برای نگفتن دارد
حرف های بی قرار و طاقت فرسا
که همچون زبانه های بی تاب آتشند
کلماتش هر یك انفجاری را در دل به بند کشیده اند
اینان در جستجوی مخاطب خویشند
اگر یافتند آرام می گیرند
و اگر نیافتند، روح را از درون به آتش می کشند
و خدا برای نگفتن، حرف های بسیار داشت

درونش از آن ها سر شار بود
و عدم چگونه می توانست مخاطب او باشد؟
و خدا بود و عدم
جز خدا هیچ نبود
درنبودن، نتوانستن بود
بانبودن نتوان بودن
و خداتنها بود
هر کسی گمشده ای دارد
و خدا گمشده ای داشت[۱۳۷]

کبوتران قاصد

ای دو کبوتران من،
که بر سر برج عاشقی آشیان دارید!
ای شما قاصدان پیغام های آشنایی من!
بر روی این خاکِ دشمن خیز،
در زیر این آسمان بیگانه،
غریبی چشم به راه شماست
پیام های غیبی
از بهت غمگین و گرفته ی افق،
ناگهان، همچون...
همچون خودت قامت بر کشیدی
و قله ی مغرور کوهی را
که در گذرگاه طوفان ها
وسیلی تندبادهای وحشت
و در زیر برف و باران و کولاك وسرما،
هر لحظه استوار تر و گردن کش ترمی رویید،
همچون موج بلنددریایی،
فرونشاندی و نرم ساختی و هموار کردی
رام و آرام، گویی هیچ است هیچ!
سوار تیز تکی که برسینه ی این کویر می ساخت

وغبار راهش چشم ها را خیره می ساخت،
ناگاه در آن دریچه هایی که به سوی عالمی دیگر
در برابرش بازشد، فرو رفت
و در عماق بی انتهایش،
محو شد، گم شد، مُرد!
آن کبوتران زیبا و نا آرام من
که بر بام بلند تو آشیان دارند،
مرا قاصد پیام هایی غیبی اند،
با من از سر زمین های دیگر،
آسمان های دیگر، زندگی های دیگر،
بامن از کهکشان ها،
عرش ها،
آتش ها ،
روشنایی ها،
نوازش ها
و صحرا ها و دریاهای دیگر خبر ها دارند،
سخن ها گفته اند [۱۳۸]

غروب کن!

ای خورشید،
بر دم دروازه ی مغرب ایستاده ای چه کنی؟
چشم انتظار کیستی؟
غروب کن!
بگذار شب بیاید
بگذار جامه ی سیاهش را بر چهره ی کائنات افکند
بگذار شب بر سرم باز خیمه زند![۱۳۹]

خاطرات

ای بیگانه ی من!
تونمی دانی که،
خواهرم، همسرم و یا شاید هم یکی از خویشان من بوده ای؟

نمی دانم ولی مطمئنم- مطمئن مطمئن-
که ما با هم چونان زوجی محرم، زندگی می کردیم
این را مطمئنم، مطمئن مطمئن
هر روز، هر شام و در هر لحظه،
یکی از خاطرات گمشده مان را به یاد می آورم:
روزی که باهم به سفر رفته بودیم
شبی که باهم تا سپیده دم نجوامی کردیم
بامدادی بهاری که در آن، احساس های عاشقانه ام را
با تو درمیان می نهادم
و نیم روزی که باهم در بارانداز زودخانه ای
که از قلب بهشت روپاهامان می گذشت،
به غذا خوردن نشسته بودیم
آرمیده بر زمین، بر چمنزاران،
دستانمان یکدیگر رامی جستند و قلب هامان
به آرامی از عشق مان می گفتند
و قطره ی اشکی از گوشه ی چشمانمان می جوشید،
در حالی که نگاه های مادرمیان اختران،
امیدها و خیال هامان و تمامی "واژه" های زیبای عشق را
رنگ آمیزی شده و عطر آگین
جست و خیز کنان بر صفحه ی آسمان،
شناور بر این اقیانوس سبز رازها،
رقصان، دست در دست ستارگان
و چرخان- به گونه ای آرام و دوست داشتنی
در افق آبی رنگ، دنبا ل می کردند[۱۴۰]

هبوط

مرا کسی نساخت، خدا ساخت،
نه آن چنان که "کسی می خواست"،
که من کسی نداشتم
کسم خدا بود، کس بی کسان

او بود که مرا ساخت آن چنان که خودش خواست
نه از من پرسیدونه از آن "منِ دیگر"م
من یك گِل بی صاحب بودم
مرا از روح خود در آن دمید
و بر روی خاك و در زیر آفتاب،
تنها رهایم کرد
"مرابه خودم واگذاشت"[۱٤۱]

آغاز

دو پاره ابر، آرام و خوش آهنگ
به سراغ هم آمدند
ناگهان برقی زدو قهقهه ی دیداری
و دو نیمه سیب سقراطی، یك سیب شد
و باریدن گرفت
ونخستین بهار، آغاز شد[۱٤۲]

اگر شکل ظاهری و مقائسهء ساخت شعری و فرم آن را مشاهده کنیم، از جهت پیام همان هبوط آدم است به زمین. خاك آدم را که سرشتندو بعد ازان به این خاکدان فرستادند و تسلیم هیچ کسی نشدو بخودش واگذاشتند. درین کائنات تنهایی بشر خود انحصاری او را نشان می دهد. بعقیدهءاو آفرینش آدم و عجائبی که در خلقت بشری نهفته است اهمیت بسیار دارد و شاید بهمین سبب چندین بار بکمال قدرت باری تعالی و آفرینش انسان اشاره نموده و تنها انسان را حامل خود انحصاری و خلاق بودن و بیش از همه پذیرایی عشق الٰهی و نمودار عالم کبیر شمرده است. از جهت وجود تصاویر و ایجاد تشبیهات شاعرانه قوی و بارور است. زبان شعر نما است.شریعتی کوشیده است از زبان رائج و سنت جاری زبان استفاده کند. در بعد همآهنگی محور های آن نوعی همخوانی دیده می شود.

باتو

باتو همه رنگ های این سر زمین را آشنا می بینم
باتو همه ی رنگ های این سر زمین مرا نوازش می کنند
باتو آهوان این صحرا دوستان هم بازی من اند
باتو کوه ها حامیان و فادار خاندان من اند
باتو زمین، گاهواره ای است که مرا در آغوش خود می خواباند

ابر حریری است که بر گاهواره ی من کشیده اند
وطناب گاهواره ام را مادرم،
که در پس این کوه ها همسایه ی ماست،
در دست خویش دارد
باتو دریا با من مهربانی می کند
باتو سپیده ی هر صبح بر گونه ام بوسه می زند
باتو نسیم، هر لحظه گیسوانم را شانه می کند
باتو من با بهار می رویم
باتو من در عطر یاس ها پخش می شوم
باتو من در شیره ی هر نبات می جوشم
باتو من در هر شکوفه می شکفم
باتو من در طلوع، لبخند می زنم
در هر تندر، فریاد شوق می کشم
در حلقوم مرغان عاشق می خوانم
در غلغل چشمه ها می خندم
در نای جویباران زمزمه می کنم
باتو من در روح طبیعت پنهانم، در رگ جاری ام در نبض
باتو من بودن را، زندگی را، شوق را عشق را، زیبایی را
مهربانی پاك خداوندی را می نوشم
درختان برادران من اند و پرندگان خواهران من اند،
و گل ها کودکان من اند
و اندام هر صخره، مردی از خویشان من است
و نسیم ها قاصدان بشارت گوی من اند
و "بوی بارانِ بوی پونه، بوی خاك،
شاخه های شسته، باران خورده، پاك"
همه خوش ترین یادهای من، شیرین ترین یادگار های من اند
بی تو، من...[۱۴۳]

روز

در هم می آمیزند و سلام و پرسش و خنده ی صبحگاهی!

گویی دیداری پس از بازگشت است!
آری، از سفر خواب باز می گردند،
و در پای چشمه ی جوشان فلق
که میعاد گاه پس از هر شبشان است،
یکدیگر را دیدار می کنند...
و روز آغاز می شود[۱٤٤]

غریب

این جا ، جای من نیست
بر روی این زمین غریبم
این آسمان، سقف خانه ی من نیست
نباید به این جا می آمدم
این جا تبعیدگاه من است
چه گناهی مرا به این غربت دور رانده است [۱٤٥]

جهانِ دیگر

آنجا انسان خدا نتواند شد ،
به بی پایانی نیارد پیوست ـ
اینجا اناالحق می زند ـ
به گرنمان می رسد،
به برهمن میپیوندد،
بودا می شود،
به تائو راه می یابد ـ
آنجا سرانجام حضور خدا،
رهرو را از پیشروی باز می دارد ـ
و آسیا اندوه تماشا را دریافت ـ
و ناپیداری را شناخت ـ [۱٤٦]

دکتر شریعتی با اندیشه‌ء ژرف و مواج و خلاق خود بحق نتوانسته است تازه ترین، ناب ترین و پویا ترین معانی را ازواژه های ادبی بدست آورد و در این زمینه نیز گنجینه پر ارزشی از خود بیادگار باقی گذاشته

است.

شریعتی که تصوف را برای اجتماع مهلک می دانست ولی برای فرد عامل سعادت می دانست همیشه پافشاری داشت اگر همهء جامعه به سوی تصوف بپیوندد، جامعه بسوی انحطاط کشانده خواهد شد ولی اگرهمین عامل را فرد بپزیرد به اوج کمال خواهد رسید و می گوید: "تصوف و عرفان بزرگ ترین عامل کمال فرد و انحطاط جمع است".[۱٤۷]

شریعتی در تصوف و عرفان نیز از مقاماتی سخن می گوید که گویا از وادی ها و اقلیم های هفت گانه عشق داشت می گذشت ودر مقامات مختلف احوال آن جا را بیان میکند ـ مانند موضوع " دنیای من" که در مورد یکی از مراحل سفر عرفانی صحبت کرده و به وادی حیرت رسیده است که یکی از مقامات راه سلوک بشمار می رود.

دنیای من

و چه سخت و طولانی بود گذر بر "وادی حیرت"!
مرگی که یك عمر طول کشید!
غربت و طنم بود و آفتاب پدرم، کویر آتش خیز، مادرم
باسر انگشتان نواز شگر باران اشك روییدم
و با گریه ی ابر های اندوهبار، سیراب نوشیدم
و در خاك پر برکت و حاصل خیز درد، ریشه بستم
و با رنج پروردم و در انتظار، قد کشیدم
تنهایی، خانه ی دلم شدو انزوا بسترش
و یاس گهواره اش و آرزوی بی امید، پیر قصه گویش
و شعر، شیر پستان های دایه اش و بی کسی، آغوش آرام بخشش
و عطش، آب خویش گوارش و افسانه، شیرینی کامش
و خیال، حکایتگر معشوقش و اسطوره، تاریخش
و قصّه، خاطره ساز آینده اش و کلمات، نوازشگران خوب و مهربانش
وقلم، جبرئیل پیام آورش و دفتر، میعادگه محرمش
و شب، نخلستان خلوت نالیدنش
و دوست داشتن، آموزگارش
وایمان، مکتبش و قربانی، امتحانش
و غربت، و طنش و یاس و امیدش
و جدایی، سرودهر سحرش

وفرار،زمزمه ی هر روزش و وردهر نیم شبش
ورهایی(رستگاری) منهبش
وصخره و مهتاب، میعادگهش
وبهشتِ "اوپا"، سر منزل آرزویش [١٤٨]

کجا؟

از بالای سرم، سرپوش آسمان را بر داشته اند
وفضای بی کرانه ی نیستی نمودار شده است
ومن خود را همچون سایه ی موهومی می یابم،
که در صحرا افتاده است
و چون روح آواره ی کویر که بی قرار و خشمگین،
خاك بر افلاك می فشاند،
و در اندامِ تك درختان خشك و نومید می پیچد،
و گمشده اش را می جوید و نمی یابد
ذات خویش رامی جویم و نمی یابم
من سایه ی اویم، او کجا است؟
در اعماق زمین؟ در آغوش کوه ها؟
در قلب دریاها؟ درپس ابرها؟
در آن سوی افق ها؟
کجا؟[١٤٩]

آغازی دیگر

دوپاره ابر،
از دو سری آسمان به راه افتند
شلاق ناپیدای نسیمی شوق زده،
آن دو رابه روی هم می راند
یکی تیره وگرفته و عبوس،
بر چهره اش اخمی تند
و در سینه اش
صاعقه ها و تندرها و رعدها ی دیوانه و مهیب به بند کشیده،

بی قرار انفجار،

و دیگری همچون کبوتری سپید،

به الطافت خیال دخترك معصومی،

دربستر ناز نیم شبان که سیمای تابناك و نیرو مند پدر را

که فردا از سفر باز خواهدگشت،

در رئویای شیرین یك نیمه شب تابستان می پرورد

سبك بار، همچون روح پار سایی،

لطیف، همچون روح مهربانی،

پاك، همچون قلب روستایی،

سپید، همچون صلح،

صمیمی، همچون آشتی،

سبك، همچون نفس کشیدنی پس از گریستن،

روشن، همچون دیداری پس از بازگشت،

وزیبا... ؟

زیبا...همچنان پاره ی ابر سپید گوشه ی آسمان،

درنخستین بامداد شسته ی خلقت

می بینم که دوباره ابر،

آرام و خوش آهنگ به سراغ هم آمدند

ناگهان برقی زد و قهقهه ی دیداری،

ودو نیمه سیب سقراطی، یك سیب شد

و باریدن گرفت[۱۵۰]

دوری

همچون سایه ای که در رویش مداوم نور رنگ بازد،

دشت ها و دریاهای شگفت غیبی پیاپی می رسند

و مرا در دامن خود فرومی کشند

ومن هر بار، درسینه ی چشم اندازی تازه،

می میرم و جان می گیرم

ومدام در رنج و شوق مرگ و حیات بی امان خویشم!

حالتی دارم که در وهم نمی گنجد

هر لحظه این جهان، تابناك تر و بی کرانه تر می نماید
و هر لحظه دورتر و حقیرتر
چه رویایی پر شکوه و چه حقیقت پر جلالی است!
همه ذرات این عالم با ذرات وجود من آشنایند
نمی دانم چگونه ام؟
هراس و شك و شگفتی،
و لذت و اضطراب و نیاز،
و کنجکاوی و انس و حیرت
و انتظار و اشتیاق
وبسیار حالت های غریبی که دل های نفرین شدگان زمین،
و زندانیان آسوده ی زمانه نمی شناسند،
در من به هم آمیخته اند
و مرا در سینه ی گدازان این آفتاب، فرومی برند
ومن، گرم لذتی سرشار،
خود را تسلیم این موج ناپیدایی کرده ام که شتابان،
به دور دست این دریا می رود،
و مرانیزباخویش می برد[۱۵۱]

یکی از خصایص ویژه این اشعار زبان لطیف و تا حدی رُمانی است که در شعر بکار بُرده شده است- و بهتر است بگوییم تحت تاثیر همین روحیهء خاص، اشعار تا حدی زیادی عاطفی شده است- روانی و سلاست و پرهیز از پیچیدگی و کنایه سازیهای دور از ذهن ویژگی چشمگیری دیگر دارد- کار برد عناصر و واژگانی از ساخت زبان و فرهنگ عامیانه و رائج بین مردم اما با رنگِ شاعرانه نیز قابل توجه است- ناگفته نماند تمام شواهدفوق رامی توان برای توان و قدرت و پشتوانهء شاعرانه در آوردن ترکیبات و تصاویر و نیز کلمه شناسی و ترکیب سازی و نو آوری و بدیع نگاری واژگانی به شهادت فرا خواند- اگراین اشعار را در محك نقد بگذاریم و با اصول و موازین و ظرافت کاریهای نقد ادبی و سبك شناسی مقایسه کنیم ، نوعی بوقلمونی کلمات است- از طریقی آشنائی زدایی که خود به دو قسم اصلی تبدیل می شود- یا واژگانی است یانحوی و این از نوع رنگینی کلمات است که کلمات آشنا بچشم می خورند و لی درست و با رنگ و آمیزش رویایی آورده شده است-جائیکه می گوید" همهء ذرات این عالم باذرات وجود من آشنایند" شکل عاطفی و رومانی را با خود میگیرد-

مهراوه ی من

مهراوه ی من!

من پرشکوه ترین سرودهای عالم را

درستایش تو- ای دختر آفتاب- خواهم سرود

من پرشورترین ترانه های عاشقی را

که برخوردار ترین معشوقان جهان از آن نصیبی نبرده اند،

برایت خواهم ساخت

ای غزلِ غزل های دل من!...

همه جا خوب ترین گل های معطر شعر را

از باغ های عشق و صحراهای اساطیر خواهم چید،

ودسته گلی خواهم بست

ودریك بامداد اسفندی،

به یاد نخستین پر ستوی بهاری

که بریك عمر زمستانی پرگشود،

ارمغانت خواهم آورد

مهراوه ی خوب من!

من از اقصای زمین می آیم،

از اقلیم های افسانه،

دریا های ناشناس،

سر زمین های غریب

من از اقصای تاریخ می آیم

من همه ی قرن ها را بوده ام[۱۵۲]

این اشعار یکی از بهترین شعر های شریعتی است که پُر از عاطفه میباشد و دران مهراوه (زن بودائی) را مخاطبش ساخته در وصف وی نوشته است- از نظر سبك و فن کلمات و واژه های مناسبی را در اشعار جا داده است - شعر رنگ رُمانی و عاطفی را باخود گرفته است- این یکی از بخش های نوشتارهای میباشد که در چندین صفحات کویر در آورده شده و دران مخاطبش زنِ بودایی مهراوه است که شریعتی آن را خیلی دوست میداشته است -و این هم مذید در وصف و بیان مهراوه درین شعر:

ای خوبی خوب!

اینك بادامنی پر از خوب ترین گوهر های زمانه،

دستی پر از زیبا ترین زیور های زمین آمده ام

تاهمه را،
هرچه را اندوخته ام
به معبد پاك تو ای الهه ی مهر،
مهراوه ی قدسی من، وقف کنم
من از معراج آسمان ها می آیم
همه ی طبقات آسمان راگشته ام
در دل ستاره باران نیمه شب های روشن و مهربان تابستان،
بر جاده ی کهکشان، تاخته ام
صحرای ابدیت را در نوردیده ام
بال در بال فرشتگان،
در فضای پاك ملکوت شنا کرده ام
با خدایان، ایزدان، امشاسپندان،
باهمه ی الهه های زیبای آسمان،
با همه ی ارواح جاوید ی که در نیروانای روشن و بی وزش آرام یافته اند،
آشنا بوده ام
از هر جا ، از هریك،
یادی، یادگاری برایت هدیه آورده ام
ازسیمای هر کدام، زیبا ترین خط را ربوده ام
از اندام هریك، نازنین طرح راگرفته ام
از هر گلی، افقی، دریایی، آسمانی، چشم اندازی،
رنگی دزدیده ام،
و بادست و دامنی پر از خط ها و رنگ ها
و طرح های آن سوی این آسمان زمینی،
از معراج نیم شبان تنهایی،
به دامان مهربان تو
ای دامن حریر مهتاب شب های زندگی سیاه من
فرود آمده ام
نشسته ام تا آن و دیعه ها که از آسمان ها آورده ام
در دامن تو ریزم
ای خوبی خوب! آیینه مهر![۱۵۳]

این شعر نیز که مانند شعر قبلی مخاطبش مهراوه بوده،از جهت لفظ و ترکیب نیز مانند اغلب پاره های شعری و نیم شعری این مصرع ها خیلی ساده و روان و دارای انسجام و از تاثیرات مصطلحات کلامی و فلسفی را دارد و این نکته هنگام مقایسه ء آن با دیگر اشعار روشن میگردد ـ ویژگی های چشمگیر این شعر لطیف بدین قرار است:

ـ تموج عناصر شعری از ساخت طبیعت مانند:طبقات آسمان،دل ستاره باران،شب های روشن تابستان، صحرای ابدیت،گل، دریا، آسمان، چشم اندازی،رنگ ها وخط ها، دامن حریرمهتاب وغیره ـ

ـ از جهت ترسیم تصاویر تخیلی و تشبیه سازی و ترکیبهای تخیلی و تشبیهی میتوان به این موارد اشاره کرد ـ دستی پُر از زیبا ترین زیور های زمین ـ بر جادهء کهکشان تاخته ام ـ از هر گلی ـ ـ ـ رنگی دزدیده ام ـ و نشسته ام تا آن ودیعه ها که از آسمان ها آورده ام در دامن تو ریزم ـ

ـ از جهت ترکیبات تجریدی ؛ معبد پاك، الهه ء مهر، مهراوه ء قدسی، فضای پاك ملکوت، ارواح جاویدی، نیروانای روشن وغیره ـ

ـ از جهت توان شاعر در کلمه سازی و ترکیب آفرینی، به این نمونه ها اشاره می شود ـ حریر مهتاب، طرح های آسمان زمینی، با ساختن این ترکیبات ،الهه های زیبای آسمان، جادهء کهکشان، بال در بال فرشتگان ـ

ـ از جهت کار برد صنایع شعری و فنون بلاغی، در این بیت: من از معراج آسمان ها می آیم ـ همه ی طبقات آسمان را گشته ام ـ و همچنین صناعات ادبی دیگری مانند:بین روشن و مهربان و بین خوب ترین گوهر های زمانه و زیبا ترین زیور های زمین مراعات نظیر و غیره ـ اما درین شعر،بین دامن حریر مهتاب و شبهای زندگی سیاه من صنعت تضاد دیده میشود ـ

شهر خدا

و که می داند که پُرشدن یعنی چه ؟
پر شدن یك انسان خالی یعنی چه؟
بارش تند بارانی تندر آسا، صاعقه زن،
با قطره های سرد و درشت
بر کشتزاری تشنه، زرد و خشك
که در کویری سوخته و ساکت
عمری در انتظار باران سر به آسمان برداشته است،
چه "حادثه" ای است!
که می داند؟ که می داند؟ که می داند؟

من می دانم مهراوه!

من می دانم ای بارانِ تند بهاری!

ای ابرِ باران خیز اسفندی

که دامن پرُ از بهارت راناگاه برسرم افشاندی!

ای ابر سپید سبك بالِ اسفندی که ندانستم از کدا مین افق آمدی؟

از کدا مین دریا به نیروی آفتابِ دوست داشتن، برخاستی

وبر بالی سرم، چترِ سپیدِ مهر افراشتی؟

و با نازِانگشتان بارانت،

آن تك درخت خشك بی برگ و باری را

که از قلب تافته ی کویری ساکت و سوخته قامت کشیده بود

و سر به دوزخ برداشته بود،

باغش کردی و در همه ی جنگل های زمین طاق!

من می دانم مهر اوه ی من!

و...تو نمی دانی

و تو نمی دانی که توگل نازی

که در گل خانه روییده ای

قناری زرین بالی که در قفسی آواز خوانده ای

ومن می دانم که جگن صبور و لجوج این کویر آتش خیزم،

که در طوفان روییده ام،

که در آتش، شاخ و برگ افشانده ام،

که سیلی ها خورده ام از بادها

و تبرها خورده ام از هیزم شکنان

که برای تنور آبادی های این سر زمین

جگن هارا، گزها و طاق ها را از ریشه می زنند

که روییدۀ کویرم و تنها...

و تنهای تنها

نه خزه ام، نه خار،

جگنم، جگنی بی باك و مغرور

که هرگز با کویر خونکردم

و علی رغم هول و حریق این زمین دوزخی،

تن بر خاك ندادم
برگ و بار ندادم
و سر نوشتم به جرم گستاخی در برابر این جهنم پست
که زاده گاه خزه ها و خزنده هاست، تنهایی بود
و زندگی ام خاموش
و تو مرغ آواره،
آن مرغ آواره ی کویر
که از مرغدان روستاییان کویر بگریخته ای،
که در آسمان بی پناه کویر
که از سقفش آتش می بارد و از کفش خاك برمی خیزد،
بر بلندترین شاخه ی آزاد و بی پیوند این درخت بنشستی
سال ها پیش، دل من که به عشق ایمان داشت
تا که آن نغمه ی جان بخش تو از دور شنید
اندرین مزرع آفت زده ی شوم حیات
شاخ امیدی کاشت
چشم بر راه تو بودم که تو کی می آیی
بر سر شاخه ی سرسبز امید دل من...
که تو کی می خوانی؟...
در دل این تك درخت سکوت،
تك درخت خشك غرور
آشیان بستی و آسمانِ بهت کویر خاموشم را
از شور و فریاد آوازهای کودکانت،
جو جگان نوپر نو پروازت پر کردی
وسقف کو تاه این آسمان بیگانه با ما را
از بالای سرم برداشتی
وزمین تافته ی این کویر آتشناك را
به باران های سحر گاهی شستی
و خاك تیره ی اقلیم زندگانی را
با مخمل سبز پوشاندی
و چه می توانم گفت که چه کردی؟

چه می توانی دانست که چه کردی؟

تو پرم کر دی

تو لبریزم کردی

تو آبادم کردی

تو آزادم کردی

و من پر شدم

و من لبریز شدم

و من آباد شدم

و من آزاد شدم

و من، مهراوه ی من

از هر دلی که از یادی تپیده است

و از آن ترانه ای روییده است

و از آن میان، آن چه را که به کار دل من

و تپیدن های دل من آید جستجو خواهم کرد

و اگر یافتم

و اگر در انبوه زیبا ترین ترانه ها،

دیوانه ترین غزل ها

و مشتاق ترین کلمات عاشقانه

که فرهنگ گران بهای دل های خوب اند

و مذهب زیبای دوست داشتن،

آن چه را که درخور خوبی های تو،

شایسته ی زیبایی های تو باشد یافتم،

برخواهم گرفت

و دیوانی که در مدح شمس کهکشانِ همه ی ستارگانم،

منظومه ی آفرینشم خواهم سرود،

به کار خواهم گرفت

ای کشور "غیب"!

و سوسه ی تو مرابر روی این زمین آرام نمی گذارد

ای میهن افسانه ای من،

سر زمین همه ی آرزو های بلند،

شهر خدا،

شوق تو زیستن را در زمین دشوار کرده است

ای خویشاوند را ستین من که هرگز باتو نبوده ام،

ای مخاطب من که هیچ گاه باتو سخن نگفته ام،

بی تو با بیگانگی و سکوت می میرم

میهن من، مهراوه ی من!

انتظار، گم گردن تو است،

غربت، غم دوری تو،

اضطراب، درد بی تو ماندن،

غم، داغ بی توزیستن،

عشق، آرزوی تو،

شعر، گفتگوی تو،

مذهب، راهی به سوی تو ،

عرفان، آشنایی تو

من باهمه ی نگاه ها بوده ام،

در همه ی دل ها گداخته ام،

در همه ی نژادها همسفر تاریخ،

همنشین اساطیر بوده ام

مهراوه ی من، میهن من!

در نام های تُهی الهه ها تو رامی پرستیدم

من آن ها را از تو پُر می کردم

درسیمای قهرمانان تو را عاشقانه می ستودم

در خاك سر زمینم باتو عشق می ورزیدم

در چشم های معشوقم تو رامی دیدم

در اندام بتم تو رامی ستودم

چه می گویم؟

درلبخند مهتاب،

درنوشخند سحر،

درنجوای بادها بر سر شاخه های سپیدارهای بلند،

در زمزمه ی جویبار،

در دل شب های باغ،
در حلقوم هر دردمندی، تو رانالیده ام
در چنگ هر نوازنده، تو رانواخته ام
در زبان همه ی شاعران، تو راسروده ام
در قلم همه ی نقاشان، تو رانگاشته ام
درتیشه ی همه ی پیکر تراشان، بت سازان، تو را ساخته ام
در خلوت تنهایان، برای تو گریسته ام
در همه ی دل های عشاق، به خاطر تو تپیده ام
همه ی چشم های خوب از دل من اشك ریخته اند
همه ی آه های ناکام از سینه ی من برخاسته اند
در همه ی بی تابی ها، غم های ناشناس، حسرت های مجهول،
عطش های تشنه، جستجو های بی انتها،
همه من بوده ام
همه تو بوده ای
هنر رابه جستجویت فرستاده ام و هنوزت نیافته است
عشق را در پی ات روان کرده ام و هنوز آواره است
زیبایی ها از تو نشان می گیرند و هنوز نشناخته اند...
کجا یی؟ که ای؟
ای آشنای ناشناس!
ای خویشاوند بیگانه!
ای همیشه با من! [١٥٤]

دریـن جا نثری وجود دارد که کم تر از شعر نیست ـ نثری است که در قالب شعری نوشته شده است و با اختصار و جامع بیان گردیده است ـ درین بخش نثر شریعتی از هر نوع پدیده بدش میاید ـ هر پدیده ای و جلوه ای به چشمش یك عذاب و نا خوشگوار و ناقابل تحمل بنظر می آید ـ

او نیست!

دلی که از بی کسی غمگین است،
هر کسی رامی تواند تحمل کند
هیچ کس بدنیست
دلی که در بی اوبی مانده است،

برق هر نگاهی جانش رامی خراشد
لبخندها زهر آگین،
دهان ها حفره های وقیح آزارد هنده،
تسلیت ها خفقان آور،
لذت ها دروغ هایی فریبنده،
زیبایی ها حیله های اغفال،
افق ها حصار های عبوس زندان،
درختان هریك قامت دشنامی،
ابرها هر پاره سایه ی نفرینی،
مهتاب سرد و آفتاب رسوایی
و روز، بر گرفته ی وقیحی که او را
برسر کوچه و بازار بیگانگان می گرداند
و شب، گرگ آدم خواری که در پناهگاه دردمندش
او رامی جوید تافروبلعد
و طبیعت نه دیگر هیچستانی سر دو گنگ
که دوزخی در گرفته از حریق و دریایی موّاج از آتش های عذاب...
که هر چهره ای، نگاهی، طرح اندامی، طنینی، رنگی
در نگاه های او فریاد می کشد که او نیست![۱۰۰]

چه می بینم!

درخت زرین آفتاب در برابرم می روید و من،
در پرتو سربی سحر،
سواد آبادی ای رامی یابم که بر کرانه ی هستی رنگ می گیرد
وهر دم به چشم، آشناتر می آید
واکنون کوه ها و رودها و باغ ها و برج و باروها
و خانه ها و جاده ها و کوچه ها همه را
و آن کوچه که باهم همیشه از آن گذر داشتیم
و...آن خانه... همان کوه و همان رود
و آنك دهانه ی آشنا و خاطره آمیز همان غار
آفتاب تا بلندی چاشتگاه بالا آمده است،

و صبح، همه جا را روشن کرده است
و هستی به لبخندی به رنگ دوست داشتن می خندد
آه، چه می بینم!
چه ها می یابم[۱۰۶]

همان نمی دانم...

هیچ بیراهه ای ناشناس در پیش پایم،
مرابه سر منزلی مجهول نمی خواند
به راه افتادم
در هیچ منزلی بر سر راه درنگ نکردم
هیچ دعوتی را نپذیرفتم
آمور هیچ یك مرا نفریفت که همه رامی شناختم
و آمدم و آمدم تا بدین جا رسیدم
تا "آن" را یافتم
همان "نمی دانم چه" ای را ، که همه ی عمر
مرا بی قرار خویش کرده بود
همان "نمی دانم که" ای
که همه ی چهره ها را درنگاهم بیگانه نموده بود
همان "نمی دانم کجا" یی
که جهان را در دلم غربتی سیاه ساخت
گفتند بیعت کن! نکردم
گفتند بمان! نماندم
گفتند بخواه! نخواستم
رنجم دادند، اسیرم کردند، بی نامم کردند،
بدنامم کردند، مجروحم کردند تا تسلیم کنند،
و تسلیم نشدم
تا رامم کنند، رام نشدم
تابشوم، نشدم
تا در غربت ماندگار شوم تا باشب خو کنم
همان ناشناسی که دلم را با او آشنامی یافتم،

نگذاشت تا با این آشنا ها که دلم با آن ها بیگانگی میکرد، بمانم[۱۰۷]

او

در دل سیاه شب،

هر ستاره ای که سر می زند، اوست

چشمك هر ستاره ای

نگاه دزدانه ی اوست که مرا پیغام می دهد،

که در زمین تنها نیستی،

که مرا غروب نیست،

مرا با تو جدایی نیست،

مرا بی تو زندگانی نیست،

مرا بی تو سر نوشتی نیست، سر گذشتی نیست

هر ستاره ای مرا مژده ای است که او هست، که اوست

که او خورشید بی غروب من است

که او وصال بی فراق من است

که او حضور بی غیبت من است

او در دم هر نفس من است

در کوبه ی هر نبض من است

طعم هر طعامم اوست

شهد هر شرابم اوست

عطر هر یاسی نجوای اوست

وزش هر نسیمی نوازش اوست

قطره ی هر شبنمی اشك اوست

عاشقی رنگ سمند او

آسمان، پرتوی از سر درِ اوست

مخمل ابر، گل پیکر اوست

ساقه ی صبح، بر و بالایش،

نغمه ی وحی خدا آوایش،

آرزو طرحی از اندامش،

مژده نقشی است ز پیغامش،

زندگی رایحه ی پیر هنش،

جان من تشنه ی نوش دهنش[۱۵۸]

این پارهء نثر شاعرانه در اوج تخیل نوشته شده است و دران اشاره به نظریهء وحدت وجود شده است۔ شریعتی معتقد به عقیدهء "همه اوست" و مانند مولانا می گوید که در هر شئی ذات او شامل است:

دوئی از خود بیرون کردم ، یکی دیدم دو عالم را !

یکی جویم ، یکی گویم ، یکی دانم ، یکی خوانم!

هوالاول ، هوالآخر ، هو الظاهر ، هوالباطن

بغیر از هو و یا من هو ، دگر چیزی نمی دانم[۱۵۹]

و یا به گفتهء شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری که راجع به وحدت الوجود می سراید:

عرش و عالم جز طلسمی بیش نیست

اوست، پس این جمله اسمی بیش نیست

گر ببینی این، خرد را کم کنی

جمله او بینی و خود را گُم کنی ![۱۶۰]

شعر زیر هم در مورد وحدت وجود است۔ درین سطور هدف خلقت انسان بیان گردیده است۔ درین جا اشاره ای به حدیث قدسی شده است و نیز اشارهء به آیهء قرآنی که در مورد امانت و خلافت آدم آمده است۔

دو غریب

ای که هوای من شده ای،

دم زدن در تو حیات من است

ای که در گذرگاه عمر، تو را یافته ام،

تو مرا می سازی ومن تو رامی سازم

تو مرا می سرایی ومن تو رامی سرایم

تو مرا می تراشی ومن تو را می تراشم

تو مرا می نگاری و من تو رامی نگارم

من تو را بر صورت خویش می سازم،

و از روح خویش در تو می دمم که همانند منی ،

که خلیفه ی منی، که امانت دار منی

اما افسوس، افسوس که تو در زمین نیستی،

تو بر روی زمین نیستی

زمین از آن مانیست، زمین از آن دیگران است

بر روی این خاك، هر دو غریبیم،

هر دوبی کسیم، هر دو اسیریم [١٦١]

پیام آشنایی

"رجعت"

شور انگیز ترین آرزوی دل های خونا کرده به تبعیدگاه است

نیمی از عمر را

در تبعیدگاه سیاه به سر کردم و با آن خونکردم

با قلعه بانان بیعت نبستم

تنها و غمگین در خلوت جمعیت خلق می گردم

وباکَسَم کاری نیست

و گویی هر چشمی مرا چشم خلیفه ای است،

در من آویخته و مرا امید رهایی نیست

پیام آشنایی نیست[١٦٢]

این جوش و خروش چنان روح پر هیجان شریعتی ر ابخود مشغول داشته که از همهءافرادچهار سویش کناره جسته و در انزوا از همه بیزار و از همه بی نیاز سخن می گوید و با کسی پیوند و آشنایی ندارد۔دریں جا باید اعتراف کرد که روح مسالمت و خلق سلیم و اخلاق و رفتار اجتماعی و اصول جهان بینی شریعتی که همه تواضع و فکر بکر و جدت پسندی است، همیشه در خلال سروده های وی موج میزند و بخواننده می فهماند که سراینده ءاین قطعات تا چه حد بی نیاز بوده و با هیچ رنگی نه آمیخته است ۔

آسمان

کشور سبز آرزوها،

چشمه ی موَج و زلال نوازش ها، امیدها و...

انتظار! انتظار!...

سر زمین آزادی، نجات، جایگاه بودن و زیستن،

آغوش خوشبختی، نزهتگه ارواح پاك فرشتگان معصوم،

میعادگاه انسان های خوب،

از آن پس که از این زندان خاکی،

بادست های مهربان مرگ، نجات یابند![١٦٣]

شریعتی در این اشعار و در اشعاری که گذشت حرکت و عمل را بیان نموده است و بار ها گفته که حرکت را ادامه باید داد و گرنه انسان می خسپد۔ در جایی میگوید؛ منتظر نمان که پرنده ای بیاید و

پروازت دهد، در پرنده شدن خویش بکوش ـ[١٦٤]

آسمانی دیگر

سفر به آسمان ها
از روی زمین آغاز نمی شود
از درون شهر ها و آبادی ها،
از درون خانه ها و بسترها آغاز نمی شود
از زیر خاکِ از عمق زمین باید به آسمان پرواز کرد
آن آسمان،
این سقف کوتاه در زرورق گرفته ی کودن
که بر سر ما سنگینی می کند، نیست[١٦٥]

معصومیتِ سبز

از صحرا باز می گشتم و نسیم،
همچون مادر مهربان و آداب دانی
که کودکان خویش را حق شناسی و ادب می آموزد،
سر های نهال های جوان و بوته های نوزاد،
و ساقك های شیر خواره ی غلات شیر مست خویش را،
به نشانه ی حرمت و داع بامن، خم کرده بود
در دور دست صحرا گم می کردم،
سرم را بار دیگر برگرداندم،
وباتکان دادن پر وقار و بزرگ منشانه ی دست هایم،
سرشار از توفیق و لذت و غرور و نوازش،
به احساسات خاموش و لبریز از خلوص
و سر شار از معصومیت سبز این سبزهای معصوم،
پاسخ می گفتم[١٦٦]

تنهایی

تو می دانی که من
از میان همه نعمت های این جهان،
آن چه را برگذیده ام و دوست می دارم، تنهایی است

این نگهبان سکوت،
شمع جمعیت تنهایی،
راهب معبد خاموشی ها،
حاجب درگه نومیدی،
سالك راه فراموشی ها،
چشم بر راه پیامی، پیکی
گرمی بازوی مهری نیست
خفته در سردی آغوش پر آرامشِ یاس
که نه بیدار شود از نفس گرم امید
سر نهاده است به بالین شبی
که فریبش ندهد عشوه ی خونین سحر
"ای پرستو که پیام آور فروردینی"
بگریز از من، از من بگریز!
باغِ پژمرده ی پامال زمستان ها
چشم بر راه بهاری نیست
گرد آشوبگر خلوت این صحرا
گرد بادی است سیه،
گرد سواری نیست... [۱٦٧]

تولدی دیگر

من اکنون ایستاده ام و خود رامی نگرم
که دارم از پس تکه ابرهای نمودین خویش سر می زنم
طلوع خود رامی نگرم
و خود را به نرمی و رضایت،
غرق لذت و امید،
تسلیم او می کنم
او که مرادر خود می مکد
و من همچنان ساکت می مانم تا تمام شوم!
نسیم امید بر چهره ام می وزد ومن،
در نشهء ی مطبوع نیست شدن هایم،

غرقه در شکر و اشك،
درانتظار آنم که از آن پرُ شوم
احساس می کنم که آن چه اکنون در من می جوشد،
سراپا یم را فرا می گیرد،
تمام "هستن"م رالبریز می کند
همه ی لکه ابی راکه از اثر انگشت های طبیعت
بر دیواره های "بودن"م مانده بود، می زداید
مرا در خود می شوید
دیگرم می سازد ومن،
گرم این لذت درد آمیز تولد خویش،
ساکت مانده ام
اما نمی دانی!
این که در من فرا می رسد به عظمت همه ی این هستی است،
چه می گویم؟
به عظمت ابدیت است
به عظمت مطلق است و به هراس بی کرانگی!
سنگینی آفرینش را دارد و جلال خدا را
و "بودن" من،
این قفس تنگ و ناتوان،
گنجایش آن را ندارد
احساس می کنم که در خود فرومی شکنم،
نمی دانم چیست؟ اما بی تابم[١٦٨]

درین جا شریعتی اشاره می کند که در عرفان و تصوف به مقامی رسیده است که دیگر در خود نمی گنجدو در چندین موارد در کتاب کوایر نیز اشاره کرده که دیگر از بودن خویش بزرگ تر شده و کلماتی که می آید از خودش نیست و الهامی است و در چندین بار از سوی روحانیون اعتراضی که شده نیز درین رابطه بوده که شریعتی ادعا نموده وحی به وی نازل می شده درین جا در یکی از اقتباس هایش نیز اشاره می کند:"جراء ت ندارم بگویم ! همهء حرفهای سبز و خاکستری و آبی یکسو و این یك آیه یك سو، آیه است راستی آیه است ـاحساس کردم که وحی شدـ خودم چگونه میتوانم چنین جمله ای را بسازم! اگر این آیه سیزده سال پیش بر من نازل میشد که چه نیازی به این همه رنج ها در گفتن و نگفتن ! چه سختی ها کشیدم که سیزده سال پیاپی حرف زدم و حرف را نزدم! نگفتن سخت

نیست- گفتن سخت نیست، صنعت گفتن نگفتن سخت است و حال این آیه مرا از این پریشانی ها همه آزاد میکند- میگویم و خاموش میمانم- دیگر تمام است- بخصوص آ ن حرفهای که برایش کلمه ای پیدا نمیشد، در زبان نمی گنجد، زیبا ترین و گویا ترین و ظریف ترین جمله های هنر مندانه اگر آن فکر، آن احساس، نه، نه فکر است و نه احساس، چیز دیگری است- اگر آنرا، آن چیز دیگر را لمس میکرد خرابش میکرد- آن چیز دیگر و چیز های دیگر هم به راحتی و بتمامی در آن جا میگیرد، در آن نمایان میشود مثل پرتو شمعی در دل صاف و زلال آینه اش! عجب جمله ایست! از خوشحالی در پوستم نمیگنجم! خدایا مرسی! افسوس! آن جمله یادم رفت![١٦٩]

در مورد وحی و الهامات غیبی در نثر های شعری زیر نیز اشاره می کند-

کاروان

"ای به جامه ی خویش فرو پیچیده!
برخیز و جامه ات را پاکیزه ساز!
و پلیدی را هجرت کن"!
طنین قاطع و گننده ی فرمان وحی، در فضای درونم می پیچد
وصدای زنگ های این کاروانی را
که آهنگ رحیل کرده است، می شنوم
هجرت آغاز شده است
و می دانم این آتشی که اکنون
چنین دیوانه در من سر برداشته است،
نه یك حریق، که آتش کاروان است
آتشی که بر راه می ماند و کاروان می گذرد[١٧٠]

نگریستن

خورشید از سینه ی دریا سر زده است ومن
-در حالی که همه ی بودنم،
تمام زندگی کردنم،
به یك "نگریستن" مطلق بدل شده است
چشم در قلب مذاب خورشید دوخته ام
و همچون شمع- که در "گریستن" خویش، قطره قطره می میرد
ذوب می شوم و محو می شوم و پایان می گیرم [١٧١]

شریعتی حیات خویش را یك سفر می پندارد و از زود رفتن و کوچ کردن خود خبر میدهد ـ چندین بار در چندین موارد گفته که زندگی اش به یك کاروان می ماند و وی درین کاروان همیشه در حال حرکت است ـ در چندین جا این حرف ها را تکرار کرده و گفته که : "اکنون کارم، سفر است، مسافرِ تنهایم که در زیر کوله باری پشتم خم شده و استخوان هایم به درد آمده است و می روم و راه طولانی لحظه ها در پیش رویم تا افق کشیده شده است و از هر منزلی تا منزل دور دست دیگر لحظه ای است و این چنین من باید صدها هزار، میلیون ها لحظه را طی کنم تا برسم به یك روز و همچنین تا برسم به یك شبانه روز و همچنین تا برسم به دو شبانه روز، همچنین تا برسم به سه شبانه روز و همچنین تا برسم به چهار شبانه روز و همچنین تا برسم به پنج شبانه روز و همچنین تا برسم به یك هفته! "[۱۷۲]

این جانبودن!

باور نمی کنم
هرگز باور نمی کنم که سال های سال،
همچنان زنده ماندنم به طول انجامد
یك کاری خواهد شد زیستن مشکل شده است
و لحظات، چنان به سختی و سنگینی بر من گام می نهند و دیرمیگذرند
که احساس می کنم، خفه می شوم
هیچ نمی دانم چرا؟
اما می دانم کس دیگری به درون من پاگذاشته است
و اوست که مرا چنان بی طاقت کرده است
احساس می کنم دیگر نمی توانم در خودم بگنجم، در خودم بیارامم
از "بودن" خویش بزرگ تر شده ام و این جامه بر من تنگی می کند
این کفش تنگ و بی تابی فرار!
عشق آن سفر بزرگ!...
اوه، چه می کشم!
چه خیال انگیز و جان بخش است "این جانبودن"![۱۷۳]

صخت

آری تو ای مملو از بودن و توانستن و حس کردن و تپیدن،
و ای پر از زندگی،

آی سر شار از بودن!
تو نمی دانی که برای این دوست تو
- که اکنون جز یك قفس استخوانی که پر از هواست، نیست،
و بر روی سینه ی پوك و خالی اش،
سنگِ سنگین و بی رحم‌لحد را نهاده اند...
درد کشیدن چه سخت است![۱۷٤]

"بودن" ت!؟

ای شکست!
که آن خوب ترین گوهر زیبای اهورایی ات را
درپس جلوه های رنگین و چشمگیر این جهانی
ازیاد برده ای!
غریقی در طوفان تنها مانده است
آخرین فریاد های خسته اش را
- که تو رامی خواند-بشنو، بشتاب، او را دریاب
آن بارقه ی قدسی ات را
از انبوهه این درخشیدن هایی که هر چه تندتر می درخشند،
آن "تو" ی خوب و راستین تو راتاریك تر می کنند، نجات بخش!
ای همه در "نمودن" گرفتار!
"بودن"ت!؟[۱۷٥]

با وجود تعابیر و عناصر شعری به هیچ عنوان نمی توان ادعا کرد که این سروده شعریست عرفانی،شاید به علت کار برد عناصرپیچیده و مبهم، این شبکه ءواژگانی است که تا حدی زیادی زبان شعر را در کار برد عناصر عرفانی به زبان بعضی از عرفای مغلق و دور از فهم نزیك می کند که در اثر بکار بردن واژه های مرموزو دقیق کنایی و استعاره مفهوم شان را پیچیده ساخته اند- می توان گفت که حتی یك تعبیر و ترکیب صریح و عیان در بین این شواهد و نمونه ها دیده نمی شود که از آن دفاع کرد و جزو محاسن و نو آوری شاعرانه محسوبش کرد- همان واژه های تو، بودن، نمودن و غیره که مرتب در چندین موارد تکرار شده است-

قیامت

آن "ساعت" در رسید،

و ماه شکافته شد،

و آسمان در هم شکست،

و ستاره ها فرو ریختند،

و کوه ها پا به فرار گذاشتند،

ودریا ها از وحشت، سراسیمه، بگریختند،

و...قیامتی برپاشد

قیامتی در همه چیزها، در همه جا،

قیامتی در کلمات،

قیامتی در نگاه، و قیامتی در درون!

دوزخ و برزخ و ... بالاخره بهشت![۱۷۶]

ارادت

و تو ای آموزگار بزرگ درس های شگفت من!

ای که دست کینه توز مرگ،

در آن حال که عطشم به نوشیدن جرعه هایی

که از چشمه ی جاوید درون پر از عجایبت

در پیمانه های زرین کلماتت می ریختی،

مرابی تاب کرده بود ـ

در این کویر سوخته ی پر هول، تنها رها کرد

ای که به من آموختی

که عشقی فراتر از انسان و فروتر از خدا نیز هست

و آن دوست داشتن است

و آن آسمانِ پر آفتاب و زیبای "ارادت" است

و اکنون تو با مرگ رفته ای،

ومن این جا ، تنها به این امید دم می زنم که باهر "نفس"،

"گامی" به تو نزدیك تر می شوم و ...

این زندگی من است[۱۷۷]

منبع الهام شریعتی، محیط و زمان و مکان اوست که در تخیلش اثر میگذارد، این اثر ، خاطر حساس و ذوق لطیف را بر میانگیزد و همین تخیل و احساس است که مثل یك آئینه ء صاف و روشن، آلام و رنجهای درون را بزبان نثرشعرگونه بگوش صاحبدلان میرساند ـ نثر شعری تحت عنوان " سکوت

غوغایی" نیز درین ضمن است که بیانگر رنجهای کویری دکتر شریعتی میباشدو از عطش ها و محرومیت هایش سخن می گوید.

سکوت غوغایی

من پانزده سال است که هر روز،
همچون کودکی رستم، به سالی رشد می کنم
و هر شب، پروازی به اوج معراج می گیرم
و هر سال، نیازی به عطشِ کویر در من می روید
و در کنار پنجره، حضوری غایب دارم
وسلولی به بیکرانگی دنیای دیگر
و حیاتی به آرامش و ابدیت مرگ
و وصالی درفراق و وطنی در غربت و دمنی در تنهایی و...
چه جمعیت ها که در خلوت و چه غوغاها که در سکوت،
و چه نعمت ها و چه ثروت ها
و باغ های بهشت و بهارها و آفتاب ها
وسحرها و دریاها و نهر ها
و چشمه سارها و چشم اندازها
و کبوتر های قاصدو عطر های رویایی گل صوفی
ومستی های تامل خیز شراب و "می ومنگ"ها
که همچون ویراف، در آغاز هر سفرم
به جهان امشاسپندان و ایزدان و فرشتگان و فروهرانم می دهند
و چه داستان هاست و داستان ها!
که هر یك از آن جا آغاز می شوند که روایت ها پایان می یابند
و سفر ها آغاز می شود به سر زمین های دور دستی
که پاك ترین کلمات اهورایی را بدان جا راه نمی دهند...
چه بگویم؟
با که بگویم؟[۱۷۸]

طلوعی اهورایی

در خواب های من،

هر لحظه جلوه ی پریزادی می یابی
و در برابر پنجره ی زندگی من،
در سینه ی آسمان افراشته ی خیال من،
در دور دستِ افق های کبود من
و در دامانِ آفتاب بلند دوست داشتن،
هر دم شکوهی آریایی می گیری و طلوعی اهورایی!...[۱۷۹]

همیشه بهار

آفتابِ فهمیدن
از افق دور و مبهمی در روح طلوع می کند.
و نهر سپیده ی صبحِ یك معرفت،
طلوع آفتاب یك نوع حکمت،
یك نوع عرفان، دریافت و یا بینایی
از پسِ قله کوهی،
در صحرای بی پایان و اسرار آمیزِ "ولایت جان"،
جاری می شود...
و قطره هاکم کم، جویبار
و جویبارها اندك اندك، نهر
ونهر ها رفته رفته، دریا می شوند
و آدمی را از درون، غرق می کنند
آفتابِ آگاهی،
گرمای روشن آشنایی
همچون حلولِ آرام و مستمرِ "فردا" در جان "امشب"،
و همچون ورود پنهانی و پیوسته ی بوی بهار
که در دماغ اسفند ماه می پیچد
پاره های سیاهی جهل و دامنه های یخ گرفته ی زمستانی
در سرزمین روح می راندو می گدازد
و این "تغییرفصل"، آغاز دارد، اما بی پایان است
در این دنیا آفتاب همواره در سر زدن است
بهار، همواره در رسیدن

و دل، مدام در فهمیدن![۱۸۰]

سکوت مغ

دیگر آن عاشقانه ترین غزل ها
و شکوه آمیز ترین سرودهایی که همچون آواز پر فرشتگان،
در زیر غرفه ی بلند و موهوم این "شبستان" می تنید،
و انعکاس آن اشباح سودا زده و تشنه را
بر بال های خوش پرواز خیال می نشاند،
و تا بامِ بلندِ خورشید به معراج می برد،
خاموش شده است
دیگر کسی در ستایش روز، ترانه نمی خواند
دیگر آن لب های کبودیکه همچون افق،
پر تو پیام آور خورشید را
بر چشمه ی چشم های اشباه مشتاق و خاموش می افکند،
به ترنمی باز نمی شود
آن شاعرانه ترین کلماتی که از حلقوم دردمند و نومید من،
در جلال خورشید و جلوه ی روز،
بر سقف سیاه این "شبستان" می خورد
وهمچون باران نور برمی گشت
و بر جان تشنه و سوخته ی ارواح بی قراری که
در برابر من می نشستند- می ریخت، دیگر برنمی آید
سراینده ی آن قصیده های بلند در مدح خورشید، سلطان روز،
این سر خیلِ شاعرانِ بزرگِ دربارِ آسمان،
غزل سرای شور انگیز ترین عشق ها به روشنایی،
امام پار سای معبد زرتشت،
موبد آتشگاه مذهب مهرپرستی،
مغ سوخته ی آذر برزین مهر، سکوت کرده است
و دیگر آواز غمگینش، اشباح را از نهانگاه ها بیرون نمی کشد
سرودش در زیر غرفه ی بلند شب نمی تند
او اکنون خسته است!

آن همه آواز های سر شار از جلال و خلوص،
گرم از عشق و آرزوی آفتاب،
آن همه غزل های بی تاب از حسرت روز،
آن همه جست و جوی بسیار خیال
در پیدار ساختن خاطره ی خواب رفته ی روشنایی،
آن همه تپیدن های دل از شوق فردایی که نمی آید،
آن همه تصویر هایی که از صبح، بر پرده ی یادها نقش کردم
و هرگز، هیچ گاه، هیچ روزنه ای در سقف این "شبستان" نگشود،
آن همه افسانه ها که در این شب گفتم
و آن همه قصه ها
که در این راه، حکایت کردم و شب کوتاه نشد،
راه کو تاه نشد،
شب هر چه می گفتم دراز تر می شد
و راه هر چه می رفتم دراز تر می شد
و من دیگر از گفتن،
من دیگر از رفتن،
من دیگر از سرودن،
من دیگر از ترانه خواندن خسته گشتم،
افسرده گشتم، نومید شدم، ساکت ماندم...
ساکتِ ساکت![۱۸۱]

شب، دشت، راه

شب بود و شب همچنان بود
و همچنان شب بود
شب هست، شب خواهد بود
شب نمی رود و فردا نخواهد آمد
شب بر بالای سرم ایستاده بود،
ودشت در زیر پایم گسترده
و راه در برابرم، چشم به راه هر قدمم
و من چشم به سیاهی دوخته، می رفتم

ومی رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده
و دشت، زیر پایم گسترده
و راه در برابرم چشم به راه هر قدمم
ومن چشم به سیاهی دوخته می رفتم
و می رفتم و شب هم‌چنان بر بالای سرم ایستاده
ودشت، زیر پایم گسترده
و راه در برابرم چشم به راه هر قدمم
ومن چشم به سیاهی دوخته، می رفتم
ومی رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده
و دشت، زیر پایم گسترده
و راه در برابرم چشم به راه هر قدمم
ومن چشم به سیاهی دوخته، می رفتم
و می رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده
ودشت، زیر پایم گسترده
و راه در برابرم چشم به راه هر قدمم
ومن چشم به سیاهی دوخته، می رفتم
ومی رفتم........
...........[۱۸۲]

درین پارهء نثر شعری با تکرار کلمات چندین بار که ادامهء سفر مداومش را در تاریکی ها نشان می دهد بشکل خیلی زیبا و فریبنده بیان کرده است ـ

غزلِ خدا

چه شبی است!
چه لحظه های سبك و مهربان و لطیفی،
گویی در فضا یی پر از شراب، نفس می زنم
گویادر زیر باران نرم فرشتگان نشسته ام
می بارد و می بارد و هر لحظه بیش تر نیرو می گیرد
هر قطره اش فرشته ای است که از آسمان بر سرم فرودمی آید
چه می دانم؟
خداست که داردیك ریز، غزل می سراید،

غزل های عاشقانه ی مهربان و پر از نوازش
هر قطره ی این باران،
کلمه ای از آن سرودهاست[۱۸۳]

معبد

اینك معبد!
قبله ی روحی که زمین،
به فریب هیچ دعوتی،
به هیچ سویش نتواندخواند
کعبه ی دلی که آسمان،
چشمه ی جو شان آن "آفتاب" را در آن گشود
و خدا راز آن "نام ها" رابه وی آموخت
وبار سنگین آن "امانت" رابر دوشش نهاد[۱۸٤]

یك تویی

آن چه را در همه ی آفرینش نیست،
آن چه را طبیعت از داشتنش محروم است،
از ساختنش عاجز است،
من دارم من می آفرینم
آری ای ایمان! ای عشق!
من دیگر نیستم، من دیگر ندارم
با تو هیچ چیز انباز نیست
تو یگانه ای، بی شریکی، بی نظیری
همه تویی،
من نیز نیستم ندارم، نمی خواهم
من نه مرد دنیایم
"من نه مرد زن و زر و جاهم"
من گرسنه ی مائده های این مردار نیستم
ای عشق!
من تشنه ی "این هواهای عفن و این آب های ناگوار "نیستم

ای ایمان!
من ایمانم را، عشقم را، به زندگی کردن نیز نخواهم آلود
اخلاص! اخلاص!
یعنی فقط تو!
یکتایی! یکتویی!...[۱۸۵]

این نثر شعر گونه از جهت نمودار عاطفی و ایجاد زمینه های مختلف عاطفی، شعری ست پربار که دارای محاسن خوبی میباشد. شریعتی در مورد استقامت و هیجان درونی خود می گوید." اگر مردی بیا چند کلمه از این حرف هائی که بر راه حلقوم من توده شده اند و گره خورده اند و می گدازند و منفجر می شوند و نمی دانم چه می کنند، نمی دانند چه می کنند، بیا چند کلمه از این حرف های تافته و گداخته و گدازنده را بردار و توی سینه ات پنهان کن و بعد لبت را ببند. اگر یك شبانه روز طاقت آوری ! مردی، من به پیغمبریت ایمان می آورم"-[۱۸٦]
در جای دیگر شریعتی به این نکته اشاره می کند که عرفان و پیوستن به حقیقت آرزوی بشر بوده و دربن ضمن می گوید که"در این دنیا ، تشنهء آبها، و گرسنهء مائده هایی هستیم که در طبیعت نیست، مذهب به بیرون از طبیعت هدایتمان میکند، تا بر سر آن سفره بنشاندمان، و اخلاق می آموزد که چگونه دل بدین مردار و این آبهای عفن نسپاریم و نیاز به آن آبهای زلال و خوشگوار غیب را در جانمان کور نسازیم. و هنر بانگ آب است، آبی که در طبیعت نیست اما صدایش همواره در گوش ماست. و ثروت و داشته هامان"- [۱۸۷] و در جای دیگری شعری را می آورد و میگوید:

به سوی بی نشانی عزم سیر است و سفر مارا
بیر ای کشتی می تا بدانجا بی خبر مارا
چراغ راه ما کن چشم جادو، روی آتشگون
بیا ساقی ببر ما را، بیا ساقی ببر ما را ---[۱۸۸]

آزاد

نجات یافتم!
سبك بار شدم!
سقف کوتاه و سنگین آسمان را
ناگهان از بالای سرم برداشتند
ملکوتِ پاك وبی مرزِ رهایی بر سرم خیمه افراشت
تجرد را همچون یك روح گریخته از تابوت کالبد، احساس می کنم

همچون جان نور، جوهر عشق، روح ایمان، در من حلول کرد
چه آزاد و سبك دم می زنم!
روح همه ی بهار ها
عطر همه ی گل ها
و نسیم همه ی بشارت های بهشت را
باهر نفسی می مکم، می نوشم
و در روح ناپیدای معبد
همچون عطشی گرم که در جان چشمه ای سرد فرومی نشیند
فراموش می شوم[۱۸۹]

بی تاب انتظار

رفتم تا از سر زمین چشمه های سبز،
برای روح تشنه ی معبد،
برای کبوتران معصوم حرم، آب برگیرم
چشمه هایی که از دل آفتاب سر می زنند
سپیده ی صبح، نهری از آن سر زمین است
فلق دهانه ای از آن چشمه هاست
سر زمینی در آن سوی بامدادان
رفتم و دل، لبریز از عشق
جان تافته از ایمان،
اندیشه روشن از حکمت،
تن گرم از امید و ...
من بی تاب انتظار!...[۱۹۰]

کسی هست؟

چه دردآور است از من سخن گفتن!
همچون سایه ی لرزان پاره ابری رهگذر،
بر سینه ی تافته ی غربت این کویر،
افتاده ام و می نگرم تا در زیر این آسمان،
کسی هست که بار سنگینی را

که بر دوش های خسته و فر توت این کلمات نهاده ام
و بر پشت زمین روانه کرده ام، بر گیرد؟[۱۹۱]

ابرهای غم

چه بارانی است دربیرون این اتاق!
باران؟
ابرهای همه ی غم های تاریخ،
یك باره بر سرم باریدن گرفته اند
کسی نمی داند که در چه دردی و تبی
می سوزم و می نویسم![۱۹۲]

قرن های خلوت و خشك

نه، نمی تو ان، نمی توانم
طاقت آن که جمله ای را
که آغاز می کنم به سر برم، ندارم
اُه! چه سنگین اندو طولانی اند این جمله ها!
هر کدام را آغاز می کنم،
گویی فرسنگ ها...نه، درست دو هزار و اند صد فرسنگ
راه سنگلاخ سر بالا را
سینه خیز باید طی کنم تا تمام شود
و کوله بار سنگین آن معنی را
که همچنان بر دوش دارم،
در انتهای آن زمین نهم
ومن که می داند که تاکجا خسته ام ؟!
یکگام نمی توانم برداشت
چه می دانی ای روح گرفتار!
که این ماکیاولی پیر با من چه کرده است؟
چه می دانید ای کبوتران تشنه!
که در سراب این قرن های خلوت و خشك، چه کشیده ام؟!
شمس در اعماق این شب پهناور پرهول گم شده است

و زئوس بر جهان چیره است
پرومته را در کوهستان تنهایی قفقاز،
در غربت سر زمین سکاها، به زنجیر کشیده اند
و کرکس جگر خواره او را
به گناه آن آتش خدایی
که به این زندانی شب و زمستان و خاك بخشید
کیفر می دهد
و ایو همچنان در زمین آواره است
و من با این هفائیستوس زبون
که چشم هایش بر من می گریند،
و دست هایش مرا به زنجیر می کشند-هم خانه ام![۱۹۳]

بحر در کوزه

من اکنون رسیده ام به کناره ی دریایی بی انتها
دریایی موج زن از درد،
دریایی از آن الهام های پاك اهورایی
که در این قرن های سکوت جاهلی،
آبشخور هیچ احساسی نبوده است
از آن گوهر های گران بهای غیبی
که در این خلوت تاریخ،
در صدف هیچ "فهمیدنی" نگنجیده اند
ومن چگونه این کوزه ها را پر کنم
وبدهم به دست توی تشنه،
ای جان سوخته ی آپولون!
ای که جوی آلوده ی این بازار
از کنارت می گذرد!
می دانم تشنه ای اما...
اما این دریا را در کوزه نمی توان کرد[۱۹۴]

باز گردید!

همچون "قطره ای بر نیلوفر"،
شبنمی افتاده به چنگ شب حیات،
آرام و بی نشان،
در آرزوی سرزدن آفتاب مرگ
نشسته ام و چشم های خاموشم را
به لب های کبود مشرق دوخته ام...
پرستو های بی بهار من!
قاصدك های آواره درباد، باز گردید![۱۹۵]

چه زلال، چه خوب!

همچون پرنده ای بلند پرواز،
بر فراز همه ی شعر ها و عشق ها
همه ی فهم ها و حرف ها چرخ می خورم
دلم حلقوم تشنه ای است در زیر باران بهارینی
که از غیب بر زمین فرومی کوبد،
می بارد و می بارد
هر قطره ای کلمه ای
چه زلال!
چه خوب! [۱۹٦]

کویر، آسمان، سکوت

نه، پروانه ی من گریخت...
به شتاب یك شوق،
به سبك باری یك خیال،
به پریشانی یك آرزوی آشفته...
چه می دانم چگونه؟
از تنها یی اتاق گریختم
خود را در پی او ، به در خانه رساندم

گشودم، بیرون را نگریستم
کویر... آسمان... سکوت! [۱۹۷]

چشم در چشم آسمان

ایستاده بودم و دل برکنده از کویر،
همه تن،چشم کردم و در چشم آسمان دوختم
وهمه جان ، نگاه کردم و در آن گوشه ی آسمان آویختم
و در اعماق این کبود،
به لذت، جان می سپردم
و در آبی این دریا
به عشق، جان می گرفتم
و غرقه می مستی و بی خویشی،
با آسمان، عشق می ورزیدم
و اشك امانم نمی داد
و می نگریستم و به نگریستن ادامه می دادم
و می شنیدم که سکوت آبی وحی،
این سخن پیامبر را با دلم می گوید
ومن در عمق همه ی ذرات وجودم
آن را به نیاز و حسرت، زمزمه می کنم که
"اگر ماءمور نبودم که با مردم بیامیزم
و درمیان خلق زندگی کنم،
دو چشم رابه این آسمان می دوختم
و چندان به نگاه کردن ادامه می دادم،
تا خداوند جانم را بستاند"!
وحرف هاییکه هرگز سر به "ابتذال گفتن" فرود نمی آرند
حرف هایی شگف،زیبا و اهوارایی همین هایند
و سرمایه ی ماورایی هرکسی
به اندازه ی حرف هایی است که برای نگفتن دارد
حرف های بی تاب و طاقت فرسا،
که همچون زبانه های بی قرار آتشند

و کلماتش هریك انفجاری رابه بند کشیده اند
کلماتی که پاره های "بودن" آدمی اند...
اینان همواره در جستجوی "مخاطب" خویشند،
اگر یافتند، یافته می شوند...
و در صمیم "وجدان" او آرام می گیرند
و اگر مخاطب خویش رانیافتند، نیستند
و اگر او راگم کردند،
روح را از درون به آتش می کشند
ودمادم حریق های دهشتناك عذاب برمی افروزند
و خدا برای نگفتن، حرف های بسیار داشت،
که در بی کرانگی دلش موج می زد و بی قرارش می کرد
و عدم چگونه می توانست "مخاطب" او باشد؟
هر کسی گمشده ای دارد،
و خدا گمشده ای داشت
هر کسی دو تاست
و خدا یکی بود
هر کسی به اندازه ای که احساسش می کنند، "هست"
هر کسی رانه بدان گونه که"هست"، احساس می کنند،
بدان گونه که "حساسش" می کنند،هست
انسان یك "لفظ" است
که بر زبان آشنا می گذرد
و "بودن" خویش را از زبان دوست می شنود [۱۹۸]

توتم

هر کسی توتمی دارد،
و توتم من "قلم" است
و قلم، توتم قبیله ی من است
خدای همه ی قبایل،
خدای همه ی عالمیان بدان سوگند می خورد
به هر چه از آن می تراود، سوگند می خورد

به خون سیاهی که از حلقومش می چکد، سوگند می خورَد
و من؟
قلم خویشاوند آن منِ راستین من است
عطیه ی روح القدس من است
زبانِ دفتر های خاکستری و سبز من است
همزاد آفرینش من،
رادِ هجرت من،
همراه هبوط من
وانیس غربت من
و رفیق تبعید من
و مخاطب نوع چهارم من
و همدم خلوت تنهایی و عزلت من
ویاد آور سرگذشت و یاد آور سرشت و بازگوی سرنوشت من است
روح من است که جسم یافته است
" آدم بودن من" است که شیء شده است
آن "امانت" است که به من عرضه شده است
آه که چه سخت و سنگین است!
زمین در کشیدن بار سنگینی اش می شکند
کوه ها به زانو می آیندو آسمان می شکافد و فرومی ریزد
قلم، توتم قبیله ی من است
قلم، توتم من است
او نمی گذارد که فراموش کنم
که فراموش شوم، که باشب خو کنم،
که از آفتاب نگویم،
که دیروز را از یاد ببرم،
که فردا را به یاد نیارم،
که از "انتظار" چشم پوشم،
که تسلیم شوم،
نومید شوم،
به خوشبختی رو کنم،

به تسلیم خو کنم،

که...!

قلم، توتم من است،

توتم ماست

به قلمم سوگند!

به خون سیاهی که از حلقومش می چکد سوگند!

به رشحه ی خونی که از زبانش می تراود سوگند!

به ضجه های دردی که از سینه اش بر می آید سوگند...!

که توتم مقدسم رانمی فروشم- نمی کشم

گوشت و خونش را نمی خورم

به دست زورش تسلیم نمی کنم

به کیسه ی زرش نمی بخشم

به سرانگشت تزویرش نمی سپارم

دستم راقلم می کنم و قلم را از دست نمی گذارم

چشم هایم را کور می کنم،

گوش هایم را کر می کنم،

پاهایم رامی شکنم،

انگشتانم را بند بند می برم،

سینه ام را می شکافم،

قلبم رامی کشم،

حتی زبانم رامی برم و لبم را می دوزم...

اما قلمم را به بیگانه نمیدهم...

قلم، توتم من است

بگذار بر قامت بلندو راستین و استوار قلم به صلیبم کشند،

به چهار میخم کوبند

تا او که استوانه ی حیاتم بوده است، صلیب مرگم شود

شاهد رسالتم گردد، گواه شهادتم باشد

تا خدا ببیند که به نامجویی، بر قلمم بالا نرفته ام

تا خلق بداند که به کامجویی،

بر سفره ی گوشت حرام توتمم ننشسته ام

تا زور بداند، زر بداند و تزویر بداند،

که امانت خدا را فرعونیان نمی توانند از من گرفت

ودیعه ی عشق را قارونیان نمی توانند از من خرید

و یادگار رسالت را نمی توانند از من ربود..

هر کسی را، هر قبیله ای را توتمی است

توتم من، توتم قبیله ی من قلم است

قلم زبان خداست

قلم امانت آدم است

قلم ودیعه عشق است

هر کسی راتوتمی است

و قلم، توتم من است

وقلم، توتم ماست[۱۹۹]

شریعتی قلم را ودیعه عشق امانت خداوند می داند که به انسان عرضه گشته- در قرآن نیز به این قلم سوگند یاد شده و درین جا شریعتی نیز سوگند یاد می کند و قلم را توتم خود و توتم قبیله ء خود می پندارد- موضوع "امانت" که هر شاعری در مورد آن شعر سروده است و بعضی ها این امانت الهی را عشق می دانند و بعضی ها خلافت ارضی که به آدم عرضه گشته و لی در کتاب کویر در بیشتر صفحات شریعتی ازین امانت سخن می گوید-این کلمه مشترك المضمون یاقریب المضمون از سخنوران مختلف میاشد-و حافظ نیز اشاره کرده است که:

ــ آسمان بارامانت نتوانست کشید قرعهءفال بنام من دیوانه زدند[۲۰۰]

صائب تبریزی درین مضمون میگوید:

ــ ذرهء ناچیز ما بر گردن همت گرفت

بار سنگین امانت را که گردون بر نتافت

آدمی گر خون بگرید از گرانباری،رواست

کآنچه نتوانست بردن آسمان، بردوش اوست-[۲۰۱]

در قرآن آمده که این امانت رابه آسمان و زمین عرضه کردم ولی همه از تحملش عجز نشان دادند ولی انسان آن را پزیرفت و این انسان چقدر ظالم و جاهل است-ولی درین جا شریعتی این بار امانت را یك افتخار می شمرد و حمل آ ن را باعث عظمت خویش می داند و بر جاهل و ظالم بودن خود افتخار می ورزد-و می گوید " روح خدا در جانم، امانت او بر پشتم، قلمش در دستم و حکمت نام ها، دانش "ودا" برلوح دلم، کائنات دربرابرم به رکوع، ملایك در پیش پایم به سجود و من در ملکوت خداوند، آزاد و بر کناره ای ----[۲۰۲]

امانت آدم

خدا ، انسان و عشق ،
این است "امانتی" که بر دوش آدم، سنگینی می کند
و این است آن "پیمانی"
که در نخستین بامداد خلقت با خدا بستیم،
و "خلافت" او را در کویر زمین تعهد کردیم
ما برای همین "هبوط" کردیم،
و این چنین است که به سوی او باز می گردیم [۲۰۳]

شریعتی با بعضی از شخصیاتی که در تشکیل شخصیت و روح وی دست اندر کار بودند تعریف می کندوبا بعضی ها یك نوع ارادت و عقیدت داشت. در بین این اشخاص کسانی که احسان کردندو شریعتی از آن ها خیلی از رموز زندگی را آموخت و همچنین از علی و حسین و زینب که اشخاص مقدس دین اسلام میباشند در چندین موارد از آنها تعریف شایان شان می کند و اظهار عقیدت می نماید.

علی

برادر، چراغ ها را باید روشن کرد
من از تو برای طلوع، بی تاب ترم
بگذار این مذهب جادو، در روشنی بمیرد،
تا "مذهب وحی" راببینیم
چهره ی "علی" در روشنایی، زیبا و خدایی است
به تو ومنا. بی مذهب و مذهبی. هر دو،
علی رادر تاریکی نشان داده اند[۲۰۴]

زینب، سالار کاروان اسیران

ای زینب، ای زبان علی در کام!
با ملت خویش حرف بزن!
ای زن!
ای که مردانگی در رکاب تو، جوانمردی آموخت...

ای زبان علی در کام! ای رسالت حسین بر دوش!
ای که از کربلا می آیی و پیام شهیدان را،
درمیان هیاهوی همیشگی قداره بندان و جلادان،
همچنان به گوش تاریخ می رسانی
زینب، با ما سخن بگو!
مگو که بر شما چه گذشت!
مگو که در آن صحرای سرخ چه دیدی!
مگو که جنایت، آن جاتا به کجارسید!
مگو که خداوند، آن روز،
عزیز ترین و پرشکوه ترین ارزش ها و عظمت هایی راکه آفریده است
یك جا در ساحل فرات،
و بر روی ریگزار ها ی تفتیده ی بیابان طف
چگونه به نمایش آورد و بر فرشتگان عرضه کرد،
تا بدانند که چرامی بایست بر آدم سجده می کردند...؟
آری زینب!
مگو که در آن جا بر شما چه رفت!
مگو که دشمنانتان چه کردند، دوستانتان چه کردند...؟
آری ای "پیامبر انقلاب حسین"!
مامی دانیم ماهمه راشنیده ایم
تو پیام کربلا را، پیام شهیدان را بدرستی گزارده ای،
تو شهیدی هستی که از خون خویش کلمه ساختی
همچون برادرت که باقطره قطره ی خون خویش سخن می گفت
ای که از باغ های سرخ شهادت می آیی
و بوی گل های نوشکفته ی آن دیار را، درپیرهن داری،
ای دختر علی، ای خواهر،
ای که قافله سالار کاروان اسیرانی،
ما رانیز درپی این قافله با خودببر![۲۰۵]

آموز گار بزر گ شهادت

تو ای حسین!

باتو چه بگویم؟
"شب تاریك وبیم موج و گردابی چنین هائل"
و تو ای چراغ راه،
ای کشتی رهایی،
ای خونی که از آن نقطه ی صحرا،
جاودان می تپی و می جوشی،
ودر بستر زمان جاری هستی،
وبر همه ی نسل ها می گذری،
و هر زمین حاصل خیزی را سیراب خون می کنی،
وهر بذر شایسته را در زیر خاك می شکافی و می شکوفانی،
و هر نهال تشنه ای رابه برگ و بار حیات و خرمی می نشانی،
ای آموزگار بزرگ شهادت!
برقی از آن نور را
بر این شبستان سیاه و نومید ما بیفکن!
قطره ای از آن خون را
در بستر خشکیده ونیم مرده ی ما جاری ساز!
و تفی از آتش آن صحرای آتش خیزرا
به این زمستان سرد و فسرده ی ما ببخش!
ای که "مرگ سرخ" را برگذیدی
تا عاشقانت را از "مرگ سیاه" براهانی،
تابا هر قطره ی خونت،
ملتی را حیات بخشی و تاریخی را به تپش آری
و کالبد مرده و فسرده عصری راگرم کنی،
وبدان جوشش و خروش زندگی و عشق و امید دهی!
ایمان ما ، ملت ما تاریخ فردای ما، کالبد زمان ما،
"به تو و خون تو محتاج است"[۲۰٦]

درمرثیه ی زرّین کوب

ای برادر من!
شهاب

وتو

ای خواهر من!

نسیم

برمن نوحه کن

که مانده ام

برمن بگری

که زنده ام

و بی توزنده مانده ام

ای برادر من!

شهاب

وتو

ای خواهر من!

نسیم

کوله بر ننگ، "بودن" م به دوش

فامه ی سیاه زنده ماندنم به تن

آن امانت تو ام به دست

و این نفس

مرا ملامت مکرری

شهادت دمادمِ "هنوز زنده بودن" م![۲۰۷]

نگهبان سکوت

این نگهبان سکوت،

شمع جمعیت تنهایی،

حاجب درگه نومیدی،

راهب معبد خاموشی،

سالك راه فراموشی،

چشم بر راه پیامی، پیکی

خفته در سردی آغوشِ پر ارامش یاس

گرمی باروی مهری نیست،

که نه بیدار شود از نفس گرم امید

سر نهاده است به بالین شبی،

که فریبش ندهد عشوه ی خونین سحر

ای پرستو برگرد!

بگریز از من، از من بگریز!

باغِ پژمرده ی پامال زمستان ها

چشم بر راه بهاری نیست

گرد آشوبگر خلوت این صحرا

گردبادی است سیه، گرد سواری نیست

زیستن، بودن، اندیشیدن،

دوستی، زیبایی، عشق،

کینه، نومیدی، غم،

نام و گمنامی،

کام و ناکامی،

همه پیغام گزارانِ دروغ

دره چون روسپی پیر گشوده آغوش،

دیو شب خفته بر او

صخره ها سایه ی هول،

برج ها متروك،

رود استاده ز رفتار،

شمعش خاموش و راهبش گم

با شب، تنها، نشسته خاموش[۲۰۸]

درین اشعار طوری که ملاحظه گردید، يك نوع نا امیدی و یاس دیده می شود. گریز از هر چیز و بی یقینی در مورد هر چیز و حتی وحشت و پشیمانی از هر چیز که فلسفهء وجودی سارتر را نشان می دهد درین شعر بچشم می خورد. شریعتی در آثارش و در مجموعه های نثرش چهرهء دیگری دارد و در اشعارش که آنرا برای مردم نه بلکه برای خود سروده چهرهء دیگری دارد. درین جمله ها شریعتی خون سرد به نظر می آید و کامیابی و ناکامی هر دو بچشمش یکسان می آید.

در جای دیگری شریعتی در سفر معراجش شعری از سفر درست و مستقیم بودا نقل می کند که تحت عنوان " چون کرگدن تنها سفر کردم" میباشد و میگوید: "اما من، همچون قویی که دریاچه اش را ترك کرده باشد، بر راهی " بی نشانه" (از سخنان بودا دربارهء سفر درست بی خانمانی) رفتم؛ راهی که " همچون راه مرغان آسمان، یافتنش دشوار بود" از کنار این خیمه های رنگا رنگ، همه، بی درنگ

گذشتم و ---

--- " برای پایان دادن عطش بی قرار،

شنوا، بیدار، بی تردید،
بسیار کوش، پُر یقین، با درمه ی اندك،
چونان کرگدن تنها سفر کردم۔
شاخه های خیزران، پیچ خورده و درهم رفته اند،
که سودازده ی زن و فرزندند؛
و من، همچون شاخه های بالای درخت که از کجی آزاد ست،
چونان کر گدن تنها سفر کردم۔
همه جا رها، تنها ی تنها،
در تلاش یافتن دور ترین سر زمین،
خطر ها را، بی باك، به جان خریدار،
چونان کرگدن تنها سفر کردم۔
برای من طاعون ، ورم ، درد هست؛
ونیش، هراس ، و بیماری!
با دیدن این هراس در زاده ی کام،
چونان کر گدن تنها سفر کردم۔
گرما،سرما، گرسنگی، عطش ،
تند باد ،سوزش خورشید ، صف خرمگسان ، ماران:
با چیرگی بر یکی و بر همه ی اینان،
چونان کرگدن تنها سفر کردم۔
چون ژنده پیل تناور، بر گونه ی نیلوفر،
که چون دلش هوای خلوتی در گوشه ی جنگل کند،
از گله کناره می گیرد،
چونان کرگدن تنها سفر کردم۔
آز رفته، ریا رفته، نیاز رفته، رشك رفته،
هوس ها و پندار ها همه بر باد داده،
با چشمانی فرو افکنده ، بی درنگ،
با دلی که نه چرکین شود، نه بسوزد،
نه خداوند رعیت، نه غلام شهریار،

بازی، شادی، و شعف های این جهانی؛
بر همه ی این ها دست یازیده و روی از همه بر تافته،
زنده از زهر وجود ها،
چون شیر، بی باك از زوزه ها،
شاه جانوران که فاتحانه می رود،
رخت و تخت خویش به دور افکنده ،
چون باد، نه در بند دام،
چون نیلوفر، بی آلایش آب،
سخن " خویشاوند خورشید" را به جان شنیده ،
چونان کرگدن تنها سفر کردم"---[۲۰۹]

پایان و بحث کلی در مورد شعر شریعتی:

این بخش که بخشی از اشعار مرصع دکتر شریعتی را تشکیل می دهد و بخشی دیگرش مجموعه های نثرشعری را که به سبك نیمایی سروده است آنچه مسلم است شاعر از کلیهء قوانین عروضی در سرودن شعر تتبع نکرده است و مفهومی برای کلمهء نوپردازی بمعنائی که شاعران برای آن قائل اند می شناسد ولی معتقد است که آنچه خوب است اگر امروز گفته شده باشد خوبست و آنچه بد است اگر چه هزار سال پیش سروده شده باشد باز هم بد است.

مطالعه ی اشعار، مجموعه های نیم شعری و آثار منثور دکتر شریعتی نشان میدهد که شاعر هیچگاه خود را مقید به پیروی از سبك معینی نمیکندچنانکه در اکثر نثر های شعر گونه اش انسان احساس می کند که وی کاملا زبان فریدون مشیری را انتخاب کرده است .

در یکی از آثارش دکتر شریعتی خاطره خود را چنین بیان نموده حافظ را رد میکند: " نه، من هرگز همچون آن شاعر پیر که در موج طوفان دست و پا می زد و، با دهان باز و چشم های از وحشت دریده، در دریا فریاد می کرد و سبکباران ساحل ها را به کمك می خواند نمی گویم : " آی ! انسان ها ----! " بگذار بخوابند . من با این دریای شب، با این طوفان هولناك سکوت، می مانم و کسی را به یاری نمی خوانم، نمی نالم. در این مدینه ی شوم میلیون ها نفوس، جز این برج خاموش کسی را نمی شناسم"-[۲۱۰] چون شریعتی تجدد خواه بود و در چندین مواقع حافظ و سعدی هر دو را رد کرده است در جای در سعدی را با سرودن بهاریه اش محکوم کرده میگوید:"شاعر هم یکی از همین هابوده. این بهاریه هایی که می سروده اندو زمین و آسمان و دل و دماغ ها را همه خوش و شاد نشان می داده اند، از نوع پریدن و آفتابه آب کردن و تاس و لگن آوردن اطرافیان بوده است،قاآنی بیچاره را

نگاه کنید ! بدبخت چه زوری می زند ! از او بهتر ها هم بدتر از او: از سعدی:

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند ـــ

بهار آمدو شد جهان چون بهشت

به خاك سیه بر، فلك لاله کشت!

خدا مرگت بده که تو شاعر قرن هفتمی ؟ قرنی که مغول از شرق و صلیبی ها از غرب، این سر زمین را حمام خون ساخته اند !" [۲۱۱]

شریعتی یکی از مدافع شعر نو بود ـ وی هم روش شعر نیمایی را می پسندید و هم طرز خیال و سبك شعر جدید را از شعر کهنه ممتاز تر می دانست ـ به نظر وی شعر جدید دارای مفاهیم عالی است ـ و کسانی که شعر امروزه را منحط می دانستند در جواب آنها و در دفاع از شعر جدید در جای میگوید که اینگونه اشخاصی که شعر جدید را در محك نقد قرار داده بی جا ایراد میگیرند اینها یا شعر خوب را اگر در همان قالب های رایجی که بدان عادت کرده اند نبینند، نمی شناسند و یا هذیان های جاهلانه ی این حشرات الارض نو ظهور را به جای شعر نو گرفته اند! این هایی را که،از عجز، شعر نو می سازند چون شعر قدیم را قرائت هم نمی توانند کرد ـ و یا چون شعر اروپایی را عده ای نفهمیده ترجمه می کنند و این ترجمه ها غلط و نامفهوم و بی معنی است، پنداشته اند هر کس غلط و نامفهوم و بیمعنی حرف بزند شعر نو اروپایی سروده است ـــ! و بیشتر اضافه می کند که جلوه های درخشان ادب قدیم ما یکی حماسه است (و آن هم تنها در فردوسی ، غیر از حماسه های عوام که حسابی دیگر دارد) و دیگر شعر عرفانی ـ حماسه کلاسیك که بر پایه ی ارزش های نژادی استوار است و در فضای اساطیری جولان دارد با روح و بینش و رنج ها و نیاز های انسان امروز بیگانه است ـ تصادفی نیست که کاوه ی آهنگر ، با چنان شکوه زیبایی که در کارش هست ـ [۲۱۲]

شریعتی در همه موارد شعرای قدیم را رد نکرده بلکه در ومورد بعضی از اشعار قدماء که مفهوم آن شعر طبق مقتضیات زمان نبوده آنرا رد کرده است ـ در آثار دکتر علی شریعتی دیده میشود که در بیشتر جا ها برای تائید نظریاتش شعری را از قدما می آورد که بطور نمونه در طلیعهء یکی از اشعارش شعر حافظ را آورده است :

کمند صید بهرامی بیفکن جام می بردار

که من پیمودم این صحرا ، نه بهرام است و نه گورش [۲۱۳]

یکی از مصرع همین شعر را در شعرش جا داده شریعتی اضافه می کند که:

جای پای رهروی پیداست

کیست این گم کرده ره ؟ این راه ناپیدا چه می پوید؟

مگر او زین سفر، زین ره چه می جوید؟

ازین صحرا مگر راهی به شهر آرزو یی هست؟
بشهری بر کناره‌ء پاك هستی
بشهری کش بیاران سحر گاهی
خدایش دست و رو شسته است
بشهری کش پلیدی های انسان این پلید افسانه ء هستی
نمی بینی؟ کنار تك درختی خشك
زره مانده غریبی رهنوردی بینوا مرده است
و در چشمان پاکش، در نگاه گنگ و حیرانش
هزاران غنچه ء امید پژمرده است
و با دستی که در دست اجل بوده است
بر آن تك درخت خشك
حدیث سر نوشت هر که این ره را رود کنده است
که:
" من پیمودم این صحرا، نه بهرام است و نه گورش " !
کجا؟ ای رهنورد راه گم کرده
بیا بر گرد!

شریعتی اضافه می کند که او این راه را خوب می شناسد و می داند که رو به کجا است و می داند که چه سفری است وتاکید دارد و میگوید می دانم که سرنوشت هر که این ره را میرود چیست و باید بگویم که کسی " غریق این راه" نگردد، باید بیم دهم و راه را بربندم و جز از ترس و وحشت و بیابان و طوفان و گمراهی سخنی نگویم!این شعر را درست ده سال پیش گفته ام، همان سالی که دیگر از رفتن باز ماندم و دانستم که دیگر ره به جایی نیست ـ یادم هست، درآن سال شعر چه هیا هو ها به پا کرد! جز آن هیاهو های که به خاطر نخستین سنت شکنی من به پا کردند و اولین بار شعر نو را درین شهر به بازار آوردم و در آ ن هنگام که سخن از شعر نو کفر بود و هر نیمچه فاضل خود را موظف می دانست که برای انتساب خود به فضلا و اساتید و "قدما" نو پردازی را بکوبد و مسخره کند و اهانت کند و هی فحش بدهد ـــ من در برابر آن انجمن ادبی دیگری درست کردم و آنوقت ها هنوز کسی در این شهر به شعر نو را می شناخت و نه می توانست حتی بخواند چه برسد به بفهمد! [۲۱٤]

شریعتی در عین حال که یك دانشمند مذهبی بود شعر شناس هم بود ـ در جای، شعری را انتخاب کرده و آن را حسب حالش قرار داده گفته که اگر هستی اش را بگیرند و در بدلش آن شعر را بدهند، خواهد پزیرفت ـمیگوید که اگرهستیم را از من بگیرند و بگویند فقط دو چیز را می توانی برای خودت از هر چه هست و داری بر گیری من هر دو چیز را شعر انتخاب می کنم و آن دو شعر هم این دو بیت

است:

چه ساز بود که در پرده می زد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ پُر ز هوا است
مطرب از درد محبت عملی می پرداخت
که حکیمان جهان را مژه خون پا لا بود !!!

شریعتی میگوید که آن اولی حکایت آن جامی است که در پانزده، شانزده، هفده سال پیش از دست آن پیر می فروش گرفتم و نوشیدم و هنوز مستی آن در جانم هست و آن آتش سیال در مغزم می گردد و جوانی را همه در این خمار به سر کردم و همه مست بودم و تازیانه های بی رحم محتسبان و شلاق قاضیان و زندان های داروغهها و تعقیب گزمه ها و قزاق ها و فراشان دژخیم دارالحکومه هر گز به هوشم نیاورد و هوای آن عشق را از سرم به در نکرد. [۲۱۵]

بشکل چکیده، این بخش میتوان گفت که بطور کلی اشعار شریعتی زیبا و شیوا و رسا است زیرا وی همیشه درسروده های خود تعمق میکند و کلمات و تشبیهات را تا جائی که برایش مقدور است قشنگ و دلنشین میسازد. دیگر از مختصات اشعار شریعتی این است که خواننده کم میتواند یك واژه عربی در سروده های شریعتی بیابد، مگر در جائی که بعلت زیبائی کلام و اصطلاح روز و بالاخره ناگزیری، شاعر دست با ینکار زده باشد، در مطالعهء ای آثار وی بخوبی مشاهده میشود که اشعارش تا چه اندازه ساده و روان و تا چه حد در بیان مقصود روشن و آشکار است و این عمل خود عدم نیاز مندی مارا به واژه های خشك و نا موزون عربی میرساند.

منابع:

۱- دهخدا،علی اکبر، لغت نامهء دهخدا، ج- ۹، ص-۱٤۲۹۷

۲- همان، ج ۹، ص۱٤۲۹۷

۳- قرآن ۲۲٤/۲٦

٤- دهخدا، علی اکبر، لغت نامهء دهخدا، جلد نهم، ص ۱٤۳۹٦

٥- شریعتی، علی، با مخاطب های آشنا، دفتر تدوین آثار شریعتی تهران، بی تا، ص ۲٥۲

٦- شریعتی، علی، هبوط در کویر(آدم ها و حرف ها)، انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۳، ص ٥٦۹

۷- (اشاره به شعرِ مرزا اسدالله غالب است- دهر میں نقش وفا وجه تسلی نه هوا- هے یه وه لفظ که شرمنده نه هوا)

۸- شریعتی، علی، هنر، مجموعهء آثار ۳۲، دفتر تدوین آثار دکتر شریعتی تهران، بی تا، ص ۲۹۱

۹- همان، ص ۲۸۳

۱۰- دفتر های سبز، مجموعهء اشعار و نثر های نیم شعری شریعتی، به کوشش حاج بابایی، نشر نگاه امروز تهران ۱۳۸۳ "تا بگویند" ص ۷۰

۱۱- حاج بابایی، محمد رضا، دکتر محمد رضا، دفتر های سبز، مجموعهء اشعار و نثر های شاعرانهء دکترشریعتی، نشر نگاه امروز تهران چاپ پنجم ۱۳۸۳، ص ۷۰

۱۲- شریعتی، علی، هنر، مجموعهء آثار ۳۲، دفتر تدوین آثار شریعتی تهران، بی تا، ص ۲۹۰

۱۳- حاج بابایی، محمد رضا، دکتر محمد رضا، دفتر های سبز، مجموعهء اشعار و نثر های شاعرانهء دکترشریعتی، نشر نگاه امروز تهران چاپ پنجم ۱۳۸۳، ص ۱٦۰

۱٤- همان، ص۱۹۸

۱٥- کتاب "پایان شب" چاپ امید ایران، تهران تابستان ۱۳۳٥، ص ۱۲۰

۱٦- رها، اسماعیل چناری، کتاب خوشهء تلخ، بی جا، چاپ تابستان ۱۳۳٥، ص۱٤۷

۱۷- شریعتی، علی، هنر، مجموعهء آثار ۳۲، دفتر تدوین آثار شریعتی تهران، بی تا، ص ۲۸۱

۱۸- شریعتی، علی، گفتگو های تنهایی (جلد اول) مجموعهء آثار ۳۳- انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۳، ص ۲۱٦

۱۹- المعجم، تصحیح مجدد استاد مدرس رضوی، چاپ دانشگاه تهران ایران، بی تا، ص ٤٤٥

۲۰- دهخدا، علی اکبر، لغت نامهء دهخدا، ج۹- ص۱٤۲۹۷

۲۱- همان، ص۱٤۲۹۷

۲۲- صبور، دکتر، ساعتی با شاعر، ناشر کتابخانهء ابن سینا تهران چاپ نخست (بی تا)، ص ۲۱۰

۲۳- همان،ص ۲۱۳
۲٤- شریعتی،علی، گفتگو های تنهایی(۱)،انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰، ص ۸۰
۲۵- شریعتی،علی،هبوط در کویر(آدم ها و حرف ها) انتشارات چاپخش تهران چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص ۵٦۹
۲٦- همان، ص ۵٦۷
۲۷- همان، ص۵۷۸
۲۸- شریعتی، علی،خود سازی انقلابی،دفتر تدوین آثار شریعتی، بی تا،ص ۱۱۸
۲۹- همان، ص ۱۱۸
۳۰- مشهدی،بهار، افکار جاویدان،به کوشش دکتر غلام سرور،مکتبهء خورشید درخشان ۱۹٦٤، ص ۱۱۳
۳۱- شریعتی،علی، گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، صص،٤۱۹-٤۲۰
۳۲- شریعتی،علی، گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰،ص ۳٦۵
۳۳- شریعتی،علی،خود سازی انقلابی،حسینیهء ارشاد تهران،بی تا، ص۱۲۸
۳٤- شریعتی،علی، گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰،ص۹۲۷
۳۵- شریعتی،علی، گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۲۷
۳٦- شریعتی،علی،خود سازی انقلابی،حسینیهء ارشاد تهران،بی تا،ص ۱۱۸
۳۷- شریعتی،علی، گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۸۰
۳۸- شریعتی،علی،هنر،مجموعهء آثار ۳۲،موسسهء ارشاد،بی تا، ص ۲۹۵
۳۹- شریعتی،علی، گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰،ص ۱۰۱۵
٤۰- شریعتی،علی،آثار گونه گون، موسسهء آگاه تهران ۱۳٦٤، ص. ٤٦۵
٤۱- شریعتی،علی،هبوط در کویر،مجموعهء آثار۱۳،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص٤۹۵
٤۲- شریعتی، علی،کویر،شرکت سهامی انتشار تهران،بی تا،ص ۲۵٤
٤۳- همان، ص ۲۸۲
٤٤- همان،ص ۵۷۱
٤۵- همان،ص ۵۲۳
٤٦- شریعتی،علی، گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۷۳۹
٤۷- شریعتی، علی،کویر،شرکت سهامی انتشار تهران،بی تا، ص ۵۳۹
٤۸- شریعتی،علی،شناخت ادیان،چاپ البرز تهران بی تا،ص ۱۱۱
٤۹- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص.۱٦۳
۵۰- شریعتی، علی،کویر،شرکت سهامی انتشار تهران،بی تا، ص ۳۵

۵۱- اقبال،محمد،کلیات اقبال، انارکلی پبلی کیشنز لاهور،بی تا،ص۲۰۶
۵۲- شریعتی،علی، گفتگو هایی تنهایی(جلد دوم)، انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰، ص ۱۲۲۳
۵۳- اقبال،محمد،کلیات اقبال، انارکلی پبلی کیشنز لاهور،بی تا،ص ۱۳۰
۵۴- شریعتی، علی،کویر،شرکت سهامی انتشار تهران،بی تا، ص ۳۸۲
۵۵- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص۳۶۳
۵۶- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص۳۶۴
۵۷- شریعتی، علی،کویر،شرکت سهامی انتشار تهران،بی تا،ص ۱۴۱
۵۸- همان، ص ۱۵۴
۵۹- همان، ص ۱۷۴
۶۰- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۲۶۳
۶۱- مشیری،فریدون، زیبای جاویدانه، انتشارات سخن تهران چاپ ششم ۱۳۸۲، ص۲۹۹
۶۲- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۳۶۰
۶۳- همان،ص.۲۹۶
۶۴- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص.۷۵۵
۶۵- همان، ص۷۵۹
۶۶- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۵۸۲
۶۷- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۹۳۲
۶۸- همان، ص. ۷۶۳
۶۹- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰،ص ۵۰
۷۰- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۳۷
۷۱- شریعتی،علی،هبوط در کویر(معبد) انتشارات چاپخش تهران چاپ بیستم۱۳۸۳، صص ۵۳۱-۵۳۲
۷۲- همان، ص ۲۹
۷۳- غالب، مرزا اسدالله، کلیات و دیوانِ غالب، شیخ محمد حفیظ پبلشرز لاهور ۱۹۷۸، ص۵۱۶
۷۴- شریعتی،علی،هبوط در کویر(معبد) انتشارات چاپخش تهران چاپ بیستم۱۳۸۳، ص ۶۶
۷۵- همان،ص ۵۳۹
۷۶- www.shariati.com
۷۷- شریعتی،علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش تهران چاپ بیستم۱۳۸۳، ص ۱۸۶
۷۸- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۱۱۴۹

۷۹- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰،ص ۱۰
۸۰- همان، ص ۱۳۸
۸۱- همان، ص ۱۹۳
۸۲- همان، ص ۳۷۵
۸۳- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۱۱۶۹
۸٤- همان، ص ۱۱۲۵
۸۵- شریعتی،علی،هبوط در کویر،شرکت سهامی انتشار تهران، ص ۳۱
۸٦- انجیل ـ رساله‌ء اول یوحنای رسول
۸۷- شریعتی،علی،هبوط در کویر،شرکت سهامی انتشار تهران ص٦٦
۸۸- همان، ص ۲۵٦
۸۹- همان، ص ۱۸٤
۹۰- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ٤۵٦
۹۱- همان، ص ۱٤
۹۲- مشیری،فریدون،زیبای جاویدانه، انتشارات سخن تهران چاپ ششم ۱۳۸۲، ص٤۵
۹۳- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۸۸
۹٤- همان، ص۸۹
۹۵- همان، ص ۵۲۱
۹٦- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰،ص ۱۰۹۱
۹۷- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص۸۷
۹۸- همان، ص ۱۸۸
۹۹- همان، ص ۲٦۰
۱۰۰- همان، ص۳۷۳
۱۰۱- همان، ص۵۱۳
۱۰۲- همان،ص۵۱۵
۱۰۳- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰،ص۱۲۳۸
۱۰٤- همان، ص ۹۰۵
۱۰۵- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۱۹
۱۰٦- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۷۱۳
۱۰۷- شریعتی،علی،هبوط در کویر،شرکت سهامی انتشار تهران، ص ۳۱۲
۱۰۸- همان، ص ٤۱۹

۱۰۹- همان، ص ٤٤٦
۱۱۰- مشیری، فریدون، زیبای جاویدانه،انتشارات سخن تهران چاپ ششم ۱۳۸۲، ص۲۳۵
۱۱۱- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۵۲۸
۱۱۲- همان، ص ٣٦
۱۱۳- حاج بابایی،محمد رضا،دفتر های سبز،نشر نگاه امروز تهران ۱۳۸۳،ص۲۲
۱۱٤- همان،ص ۳۰
۱۱۵- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ۱۰۰
۱۱٦- همان،ص ۱۰٤
۱۱۷- همان،ص ۱۱۲
۱۱۸- شریعتی،علی،هبوط در کویر(معبد)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۳، ص ۵۱۰
۱۱۹- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص۱۳۸
۱۲۰- همان، ص ۲۲۸
۱۲۱- همان، ص ۲۳۳
۱۲۲- همان،صص ٤۰۸- ۳۷۲
۱۲۳- همان، ص ٤۵۳
۱۲٤- شریعتی،علی،آثار گونه گون(۱) انتشارات آگاه تهران ۱۳٦٤، ص ٤۷٤
۱۲۵- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۱)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص ٤۸۳
۱۲٦- همان، ص ۵۱۵
۱۲۷- همان، ص ۵۲۲
۱۲۸- شریعتی،علی،گفتگو هایی تنهایی(۲)،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، ص٦۰۸
۱۲۹- همان،ص ٦۲۷
۱۳۰- همان، ص ۸۰٦
۱۳۱- همان ،ص۸۳۹
۱۳۲- همان،ص ۹۹۵
۱۳۳- همان، ص ۱۰۸۰
۱۳٤- همان، ص ۱۰۹۹
۱۳۵- همان، ص ۱۱۰۲
۱۳٦- همان، ص ۱۱۷۰
۱۳۷- همان، ص ۱۱٤۵
۱۳۸- همان، ص ۱۱۸۱

١٣٩- همان،ص ١٢٣٧

١٤٠- همان، ص ١٣٣٩

١٤١- همان، ص ٣

١٤٢- همان، ص ٤٦

١٤٣- همان، ص ٤٨

١٤٤- همان،ص ٤٩

١٤٥- شریعتی،علی،کویر،شرکت سهامی تهران،بی تا، ص ٧٩

١٤٦- حاج بابایی،محمد رضا،دفتر های سبز ،نشر امیدنو تهران،١٣٨٣،(جهان دیگر)

١٤٧- شریعتی،علی،آثار گونه گون، انتشارات آگاه١٣٦٤، ص ٥٥٢

١٤٨- شریعتی،علی،کویر،شرکت سهامی تهران،بی تا، ص ١١٧

١٤٩- همان، ص ١٤٨

١٥٠- همان، ص ١٥٢

١٥١- همان، ص ١٥٣

١٥٢- همان، ص ١٥٥

١٥٣- همان، ص ١٥٨

١٥٤- همان، ص ١٦٣

١٥٥- همان، ص ١٦٧

١٥٦- همان، ص ١٧٥

١٥٧- همان، ص ١٧٦

١٥٨- همان، ص ١٨٢

١٥٩- بکتاش، مهرپور،وجودی های قرن طلایی،انتشارات درخشان ایران ١٣٨٣ ش، ص ١٣٥

١٦٠- همان، ص ٧٦

١٦١- شریعتی،علی،کویر،شرکت سهامی تهران،بی تا، ص ١٨٥

١٦٢- همان، ص ١٨٨

١٦٣- همان، ص ٢٥٣

١٦٤- شریعتی،علی،شناخت ادیان،چاپ البرز تهران،بی تا، ص ١١١

١٦٥- شریعتی،علی،کویر،شرکت سهامی تهران،بیتا، ص ٢٦٧

١٦٦- همان، ص ٢٧٢

١٦٧- همان، ص ٢٧٨

١٦٨- همان، ص ٢٨٦

۱۶۹- همان، ص ۱٤۰

۱۷۰- همان، ص۲۸۸

۱۷۱- همان، ص۲۸۸

۱۷۲- شریعتی،علی،گفتگو های تنهایی(۱)،انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰، ص. ۱٦۳

۱۷۳- شریعتی،علی،کویر،شرکت سهامی تهران،بی تا، ص ۲۹۰

۱۷٤- همان، ص ۳۱۱

۱۷۵- همان، ص ۳۳٤

۱۷٦- حاج بابایی،محمد رضا،دفتر های سبز،نشر امید نو تهران ۱۳۸۳،(قیامت)

۱۷۷- شریعتی،علی،کویر،شرکت سهامی تهران،بی تا، ص ۳٤۱

۱۷۸- همان، ص ۳۹۲

۱۷۹- همان، ص ۳۹٤

۱۸۰- همان، ص ٤۱٦

۱۸۱- همان، ص ٤۲۸

۱۸۲- همان، ص ٤۳۰

۱۸۳- همان، ص ٤٦۳

۱۸٤- همان، ص ٤٦٦

۱۸۵- همان، ص ٤۷۰

۱۸٦- شریعتی،علی،گفتگو های تنهائی(۱)،انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰، ص. ۳۱۰

۱۸۷- شریعتی،علی، شناخت ادیان، موسسه،ارشاد تهران،بی تا، ص ۱۰٦

۱۸۸- شریعتی،علی، گفتگو های تنهایی(۱)،انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰، ص ٤۰۵

۱۸۹- شریعتی،علی،کویر،شرکت سهامی تهران،بی تا، ص٤۷٦

۱۹۰- همان، ص ٤۸٤

۱۹۱- همان، ص ٤۹۲

۱۹۲- همان، ص ٤۹۳

۱۹۳- همان، ص ٤۹۳

۱۹٤- همان، ص ٤۹۵

۱۹۵- همان، ص ٤۹۸

۱۹٦- همان، ص ۵۳۰

۱۹۷- همان، ص ۵۳٤

۱۹۸- همان، ص ۵۳۵

۱۹۹- همان، ص ۶۱۰
۲۰۰- حافظ،شمس الدین محمد،دیوان حافظ، انتشارات فخر رازی ایران۱۳۶۸
۲۰۱- تبریزی،صایب، دیوان صایب تبریزی، بی جا، بی تا،ص۳۰۱
۲۰۲- شریعتی،علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش تهران چاپ بیستم۱۳۸۳، ص۴۱
۲۰۳- همان، ص ۶۲۲
۲۰۴- شریعتی،علی،گفتگو های تنهایی-۲،انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰،ص۱۲۷۸
۲۰۵- شریعتی،علی،نیایش،موسسهء ارشاد تهران،بی تا، ص ۱۲۰
۲۰۶- همان،ص ۱۲۴
۲۰۷- شریعتی،علی،هنر، مجموعهء آثار ۳۲،موسسهء ارشاد تهران،بی تا، ص۲۸۸
۲۰۸- همان، ص۲۹۳
۲۰۹- شریعتی،علی،هبوط در کویر(معبد)انتشارات چاپخش تهران چاپ بیستم۱۳۸۳، صص۵۲۹-۳۱
۲۱۰- همان، ص ۵۱۳
۲۱۱- همان، ص۵۶۶
۲۱۲- همان،ص ۵۶۷
۲۱۳- حافظ،شمس الدین محمد،دیوان حافظ، شرکت فخررازی تهران۱۳۶۸
۲۱۴- شریعتی،علی،گفتگو های تنهایی(۱)، انتشارات آگاه تهران،چاپ هشتم۱۳۸۰، صص۷۸-۷۹
۲۱۵- همان، ص ۴۳۴

بخشِ سوم:نثر دکتر علی شریعتی

امروزه ادبیات و مخصوصاً نثر فارسی طبق مقتضیاتِ زمان آنقدر جلو نرفته تا اندازهء که دیگر علوم بشری جلو رفته و در نثر پاره های فارسی همان کلمات محدودی وجود دارد که مال قرن های گذشته محسوب می شود- نثر ادبی امروز به اثبات میرساند که خیلی کم و محدود،بعضی از تغیرات اساسی،روش و هیئتِ نثر را تغیر داده است و این تغیر ناگزیر، طبیعی و برای ادبیات یك فال نیك است- بعد از تغیرات اجتهادی در عصر مشروطه و مابعد آن گرچه در شعر فارسی تغیراتِ عمده ای بوجود آمده ولی نثر هنوز مسیری را سپری نکرده که شعر فارسی سپری نموده است- اگر توجه به کتاب های دینی کنیم لحن نوشتار های نثر کتاب های دینی همان نثر صد و صدو پنجاه سال قبلی است و لی تغیر کوچکی که داستان سرایان و نمایش نامه نویسان درین دههء اخیربمیان آورده اند با نمونه های نثر قرن گذشته تفاوتِ معمولی دارد-در دوره های مختلف شعر فارسی طبق میل زمان هم از نگاه هئیت و مفکوره تغیر یافت اما نثر فارسی هنوز نیاز به تغیراتی دارد که روش نوشتاری باید ادیبانه باشد- مسیر ادبیات چه نثر و چه نظم، بهمین طریق تا امروز طی شدو امروز هم چون عقب ماندگی ها ی اجتماعی ما کماکان باقی و هر روز بمناسبت زمان و شرایط محیط بنحوی ظاهر میشود و هنوز هم بجرم عقب ماندن از قافله ی تمدن جهانی ادب و هنر ما نیز تحت تاثیر قرار میگیرد- ولی نباید به نمونه های نثر گذشته و لطایف و حکایات سعدی تکیه کرد و گفته های آنها را نمونهء کامل شمرد بلکه مسیرادبیات را باید جلو بُرد-در عین حال گفته های فصیح و جاودان اساتید بلند گفتاری که گنجینه های ازلی بزبان امروز ما بیاد گار گذارده اند که بزرگترین منبع پرورش طبع والهام دهنده و آموزنده ی طبایع ما است- ما دارای سخن پر دازانی هستیم که توانسته اند با سروده های شیرین و محکم خود افتخار پیشینیان ما را با قدرت کلام و انسجام و دلنشینی سخن خویش نگاهداشته و مقام همیشگی خود را در تاریخ ادب جهان به بهترین وجهی مصئون کند-

اما واقعیت این است که هر چقدر هم که در بارهءویژگی های نثرقدیم بنویسیم، کمبود های وجود دارد که نباید آن را ادامه داد چون وقت تغیر کرده و واژه های گوناگونی از تمدن و فرهنگ و زبان های قرب و جوار خود می پزیریم باید که داستان نویسان و نثر نویسان بزرگ به کمك تخیل، تسلط برفرم و زبانی که ناگزیر به نظر می رسد،نثرِ ساده و شیرین را به وجود بیاورد که بدونِ تعصب مناسب ترین و جامع ترین واژه های را در بر داشته باشد گرچه این واژه از زبان های غیر هم باشد-مسلماً وظیفه اصلی یك نویسنده، خوب نوشتن است-

درین جا،علیرغم فلسفه،مذهب و موضوعات اخلاقی و علمی برداشت شریعتی از ادبیات فارسی این

بوده که ادبیات فارسی از ۷۰۰ سال پیش فرقی نکرده یعنی ۷۰۰ سال پیش چیزی نوشته شده ولی وقتی که میخواهیم،مثل این است که یك نویسنده در زمان ما نوشته، و این را ما باعث افتخار خود میدانیم.شریعتی می گوید که معنی این کلمه این نیست که سعدی معجزه کرده،بلکه بخاطر این است که ما معجزه کرده ایم(!)، و ۷۰۰سال است همانطور مانده ایم، در دوره سعدی مانده ایم.شریعتی اضافه می کند که چرا یك فرانسوی ادبیات فرانسه قرن هیجدهم را نمی فهمد؟ برای اینکه در این دو قرن زبان و ادبیات و بینش و فلسفه فرانسه آنقدر رشد پیدا کرده که نه ۲۰۰ سال، بلکه ۲۰۰۰ سال جلو رفته، ولی ما اکنون شعر فردوسی را که میخوانیم، مثل این است که دیشب گفته اند، زیرا که زبان حرکت نکرده است، اما آیا این بدان معناست که فقه ما و زبان و ادبیات و نثر و شعر فارسی باید ثابت بماندو ما حرکت کنیم؟ نه، هر دوی ما یك جا مانده ایم، و وقتی ما حرکت کردیم، آنوقت فقه مان هم با ما راه خواهد افتاد.[۱]

شریعتی نیز نثر ساده دارد. بیشتر کتاب های وی که مجموعهء سخنرانی های وی است، لحن سخنرانی را دارد ولی در جا هائیکه شریعتی بقلم خودش می نویسد و دران جا دیده می شود که در نثر وی علاوه بر اصطلاحات فلسفی دیگر هیچ نوع لغات غیر مروج و پیچیده بچشم نمی خورد. یکی از شاخص های عمدهء نثر شریعتی که در آثارش بچشم می خورد، در امتداد کلمات تکرار حروف و کلمات مترادف و هم معنی است و همین چیز نثر و طرز سخنرانی وی را ممتاز ساخته است.هنگامیکه یك واژه را می خواهد ابراز بدارد آن را به نوعی می نویسد که همچون آن واژه کلمات زیادی را بیان می کند که هم مانند و مترادف اند ـ این نوع نثر بیشتر در اثر "هبوط در کویر" بچشم می خورد.

فصل اول: نثر داستانی

نثر کـه نمونه ای از ادبیات است دارای محاسن و نمونه های گوناگون میباشد که هر نویسنده یکی از روش هـای آن را در هـنگام تحریر پیش می گیرد. نثر شریعتی یك نواخت نیست بلکه در هر مجموعهء آثـارش لـحـن و طـرز جـدا گـانه ای را دارد. شـریعتی در نثر و شعر در بعضی از مجموعهء آثارش نظر جداگانه ای دارد و در مورد ادبیات نیز در بعضی از آثارش بحث های مفیدی را بیان می کند. شریعتی معـتقـد بـه ادبیـات متعهد بود. به قول او در حیات بشری ادبیات نوعی مسئولیت است. نسبت به خود ادبیات و نسبت به جامعه. منظوراز ادبیات در این جاء ادبیات در معنای معمولش است. یعنی ادبیاتی که مدافع و مظهر معیار های والای انسانی است. منظوراز جامعه در اینجا نیز جامعه در معنی معمولش است کـه نشـان مـی دهـد یك داسـتـان نـویـس بزرگ، با نگارش صادقانه در باره جامعه ای که در آن زنـدگـی میـکـنـد، معیار های بر تر عدالت و صداقت را تجسم می بخشد. مسلم است که نویسندگان رمـان، داستـان و نـمـایشـنامه از نظر ادباء نمایندهء اخلاقیات هستند. داستان نویسی که به دنبال ادبیات است، لـزومـاً کـسـی است کـه بـه مسائل اخلاقی می اندیشد. این که چه چیزی عادلانه یا نا عادلانه است، کـدام بهتـر و کـدام بـد تـر است، چه چیزی قابل تعریف و یا تحسین بر انگیز است، چه چیزی تـاسف بـار و چه چیزی مایه شادی و رضایت است و البته این مسئله مستلزم هیچ گونه اخلاقی سازی و موعظه اخلاق به شکل خام و مستقیم نیست.

داستان نویسان جدی به دنبال راه حل های علمی برای مسائل اخلاقی هستند. آنها داستان می گویند، روایـت مـی کـنـنـد. آنهـا طبـع انسـانـی مشتـرك ما را در روایت های که با آنها احساس خود مان می پـنـداریـم، بـر مـی انـگیـزنـد. هر چند که زندگی شخصیت های این روایات ممکن است با زندگی ما تفاوت بسیاری داشته باشد. آنها تخیل ما را به حرکت می آورند. داستان های آنها حس دلسوزی ما را گـسـتـرش مـی دهـنـد و در نهـایـت مـوجـب پیشرفت آن می شوند. آنها ظرفیت ها را برای قضاوت اخلاقی پرورش می دهند.

وقـتـی کـه مـی گـوییـم داستان نویس روایت می کند، منظور همین میباشد که داستان برای خود شکلی دارد: ابتـداء، میـانـه(کـه بـعـضـی آن را پیشامد می نامند) و نتیجه گیری. این سه بخش داستان که جزو لایـنـفـك هر داستان محسوب می شوند چهار چوب داستان نامیده می شود. هر داستان نویس دلش می خواهد داستان های بیشماری روایت کند، اما همه ما می دانیم که قادر نیستیم همه داستان ها را تعریف کـنیـم. در داسـتـان سـرائی هـنـر نـویسنده آن است تا جایی که می تواند از یك داستان، یا در یك زمان استـفـاده کـنـد (زمـان بـنـدی داسـتـان، در فـضـای خـاص، تـا بـرای آن جغرافیایی انضمامی به وجود بیـاورد). ادبیـات فـارسی که مملو از خزائن شعر و نثر است در عرصهء نثر نیز کم تر از شعر نیست. در

ادبیات فارسی دکتر علی شریعتی نیز داستان های را اضافه نموده که یك اثر گران بها و مهم محسوب می شود.

نثر داستانی علی شریعتی هم روش جداگانهء دارد. در میانِ نثر داستانی و دانشگاهی از شیوهء نویسندگی علی شریعتی باید یاد کرد که مربوط به دههء پنجاه میباشد. شریعتی بعنوان یك استاد و سخنران درعین زمان توانست یك سخنران برجسته باشد و بر داستان نویسی نیزقدرت کامل داشته باشد.روش داستان سرائی شریعتی با دیگر داستان سرایان معاصرش تفاوت دارد چون وی داستان را برای رسیدن به اهداف ویژه اش بکار می بُرد به همین وسیله نثرش و انداز داستان نویسی اش لحن تبلیغ را با خود دارد و یك نوع عاطفی است. این خود بیان گر این ادعاست که وی بیان و قلم خود را برای تبلیغ و معرفی مفاهیم مذهبی و ایدیولوژیکی به نسل جوان به کاربُرد ـ هم بیان او گرم شیوا داشت و هم قلم او اوج و شیرینی ممتازی داشت. کتابهای هنر، کویر، هبوط، حج، گفتگو های تنهایی وحتی بامخاطب های آشنا ، علاوه بر محتوای دینی و سیاسی و اجتماعی، ارزش ادبی سزاور توجهی می باشد.

درین جاآثار شریعتی را می توان بر سه رکن اندیشهءوی، استوار دانست: اجتماعیات، اسلامیات و کویریات. به سه نوع مخاطب : خلق، خدا و خود. یعنی اجتماعیات را برای مردم، اسلامیات در رابطه با خدا و کویریات هم که مربوط به خودش می شود محسوب می گردد. به عبارتِ دیگر همان مثلثِ آزادی، برابری و عرفان ـ یعنی آزادی برای اجتماع ، خواستن برابری در دین و روح و کسب عرفان برای شخص خودش. این سه مخاطب را در سه رده تقسیم بندی کرده و همه آثارش همین سه جنبه را دارا می باشد. در لا بلای آثارش مخاطبش نیز سه طبقه است و وجود این سه طبقه را در تشکیل سرنوشت بشر موثر دانسته است. یعنی برابر نهادهء تثلیث سه بُعدی که در هر زمان و هر جامعه به شکلی وجود داشته.این مثلث شامل زور، زر و تزویراند که همچون سه بُعد استضعافِ مردم، هموارهء از سوی سه قشر تشکیل دهندهء طبقهء حاکم بر تاریخ اعمال می شده اند.مظاهر این سه بُعد که مظهر زور طبقهء حاکم یا سیاستمداران و زمام داران دولت اند. مظهر زر هم که طبقهء خر پول ها وسرمایه داران اند و مظهر تزویر طبقهء روحانی اند که بر مذهب و "اعمال روحانی" تسلط دارند. و همیشه بشر زیر همین سه سنگ گران خرد می شده است. و هر یکی از همین سه مظاهر از جامعه و مردم به نفع خوداستفاده می کردند. در نزد شریعتی جوهرهء زندگی یك متفکر، نه وقایع حیات، و نه حتی آثار،بلکه ـ" مسیر اندیشه"، و بیشتر راههای تو در تو و متعدد آن است. که ما درین جا هم همین مسیر اندیشه را بررسی می کنیم.

برای آشنایی با شیوهء نویسندگی شریعتی که شاید بتوان آن را " نثر ادبی تبلیغی" نامگذاری کردو دکتر محمد جعفر یاحقی آن را نثر ادبی تبلیغی نام داده است.[۲]

در مجموعهء آثار دکتر علی شریعتی از چند داستان های تبلیغی وی می توان نام بُرد.داستان های

زیادی برای تعریف کردن وجود دارد. و انتخاب یك داستان از میان چند داستان کاردشوار است. این که بالاخره می توانیم داستانی را انتخاب کنیم، احتمالاً به این خاطره است که احساس می کنیم با این داستان می توانیم داستان های زیادی بگوییم که نوع ضرورت در این داستان وجود دارد وهمین داستان برای خود نویسنده نیز دارای اهمیت فراوان است. شریعتی با بعضی از آثار ش و بویژه با بعضی از داستان هایش عاطفه داشته و حی سعی کرد تا آن را شیوا ترو پُر معنی تر سازد، چند تا داستانش را خیلی دوست می داشت،چیزی شبیه عاشق شدن، هر نویسنده ای که بخواهد دلیل انتخاب داستانی را شرح دهد،چیز زیادی برای گفتن دارد و می خواهد خواسته هایش را بزبان چندتمثیل بیان کند.

یکی از داستان های مهمی را که شریعتی نوشته و در مربوط به نخستین دوره‌ء حیات وی است داستان " یك بار دیگر ابوذر" است که در واقع آن برای تئاتر نوشته شده بود. داستان ابوذر ممکن است فقط محدود به یك واقعه‌ء ناگوار تاریخی در مورد خواستن یك نظام عدالتی است و در عصر طلائی کمیونیسم بیشتر رونق یافته بود برای خیلی از مردم قهرمان محسوب نشود ولی دکتر شریعتی شخصیتی را که انتخاب کرده یك شخصیتی والا رتبه و صحابی بزرگ است که حیاتش را برای هدف و آرمان و فکر خودش فدا کرد و درین راه از هر نوع فدا کاری انحراف نکرد. در داستان ابوذر شریعتی واقعات تاریخی را از لا بلای کتب و اسناد گذشته بیرون آورده و زوایای تاریخ گذشته را روشن ساخته است. ظاهراً این یك داستان بنظر می آید ولی در لا بلا ی این داستان خواست های بشر مقهور و مجبور نهفته است و ابوذر یك الگوی است برای زحمت کشان و کار گرانی که سر مایه داران خوان آنها را دارد می مکد. دکتر شریعتی پیرامون حیات ابوذر و نهضت سوسیالیستی اش این داستان را نوشته است. داستان گر چه واقعی است و در دوران ابوذر چنین روزگاری بوده و چنین اتفاقاتی نیز رُخ داده است و شریعتی رویهمرفته این دا ستان و فاجعه تاریخی بشر را شیوا و موثر بنظم آورده و از حشو و اضافه دور نگهداشته است. این داستان که در دور حیات دکتر شریعتی چندین بار به نمایش گذاشته شد ومورد علاقه حضار قرار گرفت یکی از شناخت و رجحانات فکری وی شد.

این تئاتر با درخشندگی بی نظیری رو برو شد. مردم ازین نمایش نامه الهام عدالت و برداشت برادری و برابری را گرفتند.این داستان بالآخره انسان را به این فکر می اندازد که در موضوعات جهان امروز چرا ابوذر مهم بود؟ در عین حال نمایش نامه‌ء"یك باردیگر ابوذر" ابعاد اساسی تری از هنر های نمائشی را به صحنه می آورد. از یك طرف، بازی گران سعی کرده اند که احساسات درونی خود را صادقانه بیان کنند و از سوی دیگر راوی این داستان سعی نموده که پیام را در کردار و شخصیت ابوذر طوری جا دهد که وی یك الگو قرار گیرد و دور وبر شخصیت وی مفکوره‌ء را که روح داستان را تشکیل می دهد بیان نماید.و این نمایش طوری بیان گردد که هم جنبه‌ء عاطفی و احساساتی داشته باشد و هم پیام آور باشد. با توجه به این برداشت، تئاتر مورد نظر سوال عمیقی در فکر بیننده بجا می گزارد. هدف ایفای نقش تاریخی ابوذر چیست؟

ابـوذری کـه هـمـهء هستی خودش را فدا ی راهی کرد که پس از مرگش آن راه را هیچ کس نه پیمود و شعارش صدا به صحرا ثابت شد- راهی را که ابوذر دنبال کرد دران نجات و خوشحالی بشریت نهفته بود- دریـن تـئـاتـر هـر قدر که ما به عمق داستان میرویم آن قدر شخصیت ابوذر که دران مفکوره اش نهفته است روشن تر و عیان تر می گردد-

در میان داستان چون به مقامی می رسیم که ابوذر در بین مردم ایستاده پیام خویش را به مردم ابلا غ می کند این تئاتر با درخشندگی بی نظیری رو برو می شود و بالآخره انسان را به این فکر می اندازد که در موضوعات جهان امروز چرا ابوذر مهم بود؟ این واقعیت را هنگامی پی می بریم که به عمق داستان برویم و مفکورهءواقعی آن را درك کنیم-

نقد بر یك نمائشنامهءفرانسوی از بکت

در کتاب گفتگو های تنهایی شریعتی در مورد یکی از نمایش نامه های بکت می نویسد و این نمایش نامه که بزبان فرانسوی نوشته شده است مورد نقد و بر رسی قرار می دهد- شریعتی در نقدو بررسی نه تنها از لحاظ فنی یك اثر را برتحلیل و بر رسی می کند بلکه شخصیاتی که در داخل داستان اند از نگاه روانی آن شخصیت ها را نقد و بر رسی می کند- یکی از همین نوع تحلیل و بر رسی که هر دو جنبه را در بر دارد درهمین نقد و بر رسی یك نمایش نامهءفرانسوی که اثر بکت است و این نمایش نامه موسوم به Wattمی باشد یاد می گردد که خلاصهءاین نقد در زیر بیان می گردد-

در نمائشنامهء Watt از بـکـت همهء پرسو ناژها تندو عجول و مداوم حرف می زنند، حرف می زنند، از ری و روم و بـغـداد،از هر چه به دهنشان آید، حرف نمی زنند که چیزی را بیان کنند حرف می زنند که ساکت نـمـانـنـد، مرتب حرف می زنند-حتٰی جمله ها بی سر و ته و بی معنی ودر هم برهم است، اما چنان جدی و دستپاچه و مداوم حرف می زنند که بیننده اگر در معانی دقت نکند پندارد که از موضوع حساس و فوری پی دارند سخن می گویند اما، به نظر من این پر حرفی های شلوغ جدی دستپاچه که به معنـی واقـعـی کـلـمـه وراجی است و وراجی های دیوانه وار جدی و عجولانه برای گریز از "ساکت ماندن" است و به "فکر کردن" همهء این فکرهای درهم برهمی که عمداً از مغزمی گذرانند از ترس آن فـکر ترساننده و آن یاد رنجزای سنگین خفقان آور است، همهءاین گفتن ها برای نگفتن آن حرف است، آن " جمله"است- آن جمله شگفت و یگانه ای که در آن، آن "حرف" خفته است- در کمین است! توی ایـن نـمایشنامه تلفن موقع حساس و مهمی دارد- همهء آنها بی تابانه در انتظار زنگ تلفن اند- ایـن تـکـه کـائـیـو چـوی ساکت همهءهستی حقیقی و اصیل و بی قرار آنها را به خود جذب کرده است، درست مثل عده ای که در تلفن خانه ایستاده اند و تا وقتی نوبتشان برسد با هم حرف می زنند، الـکـی، فـقـط وقت بـگـذرد- ایـن وقت سخت و سنگین و طولانی ، این یك یا دو ساعت مدتی است سخـت تـر از عمر، اصلاً یك عمر است که در دو ساعت میگذرد- در یك نمایشنامه کوتاه دیگری به

نام همین بکت چند تنی را نشان می دهد مضطرب و باز منتظر، یك دونفر پیر و فرسوده، توی آب دارند غـرق مـی شـوند و می میرند، هر چندی یك بار سر بر می دارند و لقمه ای از دست جوانان به دهان می گیرند و باز سر به زیر آب می کنند.[۳]

فصل دوم: پرتو عرفان در "هبوط در کویر"

تالیفات شریعتی بخصوص کتاب "هبوط در کویر" اثری کاملاً ابتکار وی است، این کتاب که در آن از شیوه ی مغلق نویسی متقدمین به روشی زیبا و شیرین و در عین حال منسجم و در کمال روانی به نثر نگاشته شده در نوع خود یگانه است، "کویر" بااستقبال بی نظیری که مورد انتظار نویسنده آن نبود مواجه شد و چنان اثری از خویش باقی گذاشت که در مدت بسیار کمی نام نگارنده خود را زبان زد اهل دل کردو به راستی باید انصاف کرد که این کتاب کاملاً معرف ذوق و سلیقه و روح مبتکر شریعتی است و شاید بتوان ادعا کرد که جزو کتبی خواهد بود که روز گار خط بطلان بر آن نخواهد کشیدو نام نگارنده آن را در کنارش زنده نگاه خواهد داشت، بدیهی است نمودن ارزش این کتاب فقط با نگارش چند کلمه ممکن نیست و خواننده باید با مطالعه ی دقیق آن بزحمت و ذوق نویسنده اش پی برد. قبل ازین که در مور داقتباس ها ی این کتاب صحبت کنیم ،نخست به مقدمهء کتاب رجوع می کنیم و سپس به مندرجات و مضمون آن رجوع خواهیم کرد. کتاب کویر اثر نهایی علی شریعتی بوده که در آن در عالم تنهائی، تجرد واغراق، قدرت قلم، طراز خیال، حساسیت و لطافت روح نقد و بینش فلسفی خویش را ابراز نموده است. این گونه حرف ها با مزاج و ی آشنا است. چون خود وی می گوید که "سرشت مرا با فلسفه، حکمت و عرفان عجین کرده اند". [٤] درین کتاب شریعتی به اندازه ای در عرفان فرو رفته است که تا مسیر " شطح و ملامت" نزدیك شده است. در بعضی از جاها تا حدی رسیده که گفته هایش را به گونهء وحی خوانده است. درین گفتگو های تنهایی نزدیك تر به شطحیات و طامات رسیده است و مخاطبش هیچ کسی نیست جز خودش. و بقول خودش این نوشته ها را برای خودش نوشته نه برای دیگران.

طوری که در بین سطور گفته شد که مخاطب کویر هیچ کسی نیست و شریعتی در این کتاب حرفهای زده که نه مخاطب دارد و نه عنوان. به قول خودش حرفهای است که برای "نگفتن" است. می رویم سراغ گفته های خودش که خود وی در این مورد چه می گوید: " این "بث الشکوی "ها نه کتاب است و نه مقالات، صمیمانه ترین نامه ها نامه هایی است که به "هیچ کس" می نویسم و "سخنی از حقیقت سرشار است که هیچ مصلحتی گفتن آن را ایجاب نمی کند". و اینها است "حرفهایی که به گفته ی شاندل. هر کسی برای نگفتن دارد". [٥] حرف ها و کلمات این کتاب بقول مصنف کتاب " حرفهای هست که کلماتش همچون سپند بر آتش، در مجمر روح بی قرارند ". [٦] کلماتی است که آدمی را سراسیمه وبی تاب همچون روح سر گردان از شهر و دیار بیرون می کشاند.

سخن، چه شعر و چه نثر، به دو شرط مقید است: یکی "عنوان" و دیگری "مخاطب". "عنوان" سخن را محدود و اسیر میکند و مخاطب رنگ خود را بر آن می زند؛ و اگر اصطلاح هگل را در فلسفه، و یا سارتر را در ادبیات، بخواهیم به کار بریم،سخن همیشه به وسیله ای عنوان و مخاطب، یا نتیجه گیری

و انتقـال، " الیـنـه "می شود-به گفته‌ء شریعتی از خود بدر می شود و " خود خویش" را در " مخاطب " مـی بـازد و آزادی هـا و امکانات خویش را به "قید" ها و " غرض " هایی که " عنوان" بر او بار می کند که گفتار می سازد- در ایـن کـتـاب شـریـعـتـی نیزمانند عین القضاة از روح تنهایی وی در غربتِ کویر سخـن مـی گـویـد- حرفهای می گوید که مخاطب ندارد- از هر نوع موضوع آزاد است- طبق ذوق و عـلاقـه‌ء خـود و برای گفتن تپش قلب خود نوشته است- سخن های است که از لحاظ محتوی و عنوان یك نـوع بـگو مگو های درونی است که در فکر و قلب نویسنده جا گرفته و آن را وی می خواهد به هر شـکلی باشد ابراز بدارد-طوری که گفته شد این نوشتار های شریعتی مخاطبی ندار د ولی روی همرفته شریعتی در صفحه‌ء دیگری مخاطب خود را پیدامی کندو خودش می نویسد:

"و مـن، هـمـه عمر، آنچه گفته ام از سیاست گفته ام، "ما" بوده است که در من از خویش سخن گفته است و از زمینه و زمانه ی خویش؛ و مخاطبم، لاجرم، مردم عصر من و سر زمین من "-[۷]

مقدمه‌ء کویر:

مـقـدمه‌ء کویر با ذکر عین القضات همدانی آغاز می شود و شریعتی خود را مانند عین القضات می داند و سـر نـوشـت خـویش را نیز همانندوی-همین ادعا را در چندین جا کرده که در بین سه همزبانان که همـراز و هم‌فکر شریعتی بوده اند یکی عین القضاة همدانی بوده که در طول حیاتش فدای فکرش شده و در سـن سـی و سه سالگی بدست افراد بی مغز و پوچ کشته شده است - در کتاب "رساله‌ء عشق" هر چه می خوانیم شریعتی نیز در کتاب هبوط در کویر همان حرف ها را با گستاخی تمام بیان نموده است و از هـیـچ نـوع "شطح و ملامت" انحراف نکرده است- عین القضاة نیز در حیاتش یك جزیره شده بود وبـودا نیز جزیره بود- شریعتی نیز در این کتاب خود مانند جزیره بوده که در بین همه بی همه به نظر می آیـد- انسان می تواند اگر اوپا شود و دربین همه،بی همه باشد می تواند هویت و شناخت واقعی خود را یـابـد و در انتها خود جزء‌ء ذات خود شود- "اوپا " جزیره ایست در وسط اوقیانوس و آدم می تواند چون آن بشود- میتواند مثل نیلوفر از قلب لجن و عمق آب سر بزند و بر روی آب بیاید-[۸]

در آغـاز کتاب دکتـر علـی شریعتی آورده است :" در فرار به تاریخ، از هراس تنهائی در حال، برادرم عیـن القضات را یافتم که در آغاز شکفتن- به جرم آگاهی و احساس و گستاخی اندیشه- درسی و سه سـالـگی، شمع آجینش کردند! که در روزگار جهل، شعور، خود، جرم است و در جمع مستضعفان و زبـونـان، بـلـنـدی روح و دلیـری دل، و در سـرزمین غدیر هـا- به تعبیر بودا- " خود جزیره بودن" (اوپا) گـنـاهـی نـابـخشودنی است- بسیار بوده است که " بث الشکوی "ای از خویش را می خوانده ام و می یـافـتـه ام که برادرم عین القضات نوشته، آن چنان که این نوشته را در " بث الشکوی " های او خواندم و چـنـیـن یـافـتـم کـه من نو شته ام- که " خویشاوندی" خود، "یکدیگری" دو " خویشاوند" است- و اینك مـقـدمه ی بر او، بر کویر من و بر من، در کویر: " ای دوست نه هر چه درست و صواب بود، روا بود که

بگویند ـــ و نباید که در بحری افکنم خود را که ساحلش بدیده نبود ، و چیز ها نویسم بی " خود" که چون "واخود" آیم بر آن پشیمان باشم و رنجور-[۹] ای دوست می ترسم، و جای ترس است- از مکر سرنوشت ـــ حقا، و به حرمت دوستی ، که نمی دانم که این که می نویسم راه " سعادت" است که می روم، یا راه " شقاوت" ؟و حقا، که نمی دانم که این که نبشتم " طاعت" است یا " معصیت " ؟ کاشکی، یکبارگی ، نادانی شدمی تا، از خود، خلاصی یافتمی! چون در حرکت و سکون چیزی نویسم، رنجور شوم از آن به غایت! و چون در معاملت راه خدا چیزی نویسم، هم رنجور شوم؛

چون احوال عاشقان نویسم نشاید،

چون احوال عاقلان نویسم، هم، نشاید؛

و هر چه نویسم هم نشاید؛

و اگر هیچ ننویسم هم نشاید؛

و اگر گویم نشاید؛

و اگر خاموش گردم هم نشاید؛

و اگر این وا گویم نشاید و اگر وانگویم هم نشاید ـــ

ـــ و اگر خاموش شوم هم نشاید" ![۱۰]

شریعتی درین جاخود را شبیه خروس بی محل می پندارد که سزای بانگ خروس یك نوع جرم محسوب می شد-خروسی که در فضای که همه خوابیده اند و بی وقت و بی هنگام مردم خفته را از خواب بیدار می کند-این سمبل هاست که شریعتی در واقع در مورد خود گفته است- خروس بی محل خود شریعتی، خفتگان جامعهء سنتی اش و اذان خروس همان پیامی که شریعتی داشت به مردم برساند و شب هم که وضع اجتماعی و رکود نافذ در جامعهء ایران است- این را بشکل تمثیل بیان نموده و در لا بلای کلمات وضع حال خویش و وضع حال محیط اش را بیان می کند- "خروس ساعت کویر است و آوایش ناقوس ده ! خروس ده زمان است که می خواند "- در این صفحات شریعتی به داستانی می پردازد که یکبار در روستای شان وقوع پیوسته بود- خروس بی محل اذان می داد و اهالی منطقه آن را نیك شگون نمی دانستندو در انتهاء دست به ذبح وی زده به مرگ وی انجامید- شریعتی اینجا به یك گفتار رمزی خود را ناقوس ده یا همانند خروس بی محل می گمارد-طوریکه خروس بی محل سزایش بایید که کشتن بود همچنین شریعتی هنگامیکه فریاد را سر می کشد موجب لعن و سرزنش مردم ایران قرار می گیرد- ایرانی که دورهء چندین شاهان را پشت سر گذاشته است و بقول خود شریعتی " شاغلام که دورهء ی شش پادشاه را دیده بود"-[۱۱]

کویر کجاست: کویر ر اشریعتی انتهای زمین نامیده و گویا آن جای است که زیرش جهنم و آتش است و شریعتی در چنین مقامی است و آن را عبور میکند- کویری که آب و گیاه ندارد و در دور دست بیابان و خشك و لجن زار واقع است- از آسمانش آتش می بارد و زمینش العطش صدا می

زند. در دوردستی هیچ نشان آبادی، رونقی، آسایش و لبخندی نیست. "تا سر از دریای مواج و طوفان خیز رمل های باغ کویر برداشتم و چشم بر کویر دوختم دانستم که اینجا کجااست؟ دوزخی بزرگ، با ملائك عذاب و پل صراطی باریك تر از مو، برنده تر از شمشیر و در زیرش چاه ویل و جنازه های پیاپی آدم ها که پیاپی در آ ن سقوط می کنند و تا هفتاد هزار سال سرنگون در کار سقوط اند و ـ بالآخره غربت و تنهائی ــافق در افق بی هیچ لبخند چشمه ساری، پیغام نسیمی، برگ سبزی، امید روشنی، پیك آشنائی ـــ هیچ! هواء آتش، زمین!" ـ[۱۲]

کویر که بصورت جغرافیا نمودار شد:

در این عنوان شریعتی وضع ده خود را بیان میکند و تحولاتی را که در ایام کودکی با وی رُخ داده بود بیان می نماید. "و من آن شب، پس از گشت و گذار در گردشگاه آسمان، تماشا خانه ی زیبا و شگفت مردم کویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه ی خوب و پاك آن "اسراء" ـ[۱۳]

طوری که شریعتی کویر را یافته وضعش را در آخرین سطور کتاب هبوط در کویر چنین خلاصه میکند: صحرای بی کرانه ی عدم، خوابگاه مرگ و جولانگاه هول، ـــ آسمان! کشور سبز آرزو ها، چشمه ی مواج و زلال نوازش ها، امید ها و انتظار! انتظار! انتظار! ـــ و آسمانش سرا پرده ی ملکوت خدا!

" آنجا که می توان آن چنان که باید بود" و " آنجا که می توان آن چنان که شاید، زیست"! و آنگاه می بینی، در این کویری که به عدم می ماند، عدم. آن چنان که خدا نیز خلقت جهان را در آن جا آغاز کرد. " انسانی تنها" ، این خدا گونه ی تبعیدی، در اعماق دور این کویر بی کرانه ی پُر آفتاب، دست اندر کار یك "توطئه ی بزرگ" است! توطئه ای به همدستی خدا و عشق برای باز آفرینی جهان! "فلك را سقف بشکافتن و طرحی دیگر انداختن"، خلقتی دیگر بر روی ویرانه های این عالم، بر خرابه ی هر چه هست، هر چه بود ! بنای جهانی نو در این دنیای فرتوت حشرات بی شمار! جهانی که ساکنان آن سه خویشاوند ازلی اند: خداء انسان و عشق.

این است " امانتی " که بر دوش آدم سنگینی میکند و این است آن " پیمانی" که در نخستین بامداد خلقت با خدا بستیم و " خلافت" او را در کویر زمین تعهد کردیم. ما برای همین "هبوط " کردیم و این چنین است که به سوی او باز می گردیم.[۱٤] آخرین سطر اشاره به آیهء اناللّه و انا الیه راجعون (آیهء ۱٥٦، سورهء بقره) است. هبوط انسان به این زمین سپردن خلافت ارضی به انسان بود و علاوه برآن امانتی بود که بر دوش همهء خلایق سنگینی می کرد و فقط انسان توانست آن را بدوشش بر دارد. این امانت را یك استعداد خدائی خوانده، که از خود خدا سر کشیده است.[۱٥] بقول حافظ :

ـ آسمان بار امانت نتوانست کشید — قرعهء فال به نام من دیوانه زدند

یا "انا عرضنا الامانة ـــ[۱٦] در پایان همین باب هبوط داستان خلقت آدم و راندن وی از بهشت به

زمین است۔ هبوط انسان به این کرهء خاکی و صعود ِ دو باره اش بسوی ذات ابدی یك معمه است که مفهوم آن را عرفاء و سالکان راه سلوك بهتر می توانند درك کنند۔

۱ ۔ هبوط۔ سرود آفرینش ۔ تراژدی الٰهی:

دکتر علی شریعتی در کتاب هبوط در کویر در مورد سرود آفرینش و تراژدی مرتب توضیح داده است و در لا بلای صفحات کتاب بطور مکرر توضیحات لازم را بیان نموده است۔ هبوط انسان را(نزول انسان از بهشت به این خاکدان) به کویر (این دنیا) در باب هبوط طوری بیان نموده که از قصهء آدم و حوا گرفته تا قضیهء هابیل و قابیل را بشکل یك داستان رویایی رقم نموده است۔ در سرود آفرینش نیز داستان را به نحوی بیان میکنند که در لا بلای صفحات کتاب نظریهء وحدت وجود بچشم می خورد۔این داستان مسئله ی وحدت وجود به گونه ای که در جهان بینی شرقی هست، آشکار بیان شده و در آخر سرود آفرینش را بشکل نثر مسجع و مقفع بیان نموده است۔ این سرود بشکل رومانتیك در قالب نثر منظوم و شیوا نوشته شده است۔ آغاز سرود آفرینش با آیهء از تورات شروع شده که " در آغاز هیچ نبود، کلمه بود، و آن کلمه خدا بود"۔ این سرود آفرینش بشکل شعر معرٰی نوشته شده است۔ علت ِ خلقت انسان را بیان نموده و گفته که " خدا گنجی مجهول بود، دوست داشت چشمی ببیندش، دوست دلی بشناسدش۔۔۔ (اشاره به حدیث قدسی نحن کنزاً مخفیاً که در کتب حدیث نیست ولی در بین مردم رائج است) خلقت انسان گویا اولین بهار خلقت بود که تنهایی خدا را ازبین بُرد و او کسی را یافت که اورا می شناسدو به او می اندیشد۔ علاوه بر سرود آفرینش از آغاز تا پایان کتاب نثر عاطفی نوشته که دارای موضوعات مختلف و پراگنده نوشته شده است۔ معبود های من ، معبد و آدم ها و حرفها از همین قبیل گفتار ها و نوشته هاست ۔ در لا بلای صفحات کتاب مخاطب خود را احساس می دهد که وی در طول تاریخش قربانی معبد ها شده و هنوز دردش درمان نشده است۔

بطور مثال این کلمات که در بخشی از کتاب هبوط در کویراست طوری آمده است :"کبوتران حرم، قاصدان خاموش آیات غیبی تشنه اند۔ روح گرفتار معبد که در این قرن های تهی، در این غربت سرشار، ندای آشنای عشق را از قلب این جاهلیت بیگانه بر سر آسمان بر داشته است۔ بی تاب است ۔منارهءمعبد ، این تنها قامت آسمانی فریاد، در زمین تنهاست و چشم بر میله های تقدیر تو، ای زندانی تاریخ " ![۱۷]

آغاز سفر به آسمان ها : آغاز سفر علی شریعتی بسوی آسمان ها طوری آغاز شده که مانند دیگران این سفر را از آسمان ها شروع نکرده بلکه از قعر زمین، از انتهای زمین و از سرزمین خشك وتپیدهء کویر آغاز نموده است۔ سفرش طوری بوده که درکویر قدم می زده و در یك نوع تمایلات درونی مجذوب بوده که به سوی آسمان ها آغاز گردیده۔در کتاب کویر این سفر چنین آغاز گردیده است:

"تن خسته از بی حاصل و دل لبریز از نومیدی و جان سنگین از اندوه،لحظه ای ایستاد م و چشم در

چشم عصمت سبز آسمان دوختم و دونگاه یتیم خویش را می دیدم که همچون دو پرستوی آوراه، در زیر این سقف بی روزن، سراسیمه و هراسان می پرند و می جویند و انگار که پروانه را یافتند! نقطهء دور به رنگ طلا! در کبود آرام آسمان! آری، پروانه ی من بود، رفت و رفت تا در گوشه ای از این "سبز آبی" معصوم پُر از خداوند غرق شد؛ موعود منتظر من، مسیح مصلوب من، منجی من---ایستاده بودم و دل بر کنده از کویر، همه تن چشم کردم و در چشم آسمان دوختم و همه جان نگاه کردم و در آن گوشه ی آسمان آویختم و در اعماق این کبود، به لذت جان می سپردم و در آبی این دریا به عشق می ورزیدم و اشك امانم نمی داد و می نگریستم و به نگریستن ادامه می دادم و می شنیدم که سکوت آبی وحی این سخن پیامبر را با دلم می گوید و من در عمق همه ی ذرات وجودم آن را، به نیاز و حسرت،زمزمه می کنم که : "اگر مامور نبودم که با مردم بیامیزم و در میان خلق زندگی کنم، دو چشمم را به آسمان می دوختم و چندان به نگاه کردن ادامه می دادم تا خداوند جانم را بستاند"! [۱۸]
در چنین عالم رویا بود وچشمش را به سوی آسمان دوخته بود،در دشت بی کرانهء کویر زین آسمان نیلگون به فکر و خیال فضای بهشتی در عالم رویا و تخیل به عالم خواب می رود-کویر در زیر نور ماه می تابید و ده آرام و ساکت شده بود ومردم،زن و مرد، پیر و جوان همه در دل شب، بر روی بام های خویش از خستگی چنان خفته بودند گویی که بیدار نخواهند شد-مردم چادر های سپید را بر روی خود کشیده بخواب رفته بودند در چنین فضای خاموشی شریعتی پرواز می کند به عوالم بالا بسوی عالم ملکوت می رود و تا مقامی می رسد که وصف اش درین صفحات ممکن نیست-آغاز سفرش چنین است: کشور پاك معانی بلند، "فضای بی وزش"، آسمان احساس های پُر شکوه، سرزمین ایزدان، فرشتگان، ماوراء! ماوراءالطبیعه و عشق هایش و زیبایی هایش و دین هایش و خوشبختی و زندگی کردن هایش و پندارهایش و هر چه در این ابتذال انبوه و آلوده و زشت می گذرد- "دیاری که، در آن،کبوتران همه در آفتاب پرواز میکنند"! همچون ویراف، در آغاز معراجش به جهان امشاسپندان، سر کشیده جام می ومنگ، مست از شراب سوگند، نشئه از عطر سوما، سیم، غرقه در امواج ناپیدای گل صوفی،بر رف رف زرین بال شوق پریدم و تازیانه ی یقین بر سرش نواختم و تند بادها را در پی خود گم کردم و فرفر یوس را در نخستین منزل بگرفتم و شانه بر شانه ی "بُراق" می راندم و از دیوار افق بر جستم و فلك را بشکافتم و قاف را بریدم و در چشمه ی زرین آفتاب فرو رفتم و می رفتم و ابر های خوش خبر اسفندی بر با لای سرم، گام به گام من، پرواز می کردند و نسیم های پیام آور دامن از شوق بر سر ورویم می زدند و می گذشتند و می تاختم و بادها تند تر می وزیدند و عطر گل های آن سرزمین تند تر می رسیدند و زمین پایان می یافت و آسمان فرود می آمد و همچون خیال پیش می تاختم و کلمات از دو سوی سمند برق پیمایم هراسان و شتاب زده می گریختند و آوای تشنه ی معبد هر دم مهاجم تر می رسید"-[۱۹] پس از آغاز این سفر دکتر شریعتی جهان را پشت سر گذاشته وارد دنیای می شود که با این عالم خاکی فرق دارد- از پیوند خاك نجات می یابد و بدریای نور می رسد،

جهانی را می یا بد که دران جا زیست برای شریعتی خفقان آور می باشد، هی سعی میکند از این عالم بگذرد وبسوی اعوالم دیگر پرواز کند. ترس از ین خفقا ن و پیوستن به عوالم دیگر بعد از طی مراحل می رسد که در نخستین مرحله به مقامی که وی می رسد چنین ازان یاد می کند :

"جهان را پشت سر نهاده ام؛ تاریخ را به پایان برده ام و اکنون رسیده ام به توده ای عظیم، همچون کوهی از حرف هایی که برای نگفتن دارم، کوهی سنگین که بر سینه ی جانم افتاده است و من، در زیر فشار خفقان آور و دهشتناك آن، احساس میکنم که مرگ تا حلقومم بالا آمده و راه نفس را بر من بسته ست "-[۲۰]

شریعتی سفرش را دوام می دهد، به هیچ جا و هیچ مقامی قیام نمی کند، دلش می تپد پی مقام خوب تری می رود. دلِ بی قرارش وی را وادار به سفر های پیش میدارد تا سفر را ادامه دهد. درین جا شریعتی می رسد به چشمه ساری که ازان جا آب حیات بگیرد. گویا به چشمهء حیوان رسیده که تصمیم دارد از مرگ و از دست حیات موقت بگریزد، آب حیات را نوش جان کند و زندگی ابد را بیابد-این آب حیات را نه تنها برای خود بلکه برای دیگران بدست می آورد :

"کوزه های خالی و غبار گرفته را بر گرفتم و به راه افتادم. رفتم تا از سر زمین چشمه های سبز، برای روح تشنه ی معبد، برای کبوتران معصوم حرم، آب بر گیرم. چشمه هایی که از دل آفتاب سر می زند -سپیده ی صبح نهری از آن سرزمین است. فلك دهانه ای از آن چشمه ها است. سرزمینی در آن سوی بامدادان-رفتم و، دل لبریز از عشق، جان تافته از ایمان، اندیشه روشن از حکمت، تن گرم از امید و ـــ من بی تاب انتظار !"-[۲۱]

پس ازان شریعتی به مقامی می رسد که پُل چنیتو نام دارد و این همان پُلی است که در دین اسلام پُل صراط نامیده میشود و پُل چنتو که از تیغ برنده تر و از مو باریك تر است. شریعتی در ین سفر از دیگران خیلی جلو تر می رود و دیگران را خیلی عقب می گذراند. کسانیکه در طلب آب حیات جان دادند آنها را نیز در بین راه مشاهده میکند، مردمانی را دربین راه مشاهده میکرد که دارای خصوصیات ویژه ای بودند و دیدن آنها برای شریعتی خیلی جالب بود و در بعضی جا ها وجود آنها برای شریعتی تاسف بار نیز بوده. با شخصیاتی بر می خورده که آنها را درین عالم خاکی نیز دیده و یا نام آنهارا در کتاب ها خوانده است :

اسکندر را بر نیمه راه، افتاده دیدم، در زیر آتش خورشید از عطش جان داده ! خضر را در بیابان آواره دیدم، همچنان بی نصیب. پیری که رد پای غم های عمیق بر چهره داشت. محزون و نومید باز می گشت و با دست های یتیمش نمی دانست چه کند؟ و دخترکی " نه ساله " عرق ریزان و خسته، که می رفت و بازوی ترد و کوچکش را بر اندام ناتوان پسر عموی پنجاه و شش ساله ی نابینای خویش حلقه بسته بود و او را به سختی با خود می کشاند. و پیر باریك اندا می مسلول را دیدم که حماقت از سیمایش پیدا بود و گوشه ای ایستاده و رفیق ساده لوحش را. که با کنجکاوی معصومانه ای به لب

های او خیره مانده بود- "با خود نگهداشته" و با شور و شوق هایی کودکانه، از آنچه نبود سخنانی فریبنده می گفت و، به همه ی زشتی های نیمه راه، دروغ های زیبا می بست و روی از راهبه جانبی دیگر داشت و پیش پای خویش را نشان می داد و یکریز از آن حرف می زد- ازشوق پا به زمین می کوفت و از "انگارها" ی زیبایی که می بافت غرق لذت می شد![۲۲] در صفحات ۳۸۸ و ۳۸۹ تراژدی الٰهی شریعتی وضع برزخ را بیان میکند و در آنجا فقط یگانه وجود خود را می یابد که بر کرانهء برزخ ایستاده تنها و تنها نفس می کشد و بدون کدام همدم و غمخوار در آن جا انتظار کسی را می کشد تا به کمك وی رسیده وی را همراهی کند-درین برزخ شریعتی وضع اسف بار خود را بیان کرده و به صورت مجلل فضای راکد برزخ را تصور کشیده است-

" مدت ها بر این گذشت و نمی دانم چه مدت، که زمان نیز از رفتن باز ایستاد ه بود؛(راکد شدن زمان در سیر العباد و در اثر شریعتی !!) زمان نیز مرده بود، مگر نه حرکت است که زمان را می سازد؟ مگر نه خورشیدو ماه و طلوع و غروب و گردش زمین و آسمان است که زمان را اندازه گیری می کنند؟ساعت ها را می سازندو شب و روز ها را و ماه و سال ها را؟ نمی دانم اما به هر حال " زمستان" بود- هر چه بود، مدتی یا مدت هایی بر این گذشت که ناگهان ! سایه ای بر گوشه ای از زمین، نزدیك کوه افتاد، سایه ای که حرکت داشت-

سپس در ادامهء این سفر در گذر ها ه راههای خشك وبی رمق آدمهای را دید که با قیافه های نحیف و نزار در بین راه بی یار و مدد گار اُفتاده انتظار کسی هستند که دست آنها را گرفته بقیه راه را به کمك آنها پیماید- شریعتی، بی نیاز از همه سفرش را ادامه می دهد و به مشاهدهء آدمهای می رسد که دارای خصایص جداگانه می باشنددرین جا شریعتی با بودا و چند تن از پیروان ودائی می رسد- جوگی های مشرق زمین را مشاهده میکند که در عالم استغراق، منزوی در مکاشفه هستند :" و به کوتاه قد وبد قیافه ای رسیدم زشت، با سری اسلع، و ریشی دراز و شکمی بر آمده که، در آن دور ها، بی هدف " قدم می زد" و گروهی بر او گرد آمده بودند و به سخنان پیچیده ی که معانی ای عمیق و دل انگیز اما نا درست و بی ثمر داشت، با ایمانی شگفت گوش می دادند- و مردی را دیدم، سر و روی تراشیده و " همچون بوته ی مرجان"، جامهء زرد پوشیده و در ناف صحراء تنهای تنهاء خاموشِ خاموش، " چون قطره ای بر نیلوفر"، نشسته و نگاهش را به نوك بینی اش دوخته و فارغ از زمین، بیگانه با آسمان!هیچ نمی اندیشید، هیچ چیز به یاد نمی آورد، هیچ کس را نمی شناسد و "همچون کرگدن تنها سفر میکند" و همچون کوه، تنها زندگی میکند و " همچون بلند ترین شاخه های سر درخت، آزاد است"، نه کفر و نه اسلام، نه دنیا و نه دین![۲۳]

این وضع بودا است که فارغ از کفر و دین به جستجو و تلاش " نروان" می اندیشد وهمه تن چشم شده به یك نکته ء بینی اش می بیند و از اطراف و اکنافش لا تعلق شده است- مکاشفه و مراقبه می کندو دران عالم نیز عادتش را اول نکرده است- این بودا که همچون کرگدن تنها سفر می کرد و به گفتهء

شریعتی مانند کوه تنها می زیست-در این جا قرار داشت- ازین مقام نیز شریعتی می گذرد به مقامات دیگر می رسدو دران جا که قدم میزند، چشمش به گروهی از مردمان می اُفتد-
"و قبیله ای را دیدم، همه خواهران و برادران یکدیگر؛ که نشسته اندو از سرزمین مجهولی که در پس این افق پنهان است، سخنانی پیچیده می بافند؛ برخی شان از آنچه نمی شناسند قاطعانه سخن میگویند و سخت باوردارندو بر خی شان از آنچه نمی دانند قاطعانه سخن می گویند و سخت باور ندارند! و قبیلهء دیگر که، از آن "نمی دانم کجا" یی که در آن سوی این قاف، "باید باشد"، خیالات رنگین می پرورندو آرزوی رسیدن و شوق دیدن آن بی قرار شان داشته است و این "می دانم کجا" یی را که در آنسد از چشمشان انداخته است و از آنجا که ندیده اند و صفهای زیبا می کنند و از آن سر زمین که نرفته اند، ارمغان های دلنشین می سازند و اینجا را بر انگاره ی خیالی آنجا می آرایند-[٢٤]
این مقامی است که دران همه فیلسوفان و اندیشمندان خیالی گرد هم جمع شده اندو درین جا فرار از واقعیت ها دنبال اوهام و خیالات موهوم می گردند- این ها در بارهء سر زمینی می اندیشند که آن را قطعاً ندیده اند و در وهم و گمان خود مبتلا اند و در این قیاس آرائی ها می زیند- دل به اوهام بسته اندو در تلاش دنیای هستند که آن را ندیده اندو از ماوراء حرف می زنند-
در بین این ها همه چهره ها با اضطراب درونی، غرق در اوهام نشسته اند- این ها انتظار مائیده های هستند که هیچ گاه به آن نخواهند رسید-"و جمعی دیدم که نشسته اندو بی قرار، چشم های اشك آلودو شوق زده را به این راه- که انتهایش در سینه ی افق مشرق گم می شود- دوخته اندو در انتظارند تا پیکی از قله ی بلند سپیده دم فرود آید و آنان را با خود ببرد- و جمعی انبوه از تنهایان، هر یك سر در پیش افکنده و چشم در خویش فرو دوخته و دست در دست دل خویشن نهاده ، خاموش و آرام و بی اضطراب، بی نیاز به زمین، بی انتظار از آسمان، باهم ،اما بی هم، بر راه گام بر می دارند---و دیگران و دیگران---و بر گله های بی شماری گذشتم که پوزه در زمین فرو برده و خوب و خوش می چریدند- روز ها بر سر مرداری، این مران را همی کشد مخلب، و آن مر این را همی زند منقار---"-[٢٥]
سپس شریعتی با لوکرس بر می خورد-لوکرس Lucrece شاعر لاتین بوده که در رُم و در حدود ٥٣میلادی متولد شده و در حدود ٩٨ میلادی وفات کرده- این شخص را از خیلی دور دیده که یکی از چهره های بوده که کتاب "طاعون " را نوشته است-شریعتی در مورد آن نظر خود را ابراز می دارد- لوکرس را می بینم که دوهزار فرسنگ دور از من، بر آستانه ی محرابش ایستاده است و بر جنازه ی " طاعون زدگان" معصومی که بی جان برهم افتاده اند می گرید- رنج تو را حس می کنم لوکرس! **معبد ما یکی نیست ولی رنج ما یکی است** - اما بر تو رشك می برم، بر تو که می توانی " عصیان " کنی؛ و بر تسلمیذ دست پرورد وفادارت، کاموی نیکدل پریشان گویت- چقدر دلم به حالش می سوزد ! در این " اوران" طاعون زده، هر روز، با صد امید به سقفی پناه می برد و هنوز در آن نیاسوده، سقف بر سرش

آوار میشود ! "بیگانه" از این سو به آن سو، آواره میان "وطنی" که نیست و "تبعید گاهی" که هست ! چشم هایم بر او می گرید اما لب هایم بر عصیانش می خندد ! چه عصیان رقت بار و مضحکی ! مشت های غضبناکش را بر سینه ی هوا می کوبد ! آن چنان سخت و آشفته، بر سر کسی که نیست فریاد می کشد ! چه فریب خوبی ! چه نبرد دروغین پُر شکوهی ![٢٦]

پس ازین مرحله شریعتی که شریعتی در اطراف دوزخ قدم می زند و چهره های مغموم و پریشان و افسرده را تماشا می کند و بالآخره این چهره ها که در دنیا نیز با چنین پریشانی و سرگردانی رو برو بودند دران جا نیز نیاسوده اند و از کالبد وطلعت شان همان آثار هویدا است که در گیتی مشاهده می شده است ـ سپس شریعتی همین راه را پیموده به نقاط دیگر جهنم قدم می زند ـ به هیچ مقامی قرار نمی گیرد ـ دلِ ناصبور دارد و کارش فقط رفتن و رفتن است ـ اگر در جای قیام کند پوسیده خواهد شد ـ مانند موج در حرکت است اگر یك لحظه وایستاد ازبین می رود ـ در حیاتش سکون محال است همیشه در حرکت بسوی نا کجا آباد سفرش را ادامه داده است تا به چشمهء نور برسد و در مقامی مستقر شود که در خور وی است و مانند باد صبا که بسر لاله زار می وزد ولی دران جا قیام نمی کندو جلو تر می رود و پی خوب تر و خوب ترین می گردد ـ همین حالت را شریعتی درین جا با خود دارد ـ

" دوزخ را طی کردم و با چهرهء سوخته از لهیب آتش های جهنم و پیشانی ای چین خورده از وزش بادهای آتش ریز هوای آن ، پیروزمندانه بیرون آمدم ـ ـــقدم به برزخ نهادم و برزخیان ا زهر سو به تماشای من آمدند و پیر و جوان، زن و مرد، از هر صفی و سرزمینی می شتافتند تا مرا که داغ صدها تجربه بر روح سوخته دارم تماشا کنند ـــ اما روح همیشه مسافر من چگونه می توانست جایی منزل کند و از رفتن و رفتن و باز هم رفتن باز ایستد؟ من ساحل نیستم، موجم ـ ـــ و این قطعه ی کوتاه شعر را که به کمك رمبو (Rimbeau) و آندره ژید(A. Gide) و خودم ترکیب کرده ام، حال خود ساخته ام که شعر زمزمه ی دائمی من است:

ریمبو: Fuir, la, Fuir (فرار، بدانجا فرار)،

je sens que les oiseaux sont ivres (احساس می کنم که پرندگان مستند) ،

ژید: hier, j, etais la, aujourd, hui,je suis l (دیروز اینجا بودم، امروز اینجایم) "quand va-tu , donc, la suivre"،

پس، کی به دنبال او خواهی رفت؟

درین جا ویرژیل شاعر معروف ایتالیا که در کمدی یزدانی نیز استاد و راه نمای دانته بود ازان شریعتی کمك خواسته به کمکش سفر را طی میکند ـ درین جا ویرژیل مظهر عقل است ـ شریعتی توسط عقل مطلق این سفر را داشت طی کند ـ ویرژیل یعنی مظهر عقل را دکتر شریعتی از دانته مستعار گرفته است ـ

ـــ ویرژیل همراهم بود ـ ـــدو زخ و برزخ را نیز سراسر پیمودم، دست در دست ویرژیل، پا به

پای ویرژیل ،ـــو اکنون رسیده ام به کوهی بلند که قله اش در دل ابر ها گم گشته استـــــقلب ویرژیل در قلب من بود و قلب پولادین او مرا به این عوالم می راندـ ـــ دوزخ و برزخ را نیز سراسر پیمودم، دست در دست ویرژیل، پا به پای ویرژیل، و اکنون رسیده ام به پای کوهی بلند که قله اش در دل ابرها گم گشته است و چنین می نماید که به آسمان پیوسته استـ کوهی است مهیب و عبوس و پُر خطر؛ راه باریك و پیچ در پیچ از پای آن همچون افعی ای، بر اندام کوهپیچیده و بالا رفته است و سر در خم صخره ای فرو برده و از نظر پنهان شده استـ نمی دانم به کجا می رود،نمی دانم تا کجا می رود؟ و نمی دانم پس از آن چگونه است و چیست و چه خبر ها ستـ؟" این همان کوهی است که بعداً شریعتی نمی تواند به آنسوی کوه برودـ عقل ناکام می ماند مظهر عقل که ورژیل است درین جا بی صلاحیت می شودـ نمی تواند دست شریعتی را گرفته سفر را ادامه دهد بعداً شریعتی از مظهر عشق کمك می طلبد که در صفحات آتی ذکرش خواهد آمدـ شریعتی وضع این کوه و صخره را طوری بیان نموده است که دران جا سفر محال به نظر می آیدـ

شرح گردونهء بهشت و حیرت ویرژل:ـ تنها کسی که در این سفر با وی رو برو می شود تا نیم راه ویرژیل است که شاعر معروف اروپا بوده استـ ولی اسم او تا بآخرین صفحهء برزخ بُرده نمی شود بلکه تا نیمهء این سفر وی با نویسنده همراهی میکندـ و در سفر بعد وی توان همکاری و رهبری راه را نداشته می باشدـ قله ای میان بهشت را شریعتی با کمك عشق سر می کند ـ درینجا بئاتریس معشوقهء دانته سمبل عشق و راه نمای شریعتی است که اور ا همراه خود به مقصودش می کشاندـ

شریعتی بدیدار این گردونه ء عجیب با حیرت به ویرژل می نگردـ تا از او حل معما بخواهد، ولی ویرژل رامی بیند که چون خود او به حیرت آمده است، زیرا که این مشکلی نیست که با عقل و نطق قابل حل باشدـ اشاره به آنکه ویرژیل نیز درین سفر پیش رو چیزی بیش از شریعتی نمی داندو طاقت همکاری و رهبری را ابداً نداردـ این آخرین قدم ویرژیل در "تراژدی الٰهی " استـ

درین مرحله ویرژیل راهنمای فرزانه ء شریعتی که دست اورا گرفته و از راه های صعب العبور و دیار ظلمت بُرده و از یکایك طبقات دوزخ و برزخ گذرانیده و به پای قله ای بلند رسانیده، طاقت همکاری بیشتر را نداشته ناپدید می شودو بئاتریس راهنمای راه های بهشت بجای او می آیدـ زیرا که عقل و ادراك بشری که ویرژیل مظهر آن است از آن حد که بهشت یعنی سعادت این جهانی را برای کسان تاء مین کنند پیشتر نمی تواندرفت و از آن پس این وظیفه با حقیقتی است که باید از راه قلب آدمی متجلی شود نه از راه فکر و منطق او بعبارت دیگر ازین جا ببعد کار کارِ عشق است و نه کار عقلـ صحرا های عدم و دوزخ را با مظهر عقل پیمود و لی ورود به بهشت کار آن نبوده یگانه وسیلهء ورود به بهشت عشق است ـ توسط همین عشق را ه های آتی را می پیمایدـ رو برویش کوه همچون یك دیوار راسته بر پا ایستاده و بالا رفته استـ هر گاه می خواهد ستیغ آن را نگردسرش ر اچنان بالا می گیرد

که گویی، در نیمروز، به خورشید چشم می دوزد، چنان راسته بالا رفته است که نه تنها از آن نمی توان بالا رفت که بیننده احساس می کند این راه پیچ درپیچی که خود را با زحمت به سینه ی کوه گرفته و بالا می رود، هم اکنون بر خواهد گشت و به زمین خواهد افتاد. در خم هر پیچ پرتگاه مخوفی است که نگاه را به عمق خویش پرتاب میکند. این وضع جهنم دانته است که دارای حلقه های پیچ در پیچ است که هر قدر عمیق تر می رود در قعر زمین تنگ تر و باریك تر و مخوف تر می گردد. شریعتی نیز دریـن جا با چنین وضعی رو برو می شود. شریعتی وصف اینمقامی را که الآن به آن رسیده است چنین رقم می زند: " میگویند پس از این کوه، مزارع سر سبز و چشمه ساران زلال و جوشان و رود های شیر و عسل و شراب های خوشگوار و دریا های بی کرانه ی آب های زندگی بخش و باغ ها و پرندگان نغمه خوان است.[۲۷]

لغزش گاه ها چنان تند و نشیب و پر هول است که شریعتی اکنون که در پای کوه، بر روی زمین هموار ایستاده است و می نگرد، احساس می کند که ناگهان سقوط خواهد کرد. خیال شاعرانه ء شریعتی نیز از صعود بر این کوه عاجز است و از تصور آن وحشت می کند، تنها می ترسدبدان بنگرد، بدان بیندیشد. نمی تواند تنها قدم بر راه بگذارد و بالا رود. این راه که راهِ صعب العبور و دشوار گذر است. بدون کمك عشق نمی توان آن را پیمود. عقل پیاده می شود. با نیروی عقل نمی شود این مرحله را طی کرد. دریـن جا مظهر عقل (ویرژیل)نیز ایستاده پریشان سر بزانو مانده است. شریعتی از راهنمایش می پُرسد که راه را ادامه دهد و کمکش کند. از ویرژیل همی پرسد که چرا با او کمك نمی کند. جواب می شنود که دیگر ویژیل با وی کمك نخواهد کرد. راهی را که در پیش رو دارد ویرژیل نمی تواند آن را طی کند. این راه نیاز به رهبری دیگری دارد. شریعتی دچار سر گردانی می شود و از سالك راه می پرُسد : "---ویرژیل چرا ایستاده ای؟ --- چرا می ترسی؟ چرا عاجزی؟ مگر تو بزرگترین شاعر توانای ایتالیا نیستی؟ مگر تو عقل بزرگ و درخشان دنیای لاتین نیستی؟--- چرا این راه را با من آغاز نمی کنی؟مگر راهی که درپیش داریم از راه هایی که از جهنم می گذشت دشوار تر است ؟ --- مگر راه بهشت دشوار تر و مخوف تر از راه دوزخ است؟ چگونه ممکن است؟---" ویرژیل می گوید که این راه ها را می دانم و می دانم که هست اما، اما من دیگر با تو اینجا همگام نخواهم بود، من سالك این راه نیستم. من جهنم را خوب می گذرم و برزخ ر اخوب می پیمایم اما، آخرین منزل من پای این کوه است و از اینجا یك گام نمی توانم برداشت. این کوه را ببین! این راه را بنگر، این پرتگاه ها، دره ها، سنگلاخ ها، صخره ها، و لغزشگاه ها را من نمی توانم بگذارم. نمی بینی که خیال نیز از صعود بر آن بیمناك است؟ من " مرد رفتن" م و این راه را باید، نه با گام، که با بال رفت، سفر سفر پرواز است. [۲۸] شریعتی از رهنمای خود کمك می طلبد اما رهنمای وی صلاحیت کمك را ندارد. دریـن جا سالك التجا میکند اما رهنما التجای وی را رد میکند. و ویرژیل راه بر گشت را اتخاذ می کند. " اما، ویرژیل بر گشت و دیگر چیزی نگفت، و من سایه ی لرزان و هراسان و ضعیف او

را، با نگاه های وحشت زده و پریشانم، در برزخ، بدرقه می کردم و او را- بی آن که سری به سوی من- شاگرد وفادار و دست پرورده ی خویش، بر گرداند و مرا بنگرد- می دیدم که خاموش ، در سینه ی کویر پهناور و بهت زده و بی روح برزخ به شتاب می رفت و ساعتی، در دور دست ترین نقطه ی کویر، نزدیك اُفق، سایه ی محور و مبهمی بود و سپس هیچ نبود--- و من تنها ماندم- من ماندم و کویر خلوت و ساکت و مبهوت برزخ و در برابرم، قامت بلند و شگفت این کوه ، و وسوسه ی پُر خطر این راه پیچا پیچ و نامعلومش- و من تنها ماندم-[۲۹]

سفر نامهء بهشت:

پس از پایان مرحلهء "برزخی" سفر دور ودراز شریعتی بسوی دیار جاوید یعنی بهشت آغاز میشود- شریعتی این سفر را از دامنهء کوه بلند و پیچ در پیچ آغاز میکند- پس از اختیار نمودن گریز ویرژیل سفر راه را آغاز کرد- رو برویش سایه ای پدیدار شد، سایه را دنبال کردم-و در حالی که قلبش از هراس و التهاب چنان بر قفسه ی سینه اش می کوفت که احساس میکرد هر لحظه ممکن است منفجر شود- صدای پایی را از کوه شنید و به دنبال آن، خش خش سنگریزه ها و سقوط کوتاه و بلند ریگ هاوی را دنبال کرد و حرکتش را همواره ادامه داد- وی که سراپا انتظار بود و در اثر انتظار خیلی بی تاب شده بود ناکهان یك شبح انسانی را دید- درین جاست که شریعتی از بئاتریس نام می برد-رهبر شریعتی در گذرگاه دوزخ و برزخ ساعتی قبل ویرژیل بوده -این نماد عقل و نبوغ رهبر بیدار دل و توانای وی بوده راه های صعب العبور دوزخ و برزخ را با وی سپری نموده است و در انتها وقتیکه به دامنهء این کوه رسیده دیگر ویرژیل نا توان شده و نه توانسته راه را بپیماید- درین جا کمك از بئاتریس مظهر عشق می گیرد- بیاتریس که دیگر راه های ناممکن را بلد است و شریعتی دست در دست بیاتریس این راه را پیموده به بهشت جاویدان وارد می شود-" و من دست در دست بئیاتریس گذاشتم و او، مرا به سبکی سایه اش، به دنبال خویش بالا بُرد و ما- بی آن که زانوانم احساس کند- ناگهان بر بلندی خفته در ابر های کوه رسیدیم و من چشم به آسمان دوختم و نگاهم را گرداگرد افق گرداندم، گویی هستی جان گرفت و نسیم بهاری به جنبش در آمد و عطر ها به شتاب از همه سو منتشر شدند ورودها سرازیر گشتند و با هیاهو ی نشاط آور و دست افشان و پاکوبان، دشت ها را به سوی دریا می بریدند و پرندگان مست برخاستند و ماهیان شاد به شنا آمدند، زندگی بود که از سر آغاز می شد-لحظه ای ایستادم و دست در دست او، هستی را تماشا می کردم و لذت معجزه ی نجات خویش را در کام جانم احساس می کردم و سپس، به سبکی دو پروانه، از آن سو، کوه را سرازیر شدیم--- و در برابرم بهشت پدیدار شد-[۳۰]

این بانوی زیبا و آسمانی مظهر عشق و عاطفه، راهنمای شریعتی می شود تا اورا در بهشت زمینی که بعد از آدم و حوا دیگر هیچ آدمی و آدمیزادی پای بدانجا ننهاده است رهبری میکند- درینجا شریعتی

بعد از رسیدن به بهشت، چهره های معروف و عظیمی را در چهار سوی خود مشاهده می کند. شریعتی این بانوی زیبا را در آن سوی جویباری می بیند که جوی باریکی است ولی آب بسیار زلال دارد چهرهء پُر لطافت وی را در زلالِ آب مشاهده میکند.

این رویا خیلی طول نمی کشد در بهشت وی با چندین چهره های روحانی و نورانی رو برو می شود. توضیحی در بارهء بانوی زیبا "بیاتریس": این خانم که سمبل عشق پاك است یکی از معمای بغرنج تراژدی الهی محسوب می شود. برای دانستن اینکه از لحاظ سمبلیك چه مفهومی برای او باید قائل شد، آیا وی پاسدار و نگهبان بهشت زمینی است ؟ آیا همیشه در بهشت است، یا اختصاصاً بمناسبت سفر شریعتی و برای راهنمائی او بدانجا فرستاده شده است؟از نظر مفهوم "سمبولیك" این خانم نیز؛ مظهر زندگانی فعال و عملی Vita Attiva، مظهر عشق و محبت، مظهر معصومیت اولیه آدم و حوا، مظهر خوشبختیزمینی، مظهر تصوف، مظهر سازش فلسفه و علم الٰهی، مظهر اصل سلطنت و مظهر حکمت تورات است.

شریعتی پس از سپری کردن چند مراحل و مرغزار ها به جای می رسد که به قول خود وی با این مقام آشنا نبوده است. دست در دست بیاتریس : در این جا شریعتی بیاتریس را که مظهر عشق و عاطفه است همراه به بهشت برین قلم می زند."یك دستم در دست های ویرژیل و دست دیگرم در دست های بئا تریس ودر برابرم، لبخندی از نور بر لبان مهربان خداوند".[۳۱]

این مقامی است که دران اولیاء و شخصیت های متدین یکجا هستند درین جا با بئاتریس خیلی خوش میگذرد. این مقامی است که قبلاً شخصیات معروف موجود بوده و آنها هم با اوصاف و خصلت های خود شان قلم می زند که همهءاوصاف شان را شریعتی با امتزاج رنگها بیان نموده است.

ویراف که، به نیروی می و منگ ، توانست از آنجا که نرفته بود و از آنچه که ندیده بود خبر های تسلیت بخش و شور انگیز آورد و بر حلاج که به یقین به آرامش رسید و بر کافکا که به یقینی سیاه و آرامشی سرد وبر شاندل که به سحری سبز افسون شدو بر بودا که به شعری زرد دگرگون گشت.این جا ببینید چه امتزاج رنگها با افکار و شخصیات !! یعنی هر مفکوره را رنگی خاصی داده که هر یك بیانگر مزاج و طبع آن است! و بر مهر که دو بهانه ی ماندن یافت و بر مهراوه که دل به اسیری بست و بر آن که شعاری بسش کرد و بر همه ی حکیمان، عارفان و عاشقان که "قبای ژنده ی خویش را، در زیر سقف آسمان این عالم به "جایی' آویخته اند" و حتّی بر آن ها که دل به چیزی و چیزکی خوش دارند و زمین سفره ی مائده های جوع شان است و جوی ها آبشخور عطش شان ![۳۲]

رسیدن شریعتی به بهشت توسط انگشت گرفتن مظهر عشق انجام گرفت و هویدا است که همه چیز بر عشق تکیه دارد. اساس این مهم گیری و زمینه ای اصلی آن "عشق" است. یا به گفتهء نظامی گنجوی که "فلك جز عشق محرابی ندارد". و سفر شریعتی از آغاز تا بانجام عشق است که کائنات را در گردش دارد، و از این عشق است که ایمان و امید و احسان میزاید. درینجا وی به عشق و زیبایی

و نور می رسد. گوئی سراسر این صحنه دور از حد زمان و مکان و در ابدیت و لایتناهی در سر مستی عجیبی میگذرد. این مکاشفه راز وحدت وجود و پیوستگی جملهء پراگندگان عالم هستی رادر کتابی که عشق شیرازهءاورا ق آن است عیان میکند. همین عشق است که با بال و پر بسوی ابدیت انسان را پرواز می دهد. جای که عقل از در افتاد سفر عشق آغاز شد همین گونه درین جا نیز یگانه عشق است که میتواند انسا ن را بسوی خوش بختی (بهشت جاویدان) ببرد.عشق جوششی یك جانبه است. به معشوقی نمی اندیشد که کیست ؟عشق زیبایی های دلخواه را در معشوق می آفریند.عشق نیرویی است در عاشق، که او را به معشوق می کشاند؛ و جاذبه ای در دوست، که دوست را به دوست می برد. عشق، تملك معشوق است و محو شدن در دوست.

درین هنگام، ناگهان، قصر بلندی از طلا را بر دامنه ی کوهی از نقره دیدم که از زیرش نهر های آب زندگی میگذرندو هوایش عطر جان پرور گل های پنج پر مریمی را دارد که در باغ های معلق آسمان ها می رویندو گردا گرد قصر را پیچك های شوق زده و پر نشاطی. همچون اطفال زیبا و معصومی که بر اندام مادر شان در آویزند. فرا گرفته بودند و می دیدم که لحظه به لحظه می رویند و قصر مارا در زیر پنجه های خوش رنگ و ظریف خویش می پوشانندو احساس کردم که آ ن را، این شتاب ، برای من می آرایند.[۳۳] آدمها و شخصیتهای مقدس را که شریعتی در بهشت مشاهده می کند نام می برد:

و من برای نخستین بار، ـــــ(تصویر خویش) را. آنچنان که بود. در دل پاك و صمیمی و راستین نهرتماشا کردم و چه شور انگیز است تماشای صادق و راستین خویش.؛ چه شور انگیز است که کسی تصویر روح خویش را در آینه اش ببیند ! که چه لذت بخش است! در بهشت لذتی برتر ازاین نیست.فروغ انعکاس مستقیم فروغ الٰهی در این ." آئینه هاست" یعنی هر کدام از این ارواح بهشتی بتناسب درجهء سعادت جاوید خویش این فروغ تابناك سرمدی را انعکاس می کنندو همین انعکاس " حقیقت مطلق' به پویندهء راه کمال عرضه میشود.

ملاقات با ارواح متعالی در بهشت:

در بهشت مشاهده می شود که درآنجا ارواحی بسر میبرند که در حیات زمینی شخصیات مهم و مدعیان بزرگ بودند. درین جا ارواح انبیاء و روشن فکران جای دارند که در زندگانی زمینی خود نو ر معرفت و حکمت را بر ابنای بشر تابانند، و شریعتی درینجا با معروف ترین چهره های الٰهیات بر خورد میکند. محمدﷺ در میان علیؑ و سلمانؓ و ابوذرؓ و بلالؓ و همراه خدیجهؓ و زینبؓ ... عیسیؑ همراه سن پل و چند حواری دیگر که درست نمی شناختم؛ سقراط با همان سیمای حکیمانه اش در حالی که همچون آتن، افلاطون و ارسطو و لاخس و گزنفون و الکبیادس پیرامونش را گرفته بودند راه می رفت و سخن میگفت .ابراهیم ، موسی... زرتشت ... ومردانی وزنانی که نمی شناختم اما سخت مقدس وپرشکوه و نورانی بودند، آرامش ، سعادت و یقین از نگاه های زیبا و پرخلوص شان می تراوید...[۳٤]

فرشتگان بال در بال هم می آمدند و می رفتند. بعضی از مردان و زنان که هالهء نور بر گردِ سر شان بود در بهشت قدم می زدند و شریعتی در بین اینها بعضی از چهره ها را که می شناخت از آنها نام بُرده است وبعضی ها که خیلی با شکوه بودندولی شریعتی آنها را نمی شناخت در آنجا حضور داشتند.

در پایان شریعتی عکسش را د رآب می بیند گویا در آب با جمال دوست آشنا می شود. همان ذات را مشاهده میکند که در منطق الطیر عطار سی پرنده در پایان به دیدار سی مرغ رسیدندو در انتها به این نتیجه رسیدند که سی مرغ همان ذات خود شان بوده و رو بروی شان فقط آئینه بوده که عکس خود را در آن مشاهده می کردند. تجلی ذات خداوند رو برویش آشکار میشود.

شریعتی در عمق آب مشاهدهء تصویر را میکند که هر قدر به وی نزدیك تر میشد سیمای آن طلعت روشن تر و براق ترمیشد. شریعتی این چهرهء روشن را در پایان "او" نامیده که خویشاوند او است. دران "او" تصویر خویش را می یابد.پس از لحظه ای او از دریا بیرون آمده دستِ لطیفش را بدستش می سپارد. دستش را بدست او داده در زیر سایه روشن و بر روی سبز فرش شبنم آجین بهشتی گام می زد. یك دستش در دست بئاتریس و لبخند خداوند در پیش رویش بود.این مقامیست که دران شریعتی خوش است. با ارواح بهشتی میل دارد. دران جا به تماشای خوب ترین و مقدس ترین چهره هابه هر سو می تازد و قدم می زند. ازین جا خوشش می آید.

ولی این مقام نیز برایش پایدار نیست. بعدا ز تماشای چنین عیش و خوشی ناگهان موضوع صحبتش را عوض می کند و صحبت از بر گشت به زمین و به این کرهء خاکی را شروع میکند. پایان این سفر غم انگیز است. راهی را که پیموده بود و به مقامی که به کمك بئاتریس رسیده بود ازان جا باز گشت اجباری اختیار نموده بر می گردد. در هنگام قدم زدن بر سبز فرش مخملین بهشت ناگهان زیر پایش چاهی دهان گشوده وی را می بلعد. این چاه "ویل" بوده. این چاهی بوده که توسط آن وی بسوی زمین سقوط نموده است. زیر این ویل روزنه ای پدیدار شده که بسوی آسمان این جهان در سقف آسمان باز می شده که بسرعت وی را بسوی کرهء خاکی فرود آورده است.

در چند لحظه وی ازان روزن از راه سقف آسمان بزمین فرود آمده روی زمین می خورد.وقتی که بهوش می آید پیرامونش را می نگرد، خیلی افسرده میگردد. در پیرامونش می بیند که جز کویر خشك و خموش که به عالم برزخ می ماند بچشم می خورد. درین کویر خشك، بایر و عقیم وی خویش را بی کس می یابد. دیگر از ویرژیل مایوس می شود و می داند که دیگر ویرژیل درین دنیا نمانده است. بئاتریس وی نیز با دریا پیوسته است و دیگر دست او را نگرفته به گردش آسمان ها نخواهد رفت. و در برابرش تنها راهی که باقی مانده است همان راهی است که به شهر "بیهوده" پیوسته است. راهی که درین دنیا وی ازپیمودن آن خسته به نظر می آیدو این راه نه بسو ی بهشت و نه بسوی برزخ یا آسمان ها بلکه بسوی شهر می رود او را رفتن بسوی شهر بدرقه میکند. درین جا سفر خیالی و رویایی دکتر شریعتی به پایان می رسد و در انتها با همین کلمات یاس انگیز بخش تراژدی الٰهی به پایان می رسد.

داستان معراج به آسمان ها وگردش تخیلی ازعوالم از ازمنهء قدیم منبع توجه نویسندگان، فیلسوفان، دانشمندان و شاعران ادوار مختلف بوده است. این را نمی توان گفت که سر چشمهء این از کجاست آیا سفر معراج پیامبر اسلام نخستین معراجی بود که انسان به آن پی بُرد و یا قبل از اسلام نیز در ادیان مختلف این گونه سفر ها رُخ داده است.یکی از منبع های اساسی این داستان ارداویراف نامه نامیده می شود که از لحاظ قدامت قبل از اسلام است و مربوط به دین زرتشتی میباشد. پس ازان در کتابهای احادیث ذکر سفر معراج نبوی به چشم می خورد. پس ازان محی الدین ابن عربی در کتاب فتوحات مکیه به چنین سفری اشاره نموده است. پس ازان شاعر نابینای عربی ابوالعلاء معری کتابی نوشت که موسوم به رسالة الغفران می باشدو دراین کتاب نیز سفر آسمان بیان گردیده است و پس از آن شاعر و نویسندهء آلمانی دانته کتابی موسوم به طربیهء یزدانی نوشته که یکی از مثنوی های رمزی مشهور ادبیات جهان محسوب می شود.در همین رابطه یکی از علمای مبرز اسپانیا پروفیسور آسین، که مستشرق مشهور یست کتاب بسیار مفصلی نوشته و تمام وقایع شبیه بداستان کمدی الٰهی دانته را که در اخبار و احادیث و ادبیات مسلمین یافت می شودتشریح کرده است و جزء یات حوادث کتاب دانته را با آنها سنجیده است و قبل از او هم، بلوشه مستشرق فرانسوی مقاله ای نوشته بود و داستان صعودروح ارداویراف ، مصلح دین زردشتی را بعالم برین و دیدن بهشت و دوزخ و مشاهدات ثواب نکوکاران و عقاب گنهکاران، که در یك رساله پهلوی نقل شده است با کتاب دانته مقایسه کرده بود. به گمان می رود که این اثر دانته نیز یك نوع سرقهء ادبی باشد که همان روایت های اسلامی و شرقی را اخذ نموده و یا پیش رویش کتابهای معروف فتوحات مکیهء ابن عربی و رسالة الغفران ابوالعلاء معری بوده و ازآن این مفکوره را مستعار گرفته باشد. این کتاب که از لحاظ ترکیب انشائی و خیال پردازی یکی از پیچیده ترین و مغلق ترین آثار ادبیات جهانی محسوب میشود، و بگفتهء **او گست کنت** این اثر بزرگترین محصول قریحه و نبوغ انسانی و بزرگ ترین درجهءفرجلال هنر بشری است. [۳۵] و یا بقول لا مارتین شاعر معروف فرانسه (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹م) این اثر دانته در دانیای نظم حجاری شده است.[۳۶] با این همه اوصاف میتوان گفت که خواه این اثر تخلیقی باشدو یا سرقه، به این حقیقت پی بُرد که نویسنده این اثر دارای ذهانت فوق العاده بود ه و در انتهای مرز فهم و خیال این اثر رو نوشته است. شخصیت این نویسنده زیاد احتیاج به معرفی ندارد و میتوان در مورد حیات و هنر این نویسنده اطلاعات زیادی به آسانی بدست آورد. تی اس الیت که آنرا بیشتر از شاعر یك پیغمبر خوانده است.[۳۷]

در آغاز هر ترجمه و تفسیر این اثر در مورد حیات نویسنده و در مورد مآخذات این اثر گفته های زیادی از سوی مترجمین بیان گردیده است. که ذکر آن باعث طول می گردد.بهتر این است که قبل از این

که به جزیات این داستان برسیم این اثر دانته را در چند متن خلاصه می کنیم۔

کتاب دوزخ کمدی الٰهی: INFERNO

این کتاب که بخش نخسین سه جزوه است دران آغاز سفر دانته بیان گردیده است و دانته در کمدی الٰهی سفرش را در سه بخش یعنی دوزخ، برزخ و بهشت بیان کرده است و این اثر در سه جلد بچاپ رسیده است۔ درین جلد ٥٦ تابلو و دو نقشه که جغرافیای دوزخ را بیان میکند وجود دارد۔ این کتاب شامل سی و چهار سرود می باشد۔ آغاز سفر دانته از دوزخ می شود و درین سی و چهار سرود همه وقایع مناظر و سرگذشت راه های جهنم را بیان میکند۔ سفر دوزخ دانته جالب ترین سفر وی شمرده می شود۔ کسانی را که وی در زندگی اش و در محیطش دوست نداشت و یا با کسانی که اختلاف نظر داشت همهء آنها را با ذکر اسامی شان در قعر جهنم نشان داده است۔ آغا زسفر ش از یك جنگل میشود۔وی ناگهان خویش را در در نیمه راه بیشهء تاریك و موحش میابد و از جاده بدر افتاده راهش را گم میکنند ازین جا راه های صعب العبور و مخوف دوزخ آغاز می گردد و داستان ادامه پیدا میکند۔ دانته پس از گذشتن از دهلیز ها و رودها به دوزخ می رسد که مانند مخروطی از نُه دایره متحد المرکز تشکیل یافته و هر قدر دایره ها تنگ می گردد بر شدت شکنجه ها افزوده میشود ولی دوزخ ویراف عبارت از جای عمیق و سر دو تاریك است که ابتدای آن زیر پل چینود و انتهای آن اعماق زمین میباشد و از طبقات پندار بد، کردار بد، گفتار بد، و بلاخره عمیق ترین قسمت آن که جایگاه اهریمن است تشکیل یافته است۔این مقام با مقامی که شریعتی بشکل مختصر ازان بیان می کند اندکی فرق دارد وفرق همان جزئیاتی است که شریعتی به آن توجه نکرده و لی همان وحشت و خوف این مقام را بیان نموده طوری که دانته بیان می کند۔

در همین کتاب مظهر عقل بشری ویرژیل دست جهنمیان را می گیرد و از جا بلند می کند۔ در آغاز کتاب دوزخ نقشه ای را طرح نموده است که بیان گر جغرافیای دوزخ است ۔ دانته دوزخ را در زیر کرهء زمین نشان داده است۔و آن را شامل هشت طبقه قرار داده است۔ از بهشت زمینی تا بدانجا راهی است که آن برزخ نامیده میشود۔ذکر این برزخ را که در میانه راه بهشت زمینی و دوزخ افتاده است در دومین اثرش آورده است۔ این هشت طبقه و یا حلقهء جهنم دارای اوصاف و خصایص مختلف اند و دران اشخاص مختلف دارای عادت های مختلف حضور دارند در پایان این هشت طبقه یك طبقهء دیگری است که آن طبقهء نهمین را مقر شیطان نامیده است۔ آغاز سفر دانته در سی و پنج سالگی میشود۔ دانته درین جا مظهر نوع انسان است، ویرژیل رهبرش مظهر عقل و دانش انسانی است و در کتاب سومین بئیاتریس مظهر عشق الٰهی است ۔ بعدا ز توضیحات لازم این سفر با سرود اول آغاز می گردد۔ شاعر در یکی از مقامات جهنم خود را دربین کسانی می یابد که غالباً افرادِ معروف و هنر مند اند که در بین آنها شاعر، حکیم و سیاستمدار، فیلسوف و اشخاص مذهبی را میتوان یافت۔ دانته با

خیلی تعجب این گونه چهره های معروف را مینگرد و گیج و منگ می ماند۔[۳۸]
در طبقهء هشتم دوزخ وی حیله گران را میابد و در دسته ها و گروه های مختلف دغل بازهای زمانش را مشاهده میکنند۔ اشخاصی را با پاها و سر بُریده می بیند ۔در سرود بیست و چهارم در گروه هفتم چشمش به دزدانی می اُفتد که مجازات آنها با سایر انواع کیفر های دوزخ خیلی وخیم تر و وحشتناك تر است۔
سرود سی و چهارم دوزخ پایان سفر دوزخ محسوب میشود۔ سفری که دران با قیافه های عجیبی رو برو شد و در این سفر چهره های را دید که در عالم هستی کار های نامشروع را انجام داده گنهگار محسوب می شدند۔در پایان دوزخ شاعر با پادشاهِ دوزخ که شیطان بزر گ است رو برو میشود۔شیطان در وسط دوزخ قرار دارد و در دهانش کلهء یهودا قرار دارد۔ درینجا قیافهء شیطان چنین است که وی دارای سه دهن است ۔ کالبد ضخیم دارد۔ دارای سه صورت و شش دست میباشد۔ یعنی طوری به نظر می رسد که سه وجود در یك وجود است۔ چهره اش سُرخ و سیاه و زرد است و این سه رنگ نماد سه اصل غضب و کینه و جهل اندو این هر سه اساس صفات اهریمن اند۔ استاد و رهنمای دانته ویرژیل در بدن شیطان سفر میکند و در پایان درك میکند که همه چیز وارونه بوده است یعنی پا های شیطان به سمت بالا بوده است۔ در همین سرود آخر دانته چنین حکایت میکند:" نظر ببالا کردم و پنداشتم که شیطان اعظم را بهمان صورت که ترکش گفته بودم باز خواهم دید، و دیدمش که هر دو پا بجانب بالا داشت"۔[۳۹]
در اثر دانته در حلقه دوم دوزخ، داور روانها بکار آنان رسیدگی کرده و از آنان باز خواست میکندولی در اثر ویراف در انتهای پل چینود بوسیله رشن داد خواه ابتکار صورت میگیرد۔ شهوت پرستان، خسیسان، زندیقها، آدم کشها، راهزنان، ریاکاران، جادو گران، دغل ها، عیاشان، بدکاره ها، گمراه کنندگان، سخن چینان، یاغیان،تهمت زنان وغیره مطرودینی هستند که در هر دو دوزخ دیده میشوند۔مشترکاتی زیادی در بین کمدی الٰهی دانته و ارداویرافنامه وجود دارد که شامل یك بحث مفصلی است۔

کمدی الٰهی (برزخ): PURGATORIO

درین بخش کمدی الٰهی دو طرح، سی و یك تابلو و دو نقشه وجود دارد۔تابلو ها همه نقاشی های گوستاو دوره است و نقشه هم برای توضیح جغرافیای برزخ آورده شده است۔ این بخش مثنوی شامل سی و سه سرود می باشد۔ این سفر مرحلهء دوم از مراحل سه گانهء سفر معراج دانته محسوب می شود که پس از جهنم وی به این وادی می رسد۔ پس از سیر جهنم دانته از راه باریك و مخوف به دنیای می رسد که شبیه این دنیای فانی ماست۔ نامش را برزخ یا به ایتالیایی Purgatorio گذاشته است۔سفر این بخش همانند سفر سیر النفس رازی است که مفهوم معنوی آن سیر نفس و بازیافت ذات خویش

است. درین وادی وی به گناهان خویش پی می برد و درین سفر از نفس و غرایض نفس خویش خبر می شود. وضع گنهکاران را درك می کندو خودرا دربین آنها می یابد و بعد از طی مراحل پاکیزه و منزه می شود و در پایان رهسپار بهشت می شود.

برزخ دانته بصورت دهلیزی است که در آنجا روان کسانی که بدون فضیلت و عیب زیسته اندو گروه فرشتگانی که نه وفادار و نه سر کش نسبت بخدا بوده اند زیست می کنند. بهشت آنان را بسبب آنکه نیك نبوده اند رانده و دوزخ بسبب آنکه از سایر گناهان کمتر گناه کرده اند ، نپذیرفته است. در برزخ دانته روان سر کشان ، خشمگینان ، خسیسان ، پر خورها ، ربا خواران بسر میبرندو این دوزخ مزدیسنی را بنظر مجسم میکند.

این بخش کمدی الٰهی شبیه ارداویراف نامه است. در ارداویراف نامه نیز چنین منظره ای به چشم می خورد. ویراف از همیستکان (برزخ) یك گام بر می دارد به ستاره پایه و سپس به ماه پایه و خورشید پایه و بالاخره به گروتمان (عرش اعلیٰ یا صدرة المنتهیٰ و یا قاب قوسین). این گروتمان همان جایی است که در روایات اسلامی به آن سو فرشته نیز نتوانسته پر بزند که پرش می سوخته و بالآخره پیامبر اسلام به آن جا که مرز هستی مطلق و انسان است رسیده با خداوند بالمشافه ملاقات کرده است. ارداویراف نیز درین مقام به خانهءفر ایزدی و به درگاه ملکوتی می رسد ولی دانته این تقسیمات را بطبقات بیشتری بخش کرده است. از نظر تقسیم بندی روانها نیز بین ویراف و دانته اختلاف است. دانته این تقسیم را از روی فهم و عقل فلسفی کرده زیرا او یك فیلسوف بوده ولی در تقسیم ارداویراف جنبه دینی و مذهبی و عقاید ایرانیان زمان ساسانی بخوبی مشاهده میشود. اشتراك ارداویراف با دانته از نظر مفتخر ساختن زندگی مذهبی بیشتر است در این باره هر دو خوشبختی اشخاص نیکو کار و پیروزی پادشاهان دادگستر را نوید میدهند.

درین جا کوه برزخ شکل مخروط عظیمی را دارد که هر چه بالا میرود کوچکتر میشود. در تراژدی الٰهی دکتر شریعتی نیز همین مرحله را در پایان مرز برزخ آورده است. شریعتی نیز در مقامی از رهبرش کمك می طلبد که آن مقام شبیه کوه مخروطی دانته است. "و اکنون رسیده ام به پای کوهی بلند که قله اش در دل ابرها گم گشته است و چنین می نماید که به آسمان پیوسته است". [٤٠]

در طبقات صعب العبور راه برزخ دانته پلکان باریکی وجود دارند که در دامنهء کوه تراشیده شده با طبقه بالا تر اتصال دارد. در تراژدی الٰهی شریعتی نیز همین منظره بچشم می خورد که " کوهی است مهیب و عبوس و پُر خطر؛ راه باریك و پیچ در پیچی از پای آن همچون افعی ای، بر اندام کوه پیچیده و بالا رفته است و سر در خم صخره ای فرو بُر ده و از نظر پنهان شده است". [٤١] از نظر ساختمان کلی ، کوه مخروطی به سوی قلب آسمان سر برافراشته است. و برای سرنمودن این کوه شریعتی و راهنمایش دست بدست از راه های پیچ و خم و صعب العبور و ناهموار پائین و بالا می روند.

تفاوتی که بین این کوه در تراژدی الٰهی و کمدی الٰهی وجود دارد این است که دانته این مرحله را دربین

پنـج مـراحـل بـرزخ آورده است و شریعتی این مرحله را در پایان مرز برزخ آورده این مقامی است که حـالا شـریـعتـی دارد از این مرحـله گذشته به بهشت برین وارد می شود. گویا در تراژدی الٰهی این پایان مـرزبـرزخ است ولی در کمدی الٰهی این صخره کوه در میان برزخ است و بعد از عبور این مرحله هنوز دانته سفـرش را در برزخ ادامه می دهدو راه ها و دره های دیگری را نیز می پیماید. در اثر دانته برزخ هفت طبقه دارد ولی در برزخ شریعتی این هفت طبقه وجود ندارد فقط یك دشت و صحرای بی نهایت است کـه هـمـه در تپش آن نفس می کشند و وضعش به جهان ما می ماند. هفت طبقهء برزخ دانته که همـان هفت طبقهء بهشت زمین است در قرآن نیز چنین آمده است " و همانا مافوق شما هفت آسمان را فـراز یکدیگر آفریدیم"-[۴۲] و یـادر سـورهء نبـاء آیهء ۱۲ چنین آمده است که"و بر فراز آنها هفت فـلك استـوار بـنا کردیم". این ذکر هفت افلاك را از منابع اسلامی دانته آورده است-یا می توان بسوی هفـت وادی مـعـرفـت افکار عرفا و صوفیا ذکر کرد که بقول آنها این هفت وادی شامل طلب، عشق، مـعـرفـت، استغناء، توحید، حیرت، فقر و فنا می باشد. دانته در برزخ روحش را تصفیه میکند و گویا به عـقیـده اش ایـن جهـان مـقـامی است که دران می توان گناهان را شُست و این برزخ که بهشت زمینی است یك ایستـگـاه مـوقـتـی است تـا دران جـا خـود را منزه نموده بسوی پاکی یا دیار بهشت رهسپار گشـت. بـعقیـدهء مسیحیان دانته نیز خود را گنهکار و رانده از بهشت می پندارد و این دنیا را مقامی می دانـد کـه دران بـایـد همهء گناهان را شست-دانته در هر یك از طبقات برزخ مردمانی را می بیند که در دنیـا یـا حریص یا سهل کار و یا دارای صفات پسندیده نبوده اندولی شریعتی در سفر برزخ به هیچ قیافه ای بـر نـمـی خـورد فـقـط محیط و هوای آن دیار را بیان می کندو از مشکلات سفرش ذکر میکند از اسامی اشخاص برزخی زیاد نام نمی برد.

در تـراژدی الٰهـی شـریـعتی میان برزخ و بهشت راهی است که شبیه پُل صراط است و زیر این پل آتش سوزان است که گویا دوزخ در زیر همین پُل وجود دارد-طبقه بندی سفر و مقامات برزخ، پُل چینتوو قـلـهء میـان بهشت از لـحـاظ سبك سخن و طرح مطلب صورتی دیگر دارد. بدین معنی که در کمدی الٰهـی مـقـامـات بـا کمی تغیرات فرق دارد ولی تاراژدی الٰهی به نحوفکراسلامی تمجید شده است. در پـایان سفر برزخ دانته به بهشت زمینی می رسد که وصفش را در سرود سی و سم بیان نموده است. در هـمیـن سـفـر وی نـام از دریـای فـرات و دجـلـه مـی بـرد کـه از یك چشمه سر می زنندو از هم جدا میشـونـد."گـفـتـم: ای فروغ و افتخار نوع بشر، این چه آبی است که درینجا از چشمه ای واحد بیرون میآیدو خود بخود دور می شود؟"[۴۳] در بـرزخ شریعتی هیچ دریای و یا جوی وجود ندارد در برابرش حیات بی جان و آفرینش جنازه ی بی روحی شده بود که به بر آمده باشد.[۴۴]

در بـرزخ شـریـعتـی زمـان راکد است و همه ءهستی از حرکت ایستاده است هیچ نوع تحرك و جنبش دریـن دیار بچشم نمی خورد. "زمان نیز مرده بود، مگر نه حرکت است که زمان را می سازد؟ مگر نه خـورشیـد و مـاه و طـلـوع و غـروب و گـردش زمین و آسمان است که زمان را اندازه گیری می کنند؟

"[٤٥] ولی در برزخ دانته زمان جریان دارد و دانته مدت افتادن خویش را در دره ای می سنجد که پانصد سال دران جا مانده است. "و من ، پانصد سال و اندی برزمین خفته بودم وعذاب می بردم"-[٤٦] شریعتی خود را در مرز انتهای برزخ تنها ترین تنها می یابد و د رصحرای عدم تنها افتاده نفس می کشد. دانته در صحرای برزخ با ارواح گوناگون رو برو می شود که هر یك دارای اوصاف مختلف اند. در برزخ شریعتی همه هستی گوش به صور اسرافیل داده اند و از هر نوع حرکت محروم اند ولی در برزخ دانته بیاتریس، خانم های زیبا و اشخاصی رانده شده از بهشت و دوزخ وجود دارند که دانته باآن ها حرف می زندو فضای برزخ شبیه این جهان است. برزخ شریعتی صحرای عدم است که هیچ رونقی وجود ندارد. همه در انتظار رفتن به بهشت و یا به دوزخ اند. درین جا شریعتی از منابع اسلامی استفاده نموده است در برزخ شریعتی همهءهستی از جنبش و حرکت ایستاده، هوا غلیظ و راکد، همه جا مرداب، افق تا افق ابر سیاه و غمرنگ و عبوس پاشیده شده و به جای باران اندوه می بارد-[٤٧] ولی در برزخ دانته علفها و گلها و بساط رنگین نیز وجود دارد که روی آنها ارواحی نشسته اند که"Salve"،"Regina می خوانند-[٤٨]

من حیث مجموع سفر برزخ دانته سفر مفصلی است. که دران با اروح مختلف که دارای اوصاف و خصایص گونا گون اند ملا قات و دیدار میکند. از وادی ها و سرزمین ها و شخصیت های مختلف نام می برد ولی شریعتی در سفر برزخش با هیچ چهره ای رو برو نمی شود. همه ء اشخاص برزخی روی زمین افتاده اند و یك نوع فضای مرگبار وجود دارد. برزخ شریعتی جای مخوف و بی قرار است. هیچ شباهتی با بهشت زمین دانته ندارد. البته در بعضی مواردانته نیز بعضی از پله های برزخ را مخوف و صعب المعبور گفته است. شریعتی بدون خودش هیچ هستی زنده جان را در برزخ مشاهده نمی کند. فضای برزخ را ناگوار و خفقان آور توصیف میکند.علاوه برین از نظر محتوی نیز این دو برزخ کم و بیش تفاوت دارندو شریعتی در برزخ از زمان خبری ندارد فقط همین قدر می داندکه "زمستان" بود-[٤٩]

در پایان سفر برزخ شریعتی صدای پای را می شنود و سایه ای را می بیند که از دامنهء کوه سرازیر می شود و پی میبرد که آن سایه شبیه انسانی بوده است. در همین پایان مرز برزخ شریعتی بئاتریس را میابد و پس از شکست و ناتوانی ویرژل از بئاتریس کمك می طلبد. پس ازین مرحله بدون کدام تمهید اضافی از بهشت و راه بسوی بهشت نام می برد. که در بخش بهشت ازان ذکر خواهد گردید.

کمدی الٰهی (بهشت) : PARADISO

این بخش کمدی الٰهی شامل هفده تابلو و یك نقشه میباشد. مانند برزخ درین بخش نیز سی وسه سرود وجود دارد. این بخش یکی از بخش های مهم کمدی الٰهی محسوب میشود و در همین بخش دانته همهءتوانایی و قدرت خویش را بخرج داده است. پس از پایان دومین مرحلهء سفر سه گانهء دانته

مرحله بهشت جاویدان می رسد که آغازش از بهشت زمینی می شود. این سومین سفر نسبت به دو سفر نخستین کمی مفصل تر و دارای جزیاتی بیشتر می باشد. نقشهء جغرافیای بهشت دانته طوری است که کرهء زمین در وسط قرار دارد و پس از بهشت زمینی که برزخ نام دارد کرهء نار واقع است. این همان کرهء نار است که از سرش پُل چینتو میگذرد. هشت افلاك بسوی بالا با نام های سیاره های آسمان قرار دارند که پس از این هشت افلاك که آخرینش فلاك ثوابت نام دارد فلك بلورین می آید که آن را علامه اقبال لاهوری در جاوید نامه اش فلك الافلاك خوانده است. پس از عبور این فلك عرش الٰهی می آید که پایان ترین مدار بهشت است. در دو سفر قبلی رهبر دانته ویرژل بوده ولی درین مرحله استادش بیاتریس میباشد. شریعتی نیز درین سفر بیاتریس را رهبرش انتخاب کرده است که در هر دو جا بیاتریس مظهر عشق است. درین دیار وی با سفر های مشکل رو برو نمی شود بلکه با راحتی کامل در داخل بهشت سفر میکند ولی مانند شریعتی در آغاز هنگام ورود به بهشت دچار یك نوع مشکلات می شود و هنگامیکه از عشق کمك می طلبد کارش آسان می شود. این سفر هیچ چیزی جنبهء زمینی ندارد و رود به اقلیم بهشت یك چیزی ماورائی و مرموزی است که اصولاً زمین در مقابل آن بسیار ناچیز و بی قدر است. درین سرای بی حد و کرانی که از قید زمان و مکان بیرون است دیگر هیچ یك از اصول ریاضی و علمی و فزیکی زمین را ارزشی نیست. و قوانینی که بر آن حکومت می کنند، قوانین آسمانی اند. در افلاك مختلف دانته کسانی را دیده که نیکو کار و مقدس بوده اند و زندگی بی دغدغه را در جهان سپری کرده اند. درین بهشت کسانی را که دانته دوست می داشته است ازان نام برده و کسانی را که دوست نداشته آنها را در دوزخ یافته است. در هر یکی از سرود هایش در هر یك فلك با افراد مقدس مآب رو برو می شده است. در بهشت دانته شخصیت مهمی که در هر صحنه و در هر پرتگاه بهشت حضور دارد مسیح است. علاوه بر آن پطرس، بنیان گزاران کلیسا ها، روحانیون مسیحی، بانی صومعهء قدیمی Monte Cassino وغیره در همین بهشت دارند قدم می زنند. اشخاص سر شناس بهشت بیشتر مسیحیان قرون اولی میباشد. دانته روح آدم پدر نوع انسان را همانطور می بیند که ویراف فره وهره، یعنی تصور و اندیشه آسمانی اولین موجود را (کیومرث) یعنی نخستین بشر، از نظر قوم ایرانی است. ویراف روان خوشبختانی را می بیند که در نور محض بسر برده و لباسهای جواهر نشان ببر داشته اند، دانته در آسمان و درمیان نور مطلق فرشتگان، روان سعادتمندان را می بیند که پیروز شده اند.

در سرود بیست و هشتم بهشت دانته که سفر نهایی فلك الافلاك میباشد جلوهء و فروغ ذات خداوند مشاهده می شود. بیشتر صحنه های این سفر را بشکل هاله های نور بیان نموده که هر یکی از ارواح مقدس در هالهء نور قرار دارند. و در سرود سی ام جلوهء ذات را مشاهده میکند. "آن جمالی که بر من هویدا شد نه تنها از حد ادراك حواس ما بر تر است، بلکه بیگمان بجز آفریدگار آن، هیچ کس دیگر را امکان درك کمالش نیست" (بهشت. سرود سی ام. ص ۱۵۶۹) دانته در سرود بیست و هشتم کتاب

بهشت میگوید من جوهر خدائی را در نقطهء بسیار نورانی و تابناك دیدم که از شدت آن نور، چشمها را برهم گذاردم، ویراف در فرگرد ۱۰۱ کتاب خود گوید- "من نور دیدم ولی جسمی ندیدم و صدائی می شنیدم"-شریعتی در سفر بهشت جلوهء نور را نمی بیند بلکه پیش رویش یك چشمه سار آب زلال آشکار میشود- شریعتی به آب چشمه خیره می شود می بیند که عکس خودش در آب بنظر می آید- " و من برای نخستین بار، "تصویر خویش" را- آنچنان که بود- در دل پاك و صمیمی و راستین نهر تماشا کردم و چه شور انگیز است تماشای صادق و راستین خویشتن!"[۵۰]

این تصویری را که شریعتی در آب مشاهده کرد در صفحات آینده تکرار میکند که هنگامیکه این تصویر از آب بیرون آمد دیدم که "او" است-[۵۱]

این حکایت همان سی مرغ شیخ عطار است که سی پرنده دنبال هما می گشتند در پایان به مقامی رسیدند که خویش را رو بروی خود مشاهده کردند و پی بُردند که آن هُما همان سی مرغ بوده که آنها بدنبالش هفت وادی را طی نموده آمدند- درین جا ما به نظریهء وحدت وجود می رسیم که ذکر ش را لازم می دانیم- در هندوستان در آئین های پیچیده و فلسفی هندی یعنی در مذاهب "ودا"، برهمانی، بودائی و هندو، اساس پاداش و کیفر ارواح بهشت و دوزخ وجود دارند-[۵۲]

اصل فلسفی مهم "بهشت" نظریهء "وحدت وجود" است که دانته مدافع جدی آن است - از نظر او، تمام اجزاء عالم وجود از خداوند منبعث و منشعب شده اند و تشعشع و جلوه ای از ذات اویند- بدین معنی که برای دانته آفرینش کائنات چنانکه از تورات بر می آید "بدست" خداوند صورت نگرفته است بلکه اصولاً کائنات "جزئی" از خداوند است و روح و هستی همه جا جلوه ای است از خداوند که بصورت تجلی عشق از وی بیرون تراویده است وهمین شور و اشتیاق این "اجزاء" برای وصول به "کل" و مستهلك شدن در آن است که سراسر اجزای جهان آفرینش را از ذرهء ناچیز تا افلاك گردان به جنبش و گردش در می آورد- که در سرود آفرینش نیز دکتر شریعتی آن را بیان می کند- این قصه مسئله ی وحدت وجود به گونه ای که در جهان بینی شرقی هست، آشکار بیان شده است-

سفر این بخش با کلمهء عشق Amore به پایان می رسد-" و این کار عشق بود که خورشید و دیگر اختران را در گردش دارد"-[۵۳] این کلمه ء عشق را از یوحنای اول گرفته است- در انجیل ، رسالهء اول یوحنای رسول ، باب چهارم -- " خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی"-[۵٤]

"l' Amore che more il sole e l'altre stelle" " آخرین شعر -- "کمدی الٰهی" که با اندکی تغیر تکرار اولین شعر "بهشت" است- با کلمه عشق Amore شروع می شود و با کلمه ستارگان Stelle (مظاهر امید) ختم می شود-

وحدت الوجود در نوشته های شریعتی:

اصل موضوع عرفان نظریهء "وحدت الوجود" است که از نظر شریعتی، تمام اجزاء عالم وجود از خداوند منبعث و منشعب شده اند و تشعشع و جلوه ای از ذات اویند. و همین شور و اشتیاق این "اجزاء" برای وصول به "کل" و مستهلك شدن در آن است که سراسر اجزاء جهان آفرینش را در گردش در میآورد.

در سفر معراج خود شریعتی شعری را در مورد سفر از بودا میارد و میگوید که وی همچون قوبی که دریاچه اش را ترك کرده باشد، بر راهی "بی نشانه" (از سخنان بودا دربارهء سفر درست بی خانمانی) رفته و راهی که "همچون راه مرغان آسمان، یافتنش دشوار بود" طی نموده است. این سفرش سفر در عالم خاکی است. درین جهان دل به علایق آن نبسته همچون کرگدن مستقیم سفر کرده است. از کنار این خیمه های رنگا رنگ، همه، بی درنگ گذشته و راه سفرش را ادامه داده است. این شعر بودایی را طوری بیان میکند:

---- "برای پایان دادن عطش بی قرار،
شنوا، بیدار، بی تردید،
بسیار کوش، پُر یقین، با درمه ی اندك،
چونان کرگدن تنها سفر کردم.
شاخه های خیزران، پیچ خورده و درهم رفته اند،
که سودازده ی زن و فرزندند؛
و من، همچون شاخه های بالای درخت که از کجی آزاد ست،
چونان کر گدن تنها سفر کردم.
همه جا رها، تنها ی تنها،
در تلاش یافتن دور ترین سر زمین،
خطر ها را، بی باك، به جان خریدار،
چونان کرگدن تنها سفر کردم.
برای من طاعون، ورم، درد هست؛
ونیش، هراس، و بیماری!
با دیدن این هراس در زاده ی کام،
چونان کر گدن تنها سفر کردم.
گرما، سرما، گرسنگی، عطش،
تند باد، سوزش خورشید، صف خرمگسان، ماران:
با چیرگی بر یکی و بر همه ی اینان،

چونان کرگدن تنها سفر کردم.
چون ژنده پیل تناور، بر گونه ی نیلوفر،
که چون دلش هوای خلوتی در گوشه ی جنگل کند،
از گله کناره می گیرد،
چونان کرگدن تنها سفر کردم.
آز رفته، ریا رفته، نیاز رفته، رشك رفته،
هوس ها و پندار ها همه بر باد داده،
با چشمانی فرو افکنده، بی درنگ،
با دلی که نه چرکین شود، نه بسوزد،
نه خداوند رعیت، نه غلام شهریار،
بازی، شادی، و شعف های این جهانی؛
بر همه ی این ها دست یازیده و روی از همه بر تافته،
زنده از زهر و جود ها،
چون شیر، بی باك از زوزه ها،
شاه جانوران که فاتحانه می رود،
رخت و تخت خویش به دور افکنده ،
چون باد، نه در بند دام،
چون نیلوفر، بی آلایش آب،
سخن " خویشاوند خورشید" را به جان شنیده ،
چونان کرگدن تنها سفر کردم"ـــ [٥٥] (این شعر بودایی است که در بارهء سفر درست، با اندکی تغییر و تلخیص در اینجا ذکر گردیده است)

۲ ـ تراژدی الٰهی و معراج نامه های دیگر

اگر نظری به معراج نامه و سفر های ملکوتی در ایران باستان و یونان و ادیان کهن بیاندازیم، در ادبیات شرق معراجهای مختلف به چشم می خورند:

(۱) در اساطیر یا میتولوژی یونان سفر "تلماکوس" به دوزخ : ذکر این سفر در کتاب اودیسی هومر ذکر گردیده که جزیاتش ناپیداست فقط در مورد این سفر بشکل شعر رزمی ضمناً ذکر گردیده است.

(۲)سفر تسپزیوس Thespesius به آسمان ها و عبور او از میان ستارگان و دیدار ارواح که با شکل انسانی خود در درجات مختلف جای میگزینند. پلو تارك داستان آن را به تفصیل بیان نموده است که

منبع اساسی آن موجود نیست و فقط در تذکره های مختلف از آن ذکر گردیده است۔
(۳) سفر خیالی "یوشع بن لوی" به دوزخ و آسمان :این نیزمربوط به اثر قدیمی یهودی در قرن سوم میلادی میباشد که جزیاتش خیلی کم یاب است و در دسترس عموم نمی باشد۔
(٤) سفر های "ایلیا" و "حزقیال" و مخصوصاً "اشعیاء" پیغمبران اسرائیل به آسمان: ذکر این گونه سفرها در لابلای صفحات مختلف تورات بچشم می خورد۔
(٥) ماجرای معراج پیامبر اسلام (ص) در قرآن و حدیث و چندین مکاشفهء دیگر در تورات و اسطوره های یونانی که جای ذکر مفصل آن نیست۔و در مورد سفر معراج پیامبر اسلام (ص) در یکی از آیه های قرآن مجید نیز ذکر گردیده است۔(رجوع شود به آیهء اسراء)
(٦) در آثار ادبی زرتشتی "ارداویراف نامه" شرح سفر "ارداویراف" مصلح زرتشتی به دنیای دیگر و خلاصه ءمشهوداتی است که دمی در بازگشت ازین سفر نقل می کند۔ذکر این سفر نامه بشکل مفصل در صفحات آتی می آید۔

خلاصه این سفر نامهء ارداویراف این است که شخص ارداویراف از پُل "چینوات" (همان صراط مذکور در روایات اسلامی و پُل چینود مذکور در سفر دانته) میگذرد و برهنمائی دو فرشته به بهشت و دوزخ می رود و در پایان این سفر بروی زمین باز می گردد و آنچه را که دیده است به موبدان خبر می دهد۔ "دوزخ "او عیناً مانند دوزخ دانته و شریعتی، چاه ویل و عظیمی است در قعر زمین که "اهرمن" در قعر آن جای دارد۔و دانته نیز شیطان بزرگ را در قعر زمین که پائین ترین حلقهء جهنم است جا داده است۔

تصور بهشت و دوزخ در اعتقادات بشری:

– مسئله حیات بعداز مرگ و بهشت یکی از مهمترین اشتغالات فکری آدمی بشمار می رفته است۔در همهء ادیان آسمانی و صاحب صحایف و غیر آسمانی تصور جهان جداگانه برای ارواح نیکو کاران وجود دارد با تفاوت نام این مقام در هر دین و اسطوره ای به نحوی بیان گردیده است۔ در پاداش اعمال نیك درین جهان یك جهان دیگر ی حدث زده شده که نعم البدل پرهیزگاری و ریاضت این جهان می باشد۔ در هر یکی از معراج نامه های مذکور و در معراج نامه های آتی وصف این مقام ذکر گردیده است۔

– در همهء مذاهب اساطیری (میتولوژیك) قدیم تصورات سزا و جزا و دوجهان دارای خصائص متفاوت وجود داشته است۔ پاداش واعمال و مکافات عمل بد کاران د رآن جهان موهوم بشکل دوزخ داده می شود که محل کسانی میباشد که در جهان در هنگام حیات شان قابل شائسته روش نداشته و طبق احکام دین نرفته اند۔ این مقامیست که دران همیشه بد کاران و آدمهای بد سرشت اقامت دارند۔ در هر یك از معراج نامه ها ذکر این مقام گردیده و اتباع این مقا م را افرادی

تشکیل داده اند که زندگی قابل رشك و مثبتی نداشته اند. غالب مذاهب کهن ، محل "دوزخ" را در قعر زمین دانسته اند. و در معراج نامه های مذکور نیز این مقام در جغرافیای وجود دارد که پائین ترین حلقهء کائنات است. یعنی منطقهء گرما ست. و بهشت را در مقام سرد و خنك جا داده اند که قطب شمال این جهان است. علاوه برین در متولوژی وادیان مختلف ذکر مقام دیگری نیز آمده است که آن را برزخ نامیده اند. برزخ مقامیست که بین جهنم و بهشت واقع است. این یك نوع انتظار گاهیست که پس از طی مراحل به یکی ازین جا ها باید رفت. ولی در کمدی الهی و در تراژدی الهی کسانی درین جا مستقر هستند که درین جهان نه کار نیك کرده اند که به بهشت بروند و نه کارزشتی که اهل جهنم باشند. این ها از دوزخ و بهشت رانده شده اند و در وسط این دو قرار دارند. و بقول دکتر شریعتی این مقام از هر نوع حرکت و جنبش عاری است. زندگی راکد است و وضعش خیلی اندوهناك بچشم می خورد.

همهء این سفر های خیالی در عالم رویا رُخ داده است و حتٰی در مورد سفر پیامبر اسلام نیز آمده که در عالم رویا به جهان بالا سفر کرده است. سفر ارداویراف نیز سفر رویایی بوده است. در تاریخ اولین مورخی که به رویا اشاره می کند هرودت است که از رویای اریسته Aristee در شهر Proconnese بحث میکند. رویا های Er ارمنی که افلاطون در کتاب جمهوری خود بآن اشاره می کند نکات شرقی و نزدیك به رویا های ایرانی در آن دیده میشود. پلوتارك نیز در مورد رویا ها حرفهای زیادی زده که از ترس طوالت ازان احتراز می شود.

کتاب الطواسین از حسین بن منصور حلاج :

این کتا ب که معراج نامهء حسین بن منصور الحلاج میباشد دارای اهمیت فراوان است. برای درك عرفان و تصوف اسلامی و نظریهء وحدت وجود این کتاب خیلی مهم تلقی می شود. درین کتاب حلاج سفرش را در افلاك مختلف که دیگر شعرا ونویسندگان آن را افلاك و سیارگان نامیده اندو حلاج آن را طاسین خوانده است. سفر حلاج در همین طواسین است که در هر طاسین حلقه های وجود دارد که مربوط به یکی از منازل عرفان است. در بعضی از مقامات سفرش علامه اقبال نیز از همین کلمهء طاسین استفاده کرده است. سفر حلاج و منازل و مقامات سفرش خیلی مغرق و پیچیده است. راهش راه سلوك است و با آن صراحت و تفصیل بیان نگردیده که دانته آن را بیان نموده است. سفر حلاج به مقامات ذیل بوده که هر کدام ازین مقامات طاسین نامیده می شود و در ضمن هر طاسین حلقه ای وجود دارد که در زیر از آن نام می بریم.

– طاسین چراغ نبوت : درین طاسین تعریف لوح محمداست. درین طاسین در مورد نور محمدی نوشته و چراغ نبوت را که سر چشمهء هدایت است دیده و راهش را پیموده است.

– طاسین فهم Understanding : Perception of reality of reality درین طاسین ادراك حقایق

میکنند و توسط فهم و ادراکش به حقیقت مطلق پی می برد- یکی از راه های سلوك و عرفان فهم و ادراك حقایق است که ذکر ش را حلاج درین طاسین با صراحت کامل بیان نموده است-

– طاسین طهارت Purity : درین طاسین راه تنگ و باریك وجود دارد که در هر دو اطرافش شعله های آتشین وجود دارد- از هر دو طرف این راه مخوف و باریك شعله های تند و سیر بلند می شود- مسافر این راه باید در بین این راه چهل منازل را عبور کندو بالآخره ازان راه نجات یابد- چند تا ازین منازل را میتوان نام بُرد: ادب، راهب، نصب، طلب، عجب، عتاب، طرب، شارح، نزح، صدق، رفق، لتق، تصویح، ترویح، تمیز، شهود، وجود، اعاد وغیره -

حسین الحلاج درین سفر در پایان را ه به مقامی می رسد که دران جا به ذات حق می پیوندد- هر حرفش و هر کلامش کلام خودوی نه بلکه کلام ذات باری تعالی میباشد- به ذاتی می پیوندد که دیگر دویی از بین میرود وهمه تن او میشود در کثرت وحدت را می پوید- در هر وجودی و در هرذره ای وجود ذات منعکس می باشدوی خود را تجلی ذات می پندارد- به هر مقامی که می رسد از هر عنصری که صدایی می شنود ندای خداوند می پندارد- قصه مختصر این که همه او می شود و وجودی می شود- دریکی از ترجمه های کتاب الطواسین که بزبان انگلیسی ترجمه شده است مشاهدات منصور حلاج چنین آمده است:

From the Bruning Bush, on the side of Sinai what he heared speak from the Bush was not the Bush nor its Seed, but Allah.And my role is like this Bush.
[٥٦]

☆ طاسین حلقه The Circle :منصور حلاج بعد از طی نمودن مراحل و راه های دوامدار به طاسین حلقه می پیوندد که وی را دچار سر گردانی میکند هر طرف که می نگرد حلقه به چشمش می آید و توسط همین حلقه وی هر سو زاویه های یك نواخت را مشاهده می کند که یکی از علامت های وحدت است-

☆طاسین نقطه The point: این مقامیست که همه توجه اش بسوی یك نکته می اُفتدو این نقطه نشانه ای از تمرکز است- یعنی تمرکز ذات- این نقطه که نقطهء اولیٰ است به اصطلاح صوفیان و همهء منبع هستی ها و انوار جلیله می باشد- منصور حلاج درین طاسین نیز سفر می کندو از هوا و هوسش یکسر لا تعلق میگردد- توجهش در یك نقطه تمرکز می شود- وجستجوی حق در همان نقطه صورت می گیرد-

☆لوح محفوظ .Tabblet of forms: این لوح نیز یکی از الواح است که دران حلاج گردش عرفانی اش را ادامه می دهد-درین لوح وی با نفس های که وجود وی را به اثبات می رسانند، مجادله می نمایدو حسب منشایش کارش را درست میکند- درین لوح وی نیز در حال حرکت بسوی جمال و کمال می باشد که بعد ازین مقام وی به تجلی خاصی می رسد که ذکر آن در آینده می آید-

☆تجلی خاص Inttimate Illumination : این همان تجلی ذات است که در پایان راه در مقامی به آن

واصل گـردید که دیگر همه او شد و دیگر دو رنگی و دو گانگی اصلاً از بین رفت و آن جمال و کمال را کـه می پویید و در طلب آن این همه زحمات و تکالیف را تحمل نمود بالآخره به لقاء الله می پیوندد- کشف این کمال و جمال در سراج پُر زجاج و صعب العبور د رانتها بشکل خوش آیند بدستش می آید - ایـن تـجلـی خـاص همان تجلی است که در کوه طور نصیب حضرت موسٰی شده بود- برای موسٰی فقط جزو ی ازان جلو ه ها بود که کوه را به خاکستر مبدل ساخت-

– The Tasin of the Divine Will دریـن طـاسین ارادهء خدا و ارادهء بنده یکی می شود- هر چه بنده مـی خواهد خدا همان طور می کند- گویا مقام انسان د رنزد خداوند آن قدر بلند می شود که دیگر وی مالك تقدیر خویش و صاحب اختیار می شود- و در همین جا اقبال نیز توصیه کرده که خودی خویش را آنقدر ارتقا ببخش که در پایان خدا خود از بنده اش بپرسد که رضای تو چیست ؟ یعنی رضای انسان را در هنگام تشکیل دادن تقدیر ش بپرسد و رضای وی رضای خداوند بشود-

Tasin Disconnection from forms. دریـن طاسین سالك از همه علائق دنیوی رسته می شود- از هر نـوع وجـود عنصری و علایق آن مبر ا میگردد- دیگر وجودش وجود خاکی و عنصری محسوب نمی شـود- از هـرنـوع ذات وجـنس و نژاد و حیثیت پاکیزه می شود- دیگر به وجودی مبدل می گردد که پرتویش این همه عالم را گرفته است-این طاسین دارای سه بخش هست- دارای سه حلقه می باشد که در وسط آن سُراب وجود دارد-[۵۷] و ایـن هـمه عناصر فرضی ومجازی آخر الامر به سُراب Allusion مبدل میگردد-

مقایسه با این معراج نامه تراژدی الٰهی علی شریعتی بیشتر جنبهء عرفانی ندارد فقط وقایع نگاری است کـه از سـفـرش ذکـر کـرده و در ایـن مـعراج نامه تسلسل نیست- چیزی که ارز ش آن را کاهش داده همیـن است کـه سفـر ش باهم مربوط و دوام دار نیست در بین سفر ش گاهی سخن از فلسفه آورده و گـاهی از مذهب سخنی رانده- گاهی از کسانی تمجید می کند که در زندگی اش آن را خیلی دوست داشته است- الغرض با یك نوع بگو مگو های درونی مبتلا است- ما نمی توانیم معراج نامهء شریعتی را همـانـنـد کـتـاب الطواسین قرار دهیم- کتاب الطواسین یکسر کتاب عرفانی و سفر حلاج سفر سیر و سلـوك اسـت- سـخـن از شخصیت ها و جغرافیا و وضع محیط عالم بالا را بیان نه نموده بلکه بیشتر به موضوعاتی اشاره کرده که توسط آن وی توانسته به آن عوالم خود را برساند- شریعتی در سفر ش بیشتر از گـرد و نواح و از وضع محیط آن سخن می گوید- دانته نیز بنظر می آید که یك گردش گری است و بـه هـر طـرف مـی نگرد و در پایان سفر ش دفتر خاطراتش را می نویسد- از وضیت آن جهان حرف می زنـد و ضـمـنـاً از دشواری های سفر ش نیز حرف می زند- شریعتی نیز مانند یك گردش گری به هر سو می تازد و هر چیز را با نگاه کنجکاوانه می نگرد-

در کـتـاب کویر شریعتی هنگامیکه از سه همزبانش نام می برد، حلاج را نیز همزبان خویش می پندارد- سـفـر شـریعتی در پایان بخش تراژدی به پایان نمی رسد بلکه بطور پراکنده در بخش معبد کتاب هبوط

در کویر نیز از سفر معراجش سخن میگوید. تنها شباهتی که مراج نامهء شریعتی با کتاب الطواسین دارد همین رسیدن به حقیقت مطلق است. دیگر شباهتی زیادی ندارد.

مقایسهء تراژدی الٰهی شریعتی با ارداویراف نامه:

قبل از مقائسهء این دو معراج نامه نخست اشارهء به منابع این کتاب و در مورد شخصیت ارداویراف توضیح داده میشود. چون ارداویراف نامه کتابی است که زمان تالیف آن قبل از اسلام بوده و دقیق تاریخ تالیف آن معلوم نیست لذاشخصیت ارداویراف برای محققانی که در این باره مطالعه کرده اند روشن نیست. در ایران چندین ارداویراف نامه وجود دارد که با نام های مولفین مختلف ذکر گردیده اند که یکی از آنها"ارداویراف نامهء هوگ و وست "میباشد که مولف آن را نیشاپوریان گفته اند. به وثوق نمی توان ادعا کرد که این اثر مربوط به کدام دورهء شاهان فارس بوده ولی طبق ترجمهء این اثر که در عصر حاضر از زبان پهلوی به فارسی ترجمه شده، زمان زندگی ویراف را بین اواخر صده چهارم و اواسط صده هفتم بعد از میلاد که مقارن سال مرگ آخرین پادشاه ساسانی است ذکر میکنند.[۵۸]

باز هم مترجم این اثر دکتر رحیم عفیفی درست زمان تالیف این کتاب را نتوانسته حدث بزند. زمان تالیف ارداویراف نامه در فرگرد اول بند ۱۰ کتاب ارداویراف نامه چنین آمده: "تا آنکه آذر باد مارسپندان نیك پرورد انوشه روان که بروایت دینکرد روی گداخته بر سینه ریخت، زاده شد". درین جا اسم ازنوشه روان و دینکرد برده شده است که شخص انوشه روان در عصر ساسانیان زیسته و این کتاب دینکرد نیز راجع به مسائل دینی و عادات و سنن مزدیسنا بحث میکند. کتاب دینکرد که کتاب امور و احکام دینی مزدسینا میباشد، بزبان پهلوی و در ۹ جلد تالیف شده است. طبق پژوهش دکتر عفیفی نخستین نویسندهء دینکرد فرن بغ یاد شده که در زمان خلافت مامون (۱۹۸-۲۱۸)زندگی کرده است. پس معلوم شد که این کتاب دینکرد در دوران حکومت اسلامی بچاپ رسیده و در مورد سال تالیف ارداویراف نامه یك سلسله شکوك و شبهاتی پیدا شده است. نویسندهء معروف شبه قارهء هند **عبدالحلیم شرر** در یکی از مقاله هایش نوشته که ارداویراف نامه مربوط به اردشیر بابکان میباشد[۵۹] کهنه ترین نسخهء ارداویراف نامه که موجود است مربوط به سالیان قرن هفتم هجری مطابق با قرن چهاردهم میلادی است. بناءً این کتاب قدامت زیادی ندارد.

یك نسخهء این کتاب در هندوستان در شهر نوساری مین که مرکز پارسیان ایران بوده موجود بوده است. این نسخه یکی از نسخه های قدیمی ارداویراف نامه است که در یکی از خانه های موبدان پارسی در هند بوده که آن را عبدالحلیم شرر مشاهده کرده است.[۶۰]

در ادبیات جهان ارداویراف نامه چه ارزش و اهمیتی دارد؟ آیا این کتاب برای ترویج عقاید دینی زرتشتیان نوشته شده بود یا خود ویراف که یك فرد پارسا بوده و سرگذشت رویا یش را بشکل این معراج نامه تحریر نموده است؟ مطالب کتاب ارداویراف نامه از نظر پیروان دین زرتشتی دارای اهمیت

فراوان بوده و ترجمه آن بزبان های گجراتی و فارسی و هندی خود بیان گر این ادعاست که تا چه اندازه در نزد پیروان آئین زرتشتی این معراج نامه تاثیرگذار بوده است ـ در طول تاریخ این کتاب ارداویراف نامه برای خاور شناسان غربی یك جنبهء دقیق علمی از لحاظ خط پهلوی خود داشته و از سه نظر مذهبی و تاریخی و زبان شناسی واجد اهمیت بوده که هنوز هم مترجمین این اثر هنگامیکه کتاب را ترجمه می کنند همراه با متن اصلی که بزبان پهلوی نوشته شده آن را بچاپ می رسانند ـ گرچه این زبان اکنون متروك است و کسی ازان استفاده نمی کند ولی برای اثبات حیثیت تاریخی این کتاب مترجمین سعی می کنند متن اصلی آن را در کتاب جا دهند ـ اگرچه این کتاب ارزش ادبی ندارد ولی جنبهء ابتکاری آن را کسی نمی تواند انکار کند، چون تنها کتابی است که پس از اویستا از زمان ساسانی در این زمینه بجا مانده است ـ خاور شناس معروف اروپا اردوارد براون در مورد این کتاب چنین می نویسد: " این کتاب از آن جهت جالب توجه است که هرج و مرج مادی و مذهبی ایران را بر اثر حمله اسکندر رومی، و احیای ملی و مذهبی ایران ساسانی را در قرن سوم میلادی و همچنین عقاید زرتشتی را در بارهء آخرت مجسم میسازد" ـ [٦١]

در مورد منابع این کتاب می توان گفت که بنیاد کتاب ارداویراف نامه همچنان که قبلاً ذکر شده، بر سیری است که در سلطنت اردشیر بابکان پرهیز گار ترین افراد مذهبی جمع شدند و در بین آنها فقط یك تن بنام ویراف انتخاب گردید که دارای اوصاف نیکو بود ـ این شخص پارسا را هیوم یا منگ دادند و خوابید ـ وقتیکه این موبد زرتشتی در خواب رفت و پس از بیدارشدن مطالبی در بارهء پاداشها و شکنجه های آن جهان برای استوار کردن عقاید دینی مردم بیان نمود ـ عبدالحلیم شرر نیز میگوید که ویراف را بهنگ (همان منگ فارسی) یا داروی بیهوشی موسوم به اورمنشی دادند و سه شب و سه روز این پارسا خوابیده بود وبعد از مدت سه روز که بهوش آمد وقایع آن جهان را بیان نمود ـ [٦٢] تاریخ نشان میدهد که اینگونه رویا ها بین ادیان و مذاهب و فرقه های گوناگون وجود داشته است ـ در اسلام نیز مسئله رویا مرادف وحی و الهام گرفته شده و در بین پیشوایان این دین مخصوصاً عرفا بصورتهای مکاشفه و واقعه بسیار آشکار شده است در نومنامه های که بزبان فارسی برشتهء نگارش در آمده است و در بارهء رویا و اثر آن زیاد بحث شده است از جمله فضل الله استر آباد ی است که بنیان گذار فرقهء حرفیه و بکتاشیه بسیاری از کارهای خود را از طریق خواب پی برده و خواب برای او جنبهء وحی و الهام را داشته است ـ خواب های فضل استر آبادی در رسالهء نوم نامه و جاویدان نامهء کبیر بیان گردیده است ـ جاویدان نامه کبیر نیز یك نوع سفر معراج وی است که وی جهان بالا را سفر کرده و پس از بر گشت وقایع آن "سفر" را بیان نموده است ـ شاید علامه اقبال نیزنام جاوید نامهء خود را مستعار از جاویدان نامهء حروفیان گرفته باشد گرچه خیال می رود که نام این کتاب موسوم به پسر وی جاوید اقبال بوده ودر آخر کتاب " خطاب به جاوید" بیان گر این ادعا ست ولی باز هم شباهتی دارد با جاویدان نامهء کبیر واین هر دو کتاب سفر رویا ست ـ در مورد نومنامهء استر آبادی و فرقهء حروفیهء

بحثی مفصلی در لغت نامهء دهخدا است۔[٦٣]
بار تلمی در مقدمهء کتاب ارداویراف نامه تحقیق جالبی در بارهء رویا در مذاهب مختلف بویژه مسیحی کرده و شباهت رویا های اقوام دیگر را با رویای ارداویراف بیان میکند۔ او در این باره چنین مینویسد: "اگر کتاب ارداویراف نامه را با کتابهای زمان ساسانی مقایسه کنیم کاملاً بی سابقه بنظر میاید هر چند در آنزمان افراد افکاری راجع به دنیای دیگر داشتند، ولی جز ادبیات و نوشته های عهد ساسانی نیامده بود۔ پس این تنها و اولین کتاب در این موضوع میباشد۔ در کتابهای ژند اوستا و ژند پهلوی بطور مبهم باین موضوعها اشاره شده ولی نمیتوان آنها را مبداء و ماخذ این کتاب تصور کرد و در اوستا اشاره ای بر ویا و خیال و مواد مخدر (منگ) که آن قبلاً در سطور بالاذکر گردید، نشده فقط در خرده اوستا اشاره میکند که زن زرتشت باو میگوید که کمی از مواد مخدر خود بمن بده تا من هم بتوانم خوب فکر کنم خوب سخن گویم و خوب عمل کنم۔[٦٤]
پس علت رویا و خیال همان منگ است که عبدالحلیم شرر آن را بزبان اردو بهنگ خوانده و این یك نوع مواد مخدر است که دودش آدم را تخدیر میکند وانسان خود را در عالم رویا و یا جهان موهوم می یابد۔و این دورویا و خیال از هم قابل جدا شدن نیستند۔ این منگ در دین زردشتی آب معرفت است و شعرای زبان فارسی مخصوصاً حافظ از آن بسیار ذکر کرده است۔ در کتاب بهمن یشت آمده : زردشت از اورمزد (دانای مطلق یعنی اهورا مزدا) می خواهد که زندگی بی پایان و بدون مرگ و میر باشد، اور مزد موافقت نمیکندو رستا خیز را به اووعده میدهد و برای تسکین خاطر او چند قطره از آب معرفت کامله(که شاید آب حیوان باشد)در کف دستش میریزد، زردشت آن آب را میخورد و در خود یك نبوغ و دانش الٰهی را حس می کند و هفت شبانه روز بخواب می رود و پس از بیداری فریاد می کشد من مدتها ست خوابیده ام و از این خواب شیرین و لذت بخش هنوز سیر نشده ام و سپس شرح رویای خود را با اورمزد بیان میکند۔ ارداویراف مرد پاك و پرهیز گاری است که پیشوایان و موبدان دین زرتشتی او را بر گزیدند که سیری در جهان دیگر کندو از روان در گذشتگان آگاهی بدست آورد و در دسترس هم کیشان خود بگذارد۔ این سیر معنوی در پیشگاه پیشوایان دین، بر د یکی از آتشکدهء های معروف ایران در آتشکدهء فرن بغ آغاز گردید۔ ویراف که به گفته موبدان در طول عمرش گناه نکرده برای سیر آسمانی انتخاب گردیدو سه جام منگ یا هوم یا هائیوم را می نوشد۔ این هوم یا هیوم یك نوع گیاهی خاص مقدسی بوده است که مهر پرستان۔و زرتشتیان ۔ عصاره اش را می جوشاندند و از آن شرابی می ساختند بنام " می و منگ" اصطلاحی که هم اکنون نیز در زبان فارسی هست۔ مثلاً فلانی منگ شده یا منگش کرده اند، یعنی مست شده یا مستش کرده اند۔ و معتقدبودند با خوردنش در جذبه ای روحانی فرو روند و اسرار غیب الهامشان میشود۔ این شراب در مذهب " ودا" نیز هست و " سوما" نامیده میشود، وهمین "هوما" ی مهری یا " سوما" ی ودایی است که بعد وارد مذهب زرتشتی میشود، و پس از آن در مذهب مسیح نام " شراب متبرك" می گیرند که در مراسم دعای "مس" بوسیلهء

کشیش پخش میشود. و مسیحیان معتقد ند که هنگام نوشیدن این شراب متبرك روح مسیح حضور پیدا می کند و با خوردنش تبرکشان می کند. این سنت " سوما" یا "هوما" است که از مذهب میترائسم به مذهب ودا و از آنجا به مسیحیت کاتولیك می رود و بعد. وارد ادبیات فارسی میشود. می و میخانه و مغ بچه، که اینهمه ادبیات مان را انباشته است و دیوان حافظ مملو از ذکر آن میباشد از همانجا ست و نشان اینکه تا چند قرن پیش نیز در شهر های مختلف ایران بشمول یزد و شهر های مرکزی و غربی ایران میخانه ها را زرتشتیان اداره می کردند. و سمبل خلسه و عشق و عرفان و مستی و بیخودی. و مجرد شدن از مادیت و رفتن به آن بالا ها ! به همانجا که صوفیه با شرا ب نوشیهای عارفانه می روند، قرار می گیرد.[٦٥]

این نوع داروی رویا آور و تخدیر کننده راگشتاسبی نوشید و دعا خواندو به خواب رفت هفت شبانه روز (بعضی ها سه شبانه روز آورده اند) بهمراهی دو فرشته طبقات بهشت و دوزخ را بازدید کرد. در ارداویراف چنین آمده:" پس دین دستوران، سه جام زرین از می و منگ گشتاسپی، پُر کردند ، یك جام، به اندیشه نیك، دیگر جام، به گفتار نیك، و سومین جام، به کردار نیك ، به ویراف دادند .(فرد گرد ١٥)

او، آن می و منگ بخورد، و باهوشیاری، باژ (دعا های کوتاه ومختصر که آهسته تلاوت می گردد) گفت و به بستر خفت". [٦٦] پس از مشاهدهء عالم بالا ارداویراف به پیش گاه اورمزد (همان اهورا مزدا) پزیرفته شد. روز هفتم به این جهان خاکی باز گشت. درینجا وی یك دبیر دانا را فرا خواند تا مشاهداتی را که در آن گیتی دیده بنویسد. مجموعهء این گونه نوشته ها را بعداً ارداویرافنامه نامیدند. ارداویرافنامه شامل یکصد و یك فرگرد (فصل) است و به زبان پهلوی (آم دبیره : یکی از خطهای دورهء ساسانی) نوشته شده [٦٧] درین کتاب بسیاری از واژه ها و اصطلاحات متعلق به دین زرتشت است که نیاز به شرح دارد. در بارین باره دانشمندان زیادی در قرون متمادی مطالعاتی کرده و نظریاتی را ارائه داده اند که فقط در این جا خلاصهء آن بیان می گردد.

در اثر ویراف ترتیبی که برای جهان داده شده همیستکان، بهشت و دوزخ است. در اثر دانته دوزخ Infernio، برزخ Paragotri و بهشت Paradise است. همیستکان یا برزخ که به عربی به اعراف شهرت دارد ویراف عالم مخصوصی است که منحصراً بآئین مزدیستنی مربوط است و این عالم از زمین تا کره ستارگان دامن کشیده است (از قله کوه چکاد دائتیك تا اولین طبقهء بهشت). این ناحیه واسطهء بین بهشت و دوزخ است که اولی در بالا و دومی در زیر آن قرار گرفته است. Prgatorio یا برزخ دانته نیز روی کوهی قرار گرفته و از دوزخ تا اولین دایره بهشت کشیده شده است. در همیستکان یا برزخ ویراف کسانی هستند که کارهای خوب وبد آنها برابر است و به سبب گناهی که کرده اند بهشت آنها را نپذیرفته و بسبب ثوابی که نموده اند به دوزخ راه نیافته اند و تارستا خیز در آن جا بسر می برند.

در کتاب ارداویراف بخش برزخ نیز یك کوه دارد که در برزخ واقع است دارای حلقه های تنگ میباشد و صعب العبور است. در برزخ دانته نیز چنین کوهی وجود دارد که اسمش را صیهون گذاشته و شریعتی نیز در برزخش با چنین کوهی دچار بوده که قامتش را خیلی مخوف و پُر هیبت خواند ه است. "فر گرد سوم (۱) روان ویراف، از تن به کوه چکاد دائیتی (کوهی که در ایران است)، چینود، پُل (پلی است که برای آزمایش روان در گذشتگان افراشته شده است، در سر این پُل کردار نیك از بد شناخته میشود این گذرگاه برای پاکان و نیکان به پهنای به نیزه فراخ میشود ولی برای بدان و گناهکاران مانند لبه اُستر ه است) شد".

مانند دانته ذکر پُل چینود در "ارداویرافنامه" نیز وجود دارد. ارداویراف با کمك سروش اهروو آذر ایز ازین پُل عبور کرده سیر بهشت را می کند.فر گرد چهارم(٤) نخستین گام به اندیشه نیك، دومین گام، به گفتار نیك، و سومین گام، به پُل چینود فراز آمدم، که اورمزد توانا، بسیار پشتیبانی داد.

فر گرد پنجم [٦٨] وصف پُل چینود بیان میشود:

(۱) پس ، چینود پُل نُه نیز ه پهنا باز بود.

(۲) من بهمراهی سروش پاك (فرشته)، و ایزد آذر از چینود پُل با آسانی، بی باکانه و پیروز مندانه بگذشتیم.

ارداویراف با کمك دو فرشته به آسمان ها سفر کرده و شریعتی همراه ویرژیل در دوزخ و برزخ و همراه بئاتریس در بهشت سفر کرده است. این دو تن را ویراف نام می برد که یکی سروش پاك بوده و دیگرش هم ایزد پاك بوده اند. این ها دست ویراف را گرفته به سیر بهشت پرداخته اند."(٤) پس، سروش پاك ، و ایزد آذر، دست من فراز گرفتند، و گفتند که، بیا تا به تو بهشت و دوزخ را بنمائیم، و روشنی و خواری، و آسانی و فراخی، و خوشی و خرمی، و رامش و شادی، و خوشبوئی بهشت و سزای پاکان را بتو نشان بدهیم". فر گرد ششم.[٦٩]

ارداویراف گام نخست را به ستاره می نهد. درین جا با اندیشهء نیك رو برو می شود. درین ستاره روان پاکان حضور داشتند و مانند ستاره می درخشیدند. شریعتی همهء اروح پاکان را تنها در قدم نهایی اش در بهشت مشاهده میکند. ارداویراف در ستارگان مختلف با ارواح گوناگون ملاقات میکند."فر گرد هفتم [۷۰]

(۱) پس نخست گام فراز نهادم به ستاره پایه، با اندیشهء نیك، آنجا که اندیشه نیك بمهمانی بود، دیدم روان پاکان را چون ستاره، مانند روز روشن همه درخشید".

گام دومینش به ماه بوده و دران جا نیز گفتار نیکان را شنیده و انجمن بزرگی را مشاهد ه کرده که دران پاکان بوده اند و گامی فرا ترنهاده فه فلك خورشید رسیده است. "فر گرد هشتم [۷۱] (۱) گام دوم فراز نهادم، بماه پایه، آنجا که، گفتار نیك، بمهمانی بود، و انجمنی بزرگ، از پاکان دیدم". در فلك خورشید نیز مهمان نیکان بوده "فر گرد نهم [۷۲] (۱) چون گام دیگر فراز نهادم، به خورشید، آنجا

که، کردار نیك، به مهمانی بود، رسیدم"۔
گامی فرا تر نهاده ویراف داخل بهشت می شود و در وصف بهشت چنین می سراید"(۱۰) دیدم آن بهین جهان پاکان را روشن، همه خواری و فراخی، و بسیار سپرم (گل ریحان) خوشبو، همه آراسته همه شکوفته و روشن و پُر شکوه و شادی و رامش، که کسی از و سیری نداشت۔[۷۳] از آن جا هم قدمی فر ا تر نهاده به جهنم رفته و دران جادریای جهنم را چنین مشاهده کرده است۔(۳) پُر سیدم که این کدام رود و این مردم که اینجا رنجه باشند؟(٤) سروش پاك و ایزد آذر گفتند که این رود، آن اشك بسیار است که مردمان از پس در گذشتگان، از چشم بریزند و شیون و مویه (گریه و زاری) و گریستن کنند۔(۵) آن اشك که نادانه بریزند، باین رود افزاید"۔ این همان قلزم خونین است که علامه اقبال لاهوری آن را مشاهده کرده و دو تن از وطن فروشان شبه قاره را که جعفر و صادق نام داشتند دران جا مشاهده کرده است۔ شریعتی چنین دریای را در دوزخ مشاهده نکرده و از آن نام هم نبرده است۔
ویراف از پُل چینود نیز عبور کرده که ذکرش در صفحات گذشته بیان گردیده است۔ و این پُل همانند پُل صراط در اسلام است که از مو باریك تر و از تیغ تیز تر است ۔"(۱) پس سروش پاك و ایزد آذر دست من فراز گرفتند و مرا به بر چکاد دالیتی، زیر چینود پُل، در بیابان بردند و میان آن بیابان زیر چینود پُل در زمین، دوزخ را نشان دادند"۔
وصف جهنم و محیط آن را چنین ارزیابی کرده است۔"(۲) بآن گونه ، سرما و دم و خشکی و گندی دیدم که هرگز در گیتی بآنگونه ندیده و نه شنیدم۔(۳) چون فراز تر شدم دیدم، نفرت انگیز دوزخ ژرف را، که چون سهمگین ترین چاه به تنگتر و بیمگین تر جای، فراز بُرده بود۔(٤) بتاریکی چنان تاریك، که بدست فراز گرفت شاید، و به گندی چنان، که هر کس آن باد به بینی اش بر شود بتاشد وبلرزد، و بیفتد۔
(۵) تنگی را چنان تنگ، که هر کس هستش را نشاید۔
(۷) چون سه شبانه روز باشد، گوید که نُه هزار سال تمام بود که مرا رها نکنند۔
(۸) و روان بدکاران را چنان درند و پاره کنند که سگ استخوان را۔ فر گرد پنجاه و سوم: برای نخستین بار ویراف از رفتن جهنم هراسیدو بدانجا نرفت ولی بعداً که تسلی یافت به آن دیار قدم رنجه کرد: "(۳) چون از آن بانگ و دادخواهی ترسیدم، از سروش پاك و ایزد آذر خواهش کردم که مرا اینجا مبرید۔ و باز گردید۔(٤) پس سروش پاك و ایزد آذر به من گفتند که مترس، چه تر هر گز ازینجا بیم نبود، و از پیش شدند۔ سروش پاك و ایزد آذر، و از پس آنها من ارداویراف بدون بیم، به آن دوزخ تاریك مه آلود اندرون تر شدم۔ [۷٤]
فر گرد شصتم: در جهنم ویراف مناظر عجیبی را دید که ذکر ش را در چندین فرد گرد با وضاحت بیان می کند۔[۷۵]
وصف آدم های جهنمی در دیار جهنم:(۱) دیدم روان مردی که تن، اندر دیگی روئین کرده بود، و اورا

همی پزند۔

(۲) پای راست او بیرون آن دیگ بود۔

فرگرد هفتاد وهفت:(۱) آنگاه دیدم روانی که پشت و دست و پای، ریش (زخم) داشتند و نشیمنگاه شان در روی گداخته بود و سنگ گران به پُشت همی بارید۔[۷٦]

فرگرد هشتاد:آنگاه دیدم روانی چند که نگونسار در دوزخ آویخته بودند و خون وچرك و مغز مردمان بدهان در کردند و به بینی آوردند و همی بانگ کردند که پیمان راست داریم۔[۷۷]

فرگرد هشتاد ویکم: آنگاه دیدم روان زنی که زبان بریده و چشم کنده و مار و گژدم و کرم و دیگر خستران مغز سر همی خورند و بار(دفعه)، بار تن خود بدندان گرفت و گوشت همی جود۔[۷۸]

فر گرد هشتاد و نهم:آنگاه دیدم روان آنان که در دوزخ بسبب نزاری پهلو به پهلو بهم اُفتاده و از تشنگی و گرسنگی و سرماءو گرما بانگ همی داشتند و خستران پُشت پای و دیگر اندام آنان همی دریدند۔[۷۹]

فر گرد نود و دو:آنگاه دیدم روان آنان که میخی چوبین بر چشمشان زده بودند۔[۸۰]

فر گرد نود چهارم: آنگاه دیدم روان آنان که بدست خود پُستان خود بر تابه گرم نهاده بودند و پهلو به پهلو همی گردنیدند۔[۸۱]

فر گرد نود ونو:(۲) آنگاه دیدم روان آنان که به میخ چوبین زبان رندیده بودند و در دوزخ نگونسار فرود همی شدند و دیوان بشانه آهنین همه تن ایشان همی کنندند"۔[۸۲]

مناظر دوزخ ویراف با دوزخ شریعتی تفاوت دارد ۔ آدم های زشت که پارسا نبوده اند در دوزخ ویراف وجود دارد وهر یك قیافه های وعجیبی را داراست۔ هر کدامشان در این گیتی گنهکار بوده اند و دران جهان نیز عتاب خداوند شامل حا ل شان شده است۔ شریعتی فقط وضع جهنم را بیان می کند و آدمهای که دران جا حضور دارند نمی شناسد که کی ها یند و در جرم چه گناه به آنجا کشانده شده اند۔

ارداویراف هنگامیکه به پایان تارین مرز آن جهان می رسد مانند دیگر ان سعی میکند به ذات حق برسد و در پایان نه مانند موسٰی نوری را می بیندو مانند دانته حلقهء نور را و صدای را میشنود که صدای ایزد متعال می باشد۔ارداویراف در صدرة المنتهٰی تن را ندید بانگ را شنید و در مورد این بانگ چنین آورده است "فر گرد یکصد ویکم:(٦) چون، اور مزد باین آئین گفت، من شگفت ماندم چه روشنی دیدم تن ندیدم و بانگ شنیدم، دانستم که این است اورمزد"۔[۸۳]

شریعتی در آب عکسی را مشاهده میکندکه می پندارد عکس خودش است و پس از لحظاتی آن عکس از عمق آب بیرون می آیدو شریعتی می فهمد که "او" است ۔و دیگر آن عکس گم می شود۔ ویراف نور و صدا هر دو را مشاهده میکند۔ که این هر دو جلوهء ذات اورمزد یعنی خدا بوده است ۔

مقایسه باسیر العباد الی المعاد ،معراج نامهء حکیم سنائی:

در ادبیات فارسی ماحکیم سنائی غزنوی در عرفان مقامی خاصی دارد ویکی از شاعران معرو ف عهد غزنوی بودکه سخن موزون و زبان دل(عرفان و تصوف) را در قالب اوزان و قوافی و اسجاع ریخته است ـدران روزگار که سنائی شعر می سرود و وابسته به دربار غزنوی بود ابو یعقوب یوسف همدانی پیر سنائی بودـ

سنائی دارای آثار متعددی بود که ازان میان ، دیوان حکیم سنائی که شامل مجموعه قصاید، غزلیات، مقطعات و ترکیب بندو ترجیح (مدایح، زهدیات و قلندریات) میباشدـ **حدیقةالحقیقه** که یکی از مصادر و ماخذ بزرگ مثنوی مولانا بلخی است و علیه این اثر روایت است که علمای قشری نیز علیه او شوریده بودندو در نتیجه حدیقه بدار الخلا فه بغداد ارسال گردیدوبعد از سانسور اجازهء اشاعت را دادندکه نمی توان با ایقان گفت که این سخن تا چه حدی صداقت داردـ چون دران چیزی دیده نمی شود که خلاف عقاید قشری باشدـ حدیقه بنام الٰهی نامه و فخری نامه هم یاد شده است ـ **کارنامه بلخ** (مطایبه نامه) نیز مربوط به سنایی است ـ **طریق التحقیق** حاوی مطالب عرفانی است ـ **عقل نامه** که از کوچك ترین مثنویات حکیم است نیز شامل چند مثنوی میباشدـ

یکی از آثار معروف سنایی مثنوی سیرالعباد الی المعاد است که یك نوع معراج نامهءوی محسوب می شود واین کتاب شامل این تحقیق می باشدـ

رساله سیر العباد الی المعاد سنائی رساله نسبت به تراژدی الٰهی و دیگر معراج نامه ها پُر مغز تر بنظر می رسدـ زیرا حامل تفکر ارستوئی و عرفان اسلامی و فلسفه فلوطین است و خیلی سرگرم کننده است بخصوص که زیر بنای بسیار آثار دیگر است که اینك آنرا ذکرمیشودـ

سیر العباد الی المعاد که بنام های گوناگون بطور مثال ،کنوز الرموز، مثنوی تجربة العلم ـ کارنامهء بلخ ـ طریقة التحقیق ـ عشق نامه ـ عقل نامهء سنائی نیز یادشده است ـ[٨٤]

هنگامیکه سنائی این اثرش را می نوشت آن وقت در سرخس بوده که این مثنوی را سروده است ـ مثنوی سیر العباد که در سال ١٣١٦ ش، به تصحیح نفیسی چاپ شده دارای ٧٧٠ بیت است ـ همین کتاب در جای دیگر در در تعلیقات لبا ب الالباب ٧٢٠ بیت آمده در مجمع الفصحاء ٧٠٠بیت ضبط شده وآقای دکتر فروزانفر در سخن و سخنوران پنج صد بیت یاد نموده است ـ ولی هر نویسنده ای و تذکره نویسان مختلف تعداد ابیات را مختلف ذکر نموده اند که ذکر آن باعث طوالت می شودـ

آغاز سفر افلاك : در آغاز سفر سنائی می گوید که من پدری دارم که آن عقل کل است و در اینجا این مسافر باواو همراه می شود تا او بعقل کل برسد و مراد از پیر مرد عقل مستفاد است ـ شریعتی نیز مانندوی عقل را استادش می خواند و ویرژل که مظهر عقل است و دانته نیز همان را انتخاب نموده

است سفر میکند. رهبر نخستین سنائی و شریعتی هر دو عقل مظهر عقل اند. سنائی با این مظهر عقل که پیرش نیز است چنین سفر می کند.

او مرا یار و من اورا مونس　　　من و او همچو ماهی و یونس

مرشد میگوید باید راه عقل مستفاد را (پیروی مرا) در پیش گیری و در شهری دگر مقام کنی.

سر خود را براق او کردم　　　جان خود را وثاق او کردم

درین جا که سنائی دست در دست مرشد گذاشته خود را تسلیم وی میکند، در قدم اول به کرهء خاکی سفر می کند آنجا که می گوید:

روز اول که رُخ بره دادیم　　　بیکی خاك توده افتادیم

و این خاکدان هوای ناخوشی داشته است ودر این خاکدان تیره و این بیغوله پُر اضطراب مردمی در دانش اندك خود بسیار خوش بودند و از خود راضی بودند. منظور از خاکدان همین جهان بوده که دران انسان ها زندگی می کننند. سفر بعدی اش و اسم مقامات سفرش نه اسم جا ها بلکه صفات اند. صفات مختلف را بیان می کند و به آنجا قدم می گذارد. این صفات هر کدام صفات مردمان دوزخی اند و گویا سنایی در دوزخ قدم می زند و با آدم های دوزخی رو بروشده است. بعد از این عنوان را میگذارد "صفت خیال تیره و صفت بخل" در این عنوان مردمی را وصف میکند که چون خر چنگ بعقب میروند و با سایه خود در جنگ اند. هر گاه قدم بر می دارد و به پیش رویش می نگرددر هر منزل افعی را مینگرد که چار دهان و هفت سر دارد مسافر از مرشد خود می پُر سد این افعی کیست؟ می گوید این مار کاروان خواریست ولی نظر من چو زمرد یست که او را هلاك می کند. آنگاه که افعی پیر را می بیند در پیش اومی خوابد و راه او را به دُم خود پاك می کند و از این کلبه حرکت میکند. در زاویه دیگری می اُفتد. در اینجا صفت کینه را بیان میدارد و آنرا بدیوان زشت خویی تشبیه میکند. اخلاق بدو تاریك و گمراه کننده بصورت حیوانا ت عجیب و غریب تظاهر می کند و غرایز نا تراشیکه در نهاد انسان است آنرا به حیوانات مفتری مثل میزند و می گوید، از صفت این ملت بد کنش گذشتیم و باز صورت طمع را تمثیل میکند که "اینان چون گند بینان خشم آتشین و چشم خیره داشتند".[۸۵]از پیر خود عقل کل است می پُر سدو توضیح در مورد آن قیافه های مرموز و عجیب می خواهدو برایش میگوید: این خطه پُر خطر است و بعد از ان صورت بخل را تمثیل میکند که او گنده پیریست وا ز ین ناحیه هم قدم فراتر نهاده و در جوهر آب پا میگذارد و میگوید ازان صحراهای مخوف در لب دریا رسیدیم و قدم آهسته میگذارد پیر میگوید قدم بگذار موسی و عصا با توست. هر سه دیو خاکی را بند در پای نه و آنگاه قدم فراگیر.سفر سنائی در دوزخ با پیرش عقل کل دوام میابد.برای اهالی این مقام صفاتی را که بیان نموده است اشخاصی اند که در زندگی شان دارای همان صفات بوده اندو در دوزخ نیز با قیافه های وحشت ناك گرد هم جمع شده اند.

از دوزخ گذشته سنایی به چند افلاك دیگری قدم می گذارد.درافلاك دیگر نهنگانی خوابیده بودند که

جز فرشته و دیو چیزی نمی خوردند- همه شان چو صدف لب کشاده و چون کشف سر، در شانه داشتند، از اینجا هم می گذرد و باز به جای خُشك می رسد و از پیر پُرسد بهو ا میتوان شدُ ؟پیر می گوید آری- اگر ترا گمانی نماند پای تو، پر شود- پس ازان سنایی در فلك قمر سفر می کند-در برابر خویش قلعهء را می بیند که قلعهء شهوت پرستان بوده و در وصف این قلعه چند شعر می آورد-در این قلعه جزیره ای را می بیند که در آن مانند اژدها بوده انداز آنجا هم عبور می کند و از نهنگان جدا می شود و بدرهء تنگی می رسد و از آنجا قوت غضبی بصورت کژدم و مار نمودار می گردد و صورت کبر را تجسم می دهد که گژدم شکل شتر را می گیردو قوت شهوانی و غضبی هر یك بار بار ظاهر می شوند- پس ازان در فلك بهرام و خورشید داخل می شوند و درین هنگام پیر می گویداز هیزم کشان گذشتیم و باید نفسی براحت کشیم و مستی کنیم آنکس که در طلب است و قدم همت در سیر وسفر گناشته شب را نه بیند و روز را در واقع چراغ شب سازد-

در برزخ مانند شریعتی سنایی نیز به مقامی می رسد که دران جا قید زمان از بین می رود- زمان ساکت می شود و شریعتی نیز در برزخ به چنین مقامی رسیده بود که هر جنبش کائنات راکد شده بود- سنایی می گوید که لحظاتی نگذشت که صبح روشن در چشم ما طلوع کرد و از قید زمان رستیم و آنگاه چون گردون از دروازه ء زمان پا بیرون کشیدیم- طارمی آبگون و بلند در چشم ما افتاد -در چند صفحات دیگر سنائی صفات انسان ها را بیان می کند- و این بخش سیر العباد کمی مفصل است و مثنوی رنگ ویژه ای را بخود می گیرد-

در سفر بعدی دست سنائی را گرفته پیر می گوید سست بال مشو هر چند از یك طرف مقدار فرشی و لی از حاشیه دیگر مقدر عرشی برلب کوثر آبشور مخور- با آن کسی رو آور که آن مالك کل آفرینش است در این جا حکیم مراتب عقل کل را وصف می کند که همین عقل کل خانه و دفتر الهی است و بعد ازان ارباب توحید را تعریف می کند که آنها پردهء عین اندو در خرابات قاب و قوسین ماوا دارند-[٨٦] در این جا سفر مسافر با پیر او که همان عقل است و مسافر اقتدا به عقل نموده است پایان می پذیرد و چون دگر غرایز و صفات حیوانی منکوب و مغلوب عقل قرار گرفتند عقل تبارز کرد از صفت هیولائی خود را بعقل فعال رساند و بقوت سیرانفس به عقل کل رسید و اینکه می گوید من با عقل همراه بودم همراهی خود را مثل رنگ و بود ر گل و یا ماهی و یونس در دریا می داند و یا آئینه و تجلی که جدائی آنها محال است یا صفت تری و آب و در حقیقت وهویت و انیت کامله و خودی انسانست و اینکه خود را غیر از عقل خود دانسته از آنست که ما میگوئیم عقل ما و همین کلمه ا(عقل من) مخل وحدت نمیشود- درین جا سنائی از سه صفت خداوند یعنی وجود بسیط و خیر محض و انتهای وجود هستی را بیان می کند- در سلسله بعد می بینیم که وجود از خدا آغاز می یابدو تا بهولی که درجهء تنزل هستی است می رسد و همین طور در سلسله عود از هیولی آغاز و تا آخرین سرحد وجود (باری تعالی) (خیر محض) (وجود بسیط) می پیوندد و ذرهء وصل آفتاب می جوید و بشوق

خاصی اوج می گیرد تا به مرزو بوم کمال خود میرسد و یا قطرهء خود را به بحر بیکران میریزد-یعنی جزء به کل می پیوندد-

درین جا نکته ای بچشم می خورد که در افکار سنائی بودایسم نیز نفوذ کرده بوده است-علاوه ازان افکار فلوطین نیززیاد است که در سخنان سنائی و دیگر عرفای اسلام زیاد تاثیر انداخته و هیچ عارفی را نمی یابیم که ازین بی اطلاع باشد- از تحقیقاتی که دانشمندان در بارهء تصوف و عرفان فرزانگان اسلام نموده اند، فلسفه های شرقی و غربی بهم مختلط شده و وجوه مشترك را در برخی مطالب عرفانی در فلسفه های بودایسم و افلاطونیان بوده و عرفای اسلام می یابیم و لهذا نمی توانیم مصادر سیرالعباد را تنها از یك دو منبع بدانیم زیرا عرفای اسلام هر فلسفه ء پا ك و صفا را که به نزاهت روح و صفای باطن و روشنی دل ارتباط داشته و بشر را بخدا نزدیك ساخته، آنرا می گرفتند و با عرفان اسلام ممزوج و معجون نموده معقول و ملایم طبع می ساختند، که برای انگیزه و انبعاث نفسانی تاثیر بسزائی دارد و لطف شایانی- وقتیکه عقل مستفاد بداد حکیم سنائی می رسد - در رساله سیرالعباد از زبان پیر حکایت می کند:

از نباتی ملك توانی شد واز زمین بر فلك توانی شد

دست در دامن حکیمی زن پای بر قوت بهیمی زن [۸۷]

که این مطلب موضوع قوس صعود (سلسله عود) فلوطین را می رساند وقتیکه حکیم با عقل یکجا می شود یار و مونس می شود و چون ماهی و یونس سیر و سلوك را طی می کنند- درین جا برای بیان سفر پیر و مرید بهترین شعری را سنائی می آورد :

هردو کردیم سوی رفتن رای او مرا چشم شد من او را پای[۸۸]

قبل از آنکه مصادر دیگر از مثنوی سیر العباد الی المعاد معین گردد، این نکته را باید یاد نمود که حکیم سنائی چندانکه از نامش بر میآید حکیم بوده و در حکمت مشائی و اشراقی کاملاًوارد بوده (چنانکه مثنوی سیرالعباد ش که در واقع گره های آنرا فخر الدین رازی در رساله سیر نفس عاقله کشوده است) که ما بعداً ازان با شواهد یاد میکنیم،این اثر مملو از حکمت و عرفان است- دانته ایطالوی متوفی ۷۲۱ هجری چندانکه نیکلسن انگلیسی در بارهء اثر او کمدی الٰهی تحقیقاتی نموده و آنرا از سه اثر شرقی متاثر میداند- یکی رسا لة المغفران ابوالعلاء معری متوفی ٤٤۹ شاعر نابینا و فیلسوف عرب که در جواب نامه دوست خود ابوالحسن علی بن منصور معروف به ابن قارح متوفی ٤۲۳ نوشته است و برای این قارح گردش و سیاحت در بهشت را تصور میکند- دیگر ارداویراف نامه تخمیناً ده قرن قبل از تالیف کمدی الٰهی دانته یك نفر زردشتی نوشته و این اثر چاپ شده و ارداویراف که ذکر ش در صفحات گذشته با تفصیل کامل آمده است- از مثنوی حکیم بر میآید که خود حکیم سنائی با مرشد و پیر خود یعنی با همراهی عقل خود سیر میکند که شریعتی نیز تا حدی در سفر خود عقل را پیشوای خود دانسته سفر میکند ولی مقامی می رسد که سفر دیگر از صلاحیت عقل خارج می باشد- ولی

دانته همراه ویرژیل (مظهر عشق) سیر می کند و طبقات دوزخ را باو نشان میدهد.
علاوه بر این معراج نامهء اوحدالدین کرمانی که به نام مصباح الارواح فی صفت الانسان یاد میشود نیز نقل از سیر العباد سنائی است. این نسخه با تلاش بسیار بدست نیامده لذا نمی توان گفت که چه مشترکاتی بین این دو کتاب است و این معراج نامهء کرمانی با دیگر معراج نامه ها چه شباهتی دارد. آقای مایل هروی فقط از این کتاب نام بُرده و و آن را همانند مثنوی سیر العباد قرار داده است.[۸۹] ولی در بازار کتاب و در کتاب خانه های کشور بدست نمی آید. مصباح الارواح فی صفت الانسان اوحدالدین کرمانی مثنوی ایست که با سیر العباد الی لمعاد سنائی معانی مشترك دارد. در چند اقتباسات این معراج نامه که در کتاب های گونا گون ذکر گردیده سفرش با سفر سنائی شباهتی زیاد دارد. وقتیکه مسافر سفر می کند در مقام نفس اماره می گوید:

شهری دیدم عظیم و ناخوش　　　بگرفته هواش دود آتش
پر بود دو تهی زمردم　　　بومش همه جای مارو گژدم
دیدم شده بر فراز کوهی　　　بر صورت آدمی گروهی
در لجه آز چون نهنگان　　　بر قله کوه چون پلنگان [۹۰]

وجوه اشتراك بین سیرالعباد وتراژدی الٰهی بسیار کم است. سیر العباد کاملاً نبهء عرفانی دارد ولی تراژدی الٰهی فقط نثر عاطفی است که خیلی پُر معنی نیست. نثرش عالی است ولی از لحاظ معنویت و فکر خیلی مفلس بنظر می آید.
سیر العباد کمی شباهتی با کمدی الٰهی دانته دارد. در بعضی از موارد صور خیال هر دو یکسان بنظر می آیند. مفهوم این بیت در سرود اول دوزخ دانته آمده است.

پیر مردی لطیف و نورانی　　　همچو در کافری مسلمانی[۹۱]

و این مطلب در سرود اول دانته تذکر رفته و این وقتی است که دانته باو یرژیل ملاقات میکند.

خاکدانی هوای او ناخوش　　　نیمی از آب و نیمی از آتش[۹۲]

این بیت در سرود سوم کمدی الٰهی است که ویرژیل و دانته دوزخ را در می نگرند آمده است.

افعی دیدم اندر آن مسکن　　　یکسر و هفت روی و چار دهن[۹۳]

در سرود ششم این مطلب تذکر رفته ولی باین تفاوت که عفریت دارای سه صورت و سه دهن است که پاسدار طبقهء سوم دوزخ میباشد.

چون سگان پیش او بخفت و بخفت　　　راه مارا بدم برفت برفت[۹۴]

این مفهوم در اکثر سرودها آمده که ویرژیل با دربانان و پا سداران بر خورد می نماید.

چون از آن کلبه رُخ بره دادیم　　　بیکی وادی اندر افتادیم[۹۵]

طبقهء کینه ورزان که در سرود هشتم آمد.

چون از آن قوم بد کنش رفتیم　　　بد گر منزل و حش رفتیم[۹۶]

کیفر اشخاص بد را خیلی عبرت انگیز خوانده-قلعه ای را با آب و آتش دیده که دران مقر و جایگاه اشخاص بد بوده است- این مطلب در سرود های هفت و نوزده بنام طبقه ارباب طمع تذکر یافته-

پارهء چون زراه ببریدم   ز آتش و آب قلعه ء دیدم[۹۷]

همین مقام را در سرود هشتم بنام قلعه شیطان ذکر کرده است-و در سرود زیر اشخاصی که درین قلعه با شیطان اسیر اند دارای صفات زر پرستان خوانده است-

هر چه از سیم و زر همی دیدند   چون خدایش همی پرستیدند [۹۸]

در پایان سفرش سنائی به شهری می رسد که همه نیکو کاران و اشخاص مقدس در آنجا بسر می برند-بعد از سفر بسیار سنائی طائفه ای را می بیند که عاشق صادق بودند و مستغرق ذوق و شوق بعد از آن نفس عاشقه و نفس فقیره را نام میبرد و از آن حقیقت محمدی را مراد دارد- در اخیر از نفس فانیه حکایت میکند و این مقامی است که مسافر از خود خالی میشود و بحقیقت می پیوندد و همه او میشود و در اینجا سیر مسافر تمام میگردد-

ذکر معراج و منابع دیگر معراجنامه ها در کتاب عمر فروخ:

عمرفروخ دانشمندمصری در کتاب عقایدفلسفی ابوالعلافیلسوف معره مآخذکمدی الٰهی را مآخذ از سفر شبانهء پیامبر اسلام خوانده است- [۹۹] علاوه برین در کشور های اسلامی رجال صوفیا و عرفا نیز مکاشفات خویش را در عالم رویا مشاهده کرده در بیداری بشکل یك معراج نامه بیان نموده اند-مخصوصاً آنچه در کتاب فتو حات مکیه تالیف محی الدین ابن عربی در مورد معراج پیامبر اسلام و سیر و سیاحت آنجناب در آسمانها آمده است-

ابوالعلا معری نیز شخصیت های مختلف را که مورد پسند وی بوده اند در بهشت و رجال ناپسند ش ر ادر دوزخ نشان داده است- همین کار را دانته نیز کرده است- ولی در دوزخ شریعتی اسامی اشخاص جهنمی به چشم نمی خورد و بنظر می رسدکه در ترازدی الٰهی شریعتی کاستی ها وجود دارد- سفرش دوام دار نیست بلکه در دوران سفر ذکر سفرش از یادش می رود و سخن را به سوی دیگر می برد وپس از چند صفحه باز به طرف موضوعش بر می گردد- شریعتی در بهشت افراد مقدس و نورانی را می بیند بیشتر این افراد پیامبران و فیلسوفان معروف تاریخ بشر اند- دیگر از رجال عهد خودش و یا رجال بر جستهء تاریخی سخن نمی گوید فقط همین قدر می گوید که خیلی از چهره های دیگری را نیز دید که سخت مقدس بودند ولی آنها را نمی شناخت-

عمر فروخ کاملاً از سیر العباد الی لمعاد حکیم سنائی بی اطلاع بوده و تحقیقات نیکلسن را هم نخوانده است ورنه یکی از مصادر کمدی الٰهی را باید سیرالعباد حکیم غزنه هم میدانست-عمر فروخ چونکه نویسندهءفارسی نبوده لذا از منابع بیشتر معراج نامه ها بی اطلاع مانده است- دانته از چندین معراج نامه استفاده کرده باشد- چون در دوزخ و بهشت منازلی را که ذکر می کند بیشتر مشابهتی با

معراج نامه های اسلامی دارد- و بعضی از دانشمندان مسلمان و نویسندگان متعصب مسلمان اثر دانته را یك نوع سرقهءادبی تلقی کرده اند- ولی در یکی از معراج نامهءهای اسلامی با این صراحت سفر معراج بیان نگردیده- اگر این اثر دانته سرقه هم باشد می توان گفت که دانته دُزد زیرك و زرنگی است که با خیلی نیرنگی توانسته اثرش را پُر معنا و جاذب بسازد-در هر سفرش نقشه ای تهیه کرده که از مقامات و جغرافیای افلاك مختلف سخن می گوید و با شرح بسیط آن را بیان می کند-

خلاصهءرسالة الغفران معری:

این رساله یك نوع معراج نامه است که دران شاعر و فیلسوف نابینای عرب ابوالعلاء سفر معراجش را بیان نموده است- این در اصل پاسخ به یکی از نامه های دوستش است که "ابن قارح " بوده و سال تالیف غالباً ۹۷۲ تا ۱۰۳۰ میلادی بوده است- چون ابن قارح در همین عصر زیسته و یکی از نقادان معروف حلب بوده است- معری در رسالته الغفران بیشتر کسانی را در بهشت نشان داده که فقهاء و علمای اسلام آنها را کافر و جهنمی خوانده اند- بعضی از شعرای عصر جاهلیت را نیز در بهشت قرار داده است- هدف نویسنده این بوده که خود نویسنده نیز مانند دیگر شاعران گذشته مورد لعن و نفرین مذهبی ها قرار گرفته بود- عقاید ابوالعلاء با عقاید همعصرش فرق دارد- به همین دلیل بعضی از علمای آن زمان معری را کافر، زندیق و دهریه خوانده اند- چون این شاعر آدمِ گستاخ بوده و به عقاید مروج آن زمان بی باکانه انتقاد کرده به همین مناسبت مورد ملامتی قرار گرفته است-
دررسالة الغفران ابوالعلاء به عقاید دانشمندان عصر خویش انتقاد گرفته و عقاید آنها را انحرافی و مجموعه ای هزلیات خوانده است-در این رساله نویسنده بیشتر وصف بهشت را بیان می کند که دران شراب و باغ و همهءنعمات است و دران عیاران جهان زیسته ولطف می گیرند- در اصل معری خودش به معراج نمی رود بلکه دوستش ابن قارح می رود و از زبان وی معری نقل می کند- سفر و دشواری های راه را بیان می کند و در پایان هنگامیکه ابن قارح به مرز بهشت می رسد راه بهشت را بسته می یابد - درین جا مانند شریعتی و دانته او نیز نیاز به رهبری دارد که راه بهشت را خوب بلد باشد و دست وی را گرفته او را به بهشت داخل کند- درین جا نه مظهر عشق و نه مظهر عقل بلکه شفاعت وی را رهبری می کند- از حضرت علی (ع) کمك می طلبد و به بهشت داخل می شود-
این گونه معراج نامه را نویسندهءمعروف ایران محمد علی جمال زاده نیز بیان کرده است- کتاب "صحرای محشر" شباهتی با این اثر معری دارد - چون جمالزاده نیز مانند ابن قارح در پایان مرز محشر هنگامیکه به درب بهشت می رسد و هیچ راهی نمی یابد که وارد شود از حضرت علی المرتضٰی (ع) کمك می طلبد و وارد بهشت می گردد- درین دو کتاب هر دو نویسنده تکیه به شفاعت دارند وحضرت علی را بلد این راه دانسته تکیه به وی می کنند- مانند بئاتریس حضرت زهرا(س) با ابن قارح یکجا شده به بهشت می برد- سفر ابن قارح با دیگر ان تفاوت دارد- دیگران نخست دوزخ را بعداً

برزخ و در آخر بهشت را مشاهده کرده اند. ولی ابن قارح پس از ورود به بهشت بر می گردد و به دوزخ سر می زند تا احوال آنها را نیز بداند.

این قارح در دوزخ با شیطان نیز رو برو می شود و اورا در قعر دوزخ با سلاسل بسته می یابد. در دوزخ تا لحظه ای ابن قارح با ابلیس نیز ملاقات می کند و احوالش را می پُرسد. در دوزخ شاعران سفیه و پست را مشاهده می کندو سر انجام دوباره به بهشت بر می گردد.

در پایان این معراج نامه ابوالعلاء نظر خویش را در مورد حلولی ها که پیرو منصور حلاج هستند بیان می کنند در مورد عقاید گوناگون در مورد عقیدهء تناسخ نیز سخن می گوید. صوفیای معروفی را که در عصر خویش مورد ظلم و فتوای کفر قرار گرفته بودند تقدیس و تمجید میکند و در مورد شخصیت و افکار آنها اظهار نظر میکند.ابو العلاء از اعراف نیز سخن گفته که آن را شبیه برزخ خوانده است. این کلمه را دیگران بنام برزخ بکاربرده اندو چون در مورد ابوالعلاء بعضی ها می گویند که وی مسیحی بوده ولی این واقعیت ندار د چون در دوزخ رسالته الغفران شخصیت های حضور دارند که پیشوای مسیحیان بوده اند. مثلاً چندتن از بزرگان مسیحی و پاپ های رومی در دوزخ سر نگون بچشم می خورند.[۱۰۰]

اثر شریعتی با این کتاب شباهت واضح ندارد. افکارش نیز شباهتی با افکار ابوالعلا زیاد ندارد. ولی در بعضی موارد شریعتی از ابوالعلاء تمجید میکند و اورا یك نبوغ عصر میداند. شریعتی گر چه با همه افکار وی متفق نیست ولی در بعضی موارد اقوال معری را نقل می کند.

در رسالة الغفران افرادی در بهشت جا داده شده که در عصر جاهلیت شاعران معروف بودند و مشرك بودند. علاوه برآن فیلسوفان غیر مسلمان نیز در بهشت معری وجود دارند. همچنین در ترازدی الٰهی شریعتی نیز هنگامیکه شریعتی وارد بهشت می شود چشمش به قیافه های می خورد که بقول خودش " سخت مقدس " بودند. افلاطون، سقراط، ارسطو و چند تن از شخصیت های معروف غیر مسلمان را نیز در بهشت مشاهده میکند. بودا را نیز در بهشت می بیند. علاوه برین پیامبر پارسیان زرتشت را نیز با چند تنی از رفقایش در بهشت قدم زنان می بیند. فقط همین شباهتی با این رسالة الغفران دارد که در بهشت شریعتی و در بهشت معری رجال مختلف العقیده حضور دارند. فرق دیگر این است که در ترازدی الٰهی شریعتی خودش و دیگر نویسندگان نیز خودشان به معراج سفر می کنند ولی ابوالعلاء خودش این سفر را طی نمی کند بلکه یکی از دوستانش ابن قارح را می فرستدو در پایان از وی روایت میکند. همین فرق ممتاز وی با دیگر سایر معراج نامه ها میباشد.

مقایسه ء سیر النفس رازی و ترازدی الٰهی :

فخر رازی در رساله سیر نفس خود خواسته است سیر نفس عاقله را تذکر دهدو هم در ضمن گره های سیرالعباد الی لمعاد سنائی را کشوده است.در فصل اول در مورد فلك های سخن می گوید که همه

بحث وی پیرامون منطق و فلسفه است ـ توضیح در مورد عقل و نفس است ـ بیشتر سفر نیست بلکه فلسفه راندن است ـ در فصل دوم سفر روحانی و جسمانی را تذکر میدهد، بعد از اینکه سفر جسمانی را بیان میدارد که چطور از منزلی بمنزل مسافر سیر و سفر میکند ـ گوید در سفر روحانی روح را مقامات و منازل و عوالمی است که از اسفل السافلین تا اعلی علیین که علام پاك است سفر میکند ـ مانند حلاج در سفرش از اوصاف و خصایص انسانی سخن می گوید ودر طول سفرش میخواهد که آن خصایص را اصلاح کند که نتائج آن کبر، حسد، حقد، طمع ،بغض، بخل ، شهوت، و عُجب است، مسافر که عقل همراه اوست هر یك ازین مطالب را نیك شناسد و در آن مقام کند و آنرا تحت تصرف خود در آورد ـ بعد از ان مسافر در عنصر خاکی مقام نماید و آنرا بشناسد ودر زیر تصرف خود آورد ـ همین طور در عنصر آبی ، بادی ، آتش و بعد ازان که از عناصر اربعه و عوالم طبیعت میگذرد و در عالم افلاك سیر میکند ـ[۱۰۱]

بحث خود را ادامه میدهد که آنرا طبیعت پنجم گویند و همین طور نُه فلك را طی میکند و این سفر را در سیر العباد الی المعاد هم خواندیم که مسافر توسط عقل انجام میدهدتا بمقامی میرسد که در آن وهم نگنجد ـ بعد از خواندن این معراج نامه به این نتیجه می رسیم که سبب مقایسهء رساله سیر نفس امام فخر رازی و تراژدی الٰهی خیلی کم اند و شباهت زیادی ندارند ـ چون رسالهء سیر النفس یك اثر منطقی و فلسفی است و تراژدی الٰهی یك چیز سطحی محسوب می شود ـ در تراژدی الٰهی فکر عمیق وجود ندارد و فقط نویسنده با چند تنی رو برو می شود ـاز منطق و فلسفه حرف نمی زند فقط تاثرات و خاطراتش را تحریر میکند ـ رساله سیر النفس که اثر امام فخر الرازی است و نیز بعنوان یك معراج نامه شناخته می شود واین اثر به تصحیح سید محمد باقر در دانشگاه تهران بچاپ رسیده ـ اگر این اثر رازی را با دقت بخوانیم پی خواهیم برد که وی وجودی بوده و قایل به "همه اوست" بوده است ـدر دو فصل این رساله مراحل سفر افلاك راو انجم ها را بالترتیب بیان نموده است ـ رسالهء سیر النفس رازی با دقت خوانده شد و شباهتی زیادی بچشم نمی خورد که قدر مشترکی با تراژدی الٰهی شریعتی داشته باشد ـ

مقائسهء تراژدی الٰهی با جاوید نامه علامه اقبال:

جاوید نامه اقبال همانند سیر العباد سنایی است ـ اقبال در نوشتن این اثرش از چندین منابع استفاده کرده است ـ هم از منابع اسلامی و هم از اثر دانته ـ در اصل این کتاب را در پاسخ دانته نوشته است ـ سفرش همانند دیگران با کمك یك پیر کامل مولانای روم آغاز می گردد و همراهش در بعضی موارد شخصیت ها و فیلسوفان معروف نیز یکجامیشوند ـ اقبال از پیر خود و نیز از کسانی که با وی در افلاك مختلف ملاقات می کنند پرسش ها می کندو توضیحاتی در مورد وضع جهان و روزگارش می خواهد ـ این سفر معراج اقبال خیلی جالب است و بشکل منسجم نوشته شده است ـ افکار با هم مرتب و یك نوع تسلسل وجود دارد ـ

اقبال در آغاز در مورد جهان و خاکدان (شرق) سخن می گوید و از وضع نا هنجار آن رنج می برد، روح مولانا جلال الدین رومی نمودار می شود و اسرار معراج را شرح داده و به مسافر (اقبال) می گوید با من همراهی کن تا به افلاك پرواز کنم-اقبال باز می گوید:

ندانم که در نگاه او چه بود که این کهن عالم را از نگاه من دور نمود و نگاه من بر عالم دگر کشوده گشت- تن من سبکتر شد وجان من سیار تر گردید، چشم دل من بیدار و همه پردگیها در دیده من بی حجاب آمد و آنگاه نغمه انجم را شنیدم-[۱۰۲]

در این جا دیدیم که پیر به سالك حوصله می دهد تا در این سفر دل را از دست ندهد-بعد از آن مولانا من حیث یك مرشد اقبال را ارشاد میکند که اختلاف دیروز و فردا را خود بوجود آورده ایم و تن و جانرا می ستاید و می گوید قدم فرا دار مشت خاکی مانع پرواز تو نیست- اقبال می گوید که جان من بیتاب شد و هر ذره وجود من سیماب وار مینمود- در این گاه دیدم آسمان در سحاب نور غرق گردید و از خلال آن " زوران" که روح زمان و مکانست، پدیدار گشت -زمان گفت آدم و فرشته در بند منست در طلسم من این جهان اسیر است در دل هر جوانمردی که "لی مع الله " نشسته می تواند طلسم مرا شکندو همین زوران وی را به سیاحت عالم علوی می برد-نخستین سفر اقبال به فلك قمر میباشد که دران جا در غاری با عارف هندی ملاقات می کنند که درین جا بنام "جهان دوست" یاد شده است- درین جا اقبال "دولت بیدار را از کف" نمی دهد و هر چه "پیش می آید آن را در حلقه های چشم و گوش "می گیرد-[۱۰۳] در فلك قمر عارف هندی را می بیند و در هر گوشه و کنار آن سیر میکند در همین فلك، طاسین زرتشت را تذکر میدهد و اهریمن از آن گله میکند و طاسین مسیح و باز طاسین محمدﷺ را نام میبرد که روح ابوجهل نوحه میدارد- مسافر بفلك عطارد میرسد- ارواح سید جمال الدین افغانی و حلیم پاشا را می بیند ولی در همه جا روح مولانا با او همراه است از آنجا که می گوید:

من برو می گفتم این صحرا خوش است
در کوهستان شورش دریا خوش است
گفت رومی این مقام اولیا است
آشنا این خاکدان با خاك ماست [۱۰٤]

در این جا روح اولیاء ظاهر می گردد اینجا مقام پاك مردان چون فضیل، جنید و با یزید و ابو سعید ابوالخیر می باشند - اقبال در هر مقامیکه اوج میگیرد همان فلسفه خودی خود را آشکار امیسازد و سخنان سید جمال الدین افغانی را میآورد که دین عبارت از آنست تا از روی خاك برخیزیم و از جان پاك خود آگاه گردیم و بالاخره در این فلك بیشتر از حکومت الهی صحبت می کند-

فلك زهره: مسافر پا بفلك زهره میگذارد میگوید رومی سفر های زیاد دیده و اما من نو سفرم در این جا کهسار و مرغزار ی نمودار میشود و بر چشمه سارا سبزه های نیمه رس زیاد ی دیده میشود در اینجا

مجلس خدایان (بُت ها) اقوام قدیم دیده میشوند. یکی تیغ دو رو در کف دارد و دیگری ماری در گردن و هر کدام ازینجا از ضرب خلیل آ زر ده هستند. در همین جا ارواح فرعون و کشنر نیز نمودار میشوند.

فلك مریخ: مسافر پا به فلك مریخ میگذارد. در فلك مریخ روح حکیم مریخی را می بیند که از دیدنیهای خود صحبت می کند و از شهرهای مریخ (مرغدین) میگذرد. دوشیزه مریخ را می نگرد که دعوای رسالت کرده است و رومی همه را جواب و مسافر (اقبال) را نمی گذارد در شك و تردید بماند.

فلك مشتری: اقبال به فلك مشتری می رسد. ارواح منصور حلاج و غالب و قرة العین طاهره را که در گردش جاودان گرائیدند می بیند و از زبان حلاج می گوید:

مرد آزادیکه داند خوب و زشت

می نگنجد روح او اندر بهشت[۱۰۵]

درین فلك سه روح بی قرار که در بهشت هم نمی گنجند و مقام والاتری را ادعا دارندیکجا هستند. درین فلك غزلی از شاعرهء معروف بابی می آورد. این سه روح بی قرار همیشه در تب و تاب هستند و به هیچ مقامی نمی سازند همیشه حرکت و دوام را دوست دارند. آسایش بهشت را در خور اعتناء نگرفته به مقام والاتری می خواهند بروند. درینجا مانند شریعتی اقبال نیز به مقامی می رسد که زمان و مکان را فاقد می یابد. مقامی که دران شش جهات نیست و دیر و زود نیز فاقد است. این مقام در فلك مشتری مشاهده شده است.

هیبت نظاره از هوشم ربود   شد دگرگون نزد و دور و دیر و زود[۱۰۶]

در فلك مشتری هر سه روح بی قرار یعنی حلاج، طاهره و غالب سیر دوام را ترجیح داده اند. این سیر دوام برای شان بهشت است.

جنت ملا می و حور و غلام   جنتِ آزادگان سیر دوام!

جنتِ ملا خور و خواب و سرود   جنتِ عاشق تماشای وجود!

حشرِ ملا شقِ قبر و بانگِ صور   عشقِ شور انگیز خود صبح نشور! [۱۰۷]

روح ابلیس: در این فلك روح خواجه اهل فراق ابلیس نمودار میشود و اقبال سخنان مولانا رومی را در بارهء ابلیس گوش میکند.

فلك زحل: مسافر با پیر خود به فلك زحل میرود.در اینجا ارواح رذیله را می بیند که با ملك و ملت خیانت کرده و آنها را دو زخ نیز قبول نکرد ودر اینجا مسافر قلزم خونین را می نگرد. این گونه بحر سرخ آب و هیبت ناك در دوزخ دانته نیز وجود دارد و درآنجا نیز افرادی مقیم هستند که دارای ارواح رذیله هستندو در دنیا نیز دست به خیانت زده بودند. و آخرالامر مقام شان درین جا معین شده است. مسافر قدم به <u>آنسوی افلاك</u> که آنجا سال ماه، چون دمی بنظر آید و زمان درین مرحله مفهومی ندارد.

اقبال نیز مانند شریعتی به مقامی می رسد که دران جا زمان بی ارزش می شود۔ وقت راکد میشود ۔این مقام نیز مانند برزخ شریعتی فاقد از زمان است۔ در همین دیار شاعر پی می برد که درین جا زمان وجود ندارد بلکه بی مفهوم می گردد۔ در اینجا روح نیچه آلمانی را می نگرد اقبال می گوید:

باز این حلاج بی دار ورسن نوعِ دیگر گفته آن حرفِ کهن

حرفِ او بیباك و افکارش عظیم غربیان از تیغ گفتارش دو نیم[۱۰۸]

فلسفه خودی نیچه آلمانی را اقبال شرح میدهد۔ و مسلمانان را درس خودی می دهد ۔ با کمی تفاوت نظریهء نیچه را نرم تر ساخته به نژاد نو توصیه میکند که دارای خودی شود و بسوی شدنِ انسان کامل بشتابد۔

زندگی شرح و اشارات خودی است لا والا از مقامات خودی است[۱۰۹]

جنت الفردوس: بعدا ز ملاقات با روح جلیلهء حکیمِ آلمانی اقبال به جنت الفردوس حرکت می کند۔ این سر زمین بقول اقبال بی یمین و بی یسار است ۔ این جهان لیل و نهار ندارد۔این جهان را اقبال "جهانِ دل" [۱۱۰] خوانده است ۔اقبال در بهشت لاله زار ها را مشاهده میکند۔ خیمه های یاقوت و طناب زرین را تماشا میکند۔ قصر های رنگارنگ به نظرش می آید۔ به قصر شرف النساءمی رسد با میر سید علی همدانی و ملا غنی کشمیری ملاقات می کند۔ با شاه همدان (همان امیر کبیر سید علی همدانی) و شاعر هندی بر تری هری نیز ملا قات می کند۔ درین جااقبال مانند ابوالعلاء معری شاعران غیر مسلمان را نیز در بهشت مشاهده میکند۔ شریعتی نیز در مشاهدات بهشت خود چند تن از فیلسوفان و حکیمان غیر اسلامی را مشاهده میکند۔ که این وسعت فکری این گونه نویسندگان را نشان می دهد که آنها کسانی را در بهشت نشان داده اند که فکرِ اولی داشته اند گر چه گبر وغیر مسلمان هم بوده اند۔ زنده رود (اقبال) به کاخ سلاطین شرق حرکت می کند و دران جا سلطان شهید را می بیند۔ حوران بهشتی گردِ زنده رود جمع می شوند و از وی خواستار سرودن غزلی می شوند۔ زنده رود پس از سرود ن یك غزل مستانه حضور جمال اقدس خداوند ر امیابد۔ در حضور خداوندمانند کلیم می ایستد و تابِ دیدار را ندارد۔ در پایان زنده رود ندای جمال را میشنود۔ با ندای جمال چند صحبت می کند از خداوند چند سوال می پُرسد۔ خداوند به پُرسش هایش پاسخ می دهد پس از آن تجلی جلال می اُفتد و مانند کوه طور در مقابل زنده رود جلوهء نور هویدا میشود۔ بعد از مشاهدهء تجلی جلال خداوند زنده رود بخشی را اضافه می کند که تحت عنوان خطاب به جاوید است و موضوعش *سخنی به نژاد نو* میباشد۔و این پایان کتاب جاوید نامه است ۔ از آغاز تا پایان این معراج نامه این کتاب ربطِ نزدیك با کمدی الٰهی دارد۔ چند معراجنامه ای که در فوق ذکر شده،همه با هم قرابت نزدیك دارند۔ بعضی ها فقط شکل یك داستان را دارند و نویسنده بیشتر به وقایع نگاری اکتفاء کرده و بعضی ها بحث های فلسفی و عرفانی را ملاك قرار داده وقایع سفر را بشکل ضمنی آورده اند۔ شریعتی نیز در ردیف کسانی قرار دارد که بیشتر به وقایع نگاری توجه داده است و سفر

برزخ و بهشت وی جنبهء عرفانی ندارد ـ و دارای مباحث علمی و حکمی نیز نمی باشد ـ ولی سفر های علامه اقبال دارای مباحث علمی و حکمی میباشد ـ علاوه برین سفر رازی دارای سیر و حکمت و عرفان است ـ از نکات و مراحل سفر نفس سخن می گوید و جنبهء عرفانی را در بر دارد ـ سفر سنائی نیز جنبهء عرفانی دارد و در هر قدمش راهی را که می پیماید راه عرفان و تصوف است و از مقاماتی که سخن می راند مقامات عرفاء است و منازلش نیز منزلگاه عارفان است که ذکرش را در سیر و سلوك می خوانیم ـ

فصل چهارم : نثر احساساتی

در مورد ویژگی های نثر شریعتی میتوان گفت که بخشی از نثر های وی جنبه های احساساتی را تشکیل می دهد۔لحنِ گفتارو نوشتارش احساساتی است۔ اینگونه نثر ها به ندرت در آثار علی شریعتی به چشم می خورد۔نمونه های این نثر از قبیل،آری برادر این چنین بود !،از شما دوتن شهید شاهد، حُر همیشه حُر است، سربداران ،نوروز،معبد، توتم، بر درِ حق کوفتن حلقهء وجود، یك بارِ دیگر ابوذر، زیبا ترین روح پرستنده، خدا حافظ شهرِ شهادت، قرن ما در جستجوی علیؑ و کویر میباشد۔ در موضوعات فوق المذکر شریعتی لحن و روش جداگانه ی دارد۔ نثر ها ی شریعتی یك نواخت نیست بلکه بعضی از آثارش که مجموعهء سخنرانی است لحن سخنرانی را دارد، بعضی از نثر هایش را که در مواقع خاص و در کیفیت خاص روحی نوشته است لحن جدا گانه را دارد۔ سخن های پُر عاطفه اش همه موضوعات مذهبی اند۔ در مضامین فوق بیشتر ش موضوعاتِ مذهبی اند۔ علاوه بر این موضوعات در دو کتاب " گفتگو های تنهایی " بایك نوع بگو مگو های مرموز دچار است که گاهی اقتباس قبلی با اقتباس بعدی هیچ ربطی ندارد و گاهی سخن از یك جا رانده موضوع را به سوی دیگر می کشاند۔

شریعتی هنگامیکه نثر احساساتی را می نویسد لحن وی جداگانه به نظر می آید۔ مخاطب این گونه سخن ها نیز افرادِ جدا گانه اند۔ آنها ئیکه با فلسفه و منطق و مذهب سر و کار دارند مخاطب شریعتی نیستند۔بلکه درین جا شریعتی افرادِ دیگری را برای شنیدن و خواندن این گونه گفتار هایش انتخاب می کند که بقول خودش کم اندو بسیار !

"ما سه تن بودیم، یادم هست، سه تن: مسیح و عین القضاة و من؛آنها که عقلشان به چشمشان است و فهمشان بردهء ذلیل تاریخ و جغرافی مخاطب من نیستند؛ من با آنهائی سخن می گویم که آنچه را در پس دیوار زمان و دو ر از صحن تنگ مکان می گذرد می توانند و ببینند و فهم کنند و چنین کسانی هنوز هستند، کم اما بسیار!" در جای دیگر همین سه همزبان یکجا می شوند و شریعتی بار دیگر ازین سه همزبان میگوید :"ما سه تن بودیم ، مسیح ، عین القضاة و من! هر یك در سرزمینی زادیم، مسیح از شهر کنار کوه جلیله و عین القضاة از همدان، شهری پیرو سالخورده همچون تاریخ،هم سن وسال تاریخ و من از قلب گداخته و ساکت و بی آب و آبادی کویر، از دل آتش! "[۱۱۱]

هنگامیکه شریعتی این گونه کلمات را می نویسد در عین حال در خویش یك نوع هیجان درونی را نیز احساس میکندو امکان دارد که بگوید این حرف ها حرف های عاطفی وی نیست بلکه الهامی است۔ این حرفها که از گلویش بیرون می آید آن را مال خود ندانسته و یك نوع کلمات غیبی می پندارد۔ "اگر مردی بیا چند کلمه از این حرف هائی که بر راه حلقوم من توده شده اندو گره خورده اندو می گدازند و منفجر می شوندو نمی دانم چه می کنند ، نمی دانند چه می کنند، بیا چند کلمه از این حرف

های تافته و گداخته و گدازنده را بردار و توی سینه ات پنهان کن و بعد لبت را ببند- اگر یك شبانه روز طاقت آوردی ! مردی، من به پیغمبریت ایمان می آورم"-[۱۱۲]

همین گونه بگو مگو های درونی شریعتی را وادار به زبانی میکند که مخاطبش حرفهایش را نمی داند و یا حد اقل آن را تحمل نمی کند-این حرف های پُر عاطفه بیشتر متعلق به دوره‌ء تنهائی وی است - هنگامیکه از همه کناره گرفته بود و به گوشه‌ء انزوا پناه بُرده این گونه نثر را نوشته است- در نثر ها ی شریعتی حرف های پُر عاطفه به ندرت به چشم می خورد،مانند:"هر لحظه حرفي در ما زاده می شود، هر لحظه دردی سر بر می دارد و هر لحظه نیازی از اعماق مجهول روح پنهان و رنجور ما جوش میکند- اینها بر سینه می ریزند و راه فراری نمی یابند؛ مگر این قفس کوچك استخوانی گنجایشش چه اندازه است؟من شب و روز، همه جا، همه وقت سر به اندرون خود فرو برده ام و گوشم را بر روی دیواره‌ء روحم- کناره‌ء استخر کوچك سینه ام، سبوی خون آلود قلبم نهاده ام و می شنوم، صدای ریزش باران ها است و جاری شدن رودها که از همه سو، از دور دست ترین سر منزل ها و کوه ها و دشت های یخبندان و پوشیده از برف صحرای هستیم، حیاتم، خواستن ها و بودن ها و خودم هایم طغیانی و کف بر لب و شتابنده، فر می رسند و به این مرداب که روزی دریای زلال بی کرانه ای بود، به این ویرانه که روزی قصر بلند سر بر داشته ای بود پُر از غلغل چنگ و آواز و غزل و حماسه و جوش رقص و پایکوبی و زمزمه ء امید و نوازش، خانه‌ء افسون و افسانه، میعاد گاه پریان و فرشتگان فرو می ریزند و من هر لحظه، همواره، شب و روز، همه وقت و همه جا صدای این بارش ها و ریزش های پیوسته را که سینه ام را پُر می کنند و سبوی قلبم را البریز میکنند می شنوم "-[۱۱۳]

این گونه نمونه های نثر پُر عاطفه‌ء در کتاب کویر و هبوط نیز به فراوانی بچشم می خورند- این گونه نثر ها که شبیه نثر شعری محسوب می شود در لا بلای کتابهایش به ندرت دیده میشود- درین جا چند نمونه ی ازین نوع نثر های شعر نما بیان می گردد-

پرستو های خونین پر و معصوم من،

من به این چشمه رسیدم ، این بود چشمه سار من-

روح زندانی معبد من، تشنه ی قرن های بی باران !

کوزه ها را همچنان خشك و غبار آلود ه باز گردانده ام-

شرم دارم که آنها رابه تو- که در بازگشت بی امید من از این هجرت ناکام، به دیدارم خواهی آمد- پس دهم-آن " گوهر شب چراغ بهشتی" را " سنگ سیاه" کرده اند-(هجر الاسود در آغاز "دری سپید" بود که آدم از بهشت آورد- اساطیر)

دوست دارم کوزه ها را همین جا بر این سنگ زنم، بشکنم-

کوزه ای را پُر از اشك کرده ام و کوزه ای را پُر از خون- این دو را نگاه می دارم-

همچون "قطره ای بر نیلوفر"، شبنمی افتاده به چنگ شب حیات، آرام و بی نشان، در آرزوی

سر زدن آفتاب مرگ، نشسته ام و چشم های خاموشم را به لب های کبود مشرق دوخته ام.

پرستو های بی بهار من، قاصدك های آواره در باد، باز گردید!

و تو، تشنه ی مجروح و عزیز من!

چشم هایت را به من مدوز، ببند، من از دیدن آن ها رنج می برم. [۱۱٤]

نمونهء دیگری از نثر های احساساتی دکتر علی شریعتی در کتاب گفتگو های تنهایی بچشم می خورد. هنگامیکه خود را با دیگر مفاد پرستان عصر خویش وحیاتش را با حیات عده ای از یارانش مقایسه میکند. که هم از آخور می خورند و هم از توبره آنها مرد دنیاشدند و نعمات و آسایش این جهان را بدست آوردند. راهی را که آنها پیمودند شریعتی آن راه را دنبال نکرد. وی می نویسد که:

" در آن حال که از بازار های گرم و داغ می گذشتیم و یاران یکایك در هر بازاری شتر زرد موی خویش را به بهایی می فروختند و شاد و خندان می رفتند و من گریبان خویش و افسار شتر شیر مست زرین موی خویش را از دست و دام بازرگانان در می بُردم و می گذشتم. در من ندایی می گفت که مفروش، خوب که نفروختی، مفروش که در پایان این راه، در دور دستی تو را منتظر اند، شهزاده ای اسیر قلعهء دیوان، به حیله جادو در بند گرفتار و چشم براه که : فریاد رسی می آید، و به صدای هر پایی سر از گریبان تنهایی غمگینش بر می دارد که : کسی می آید، و او خریدار تو است، نیاز مند تو است، مفروش، نگهدار،او گران خواهد خرید. ارزان مفروش که اگر تورا پادشاهی دهند ارزان داده اند ـ ـ ـ مفروش."[۱۱٥]

در پایان همین سخنان شریعتی می گوید که راست می گفت آن ندا که مفروش، بر در پایان این راه شهزاد ه ای اسیر ی آن را گران خواهد خرید.[۱۱٦]

دکتر شریعتی عشق را تنها کار بی چرای عالم میداند و خود را همانند عاشقان و عارفان معروف دورهء طلائی ادبیات عرفانی می داند.در هر دو بخش کتاب گفتگو های تنهائی اش خود ر ایك عارف پنداشته است. شریعتی می گوید که داستان وی داستان عطار است. صوفیان همه خویشاوندان یکدیگر اند. یعنی هدفش این بوده که هم بها دارم و هم بی بها و بی ارزش هستم طور یکه در داستان مرگ عطار می شنویم.همچنین در کتاب کویر احساس آفرینش خویش را چنین بیان میکند.

"چه حالی دارم! که می داند که چه احساس می کنم؟ ! چه کسی آفرینش خویش را حس کرده است. آغاز شدن خویش را چه کسی به چشم دیده است؟"[۱۱۷] در صفحات گونا گون کتاب خودش بارها از عین القضاة همدانی قولی را نقل میکند و گاهی جمله های معروف ملك دینار را نقل میکند و در بیشتر صفحات کتابش از عین القضاة همدانی ستایش میکند. که این افراد صوفی و عارفان را هم داستان و هم کلام خود می داند. در جایی شعری از عین القضاة همدانی آورده است:

ـ خورشید هر کسی چو شب آید فرو شود

خور شیدمن برآید،هرشب،نمازشام

نقدجان ایشان بودوسرمایه ی ایشان بود و، در سایه ی شب، پرورنده ی وصال و فراق شوند-[۱۱۸]
در دیباچهء توتم پرستی که نوشتهء رسمی شریعتی است دران تقاضا کرده است که کسی بیاید و آن را بر اساس ملاك های ادبی و ضوابط موجود در سبك های رایج در عالم نویسندگی و هنر مورد بر رسی حکیمانه و نقد ادیبانه قرار بدهد- در همین مقاله هنگامیکه قلم را توتم خود می خواند و متواتر با قلم سوگند یاد می کند یك نوع حرف های پُر عاطفه ر ابا نثر عالی می نویسد-شریعتی با قلمش که توتم اصلی اش است سوگند یاد می کند و می نویسد : "قلم توتم من است، او نمی گذارد که فراموش کنم، که با شب خو کنم، که از آفتاب نگویم، که دیروز را از یاد ببرم ، که فردا را به یاد نیارم--- به قلمم سوگند، که توتم مقدسم را نمی فروشم، نمی کشم، به دست زورش تسلیم نمی کنم، به کیسه ی زرش نمی بخشم، به سر انگشت تزویرش نمی سپارم ، دستم را قلم می کنم و قلمم را از دست نمی گذارم- اما قلمم را به بیگانه نمی دهم-قلم صلیب مقدس من است، در وفای او، اسیر قیصر نمی شوم، زر خرید یهود نمی شوم، تسلیم فریسیان نمی شوم-بگذار بر قامت بلند و راستین و استوار قلمم به صلیب کشند، به چهار میخم کوبند، تا او که استوانهء حیاتم بوده است، صلیب مرگم شود، شاهد رسالتم گردد، گواه شهادتم باشد، تا خدا ببیند که به نامجویی، بر قلمم بالا نرفته ام، تا خلق بداند که به کامجویی برسفره ی گوشت حرام توتمم ننشسته ام، تا زور بداند، زر بداند و تزویر بداند که امانت خدا را، فرعونیان نمی توانند از من گرفت، ودیعه ی عشق را قرونیان نمی توانند از من خرید و یادگار رسالت را بلعمیان نمی توانند از من ربود "-[۱۱۹]
نمونهء جالب از نثروی در یك نامه به چشم می خورد که دکتر علی شریعتی نامه ای به دکتر سیروس سهامی نوشته بود که نقل آن هم در روزنامهء روشنگربچاپ رسیده بود:

برادر سلام

ما دو تا ماهی بودیم توی دریای کبود
خالی از اشك های شور از غم بود و نبود
خنده مان موجها را تا ابر هایش می بُرد
گریه مان لبهای دشمن را به خنده می کشود---
همیشه "نوك می زدیم " به "حباب" های بزرگ !
تا که مرغ آدم خوار، آمد و جفتم و بُرد
دلش آتش بگیره، دل اون خونه خراب
حالا نوبت منه، " سایه اش اُفتاده رو آب ! " ای خدا یادش نره !
که یکه ماهی این پائین منتظره
نمی خواهم تنها باشم- ماهی دریا باشم-
نمی خواهم که پس ازین توی قصه ها باشم![۱۲۰]

در یکی از نثر هایش که مقایسهء عشق و دوست داشتن را بیان میکند با نثر شیوا و دلنشین می نویسد وهر دو واژه را با وضاحت کامل بیان میکند.موضوع این نثر "دوست داشتن از عشق بر تر است" میباشد که نمونه ای ازین نثر در این جا ذکر می گردد.

"عشق با دوری و نزدیکی در نوسان است. اگر دوری به طول انجامد ضعیف می شود، اگر تماس دوام یابد به ابتذال می کشد. و تنها با بیم و امید و تزلزل و اضطراب و عشق جوششی یك جانبه است. به معشوقی نمی اندیشد که کیست ؟ اما دوست داشتن در روشنایی ریشه می بندد و در زیر نور سبز می شود و رشد میکند و ازین رو است که همواره پس از آشنایی پدید می آید، و در حقیقت، در آغاز دو روح خطوط آشنایی را در سیما و نگاه یکدیگر می خوانند.عشق زیبایی های دلخواه را در معشوق می آفریند و دوست داشتن زیبایی های دلخواه را در "دوست" می بیند ومی یابد. عشق یك فریب بزرگ و قوی است و دوست داشتن یك صداقت راستین و صمیمی، بی انتها و مطلق.

عشق در دریا غرق شدن است و دوست داشتن در دریا شنا کردن. عشق بینایی را می گیرد و دست داشتن می دهد.

عشق خشن است و شدید و در عین حال ناپایدار و نا مطمئن و دوست داشتن لطیف است و نرم و درعین حال پایدار و سرشار اطمینان.

عشق همواره با اشك آلوده است و دوست داشتن سراپا یقین است و شك ناپزیر. از عشق هر چه بیشتر می نوشیم، سیراب تر می شویم و از دوست داشتن هر چه بیشتر، تشتنه تر،عشق هر چه دیر تر می پاید کهنه تر می شود و دوست داشتن نوتر.

عشق نیرویی است در عاشق، که او را به معشوق می کشاند؛ و دوست داشتن جاذبه ای در دوست، که دوست را به دوست می برد. عشق ، تملك معشوق است و دوست داشتن تشنگی محو شدن در دوست. در عشق رقیب منفور است و در دوست داشتن است که "هواداران کویش را چو جان خویشتن دارند"؛ که حسد شاخصه ی عشق است چه، عشق معشوق را طعمه ی خویش می بیند و همواره در اضطراب است که دیگری از چنگش نرباید و اگر ربود، با هر دو دشمنی می ورزد. و معشوق نیز منفور می گردد و دوست داشتن ایمان است و ایمان یك روح مطلق است، یك ابدیت بی مرز است، از جنس این عالم نیست.عشق لذت جستن است و دوست داشتن پناه جستن . عشق غذا خوردن یك گرسنه است و دوست داشتن "هم زبانی در سرزمین بیگانه یافتن" است ".[۱۲۱]

در کتاب هبوط در کویر نمونهء از این گونه نثر بچشم می خورد، هنگامیکه وی از بُت پولادین خود نام می برد و میگوید: "بُت پولادین در دستم و شتر زرین موی قربانی در پی ام، بر خنگ بی تاب شوق می رانم و ندای ملکوتی اذان را. این روح ناپیدای معبد که از حلقوم داعی آسمان فریاد می کشد . به ناله ی شکسته ی "لبیك! " پاسخ می گویم.بت پولادین در دستم! بتی که من. روح آواره ی کویر، گرگ تنهای صحرا. از آزرم به امانت گرفته ام و او از پدرانش به میراث گرفته بود".[۱۲۲]

در مجموعه های آثار دکتر علی شریعتی چند اثری است که نثر احساساتی دارد۔ نثر این مجموعه ها با سایر آثار وی تفاوت دارد۔مجموعهء آثاش شمارهء ۱۳(هبوط در کویر)، مجموعهء آثار شمارهء ۳۳(گفتگو های تنهایی) و چندین جزوه های که در آثار مختلف نوشته شده دارای این گونه نثر میباشد۔ کتاب خود سازی انقلابی، ابوذر و بخشی از مجموعهء آثار شمارئه۱، با مخاطب های آشنا نیز شامل نثر احساساتی میباشد۔ آری برادر این چنین بود! نثری است که با احساساتِ بلند و قوی نوشته شده است۔ همچنین نمایش "ظلم بر پایهء عدل" نیز نمایشی است که نثر احساساتی دارد۔ در مقالهء "حُر همیشه حُر است" نیز نثر احساساتی وجود دارد که باسایر نثر های دیگر تفاوت چشمگیر دارد۔

با مطالعهء این نمونهء های نثر گوناگون به این نتیجه می رسیم که جایگاه وی در ادبیات فارسی و دربین شعرا و ادیبان نیز ارزنده و قد آور بود۔ بی درنگ می توان گفت که شریعتی را در تاریخ ادبیات معاصر یك جایگاه بلند و شکوهمندی است تا آنجا که تدوین تاریخ ادبیات معاصر ایران بدون نشان دادن جایگاه او ناقص و غیر معتبر خواهد بود، و بر دست اندر کاران تاریخ ادبیات بایسته است که نقش او را نشان داده در بین ادیبان فارسی وی را جاگزین کنند و سبك نویسندگی اورا تحلیل و بررسی نموده و تاثیرش را در دیگران و در ادبیات فارسی باز گویند۔ مقام ادبی او بیشتر در نثر و سبك نویسندگی اش می باشد، سبکی که بدون اغراق بی نظیر است و از ویژگی های خاصی برخوردار۔در امتداد نثر پاره هایش که جنبهء ادبی دارد تکرار کلماتِ موزون و لطیف خیلی زیاد به چشم می خورد۔ تا آنجا که می توان نثر و سبك دکتر علی شریعتی را سبکی نو و تحولی در شیوهء نویسندگی فارسی بحساب آورد، نثری که در لطافت و زیبائی و اثر بخشی و گیرائی به مرز شعر رسیده و بحق می توان " شعر منثور" ش نامید۔نثرِ کویر که قیافهء شعر را دارد و حدِ اقل از قالب نثر بیرون و به شعر آزاد می ماند۔نثر های داستانی و فلسفی وی که بیشتر شامل سخنرانی های وی میباشد، لحنِ ساده و سلیس را دارد ولی نثر دورهء تنهایی وی که شامل نثر احساساتی می باشد سبك جداگانه دارد۔ درین گونه نثر ها یك نوع رنگ و بوقلمونی دیده میشود۔ که خاصهء یك شعرمنثور میباشد۔

اگر نثر پاره های وی را بدقت مشاهده کنیم به مرز شعر های آزاد وی خواهیم رسید۔ ویژگی نثر احساساتی اش زیبایی تعبیر و لطافت معانی را دارد۔این گونه نثر همراه با باریك اندیشی و نازك خیالی ممزوج گشته است، و با داشتن این خصائص است که روح و جان شنونده و خواننده را تسخیر می کند۔ و تمام این ویژگی ها درچندین اثر دکتر علی شریعتی موج می زند۔

در سبك هندی، چند خصائص عمده مانند نازك خیالی و ظریف اندیشی و ابداع مضامین و اختراع معانی و کثرت تشبیه و تمثیل است که آنرا از سبك عراقی ممتاز می گرداند۔نثر شریعتی نیز دارای این گونه خصوصیات میباشد که وصف سبك هندی است۔نثر شریعتی شعری است منثوربه سبك هندی، که دران باریك اندیشی و ژرف نگری بسیار دیده میشود۔ و همین دو صفات در سبك هندی نیز

مشاهده میشود. نثر شریعتی آمیخته با تعبیرات و ترکیبات فراوانی است که در جای دیگرو در نمونه های نثر نویسان معاصرش خیلی کم بچشم می خورد.

برای درك کیفیت سبك نوشتاری او باید به دست نوشته هایش مانند کویر، هبوط، بازگشت، گفتگو های تنهایی مراجعه کرد زیرا بسیاری از آثار موجود او گفتار های است که قبلاً سخنرانی بوده و بعداً توسط نوار صدا ضبط و پیاده گردیده و نهایتاً با اندك تغییری به نوشتار تبدیل شده اند. این گونه نثر هایش نیز در ردیف زیبا ترین نوشته های معاصرند ولی دست نوشته ها لطفی دیگر دارندو همه اش احساساتی اند و در بیشتر موارد قولی از صوفیاء و عارفان متقدمین آورده است.در موضوعات فلسفی اش تعبیرات دوراز ذهن و اصطلاحات نامانوس بسیاری دیده میشودکه این خود محل فصاحت است.ولی با این همه تنها چیزی که ارزش اینگونه نثر هایش را می کاهد تکرار واژه ها و بکار بُردنِ مترادفات است.

در نثر شریعتی کاستی ها و اشتباهاتی که وجود داشته و شریعتی خودش حدث زده کسانی خواهند آمد که ایراد بگیرند در این ضمن خودش در کتاب کویر در آغاز نقدو تقریظی نوشته که از این اغلاطِ نثر هایش دفاع کرده است.و میگویدکه ادیبان خواهند گفت که ضعف های عبارتی و حتی اغلاط فاحش دستوری بسیار به نظر آمد. گاه مبتدای جمله آمده است. و نویسنده بر سریکی از متعلقات جمله از قبیل مفعول ها یا قیود یا ظروف ایستاده و از آنجا مسیر طبیعی و راستهء عبارت را رها کرده و براهی دیگر رفته و خبر جمله به کلی معلق مانده است و مضمون عبارت معوق، گاهی برخی تعبیرات و ترکیبات و اصطلاحات بکار رفته که یا غریب است یعنی هیچ یك از بزرگان ادب از قدما و متاخران استفاده نکرده اند یا از محاورهء اعوم اقتباس شده است و یا اصلاً غلط است. نویسندگان خواهند گفت خیلی از این شاخه با آن شاخه پریده و درك ارتباط قسمت ها با هم دشوار است گاه با اطناب ممل و گاه با ایجاد مخل پرداخته است. اسلوب قلم یکدست و استوار نمی باشد گاه عبارت کوتاه (یك کلمه ای) و گاه بسیار طولانی میشود. (یك صفحه) گاه سبك بیان ادیبانه و فاخر است و گاه عامیانه و مبتذل.و این اوج پیاپی و ناگهانی پدید می آید.و بطور کلی نویسنده هنوز اسلوب نویسندگی را انتخاب نکرده و خود را بر موازین مشخص هیچ یك از مکتب های نویسندگی جدید و یا سبکهای ادبی قدیم مقید نساخته و این است که گاه منطقی و استدلالی میشود و گاه احساسی و شعری.[۱۲۳]

در اقتباس فوق شریعتی از کاستی های موجود در سبك آثارش دفاع کرده و بعوض دستوری معنی را فوقیت داده. و این عیان است که شریعتی فکر و معنی را اولویت می داد نه واژه را. شریعتی همانند مولانا میگفت که گویا وی فاعلات و فاعلات را بلد نبوده و فقط می خواسته حدیث دوست گوید.مولانا نیز در جواب ایراد های فنی می گفت که وی شاعر نیست و شعر بخود نمی گوید، بلکه "خون چو میجوشد منش از شعر رنگی می زنم" اگر به گفتهء مولانا شعرراجوشش خون درون است

بخوانیم پس به این نکته خواهیم رسید که اظهار این گونه جوشش خون نیاز به قید موازین عروضی ندارد و اسیر قالب های بحور و اوزان نمی شود.

در جای که مولانا می سراید که "وزن و لفظ و قافیه برهم زنم تاکه بی این هر سه با تودم زنم"مانند مولاناشریعتی نیز هنر نمائی نمیکرد و نژ را برای هنر نمایی نمی نوشت بلکه جوشش درونی اش را در لباس کلمات و کالبد واژه ها قالب می زد.

در وصف نثر نویسی علی شریعتی آقای سید محمد راستگومیگوید که نثر وی دارای حسن ختام است و می نویسد"از جمله نکات قابل توجه در نثر شریعتی " حسن ختام"و "حسن مقطع" های فوق العاده زیبا و گیرای اوست که حقیقت را نظیر ندارند و خواننده را در پایان نه نشئه ای وصف ناشدنی فرو می برند".[۱۲٤]

اگر اقتباسات نیایش را ببینیم و یا به خود سازی انقلابی (آثار شماره ۲) و یا به هنرتوجه کنیم این گونه حسن ختام ها و حسن مقطع ها ی زیادی بچشم می خورند. علاوه براین داستانی را که برای کودکان نوشته و بنام " یك جلویش بی نهایت صفر ها" میباشد شامل کلمات و واژه های زیباو لطیف و سلیس می باشد که شکل شعر ساده را با خود دارد. در با ب چهارم که راجع به سبك و روش واسلوب بیان علی شریعتی بحث های مفصلی آورده خواهد شد دران راجع به اسلوب و روش نگارش دکتر شریعتی نوشته خواهد شد. درین جافقط به این نکته اکتفاء خواهد شد که شریعتی بسیار گو است اگر یك موضوع میشود در یك صفحه توضیح گردد شریعتی آن را در چندین صفحه توضیح می دهد. حرف را از جای به جای دیگری رانده باز پس از یك بحث مفصل به اصل موضوع بر میگردد.این گونه روش تحریر در بیشتر نویسندگان ایرانی مشاهده شده، مخصوصاً در نثر های جمال زاده و کسروی و غیره.شریعتی خودش نیز در مورد نثرِ کویر گفته که نثر کتاب کویر به تعبیر سارتر، "شعر" ها و به معنی فارسی کلمه،"غزل" ها و "نفثة المصدور" های یك سینهء مجروح و "بث الشکوة" های یك روح کویری بوده است.

منابع:

۱- شریعتی، علی،تاریخ و شناخت ادیان(۱) ،دفتر تدوین آثار دکتر علی شریعتی، تهران ۱۳۵۹، ص۲۳۳

۲- یاحقی،محمد جعفر،چون سبوی تشنه ، نشرهء جام تهران ۱۳۷٤، صص ٦-۲۳۵

۳- شریعتی،علی، گفتگو های تنهایی (۲) انتشارات آگاه تهران،چاپ هشتم ۱۳۸۳، ص ۷۸۰

٤- شریعتی،علی،گفتگو های تنهایی (۱) انتشارات آگاه تهران،چاپ هشتم ۱۳۸۳ ص ۱۰

۵- شریعتی ، دکتر علی ، هبوط در کویر-مجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران ،چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص۲٤٦

٦- شریعتی ، دکتر علی ، هبوط در کویر-مجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران ،چاپ بیستم ۱۳۸۳ ص۱۰۱

۷- شریعتی،دکتر علی ، هبوط در کویر، انتشارات چاپخش تهران ،چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص۲۵۵

۸- شریعتی،علی،شناخت ادیان ،موسسهء ارشاد تهران،بی تا، ص ۹۰

۹- شریعتی،دکتر علی، هبوط در کویر، انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم ۱۳۸۳،ص ۲۳۳

۱۰- شریعتی، دکتر علی، هبوط در کویر-مجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم ۱۳۸۳ ،ص۲۳٤

۱۱- شریعتی،دکتر علی، هبوط در کویر-مجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران ،چاپ ب یستم ۱۳۸۳، ص۲۸۹

۱۲- شریعتی،علی، گفتگو های تنهائی(۲)،انتشارات آگاه تهران چاپ هشتم۱۳۸۳، ص.۷٦۳

۱۳- اشاره به آیهء الذی اسری بعبده(آیهء اسراء)

۱٤- شریعتی،دکتر علی، هبوط در کویر، انتشارات چاپخش تهران ،چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص٦۷٦

۱۵- رضائی،امیر، کاربُرد آیات قران در اندیشهء دکتر علی شریعتی، انتشارات الهام تهران چاپ دوم تابستان۱۳٦۹ ،ص۲۷٦

۱٦- قرآن،سورهء احزاب ، آیت ۷۲

۱۷- شریعتی،دکتر علی، هبوط در کویر،مجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص۵۲٦

۱۸- شریعتی،دکتر علی، هبوط در کویر،مجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران،چاپ ب یستم ۱۳۸۳،ص ۵۸۳

۱۹- شریعتی،دکتر علی، هبوط در کویر،مجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران،چاپ

بیستم ۱۳۸۳،صص ۵۳۱ـ۵۳۲
۲۰ـ شریعتی،دکتر علی،هبوط در کویر،مجموعهء آثار ۱۳،انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص۵۳۵
۲۱ـ شریعتی، علی، هبوط در کویر،مجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص۵۲۷
۲۲ـ شریعتی، علی، هبوط در کویر،مجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص۵۲۷
۲۳ـ شریعتی،علی، هبوط در کویر،مجموعهء آثار ۱۳،انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص۵۲۸
۲۴ـ شریعتی، علی، هبوط در کویرـمجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص ۵۲۸
۲۵ـ شریعتی،علی،هبوط در کویرـمجموعهء آثار ۱۳، انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم ۱۳۸۳،صص ۵۲۸ـ۵۲۹
۲۶ـ شریعتی، علی، هبوط در کویرـ(معبد)، انتشارات چاپخش تهران،چاپ بیستم ۱۳۸۳، ص۵۳۳
۲۷ـ همان،ص۳۸۶
۲۸ـ همان، ص ۳۸۶
۲۹ـ همان،ص ۳۸۷
۳۰ـ همان،ص۳۹۱
۳۱ـ همان ،ص ۳۹۴
۳۲ـ همان،ص ۵۳۴
۳۳ـ همان،ص ۳۹۲
۳۴ـ همان،ص ۳۹۳
۳۵ـ دانته،الیگور،کمدی الهی، بهشت ،ترجمه شجاع الدین شفا، انتشارات امیر کبیر چاپ چهارم ۱۳۵۲، ص ۹
۳۶ـ همان منبع بالا ، ص ۱۰
۳۷ـ همان منبع بالا ، ص ۱۱
۳۸ـ همان،(جلدـدوزخ) ص۲۸۵
۳۹ـ همان، ص ۵۳۷
۴۰ـ شریعتی، علی، هبوط در کویر(تراژدی الٰهی)، انتشارات چاپخش،۱۳۸۳، ص۳۸۳

۴۱- همان منبع بالا، ص۳۸۳
۴۲- قرآن، سوره‌ء مومنون،آیه‌ء ۱۷
۴۳- دانته،الیگور،کمدی الٰهی، برزخ،ترجمه شجاع الدین شفا، انتشارات امیر کبیر چاپ چهارم ۱۳۵۲ ـسرود سی و سوم،ص ۱۰۰۹
۴۴- شریعتی، علی، هبوط در کویر(تراژدی الٰهی) چاپخش تهران ۱۳۸۳، ص ۳۸۸
۴۵- همان ،ص ۳۸۹
۴۶- همان،برزخ ـ سرود بیست و یکم- ص ۸۴۷
۴۷- همان، ص-۳۸۷
۴۸- همان، برزخ ، سرود هفتم- ص ۶۶۱
۴۹- شریعتی،علی،هبوط در کویر(تراژدی الٰهی)انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰،ص ۳۸۹
۵۰- همان، ص۳۹۳
۵۱- همان،ص۳۹۴
۵۲- دانته ،الیگیری، کمدی الٰهی (بهشت) ترجمه شجاع الدین شفاء، چاپ خانه بیست وپنجم شهریور، امیر کبیر تهران،چاپ چهارم۱۳۵۷،ص ۱۰۳۲
۵۳- همان،سرود سی و سوم،ص ۱۶۳۵
۵۴- تورات،یوحنای اول،باب چهارم،آیت ۸
۵۵- شریعتی،علی،هبوط در کویر(معبد)انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰،صص ۵۲۹-۵۳۱
۵۶- الحلاج،حسین بین منصور،الطواسین (طاسین طهارت) ترجمه عایشه عبدالرحمان ، اسلامك بُك فاوندیشن لاهور۱۹۷۸،ص۲۸
۵۷- همان،ص ۵۷
۵۸- ارداویراف، ارداویراف نامه، ترجمه از دکتر رحیم عفیفی ـ دانشیار زبان پهلوی ـ دانشگاه مشهد- چاپخانه دانشگاه مشهد- مهر ماه ۱۳۴۲،ص ۵)
۵۹- شرر،عبدالحلیم، مجله دلگداز نمبر ۵،جلد ۱۵، موضوع "معراج" سال تالیف مئی ۱۹۱۳ میلادی، لکنوو، هند،ص ۱۸
۶۰- همان، ص ۲۰
۶۱- براون ،ایدوارد، تاریخ ادبیات فارس، ترجمه علی پاشا صالح، جلد اول چاپ دوم(بی جا) ص ۱۶۲
۶۲- شرر،عبدالحلیم، مجله دلگداز نمبر ۵،جلد ۱۵، موضوع "معراج" سال تالیف مئی ۱۹۱۳م، لکنوو هند، ص ۱۹
۶۳- دهخدا،علی اکبر، لغت نامه‌ء دهخدا، جلد ششم ،موسسه‌ء انتشارات دانشگاه تهران،چاپ دوم ۱۳۷۷، صفحات ۸۸۸۰ تا ۸۸۹۲

٦٤ـ ارداویراف، ارداویراف نامه، ترجمه از دکتر رحیم عفیفی ـ دانشیار زبان پهلوی ـ دانشگاه مشهد ـ چاپخانه دانشگاه مشهد ـ مهر ماه ۱۳٤۲، ص ۱۰

٦٥ـ شریعتی، علی، تاریخ و شناخت ادیان، چاپ خانه دیبا چاپ البرز، بی تا، ص ۲۹

٦٦ـ کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، بی جا، بی تا، ص ٧٤

٦٧ـ ارداویراف، ارداویراف نامه، ترجمه از دکتر رحیم عفیفی ـ دانشیار زبان پهلوی ـ دانشگاه مشهد ـ چاپخانه دانشگاه مشهد ـ مهر ماه ۱۳٤۲، ص ۲٧

٦٨ـ همان، ص ۲۹

٦۹ـ همان، ص ۳۱

٧۰ـ همان، ص ۳۱

٧۱ـ همان، ص ۳۲

٧۲ـ همان، ص ۳۲

٧۳ـ همان، فرگرد شانزدهم، ص ۳۹

٧٤ـ همان، ص ٥٤

٧٥ـ همان، ص ٥٨

٧٦ـ همان، ص ٦٦

٧٧ـ همان، ص ٦٧

٧٨ـ همان، ص ٦٧

٧۹ـ همان، ص ٧۰

٨۰ـ همان، ص ٧۱

٨۱ـ همان، ص ٧۱

٨۲ـ همان، ص ٧۳

٨۳ـ همان، ص ٧٤

٨٤ـ صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات، جلد دوم (بی تا) ص ٥٦۳

٨٥ـ سنائی، حکیم سنائی غزنوی، سیرالعباد الی المعاد، به تصحیح و مقدمه مایل هروی، کابل سرطان ۱۳٤٤، ص ۱٦

٨٦ـ همان، ص ٧

٨٧ـ همان، ص ۱۲

٨٨ـ همان، ص ۱۳

٨۹ـ همان، ص ٨

۹۰ـ هدایت، مجمع الفصحاء، (بحث در مورد کرمانی) بیجا، بی تا

۹۱ـ سنائی، حکیم سنائی غزنوی، سیرالعباد الی المعاد، به تصحیح و مقدمه مایل هروی، کابل

سرطان ۱۳٤٤، ص ۱٥

۹۲- همان، ص ۱٥

۹۳- همان، ص ۱٥

۹٤- همان، ص ۱٦

۹٥- همان، ص ۱٦

۹٦- همان، ص ۱٦

۹۷- همان، ص ۱٦

۹۸- همان، ص ۱٦

۹۹- فروخ، عمر، عقاید فلسفی ابولعلاء فیلسوف معره، ترجمه حسین خدیوجم، انتشارات فیروزه تهران چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۲۹۹

۱۰۰- همان، ص ۳۱۰

۱۰۱- رازی، فخرالدین، رسالهء سیر النفس، به تصحیح و مقدمه مایل هروی- چاپ کابل، نسخه ای در کتاب خانهء گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد سال تالیف ۱۳٤٤، ص ٤۱

۱۰۲- اقبال، علامه محمد اقبال لاهوری، جاوید نامه، شیخ غلام علی سنز لاهور، طبع یازدهم-۱۹۸٦، ص ۲۸

۱۰۳- همان، ص ۳۳

۱۰٤- همان، صص ٥۹-٦۰

۱۰٥- همان، ص ۱۱۹

۱۰٦- همان، ص ۱۱٦

۱۰۷- همان، ص ۱۲۰

۱۰۸- همان، ص ۱٥۲

۱۰۹- همان، ص ۱٥۳

۱۱۰- همان، ص ۱٥٤

۱۱۱- شریعتی، علی، گفتگو های تنهائی-۲، انتشارات آگاه تهران چاپ هشتم ۱۳۸۳، ص ۷٦۳

۱۱۲- شریعتی، علی، گفتگو های تنهائی-۱، انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۳، ص. ۳۱۰

۱۱۳- همان، ص ٤۲۱

۱۱٤- شریعتی، علی، هبوط در کویر (معبد)، انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۰، صص ٥٤۰-٥٤۱

۱۱٥- همان، ص ۱۷

۱۱٦- همان، ص ۲۰

۱۱۷- همان، ص۱۸

۱۱۸- همان، ص۵۰۲

۱۱۹- شریعتی،علی، هبوط در کویر،انتشارات چاپخش ۱۳۸۰،ص۶۶٦

۱۲۰- روزنامه‌ء روشنگر، شماره ۳، سال دوم، پنجشنبه ۱٤ فروردین ماه ۱۳۵۸ این نامه به چاپ رسیده است.

۱۲۱- شریعتی،علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش ۱۳۸۰،ص ۳۳۰

۱۲۲- شریعتی،علی،هبوط در کویر(معبد)،انتشارات چاپخش ۱۳۸۰،ص۵۰۹

۱۲۳- شریعتی،دکتر علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۳، صص ۲۳۹-۲٤۰

۱۲٤- سعیدی،جعفر، دکتر شریعتی از دیدگاه شخصیت ها،انتشارات هدایت،تهران ۱۳٦۸،ص۱۹۰

بخشِ چهارم: ابتکار واژه ها و اصطلاحات و روشِ نویسندگی علی شریعتی

فصل اول:طرق و شیوهء نگارش شریعتی

سبك نوشتاری دکتر علی شریعتی: آثار شریعتی مملو از اصطلاحات و واژه های هست که مبتکر آن خود شریعتی میباشد- و دکتر شریعتی این واژه ها را به ندرت در آثارش بکار بُرده است- بعضی از اصطلاحات و واژه ها را که در بیشتر آثارش بکار بُرده، در یکی مجموعهء بنام فرهنگ لغات علی شریعتی بچاپ رسیده است- همچنین کار بُرد آیات قرآن در اندیشهء علی شریعتی بسیار زیاد است و درین ضمن نیز کتابی به کوشش امیر رضائی بچاپ رسیده است-این کتاب بیشتر مشتمل غالب برداشت ها و تحلیل های علی شریعتی از آیات مختلف قرآن می باشد، که از متن کلیهء مجموعهء آثار وی (سی و پنج مجلد) با استفاده از فهرست آیات قرآن مندرج در بخش پیوست ها ی آثار استخراج شده است- دکتر شریعتی با اندیشهء ژرف و مواج و خلاق خود بحق توانسته است نوترین، ناب ترین و پویا ترین معانی را از دل آیات قرآن بیرون آوردو در این زمینه نیز گنجینه پرارزشی از خود بیادگار باقی گذارد-

آثار شریعتی را می توان بر سه رکن اندیشهءوی، استوار دانست: اجتماعیات، اسلامیات و کویریات- به سه نوع مخاطب : خلق ، خدا و خود- به تعبیری دیگر همان مثلثِ آزادی ، برابری و عرفان - یا برابر نهادهء تثلیث زور، زر و تزویر که همچون سه بُعد استضعافِ مردم ، هموارهء از سوی سه قشر تشکیل دهندهء طبقهء حاکم بر تاریخ اعمال می شده اند-از نخستین تاآخرین این آثار (بعضی از ابوذر و مکتب واسطه تاانسان و بازگشت، حُر و خود سازی ، و از خلال تنوع قیاسها و سنجشها-

در دو کتاب ''گفتگو های تنهایی '' شریعتی بایك نوع بگو مگو های مرموز دچار است که دران اقتباس های قبلی با اقتباس بعدی هیچ ربطی ندارد و گاهی سخن از یك جا رانده به سوی موضوع دیگر می کشاند- این گفتگو های دورهء تنهایی علی شریعتی لحن جداگانه ای دارد- شریعتی در مورد استقامت و هیجان درونی خود می گوید : اگر مردی بیاید چند کلمه از این حرف هائی که بر راه حلقوم من توده شده اندو گره خورده اند و می گدازند و منفجر می شوند و نمی دانم چه

می کنند ، نمی دانند چه می کنند، بیا چند کلمه از این حرف های تافته و گداخته و گدازنده را بردار و توی سینه ات پنهان کن و بعد لبت را ببند. اگر یك شبانه روز طاقت آوردی ! مردی، من به پیغمبریت ایمان می آورم -[۱]
لحن و نوشتار این دوره‌ء تنهایی نیز با سایر نثر های شریعتی تفاوت دارد. اگر با دقت این گونه نوشتار های دوره‌ء تنهایی وی مطالعه گردد دران نثر و روش تحریر با سایر نوشتار ها متفاوت است. در مورد انزوا و تنهائی خود شریعتی چنین می فرماید:" سالها در اطاقم نشسته بودم و چشم بدر و گوش به صدای پائی که مگر او از راه برسد. از هر صدای پائی از جا میپریدم که او است هر دری که باز میشد او نبود. همواره می آمدند ومیرفتند و بسیار اما او نیامد و اکنون در اطاقم همچنان نشسته ام اما میدانم که دیگر او نخواهد آمد. با دردناك ترین تجربه ها دانستم که باید در این اطاق ، بی انتظار بمانم. دانستم که دیگر " اوئی" نیست و چه سالها که بیهوده چشم بر در دوخته بودم واکنون سالها میگذرد که من در تنهائی ماء یوسم سر در گریبان خویشتنم و در را برویم و بر روی هر که مرا سراغ می کند بسته ام ـ چه آرامش دردناکی! چه یقین جانکاهی ! اما بهر حال آرامشی است و یقینی که بدان رسیده ام و اکنون سالها است که بدان خو کرده ام. چنان با تنهائی آرام و ساکتم انس گرفته ام که اگر تو ای فریب ! اگر گو او باشی در را برویت نخواهم گشود. دل من دیگر پیر شده است و سخت ناتوان ، تاب تپشها و بیتابی های " دوست داشتن " را ندارد، تنها میتوانم خاطره ها را با خود مز مزه کنم"-[۲]
در باره‌ء این که شریعتی می گوید به وی وحی نزول می گردید چنین ابراز نظر می کند :"جراء ت ندارم بگویم ! همه‌ء حرفهای سبز و خاکستری و آبی یکسو و این یك آیه یك سو، آیه است راستی آیه است. احساس کردم که وحی شد. خودم چگونه میتوانم چنین جمله ای را بسازم! اگر این آیه سیزده سال پیش بر من نازل میشد که چه نیازی به این همه رنج ها در گفتن و نگفتن ! چه سختی ها کشیدم که سیزده سال پیاپی حرف زدم و حرف را نزدم! نگفتن سخت نیست ـ گفتن سخت نیست ، صنعت گفتن نگفتن سخت است و حال این آیه مرا از این پریشانی ها همه آزاد میکند. میگویم و خاموش میمانم. دیگر تمام است. بخصوص آ ن حرفهای که برایش کلمه ای پیدا نمیشد، در زبان نمی گنجد، زیبا ترین و گویا ترین و ظریف ترین جمله های هنر مندانه اگر آن فکر،آن احساس ، نه، نه فکر است و نه احساس ، چیز دیگری است. اگر آنرا، آن چیز دیگر را لمس

میکرد خرابش میکرد. آن چیز دیگر و چیز های دیگر هم به راحتی و بتمامی در آن جا میگیرد ، در آن نمایان میشود مثل پرتو شمعی در دل صاف و زلال آینه اش! عجب جمله ایست ! از خوشحالی در پوستم نمیگنجم ! خدایا مرسی ! افسوس ! آن جمله یادم رفت ! [۳] همچنین در اشعار شریعتی تکرار کلمات دیده میشود. و این تکرار کلمات بیشتر در پاره های نثر وی نیز مشاهده میشود. چون وی یك سخنران بوده وبعضی از کلمات را برای توضیح بیشترمرتب تکرار می کرد و بعد از آن از روی نوار پیاده می شد لذا این تکرار در نثر وجود دارد ولی همین تکرار در مجموعهء نثر های نیم شعری وی نیز مشاهده شده است.

آفتاب بر بالای سرم ایستاده
و دشت بر سر راهم گسترده
و راه در برابرم،
چشم به راه هر قدمم،
و من چشم در روشنایی دوخته می رفتم
و می رفتم
و آفتاب بر بالای سرم ایستاده
دشت بر سر راهم گسترده
و راه در برابرم،
چشم به راه هر قدمم،
و من چشم به روشنایی دوخته می رفتم
و می رفتم
و آفتاب بر بالای سرم ایستاده
و دشت بر سر راهم گسترده
و راه در برابرم، چشم به راه هر قدمم،
و من چشم در روشنایی دوخته می رفتم
و می رفتم و می رفتم
و می رفتم
و آفتاب بر بالای سرم ایستاده
و دشت بر سر راهم گسترده

و راه در برابرم، چشم به راه هر قدمم و من چشم در روشنایی دوخته می رفتم و می رفتم و می رفتم ومی رفتم که ناگهان ! ناگهان ! در برابرم ، معبدی ! ![٤]

این گونه تکرار کلمات در چندین موارد آمده است؛ شب بر بالای سرم ایستاده بود و دشت ، در زیر پایم گسترده و راه، در برابرم، چشم به راه هر قدمم،ومن چشم به سیاهی دوخته می رفتم و می رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده و دشت، زیر پایم گسترد ه و راه، در برابرم، چشم براه هر قدمم و من چشم به سیاهی دوخته می رفتم و می رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده و دشت، زیر پایم گسترده و راه، در برابرم ، چشم به راه هر قدمم و من چشم به سیا هی دوخته می رفتم و می رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده و دشت ، زیر پایم گسترده و راه، در برابرم ، چشم به راه هر قدمم و من چشم به سیاهی دوخته می رفتم و می رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده و دشت، زیر پایم گسترده و راه در برابرم، چشم به راه هر قدمم و من چشم به سیاهی دوخته می رفتم و می رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده و دشت، زیر پایم گسترده و راه، در برابرم ،چشم به راه هر قدمم و من چشم به سیاهی دوخته می رفتم و می رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده و دشت ، زیر پایم گسترده و راه، در برابرم ، چشم به راه هر قدمم و من چشم به سیاهی دوخته می رفتم و می رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده و دشت، زیر پایم گسترده و راه، در برابرم ، چشم به راه هر قدمم و من چشم به سیاهی دوخته می رفتم و می رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده و دشت ، زیر پایم گسترده و راه،در برابرم ، چشم به راه هر قدمم و من چشم به سیاهی دوخته می رفتم و می رفتم و شب همچنان بر بالای سرم ایستاده و دشت ، زیر پایم گسترده و راه، در برابرم،چشم براه هر قدمم و من چشم به سیاهی دوخته می رفتم و می رفتم و می رفتم که ناگهان! ناگهان ! آتش بازی شگفت و شلوغ و بزرگ و جالب و درهم و رنگارنگی !!![٥]

در آثار شریعتی خیال پردازی ها نیز وجود دارد که نثروی را ممتاز می کند- این خیال پردازی ها دارای اوصاف ویژه ای میباشد : " می خواهم همه چیز را از بلندی نگاه کنم ، نه از پستی؛ از ته دره، عمق چاه ،کف خیابان ، تماشای قله، تماشای آسمان و تماشای شهر را دوست ندارم -دوست دارم شهر را از فراز مناره ای، قله ی مغرور بلندی، و قله ی مغرور بلند را از فراز آسمان ببینم- و شاید از همین رو است که غروب ها را بیشتر از طلوع ها و آبشارها را بیشتر از فواره ها و گیسوان خوش تواضعی را که، با شرم زیبایی"- [٦]

فصل دوم : ابتکار اصطلاحات و واژه ها

۳٤ اثر علمی شریعتی تحت موضوعات متفاوت و مطالب متنوع میباشد که دران تحلیل های ژرف فراوانی وجود دارد که دران دکتر از بعضی اصطلاحات و واژه های مخصوصی استفاده کرده که درآنجا مطلبی خاصی دارد. دکتر در بیشتر موارد واژه های را بکار برده است که دارای مفهوم و مطلب ویژه ی میباشد. گرچه درین راستا فرهنگی بنام فرهنگ لغات تالیف گردیده و دران اصطلاحات و واژه های جمع آوری شده که شریعتی در آثارش ازان بیشتر استفاده کرده ولی درین جا سعی میشود ، واژه های جمع آوری گردد که دکتر ازآن برداشت خاصی داشته است.
دکتر بعضی از واژه ها و اصطلاحات را در بیشتر موارد بکار بُرده و در جا های مختلف در مورد همان واژه خودش نیز توضیح داده و گفته که هدفش چه بوده است. بعضی از واژه ها که معمول است و میتوان معنی اش را در فرهنگ لغات عامیانه بدست آید اما شریعتی آن رامعنی خاصی بخشیده است. درین جا واژه های آورده میشود که دارای مفاهیم خاصی است و خود دکتر آن راتوضیح داده است. که در بیشتر موارد به تعریف خودش اکتفا خواهیم کرد و قول مستقیم وی را از مجموعهء آثارش جسته بیان خواهیم کرد.

تثلیث (مثلثی مبنی بر زور، زر و تزویر):

شریعتی در جامعه شناسی مذهبی اش تاکید بر شناخت این مثلث دارد که این مثلث همیشه به نحوی در سرشت انسان ها و جامعه های بشری دست اندر کار بوده اند. این مثلث همیشه در جامعه حاکم بوده اندو این مثلث را سه طبقه تشکیل می دهند. گویا این سه نیروی هستند که جامعه و توده را همیشه در چنگال خویش گرفته اند و به نوعی حاکمیت دارند. از آغاز تا زمان حال و آینده نیز همین سه نیرو در هر جامعه ای در لباس های مختلف مقدس و مذهبی و سیاسی و اقتصادی ظاهر می گردند.این سه طاغوتی هستند که همیشه حاکمیت دارند. این سه پایهء یك مثلث که یك پایه اش سیاستمدار است، پایهء دومین اش رجال روحانی است و پایهء سوم اش خر پول ها میباشند. این ها در هر دورو زمان وجود دارند . در هر جامعه یك فرعون مظهر سیاست و حاکمیت، بلعم باعور مظهر روحانیت و تزویر و مکر و فریب و قارون مظهر خر پول ها و دارایی دار ها وجود دارد. این سه مظهر زور، زر و تزویر، یعنی طبقهء حاکم، پول دار وروحانی سه چهرهء تاریخی اند که در طول تاریخ در سرشت جوامع و انسان ها سهم گسترده داشته اند. طبقهء اولین سر خلق ر ابه بند آورده و دومش جیبش را خالی کرده و سومین در سیمای روحانیت به زبان آسمانی این خلق را تسلی داده و به صبر کردن عادت کرده تا دو طبقهء دیگر در کارشان مشغول باشند. این سه گروه در طول تاریخ هم دست و هم داستان یك دیگر اند. این سه چهره هر کدام در هر دو رو در هر جامعه مقام و پایگاه خاصی

دارند. این هر سه در یك خط سیر سفر دارند باهم هم دستان هستند و هر سه مسئول انسان های گرد و پیش شان هستند. این تثلیث در مذاهب و ادیان مختلف نیز وجود دارد که شریعتی آن را در آثار ش توضیح داده است. سیاست ، اقتصاد ومذهب را همین سه چهره اداره می کنند. دکتر شریعتی در مجموعهء آثار چهارم و ششم و مجموعهء آثار ١٦ در صفحات مختلف به این پدیده اشاره نموده است و در درس های اسلام شناسی و تاریخ تمدن نیز به این پدیده بشکل مکرر اشاره نموده است. این سه مظاهر را سه خدا در شرك دانسته است. که کار شان غصب نمودن، فریب دادن و نفاق انداختن است. و این سه مسئول هر نوع انحطاط و بد بختی در جوامع بشری هستند. این ها را مظاهر قابیلی دانسته است.

آیه:

این واژه عبار ت از همهء مظاهری است که درین گیتی وجود داشته و بیان گر یکی از علامات و نشانه های وجود غیبی است که در علوم بشری و طبیعی بیان گردیده است. آیه گویا یك اشاره ای است از سوی ذات مطلق به نوع بشر که یك نشانی و ربطی است میان انسان و وجود مطلق. شریعتی توضیح داده که در لا بلای قرآن آیه ذکر گردیده و مفهومش همان مظاهری است که درین جهان دیده میشود. و خدا نیز به این آیه ها در بعضی از موارد سوگند یاد کرده است. خود انسان نیز یك آیه است. مهتاب و آفتاب، ابر، شب و روز، کو ه و دریا وغیره که درین جهان وجود دارند همه آیه هستند. این همه نشانی ها ی هستند که ما بفارسی آن را پدیده ترجمه کرده ایم.[٧] شریعتی، طبیعت را عبارت از مجموعهء "آیه" ها و "سنت" ها می داند. بقول وی آیه که مترادف با پدیده میباشد به معنای اعم بر این اساس مبتنی است که حقیقت مطلق، تا ته واقعیت و ذات اصلی جهان و طبیعت و ماده در دسترس ما هرگز قرار نمی گیرد. آنچه هست و قابل شناخت و تجربه و بر رسی علمی است و به حس در نمی آید، "نمود" است و نه " بود".[٨]

اجتهاد:

اجتهاد معنی خاصی دارد، درین جا بمعنی سعی و تلاشی است که مبنی بر کاو ش های علمی میباشد و هدفش شناخت جامع و مترقی دینی است. و این بُعد های مختلف فقهی را در بر میگیرد. هدف اجتهاد طبق تکامل اندیشهء بشری، احکام و قوانین دینی را طبق مقتضیات زمانه و حسب تغیرات و نیاز های جهانی وتحولا ت روز افزون ساخته شود و این ساخت آن جوابگوی نیاز های زمانی باشد. شریعتی اجتهاد را عامل بزرگ حرکت و حیات و نوسازی دوامدار و نظام عملی و حقوقی اسلام در زمان های متغیر میداند.[٩] به نظر دکتر علی شریعتی اجتهاد تحقیق و پژوهش علمی است که آن را نه برای کتاب ها و دانشگاه ها نوشت بلکه برای مردم و بهتر فهماندن عقاید عامه ارائه دادند راه حل ها و

پاسخ به مسائل و چالش ها ی عصری باشد. تا نیاز های امور اجتماعی روشن گردد و جامعه راهش را ادامه دهد. شریعتی میگوید که برای زنده ماندن یك مکتب و مذهب اجتهاد لازم است و کار یك عالم این است که با مسئولیت کامل طبق مبانی دینی در زمان و شرایط خاصی و وضع اجتماعی را مدِ نظر گرفته با ژرف علمی و عقلی مسائل دینی را طوری به مردم عرضه کند که مورد قبول نیاز های وقت باشد. تا مذهب در چهار چوب شرایط کهنه و گذشته که دیگر گذشته است نماندو منجمد نشود.[۱۰]

شریعتی برای اجتهاد و کسی که دست به مسائل اجتهاد ی میزند لازم میداند که همهء علوم مروجه را بلد باشد. وی تنها آخوند را مسئول اجتهاد نمی داند بلکه هر کسی که فهم دقیق علمی را دارد میتواند در مسائل فرعی فقهی دست بزند. برای یك مجتهد لازم است که از علوم بشری و اجتماعی با خبر باشد. اقتصاد، روان شناسی، بهداشت، سیاست ، حقوق و تاریخ را بداند. ضرورت این علوم برای مجتهدین درین عصر بیشتر احساس میگردد و فقدان آن کمبود ی ها و خامی های را در مسائل دینی ایجاد می کند. اقتصاد جدید را ندانستن و در بارهء ربا و اشکال آن، امروز فتوای دادن و احکام اقتصادی اسلام را گفتن، علم بهداشت را نخواندن و در باب طهارت اجتهاد کردن فایده ای ندارد. در جهان امروز اجتهاد علم میخواهد. و برای صادر نمودن یك فتوٰی باید یك عالم از علوم مروجه خوب با خبر باشد و در عین حال مقتضیات زمان را نیز مدِ نظر بگیرد و بدون تعصب برای بهبود مردم و جامعه فتوٰ ی دهد تا مذهبش زنده بماند.[۱۱]

اسیمیلا سیون:

این بمعنی از خود بیگانگی و به دیگران پیوستن است. مفهوم این کلمه شبیه و مانند چیزی دیگر شدن است. اسیمیله که واژهء فرانسوی است مفهوم شباهت را دارد. شریعتی آن را بمعنی الینه شدن بکار بُرده یعنی کسی که تحت تاثیر فرهنگ دیگران رفته و خود را شبیه آنها میسازد. کسی که دچار اسیمیله میشود به شدت از خود می گریزد و به جامعه و گروه و یا ایده ای خود را می پیوندد که مال آن نیست ولی خود را جزو آن میداند. شریعتی اسیمیله شدن یك کشور و یا یك ملت را یك مصیبت بزرگ اجتماعی میداند [۱۲] و کسانی که رسالتی را بر دوش دارند و اشخاص سر شناس جامعه اند و مسئولیت دارند اگر آنها دچار این مصیبت میشوند و راهشان را گم می کنند خیلی تاسف بار است. و این طبقه نباید که شبیه دیگران باشد بلکه معنویت ها و ارزشهای خود را درك کند و جامعه اش را هدایت کند.[۱۳]

الیناسیون:

این کلمه را دکتر شریعتی در بیشتر موارد بکار برده است. و بویژه هنگامیکه در بحث های

جامعه شناسی و فلسفی این واژه را بکار میبرد، ازان مفهوم خاصی میگیرد. این کلمهء اروپایی که بمعنی حلول کردن جن در وجودی است و وجود انسان یك نوع بی خود میشود و کار های خارق العاده ای را انجام می دهد. انسان شخصیت خویش را فراموش میکند و کار ی را انجام می دهد که جز طبیعت وی شده است. شریعتی درین رابطه کار های چارلی چاپلن را نام می برد که در شرکت کار می کند و بالآخره جزء ماشین آلات می شود و کار هایش مانند ماشین دیگر در اختیار عقل و خردش نمی باشد. و بشکل نا خود آگاه آن را انجام می دهد. این واژه را قبل از شریعتی بعضی از دانشمندان مانند هیگل و کارل مارکس و سارتر بکا ر بُرده اند. این واژه دارای مباحث فلسفی میباشد و در روان شناسی نیز این واژه مطرح است.

شریعتی در آثار ش انواع این الیناسیون را بیان نموده است. درین جا چند انواع آن را بیان می کنیم:

الیناسیون بوسیلهء فرهنگ بیگانه: بعضی از افکار، فرهنگ و رسومات بیگانه طوری در اذهان افراد وارد میشوند که دیگر فرهنگ و افکار بومی خودش را فراموش می کند و بشکل نا خود آگاه تحت تاثیر آن قرار میگیرد.

الیناسیون توسط اعتقاد: اعتقاد فرد را متعصب میسازد و دران صورت فرد هر شی را با تعصب مذهبی و عقیدتی اش می نگرد. این که منصور حلاج خود را خدا احساس می کرده این هم یك نوع الیناسیون اعتقادی است. در صورت اعتقاد قوی انسان خویش را و همهء پیوند های وجودش را از یاد میبرد. برایش عقیده اش همه چیز میشود. گروه های تبلیغی که همهء حیاتشان را فدای راه دین می کند و از زن و بچه و از مسائل اجتماعی شان غافل میشوند یك نوع الیناسیون اعتقادی است. که در اثر این مرض همهء مسئولیت ها و کار ها را بدوش خداوند انداخته خو د را مبری می گمارند.

الیناسیون بوسیلهء ابزار کار: درین جا ابزار کار جانشین شخصیت انسان میشود و انسان شکل یك ماشین را بخود می گیرد. انسان دیگر نه بعنوان یك هستی بلکه تبدیل میشود به یك شئی یا ابزار کار. در اروپا و دورهء صنعتی ماشین زدگی همین الیناسیون بوسیلهء ابزار کار بوده است. یعنی فرد جزء ماشین میشود و شخصیت خودش مسخ می گردد.

الیناسیون بوسیلهء احساسات: این نوع الیناسیون جنبهء روحی دارد. عشق و عاطفه، ارادت و علاقه مندی بسیار شدید انسان را الینه میسازد. شریعتی از مولوی نام میبرد که توسط شمس تبریز الینه شده بود و خود را در ذات شمس می دید ودیوانی را که نوشته دران تخلص خود را شمس آورده و اسم دیوانش هم دیوان شمس که در اصل دیوان خود مولانا میباشد. این نوعی از الینه شدن است که توسط فردِ دیگر میشود.

الیناسیون در برا بر پول و دارایی: هر قدر انسان با پول بیشتر در تماس باشد، آهسته آهسته شخصیت انسانی خودش را دیگر فراموش می کند و هدف حیاتش را جمع آوری پول می داند. پس از مدتی شخصیت وی به شخصیت پول مبدل میگردد. در نتیجه ارزشهای انسانی از بین می رود و ارز شهای

پولی جا نشین شخصیت واقعی می شود. درین جا همین نوع افرادی که شخصیت خود را فراموش کرده اند آن را خر پول خوانده یعنی کسی که همهء دارایی و شخصیتش پولش باشدو دیگر هیچ. در ابتدا ء این بعنوان یك مسئلهء مادی در شخصیت یك انسان پیدا میشود و نیاز ها آنقدر اضافه می گردد که دیگر هر چیز را با پول می سنجد، اصول اخلاقی و معنوی و ارزشهای فطری را نیز با پول مقایسه میکنند. و کسیکه پول داردآنر ادارای ارزشهای انسانی و اخلاقی می داند. هر کاری را که انجام می دهد دران کا رپول و بدست آوردن آن را ملاك قرار می دهد.

امانت و بارِ امانت:

این واژه را شریعتی بیشتر در کتاب کویر بکار بُر ده است. این کلمه را بیشتر شعراء و دانشمندان ادبیات فارسی بکار بُرده اند و در مورد آن شعر ها سروده اند. این واژه ها دارای تعبیر ات گوناگون میباشد. صوفیا این واژه را بمعنی "عشق" بکار بُرده اند. مولوی آن را " اراده " خوانده است . علماءو دانشمندان آن را " علم " خوانده اند. بعضی ها این واژه را " اصطلاحات و دانش بشری" دانسته اند.بعضی ها گفته اند که مفهوم امانت " خلافت انسان " است. شریعتی میگوید که توصیف های که از امانت شده است درست است اما کامل نیست، وی امانت را عبارت از اراده، اختیار، آگاهی و شعور، خلاق بودن، حکمت و عشق و خلافت ارضی به بشر می داند علاوه بر این چیز های هست که ما هنوز به آن پی نبرده ایم. و میشود که دروجود انسان بعداً تجلی یابد.[١٤]

طبقهء انتلکتوئل :

شریعتی این کلمه را بجای واژهء معروف فارسی دانشمندوروشن فکر و یا روشن خیال بکار بُرده است. در بحث های فلسفی اش این کلمه به ندرت بکار بُرده شده است. انتلکتوئل که به گفتهء شریعتی کار فکری را گویند و طبقهء انتلکتویل افرادی که کار فکری و یا ذهنی می کنند، را گویند. این کلمه که بفارسی ما روشن فکر ترجمه شده، درین راستا شریعتی ایراد دارد که این کلمه درست ترجمهء این واژه نیست و نباید انتلکتویل را روشن فکر خواند، چون بسا کسانی هستند که روشن فکر هستند اما انتلکتوئل نیستند و بر عکس بعضی از انتلکتوئل ها روشن فکر هستند و بعضی ها نیستند. شریعتی تاکید دارد که ترجمهء انتلکتوئل نباید روشن فکر باشد، بلکه تحصیل کرده بهترین و مناسب ترین واژه است. بعداً شریعتی به تاریخچهء این واژه می پردازد که اصل واژهء طبقهء انتلکتوئل درآن زمان بوجود آمد که گروهی از مردم بیزار از دستگاه کلیسا و بر خلاف تعلیمات و مقررات دینی شان در مدارس غیر دینی تحصیل می کردندوپس ازان افرادی که در مدارس مذهبی تحصیل نمیکردندو علوم دنیوی را در دانشگاه های مدرن پیش می بُردند طبقهء انتلکتوئل خوانده شدند.[١٥]

بازگشت به خویش:

مفهوم این واژه را دکتر شریعتی چنین بیان نموده است که باز یافت شخصیت انسانی و اصالت تاریخی خویش را خود آگاهانه دریافتن باز گشت به خویشتن است. این اصطلاح را وی از روشن فکران سیاه آفریقایی مانند فانون، امه سه زر، کاتب یاسین، کنیاتا وغیره نقل کرده است. مفهوم این اصطلاح تکیه بر فرهنگ و عنعنات خویش است و دوری جستن از فرهنگ استعمار ی است که،حاکم بر جهان سوم میباشد. این همان واژه ای است که جلال آل احمد در کتاب " غرب زدگی" اش برای جامعهء خودش بکار بُرده است و تاکید نموده تا فرهنگ بومی و تاریخی خود را در مقابل فرهنگ بیگانهء غرب حفظ کنند.

شریعتی تاکید به این نکته دارد که شناخت هویت فرهنگی مان و باز گشت به فرهنگ سنتی مان درد های ما را درمان نمی کند بلکه غرب هم می خواهد ما بسوی سنت گرایی قدیمی و املی مان برویم که هیچ فائده ای ندارد. درین جا شریعتی مسئلهء دیگری را مطرح کرده است. و آن این است که بازگشت ارتجاعی کار استعمار گرانه بوده. بلکه درین جا مراد باز گشت به خویشتن این است که "بازگشت به خویشتن در طول تاریخ تکوین یافته و به ما هویت معنوی و شخصیت فرهنگی بخشیده است". شریعتی تکیه بر خویشتن فرهنگی اسلامی دارد که در اصل فرهنگ عربی میباشد. و همین شعار باز گشت به خویشتن را انتخاب نموده است. این فرهنگ زندهء اسلامی را وی تنها روح و حیات ایمانی جامعهء خود می پندارد. وی اسلام ر ا بعنوان یك ایدیولوژی آگاهانه و مترقی برای رشد جامعه اش می داند. درك آن آگاهانه را بازگشت به خویشتن نام داده است. شریعتی معتقد به فرهنگ و تمدنی است که مبنی بر معنویات دینی باشد. [۱۶] و وصل گردیدن به موج حرکت و تبدیل شدن به رستاخیز مذهبی اصل بازگشت به خویشتن است. که در واقع شکستن جمود و جهل است که باعث الینه شدن انسان شده است.

توتم و توتم پرستی:

توتم عقیدهءاست که در بیشتر فرهنگ های آفریقایی و لاطینی وجود دارد. این قبایل یکی از اشیاء را و یا حیوانات را مقدس می گمارند و بدان تقدیس قایل اند. توتمیسم در جوامع بدوی بیشتر به چشم می خورد در جوامعی که یك حیوان و یا پرنده را مقدس می دانند و به آن احترام قائل میباشند.این توتم ها را این قبایل روح اجداد شان می دانند و یا روح جد قبیله شان می دانند. پرستش این گونه اشیاء گویا پرستش ارواح جلیلهء بزرگان شان است که الان نیز به شکل آن توتم در بین شان موجود است. هر قبیلهء بدوی توتمی دارد و در همهء ابعاد زندگی اش سعی می کند آن توتم را جلوه دهد. شریعتی در کتاب هبوط در کویر که مجموعهء شمارهء سیزدهءوی است دران قلم را توتم خود خوانده و در مورد قلمش مضمونی آورده که قلم را مقدس گماریده و به آن سوگند یاد کرده است.

چهار زندان انسان:

شریعتی راجع به این موضوع کتابی نوشته است۔ درین کتاب اصطلاح چهار زندان انسان را توضیح داده است۔ این چهار زندان که شامل زندان "طبیعت"، "تاریخ"، "جامعه" و "خویشتن" است، انسان در طول تاریخ با این زندان ها درگیر است۔ این زندان ها بشکل یك جبر در حیات بشری کار فرما اند۔ انسان همیشه تلاش دارد که ازین زندان ها خود را وارهاند۔ شریعتی این چهار زندان را بشکل مفصل در یك اثر بیان نموده است۔

حزب:

حزب را شریعتی بمعنی یك سازمان اجتماعی بکار برده که اهدافش جهان بینی و ایدئیو لوژی میباشد۔ این یك نظام اجتماعی ایدیال است۔ شریعتی در کتاب "شیعه یك حزب تمام" شعار، تاکتیك مبارزه و آرمان های اجتماعی حزب شیعه را بیان نموده که یك آیدیا ل بشری است۔ وضع موجود را تغیر دادن وبدست آوردن وضع مطلوب کار یك حزب ایدیال است که این در راس آرمان آن حزب قرار می گیرد۔ شریعتی در مجموعهء آثار شمارهء ۷، تحت عنوان "شیعه یك حزب تمام" می نویسد که شیعه در واقع یك حزب آرمان گرا هست۔ که ارزشهای واقعی اسلام را با ایدیال های مترقی و روشن فکرانه جلوه می دهد۔ این یك نوع جبهه است که در مقابل ظلم و بی عدالتی رسالت عدالت و حق خواهی را بدوش گرفته است۔ درین جا شریعتی تعریف خاصی را برای واژهء "حزب" آورده است۔

خود آگاهی، خود آگاهی انسانی و اجتماعی:

خود آگاهی یعنی پی بُردن به من داخلی انسان که در درونش وجود دارد و درك این من داخلی را خود آگاهی و یا خود ی دانسته است۔ این همان کلمه ای است که روی آن علامه اقبال تاکید دارد۔ شریعتی می گوید که خود آگاهی چیزی است که همیشه انسان را به خودش فرا میخواند۔ شریعتی میگوید که خود آگاهی نشان دادن چهرهء واقعی انسان است۔ هیچ کس نیست که تصویر راستین خودش جلو چشمش باشد۔ حتٰی آنهایی که روزی سه چهار ساعت جلو آینه هستند، یك بارهم، خود شان را ندیده اند! شریعتی اضافه می کند که خود آگاهی دو نوع است؛ یکی خود آگاهی انسانی و دیگر هم خود آگاهی اجتماعی۔منظور شریعتی از خود آگاهی انسانی توجه به خویشتن است یعنی توجه به ذات و من خود بعنوان یك مظهر انسانی۔خود شناسی را که همهء صوفیا به آن تاکید دارد و علامه اقبال نیز در فلسفه ء خودی اش به آن تاکید می کند شریعتی خود آگاهی فردی یا انسانی خوانده یعنی خدای را در وجود خود دیدن که تا هنوز از آن غافل بوده و بازیافت آن به انسان

آگاهی می بخشد. و مذهب نیز تاکید به همین شناخت نفس و خودی دارد.
در چندین موارد شریعتی واژهء خود آگاهی اجتماعی را بکار برده است. این واژه را به معنای آگاهی سیاسی دانسته است. هر انسان در اجتماعی که زندگی دارد مسئولیت دارد که در قبال جامعه اش آگاهی مسئولیت داشته باشد. شریعتی این مسئولیت را کار یك روشن فکر میداند.[۱۷] شریعتی در آثار گوناگونش هنگامیکه واژهء آگاهی و یا خود آگاهی را بکار می برد هدفش اعم از آگاهی شخصی است و هم آگاهی اجتماعی. قبل از آگاهی اجتماعی آگاهی شخصی و یا انسانی لازم است و بدون آن نمی توان به خودآگاهی اجتماعی رسید.

خود سازی:

شریعتی در کتاب " خود سازی انقلابی "اش راجع به این موضوع مضامین مفصلی نوشته است. بر عکس صوفیا و راهبان مذهبی که خود سازی را یك نوع رهبانیت و انزوا می دانند شریعتی با این گونه خود سازی که انسان را از اجتماع دور کند و بخودش فرو ببرد مخالف است. کسی که مجرد می ماند و با محیط و اوضاع زمانه اش لاتعلق می ماند به خود سازی هیچ وقت نمی رسد. شریعتی معتقد است که انسان منحیث یك فرد جامعه رابطه اش را با جامعه استوار بدارد و میان خود و جامعه یك نوع تعلق و ربطی استوار کند. شریعتی میگوید که " خود سازی عبارت است از: خویش را انقلاب بار آوردن، به عنوان یك اصل و یك اصالت و یك هدف، یعنی به جوهر وجودی خود تکامل بخشیدن ".[۱۸]
شریعتی در کتاب " خود سازی انقلابی "اش سه بُعد را برای رشد خود سازی لازم میداند، یعنی آزادی. برابری. عرفان، این سه بُعد در تشکیل خود سازی انسان خیلی مهم تلقی میشود.

دیالکتیك:

این کلمه را شریعتی خودش توضیح داده است. بعضی ها این کلمه را علم کلام اسلامی می دانند. کلمه ای را که ارسطو برای منطق Logic بکار بُرده ترجمهء آن را منطق کرده اند. اما مسلمانها در مقابل منطق ارسطویی و علم دیالکتیك علم کلام را مطرح و وضع کرده اند. کلمه ءدیالکتیك را هیگل سر مشق فلسفهءخود قرار داده که بعضی از دانشمندان آن را جدلیات نام داده اند. که توسط آن رسیدن به حقایق و اثبات از طریق کشف تناقض ها بدست می آید. کشف قانون تناقض و تضادات و جنگ میان دو تنقیض یك پدیدهء تازهء را بوجود می آورد ویا آن را به اثبات می رساند. به گفتهء هیگل جنگ همیشه در بین اضداد وجود دارد واین مجادله باعث اختراع و ایجاد اشیاء می گردد. این فلسفه بر سه پایه استوار است. یعنی؛ سنتسز، انتی تز و بالاخره تز.

روحانیت:

واژهء روحانیت و یا گروهی که منسوب به آن است اصطلاح مسیحیت Clergy Class است. در بدل آن در اسلام مفکورهء عالم دین وجود دارد. فرد مسلمان که عالم دین میباشد، دارای علوم دینی و چیره دست بر علوم و موضوعات دینی میباشد. این هر گز رابطهء جسمانی و روحانی و یا ظلمت و نور نیست. یعنی روحانی در اسلام فردی نیست که دارای روح متعالی است و از دیگران که روحانی نیستند و ناسوتی اند فرق و امتیاز دارد. طوری که در مسیحیت وجود دارد. در اسلام بین عالم و عامی رابطهء شاگرد و استاد است. عهده و یا منصب روحانیت در مذاهب دیگر یك منصب رسمی است که توده به آن اعتقاد فوق العاده دارند و آن را بیش از حد تقدیس می کنند. شریعتی با توضیح این کلمه سرو صدای را در جامعه ء ایران ایجاد نمود و خیلی بد بینی ها را بین خود و قشر روحانیون ایجاد کرد. شریعتی این واژه را غیر اسلامی می داند و معتقد است که در اسلام می روحانیت نداریم، همه روحانی هستند و فردی که متعلق به رهبریت دینی تعین گردیده و جامعه را هدایت می کند عالم دین است و بین عالم دین و مردم رابطهء ظلمت و نور نیست. شریعتی خودش توضیح می دهد که "من روحانیون را با علمای اسلامی یکی نمی گیرم، بلکه متضاد می بینم".[۱۹] شریعتی چندین بار در آثارش و هم در سخنرانی های ارشاد این واژه را توضیح داده که در نتیجه باعث خشم طبقهء روحانیون شده و آن ها علیه شریعتی فتوی ها صادر نموده اند.

روشن فکر:

شریعتی معنی روشن فکر را چنین توضیح می دهد که ممکن است یك نفر روشن فکر باشد و تحصیل کرده نباشد. عین مانند انتلکتوئل که تحصیل کرده است اما لازم نیست روشن فکر هم باشد. این کلمه بمعنی روشن بین آمده است.[۲۰] به گفتهء شریعتی روشن فکر کسی است که در زمان خودش نسبت به مسائل و اوضاع پیرامونش آگاهی داشته باشد. و این آگاهی کفایت نمی کند بلکه قدمی فرا تر نهاده علاوه بر کسب آگاهی احساس مسئولیت نیز داشته باشد. دکتر شریعتی روشن فکر را از فقیه و عالم دین و سیاست مدار و دانشمند و فردِ با نفوذ جدا میداند و تعریف می کند که روشن فکر انسانی است که جایگاه خویش رادر جامعه احساس می کند. از اوضاع پیرامونش و عصرش غافل نمی ماند. شریعتی روشن فکر را مقام ارجمندی می بخشد و آن را یك نوع پیامبری میداند و پس از ختم نبوت ، روشن فکران را بزرگ ترین و عامل ترین اشخاصی میداند که مسئولیت رسالت بر دوش دارند و راه انبیاء را دنبال می کنند. شریعتی روشن فکر را فرد مبعوث شده می پندارد که برای هدایت و نجات قوم و ملتش مبعوث شده است. تا مردم را بسوی آزادی، آگاهی و کمال و سعادت بشری نیل دهد. روشن فکر پیامبری است که به او وحی نمی شود اما رسالت وحی را بردوش دارد.[۲۱]

مقام و جایگاه یك روشن فکر را شریعتی در بیشتر آثارش توضیح داده است و با صراحت کامل گفته که روشن فکر کارش مسئولیت است در برابر جامعه اش تا آن را هدایت دهد. عصر خویش و انسان های اطرافیان خویش را بیدار کند.

شقشقه:

این واژهء عربی است که شریعتی آن را از یك آیه ی قرآنی استخراج کرده است. در یکی از خطبه های امام علیؑ نیز این کلمه آمده است. معنی این واژه بر آمدن کلمات و حرفهای است که با شدت و گرمی بیرون آید و با بیان نمودن آن حرف ها آدم احساس آرامش کند. شریعتی حرف های را که در کتاب "هبوط در کویر" گفته و آن را یکی از شقشقه هایش می داند یعنی حرف های را که پُر از درد و فغان است و نباید گفت بلکه در اثر هیجان روحی آن را گفته است. در آغاز دوازده صفحات کویر به این واژه اشاره شده است.

عصیان:

عصیان را دکتر شریعتی در معنی خاصش یعنی عصیان آدم در مقابل ارادهء خداوند و سرکشی از ارادهءوی و آزادی در برابر جبر خوانده است. نخستین عصیان انسان در مقابل خداوند در بهشت رُخ داد که راحت ها و نعمات بی دردی را پُشتِ پا زد و زمین نیاز مندی را برای خود انتخاب کرد. عصیان انسان همیشه در مقابل جبر تاریخی بوده است و میخواسته طوری زندگی کند که خودش می خواهد نه آن طوری که قسمت ازلی بی حضوری وی ساخته است. این عصیان شان امتیاز آدمی است. عصیان در مقابل جبر ها و شوق و گرایش بسوی خواست های بشری اش عصیان است که صفت متعالی و خصوصی وی است و دیگر خلایق ازان محروم اند.

قاسطین، مارقین و ناکثین:

این سه واژه را دکتر شریعتی از نهج البلاغه گرفته است. این واژه را برای نخستین بار حضرت علیؑ برای دشمنانش بکار بُرده است. شریعتی می گوید که قاسطین کسانی اند که خلاف عدالت خواهی اند واستعمار اند. این ها مردمانی اند که دشمن آزادی و عدالت خواهی مردم اند.[۲۲]

واژهء مارقین نیز از گفتار های حضرت علیؑ گرفته شده است. آنحضرتؑ در یکی از خطبه هایش گفته که مارقین کسانی هستند که در اثر اشتباه، کج فهمی، تبلیغات دشمن، ودر اثر فریبکاران از راه درست دور می شوند. از راه راست رو بر می گردانند و منحرف می شوند .[۲۳]

واژهء ناکثین بمعنی کسانی آمده که عهد شان را شکسته اند و بد عهدی کرده اند، این واژه را حضرت

علیؑ در نهج البلاغه بکار بُرده است. ناکثین همه دوستان نیمه راهی هستند که در وسط راه جدا میشوند و منافقانه عمل می کنند. این گروهی از دوستان میباشد که هم پیمان و همراه بوده بعلت های خاص تغیر جبهه می دهند.این ها دشمن مردم و ایمان شان نیستند بلکه در اثر ضعف عقیده و نفع طلبی شان و شهرت طلبی کنار می روند. این سه واژه را در نهج البلاغه و در آثار دکتر شریعتی می توان بدست آورد. شریعتی این هر سه واژه را کاملاً توضیح داده است. در آثار و مباحث مذهبی اش این واژه را خیلی زیاد بکار برُده است.

کتاب ، ترازو ، آهن:

دکتر شریعتی بیشتر از این سه واژه استفاده کرده است.در ایدئولوژی جامعه شناسی اش این سه واژه و اصل را قدرت یك ملت و تمدن می داند.کتاب یعنی علم، ترازو یعنی برابری و آهن یعنی قدرت و نیرو. این سه چیز است که ملت ها ر اقوی ساخته و سر نوشت شان را درخشان ساخته است. شریعتی این اصطلاحات را برای قدرت و تسلط بر طبیعت دانسته است.[۲٤]

کویر:

کویر گرچه ریگستان خُشك و بی آب و گیاه ایران است که از استان خُراسان آغاز گردیده و تا شهر ری به غرب و تا کرمان و یزد به جنوب پیوسته است. شریعتی تحت این نام کتابی نیز نوشته است که بنام هبوط در کویر یاد میشود. شریعتی از کلمهء کویر تعریف و برداشت جدا گانهء دارد. کویر را شریعتی در یك جا نیستان ملت خویش دانسته و در جای دیگر اندیشهء مذهبی و عرفان ملت دانسته است. هنگامیکه شریعتی از عرفان صحبت می کند روح کویری در کالبدش در می آید. کویر را دکتر شریعتی یك سرزمین خُشك و لق و دق و بی آب و گیاه اما مرموز خوانده و در کتاب کویر ازین کویر ستایش کرده و گفته که کویر زادگاه خودش نیز است و وی با این روح کویر آشنا است. کویر یك نوع نماد است که اشاره به جامعه و ملتش است. رسومات کویریان نیز رسومات جامعه شریعتی است. شریعتی کویر را در جای دیگر انتهای زمین خوانده است. و در آن جا میتوان ماورالطبیعه را دید که در مورد آن مذهب سخن می گوید. این سرزمین مرموز و پُر از رنج و زحمت و با ساکنین راست دل یك سرزمین اسرار آمیز است. کویر را شریعتی دوزخ زمینی خوانده است.[۲٥]

مسیح:

هنگامیکه اسم مسیح به فکر مان می آید می دانیم که این اسم پیامبر حضرت عیسیٰ است ولی شریعتی معتقد است که مسیح اسم حضرت عیسیٰ نیست بلکه معنی موعود منتظر را می دهد.این یك مظهر ظهور است که قبل از بر پا شدن قیامت به دنیا خواهد آمد و همه منتظر آن هستند.شریعتی می

گوید که یهودیان معتقد اند که عیسیٰ مسیح نیست بلکه مسیح واقعی و راستین در آینده خواهد آمد و منظور از مسیح فردی است که در کتب آسمانی بشارت آن داده شده است. [۲٦] شریعتی منتظر موعودی را مسیح خوانده که در آینده برای هدایت بشر ظهور خواهد کرد و جهان را از عدل و انصاف پُر خواهد کرد. در کتاب "انتظار ، مذهب اعتراض" نیز به همین نکته اشاره کرده است.

مترف، رهبان ، ملاء:

این سه اصطلاح در اصل اشاره به همان مثلثی است که شریعتی آن را حاکم بر سرنوشت بد انسان ها دانسته یعنی زور و زر و تزویر. مترف فردی است که در جامعه اش احساس بی مسئولیتی می کند. ثروت شان آنها را تا آن درجه بالا می برد که دیگران را توجه نمی کنند و بسوی تکبر و نخوت می شتابند. هم چنین رهبان نیز شخصیت های مقدس مآبی اند که دین و مذهب را زیر تسلط خود شان در آورده اند. رهبان شخصیت های مذهبی و روحانی میباشند که در کالبد روحانیت و پرهیز گاری مردم را تحت سلطهء خود قرار می دهند. [۲۷] هم چنین ملاء کسی است در جامعه همان کاری را انجام می دهد که افرادِ مثلث انجام می دهند. این ها با حیله های مختلف با زور و زر و تزویر هم دست شده جامعه را زیر تصرف شان در می آورند.

نیایش:

شریعتی که کتاب نیایش الیکسس کارل را از فرانسوی به فارسی ترجمه کرده دران نیایش و فلسفهء آن را توضیح داده است. شریعتی دعا را عشق ورزیدن و دوست داشتن می داند. نیایش تکرار خواسته هاست. نیایش مجموعهء خواستهای است که از نیاز ها بالا تر است. ترك نیایش خود را با مرگ آلوده ساختن است. شریعتی می گوید که اگر نیایش، با تمامی شرایطش انجام داده شود و با شدت، تداوم و اخلاص همراه باشد اجابت می یابد. اگر نیایش با اصرار باشد هر کار ساخته میشود.

علاوه بر این خیلی از اصطلاحات و واژه های در آثار علی شریعتی بچشم می خورد که دارای مفاهیم و معانی ویژه ای اند. این چند اصطلاحات و واژه های که درین جا ذکر گردید ، مشتی از خروار محسوب می شود.

فصل سوم: آثار شریعتی از دیدگاه روشن فکران و صاحب نظران

آثار دکتر علی شریعتی را دست کم ده ها دانشمندان و صاحب نظران جهان خوانده و ستایش کرده اند. کسانی که با عرفان و ادب فارسی آشنا اند، خوب می دانند که کتاب هبوط در کویر و گفتگو های تنهایی دکتر شریعتی تا چه اندازه شیرینی ادبی دارد. کسانی که در ایران و خارج از ایران،آثاردکتر را به زبان های مختلف مطالعه کرده اندو در مقالات و کتاب های شان ابراز نظر کرده اند،عده ای از این قبیل افراد دانشمندان و ادیبان معروف اند. درین راستا نخست چند تنی از نویسندگان خارجی نام برده میشود و رای آنها بیان میگردد.

یان ریشار:

آقای یان ریشار در مقالهء " شریعتی و دولت اسلامی" خود می نویسد. شریعتی نویسندهء سیاسی با نظر یه پردازی در باب دولت نیست. او مبارز راه حقیقت، عدالت و ایمان است؛ او مانند شارل پیگی خود مان است: ایدئولوگ و ایدئالسیت.[۲۸] وی می گوید که شریعتی قبل از همه سخن ران بزرگی بود که از وقت کوتاهی که داشت برای جادادن اندیشه های اساسی در افکار و وجدان مخاطبانش استفاده می کرد. و می خواست در عین حال یك متفکر سیاسی ـ مذهبی ، یك مبارز آزادی بخش جهان سوم باشد. که درین راستا بیشتر محبوبیت را بدست آورد. و در بین دانشمندان جهان سوم بیشتر جلوه کرد .

اروند ابراهامیان:

این دانشمند تئیوری سیاسی دکتر شریعتی را مورد بحث و بر رسی قرار داده و شریعتی را یکی از روشن فکرانی دانسته که نوشته های وی تشریح دین رادیکال شیعی و رد نظریات ماکسیست های لا دینی بوده است. وی میگوید که شریعتی در عقایدش، از بحث های شدید روحانیون علیه چپ، مبنی بر اینکه مارکسیست را ملحد و کافر می دانستند، وی بیشتر در کتاب اسلام شناسی اش عمل صحیح در راه ایمان را در پیش گرفته و بر فتوای های روحانیون متکی نبوده است.[۲۹]

آقای اروند ابراهامیان دکتر علی شریعتی را فرانتس فانون انقلاب اسلامی خوانده است. و در مورد نوشتار های دکتر می گوید که شریعتی برای گریز از چنگال سانسور، با کنایه و استعاره سخن می گفت، و از کلماتی استفاده می نمود که مفهوم دوگانه داشت. آثارش علیرغم پیچیدگی و چند پهلویی، یك پیام روشن ارایه می داد. وی همهء سخنان و نوشته های دکتر را موشکافی در متون مقدس و مطالعهءوسواسانه در مورد عقاید مذهبی خوانده است.[۳۰]

کامار بمبا سامبا سانیان:

این دانشمند آفریقایی که دبیر کل جنبش آزادی بخش گامبیا در آفریقا بود از تلاش های دکتر علی شریعتی در چندین موارد تعریف و تمجید نموده است. وی شریعتی ر الگوی مبارزه و آزادی خواه می داند. راه شریعتی را راه نجات بخش برای مردم آزادی خواه آفریقا بلعموم و برای مردم گامبیا بویژه می داند. وی اضافه می کند که راهی را که دکتر علی شریعتی توسط نوشته هایش به ما نشان داد برای ما دنیایی از تاریخ است. که با حروف طلائی نوشته شده است. ملت مسلمان گامبیا با دروس درخشانی که از علی شریعتی آموخته است برای خود یك افتخار، احترام و امتنان کسب کرده.[۳۱]

منیر شفیق:

منیز شفیق، نظریه پرداز فلسطینی و عضو موسسهء مطالعات فلسطین،دکتر علی شریعتی را شهید جنبشهای رهایی بخش خوانده است. وی در یکی از نوشته هایش پیرامون شخصیت و خدمات دکتر علی شریعتی می نویسد. ما ملت های جهان سوم بیش از هر چیز به اصالت فکر نیاز داریم. زیرا بادهای مخالف از هر سو بر ما می وزد و دکتر علی شریعتی نوعی از متفکرینی بود که بین تئوری و عمل فرق را قائل نبود بلکه هر دو را همگام یکدیگر می دانست.[۳۲] علاوه برین منیر شفیق، دکتر علی شریعتی را نظریه پرداز متجدد جهان شیعه می دانست و در چندین موارد از خدمات و مبارزات وی در حمایت با مردم فلسطین ستایش کرده است. بقول منیر شفیق برای تجدید احیای فکر دینی در جامعهء شیعی ما با شدت به افکار دکتر علی شریعتی نیاز داریم. مبارزهء وی تنها مربوط به ملت ایران نبوده بلکه همهء مستضعفینی که در چهار کنج جهان بوده شریعتی و مبارزات وی به مثابهء یك الگو تلقی می گردد.

مارسیا. ك. هر مانسن:

مارسیا. ك. هر مانسن کتابی پیرامون نقش زنان در انقلاب اسلامی ایران نوشته که در آمریکا بچاپ رسیده است. درین کتاب نویسنده می نویسد که اشاراتی در آثار دکتر علی شریعتی می یابیم که به دورکیم، فروید و مارکس آشکار است. و همهء آثار شریعتی شناخت دین توسط تحقیق شکاکی بود که باید در هر چیز اول شك کرد و بعداً به نتیجهء کلی و منطقی رسید. وی انتقاد می کند که نسبت به جنبه های مذهبی و زندگی اجتماعی زن، که از نیاز های اجتماعی، فرهنگی و مذهبی او ناشی می شود، شخصیت شریعتی ازین واقعیت ها بیگانه و بی اعتنا است. وی نوشتار ها و سخنرانی های دکتر علی شریعتی را فقط موثر در بین مبارزین جوان و طبقهء نوجوان بیشتر موثر میداند. علاوه براین در طول تاریخ کسی تا آ ن اندازه برای خانم ها الگو سازی نکرده که شریعتی یکی از خانم های معروف اسلام را بعنوان یك الگوی جامع نام برده که اسمش فاطمه است.[۳۳]

منگل بیات فیلیپ:

این استاد دانشگاه هاوارد، که بیشتر با اندیشه های دکتر علی شریعتی سرو کار دارد و در رابطه با وی مقالاتی زیادی نوشته است و یکی از مقاله های وی پیرامون افکار شریعتی است که دران آقای فیلیپ میگوید که اغلب مراجعات دکتر شریعتی به آثار نویسندگان غرب بود۔حتیٰ از واژه ها و اصطلاحات فرانسوی بجای کلمات فارسی استفاده می کرد۔وی مثال می آورد که دکتر شریعتی بجای کلمهٔ غرب زدگی واژهٔ فرانسوی Assimile را بکار بُرده است که این خود دلیل رغبت وی بسوی ادبیات ونوشته های نویسندگان غربی میباشد۔[٣٤]

مریل وین داویس:

این نویسنده در یکی از مقالاتش که در "الافکار انکوایری" در لندن بچاپ رسیده است، شخصیت و افکار دکتر علی شریعتی را با افکار ابوالعلاء مودودی مقایسه می کندو شریعتی را مترقی تراز وی می پندارد۔ و میگوید که ما باید برای مشکلات خود و مصایب بشریت راه حل واقعی مناسبی بیابیم، باید از شعار فراتر رفته حتیٰ ارایه طرحهای سبك شناسی و روش های مفهومی دست کشیده و به قلمرو جهاد عملی وارد شویم۔ وی سبك و روش شریعتی را نو تلقی می کندو لی می گوید که شریعتی در بعضی موارد در لا بلای تعریف ها گم می شود۔ در بعضی از موارد از یك موضوع تعریف می کندو با صراحت کامل در آن موضوع جذب میشود واما در پایان در نتیجه گیری به نتیجهٔ کلی نمی رسد و همین مسئله با مودودی نیز بوده است۔ شریعتی، بدون این که به صراحت بگوید، از یك دیدگاه فراگیر و کلی عالمگیر بحث میکند۔[٣٥]

سروش عرفانی:

آقای سروش عرفانی دکتر علی شریعتی را معلم انقلاب خوانده است۔ وی میگوید که شریعتی معتقد است که روشن فکران قرن نوزدهم حق داشتند که مذهب را افیون توده ها می دانستند، زیرا همیشه دیده بودند که مذهب از سوی طبقهٔ حاکم بعنوان ابزار توجیه استبداد و استثمار مردم مورد استفاده قرار گرفته است۔[٣٦]

دکتر ابراهیم دسوقی شتا:

دکتر دسوقی شتا استاد زبان های شرقی در دانشگاه قاهره بود۔ وی مترجم معروف آثار دکتر علی شریعتی در مصر است۔ وی چند اثر دکتر علی

شریعتی را به عربی ترجمه کرده و در سال ۱۹۸٦ میلادی اثر معروف شریعتی را به زبان عربی تحت عنوان "العودة الی الذات" ترجمه کرد و در آغاز کتاب یك تمهید مفصلی را آورده و دران افکار و نظریات دکتر علی شریعتی را تحلیل و بر رسی نموده است. درین مقدمه آقای دسوقی می گوید که دکتر شریعتی برای مسلمانان راه بازگشت به خویشتن را آموخت. این راه حل را برای تمامی مسلمانان در سطح فردی و اجتماعی و جهانی عرضه کرده است، و این اصل، مسلمانان را از قالب اندیشیدن و گرایش های از پیش تعین شده می رهاند. و این معجزه به دست توانمند ایمان و آگاهی صورت می گیرد. دکتر دسوقی آثار دکتر شریعتی را نمونه های ادبی می پندارد و میگوید که آثار دکتر شریعتی " تماماً اخگری بود از کانون آتشین اسلام"-[۳۷] و از نظریهء باز گشت به خویشتن شریعتی درین مقدمه خیلی ستایش می کند.

حامد الگار:

پروفیسور حامد الگار دانشمند معروف آمریکایی دست کم ده ها آثار دکتر علی شریعتی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. در غرب متخصص و شریعتی شناس معروف خوانده شده است. این شخصیت به افکار و آثار دکتر شریعتی دسترس و تسلط کاملی دارد. درین راستا در بیشتر حلقه های علمی و دانشگاهی هنگامیکه جلساتی در ومورد افکار دکتر علی شریعتی بر گزار می شود، وی به عنوان شریعتی شناس دعوت می گردد. حامد الگار شریعتی را در یك جملهء کوتاه ایدئیولوگ اصلی انقلاب اسلامی خوانده است. وی می گوید که هر یك از اجزای متشکلهء نظام فکری شریعتی محتاج شرط و بسط بیشتری است. و قانون شخصی بوده که در دورهء معینی از حیات شریعتی بر افکار او تاثیر گذاشت. علاوه براین شریعتی یکی ازعواملی بود که ملت ایران را بیدار ساخت و شناخت باز گشت به خویشتن را به توده آموخت. و اینکه آثار شریعتی صرفاً تئیوریك و کهنه نیست، بلکه نو و مناسب با زمان است. [۳۸]

اُستاد محمد تقی شریعتی:

درین بحث می پردازیم به نظرات و رای پدر دکتر شریعتی که وی در مورد پسرش چه گونه ابراز نظر نموده است. در یك مصاحبه اُستاد محمد تقی شریعتی میگوید که هنگامیکه دکتر علی شریعتی به اروپا می رفت وی به پسرش توصیه

کرده "تو از اروپا برای ما سوغات بی دینی نیاری، لامذهبی و سبك سری نیاری، تو در آنجا با اساتید بزرگی مثل ماسینیون و امثال این ها سرو کار خواهی داشت که اطلاعات دینی آنها بسیار زیاد است، از مستشرقین بنام دنیا هستند، تو می توانی از آنجا برای ما مطلب جدیدی راجع به اسلام سوغات بیاوری"- [۳۹] پدر دکتر شریعتی در بین آثار پسرش کتابی را که برای خود انتخاب کرده و آن را بسیار دوست داشته، از لحاظ نویسندگی و جنبه های ادبی، کتابی "کویر"، ولی از جهات دیگر واز جهت پُر مغزی، پُر مطلبی "حسین وارث آدم" است که تاریخ توتم پرستی که صفحه آخرش خیلی خوب است- [٤٠]

دکتر حمید عنایت:

این دانشمند معروف، دکتر علی شریعتی را معلم رادیکالیسم اسلامی در ایران خوانده است-و شریعتی را چهرهء معروفی دانسته که عقاید دینی اسلام را با مارکسیسم آشتی داده است- [٤١]

وی اضافه می کندکه بسیاری از هواداران آرمان خواهی دکتر علی شریعتی محبوب ترین و معلم رادیکالیسم اسلامی را می خوانند و شریعتی از جمله کسانی است که در ایران و در جامعهء جدید اسلامی بیشتر نفوذ فکری داشته- شریعتی گرچه خود از علما نبود به همین سبب آماج حملات مدافعان روحانیون و محافظه کار قرار می گرفت، و همین خصومت های نظری در آن روزگاری که افکار شریعتی شهرت فراوانی یافته بود در بین جوانان تحصیل کرده و مذهبی رُخ می داد و به همین سبب افکار شریعتی در جامعهء مذهبی ایران به رادیکال بودنش بیشتر شهرت دارد- [٤٢]

شاهرخ اخوی:

شاهرخ اخوی استاد و محقق دانشاه کارولینای آمریکا، در کتاب تفکر اجتماعی علی شریعتی، افکار دکتر علی شریعتی در پیروامون منشاء هستی، تئوری شناخت، فلسفهء تاریخ و جامعهء سیاسی و اقتدار بیان نموده است- و در آخر به یك نقد علمی دست زده است که مبحث کلی این مقاله را بشکل اختصار بیان می کند-در پایان در یك نقد علمی می در مورد مشکلات تحلیل آثار شریعتی می گوید که شریعتی در نهایت به وحی و دکترین امامت متعهد است- بنا بر این، در این راستاء یك سری مواضع خاص مطرح می شود که از قبل

باید آنها را پذیرفت.[٤٣] شریعتی در آثارش نیز با این گونه وحی و گفته های مرموز رو برو است که نمونه های آن را میتوان در آثاری تلاش کرد که جنبه های ادبی دارند.

عبدالعزیز ساشا دینا:

عبدالعزیز ساشا دینا، پروفیسور معروف مطالعات اسلامی در دانشگاه ویرجینیا، و همچنین استاد دانشگاه علیگره هند، از جمله کسانی می باشد که در دوران تحقیقات و مطالعاتش از آثار و افکار دکتر علی شریعتی بیشتر استفاده کرده است. این دانشمند معروف در چندین موارد مقالات علمی اش شریعتی را ایدئیولوگ انقلاب خوانده است. وی اضافه می کند که تحلیل شخصیت هایی نظیر شریعتی که افکار و کردار چند بعدی دارند، ساده نیست. پدیدهء قابل توجه تاریخ مردان بزرگ این است که آنقدر مسائل حل نشده در زندگی خود باقی می گذارند که انسان همیشه آرزو می کند کاش اندکی دیگر زنده بودند تا این معما ها را حل کنند. آقای ساشادینا ،در پایان بحث می گوید که سهم شریعتی در تجدید حیات اسلام در بیست سال گذشته را باید در رابطه با تبدیل حسینیه مردمی به یك موسسهء "اسلام شناسی" و تحول نقش روشن فکران و تبدیل آنها به معلم، واعظ و مصلح مسلمانان عصر جدید، مورد بر رسی قرار داد.[٤٤]

دکتر عبیدی:

دکتر ا. ح. ح عبیدی، استاد مطالعات آفریقایی وآسیایی در دانشگاه جواهرلعل نهرو هند، از جمله افرادی است که در مورد افکار شریعتی تحقیقاتی را انجام داده است. وی در کتاب" حیات و اندیشه های دکتر علی شریعتی" بحث مفصلی کرده و پیرامون اندیشه های وی بحث نموده است. و می گوید که شریعتی در بحرانی ترین دوران گذار اجتماعی ـ سیاسی در صحنهء ایران ظاهر شد و آن هنگامی بود که زرق و برق های بعضی ایدئیولوژی های خارجی بر جریان فکری، اندیشمندان و متفکرین را بخود متوجه کرده بود. و شریعتی برای کشف هر گونه مسائل فلسفی و اجتماعی خواستار آگاهی انسان بود. و شریعتی شخصیت مورد نظر متقدمین و متجددین را درهم ترکیب کرده وفردی از نوع سوم ارائه می دهد، و آن را یك رادیکال باطنی و درونی می خواند. دکتر شریعتی

قهرمان سرکوب شدگان و فقرا، و درهمان حال، منتقد سر سخت قدرت مندان ، ثروتمندان و سیستم سرمایه داری بود. دکتر عبیدی اضافه می کند که دکتر شریعتی را در رابطه با انقلاب اخیر ایران، باید بخاطر اندیشه های اجتماعی ـ سیاسی و مذهبی اش، معلم انقلاب دانست. سخنرانی ها و نوشته های او پیام بیدار گرانه سید جمال الدین افغانی و متفکران اسلامی نظیر اورازنده کرد. [٤٥]

حمید عنایت:

حمید عنایت در مقدمهء کتابش می نویسد که دلیل کمتر شناخته شدن شریعتی برای جهان اسلام در این نکته نهفته است، که اکثر رژیم های حاکم بر کشور های عرب از نشر آثار و اندیشه های این متفکر ایرانی در جوامع خود جلو گیری کرده اند و آثار شریعتی در بسیاری از کشور های عرب ممنوع الانتشار میباشد. [٤٦]

آقای حمید عنایت از قول حامد الگار می گوید کسی که با دکتر شریعتی آشنا باشد، بخوبی می داند که نه تنها مطالعه آثار و افکار ش سازنده و بیدار کننده است، بلکه راه و شیوه زندگی او نیز انعکاس یك برداشت صحیح و عمیق از جهان بود و از ایمانش نشاء ت می گرفت. علاوه بر روحهای عظیمی که معلمان و مربیان او بودند، و یا دیگرانی که عقیده و جهاد و ابعاد مختلف حقیقت اسلام را به او آموختند ، و اورا از سرچشمه های فیاض خود با عشق به حقیقت آشنا کردند. و میگوید که آثار شریعتی تاثیری در این رابطه بجای گذاشت که غیر قابل انکار است. [٤٧]

سید محمد راستگو:

سید محمد راستگو در مورد شاعر بودن دکتر علی شریعتی می گوید : " اگر شعر را تجسید و تجسیم هیجانات درون بدانیم او یك شاعر واقعی بود،اما از دید ادبی در بارهء شعر او قضاوت کردن فعلاً عجولانه است که جز چند شعر از اشعار او در دسترس نیست و با دیدن چند شعر قضاوت مطلق درست نخواهد بود. [٤٨]نویسنده انتخاب اشعار شریعتی را که اکنون در دست است و نثر شدهء زیبا اند و ژرف و درد آلود و هدایت خیز که بعضی از آنها به سبك نیمایی است و بعضی هم به سبك قدیمی سروده است وی را یك شاعر رسمی نمی خواند. در پایان نویسنده اضافه می کنند که بسیاری از تعابیر و اصطلاحات زیبائی که

امروزه در نوشته ها و گفته ها بوفور می بینیم جزء میراث ادبی شریعتی به حساب می آید که وی آن را ابتکار نموده است .[٤٩] و نویسنده از نمایش نامه ها و داستان های دکتر نیز نام می برد و آن را نمونه های زیبائی های ادبی دکتر شریعتی می داند. آقای محمد راستگو در مقالهء " جایگاه های دکتر علی شریعتی در تاریخ معاصر" در چندین صفحه در مورد جایگاه ادبی دکتر بحث کرده است . درین صفحات بطور جداگانه در مورد سروده های دکتر و هم چنین نثر های فنی وشعری وی بحث نموده است. و اورا درمقام بلند ادب نشانده است. در جای راجع به سبك و روش نثر دکتر علی شریعتی می نویسد : "اسلوب قلم یك دست واستوار نمی باشد. گاه عبارت بسیار کوتاه (یك کلمه ای) و گاه بسیار طولانی میشود (یك صفحه ای) گاه سبك بیان ادیبانه و فاخر است و گاه عامیانه و مبتذل" .[٥٠]

فواد کریمی:

آقای فواد کریمی که در عین حیات دکتر شریعتی پای سخنرانی های وی در ارشاد می نشست و بیشتر آثار وی را نیز تعقیب نموده است چنین ابراز نظر می کنند:" دکتر دائماً در نظریاتش شك می کرد و همواره در تحقیق و بر رسی بود ".[٥١] آقای فواد کریمی خدمات دکتر علی شریعتی را در سطح دانشگاه بسیار مهم خوانده و گفته که این خدمات وی نباید نا دیده گرفته شود و در هر زمان نیاز به بنیان گذاری جامعه شناسی دکتر علی شریعتی است که بر مبنای مکتب باشد.

فخر الدین حجازی:

آقای حجازی در مقاله ای تحت عنوان " چهرهء دکتر شریعتی" می نویسد که شریعتی بدون اغراق یکی از پُر مطالعه ترین و آگاه ترین متفکران شرق بود و آثار پُر برکتش چنان وافر بود که با آن همه محتوا وبینش در قرون معاصر کمتر نظیر داشت.[٥٢] آقای حجازی که روابط نزدیك با دکتر شریعتی داشت چندین جنبه های حیات وی را در مقاله اش بیان نموده است .و در یك تحلیل کوتاه میگوید که شریعتی خوب می اندیشیدو خوب می نوشت و خوب می گفت. نوشته هایش علاوه بر محتوا از شیرین ترین و زیبا ترین آثار ادب فارسی است.[٥٣]

دکتر عباس شیبانی:

دکتر شیبانی مسیر تدریجی حرکت تفکر دکتر علی شریعتی را تعین نموده ،در رابطه با وجوه مثبتی که در نوشته های دکتر هست بیان می کند و می گوید که دکتر به علت شناختی که در جامعه شناسی هست میتوانست در روح جوانان اثر بکند و حرکت ایجاد بکند. که تاثیر عمیق از اسلام در اعتقاد آنها بگذارد.[٥٤] دکتر شیبانی این نظر را رد می کند که عده ای از صاحب نظران در مورد دکتر شریعتی می گفتند که شریعتی قائل به روحانیت نبود و اینکه با روحانیون اختلافات شدید داشت ـ دربن ضمن دکتر شیبانی اضافه می کند که دکتر هیچ وقت مخالف روحانیت نبوده ،بلکه روحانی نماهائی را که از این لباس سوء استفاده می کردند، و حمایت از زور گوها و فرعون ها ی زمان را میکردند، آنها را می کوبید.[٥٥]

علاوه بر این عده ای از صاحب نظران، رجال بر جستهء سیاسی و مذهبی جهان و ایران در مورد شخصیت و افکار دکتر شریعتی ابراز نظر کرده اند و تعداد آن بیشتراز آن است که دربن جا تذکر دادیم. این همه صاحب نظران و رجال سیاسی به این عقیده اند که شخصیت دکتر شریعتی یك نابغه بود و دارای ابعاد گوناگون و نظر خاصی داشت که در بین توده خیلی زود شهرت فراوانی را بدست آورد. این رجال شخصیت چند بعُدی دکتر شریعتی را ستایش کرده افکار وی را طبق مقتضیات زمان دانسته اند. امام موسٰی صدر در بیروت در چندین سخنرانی هایش مانند دکتر چمران از شریعتی ستایش کرده و توصیه کرده که باید جوانان تحصیل کرده راهی را ادامه دهند که آغاز گر آن دکتر شریعتی بود. باوجود اینکه این رجال برجسته در جای خود شخصیت های بودند که شهرت فراوانی دارند باز هم معتقد بودند که راهی را که آنها دارند دنبال می کنند آغاز گرش دکتر شریعتی بوده ـ و بقول امام موسٰی صدر "ما تجربه موفقیت آمیزی که در لابلای کلمات دکتر شریعتی هست ، استفاده کرده و به عنوان یك ثروت فکری بزرگ به او ارج می نهیم".[٥٦]

در مورد شخصیت و افکار دکتر علی شریعتی عده ای از شاعران معاصرنیز اشعاری سروده اند که دران وصف دکتر را بیان نموده اند. دربن ضمن شاعرانی که در هنگام شهادتِ دکتر و یابمناسبت سالروز شهادتش شعر سروده اند، و

اشعار آنها در روزنامه ها و مجله ها بچاپ رسیده است. درین جا فقط از چند تن شاعران ایرانی نام بُرده می شود.

علی موسوی گرمارودی شعری را در شان دکتر سروده است و شریعتی را "مردی با چراغی در کف از اندیشه ایمان" خوانده است. همچنین شاعر معاصر، **نسیم آماج خراسانی** در یك نظم شریعتی را "مظهر قلم" توصیف کرده و آن شخصیت را انسان جاویدان خوانده است. شاعر دیگری، **آقای جواد محدثی** در یك سروده اش شریعتی را مرد یگانه خوانده و تعلیمات و درس های دکتر را "سیراب در سراب" خوانده است. دکتر شریعتی که در عصر انجماد خرد و فهم مانند آیهء روشنی بود، با منطق برنده چو شمشیر تنها میان همه راه را طی کرد. همچنین آقای حمید سبزواری در یك نظم طولانی اوصاف دکتر را یك به یك شمرده و بیان نموده است. و شریعتی را راد مرد زمانش خوانده است که با افکار روشن و دل پُر درد تیره راهِ عصرش را با چراغ ایمان و یقین پیمود و مردم را بسوی آن راه هدایت کرد.[۵۷]

شاعر دیگری، محمود شاهرخی در وصف دکتر شعری سروده واو را "خنیاگر هر بیداری" خوانده است. و گفته :

ای وجودت همه فریاد و خروش

آن زمان کاین همه بودند خموش[۵۸]

خانم طاهره صفار زاده دکتر شریعتی را "خطِ رابط دریا" خوانده است. و مصطفٰی کشفی نیز دکتر شریعتی را مردی خوانده که از دردها سخن می گفته و سه تن یعنی زور و زر و تزویر را دشمن می داشت.[۵۹]

فصل چهارم: سبك هذیانی در نوشتار های شریعتی

سبك هذیانی دکتر علی شریعتی:

این سبك را دفتر تدوین آثار دکتر علی شریعتی تعین کرده است و در کتاب گفتگو های تنهایی در طلیعهء یك مضمون سبکش را سبك هذیانی خوانده است که درین جا نیز سبك این دو اثر را سبك هذیانی نام داده ایم. چون موضوعاتی که درین دو اثر وجود دارد، دارای سبکی است که مناسب این نام میباشد.

سبك هذیانی در کتاب گفتگو های تنهایی ـ بخش اول

درین اثر موضوعاتی که آورده شده دارای عناوین مختلف میباشند که بعضی از موضوعات ناتمام است. راجع به موضوعات متفرق نوشته شده است. بعضی از حرف ها تکرار ی است که در کتاب هبوط در کویر و در آثار گونا گون نیز آمده است. عناوینی که درین کتاب جمع آوری گردیده بقرار ذیل میباشند:

- تثلیث و توحید---
- چهار شنبه ۲۲
- Chez Mme Canard Paris 16
- سه شنبه ۲۳ اردیبهشت ۴۹.
- هر کسی را زبانی است.
- ننوسندگی
- ساعت ۱۰ صبح بر فراز آسمان کویر
- ای مرغك اسیر!
- طلب آمرزش
- نامه ای از پدر این قرن به فرزندش (نسل آینده)
- ۲۲ فروردین ماه سال دوم میلادی
- نامهء پدری به فرزندش
- نور چشم عزیزم

در کتاب گفتگو های تنهایی، طوریکه خودش در بین سطور جا بجا نوشته است که گویا این اثر یك نوع فراری است. فرار از جغرافیا، فرار از خاك و فرار از مظاهر. این گونه بگو مگو ها در لابلای هر صفحه ء کتابش به چشم می خورد. بیشتر موضوعات گفتگویش بدون عنوان و سر نامه ای شروع شده است و نیز

بیشتر موضوعاتش طوری خاتمه یافته است که حرفهایش ادامه داشته و به صورت ناتمام و با یك عبارت ناتمام ختم شده ـ صفحهء دیگر ی که آغاز گردیده بدون کدام تمهید و عنوان حرف ها آغاز می شوند که هیچ سرو پا ندارند ـ
در مورد نوعیت نثر شریعتی می توا ن گفت که اشتباهاتی در نثر ش وجود دارد که ارزش آن را از نثر های دیگر پائین می آورد ـ شکسپئر گفته است: ''Brevity is the soul of wit" یابقول معروف و مثل عربی " خیر الکلام ما قله و دلة'' ـ یعنی بهترین سخن آن باشد که مجمل و مدلل باشد ـ چیز ی که قدر نثر شریعتی را کاسته است آن تکرار مکرر کلمات است ـ در نثر جا بجا کلمات مترادف را آورده و در جائیکه می توان به یك کلمه اکتفاء کرد شریعتی دران جا کلمات مشتق و تکرا ری را چندین بار بکار برده است ـ
انتخاب نام کتاب را خود شریعتی نه بلکه ناشران کتب کرده اند ـ ناشر در آغاز کتاب در یاد داشتی می نویسد که عنوان اصلی کتاب را از نام فرانسوی یکی از کتابهای مورد اشاره در متن الهام گرفته است ـ (ر ـ ك به ص ٥ گفتگو های تنهایی) بقول وی فلسفه را از دیگران و کتابها نیاموخته است بلکه در ژن های وی رسوخ یافته است ـ از اجدادش ب ارث بُرده است ـ شریعتی در آغاز کتاب گفتگو ها ی تنهایی در بارهء خود ابراز نظر کرده می گوید که وی از کودکی میل به تنهایی ، سکوت، با خود حرف زدن و فکر کردن دایم بوده و بقول خودش "خارق العاده" بوده است ـ
دکتر علی شریعتی در کدام زمان با فلسفه آشنا شد ـ وی می گوید که پدرش بیشتر کتابهای فلسفی را مطالعه می کرد و یك اثر فیلسوف معروف غرب میترلینگ به نام "اندیشه های مغز بزرگ" ترجمه ذبیح الله منصوری پیش او بود که در آغاز کتاب جمله ای نوشته بود که "وقتی شمعی را پُف می کنیم شعله اش کجا می رود؟" با همین یك جمله دریچه های مغز وی افتتاح شد و بعد ازان افتاد توی اندیشیدن مطلق و فلسفه ـ[٦٠]
در کتاب گفتگو ها ی تنهایی ، طوریکه خودش در بین سطور جا بجا نوشته است که گویا این اثر یك نوع فراری است ـ در بعضی جاها یاد داشت ها بشکل پیراگنده نوشته شده بعضی از صفحات نثر رومانتیك را بخود شکل می دهد و در اغلب صفحات مکالماتی هست که خودش در عالم تفکرات نوشته و هر چه در فکرش آمده نوشته و بدون اینکه با پاراگراف و نفس مضمون ربطی داشته باشد یك سخن از یك جا رانده است و سخنی از جای دیگر رانده است ـ ناشر کتاب می نویسد که بیشتر مطالب این اثر پیرامون تاملات تنهایی و شکوائیه های فردی و خصوصی، خطابه با مخاطب های آشنا و نا آشنا، نوشته های محاوره ای و نقد و بر رسی شخصیت و افکار و آثار و اشخاص مختلف اند ـ
یکی از شاخص های عمدهء نثر شریعتی در امتداد کلمات تکرار حروف و کلمات مترادف و هم معنی است و همین چیز نثر و طرز سخنرانی وی را ممتاز

ساخته است ـ هنگامیکه یك واژه را می خواهد ابراز بدارد آن را به نوعی پیش می دارد که همچون آن واژه کلمات زیادی را بیان می کند که هم مانند و متراد ف اند ـ این نوع نثر بیشتر در اثر هبوط در کویر" بچشم می خورد که نوشته ء تنهائی وی است ـ

سبك هذیانی در گفتگو های تنهایی ـ بخش دوم

موضوعاتی که شامل این اثر میباشد به قرار ذیل اند ـ

ـ "انسان زادهء تاریخ است و انسان مورخ پرستندهء تاریخ" نقل قول شاندل

ـ تفسیر سمفونی "استقبال در اُرلی" اثر شاندل

ـ از نامهء پدری به دخترش ـ نوشته ء تیگور

ـ بودا و بنارس

ـ چه باید کرد؟

ـ Toujours Le Dimanche

ـ شیخ ترسا و ذکر کلیله و دمنه (داستان پیر چنگی)

ـ عقل سبز

ـ خطابه سلون

ـ بوف کور صادق هدایت

ـ هنر چیست؟ (ذکر اوپنشاد)

ـ شعر ها و نظر ها

ـ و در آغاز هیچ نبود، کلمه بود و آن کلمه خدا بود! (تورات)

ـ سه تن، عین القضاة، مسیح و شریعتی

ـ سه شنبه خواطر

ـ از عشق بر تراست ـ

ـ نیچه و مرگ او

ـ پل ورلن

ـ نقد بر یك نمایشنامه ء فرانسوی از بکت

ـ جشن مشروطیت

ـ چه پُر اسرار اند بعضی درون ها!

ـ گل رزاس

ـ خدا ـ علی ـ معبد

- پانتئون یونانی
- تو قلب بیگانه را می شناسی زیرا که در سر زمین مصر بیگانه بوده ای - (تورات)
- اسیمیلاسیون
- تمدن و تجدد
- چنان دوست می داشتمش که گوئی دزدیده بودمش (هیلن پیکارد)
- مهدویت Messianisme

موضوعات فوق که سبك خاصی دارندو دران یك نوع نوشتار ها و طرز تفکر های هذیانی بچشم می خورد- بعضی از موضوعات بدون موضوع خاصی دارای حرف های پراگنده است که سرو پا ندارد و اعاده است- درین کتاب که بخش تسلسل همان بخش اول است دارای عناوین مختلف اند که هر کدا م موضوعات و سخنان جداگانه دارد- در بیشتر صفحات کتاب شعر ها و نظر ها را مورد نقد و بر رسی قرار داده و سخنان دانشمندان و شعر های معروف را در ترازوی عقل خود سنجیده است-

آقای یاحقی نثر دکتر علی شریعتی را نثر داستانی و دانشگاهی و "نثر ادبی تبلیغی " نامیده است و درین ضمن میگوید که بیان دکتر شریعتی گرم و دلنشین بود و هم قلم او اوج و شیرینی ممتازی داشت- کتاب کویر ، هبوط ،حج ، گفتگو های تنهایی وحتی کتاب با مخاطب های آشنا او علاوه بر محتوای دینی و سیاسی و اجتماعی، ارزش ادبی سزاوار توجهی دارد- برای آشنایی با شیوهء نویسندگی شریعتی که شاید بتوان آن را " نثر ادبی تبلیغی" نامگذاری کرد- [٦١]

منابع:

۱- شریعتی، علی، گفتگو های تنهائی (جلد ۱) انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰، ص. ۳۱۰
۲- شریعتی، علی، آثار گونه گون (۱)، انتشارات آگاه تهران ۱۳٦٤، ص ٤٤۸
۳- شریعتی، علی، آثار گونه گون (۱)، انتشارات آگاه تهران ۱۳٦٤، صص ٤٥٤-٤٥٥
٤- (اشاره به معبد علی گر هند شده است - شریعتی درینجا از معبد علیگره نام می برد که با مناره ء رنگ آفتاب، کشیده همچون آرزو، نازك همچون خیال، قامت بلند یك "[فریاد"] این موضوع در هبوط در کویر در باب معبد صفحه ٤۸۸ ذکر گردیده است) -
٥- شریعتی، علی، هبوط در کویر، انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۳ باب معبد، ص ٤٦۹
٦- شریعتی، علی، هبوط در کویر، انتشارات چاپخش تهران ۱۳۸۳، ص ٤۷۸
۷- شریعتی، علی، اسلام شناسی (درسهای ارشاد) مجموعهء آثار- ۱٦- چاپ ارشاد، بی تا، ص ۱۱۰
۸- شریعتی، دکتر علی، اسلام شناسی، حسینیهء ارشاد، تهران، سال تالیف ندارد، صص ٥۱-٥۲
۹- شریعتی، علی، چه باید کرد؟ مجموعهء آثار ۲۰، انتشارات ارشاد، بی تا، ص ۳۹۸
۱۰- شریعتی، علی، شیعه، مجموعهء آثار ۷، انتشارات ارشاد تهران، بی تا، ص ۱۸٤
۱۱- شریعتی، علی، با مخاطب های آشنا، مجموعهء آثار - ۱، ارشاد تهران، بی تا، ص ۲۰۰
۱۲- شریعتی، علی، تاریخ تمدن (جلد دوم) مجموعهء آثار ۱۲، دفتر تدوین آثار شریعتی، بی تا، ص ۲٤
۱۳- شریعتی، علی، بازگشت به خویشتن، مجموعهء آثار ٤، دفتر تدوین آثار شریعتی، تهران، بی تا، ص ۱۰٦
۱٤- شریعتی، علی، تاریخ شناخت ادیان، مجموعهء آثار ۱٤، دفتر تدوین آثار شریعتی، بی تا، ص ۳۰۷
۱٥- شریعتی، علی، چه باید کرد؟ مجموعهء آثار شماره ۲۰، موسسهء ارشاد، بی تا، ص ٥۸

١٦- همان، ص ١٤

١٧- همان، ص ٢٠٢

١٨- شریعتی ، علی ، خود سازی انقلابی، دفتر تدوین آثار شریعتی، تهران ، بی تا- ص ٨٦

١٩- شریعتی،علی،چه باید کرد؟ مجموعهء آثار شماره ٢٠ ، موسسهء ارشاد، بی تا، ص ٢١

٢٠- همان ، ص ١٧٠

٢١- همان، ص ٣٦٧

٢٢- شریعتی،علی،علی،مجموعهء آثار شماره - ٢٦ ،دفتر تدوین آثار شریعتی،بی تا،ص ٢٠٠

٢٣- همان، ص ٢٦

٢٤- شریعتی،علی،چه باید کرد؟ مجموعهء آثار شماره ٢٠ ، موسسهء ارشاد، بی تا ، ص ٢٢٧

٢٥- شریعتی،علی، هبوط در کویر- انتشارات چاپخش تهران، ١٣٨٣،ص ٢٠

٢٦- شریعتی،علی،حسین وارث آدم، مجموعهء آثار ١٩ ،موسسهء ارشادتهران،بی تا، ص ٧٣

٢٧- شریعتی،علی، جهان بینی و ایدئولوژی،مجموعهء آثار ٢٣ ، موسسهء ارشاد،بی تا، ص ٥٣

٢٨- احمدی، حمید، شریعتی در جهان ، شرکت سهامی انتشار تهران پاییز ١٣٦٦ش، ص ٣١٥

٢٩- همان، ص ٣١١

٣٠- همان، ص٢٨٦

٣١- همان، ص ٣٠١

٣٢- همان، ص٢٩٢

٣٣- Hermansen, Marcia K. " Women and Revolution in Iran" ed Guity Nashat, Westview Press U.S.A 1982, pp. 88-95

٣٤- احمدی، حمید، شریعتی در جهان ، شرکت سهامی انتشار تهران پاییز ١٣٦٦ش، ص٢٥٩

٣٥- همان، ص٢٤٢

٣٦- همان، ص ٢٤٢

٣٧- همان، صص١٢١١-٢١٠

٣٨- همان، ص٢٠٢

٣٩- سعیدی ، جعفرپژوم، دکتر علی شریعتی از دیدگاه شخصیت ها، انتشارات هدایت تهران پائیز١٣٦٨ ، ص ٩٨

٤٠- همان، ص ١١١

٤١- Enayat, Hamid, "Modern Islamic Political Thought", Macmillan, London,1982,p268

٤٢- عنایت،حمید، " اندیشهء سیاسی در اسلام معاصر" ترجمهء بهاء الدین

خرمشاهی، انتشارات خوارزمی ، سال تالیف ندارد، ص ۲۶۹
۴۳- احمدی، حمید، شریعتی در جهان ، شرکت سهامی انتشار تهران پاییز ۱۳۶۶ش، ص۱۲۹
۴۴- همان، ص۸۹
۴۵- همان، صص۴۱-۶۳
۴۶- همان، مقدمه ، ص ۱۴
۴۸- سعیدی، جعفرپژوم، دکتر علی شریعتی از دیدگاه شخصیت ها، انتشارات هدایت تهران ،پائیز ۱۳۶۸، ص ۱۹۵
۴۹- همان، ص۱۹۷
۵۰- همان، ص۱۸۸
۵۱- همان، ص۱۷۵
۵۲- همان، ص۱۵۷
۵۳- همان، ص۱۵۹
۵۴- همان، ص ۱۴۵
۵۵- همان، ص ۱۴۶
۵۶- همان ،پیشگفتار
۵۷- همان، صص ۲۰۸-۲۲۱
۵۸- همان، ص ۲۰۵
۵۹- همان، صص ۲۰۰-۲۰۱
۶۰- شریعتی،علی، گفتگو های تنهایی-۱، انتشارات آگاه تهران، ۱۳۸۰،ص ۱۲
۶۱- یاحقی، محمد جعفر، چون سبوی تشنه ،نشریهء جام تهران ۱۳۷۴، صص ۲۳۶-۲۳۵

بخشِ پنجم:تاثیر پذیری دکتر شریعتی از تفکر و اسلوب نخبگان معاصرش

در افکار و آثار شریعتی تعدادی از دانشمندان بزرگ معاصرش سهم گسترده ای دا شته اند. شریعتی که در آثار گوناگونش از چند شخصیات مهم مسلمان و بالاخص از چنددانشمند و رهبران مسلمانان شبه قاره نام می برد و در آثارش از نهضت ها و جنبش های شان ستایش می کند در فکر و اندیشهءوی نیز تاثیر گذاشته اند. شریعتی از یك سو تحت تاثیر افکار چند تن از نویسندگان اروپایی رفته بود که آثار آن ها را ترجمه کرده و یا در درسهای آنها شرکت ورزیده بود. این شخصیات که البته خیلی معروف نبوده اند و فقط یك نویسنده و یا استاد دانشگاه بوده اند. الیکسس کارل، ماسینیون، گورویچ، برك و سارتر در افکار شریعتی ورود داشته اند. در بین اینها تنها فردی که در جهان ادبیات و فلسفه خیلی پُر آوازه بوده، سارتر است که بنیان گزار فلسفهء اگزیستانسیالیسم قرن بیستم است. شریعتی هنگامیکه در دانشگاه سوربن فرانسه تحصیلاتش را ادامه می داد سخت تحت تاثیر افکار "وجودیت" رفته بود که در کتاب جامعه شناسی اش نیز آن را تائید می کند و در فلسفه و جامعه شناسی اش نیز افکار سارتر نفوذ داشته است.

از سوی دیگر چند تن از شخصیت های تاریخی و مذهبی نیز در افکار شریعتی نفوذ داشتند و هنگامیکه شریعتی اسم آن ها را برلب می آورد با یك نوع عاطفه و هیجان درونی رو برو می شود. پس معلوم می گردد که اینگونه شخصیت ها در تشکیل شخصیت روحانی وی دست اندر کار بوده اند. میتوان ازان دسته شخصیت ها ی که شریعتی از آنها تمجید می کند و آن هارا شخصیت های مقدس و والا می داند نام بُرد. در بین شخصیت های مذهبی و دینی عیسٰی مسیح، علی، زینب، ابوذر و حسین را معبود خود می پندارد. و رجالی مهمی که ازان ها فلسفه و عرفان اسلامی را آموخته و سخت تحت تاثیر افکار آنها قرار گرفته است در بین آنها خیلی مهم ترین آن منصور الحلاج، عین القضاة همدانی، ملك دینار، مولوی و ابوالعلاء معری بوده است. اینها شخصیاتی بوده اند که آثار آنها راجع به عرفان و تصوف اسلامی می باشد و از اینگونه شخصیات شریعتی در آثار دورهء تنهایی اش بیشتر نام میبرد. در کتاب گفتگو های تنهایی و در هبوط در کویر بطور مرتب نام میبرد و در یاد داشت هایش نیز اقوال و گفته های معروف اینها را نقل می کند.

علاوه بر این شریعتی با چند تن از دانشمندان و مبارزان قرن بیستم نیز مواجه میشود و تحت تاثیر افکار بکر و روشن آنها قرار میگیرد. این شخصیت ها که هر یك به نوبهء خود در بیداری و متحد ساختن مسلمانان سهمی داشته اند و هر یك از اینها سعی نموده اند ملتشان را در مقابل استعمار غربی و انگلیسی منسجم ساخته آن ها ر ابسوی آزادی و استقلال ملی هدایت و رهنمایی کنند. در بین اینگونه

شخصیت ها که هر یکی از اینها چهره های معروف جهان اسلام اند و بدون شك هر یکی ا ز اینها در گوشه ای از کشور های اسلامی زندگی کرده اند ولی پیام شان برای همهء ملت اسلامی بوده است۔ اینها خود شان در زیر سلطهء استعمار انگلیس زیسته اند ولی با این همه در مقابل استعمار انگلیس رسالت ملی و دینی شان را احساس نموده یك نوع جنبش فکری و عملی ر ادر جامعه شان ایجاد کرده بودند تا ملت و کشور شان را از زیر سلطهء استعمار غربی و انگلیسی نجات دهند۔ شریعتی که در طول حیاتش از هر نوع جنبش ها و نهضت های کشور های اسلامی بی خبر نبود و کار ش هم همین بود که در خارج از ایران کسانی که برای بیداری مسلمانان سعی نمودندو تا حدی در این کار شا ن موفق هم شدند آثار آنها را بخواند و از آنها رهنمایی بدست آورد۔ در تشکیل افکار دینی شریعتی و در خواست های آزادی خواهانه ءوی شخصیت های مهمی که دست اند ر کار بوده در بین آنها میتوان از علامه اقبال، سر سید احمد خان و جمال الدین افغانی نام بُرد۔

علامه اقبال، سر سید احمد خان، جمال الدین افغانی، حسن البناء، سید قطب، ابوالعلاء مودودی وچندین تنی دیگر از عمده ترین نظریه پردازان اسلامی که در قرن بیستم به میان آمده اند در بین این ها علامه اقبال لاهوری که یك جنبش بیداری را توسط اشعار خود بین تودهء شبه قاره ایجاد کرد و سبب شد که مسلمانهای شبه قاره برای خویش یك کشور جداگانه بدست بیاورند۔ سر سید احمد خان که بنیان گذار علیگره بود پُلی بود بین مسلمانها و انگلیس که سوء تفاهمات را از بین می بُرد۔ جمال الدین که هدفش عیان است۔ حسن البنا ء بنیان گزار حزب افراط گر اسلامی موسوم به اخوان المسلمین بود این اندیشهء افراطی اسلامی را در جهان عرب راه انداخت۔ سید قطب بعد از حسن البناء بعنوان اندیشمند طراز اول و نظریه پرداز مسلمانا ن مبارز آن زمان در کشور های عرب بالخصوص در مصر بود۔ ابوالعلاء مودودی در پاکستان چهرهء معروف اسلامی بود که حزب جماعت اسلامی را بنیاد گذاشت و بعد از چهره های فوق الذکر عمده ترین متفکر اسلامی در قرن بیستم بشمار می رفت۔ این چهره ها تا دهء هفتاد میلادی شهرت فراوانی داشتند اما بعداً کم فروغ شدند۔ هنگامیکه شریعتی پا به صحنه گذاشت دیگر چهره های سابق و صحنه ها همه عوض شدند۔ در بین این ها علامه اقبال که یك شاعر و دانشمند بزرگ مسلمانان پاك و هند و شبهء قاره بود و توسط اشعار پُر مبارزه و جاندارش سعی کرد در کالبد مردهء ملت اسلامی روح تازه ای را اندازد و ملتی که در خواب غفلت فرو رفته آنها با تصور "خودی" از این خواب بیدار کندو بسوی سعادت بکشاند۔ همچنین سر سید احمد خان که یك دانشمند بزرگ شبه قاره بوده و سعی نموده بین حاکمیت انگلیس و مسلمانان یك پُل بسازد و بین آنها یك نوع مفاهمت را ایجاد بکند۔ علاوه براین سید جمال الدین افغانی را که همه میدانند و این شخصیت معرو ف برای اتحاد ملت اسلامی و مسلمانان کوشش های فراوانی کرده است۔ شریعتی از این سه شخصیات استفاده کرده آثارشان را خوانده و خدمات شان را نیز مدنظر گرفته است۔

شریعتی ازاین شخصیات برجسته و رجال معروف قرن بیستم ستایش میکند و می گوید که نمی خواهم

تنها از او تجلیل کنم، بلکه شناختن مردانی مانند سید جمال و اقبال شناختن یك شخصیت فردی نیست، شناختن یك مکتب و شناختن یك ایدئیولوژی است، و شناختن شرایط اوضاع و احوال خود مان است. اقبال عنوان یك فصل است و ما با شناختن اقبال، یا سید جمال وارد متنی می شویم که عنوانش این شخصیت ها هستند، متنش خود ما، اندیشهء ما، مشکلات و راه حل های ماست، این است که شناختن سید جمال و شناختن اقبال، شناختن اسلام و شناختن مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده است. [١]

هم چنین در جای دیگر در مورد علامه اقبال چنین ابراز نظر می کند و میگوید "من وقتی به اقبال می اندیشم، " علی گونه "ای را می بینم : انسانی را بر گونهء علی، اما بر اندازه های کمی و کیفی متناسب با استعداد های بشری قرن بیستم. چرا؟ زیرا علی کسی است که، نه تنها با اندیشه و سخنش ، بلکه با وجود و زندگی اش، به همهءدردها و نیاز ها و همهء "احتیاج های چند گونه" بشری، در همه ء دوره ها، پاسخ می دهد.[٢]

به فکر شریعتی اقبال یکی از معماران و روشن فکران دوره ای بود که استعمار همهءارزشهای معنوی جهان اسلام را از بین بُرده بود و تجدید ساختمان یعنی اینکه باز بگردیم و بجوئیم در فرهنگ خود مان و در همهء معانی و معارفی که وجود دارد. و در میان اسناد و تاریخ،و شرح احوال رسالت و هدف علامه بود وشریعتی این حرف ها را با اعترافِ شخصیت والای اقبال می گوید که اقبال خدماتی را درین راستا انجام داده که بی نظیر بوده و تاکنون هیچ روشن فکری در جهان اسلام انجام نه داده است.

دکتر علی شریعتی در بارهء تعلیمات اسلامی اقبال چنین اظهار نظر نموده از وی ستایش می کند: "محمد اقبال نه یك عارف مسلمان است مثل غزالی و یا مثل محی الدین ابن عربی و حتٰی مثل مولوی که تنها و تنها به آن حالات عرفانی ما ورائی بیاندیشند و به آن تکامل فردی و تزکیهء نفس و درون روشن خویش و یا چند تنی چون خویش فقط بسازد، و از بیرون غافل بماند و از حملهءمغول، استبداد، حکومت و استعمار خلق خبر دار نشود. [٣]

شریعتی اندیشهءاقبال را برای مردم مستضعفین جهان سوم یك پیام شفا بخش می خواندو در موارد مختلف تاکید به پیروی واقبال و خواندن آثار وی می کند. شریعتی اضافه می کند که اقبال با مکتب خویش و اساساًبا هستی خود نشان می داد که اندیشه ای که به آن وابستگی دارد، یعنی اسلام، اندیشه ایست که در عین حال که به دنیا و نیاز های مادی بشر سخت توجه کرده است ! اما باز دلی به آدمی می بخشد که بقول خودش: " زیبا ترین حالات زندگی را در شوقها و در تاملهای سپیده دم و صبحگاه می بیند". [٤] شریعتی می گوید که اقبال به اروپا سفر کرد و در یك فضای علمی بعنوان یك فیلسوف در آنجا رشد یافت. درانجا مکتب های فلسفی اروپا را با دقت مطالعه کرد و وی منحیث یك فیلسوف قرن بیستم شناخته شد. ولی با خواندن آثار مکاتیب غرب وی با غرب نیامیخت. به غرب تسلیم

نشد- وی در هنگام مطالعهء مکاتیب غرب با یك اندیشهء انتقادی و قدرت انتخاب زیست- شریعتی به خدمات خسته ناپذیر علامه ارج می نهد و میگوید که اقبال همه منزل های فلسفی و روحی این عصر را با بینش و جهت یابی ایمان و عرفان اسلامی خویش پیموده است و می توان گفت وی یك "مهاجر" مسلمان است که از اعماق اقیانوس بر اسرار هند سرزد و تا بلند ترین قله های کوهستان پر اقتدار اروپا بالا رفت اما نماندو به میان ما باز گشت تا ره آورد سفری این چنین شگفت را به ملت خویش- یعنی به ما ارزانی دارد- و من در شخصیت او می بینم که یکبار دیگر، اسلام برای نسل خود آگاه و درد مند اما پریشان خویش، در قرن بیستم "نمونه سازی" کرده است-[٥]

در مورد علامه اقبال وقتی می گوئیم اقبال مصلح است یا مفکربزرگ پس از سید جمال و بعنوان مصلحان قرن اخیر در دنیا معرفی شدندبه این عنوان نیست که آنها طرف دار تکامل تدریجی و اصلاح تدریجی جامعه بودند، نه ! بلکه به یك معنی، طرف دار انقلاب عمیق و ریشه دار بودند، انقلاب در اندیشیدن، در نگاه کردن، در احساس کردن، انقلاب ایدئیولوژیك، انقلاب فرهنگی - آیا قرآن برای استخاره است یا برای اسباب کشی و تبرك و توصل و جلو گیری از چشم زخم و حفظ پستانهای گاو شیرده و شگون مجلس عقد عروسی و بازو بند و بند قنداق بچه ها؟ و یا در حوزه های علمیه، برای جستن یك حکم فقهی و یا توجیه یك روایت اختلافی و یا یافتن صنایع بدیعی و مثالی برای در س معانی و بیان و بدیع ؟اقبال هم میگوید که : ع که ز یاسینش آسان بمیری [٦]

شریعتی و اقبال هر دو به این موضوع تاکید می کنند که استعمار وقتی می تواند به زندگی اش ادامه دهد و رشد کند که مردم بومی عملهء تولیدش شوندو مصرف کننده کالایش- اگر این ها مقاومت کردند، اگر متجدد نشدندو کالای خود شان را مصرف کردند- استعمار می میرد- این است که آنها اول ما را متجدد کردند بعد سوارمان شدند- و این یکی از نظریه های مهم دانشمندان جهان است که در پس هر انقلاب مسلحانه یك نهضت فکری و فرهنگی وجود دارد که زاینده ء انقلاب است- در ردِ روحانیت شریعتی میگوید که : " در اسلام علما برگزیدگان طبیعی توده و جامعه اند و هر کدام شخصیتی مستقل، و بنا بر این در اسلام از یك " جامعهء واحدی بنام روحانیت" سخن گفتن و در بارهء آن قضاوت کردن سخت ناشیانه و جاهلانه است - [٧] و تاکید به این نکته دارد که دولت باید همیشه با جناح ها و احزاب مختلف مربوط باشد- "اگر دولتی خود را بسته به یك دین خاص بنماید یك کار ارتجاعی کرده است زیرا رژیم حکومت مذهبی در افکار پیشرو دنیای امروز محکوم است، دولت باید متعلق به همه جناح ها و گروه های ملت باشد "-[٨] در ین جا شریعتی راه حلی را برای این همه مسائلی که امروزه جهان اسلام و بویژه جهان سوم با آن مواجه است بیان میکند- درین راه حل صوفی گرایی را رد میکندو مردم را بسوی تجدد دعوت میکندولی همراه با اصل دینی که آن باید ملاك قرار گیرد- میگوید " اما اگر اعتقادی به سر نوشت، جامعه داریم ، تنها راه بیدار شدن این جامعه و تنها راهی که بتوان در کالبد نیمه جان این امت مذهبی روح حیات و حرکت دمید و تنها راهی که بتوان

عاملی را که بنام اسلام و بنام دین این مردم را بسوی جمود بُرده اند ،به عامل متحرك و متحولی بدل نمود این است که از همان راهی وارد شویم که استعمار وارد شده، همان شیوه ای را عمل کنیم که استبداد و ارتجاع تجربه کرد و هر دو موفق شدند، چه کردند؟ آنها جهاد با خصم را در اسلام به جهاد با نفس بشیوهء بودائی و مسیحی بدل کردند، حتی خون جوشان و انقلابی و داغ حسین (ع) را مادهء تخدیر زای افیون کردند!

شریعتی با تشریح نمودن فلسفهء اقبال و اثرات آن که بر فرهنگ فارسی تاثیر گذار بوده میگوید که فرهنگ دنیا گراست، آخرین ایده آل همهء مذاهب است، اما در اسلام، آخرت انعکاس زندگی این جهان است، دنیا همه بر آخرت مقدم است ـ آخرت هیچ نیست جز دنبالهء منطقی و علت و معلولی دنیا ـ اقتصاد اصل است ـ معاد از آن ملتی است که معاش دارد ـ کسی که نان ندارد، گرسنه است باید با شمشیر برهنه بر همه بشورد، زیرا همه مسئول گرسنگی اویند! (ابوذر) فرق است میان دینی که رهبران و شخصیت هایش در میدان های جنگ یا گوشه های زندان جان داده اند با دینی که قدیسینش در دیر ها و شگاف کوهها پوسیده اند![۹]

درین جا شریعتی در مورد اقتصاد بحث جامعی را دنبال میکندو جامعه را بر مبنای اقتصاد استوار میکند ـ می خواهد که زندگی مادی عین مطابق با زندگی معنوی و روحانی یکسان باشد ـ وی میگوید که پیامبر اسلام می گوید، کسی که زندگی مادی ندارد، زندگی اخروی هم ندارد (من لا معاش له لا معاد له) میگوید فقر همسایهء دیوار به دیوار کفر است ـ و درین رابطه ابوذر نیز میشورد و میگوید : وقتی فقر از دری وارد می شود دین از در دیگر بیرون می رود ! این دین غیر از دین صوفیانه سعدی است که میگوید: " اندرون از طعام خالی دار" معلوم است که چه می بینی ! هیچ ! سرو صدای روده های خالی!

شریعتی می گوید که اقبال غرب را از نزدیك مشاهده و تجربه کرده است ـ تحت تاثیر تمدن و فرهنگ غرب نرفته بلکه علیه آن شوریده است ـ و در آنجا به بلندترین قلهء تفکر عقلی رسیده است ـ روش علمی اروپا را آموخت ـ و پس از ان راه خودش را انتخاب کرد ـ و به فرهنگ ایرانی و اسلامی پیوست ـ و این فرهنگ ایرانی را اقبال بویژه در تجلی ادبی اش بیشتر اخذ کرده است ـ به نظر شریعتی و علامه اقبال یکی از راه های مبارزه با غرب و غرب زدگی شناخت واقعی غرب اسست ـ آنها می گویند که کسی که شیفتهء تمدن و فرهنگ غربی است در اصل از نزدیك تمدن و فرهنگ غربی را مطالعه یا مشاهده نکرده اند ـ علاوه بر این اقبال دارای فطرت اندیشهء قومی را دارد ـ و خیلی از صفات عالیه است که مربوط به مردم هند میباشد ـ یعنی صفات مانند نازك خیالی، پاکیزگی روح، معنویت گرایی و بسیاری از اوصاف دیگر که سرمایهء عظیم هند است آن را با تجدید بیان نموده است ـ شریعتی اقبال را یك روح چند بُعدی مسلمان دانسته است[۱۰] و علاوه بر آن اقبال را ساختار یك مسلمان تمام دانسته است ـ شریعتی اقبا ل را خود ساخته می داند کسی که خودش را دارد خلق می کندو جهان تازه ای را

بوجود می آورد. شریعتی اقبال را یك مسلمان تمام و علی گونه می خواند چرا که یك انسان با همه ابعاد انسانی که معمولاً در یك فرد جمع میشود می یابد. به نظر علی شریعتی اقبال در هنگام بینش فلسفی و مذهبی اش یك جهان بینی عمیق را یافته بود و به یك زیر بنای فلسفی استوار بر فرهنگ و بینش شرقی و اسلامی رسیده بود. این فلسفه را که فلسفهء خودی نام داده است این در عین حال وضع انسان را در مقابل همهء کائنات تفسیر می کند. این وسیله ای است که توسط آن انسان به سوی تکامل می پیوندد. اقبال که در قرن بیستم می زیست با فلسفه و اوضاع زمانش آشنا بود. شریعتی در روزگارش خیلی با شدت احساس می کرد که جامعه به بینش و فلسفهء اقبال سخت نیاز دارد اما امروزه حرف های اقبال مانند حرف های شریعتی کهنه شده دیگر نمی تواند همهء حرف هایش یك الگو و قابل عمل برای مسلمانان باشد. حالا که قرن بیست و یکم است جهان عوض شده است. ارزشها تغیر کرده است. باید جامعه بسوی اقتصاد قوی برود. جامعه ء امروزی نیازمند تمدن پیشرفته، آزاد، علمی و اقتصادی است. لازم نیست که این نیاز ها را در مذهب جست. شاید که این همهء نیاز های جهان امروز را نیاز ها ی انسان این قرن جدید را مذهب مهیا کند. مذهب گرچه انسان را اخلاق و روش شائستهء زندگی کردن را می آموزد اما در د های را درمان نمی کند که مربوط به اقتصاد و آزادی خواهی و مردم سالاری است. امروزه مردم سرنوشت خودشان را خودش تعین می کند نه مذهب. مذهب مسئلهء فردی است نه اجتماعی. اما اقتصاد ، دموکراسی، حقوق بشر و آزادی خواهی مسائل اجتماعی امروز است که بشر به آن خیلی نیاز دارد.

فصل اول: شریعتی پیشتاز در معرفیِ اقبال د رجامعهء ایران

کسانیکه علامه اقبال ر ا در ایران معرفی کردند قبل از شریعتی فقط چند تنی بودند۔ چون شریعتی آثار اقبال را خوانده بود و در چندین موارد در حسینهء ارشاد و در یك کنفرانس میز گرد نیز از شخصیت و افکار علامه اقبال به جدی دفاع می کرد، بیان این ادعاست که بشکل درست شریعتی بود که افکار علامه اقبال ر اد ر جامعه ء ایران و به ایرانیان معرفی کرد۔ و این کار را وی بدون تعصب قومی و زبانی انجام داد۔

یکی از افرادیکه فکر و اندیشهء اقبال را در ایران معرفی کرد و مردم را با اقبال آشنا ساخت آن یك روشن فکر جوان ایرانی بنام دکتر علی شریعتی بود۔ مقصد و اهداف شریعتی نیز همان بود که اقبال به آن تاکید داشت فقط تفاوتی که بین این دو روشن فکر دیده می شود آن تفوق زمان و مکان است۔ اقبال اتباع کشوری زیر سلطهء انگلیس بود و شریعتی در یك کشور اسلامی، نسبتاً لبرال و سلطنت بومی می زیست۔ درد هر دو مفکر درد مشترك بود یعنی باز گشت امت بسوی خویشتن۔ پیامی را که اقبال در قالب شعر ریخته به مردم رساند همان افکار را شریعتی در قالب نثر ریخته بشکل سخنرانی ابراز می داشت۔

اقبال در بیست و یکم آوریل سال ۱۹۳۸ میلادی چشم از جهان بربست در آ ن هنگام شریعتی در سن پنج سالگی بود۔ بامرور زمان شریعتی برای اکمال اهداف خویش از افکار نوین بهره می گرفت۔هنگامیکه از دبستان ودانشکده فارغ التحصیل شدو به دانشگاه رسید در آن روزگارافکار اقبال در وی نفوذ کرد۔ وی افکار اقبال را با افکار خویش بر رسی و مقایسه کرد و بدین نتیجه رسید که این همان افکاریست که وی همه روزه در مورد آن می اندیشید، این تفاهم فکری یك نوع همدلی و هم فکری را بین این دو روشن فکر مسئول ایجاد کرد۔و باالآخره منجر به همبستگی اعتقادی شریعتی با علامه اقبال گردید۔ شریعتی بدون دیدن اقبال وی را استاد خود قرار داد۔ هدف روشن فکری را که علامه اقبال در شبه قاره هند آغاز کرده بود همان هدف را شریعتی در ایران بدوش خود گرفته آن را به پیش می برد۔

وی از استاد خود مستعد تر ثابت شد۔ استاد فقط زندگی خود را برای هدف خود وقف کرد و شاگردش جان خود را نیز وقف کرد۔ علی شریعتی در مورد ابعاد گوناگون فکری اقبال چند سخنرانی را در حسینیهء ارشاد ابراز داشت که بشکل کتاب در آورده شد۔ اقبال و شریعتی از سه خط فکری متاثر بودند۔ اقبال از جامعهء بر خاست که نیم غربی و نیم شرقی بود یعنی تمدن دوگانه را در برداشت۔ شریعتی در جامعهء رشد کر د که پروردهء تمدن و فرهنگ قدیم اسلامی بود۔جامعهء شریعتی کاملاً یك جامعهء سنتی شرقی بود۔ هردو روشن فکر پروردهء جامعهء سنتی بودند ولی دارای فکر نو بودند۔ اقبال و شریعتی هر دو ضد استعمار بودند۔ خوش بختانه اقبال زیر سلطهء استعمار گری می زیست که از یك

سو ملت ها را تحت تسلط استعمار گرانهء خود شکنجه کرد ه بود و از سوی دیگر در سطح پائین و در سطح انفرادی احترام حقوق انفرادی و بشر ی را می دانست. به همین دلیل اقبال نه زندانی شد و نه با قدغن های فکری مواجه شد. اقبال گرچه مخالف تمدن غرب و ضد استعمار بود باز هم دولت انگلیس وی را محاکمه نکرد. شاید علت آن این باشد که اقبال هیچ وقت به مبارزه مسلحانه دعوت نکرد. وی از هیچ دولت مخصوص ، فر د، گروه و یا قوم را هدف تنقید قرار نداد. وی با هیچ گروه مبارز و بنیاد گرا در رابطه نبود. وی در حزب مسلم لیگ شامل شد. سخنرانی کرد و با امنیت کامل تکاپوی سیاسی خویش را ادامه داد. موضوع بحث ما این نیست که روابط سیاسی اقبال با دولت انگلیس در هند چگونه بود. بلکه ما فقط این را می دانیم که شعر اقبال یك باران آتشین است بر خرمن استعمار گران و استعمار گران. و پیام وی یك شورشی علیه دولت های استعماری به چشم می خورد. شریعتی با نوشتن دو اثر قوی اش که راجع به شخصیت و اندیشهء اقبا ل میباشد شخصیت و افکار علامه اقبال را در داخل جامعهء ایران و بویژهء در بین طلاب و حوزهء علمیه و در بین دانشجویان دانشگاهی معرفی کرد. این کار وی بی سابقه بود و فقط با نوشتن دو اثر محدود نیست بلکه در سخنرانی هایش و در درسهای دانشگاه و در درسهای ارشاد نیز فکر و اندیشهءاقبال را در قالب نثر بیان می نمود. شریعتی در کتاب ما واقبال شخصیت علامه اقبال را و افکار وی را برای مسلمانان و بویژه برای مردم جهان سوم بسیار مهم تلقی می کند. در همین کتاب وی تا حدی از علامه اقبال ستایش می کند که وی را " علی گونه" می خواند. پس معلوم میشود که هیچ شیعه حاضر نیست کسی را مانند مولایش قرار دهد و در این جا میتوان میزان علاقه مندی شریعتی را با علامه اقبال دانست که وی تا چه حدی اقبال را دو ست می داشت. هر شیعه ای که این خطاب را به کسی می دهد قبل ازان هزار بار می اندیشد و بعداز آن این خطاب را به وی می بخشدو شریعتی در کتاب ما و اقبال در چندین موار د هنگامیکه از علامه اقبال ستایش میکندوی را علی گونه قرار می دهد.

د کتر اعوان نیز به این عقیده است که این یك افتخاری است که یك ایرانی به یك شاعر شبه قارهء هند بخشیده و وی را " علی نما" خوانده و نه فقط به این خطاب اکتفاء نموده بلکه وی را مربی و استاد افکارش نیز دانسته است. [۱۲] علاوه بر نوشتن کتاب ما واقبال در یکی از برنامهء میز گردش هنگامیکه چند تن از اشخاص سر شناس ارشاد ایراد گرفتند که شما چرا از اقبال این قدر ستایش می کنید که وی در شان امام جعفر صادق حرف های خوبی نزده است. در پاسخش شریعتی اشعاری را می آورد که در شان فاطمه الزهرا و در مدح حادثهء کربلا نوشته است و با بسیار پاسخ مدلل میگوید که منظور اقبال امام جعفر صادق نیست بلکه دو خائنین هند بوده که بنام میر جعفر از بنگال و میر صادق از دکن با انگلیس ها یك دست شدند و علیه مسلمانان شوریدند.

فصل دوم: موازین فکری شریعتی و اقبال

بسیاری از مشترکات فکری و هم خیالی و هم نظری در بین این دو دانشمند دیده میشود. گرچه این هر دو افراد در دوره های مختلف و در شرایط مختلف زندگی می کردند و با اندکی فرق زمانی و مکانی اینها افکار مشترك و درد های مشترکی داشتند و هدف شان نیز یکی بود. راهی را که علامه اقبال قبل از ۱۹۳۸ میلادی آغاز کرده بود و در همین سال آن را به پایان رسانید، همان راهی را شریعتی در سال ۱۹٤٤ میلادی آغاز کرد و تا حیاتش ادامه داد. هدف اقبال بیداری مسلمانان بود و سعی می کرد بطور مسالمت آمیز مسلمانان از چنگ انگلیس خود را نجات داده، سر نوشت شان را بدست خود شان بگیرند. اشعاری را که علامه اقبال سروده است دران فلسفهء مهمی را که بیان نموده همان فلسفهء نیچه است که توسط آن ملت آلمان بر خاست و خود را شناخت. همان فلسفهء نیچه را با آمیزش تعلیمات اسلامی کمی نرم تر ساخته بشکل 'فلسفهء خودی'' و "مرد مومن" بیان نمود. فلسفهء ای را که نیچه "ایگو" میخواند آن را اقبال به شکل خودی در آورد. و آدمی را که نیچه داشت میساخت "فوق بشر" بود و همان ر ااقبال مردِ مومن خوانده با ارزشها وتعلیمات اسلامی اش ممزوج ساخت.

اقبال در شبه قاره و شریعتی در ایران هر دو کار مشترکی را انجام دادند. اقبال توسط اشعارخودش ملتش را خواست از خوابِ گران بیدار کند و شریعتی توسط سخنرانی هایش همان پیام را بشکل نثر بیان نمود و در بیداری ملتش بکار برد. افکار و نظریات این دو دانشمند تا حدی مماثلت فراوانی دارند. موضوعی ر اکه علامه اقبال در قالب شعر سروده و بیان نموده است همان موضوع را شریعتی در قالب نثر در سخنرانی هایش بیان نموده است. و فقط در نثر های شریعتی میتوان این گونه مضامین مشترك را تلاش کرد. این کار گرچه دریا را در کوزه گنجانیدن است چون فکر هر دو دانشمند در هر مورد یکسان است و نمی توان همه ابعاد فکری آنها را با مثل ها درین جا بیان کرد ولی میتوان افکار مهم این دو را که بیشتر به آن تکیه دارند بیان کرد. درین جا این دو نویسنده که هر دو در دوره ء حیاتشان زیر سلطهء استعمار بوده اند. گرچه شریعتی مستقیماً زیر سلطهء استعمار نبود ولی شاه ایران کم تر استعمار غربی نبود و یگانه کار شریعتی بیداری، باز گشت به خویشتن و رهایی از ظلم و بیداد شاهی بود که بیان گر جرئات و شهامت وی میباشد.

شریعتی در بیشتر موضوعات و اندیشه ها با علامه اقبال هم فکر و هم نظر به چشم می خورد و در بعضی از موارد وی در هنگام سخنرانی هایش از علامه اقبال نیز نام می برد ولی بدون ذکر شعر فکر علامه اقبال را در قالب نثر ذکر می کند. درین جا موضوعاتی که مشترك المضمون اند و یا قریب المضمون اند ذکر می گردد.

یکی از شاخص های مهم علامه اقبال حرکت و عمل در زندگی است که توسط آن میخواسته در رگهای مردم شبه قاره خون گرم را جاری کند. و در این ضمن برای توضیح حرکت و عمل وی از

پرنده ء باز نام میبرد و از آب و مدو جزر و کوهستان نام می برد۔ اگر همهء آثار علامه اقبال دیده شود در لابلای هر صفحه به نحوی این فلسفه پوشیده است و با شکل های مختلف و با آوردن تعبیرات و مثال های مختلف این فلسفه اش را توضیح داده است۔

درمیان شاعران پارسی گو اقبال جای ویژه ای دارد۔ می گویندر سرودن اشعارش سبب انتخاب فارسی آن بوده که اشعارش برای مردم ایران و افغانستان و تاجکستان مفهوم بماند۔ و ازین رهگذر فکر اتحاد اسلامی راکه در برخی از آثارش بچشم می خورد تبلیغ کند۔ برخی نیز دلیل آن را ارادتش به مولاناجلال الدین رومی و نفوذ شدید فرهنگ و ادب ایران می دانند۔ لذا هر چه بود وی با شیفتگی و عشقی که به ادب فارسی و ایران زمین داشت و با داشتن جنبهء جهانی خود اشعاری پر مفهوم از خود بجای گذاشت که در آنها فرهنگ ایران و کشور ایران جای خاصی دارد۔ وی در اشعار خودش خواستار رستاخیز مشرق است ۔دکتراسلامی ندوشن در مقدمهء کتابی بنام " دیدن دگر آموز، شنیدن دیگر آموز "[۱۳] که گزیدهء اشعار اقبال است می نویسد: "اقبال تا حدی شبیه ناصر خسرواست شعر می گوید تا خاصیت " درمانی" بجوید"۔ اقبال برای زن و معشوقی نمی سراید۔ موضوع شعر و کلام او مردم هستند در شعر او همواره با عصب و خون سروکار داریم۔ با انسان زنده گوئی همه جا به او نوک پا می زند که بر خیز !،، اقبال شاعر انسان دگر گون شونده است که باید تغیر بنیادی را از خویش شروع کند تا این خود بخود به تغیر اجتماع بیانجامد" ۔ اقبال عاشق جستجو و حرکت است آرامش و رکود را مادر تمام دردها و عقب ماندگی ها می داندو می گوید۔" حیات جاویدان اندر ستیز است"۔ و هستی را بسان موج می بیند آنجا که می گوید: "گر نروم نیستم" از اندیشهء تلاش و حرکت لحظه ای غافل نیست و غایت هستی را در این رباعی بیان می کند:

چه پرسی از کجا یم ، چیستم من — به خود پیچیده ام تا زیستم من

درین دریا چو موج بیقرارم — اگر بر خود نپیچم نیستم من

در جای دیگری همین فکر را که آهنگ دوار انگیز مولوی است چنین بیان می کند۔

تپش است زندگانی، تپش است جاودانی

همه ذره های خاکم، دل بیقرار بادا

مانند شریعتی،اقبال آرزوی پُر شور و هیجان دارد۔ آرزو و طلب را مزین هم می داندو تب و تابی را که بدنبال دارد و خطری را که احتمالا این شور و حال با خودمی آورد بجان می پزیرد۔ در نظر او رسیدن یا نرسیدن به مقصد مهم نیست۔ مهم داشتن آرزو و کوشش در حصول آنست۔

بر آید آرزو یا بر نیاید

شهید سوز و ساز آرزویم[۱۴]

دکتر اسلامی ندوشن رکن دوم اندیشهء اقبال را " خود آگاهی" می داند۔[۱۵] خود آگاهی چیست؟ از مجموع ابیات اقبال چنین بر می آید که خود ی در نظر او پی بردن به نیروی درونی خویش و بکار

گرفتن آنست؛ مجموع استعداد ها را به اراده و استخدام خود در آوردن. گفته میشود که فلسفهء خودی یا خود آگاهی که آنقدر اقبال بر آن تکیه دارد استقلال نفس است، غنای درونی که منجر به منش بارآور می شود، کسی که به درون خود دست یافت و به کشف منبع نیروی آن پرداخت دنیائی در درون خویش می آفریند که جا نشین همهء کمبود های دنیا ی خارج می شود. دنیای است پهناور و سر شار از چاره ، ثروت و جاه و توانائی و سایر تعین ها و نعمت های زندگی ناچیز می نمایند، در چشم کسی که پنجره ای به افق درون خود گشوده است. گذشته ازین می دانیم که این یك قاعده ء روانی است که آدمیزاد هر گاه از اوضاع و احوال و چاره های بیرونی دل زده و نومید شده است. به درون خویش روی برده است.

دانشمندان بزرگ اسلامی گفته اند که هر کسی که خود را شناخت به شناخت خدا و جهان دست خواهد یافت یعنی دنیای صغیر وجود او نمونه و نموداری از دنیای بزرگ بیرون خواهد شد، و او که ارزیاب دائمی شخص خویش می باشد، خوب و بد جهان را، در خوب و بد خویش می بیند و بدینگونه ارتباطی میان او و سایر اجزاء عالم برقرار می گردد، و همدلی و یگانگی انسانی در جهان پدید می آید. اقبال نتیجه ای را که از شناخت خود می گیرد بیشتر ناظر به بکار بردن نیروی درون است که از شور بر انگیخته شده است. این نیرو باید در جهت تکامل فردی و رستا خیز قومی بکار افتد.

مانند علامه اقبال، افکار و زندگی دکتر شریعتی، رویهمرفته زندگی پرخاشگر و ستیزه جویانه است. این مرد روشن فکر، در سراسر حیاتش، با کشمکش ها و مقاومت های گدازنده دست به گریبان بود. با این سخن، شریعتی در صف کسانی قرار می گیرد که از یك سو با نظام حاکم درگیر بود و از سوی دیگر با افکار کهنهء سنتی گرایان پس در چنین وضعی شریعتی توانست توسط افکار تازه و روشنش فکر اقبال ر ادر جامعه اش به گوش سامعین برساند. همانند زندگی اش فکر شریعتی نیز فراز و نشیب های داشت. و طبق زمان در حال رشد و تکامل بود. خیلی از حرفهای را که در اوایل زندگی ا ش گفته بود میبینم که در دورهء زندگی بعدی اش آن را تکرار نکرده است. و موضوع تازه تری و زیبا تری را پیش گرفته است. درین فراز و نشیبها گاهی شریعتی را می بینیم که در مجالس روشن فکران سهم دارد و برای ایجاد یك فضای تمدن و جامعهء پیشرفته تلاش دارد و گاهی در اغلب سخن رانی های خود رو به سوی گذشته و اسلاف دارد و یك گونه دچارماضی گرایی Nostalgia میشود. به واقعات گذشته رجوع می کند واقعات و شخصیت های تاریخی افتخار می کند و سخن میگوید.

آنچه در سراسرزندگی دکتر علی شریعتی با روشنی بسیار به چشم میخورد، روان عصیانگر، ستیزه جوی، پرخاشگر و نا آرام اوست که از نابسامانی های اجتماعی، بیدادگری ها و دو رنگی های سیاسی و نارواییی و مجهولیت طبقهء روحانیون مسلط بر تارو پود زندگی و جامعه ایران و سایر کشورهای اسلامی بخصوص و کشورهای دیگر شرقی بالعموم به چشم می خورد و ناله و فریاد می کند.

در روزگـاری که شریعتی میزیست ایران با پیشرفت های اقتصادی و مـدرن گرایی رو برو بود. شریعتی در عیـن حال در یك دوره‌ءمتجدد و روشن خیالی و مـدرنیسم می زیست ـ در نیمه‌ء سده‌ء بیستم میلادی و با به صحنه آمدن رضا شاه پهلوی، کشور ایران با دگر گونی های نسبتا چشمگیر اقتصادی، سیاسی، اجتمـاعی و فـکـری رو بـه رو شد. از یك سو ازکشور همسایه‌ء شمال ایران صدای حقوق کار گران وزحـمـت کشان بلند شدو از سوی دیگر صدا و رنگهای تمدن و فرهنگ غربی در ایران پخش شد که آهسته آهسته جـامـعه و فکر املی ایران را از داخل می مکید. همراه با تکنولوژی غربی روش و افکار غـربی نیـز در جـامعه‌ءایران نفوذ پیدا کرد و در قشر جامعه راه کشود، شیوه های زندگی اروپایی زمینه هـای جـلـوه گری یافتند. پدیده های فرهنگی مغرب زمین رخ نمود ند. در لابلای این دگر گونی ها، روحـانیـت نیـز رنگ دیـگری به خود گرفته بود ـ یك طبقه ی خاصی که داشتند به سر خود عمامه می بستنـد و قبـای سیـاه را در بـر داشتنـد، به مسائل و موضوعات دینی تسلط داشتند و هیچ نمی خواستند کسی در این حرفه بدون لباس مخصوص وارد شودو یا در افکار املی آنها شگافی ایجاد کند.

در شبـه قـاره نیز علامه اقبال که نه عالم دین بود و نه آخوند حرفه ای ولی یکی از چهره های برجسته ء روشـن فـکـران جهـان اسـلام در قرن بیستم شناخته شده است ـ بدون شك وی در راستای بیداری توده علیه استعمار گران قلم و علم خویش را مبدل اسلحه بکار برده، در بین روشن فکران معاصر خویش از همـه پیش روتـر و سـاربان قافه بود. کشور های جهان سوم که در ریسمانهای جهل، فقر و گرسنگی شـکـنـجـه شده بودند این گونه روشن فکر خیلی کم نصیبشان شده است. وی شعور سیاسی توده شبه قاره را بیـدار کـرد و در قـلـب هـای مـسـلـمـیـن عـکـس واقعی اسلام و صلابت اسلام را بر انگیخت و انسـانهـای را که مغضوبین زمین و رانده شدگان جامعه بودند درس خودی و خود داری بخشیده، آنها را از نیروی سری و مرموز شان باخبر ساخت. علامه اقبال از علوم غرب و شرق احیاناً آگاه بود. بدین وسیـله از مسائل و گرفتاریهای زمان خویش نیزمطلع بود ـ وی کهنه گرا نبود. بلکه سنتهای با ارزش و پر بهای سابق رابا خود گرفته در زمان حال ازان بهره برداری می کرد. گذشته ای که روح جامعه و پر بـار تـریـن فـرهـنـگ ما در آن نهفته است ـ وی بر پایه های ارزشهای سابق و عمل کرد های حال بنای عـظیـم آیـنـده را استـوار مـی ساخت و نه تنها توسط کلام خویش روشن فکران شبه قاره را تحت تاثیر خویش قرار داد بلکه در کشور های دیگر اسلامی نیز روشن فکران مسلمان از فکر و اندیشه‌ء والای آن استـفـاده کـردنـد. و مـخـاطـب اقبال بیشتر فارسی دانانی بودند که یا در ایران و یا در افغانستان مستقر بودند ـ اقبال توسط اغلب اشعار فارسی خویش بیشتر پیام خویش را و غنی ترین سرمایه‌ءفکر ی خویش را در قالب شعر فارسی ریخته به فارسی دانان عرضه داشت. چون کشور ایران همسایه و هم جوار هند بود و زبـان فـارسـی نیـز زبـان رسـمـی کشور بود اهل ایران توانستند بیشتر به فکر و اندیشه ی اقبال پی ببرند.

آثـار شریعتی، زیستنی دیگر به جامعه آموخت. تحول در بینش، روش و منش ادبیاتی را همراه آورد که

در سبك ادبی مان یك اضافهء خوبی است- درونمایهء نثر شریعتی را در دوره ء ادبیات گذشته نمی توان یافت؛ چرا که در نثر گذشتهء ما گفتار و روش سخن چنین با این جهان بینی و نگاه به عقاید و مضامین و فرهنگ اسلامی تحقیق نیافته بود- و شریعتی موضوعات دینی و عرفانی را با بهترین نمونه های نثری بیان نموده است- اگر بپذیریم هر تحول اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، ادبیاتی همرنگ خویش را خواهد پرورد، هر چند انقلاب و ادبیاتش ریشه در ادبیات کهن دارد که آبشخور اصلی آن فرهنگ عظیم همین بیان عقاید دینی است که آغاز گر آن دکتر علی شریعتی بوده است- در آثار شریعتی مضامین قرآنی، شور شیعی و بارز تر از هر چیز، فرهنگ عاشورا، در تار پود نثر و شعر و گفتارهای آن بزرگوار دمیده است- شهادت، گذشت از همه ی هستی، حیات و تپش نو به جامعه بخشید- همین باور، صحنه های را رقم زد که هر یك فرد بی پروائی از مرگ، بیش از هر چیز در سیمای مردی تجلی داشت که سرفراز آزمون مبارزهء علمی شریعتی بود- مردی که می گفت دوست دارم درمیان شما باشم و بمیرم-این روشن فکری شریعتی،بیداری و رستاخیز روشن فکری و عاشورایی، نسلی را پرورد که به شوق در میدانهای انقلاب می دویدند- این پیام نو شهادتها، شاعران را به سروده هایی می رساند که مانند اشعار خود گرایی علامه اقبال مردم را به میدان های مبارزه می خواند و تاثیرش بیشتر در افکار جوانان بود-علامه اقبال نیز رنگ شعر را عوض کرد- شاعرانی که در دوران علامه اقبال از مئی و معشوق و از زلف و رخسار ستایش می کردند- اقبال روش را تغیر داده و گفته که نغمه کجا و وی کجا، ساز و سخن بهانه ایست- در اصل وی ناقهء بی زمام ملتش را بسوی قطار می کشید-و کسانی که عمر شان را در سرودن و ستایش عشق های مجازی و سیما پرستی ضایع می کردند، آنها را توصیه می کرد که ای شاعران، صورت گران و افسانه نویسان بی چارهء هند، در اعصاب شما بدون زن هیچ چیزی نیست-علامه اقبال دین را بایك تفکر روشن و منطقی به مردم رساند- از ارزشهای متعالی سخن گفت و از خرافات دوری جست-وی که در کتاب Reconstruction of Religious Thought in Islam فلسفه وموقف دینی خودش را بیان نموده علیرغم عقاید اهل سنتش قایل به اجتهاد به نظر می آید و در مسائل فقهی معترف و خواهان اجتهاد است ولی این اجتهاد مانند اجتهاد شیعی نیست بلکه اجتهاد را کار روشن فکران و دانشمندان می داند نه کار آخوند ها که فقط چند کلمه از مسائل دینی آموخته باشند-

مانند علامه اقبال شریعتی نیز از عقاید مذهبی عامه گریزان بود- بعضی از رسومات مذهبی و شبیه مذهبی را که بعداً رایج ساخته اند شریعتی با شهامت کامل در مورد آن سخن می گفت، و ایراد می گرفت (رجوع شود به کتاب "پدر و مادر ما متهمیم")- ماندعلامه اقبال شریعتی یك نوع تجدد را با مذهب متجدد هم آهنگ می ساخت و چیزی که طبق خواست های زمانی نمی بود ،رد می کرد و با احساس مسئولیت راه های نجات بخش را عرضه می کرد -در جایی شریعتی میگوید که ای کاش بجای سوگواری و گریه بر شهاد ت و مظلومیت حسین و اسارت خاندانش ما هر سال بر مرگ و

جهالت خود و اسارت زندگی و اندیشه مان در بند سنت های انحرافی و عقاید جاهلانه مان محافل سوگواری و سینه زنی و زنجیر زنی تشکیل دادیم. سر گذشت حسین و انقلابش، همچون سر گذشت تشیع و امامت تشیع در جامعه مانشان میدهد که هر گاه ملتی منحط می گردد و فرهنگش منحرف و فقیر میماند چگونه حیات بخش ترین معانی و زیبا ترین چهره های انسانی مرگ آور و زشت و مسخ میگردد و شریعتی درین جا اظهار تاسف می کند که مردم ما که خود شان زیر سلطهء ظلم و جبر زندگی می کنند و بر حسینی می نالند که آزادانه زیست، جوانمردانه جنگید و آزادانه کشته شد.

شریعتی و علامه اقبال هجرت را عامل مهم در تغیر سرنوشت بشر تلقی می کنند. خواه این هجرت مکانی باشد و یا انسان در وجود خودش سیر دوام را ادامه داده از حالتی به حالتی تغیر وضع دهد. شریعتی در جای در مورد همین هجرت درونی گفته است که آدم یك مهاجر ابدی در خویش است، اگر ایستاد دیگر نیست، رنج ها، نا هنجاری ها و ضربه ها و حتی بد بختی ها، در رفتن، قابل تحمل اند و حتی خوشبختی اند و تمام خوش بختی ها ، در ماندن ، هولناك و مرگ آمیز و بداست.و در جای دیگر میگوید که انسان معجزه ایست که از سنگ سر میزند و آنها که گستاخی آنرا داشته اند که تقدیر را بشکنند و خود بر پیشانی خود بنویسند، درختهای لجوجی بوده اند که از کویر روئیده اند و در آتش برگ و بار افشانده اند .[١٦]

در بارهء فلسفهء علامه اقبال ،ادیبان معاصر بیش از این گفته و نوشته اند که در اینجا لازم به تکرار باشد. تنها به ذکر این نکته اکتفا می شود که او نخستین شاعر شبه قاره بود که طبق اوضاع زمان خود جامعهء مذهبی خویش را به مفهوم امروزی ، طرز تفکر و اندیشه ء اقشار مختلف مردم و بنیادهای بسیاری از سنن اسلامی ساخت. علامه اقبال از قید و دایرهء مسلك و گروه بیرون جسته افکار ماوراء مسلکی و گروهی را برای مسلمانان بالعموم عرضه نمود.پیش از شریعتی علامه اقبال یك نوع نوگرایی مذهبی، تجدد (با وصف خاصش) روشن خیالی و قوهء برداشت ر ادر بین مسلمانان رواج داد.

پس از علامه اقبال همین کار را تا حدی شریعتی انجام داد ولی بطور کلی از قید و بند های مسلکی و گروهی نتوانست خود را بیرون آورد. و در بعضی از موارد دچار چنین مشکلی به چشم می خورد. وی در مبارزات سیاسی اش سمبلی برای همهء گروه ها و مسالك اسلامی شده بود. او که یك مبارز سیاسی نبود ولی مبارزات سیاسی او عطشی بود برای درستی ـ تشنهء عدالت و حق بود، و می اندیشید که در این مبارزه حقی را ادامیکند و یا خودش را به خودش می رساند. این چیز ها را می دید. مناعتی که در او تظاهر می کرد در همین زمینه بود، یعنی در ارتباط با انسان امروز و مسائل او بود.بی گمان به صحنه آمدن شریعتی و شهرت آثار وی از جهت بسط فکر و وسعت نظر و قوت تصرف در الفاظ و معانی و آمیختن بحث و استدلال و نظربا لطف و ذوق و حال و شور و هیجان آتشین در زبان فارسی بلکه در معارف اسلامی بی نظیر است و از ینرو اکثر آثار روشن فکران غربی و دانشمندان بزرگ اسلامی را تحت الشعاع قرار داده و دل و اندیشهء نژاد نو و جوانان را شیفتهء خود ساخته است. خاصه

که شریعتی سبب وسعت نظر و کثرت اطلاع و احاطه بر آثار و ادبیات غربی و همچنین ادبیات عرفانی اسلامی، هر نکته ء دقیق و هر موضوع که با اوضاع زمان و مکان ربطی می داشت با تصرفی که شائسته ء آن چنان فکر و بیان آسمانی است در آثار بدیع و نو آیین خویش مندرج کرده و با یك روش تازه و گوارا مسائل گوناگون مذهبی، اخلاقی ، فلسفی و اجتماعی را در قالب لطافت بیان ریخته ابراز نموده می نمود۔

پس از شریعتی نیز با پیروزی انقلاب اسلامی و نظام مولود آن منشاء چنان دگرگونی های ژرف در ابعاد گوناگون زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم ایران شده است که بر رسی و سنجش دقیق ماهیت و پیامد های آن سالها و نسل ها ادامه خواهد یافت۔ ما در پاکستان دانشمند بزرگ شبه قاره علامه اقبال را شاعر ملی و مفکر ملی و حکیم الامت خوانده درسطح کشور وی را به رسمیت شناخته به خدمات وی ارج می نهیم ولی در مقابل علامه اقبال ،در نظام جمهوری اسلامی جایگاه شریعتی تا اکنون مشخص نیست و فعلاً نظام جمهوری اسلامی در مورد شخصیت و مقام شریعتی خاموش بوده و شخصیت وی را مشخص نکرده است۔ بعضی از طبقهء روحانیون مخالفت های دارند با نظرات و افکار شریعتی و لی یك سری از جوانان و نو تحصیل کرده ها شریعتی را می ستایند ۔با آمدن سید محمد خاتمی سانسور کتاب های شریعتی نیز از بین برده شد و در بازار کتاب نیز آثار شریعتی کم کم دیده میشد۔ ولی چون هوا داران خاتمی در عین حال دوست داران شریعتی نیز بودند و کسانی که روشن فکر هستند و با شریعتی علاقه مندی دارند آنها دست به چاپ و انتشار آثار شریعتی میز ندو در کشور های هم جوار وحوزهء فارسی زبانان نیز شریعتی در بین روشن فکران غیرمذهبی بیشتر نفوذ دارد۔

شریعتی در طول حیاتش همیشه از دو نوع کار نفرت داشته که می خواسته آن در زندگی اش عملی نگرددـو میگوید، من از دو کار نفرت دارم ؛ یکی درد دل کردن که کار شبه مردهاست، ویکی هم از خود دفاع کردن ، برای تبرئه خود جوش زدن، که کار مستضعفین است ، آدم های سست۔ شجاع به همدرد نیاز مند نیست، از ناله شرم دارد۔ مرد پاك را نیز زندگی و زمان تنها نمی گذارند۔ زندگیش از او دفاع می کند، زمان تبریئه اش می کند، پلیدان هر گز پاکدامنی را نمی توانند آلود۔ هر چند سنگ ها را بسته و سگ ها را رها کرده باشند![۱۷]

وضع زندگی شریعتی در آخرین دورهء حیاتش با زندگی سید جمال الدین افغانی می ماند که ازین در رانده و از آن در نیز ناامید بوده است و مانند قول سید جمال الدین افغانی :۔" نه کافرم به خود می خواند و نه مسلم از خود می داند۔ از مسجد مطرود و از دیر مردود۔ حیران شده ام که به کدام آویزم و با کدام به مجادله بر خیزم "۔[۱۸] در چنین وضعی که شریعتی از وضع نا بسامانی های روزگارش و دسیسه های درونی جامعه اش نا امید میشود چنین فریادی را سر می کشد: " همه چیز از دست می رود، ملت ما مسخ می شود و غدیر ما می خشکد وبر جهای بلند افتخار در هجوم این غوغا و غارت بی دفاع

مانده است"۔[۱۹]

دکتر علی شریعتی به این معنی مانند علامه اقبال یك اصلاح گر و یك روشن فکربود که در مقابل جمودی که در جامعه اش طاری بود تحرك را ایجاد کرده علیه هر نوع روشی شورش کرد که باعث رکود و عقب ماندگی فکری توده می شدوی در عین حال یك صاحب ایدئیولوژی مذهبی رادیکال نیز بود و هنگامیکه راجع به امامت و خلافت سخن می گفت عصبیت ملی خود را نشان می داد۔ وی نه چندان سنت گریز بود که از همه سنت ها مفرور باشد بلکه تلاش می کرد نظریه های تازه بر بنیاد جنبش رادیکال اسلامی بویژه آئین شیعی وشاخصی ، برای بر خورد با بحران عظیم اجتماعی یعنی عقب ماندگان ، استعمار زدگی و استبداد بنا کند۔

مانند علامه اقبال ،دکترعلی شریعتی تلاش می کرد تا چیزی تازه ای خلق کند زیرا با موارد سیاسی و اجتماعی تازه ای رو برو بود ۔ او نقاد و متعلق به منش اجتماعی رادیکال بود، رادیکالیسم اومانند جهان سومی فرانتس فانون بود امانمام تلاشش تئولوژی اسلامی را که تئولوژی شفاف صدر اسلام بود با آموزه های شیعی می خواست۔ اوبیشتر از فلسفه بر کنار ماند اما جامعه شناسی سیاسی او که با نظریاتِ دورکهیم ، وبر، مارکس و فانون آمیخته بودیك چیزی نو بود که برای نژاد نوین گوارا بود۔ در عرصه های اجتماعی او از شش عرصه ، حقیقت، عدالت، زیبایی، آزادی، رفاه و بالندگی، بیشتر به حقیقت و عدالت می پرداخت اما از طریق راههای علمی که می توانست از آموزه های قرآن و پیامبرو طبقهء انتلکتویل مذهبی برخیزد۔ [۲۰] شریعتی نمی توانست و امروز نیز پیروان ناب او نمی توانند ریشه های بی عدالتی و خود کامگی را چنان دریابند که برای حرکت به سمت حذف رفائی آنها راههای مطمئن و نیروی پائیدار را تدارك ببیند۔ به این ترتیب اندیشهء شریعتی نه به این دلیل که ایدئیولوژی رادیکال داشت بلکه بر عکس به خاطر آنکه بقدر کافی رادیکال نبود گاه گاهی با نظریات کارل مارکس ودیگر دانشمندان غربی آمیخته می شد۔ در بیشتر عرصه های اجتماعی از آزادی و عدالت سخن می گوید که دران زمانی که سوسیالیسم نصف جهان را زیر سلطه اش در آورده بود، شریعتی نیز تحت تاثیر آن قرار گرفته بود و در اسلام موضوعاتی را بر می جست که پاسخگوی تحولات و جنبش های معاصرش باشد۔

دکترعلی شریعتی و علامه اقبال دارای اوصاف و خصایص مشترك بودند۔ هر دو ضدا ستعمار بودند و از هر نوع ستایش بی جا و قصیده سرائی و مدح بیزار بودند ۔ شریعتی بی باکانه زیست و علامه اقبال نیز علیرغم تبعهء کشوری که زیر سلطهء انگلیس بود و محکوم علیه انگلیس بی باکانه حرف زد۔ علیه آنها و برای بیداری مردم شبه قار ه با زبان مرموز پیامش را رساند۔ از سلطان تیپو و حیدر علی تعریف می کرد که ضد استعمار انگلیس جنگیدند و کشته شدند۔ شریعتی نیز از هر نوع غلامی و حلقه بگوش بودن آزاد بود و طوری که خودش مصرع سعدی را در یکی از اشعارش می آورد و میگوید که :

ع نه خداوند رعیت و نه غلام شهریارم

اقبال نیز مانند شریعتی که در واقع بنده‌ء حق بوده از هر نوع نیاز و مقام آزاد زیسته و مانند شریعتی نه خداوند رعیت بوده و نه غلام بادشاهان، بلکه مانند سرو آزاد، رها و سر بلند زیسته است.

ـ بنده‌ء حق بی نیاز از هر مقام نی غلام اورا نه او کس را غلام [۲۱]

علامه اقبال و شریعتی هر دو عرفانی را می پزیرفتند که سازنده باشد و در نهاد و سرشت بشر تغیرات مثبتی را بوجود آورد. علامه اقبال این گونه علم عرفانی را از اهل هنر نه بلکه از اهل نظر می گیرد و اهل نظر تنها کسی است که در عرفان بزرگ اسلامی دسترسی داشته باشد.

ـ صد کتاب آموزی از اهل هنر خوشتر آن درسی که گیری از نظر [۲۲]

دکتر علی شریعتی نیز هنگامیکه در روستایش در کویر با پیر قناتی رو برو می شود از وی درس نظری می گیرد و در طول عمرش آن درسی که آن پیر مرد قناتی داده بود ، زندگی اش را بطور کلی عوض می کند. در کتاب کویر هنگامیکه راجع به کاریز شریعتی دارد صحبت می کند داستان آن قناتی در اصل داستان پیر مرد عارف است که شریعتی از وی نکته های عرفانی را آموخته بودو پس از آن روز شریعتی احساس می کرد که گویا پا برهنه روی انگار ایستاده است و یك نوع هیجان عرفانی را در خودش احساس می کرده است. داستان کاریز را در صفحات ۲۹۳ الی ۳۰۱ آورده است و مفهوم داستانش همین شعر اقبال است که از اهل نظر باید آموخت. شریعتی درس اهل نظر را مقدم بر هنر و مدرسه و کتاب می داندو آن پیر قناتی که درس اهل نظر را به شریعتی آموخت تنها روحی بوده که برای بیداری وی تعین شده بوده." من گاه فکر می کنم که او روحی بزرگ و اسرار آمیز بوده است که برای بیدار کردن من، مامور شده بود تا نخستین درس را به روان این کودك، که در آینده آتش های بسیاری در او شعله خواهد کشید ". [۲۳]

در موضوعات مذهبی و اجتماعی شریعتی دسترسی کاملی داشت و در بین روشن فکران هم عصرش قبل از انقلاب و تا سال های اول انقلاب اسلامی رونق فراوانی داشته ولی با مرور زمان چون هر چیز دارد عوض میشود و گفته های که در ده سال قبل یك الگو و قابل عمل محسوب میشد در ده سال آینده شاید تاثیر پزیر نباشد. شریعتی نیز با همین فورمول رو برو شد . در اوایل انقلاب اسلامی و قبل از انقلاب شریعتی زیاد فروغ یافت اما امروز مردم و وضع زندگی مردم جلو رفته و حالا مسائل مردم نیز فرق کرده است. امروز مسئله ء مذهب و شناخت هویت نیست بلکه مسئله ء اقتصاد جهانی، پیوستن با تمدن جهانی و دموکراسی و حقوق بشر است که نیاز مهم در بیشتر نقاط جهان محسوب میشود. بعد از انقلاب بر اثر تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که درمدت این سی سال و تحولات چشم گیر آزادی خواهی و پیوستن به عصر فن آوری و جهانی شدن تمدن و اطلاعات و تحولات سیاسی و اجتماعی جهانی به وقوع پیوسته، دیگر بحث ها ی شریعتی نیز بکلی دگر گون شده است .

دکتر علی شریعتی در شرایطی سخن گفت که فضای گفتمان در ایران جز رادیکالیسم انقلابی صدای دیگری را نمی شنیدو راه چاره دیگری را سراغ نمی گرفت. اما امروز سخن گفتن از فضایل علی و

فاطمه که درد مردم را درمان نمیکند. انسان پی خوشبختی هایش می گردد نه دنبال آئیدیال هایش. درین جاست که شریعتی و علامه اقبال هر دو شکست می خورند و گفته هایشان قصهء پارینه قرار میگیرد. اقبال در پی یك نظام خلافت پسمانده ء زمان خلفای راشدین بود. دموکراسی را فکر دوصد مغز خر می دانست. همچنین دکتر شریعتی در پی یك نظام فکری پویا مبتنی بر ارزشهای مترقی فرهنگ ایرانی اسلامی بود. و جوان شیفته دگرگونی را به جای تن دادن به شعارهای تند و انقلابی و دست زدن به عمل، به فکر و اندیشه ورزی و باز شناخت ارزشهای و هویت یابی خود وا می داشت. جملهء معروف او که " کفر آگاهانه بر تر از ایمان نا آگاهانه است"، اساس گفتمان انقلاب در اندیشه و در ارزشها بود که دکتر شریعتی به آن بیشتر تاکید داشت . سایر جریانات اندیشه، اعم از اندیشه، اصلاح طلبی ،سیکولریسم، بنیاد گرائی و تجدید نظر طلبی، هیچ کدام با همه اهمیت و گسترشی که پیدا کردند و روی آن صحبت ها شد و در بیشتر موارد نظر دکتر شریعتی ملاك قرار داده شد و روی آن صحبت شد ولی این همه در دهه های ۷۰ و ۸۰ نتوانست جایگزین بر تر و مناسب تری برای اندیشه ای شریعتی باشد. به گفتهء آقای توسلی،که این اندیشه دست کم در قالب روشنفکری دینی همچنان بی رقیب باقی مانده و بی نیاز بدان، همچنان احساس می شود. [۲٤]

شریعتی آگاهی کامل را برای درك مفاهیم دینی لازم می داند. و بدون آگاهی هر نوع عقیده و ایمان بقول وی تخدیر کننده است. ایمانی که آگاهانه نباشد ازان کفر بهتر است و طوری که در یکی از آثارش میگوید که "کفر آگانه بر تر از ایمان نا آگاهانه است". [۲۵]

و همین حرف را اقبال نیز با صراحت کامل اعلام می کند و شخصی که در حرم خوابیده در مقابلش فردی که در دیر در مقابل بُت ایستاده است و دلش بیدار است بهتر می داند. این هر دو دانشمند به این عقیده اند که ایمان عقیدهء کور کورانه نیست بلکه آگاهانه است. بر خلاف عقایدی که میگویند که ایمان بیاور و گرچه از دین هیچ خبر نباشی گویا درین جا این دو دانشمند آگاهی را ملاك قرا ر می دهند و بدون آگاهی ایمان فقط یك چیز کور کورانه و گمراه کن است.

ـ کافر بیدار دل پیش صنم به ز دینداری که خُفت اندر حرم[۲٦]

شریعتی در یکی از بحث هایش پیرامون روح های بزرگ و و روح های اندك می گوید که روح های اندك و بی سرمایه در بی درد ی به ابتذال می کشند. در وصال می میرند و پیر می شوند . روح های بزرگ گنجینه های بی شمار را در خود پنهان میگیرند. اینگونه روح ها امانت دار خداوند و همانند مسجود ملایك اند. [۲۷] علامه اقبال نیز درین ضمن با شریعتی هم فکر و هم نظر است و در مورد روح های اندك و بی مایه می گوید:

ـ این زمان جز سر بزیری هیچ نیست اندرو جز ضعف پیری هیچ نیست
قلب او بی واردات نو به نو حاصلش را کس نگیرد با دو جو [۲۸]

و در مورد روح های بزرگ چنین می گوید:

ـــ سجدهء کز وی زمین لرزیده است بر مرادش مهر ومه گردیده است
سنگ اگر گیرد نشان آن سجود در هوا آشفته گردد هم چو دود [۲۹]

یکی ازبحث ها و گفتمان های مهم علامه اقبال نظریهء خودی است و در دو اثرش در " اسرار خودی " و در "رموز بی خودی" اشاره به بازگشت خویشتن نموده است ـ بازیابی هویت خویش و خودی را بدست آوردن کار مرد مومن است ـ این همان مرد مومن است که نیچه آنرا " سپر مین" خوانده است و آئیدیال وی است ـ دکتر علی شریعتی " بازگشت به خویش و شناختن خویش " را به معنای محدود و محبوس شان در قالب های خودش به کار نمی برد ـ کسی می تواند " خویشتن " را بشناسد که درهمان حال، " دیگری " را می تواند بشناسد کسی می تواند فرهنگ و مذهب و نژاد و ذوق تاریخ خود را بشناسد که حتماً تاریخ و مذهب و زبان دیگری را بشناسد ـ اینست که تمام تلاش و آرمان ما، در عین حال که یافتن شخصیت گم شده و مسخ شده خود مان است ـ شناختن غرب و شناختن امواج جدید دنیای فعلی و تمدن امروزی نیز هست ـ شریعتی به ضعف های درونی جامعهء خود نیز اشاره می کند و تاکید می کند که "برای اینکه هر کسی ضعف وفساد و انحراف و پوچی خود را به گردن غرب بیچاره می اندازد و مارا از آن معاف می کند" ـ [۳۰]

درین جا به نظر می رسد که شریعتی خود و جامعهء خود را متهم به نادانی میکند ـ و همه کوتاهی های که در وجود جامعهء خودش وجود دارد با صراحت کامل بیان می کند ـ پس معلوم میشود که روشن فکر کسی است که فقط به حقیقت می اندیشد و می خواهد حقیقت را کشف کند ـ دکتر علی شریعتی ازین فراتر می رود و به این نظر است که تمایل به حقیقت، تنها یکی از شروط روشنفکر بودن است، شرط دیگر، بیباکی و آمادگی برای پژوهش عقلی است بدون واهمه از فرجام آن ـ درین جا مانند علامه اقبال شریعتی نیز خود شناسی را برای درك و هویت دیگران مهم تلقی میکند ـ دکتر علی شریعتی بین معرفت و بازگشت به خویش رابطه بر قرار می کند و می گوید: "قبل از هر کاری و قبل از اینکه به هر چیزی ایمان بیاوریم ، قبل از اینکه هر مکتبی را بپذیریم ، باید به خویش بر گردیم" ـ [۳۱]

در جای که علامه اقبال میگوید " دین ملا فی سبیل الله فساد " ، شریعتی نیز مانند علامه اقبال روحانیت را مستقیم تحت شعاع نقد علمی و منطقی قرار می دهد واین به همهء خوانندگان آثار شریعتی معلوم است که هیچ کس تا به امروز مانند شریعتی نتوانسته روحانیت را مورد نقد علمی قرار داده و آنها را همانطوری که هستند به مردم بشناسانند ـ

آقای سیف زاده دریکی از یاد داشت هایش از روزگار دکتر علی شریعتی نقل می کند که روزی در حسینیهء ارشاد، روحانی جوانی برخاست و از دکتر سئوال کرد چرا روحانیون چنین بی اعتنا بر شما می تازند، چرا این همه اتهام متضاد بر شما می بندند ـ شمارا وهابی، شیعهء غالی، کمیونیست و وابسته به رژیم ، وابسته به اجانب می خوانند ـ شریعتی می خواست پاسخ بگوید، استاد محمد تقی شریعتی گفت من پاسخ می دهم سخن او چنین آغاز شد: ماشین دودی در شاه عبدالعظیم تا زمانی که ایستاده

بود و متوقف بود هیچ کس اعتنائی به آن نمی کرد. اما به محض اینکه شروع به حرکت می کرد، بچه ها آنچه از سنگ و خس و خاشاك بود به طرف ماشین پرتاب می کردند، حال بیش از هزار سال آقایان هیچ کار مثبتی انجام نه داده اند، هیچ حرکتی نداشته اند و مسئله ای هم ایجاد نشده اما حال که شریعتی تحولی در نگرش مردم نسبت به اسلام ایجاد نموده این همه مورد اهانت و توهین و افترا می گیرد. به خاطر آنکه مردم از " حرکت" خوششان نمی آید.[۳۲]

شریعتی در مورد آن عده روحانیونی که جامهء تزویر را در بردارند می نویسد " دل بستن و امید داشتن به روحانیون بیهوده است" و معتقد بود که هیچ انقلابی نباید در دست روحانیون بیافتد. و اعتقاد داشت که پایه گزار اسلام منهای روحانیت باشد. همانطوریکه دکتر محمد مصدق پایه گذار اقتصاد منهای نفت بود. و یا در صفحات ۱۲ و ۱۳ با مخاطب های آشنا می گوید: من گاندی آتش پرست را بیشتر لایق شیعه بودن می دانم تا این روحانیونی که تا کنون هر چه فتوا ی داده است در راه تفرقه مسلمین بوده، یا کوبیدن هر حرکتی درمیان مسلمین، و یك سطر در تمام عمرش علیه بیست و پنج سال جنایت صهیونیست و هفتاد سال قتل عام فرانسه و صد سال استعمار و صد سال استبداد ننوشته و ولایت برایش مقام نام و دکان نان و چماق دست بوده است، به همین مراتب به تشیع نزدیك تر است و هزاران مطلب دیگر. علاوه براین در کتاب های فاطمه فاطمه است، تشیع علوی و تشیع صفوی و در پدر و مادر ما متهمیم نیز به همین موضوع اشاره می کند و در چندین موارد روحانیت را با سنجش علمی مقایسه می کنند. علاوه بر این در کتابهای مختلف ومتنوع دکتر علی شریعتی، مثلث به یاد ماندنی او، زر، زور و تزویر، حاصل همین نوع تفکر و برداشتی است. آخوند و شخص مذهبی که سمبل تزویر است اشاره ای است که چگونه خلق خدا را با نام و مقدسات خداوند فریب میدهند و در جامهء روحانیت چه کار ها می کنند. در آثارش هنگامیکه از بلعم باعور اظهار نفرت می کند اشاره به همهء سمبل های تزویر میباشد.

در شبه قاره علاوه بر سر سید احمد خان علامه اقبال بزرگ ترین پایه گذار روشن فکری مذهبی بود و پس از وی در سرزمین هند کسی پیدا نشد که راهش را ادامه دهد .مانند علامه اقبال شریعتی نیزپایه گذار جریان روشن فکری مذهبی در ایران بود. گرچه قبل از او بزرگانی مانند بازرگان، سحابی، طالقانی، در این راه سعی کردند . اما به اندازه دکتر علی شریعتی در این امر سترگ، نام آور و ماندگار نشدند. بعد از انقلاب نیز در داخل ایران روشن فکرِ برجسته پیدا نشد. ولی خارج از ایران عبدالکریم سروش که یکی از نظریه پردازان بزرگ قرن بیستم در خارج از ایران محسوب میشود برابر با دکتر علی شریعتی شهرت را بدست آورد.

علامه اقبال برای بیداری مردم و برای تکامل نظریهء خودی اش نظریهء عشق را اساس قرار داده آن را بر عقل و خرد ترجیح می بخشد. در همهء اشعار اقبال یك نوع دعوا بین عشق و عقل دیده میشود که در هر جا عشق را بر عقل و خرد برتری حاصل است . وی غرب را پیرو عقل و شرق را پیرو عشق می

دانـد. عـلامه اقبال از عشق یك برداشت خاصی دارد و این نظروی دارای ابعاد گوناگون میباشد. این عشـق کـه خـود را بـه مـصطفی (ﷺ) رسانیدن است ،یکی از اوصاف مهم انسان کامل میباشد. در بیشتر موارد علامه اقبال عشق رابر عقل ترجیح و برتری بخشیده توصیه می کند که توسط عشق خاك به افلاك رسیده و بدون آن نیل به سوی سعادت ناممکن یا حداقل ناقص میباشد.

شریعتی نیـز در بیشتر سخنرانی هایش عشق را برای تکامل شخصیت مهم تلقی می کند ـ دوست داشتن کـه نوعی از عشق است و یا بیشتر از آن در چندین آثارش آن را بیان نموده است. شریعتی می گوید که عشق جوششی یك جانبه است. به معشوقی نمی اندیشد که کیست ؟ اما دوست داشتن در روشنایی ریشه می بندد و در زیر نور سبز می شود و رشد می کند و ازین رو است که همواره پس از آشنایی پدید می آید، و در حقیقت، در آغاز دو روح خطوط آشنایی را در سیما و نگاه یکدیگر می خوانند.عشق زیبایی های دلخواه را در معشوق می آفریند و دوست داشتن زیبایی های دلخواه را در "دوست" می بیند و می یابد. عشق یك فریب بزرگ و قوی است و دوست داشتن یك صداقت راستین و صمیمی، بی انتها و مطلق. عشق در دریا غرق شدن است و دوست داشتن در دریا شنا کردن ـ عشق بینایی را می گیرد و دوست داشتن می دهد.عشق خشن است و شدید و در عین حال ناپایدار و نا مطمئن و دوست داشتن لطیف است و نرم و درعین حال پایدار و سرشار اطمینان. عشق همواره با اشك آلوده است و دوست داشتن سراپا یقین است و شك ناپزیر. از عشق هر چه بیشتر می نوشیم، سیراب تر می شویم و از دوست داشتن هر چه بیشتر، تشتنه تر،عشق هر چه دیر تر می پاید کهنه تر می شود و دوست داشتن نوتر. عشق نیرویی است در عاشق، که او را به معشوق می کشاند؛ و دوست داشتن جاذبه ای در دوست، که دوست را به دوست می برد. عشق ، تملك معشوق است و دوست داشتن تشنگی محو شدن در دوست. در عشق رقیب منفور است و در دوست داشتن است که "هواداران کویش را چو جان خویشتن دارند"؛ که حسد شاخصه ی عشق است چه، عشق معشوق را طعمه ی خویش می بیندو همواره در اضطراب است که دیگری از چنگش نرباید و اگر ربود، با هر دو دشمنی می ورزد ـ و معشوق نیز منفور می گردد و دوست داشتن ایمان است و ایمان یك روح مطلق است، یك ابدیت بی مرز است ، از جنس این عالم نیست.عشق لذت جستن است و دوست داشتن پناه جستن. عشق غذا خوردن یك گرسنه است و دوست داشتن "هم زبانی در سرزمین بیگانه یافتن" است. [۳۳]

خود شناسی : شریعتی در ضمن ساختن شخصیت یك فرد تاکید برخود شناسی دارد ـ مانند علامه اقبال لاهوری شریعتی نیز می خواهد که شناخت هویت ملی و انفرادی فقط دران زمان میتوان بدست آید که فرد برای بازیافت شخصیت خویش از راه خود شناسی پیش رود. در مورد خود شناسی شریعتی گفته است : "بدین ترتیب شریعتی بین معرفت و بازگشت به خویش رابطه بر قرار می کندو می گوید: "قبل از هر کاری و قبل از اینکه به هر چیزی ایمان بیاوریم، قبل از اینکه هر مکتبی را بپذیریم، باید به

خویش بر گردیم"- [۳٤]

برگشت به خویش: شریعتی معتقد است که برای یافتن حقایق جهان خارج باید نخستن به خود برگشت- این باز گشت به خویش، گسستگی هویت را ارتقا می بخشد- زیرا ما را به منبع تاریخ و فرهنگ قرون متصل میکند- و این اتصال به ما شخصیت و اصالت و حق و انتخاب و قدرت و تشخیص و استعداد خلق می دهد و توانایی نوسازی و دگر گونی را می آفریند- این بازگشت به خویش یك بازگشت نقادانه است که امکان اصلاح و دگر گونی در سنت ها را فراهم می سازد- شریعتی در دوران خود نیز بخاطر طرح ایده‌ء بازگشت به خویش مورد تکفیر روشن فکران متجدد قرار گرفت- بطوریکه گاه بعنوان یك کهنه پرست مرتجع، یك عنصر گریزان از آینده و ضد پیشرفت و سنت پرست و حسرت زده‌ء گذشته معرفی می شد-

از خود بیگانگی پدیده ذهنی و بیانگر نوع آگاهی سوژه از خویش است- الیناسیون - شریعتی مرجع واقعی اندیشه را خود آگاهی یا "حیثیت خویش می داند"- نظام های فکری و اندیشه ای برای ساختمان اجتماعی یا نوسازی دینی و اجتماعی همچون یك انتخاب علمی نیست و نمی تواند به استناد مجموعه ای از استدلالهای مجرد منطقی - فلسفی صورت گیرد- به گفته‌ء دکتر علی شریعتی ،روشن فکران همچون پیامبران باید به زبان قوم خود سخن گویند- این هم زبانی و این زبان قوم آشنا بودن با فرهنگ و روح و حساسیت ها و احتیاج ها و رنج ها و آرزو ها و جو فکری و روحی و اجتماعی یك قوم است-[۳٥]

" شریعتی "بازگشت به خویش و شناختن خویش" را به معنای محدود و محبوس شان در قالب های خودش به کار نمی برد- کسی می تواند "خویشتن " را بشناسد که درهمان حال، " دیگری" را می تواند بشناسد کسی می تواند فرهنگ و مذهب و نژاد و ذوق تاریخ خود را بشناسد که حتماً تاریخ و مذهب و زبان دیگری را بشناسد- اینست که تمام تلاش و آرمان ما، در عین حال که یافتن شخصیت گم شده و مسخ شده خود مان است- شناختن غرب و شناختن امواج جدید دنیای فعلی و تمدن امروزی نیز هست، برای اینکه هر کسی ضعف وفساد و انحراف و پوچی خود را به گردن غرب بیچاره می اندازد و مارا از آن معاف می کند-[۳٦]

یکی از صاحب نظران در مورد خدمات و تاثیر افکار دکتر علی شریعتی میگوید که کار بی سابقه ای که شریعتی کرد، عبور از سطح تفسیر،و دست زدن به تدوین ایدئیولوژی بود- و این کار اندکی نبود- بر ساختن ایدئیولوژی جدید، نیاز به تصرف، مهندسی در مواد سنت داشت- وچیزی فراتر از تفاسیر جدید اما متفرقه و موردی از سنت بود- این از یك جراء ت روشنفکرانه ای اومانیستی ناشی می شود- روشن فکر ان دینی پیش از شریعتی و حتی معاصران پیش کسوت تر از او، مجموعه ای از معانی مدرن اسلامی تولید می کردند- اما شریعتی در یك پراکسیس اجتماعی، سیستمی ایدیولوژیك تدوین کرد این شالوده ء مدرن ، عناصر ی از قدیم و جدید راه به صورت ارگانیك و سیستماتیك درهم آمیخت- [۳۷]

شریعتی علیرغم تمایل همیشگی اش که از تکرار بیزار است یك تاکید مشخصی دارد و آنرا همواره و در هر زمینه و هر فرصتی تکرار می کند-[۳۸] و مسئله ای را یاد آوری می کند که معتقداست باید" زیر بنای اندیشه " روشن فکران این مملکت باشد-

نظر شریعتی در رابطه به تاریخ و گذشته گرایی:

بقول شریعتی "فرد بعنوان فرد یعنی کسی که رابطه اش با تاریخ اجتماعی و فرهنگ ملی اش قطع می گردد به صورت ظرفی خالی و وجودی بی ماهیت در می آید- آیا وجود بی ماهیت ممکن است؟ به علاوه او (شریعتی) به پروژه ء پُر آوازهء عرفان، برابری و آزادی توجه کرد و نقش معنویت را در فرایند های اجتماعی در مقایسه با نظریات اجتماعی روشن فکران دورهء خود پُر رنگ تر نمود و این نیز درونمایهء اندیشگی دست اندر کاران نظریه سازی در جامعهء روشن فکری کنونی است- شریعتی نیز مانند علامه اقبال ریشه های خود را با فرهنگ و سنت ها و عقاید گذشته است استوار میسازد-ولی شریعتی نسبت به اقبال درین راستا کمی تجدد پسند به نظر می آید گر چه وی استدلال دارد که فرد باید با گذشته اش رابطه اش را منقطع نسازد و میگوید "فرد بعنوان فرد یعنی کسی که رابطه اش با تاریخ اجتماعی و فرهنگ ملی اش قطع می گردد به صورت ظرفی خالی و وجودی بی ماهیت در می آید - آیا وجود بی ماهیت ممکن است؟ "ولی باز هم در بعضی امور با گذشته گانش نیز اختلاف دارد چون وی خودش گفته که باید در هر چیز باید نخست شك کرد و روی آن شك مطالعه و تحقیق کرد تا به نتیجهء مثبت رسید- برای رسیدن به اسلاف و ساختن ربط با گذشته نخست باید دست به خود آگاهی زد- خود آگاهی زینه ای است که میتوان روی آن تا بلند ترین قلعهء شناخت ذات و جامعه رسید-

در مورد خود آگاهی دکتر شریعتی نظر خاصی دارد-" شریعتی خود آگهی (Self-Knowledge) را یك مسئله روحی می داند- افراد معمولاً خود شان را آدم حساب می کنند و این تعریف شائستگی های آنها را می سازد و تعین می کند و خودش نقل می کند که ؛ "آدمی که خود آگاهی روشن و بیداری نسبت به فضائل انسانی خودش دارد و معتقد است، به حق یا به ناحق (یك مسئله روحی است) که دارای شائستگی های انسان هست- حس می کند که غنی است " -[۳۹]

این جهان زندان و ما زندانیان
بر شکن زندان و خود را وارهان

شاید شریعتی در همین راستا شعر سوتك خود سروده که صدایش کوته است:

خشمناکان بی خروش و بی فغان	درد مندان بی فغان و بی خروش
باز ما ماندیم و شهر بی تپش	و آنچه کفتار است و گرگ و روبه است
گاه می گویم فغانی بر کشم	باز می بینم صدایم کوته است

شریعتی بعنوان موءلف برخی از آثار خود پشت سر گذاشته شده است. اما بعنوان برخی دیگر از آثارش همچنان حیات دارد. شریعتی به مثابهء یك چهرهء ستیزنده و مبارز شناخته شد اما او خود در زمان حیاتش قبل از همه روایت بسیج کننده سیاسی را دید و از آن فاصله گرفت"." شریعتی رازی که جاویدانگی اسلام و قرآن را در آن می جوید در بیان ادبیات کلامی خود نیز حمل کرده است. کلام نمادین شریعتی از چنگ هر وضعیت گریختن را برای او میسر کرده است. کلام تو تو پیك او گریز گاهی است که به دشواری جایگزینی پیدا خواهد کرد.

آقای رضا کاشی نظر دارد که شریعتی به تدریج رنگ خواهد باخت - چرا که او عرفان و دین و معنویت را در عرصه منازعه و جهاد مقدس برای حقیقت می جُست. او خود فرصت نیافت تا در جهاد فراگیر مقدسی که خود سامان داده بود مشارکت کند، و یا پیامد های آن را به چشم ببیند و در میدان خونین جهاد مقدس گوهر همه جا حاضر قدرت را ندیده بود. [۴۰] روایت اسلام شناسانه شریعتی با روایت عامیانه اسلام متفاوت بود. روایت عامیانه همان بود که مردم در پیچ و خم تجربیات ملموس زندگی روزمره خود ساخته بودند.شریعتی به همین اندازه پیچیده و بغرنج است و این پیچیدگی را گاهی باید در او جُست و گاهی در وضع ناسازگار و پیچیده ای که او در آن می زید.[۴۱] آنها با جدیت به مطالعه آثار مرحوم مطهری پرداختند تا بقول خود شان از آفات ناشی از نفوذ آرای شریعتی مصون باشند. با تمسیك به روحانیت خود را در برابر اندیشه های انحرافی شریعتی مطابق آنچه به آنها آموزش داده می شد، واکسینه کنند. [۴۲]شریعتی علیرغم تمایل همیشگی اش که از تکرار بیزار است یك تاکید مشخصی دارد و آنرا همواره و در هر زمینه و هر فرصتی تکرار می کند.و مسئله ای را یاد آوری می کند که معتقداست باید" زیر بنای اندیشه " روشن فکران این مملکت باشد.

مسعود پدرام به این نکته اشاره می کند که فکر دکتر شریعتی را باید ملاك قرار داد.وی می افزاید که نباید از شریعتی عبور کر دفکر شریعتی را ملاك شمرده پا فرا نهیم. و از افکار وی پی در پی استفاده کنیم. باید در به کار گرفتن مفهوم عبور از شریعتی قدری تامل کرد. باید عبور کر د اما نه از اندیشه ء شریعتی بلکه؛ از عبور.[۴۳]

آقای سیف زاده به این عقیده است که دکتر علی شریعتی به سُرعت در فضای فکری و فرهنگی ما شگفته شد اما به آرامی رنگ می بازد و به نحوی تدریجی به یك چهرهء تاریخی بدل می شود. شریعتی یکباره در فضای فکری و فرهنگی ما شگفت و همچنان تداوم دارد.وی پایان برندهء راهی بود که حضور باورهای اسلامی و شیعی را در عرصهء حیات سیاسی ایران دوران جدید فعلیت بخشید. دیکتاتوری و آزادی از اینجا ناشی نمی شود که یك مکتب خود را حق شمارد یا ناحق، بلکه از اینجا ناشی می شود که آیا " حق انتخاب " را برای دیگران قائل است یا قایل نیست.و یا از زبان ابوالعلاء معری شریعتی می گفت : مردم بر دو نوع اند یا دین دارند و عقل ندارند و یا عقل دارند و دین ندارند. او می گفت وقتی ابو العلاء معری این حرف را می زد که اسلام در اوج قدرت خود قرار داشت.... و

تاریخ سراغ ندارد که کسی یك خط از ابوالعلاء را سوزانده باشد.
زبان شریعتی سمبلیك و راز گونه بود، حکومت و مخالفان او (بسیاری از روحانیون و چپی ها) این زبان را نمی شناختند، وقتی متوجه شدند که شریعتی کارش را تقریباً به پایان رسانیده بود. این بود که روحانیون در ملاقاتی که در شیراز با شاه داشتند از او خواستند که صدای دکتر علی شریعتی را خفه کند. او هم به این تکلیف شرعی اقدام نمود. اما روشن فکر مذهبی بعد از انقلاب یا به لحاظ قرابت با حکومت مذهبی و عدم ضرورت استفاده از زبان سمبلیك و نبود توانایی استفاده از چنین زبانی، گرفتار حبس و حصر های بسیار شدند.[٤٤]
شریعتی به تدریج رنگ خواهد باخت. چرا که او عرفان و دین و معنویت را در عرصه منازعه و جهاد مقدس برای حقیقت می جُست. او خود فرصت نیافت تا در جهاد فراگیر مقدسی که خود سامان داده بود مشارکت کند، و یا پیامد های آن را به چشم ببیند و در میدان خونین جهاد مقدس گوهر همه جا حاضر قدرت را ندیده بود. [٤٥] روایت اسلام شناسانه شریعتی با روایت عامیانه اسلام متفاوت بود. روایت عامیانه همان بود که مردم در پیچ و خم تجربیات ملموس زندگی روزمره خود ساخته بودند. شریعتی به همین اندازه پیچیده و بغرنج است و این پیچیدگی را گاهی باید در او جُست و گاهی در وضع ناسازگار و پیچیده ای که او در آن می زیست.[٤٦]
شریعتی در طول حیاتش وضع حالش را به سه شخصیت تاریخی مقائسه می کند و خود را در جلگهء آنها میابد. و در جایی می گوید :" در زیر این آسمان می بینم عین القضاة در سمت راستم و ابوالعلاء در سمت چپم ایستاده اند. ما سه تن بی آنکه با هم باشیم، با هم تنها ئیم و زمان ما سه همزبان را نیز هر یك در حصار قرنی جدا زندانی کرده است!". [٤٧]
بی گمان به صحنه آمدن شریعتی و شهرت آثار وی از جهت بسط فکر و وسعت نظر و قوت تصرف در الفاظ و معانی و آمیختن بحث و استدلال و نظر با لطف و ذوق و حال و شور و هیجان آتشین در زبان فارسی بلکه در معارف اسلامی بی نظیر است و از ینرو اکثر آثار روشن فکران غربی و دانشمندان بزرگ اسلامی را تحت الشعاع قرار داده و دل و اندیشهء نژاد نو و جوانان را شیفتهء خود ساخته است. خاصه که شریعتی سبب سعهء نظر و کثرت اطلاع و احاطه بر آثار و ادبیات غربی و همچنین ادبیات عرفانی اسلامی، هر نکته ء دقیق و هر موضوع که با اوضاع زمان و مکان ربطی می داشت با تصرفی که شائسته ء آن چنان فکر و بیان آسمانی است در آثار بدیع و نو آیین خویش مندرج کرده و با یك روش تازه و گوارا مسائل گوناگون مذهبی، اخلاقی ، فلسفی و اجتماعی را در قالب لطافت بیان ریخته ابراز نموده است.
شریعتی به مطالعه تاریخ از جمله کتب بزرگ اسلامی بسیار علاقه مند بود. اما با ژرف نگری در کتب تاریخ و فلسفه بود که رمز تحول، ترقی و پیشرفت تمدن ها و نظم ها را در طی تاریخ ، بهتر و کامل تر از اشپنگلر ، توین بی ،شاردن و دیگر فیلسوفان تمدن و تاریخ دریافت و نظریهء بسیار مقنع خویش را در

مورد نیروهای سازنده و ویران کننده ، یا پیوند دهنده و گسلنده که باید به تحقق مدینهء فاضلهء الٰهی در کره ء زمین یاری کنندبیان می فرمود۔نسبت به فکر دکتر شریعتی،اقبال نتیجه ای را که از شناخت خود می گیرد بیشتر ناظر به بکار بردن نیروی درون است که از شور بر انگیخته شده است ۔ این نیرو باید در جهت تکامل فردی و رستا خیز قومی بکار افتد۔شریعتی از استاد خود مستعد تر ثابت شد۔ استادفقط زندگی خود را برای هدف خود وقف کرد و شاگرد ش جان خود را نیز وقف کرد۔ علی شریعتی در مورد ابعاد گوناگون فکری اقبال چند سخنرانی را در حسینیهء ارشاد ابراز داشت که بشکل کتاب در آورده شد۔

اقبال و شریعتی از سه خط فکری متاثر بودند۔ اقبال از جامعهء بر خاست که نیم غربی و نیم شرقی بود یعنی تمدن دوگانه را در برداشت۔ شریعتی در جامعهء رشد کر د که پروردهء تمدن و فرهنگ قدیم اسلامی بود۔جامعهء شریعتی کاملاً یك جامعهء سنتی شرقی بود۔ هردو روشن فکر پروردهء جامعهء سنتی بودندولی دارای فکر نو بودند۔ اقبال و شریعتی هر دو ضد استعمار بودند۔ خوش بختانه اقبال زیر سلطهء استعمار گری می زیست که از یك سو ملت ها را تحت تسلط استعمار گرانهء خود شکنجه کرد ه بود و از سوی دیگر در سطح پائین و در سطح انفرادی احترام حقوق انفرادی و بشر ی را می دانست۔ به همین دلیل اقبال نه زندانی شد و نه با قدغن های فکری مواجه شد۔ اقبال گرچه مخالف تمدن غرب و ضد استعمار بود باز هم دولت انگلیس وی را محاکمه نکرد۔ شاید علت آن این باشد که اقبال هیچ وقت به مبارزه مسلحانه دعوت نکرد۔ وی از هیچ دولت مخصوص ، فر د، گروه و یا قوم را هدف تنقید قرار نداد۔ وی با هیچ گروه مبارز و بنیاد گرا در رابطه نبود ۔ وی در حزب مسلم لیگ شامل شد ۔ سخنرانی کرد و با امنیت کامل تکاپوی سیاسی خویش را ادامه داد۔ موضوع بحث ما این نیست که روابط سیاسی اقبال با دولت انگلیس در هند چگونه بود۔ بلکه ما فقط این را می دانیم که شعر اقبال یك باران آتشین است بر خرمن استعمار گران و استسمار گران۔ و پیام وی یك شورشی علیه دولت های استعماری به چشم می خورد۔

در مورد علامه اقبال شریعتی گفته :نمی خواهم تنها از او تجلیل کنیم، بلکه شناختن مردانی مانند سید جمال و اقبال شناختن یك شخصیت فردی نیست ۔ شناختن یك مکتب و شناختن یك ایدئیولوژی است، و شناختن شرائط اوضاع و احوال خود مان است ۔ اقبال عنوان یك فصل است و ما با شناختن اقبال ، یا سید جمال وارد متنی می شویم که عنوانش این شخصیتها هستند۔ متنش خود ما، اندیشهء ما، مشکلات و راه حلهای ماست۔ اینست که شناختن سید جمال الدین و شناختن اقبال ، شناختن اسلام و شناختن مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده است۔

مانند علامه اقبال شریعتی نیز تصوف را عامل انحطاط جامعه می دانست و میگفت که تصوف و عرفان بزرگ ترین عامل کمال فرد و انحطاط جمع است ۔ [٤٨]اقبال نیز صوفیان سنتی ر امنحرف میدانست و تعلیمات شان را مبانی مسلك گوسفندی میدانست ۔ (ر۔ك به اسرار خودی، باب مسلك

گوسفندان) صوفیان که جامعه را بسوی انزوا و عقب ماندگی می کشانندودر بین مردم و جوانان یك نوع بیزاری از دنیا وآخرت گرایی را ترویج میدهند برای مردم و نسل آینده زهر مقاتل محسوب میشود. شریعتی معتقد به پیگیری راه مستقیم بود و اراده ء مصمم را رمز موفقیت می دانست و میگفت که آدم در راهی که پیش میگیرد باید همچون کرگدن تنها سفر کندو سر پیش اندازد و شش دانگ حواسش در رفتن و بر راه رفتن باشدواز آوازها نهراسد وچشمش بر روی هر پدیده ای کور و گوشش در قبال هر شنیده ای کر باشد.[٤٩]

فصل سوم : تاثیر پذیری از سر سید احمد خان و سید جمال الدین افغانی

تاثیر پذیری از سر سید احمد خان:

سر سید احمد خان یکی از چهره های معروف رهبران هند است که در قرن گذشته رهبریت مسلمانان هند را بعهده داشت ـ قبل از تجزیهء هند وی دارای موقعیت خاصی بود و در بین مسلمانان هند بعنوان یك روشن فکر متجدد شناخته شده بود ـ هنگامیکه استعمار انگلیس در شبه قارهء هند سلطه داشت ، دران زمان مسلمانها با انحطاط و روش های پس مانده رو برو شده بودند ـ دران عرصه سر سید احمد خان با نیروی صلاحیت و قدرتش در بین مسلمانان یك نوع تجدد و اصلاح را آغاز کرد و در بین مسلمان ها و انگلیس ها در اثر جنگهای آزادی خواهی در سال ۱۸۵۷ میلادی نفرت ها و عدم اعتماد ایجاد گردیده بود و سر سید احمد خان می خواست این تنش ها و بد بینی ها را کاهش دهد ـ درین راستا وی مانند یك پُل بین تودهء هند و انگلیس های حاکم کار کرد ـ بیشتر انحرافاتِ جامعه را مورد ایراد قرار داد و خواست مسلمان ها را توسط علوم جدیده بسوی پیشرفت ببرد ـ دران زمان در مقابل طبقهء حاکم سخت احساس می شد که در عقاید مذهبی مسلمانان و روش زندگی شان اصلاح بوجود آورد ـ تودهء فقیر و بی سواد هند که اکثریت آن مسلمانان بود در اثرتهاجم فرهنگی استعماری غرب داشت مسخ می شُد و درین هنگام سر سید با یك اراده و تدارکاتِ جدید سعی کرد یك تغیر و تحول مثبتی را در جامعه بوجود بیاورد ـ شریعتی این شخصیت بزرگوار را یك " رهبر پُر نفوذ و شخصیت مقتدر و موجه و مترقی و علمی" خوانده است ـ[۵۰] شریعتی در آغاز از این شخصیت تمجید می کند ولی بعداً میگوید که استعمار انگلیس دانست که این شخصیت پُر نفوذ ترین چهره ای است که در بین مردم هم شهرت دارد و هم محبوبیت پس آن ها تلاش کردند سر سید احمد خان را بخرند و روی آن کار کنند ـ مدتی نگذشت که استعمار انگلیس سر سید احمد خان را توسط ماموران مخفی کمپانی هند گرد آن حلقه زدند و طبق شیوهء رائج این چهرهء معروف مسلمان راکه خیلی از مسلمانان با وی ارادت دا شتند و استعمار انگلیس به وی پول پرداخت نمود تا در علی گره مدارس دینی را بناء نهد ـ یگانه هدف انگلیس این بود که سرسید احمد خان را از نهضت آزدی خواه مسلمانان هند جدا کند و در کارهای علمی سر گردان کند ـ شریعتی می گوید که با توطئه های استعماری این روشنفکر مسلمان در هند بالاخره به زودی استحاله شد ـ[۵۱]

پس ازین دوره که سر سید احمد خان بقول شریعتی استحاله میشود شکل شبیه روشن فکر را اختیار می کند ـ و دور برش نیز کسانی جمع میشوند که اجیر خوران و دست پروردهء انگلیس ها میباشند ـ شریعتی اضافه می کند که مطالعهء دورهء سر سید احمد خان به این دلیل دارای اهمیت است که این دوره برای همهء روشن فکران و به ویژه برای روشن فکران مسلمانان بسیار آموزنده است ـ این متعلق به دوره ای است که دران نهضت های ضد استعماری و مترقی مسلمانانکه متعلق به قرن اخیر اند

میباشد. دانستن نهضت ها و شخصیت های این دوره فریضهء علمی و فکری روشن فکران مسئول است.[۵۲] علی شریعتی که علامه اقبال را یکی از مصلحین بزرگ اسلام معاصر و رهبر فکری نهضت مسلمین هندمیداند و دریکی از نامه های اقبال را نیز ترجمه کرده که در مورد وضع دگرگونی مسلمانان هند نوشته و دران مسئولیت و رسالت یك روشن فکر را روشن ساخته است. دکتر علی شریعتی در پایان مقدمه ءاین نامه می نویسد که سید احمد خان که در آن روزگار به آزادی خواهی و اصلاح گری معروف بود و بیش از همه رجال معروف و پُر آوازهء روحانی و با روشن فکران و مصلحان هم آهنگ بود، دران شرایط سخت نیاز بود که مسلم لیگ بیش از همه به یاری او چشم داشت. رهبران مسلم لیگ انتظار داشتند سر سید احمد خان با آنها بپیوندد ولی به گفتهء شریعتی سر سید احمد خان نه تنها از یاری با آنها چشم پوشید بلکه بیش از همه و حتٰی از قشون انگلیس، به مسلم لیگ حمله کرد.[۵۳]

یکی از نامه های علامه اقبال را دکتر علی شریعتی از متن انگلیسی و فرانسوی آزاد ترجمه کرده است. که دران دفاع از نهضت آزادی خواهی هند به رهبریت مسلم لیگ را ستایش کرده و کار های سر سید احمد خان را یکی از دسیسه های استعماری دانسته که علیه مردم هند راه انداخته شده بود. نامهء مذکور که منسوب به علامه اقبال می باشد و احتمال می رود که الحاقی بوده و به وی منسوب شده اما درین جا مندرجات و اقتباسات این نامه نشان می دهد که علامه اقبال با سر سید احمدخان تا چه حد ارادت داشت و می خواست با هم آهنگی فکری وی در یك فضای روشن فکری اصلاحاتی را بوجود آورد که برای آزادی مردم هند از قید استعمار غربی کمك کند. درین نامه گفته شده که بسیاری از مردمانی گذشته اند که دین را به دنیا داده اندو مقام و موقعی را که به نام خدا گرفته اند، به خریداران فروخته اندو از نردبان ایمان و اخلاص مردم، بر بام قدرت بالا رفته اند ، و از کنج محراب، به گنج خواجه نقب زده اند و یا از قصر خاقان سر در آورده اند و از پیش روی مردم بر خاسته اندو در پیش گاه دشمنان مردم زانو زده اند .[۵٤]

علامه اقبال از توده حمایت و پشتیبانی می کند و درین نامه تاکید دارد که مردم هیچ زمینی ، هیچ زمانی ، ماسك ریا به چهره نمی زنند،ملتی هر گز به دروغ خود را به مذهبی یا مسلکی نمی چسباند. علامه اقبال از سر سید احمد خان خواهش می کند و میگوید که مسلمانان آگاه و درد مند دکن، در چهرهء شما یك نجات بخش بیدار و شجاع و حتٰی یك عالم مصلح را که آرزو می کردند نیافتندولی همین که باور کرده بودند که از نظر اخلاقی تقوا داریدو از نظر اجتماعی، اگر مجاهدنیستید، لااقل مستقل اید و بازیچهء قدرت ها و پیوسته دستگاه ها نیستند ، از نثار کردن عمیق ترین اخلاص ها و ارادت ها ی خویش دریغ نه ورزیدند.[۵۵] در همین نامه علامه اقبال روحانیت را ستون پنجم استعمار خوانده است و گفته که عمارتِ شوم استعمار که استوار است اساس آن را خود روحانیون تشکیل می دهند. علامه به سر سید میگوید:" شما ر ادر مظهر فسادی که آن روز بر روحانیت مسلمین حاکم بود

و ستون پنجم استعمار انگلیس شده بود ، بر شانه های خود بالا بریم، و به نام شخصیت بزرگ علم و مرجع والای روحانیت و امام دینی مسلمین بستائیم و از شما ـ که یك امام جماعت بودیدـ یك امام اجتماع بسازیم "ـ [٥٦] درین نامه علامه اقبال از سر سید ستایش نموده می گوید که سر سید یگانه به مقام روحانی که داشت قناعت نکرده پا به مرحلهء عمل گذاشت و در نهضت ضد استعماری هند با آزادی خواهان و مبارزین سلحشور هماهنگی کرد.

دران زمان به گفتهء علامه اقبال ، مسلمانان از دو فاجعهء عظیمی رنج می بُردند. یك فاجعهء آنها انحطاط مسلمانان بود تاریخ پیشگامان خود را فراموش کرده بودند. آن پیش گامانی که در هند پیشوایان سعادت و فرهنگ و علم و دانش و پیشرفت بودند. و انگلیس ها بعد از تسلط بر دولت و قدرت همه کارهای اداری و انتظامی را به دوش هندو ها سپاریده آنها را در ادارات دولتی جا داده اند. مسلمانها از فرهنگ و مدارس خود بریده شده اند و در مدارس اروپایی و غربی هم نفوذ نه کرده اند در چنین روزگاری و موضعی باید راه حل برای پیشرفت مسلمانان مد نظر گرفته شود. در بخشی ازین نامه علامه از سر سید احمدخان گله و شکایت دارد و میگوید که سر سید یك جایگاه عمده را در بین مسلمانان داشت و در بین طبقهء تحصیل کرده ها نیز بعنوان یك اصلاح گر و روشن فکر معروف بود ولی آن همه فدا کاری های را که برای بزرگداشت شخصیت آنها مردم داشتند، همه و همه را داد و در عوض ، از نایب السلطنة انگلیس یك لقب " سر" گرفت.

در همین نامه شریعتی با لحن احساساتی از علامه اقبال دفاع می کندومی گوید که بیشتر کسانی که ایراد می گیرند آنها اقبال را نخوانده اند. آنها باید آثار اقبال را بخوانند و ببینند که تا چه اندازه اقبال شیدای دین و مذهب اش است ـ شریعتی با یك لحن احساساتی می گوید :"این همه تکرار می کنی که اقبال چنین است و جعفر بنگالی چنان، یك بار برو و جست و جو کن و خود حقیقت را بیاب و مردی راکه ابوذر وار، تنها گام بر می دارد وتنها زندگی می کندو از عشق طعام می گیرد و از اخلاص شراب "ـ [٥٧]

تاثیر پذیری از فکر سید جمال الدین افغانی :

این مرد بزرگ که بدون شك خاستهء کشور ما است، در تحول اوضاع ادبی و اجتماعی و سیاسی کشور های خاور میانه نفوذ مستقیم داشته و سر رشتهء غالب اصلاحات و تطورات اجتماعی این ناحیه، با افکار و اعمال او، پیوستگی پیدا می کند.[٥٨]

دکتر شریعتی در بیشتر موار د از افکار سید جمال الدین افغانی استفاده نموده و افغانی را بزرگ ترین داعی اتحاد بین المسلمین دانسته است. سید جمال الدین که با چند تنی از شاگردانش مانند شیخ محمد عبده ، ابراهیم لقانی و سعد زغلول بود در قاهره و استنبول و دیگر کشور های شامل سلطنت عثمانی در س می داد. در مورد شخصیت و مقام این دانشمند لازم نیست زیاد نوشته شود چون در

مورد شخصیت و خدمات وی بیش از دوازده کتاب نوشته شده است و دران به شکل مفصل از مقام و شخصیت وی ستایش به عمل آمده است ـ کتاب های که در مورد جمال الدین افغانی تا کنون نوشته شده است و در بازار کتاب مهیا است شامل اند بر:

۱ ـ جمال الدین الحسینی، حیاة و نضاله ، به زبان عربی ، چاپ ایتالیا، مرکز فرهنگی اسلامی اروپا، روم ، سال چاپ ۱۳٦٤ ش ـ

۲ ـ سید جمال الدین اسد آبادی رهبر نهضت آزادی خواهی ایران ، نوشتهء سید حسن تقی زاده ۱۳٤۸

۳ ـ اسلام و علم ، اثر سید جمال الدین افغانی ، ترجمهء سید هادی خسروشاهی، ۱۳٤۸ ش

٤ ـ مبارزات ضد استعماری سید جمال الدین ، از پی ، لوشانی ، ۱۳٤۷ ش

٥ ـ دفاع سید جمال الدین حسینی، نوشتهء سید هادی خسرو شاهی ، ۱۳٤۳ ش

٦ ـ شرح حال و آثار سید جمال الدین افغانی ، نوشتهء لطف الله جمالی، ۱۳٤۹ ش

۷ ـ اسناد و مدارك در بارهء سید جمال الدین ، صفات الله جمالی، ۱۳٥۰ ش

۸ ـ نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین، از محیط طبا طبایی، ۱۳٥۰ ش

۹ ـ نامه ها و اسناد سیاسی سید جمال الدین افغانی، ترجمه وتحقیق از سید هادی خسرو شاهی، ۱۳٥۱

۱۰ ـ یاد نامهء سید جمال الدین اسد آبادی ـ به کوشش سید هادی خسرو شاهی، ۱۳٥٤ ش

۱۱ ـ اسلام و علم، از سید جمال الدین افغانی، ترجمهء سید هادی خسرو شاهی، ۱۳٤۸ ش

۱۲ ـ از صبا تا نیما ـ از یحییٰ آرین پور ـ تهران ایران ـ (بخشی ازین کتاب مخصوص به خدمات و شخصیت جمال الدین افغانی میباشد که بخش اعظم کتاب را تشکیل می دهد) ـ

مانند علامه اقبال و سر سید احمد خان ، سید جمال الدین افغانی نیز شخصیتی بود که خواستار اتحاد امت اسلامی بود ـ این سه رجال برجستهء جهان اسلام در زمانی می زیستند که استعمار غرب بخصوص استعمار انگلیس همهء کشور های اسلامی را به نحوی مستقیم یا غیر مستقیم زیر سلطهء خود در آورده بودند ـ هر کدام ازین دانشمندان رسالتی را بر دوش خود احساس می کردند و برای نجات دادن ملت اسلامی تلاش های خسته ناپزیر را انجام دادند ـ اینها هر کدام تاکید بر پیشرفت اقتصادی وعلمی داشتند و میخواستند مردم را از انحطاط و جهالت نجات بخشند ـ سید جمال الدین افغانی که در بین روشن فکران قرن بیستم و نوزدهم معروف ترین چهره ای است ، میخواست کشور های اسلامی باهم متحد شوند ـ درین ضمن مجله های را برای بیداری مردم به چاپ رساند که معروف ترین آن "العروة الوسقٰی" است ـ علاوه براین وی در کابل ، کلکته ، تهران ، بغداد، مصر ، استانبول، بیروت ، دمشق، مکه ، کشور های اروپای شرقی، پاریس و رم نیز سفر های پی در پی داشت و حاصل این سفر ها این بوده که از یك سو مردم را بیدار کند و هدف سفر های اروپا این بوده که از پیشرفت ها و کار های علمی آن ها با خبر باشد ـ بعضی از افرادی که در زمان سید جمال الدین می زیستند تهمت می بستند که این شخص جاسوس انگلیس هاست و چندین بار در تهران ودر زیارت شاه عبدالعظیم

تهران، به وی اهانت کردند که در کتاب های تاریخی ذکر آن موجود است۔

شریعتی از یك سو در دوران آموزش در فرانسه تحت افکار دانشمندان اروپایی رفته بود و افکار و تعلیمات آنها را مطالعه می کرد و در عین حال از افکار سید جمال الدین اسد آبادی و علامه اقبال نیز استفاده می کرد۔ درین جا بحث این است که مماثلت و یك نوعی خیالات بین علامه اقبال ، سید جمال الدین اسد آبادی و دکتر علی شریعتی وجود دارد۔ همه ضد استعمار بودند۔ همهء شان در زندگی شان مورد فتوٰی و زجر و توبیخ قرار گرفتند ۔ و تهمت ها به آنها منسوب شد۔شهرت و آوازهء این سه شخصیت از مرز های محدود د کشور شان بیرون جسته حیثیت و مقام جهانی را بدست آوردند۔ علامه اقبال که افکار و تعلیماتش نه تنها برای مردم شبه قارهء هند است بلکه برای همهء مردم جهان سوم و بویژه مردم حوزهء فارسی زبانان آسیا است ۔ هدف سرودن اقبال به زبان فارسی نیز همین بود ه که مردم آسیای میانه و خاور میانه ازان بیشتر بهر ه بردارند۔ سر سید احمد خان که فقط به شبه قاره ء هند محدود مانده ۔وی کدام نظره پردا ز ویژه نبود بلکه اصلاح طلب بود۔ اما در مقابل وی سید جمال الدین کاوشهای خسته نا پزیری را انجام داده۔ در طول حیاتش به کشور های مختلف سفر کرده وبرای بیداری مردم توسط نوشتهای خود و روزنامه های خود یك نوع تحرك و جنبش را ایجاد کرده بود۔

بحث کلی:

من حیث المجموع گفته میشود که دکتر شریعتی یك شخصیت داری چند بعُدی میباشد- از یك سو یك مسلمان معتقد و پیرو فقه شیعی مباشد و از سوی دیگر در بین فیلسوفان و دانشمندان بعنوان یك اصلاح گر، یك سوسیالیست مسلمان و روشن فکر ی که با کهنه پرستان در ستیز بوده معرفی گردیده است- شخصیت دکتر علی شریعتی طوری که در آغاز این تز ذکر گردید دارای چند بعدی میباشد- شریعتی فکر خاصی داشت- تحصیل کردهء اروپا بود- در جامعهء سنتی بزرگ شده بود و یك نوع آمیزش در شخصیت ا ش جا گرفته بود و آن آمیزش فلسفه و افکار غربی با عقاید سنتی اسلامی بود- از عقاید مذهبی اش هم نمی توانست بگریزد و نیز میخواست از فلسفهء رایج غرب استفاده کند و با آن روش عقاید خویش را بسنجد- کتاب های را که برای خود نوشته نه برای دیگران آن لحن و مضمون جدا گانه ای را دارند و دران یك نوع انزواء دوری جستن از متن جامعه و پیوستن به عرفان و رومان دیده میشود- این کتاب ها راکه شامل چند مجموعه میباشددر دور ہء تنهایی خود نوشته است- و کتاب های که مجموعهء سخنرانی های وی است ویا راجع به مذهب و اجتماعیات نوشته شده ، لحن جدا گانه ای دارد- درین کار پژوهش که در پنج ابواب تقسیم بندی گردید، بیشتر راجع به آثار ادبی شریعتی گفتگو به عمل آمدو آثاری که جنبهء ادبی نداشته است ازان ذکر نگردیده - درین قسمت مهم ترین کتاب های دکتر علی شریعتی که می توان آن را اثر ادبی تلقی کرد شامل اند بر، گفتگو های تنهایی(شامل دوجزوه) ، هنر، هبوط در کویر، ابوذر، ما و اقبال وچندین موضوعات پراکنده که در آثار مختلف وجود دارد- این ها همه کتاب های ادبی هستند که دارای محاسن ادبی میباشند- علاوه برین از کتاب هنر و از هبوط در کویر مطالبی زیادی نقل گردیده که بیشتر آن در باب شعر است- شریعتی خیلی کم شعر مسجع سروده است و نمی توان گفت که شعر هایش از دیگران ممتاز ترا ست اما در جائیکه شعر آزاد سروده است، آن را میتوان یکی از شاهکار های دکتر علی شریعتی خواند- اشعار شریعتی که خیلی اندك است در آثار مختلف آن موجود است- بیشتر اشعار نیمایی از کتاب های مختلف وی مخصوصاً از کتاب هبوط در کویر و از کتاب هنر گرفته شده است-

شریعتی در بین روشن فکران مقام و مرتبهء خاصی داشت اما در مورد آثار ادبی وی تا هنوز خیلی کم از خوانندگان اطلاع داشتند- در آینده میشود روی آن کار کرد ومقایسهء فکری علامه اقبال و شریعتی را میتوان موضوع جدا گانه برای تز دکترای انتخاب کرد- در هنگام تحقیق احساس شد که خیلی زیاد مشابهت ها بین این دودانشمند یعنی بین اقبال و شریعتی وجود دارد ، موضوعاتی را که اقبال در قالب شعر بیان نموده است همان موضوع را شریعتی در سخنرانی هایش در قالب نثر بیان نموده است- هر

دو اصلاح طلب بودند و انحرافات مذهبی را سخت کوبیده اند.
شریعتی یك زندگی هنگامه طلب وپرخاش گری داشت.در بخش اول بشکل مفصل به پرخاش ها و مخالفت های اشاره گردیده است که شریعتی در طول حیاتش با دیگران در هر لحظه در گیر بوده است.
نمی توان گفت که شریعتی یکی از برجسته ترین شاعران عصر خود بوده اما با وثوق میتوان گفت که از نظر محتوی و فکر شعر های خوبی سروده است. شعر هایش بیشتر شامل بگو مگو های تنهایی است . بعضی از پاره های شعرِ آزاد وی دارای محاسن خوبی میباشد و پُر عاطفه اند. نثر دکتر علی شریعتی در اصل مجموعهء از سخنرانی های وی میباشد نثر طولانی است و دران بعضی از کلمات بار بار تکرار شده است. بیشتر واژه های هم معنی را آورده است. از اصطلاحات فرانسوی و انگلیسی نیز استفاده کرده و همان واژه را به زبان فارسی نوشته ولی توضیحات لازم را ذکر نموده است.
طوری که در باب شعر گفته شد ، شریعتی دارای شخصیت دو بُعدی بوده است. هنگامیکه نثر های وی را می خوانیم یا به آثار مذهبی ، اجتماعی و فلسفی اش می نگریم ، به این نکته می رسیم که شریعتی در زندگی اش امیدوار است و مردم را به امید ، روشنایی، پیشرفت و خوش سعادتی دعوت می کند. ولی در اشعار ش که گفتگو های تنهایی وی است و آن را فقط برای خود سروده و بقول خودش یك نوع "شقشقه" ای بوده که از گلویش بیرون جسته،دران امید و آرزو دیده نمی شود. بلکه در همهء اشعارش یك نوع دلهره، بد بینی، پوچی، یاس و بیزاری دیده میشود. شکایت از وضع موجود و نا بسامانی های اجتماعی در اشعار ش جلوه گر است . چهرهء واقعی شریعتی در اشعارش نهفته است . شکوه از مردم و رو گردانی از افراد و چهره های دور و برش نشان می دهد که وی از همه یاران کاروان خسته و نا امید شده بود.در اشعارش از جوان مردی های خویش گفته و کسانی که در مبارزهء سیاسی با وی همراهی نکردند و یا از وضع اجتماعی اش مایوس شده درین اشعار بشکل مرموز به آن اشاره کرده است.
بیشتر اشعار آزاد دکتر شریعتی بقول خودش یك نوع بث الشکوٰهای است که شریعتی داشته است. فرار از مردم، نا امیدی، گرایش بسوی انزوا و عرفان ، درد و فریاد ، احساس شدید نسبت به روش مردم درین اشعار به ندرت به چشم می خورد. بعد از خواندن اشعار می توان حدث زد که شریعتی در بین روشن فکران و نظریه پردازان عصر خویش احساس تنهایی می کرده و در بین دو جناح (چپ گرا ها و راست گرا ها) می زیسته . ازین راه رانده واز آن را مردود شمرده می شد. دکتر علی شریعتی با هیچ گروه ، سازمان و یا جناحی نه پیوسته بلکه صلیب آرمان ها و اصلاح طلبانه ء خویش را بر دوش کشیده راهی را پیمود که سر انجام به شکل انقلاب اسلامی در ایران به پایان رسید.
شریعتی در بین دو سنگ آسیا خُرد می شُد. از یك سو سوسیالیسم در جامعه ریشه می گرفت و مردم بسوی سوسیالسیم می گرایدند. و از سوی دیگر روحانیون مردم را بسوی کهنه گرایی دعوت می کرد

و شریعتی با همین هر دو جناح در گیر بود۔ در اسلام معتقد به سوسیالیسم اسلامی بود که بنیان گزار آن صحابی پیامبر حضرت ابوذر غفاری بود و از سوی دیگر با کسانی در گیر بود که مربوط به حوزهء علمیه بودند و منبر داشتند و عقاید شان نیز وسیلهء روزی و نان و نفقه ء شان بود۔ تحصیل کرده های دانشگاه و طلاب حوزهء علمیه از هم فاصله داشتند، هنگامیکه حسینیهء ارشاد تاسیس شد یگانه هدف دکتر علی شریعتی این بود که در بین این دو دریا که از هم جدا اند یك پُلی بسازد و این دو را باهم وصل کند و همین کار را شریعتی عملاً نشان داد۔

شریعتی را نمی توان یك شاعر برجسته خواند اما نثر هایش را میتوان نمونه ای از نثر های ادبی شمرد۔ داستان های را که نوشته مخصوصاً داستان "یك جلویش بی نهایت صفر ها" دارای جنبه های ادبی میباشد۔ در کتاب "در نقد ادب" که نوشته محمد منلور است مقدمه ای نوشته که راجع به هنر و ادب سخن گفته است ۔ در بعضی از آثار ش بعضی از پاره های شعری شعرای کلاسیك را کوبیده است ۔ چون شریعتی یك اصلاح گر بود و دربین اصلاح گران با بینش اصلاحی خود نه تنها از نگاه فنی بلکه از نگاه فکری نیز بعضی از اشعار شعرای کلاسیك را مورد بحث و بررسی قرار می داد۔

بعضی از اشعار وی مانند ؛ "سوتك"، "غریق راه"، "جادهء منتظر"، "ما و ماه"، "در کشور" و "چون کرگدن تنها سفر کردن"، نمونهء از اشعار عالی میباشد۔ این اشعار دارای مفکورهء خاصی است۔ مخصوصاً شعر "سوتك" که بیان گر فناناپزیری شاعر دربن جهان است مانند شعر شیلی است که درین شعر شریعتی معتقد به عقیدهء نسخ میباشد۔

مجموعاً آثار دکتر علی شریعتی خالی از لطافت های ادبی نیست و میتوان شریعتی را علاوه بر فلسفی و دانشمند بودنش یك ادیب خواند ولی نه آنقدر پخته که در مقابل فریدون مشیری واایستد و در مقابل نثر نویس مانند صادق هدایت بلکه پائین تر از اینها میشود جایگاه وی را مشخص کرد۔

در بخش پنجم که در رابطه به تاثیر پزیری شریعتی از افکار نخبگان و دانشمندان شبه قاره است۔ درین بخش طوری که بشکل مفصل بیان گردید بیشتر موضوعات را شریعتی از فکر اقبال اخذ کرده است و از فلسفهء اقبال بیشتر استفاده نموده است۔ بین افکار و نظریات علی شریعتی و علامه اقبال شباهت های نزدیکی بنظر می آید۔ چون شریعتی آثار اقبال راخوانده بود و در درس های حسینهء ارشاد موضوعاتی را که برای سخنرانی انتخاب می کرد دران فلسفه ء اقبال مطرح میشد۔علاوه بر علامه اقبال، شریعتی نامه ای از علامه اقبال را از زبان فرانسوی و انگلیسی به فارسی ترجمه کرده که وی برای سر سید احمد خان ، مصلح شبه قاره نوشته و به خدمات این شخصیت ارج نهاده۔ شریعتی نیز در مورد سر سید احمد خان در آغاز این نامه چند سطور نوشته است۔ علاوه بر سر سید احمد خان شریعتی با افکار و نظریات سیدجمال الدین افغانی نیز علاقه مندی داشت۔ در آثار دکتر علی شریعتی دیده شد که وی نیز مانند سید جمال الدین یك مصلح و داعی اتحاد امت اسلامی بوده است۔

درین رساله طوری که در پایان بخش سوم بشکل چکیده ذکر گردید که نثر پاره های علی شریعتی را

بعضی از صاحب نظران نثر پاره های ادبی خوانده اند و در بیشتر جا ها پاره های نثر مسجع و مرصع را شعر آزاد خوانده اند۔ ولی با این همه میتوان گفت که روش نوشتاری دکتر علی شریعتی فصیح و ساده ومنسجم است ۔ سلاست در نثرش دیده میشود۔ در اشعارش بیشتر پیامی و یا ایده ای دیده نمی شود۔ فقط به گفته ء خودش گفتگو های است که دردِ دل را سبك کرده است۔ و یك نوع بث الشکوه' های است که در روزگارش داشته است۔ دربن پنج بخش بشکل مجموع و خلاصه میتوان مقام ادبی دکتر شریعتی را تعین کرد و آن را یکی از ادیبان کم سن ولی بالغ دانست که در سن کم و با مشاغل و کار های زیادش توانسته آثاری را از خود بیاد گار بسپارد که هم جنبهء مذهبی و فلسفی دارد و هم جنبهء ادبی۔ و این یکی از مهارت ها ی عمدهء شریعتی میباشد۔

منابع:

۱ـ شریعتی، دکتر علی شریعتی ، اقبال: معمار تجدید بنای تفکر اسلامی، انتشارات شبدیز تهران، چاپ دوم /بی تا ، ص ٤

۲ـ همان، ص ۸

۳ـ همان، ص ١٤

٤ـ همان، ص ١٥

٥ـ همان، ص ۱۹

٦ـ همان، ص ٥٧

۷ـ همان، ص ٦٦

۸ـ همان،ص ۷۰

۹ـ همان، ص ۸۳

۱۰ـ همان، ص ۸٥

۱۲ـ اعوان، دکتر ظهور احمد، علی شریعتی اقبال شریعتی ، اشارات پبلی کیشنز،کراچی،چاپ دوم،آوریل ۲۰۰٤م،ص١٥

۱۳ـ اسلامی ندوشن،محمد علی، دیدن دگر آموز ، شنیدن دیگر آموز ـ بر گزیدهء اشعار محمد اقبال انتخاب شعر و مقدمه ها، موسسهء انتشارات کبیر تهران ،مقدمه

١٤ـ خواجه،منصور، کلیات اقبال سے انتخاب، انارکلی پبلی کیشنز لاهور، ۱۹۸٤م، ص ٥١

١٥ـ همان،ص ۲۳

١٦ـ شریعتی،علی،آثار گونه گون ،انتشارات آگاه تهران ١٣٦٤، ص ٥٥٤

۱۷ـ شریعتی،علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش،چاپ بیستم ۱۳۸۳،ص ٥٧١

۱۸ـ آرین پور،یحییٰ، از صبا تا نیما(جلد اول) ، انتشارات زوار، چاپ چهارم ۱۳۷۲، ص ۳۸۰

۱۹ـ وصیت شرعی شریعتی به رضا حکیمی در سال آذر ماه ١٣٥٥ در مشهد(اصل فتوکپی وصیت نامه در صفحه ۳۸۹ ، طرحی از یك زندگی ـ۲ بچاپ رسیده است)

۲۰ـ بخش ویژه نامه ـ ۳۰ ، فریبرز رئیس دانا ـ بالای جان اندیشه شریعتی ـ ص ۱۲

۲۱ـ اقبال، محمداقبال ، جاوید نامه ، شیخ غلام علی سنزلاهور، طبع یازدهم۱۹۸٦،ص ـ۷۱

۲۲ـ همان ، ص ۲۰۳

۲۳ـ شریعتی،علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش،چاپ بیستم ۱۳۸۳ ، ص ۲۹٤

٢٤ـ بخش ویژه نامه ـ ۳۰ ، غلام عباس توسلی، شریعتی ، گزینه بی دلیل ـ ص ۱۳

۲۵- شریعتی،علی،مجموعهء آثار ۳۰، درسهای اسلام شناسی- حسینیهء ارشاد،بی تا، ص ۱۳۰
۲٦- خواجه،منصور،کلیات اقبال سے انتخاب، انارکلی پبلی کیشنز لاهور، ۱۹۸٤م،ص٥٦
۲۷- شریعتی،علی،هبوط در کویر،انتشارات چاپخش،چاپ بیستم ۱۳۸۳ ، ص ٦۷
۲۸- خواجه،منصور،کلیات اقبال سے انتخاب، انارکلی پبلی کیشنز لاهور ۱۹۸٤م، ص ۲۰۱
۲۹- همان، ص ۲۰۱
۳۰- شریعتی،علی،ویژگی های قرون جدید-مجموعهء آثار ۳۱،حسینیهء ارشاد،بی تا،صص ٦-۷
۳۱- شریعتی،علی،با مخاطب های آشنا،دفتر تدوین آثار شریعتی،بی تا،ص ۳٤٦
۳۲- بخش ویژه نامه - ۳۰- سید محمد سیف زاده ، روشن فکر دینی از شریعتی تا امروز،ص ۱۵
۳۳- ویژه نامه ۳۰- محمد امین قانعی راد- جغرافیای معرفت و اکولوژی اصلاح- ص ۲۲(همین مطلب در کتاب کویر- ص ۳۳۰ نیز ذکر گردیده است)-
۳٤- شریعتی،علی،با مخاطب های آشنا،دفتر تدوین آثار شریعتی،بی تا، ص ۳٤٦
۳۵- همان، ص ۳۱۲
۳٦- شریعتی،علی،ویژگی های قرون جدیدمجموعهء آثار ۳۱، چاپ ارشاد، بی تا،ص ۳٦
۳۷- بخش ویژه شریعتی، ماهنامه" نامه "- جلد ۳۰ ، مقصود فراستخواه- روشن فکری دینی پس از شریعتی- ص ۱۱
۳۸- شریعتی،علی،با مخاطب های آشنا،دفتر تدوین آثار شریعتی،بی تا ، ص ۳۲٤
۳۹- ویژه نامه ۳۰- محمد امین قانعی راد- جغرافیای معرفت و اکولوژی اصلاح- ص ۲۲ (همین مطلب در مخاطب های آشنا در صفحهء ۳٤۱ نیز آمده است)
٤۰- ویژه- نامه ۳۰، محمد جواد غلام رضا کاشی - شریعتی پایدار اما کم فروغ - ص ۱۸
٤۱- ویژه نامه ۳۰- محمد جواد غلام رضا کاشی، شریعتی پایدار اما کم فروغ - نسبت میان زمانهءما و شریعتی - ص ۱۸
٤۲- ویژه نامه ۳۰- سعید مدنی، نقادان امروز شریعتی، ص ۱۹
٤۳- ویژه-نامه ۳۰، مسعود پدرام، عبور از عبور- ص۱۷
٤٤- ویژ ه نامه ۳۰- سیدمحمد سیف زاده ، روشنفکر دینی از شریعتی تا امروز ، ص ۱٦
٤۵- ویژه- نامه ۳۰، محمد جواد غلام رضا کاشی - شریعتی پایدار اما کم فروغ - ص ۱۸
٤٦- ویژه نامه ۳۰- محمد جواد غلام رضا کاشی، شریعتی پایدار اما کم فروغ - نسبت میان زمانهءما و شریعتی،ص ۱۸
٤۷- شریعتی،علی، گفتگو های تنهائی(جلد۱)انتشارات آگاه تهران ۱۳۸۰، ص۲۹٦
٤۸- شریعتی،علی،آثار گوناگون ، انتشارات آگاه تهران ۱۳٦٤، ص. ۵۵۲
٤۹- شریعتی،علی،با مخاطب های آشنا،مجموعهء آثار - ۱ ، مرکز تدوین آثار دکتر

شریعتی،ص۲٦۳

۵۰ـ شریعتی،علی، نامه ها، انتشارات قلم تهران ۱۳۸۰ ، ص ۲۲۸

۵۱ـ همان،ص ۲۲۹

۵۲ـ همان، ص ۲۳۱

۵۳ـ همان، ص ۲۳۲

۵٤ـ همان، ص ۲۳٤

۵۵ـ همان، ص ۲۳٦

۵٦ـ همان، ص ۲۳٦

۵۷ـ همان، ص ۲٤۷

۵۸ـ طباطبایی، استاد محمد محیط ، سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین ـ دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران ، چاپ اول ۱۳۷۰، ص ۲۷۳

ضمایم:

(۱) سند باز رسی ساواک در مرز ترکیه

(۲) حکم باز داشت شریعتی از سوی ساواک

(۳) یکی از دست نوشته های شریعتی

(٤) نمونه ی از نامهء شریعتی

ضمیمه‌ء یك: باز رسی از سوی ساواك در مرز ترکیه

ضمیمه‌ی دو: بازرسی حکم بازداشت شریعتی از سوی ساواک

ضمیمه سه: یکی از دست نوشته های دکتر علی شریعتی

ضمیمه چهار: نمونهء نامه نگاری دکترعلی شریعتی

مراجع:

–احمدی، حمید، شریعتی در جهان، شرکت سهامی انتشار تهران ، پاییز ۱۳۶۶ ش

– ادبیات انقلاب ، انقلاب ادبیات- (مجموعهء مقالات کنگرهء بر رسی تاثیر امام خمینی و انقلاب اسلامی بر ادبیات معاصر- جلد اول - اصفهان - مهر ماه ۱۳۷۷ ش

– ادبیات انقلاب اسلامی (اردو) ناشر دهلی نو- رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۶۳ ش

– اسلامی ندوشن، محمد علی ،دیدن دگر آموز، شنیدن دیگر آموز ، برگزیدهء اشعار محمد اقبال انتخاب شعر و مقدمه ها،موسسهء انتشارات کبیر تهران

–اعوان، دکتر ظهور احمد، علی شریعتی اقبال شریعتی ، اشارات پیلی کیشنز کراچی پاکستان ، چاپ دوم ۲۰۰۴م

– اقبال ،علامه محمداقبال لاهوری، جاوید نامه، شیخ غلام علی سنزلاهور، طبع یازدهم ۱۹۸۶م

– اکبری، دکتر منوچهر، نقد و تحلیل ادبیات انقلاب اسلامی، بخش اول شعر، جلد اول، ناشر سازمان مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی، پائیز ۱۳۷۱ ش

– الحلاج،حسین بین منصور،الطواسین (طاسین طهارت) ترجمه عایشه عبدالرحمان ، اسلامك بُك فاونديشن لاهور ۱۹۷۸م

– امیر خانی فراهانی ،فاطمه- فهرست مقالات منتشر شده در بارهء انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات فرهنگی و بین المللی، معاونت پژوهشی و آموزشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ۱۳۷۸ ش

– انصاری زنجانی، ابراهیم،اسلام شناسی در ترازوی علم و عقل،چاپ کاوه تهران ایران ۱۳۷۷ ش

– انقلاب اسلامی در ایران (چهار سخنرانی از حامد الگار) مترجمان مرتضٰی اسعدی، حسن چیذری، نشر قلم، چاپ اول ۱۳۶۰ ش

– انقلاب اسلامی در پایان نامه های دانشگاهی جهان - کتاب اول - روابط بین الملل، تاریخ سیاسی- مرکز اسناد انقلاب اسلامی،چاپ اول ۱۳۷۸ ش

– انقلاب اسلامی در پایان نامه های دانشگاهی جهان - کتاب دوم، جامعه شناسی اندیشه سیاسی- مرکز اسناد انقلاب اسلامی،چاپ اول ۱۳۷۸ ش

– ایران شناخت - نامه انجمن ایران شناسان کشورهای مشترك المنافع و قفقاز - شماره دوازدهم بهار ۱۳۷۸ ش

–بامداد، مهدی،شرح رجال ایران (٤ جلدی)، کتابفروشی زوار ،انتشارات زوار تهران، ۱۳۷۱ ش

– براون، ادوارد ، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه علی پاشا صالح ،جلد اول چاپ دوم

–براهنی، دکتر رضا ،در انقلاب ایران چه شده است و چه خواهد شد؟ ، انتشارات زمان ۱۳۷۹ ش

– بهشتی، دکتر سید محمد حسین ،دکتر شریعتی جستجو گری در مسیر " شدن" انتشارات بقعه، چاپ اول سال ۱۳۷۸ ش

– بصیرت منش، حمید،علماء و رژیم رضا شاه (نظری بر عمل کرد سیاسی ـ فرهنگی روحانیون در سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰) موسسهء چاپ و نشر عروج، چاپ اول خرداد ۱۳۷۷ ش

– پدرام، دکتر مسعود ـ عبور از عبور، مجله نامه

–تامل بر احیاء فکر دینی (مجموعه مصاحبه ها و میز گرد ها) خرداد ـ ۱۳۷٦، موسسهء نظم و نشر آثار امام خمینی. مجموعهء مقالات جلد سوم دومین کنگره بین المللی احیاء تفکر دینی ـ چاپ اول ۱۳۷۷ ش

– تصویری ناتمام از زندگی دکتر شریعتی ،تدوین بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی، شرکت سهامی، چاپ سوم ۱۳۸۰ ش

– توسلی، داکتر غلام عباس، شریعتی، گزینهء بی بدیل ـ مجلهء نامه

–جعفریان، رسول، جریانها و جنبشهای مذهبی و سیاسی ایران (۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۰) ، پژوهش گاه فرهنگ واندیشه اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۱ ش

–جهانبخش، فروغ، از بازرگان تا سروش، ترجمه سعیده سریانی، انتشارات بهزاد تهران، چاپ اول ۱۳۸۲ ش

– حسینی، دکتر، دکتر چه می گوید؟ انتشارات مو قلم مشهد ایران، بی تا

– حقیقت ، سید صادق ـ در آمدی بر اندیشهء سیاسی اسلامی (مجموعهء مقالات) ـ مرکز مطالعات فرهنگی بین المللی ـ انتشارات بین المللی الهدی ـ چاپ اول ۱۳۷۸ ش

–دهخدا، علی اکبر، لغت نامهء دهخدا، جلد ششم، موسسهء انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۷ ش

–دانته، الیگیری، کمدی الهی (بهشت) ترجمه شجاع الدین شفاء، چاپ خانه بیست وپنجم شهریور، امیر کبیر تهران، چاپ چهارم ۱۳۵۷ ش

– رازی، فخرالدین، رسالهء سیر النفس، به تصحیح و مقدمه مایل هروی ـ چاپ کابل، نسخه ای در کتاب خانهء گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد سال تالیف ۱۳٤٤ ش

–رضوی، دکتر پوران شریعت، طرحی از یك زندگی ـ جلد اول ـ انتشارات چاپخش تهران ، چاپ ششم ۱۳۷۸ ش

–رضوی ، دکتر پوران شریعت، طرحی از یك زندگی ـ نقد ها و نظر ها، انتشارات چاپخش تهران، چاپ اول ۱۳۸۳

–رضائی، امیر، کاربُرد آیات قرآن در اندیشهء دکتر علی شریعتی، انتشارات الهام تهران ، چاپ دوم تابستان ۱۳٦۹

– رضوی محمد موسٰی، سید ڈاکٹر علی شریعتی کی زندگی کے حالات اور اسکے آثار کا جایزه ـ ن ولقلم ۱۹۹۹م

–رنجبر، دکتر احمد، چند معراج نامه ، موسسهء انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳٦۹ ش

– رهنما، دکتر علی ـ مسلمانی در جستجوی نا کجا آباد ـ (زندگی نامه سیاسی شریعتی) ترجمه کیومرث قرقلو ـ انتشارات گام نو، چاپ اول سال ۱۳۸۱ ش

– رئیس دانا، داکتر فریبرز، بلای جان اندیشهء شریعتی

–سخنرانی لطیف پدرام (شاعر افغانی) در مراسم سالگرد شریعتی در سال ۱۳۸۰ ، پاریس ـ فرانسه)

–سعیدی، جعفر، دکتر علی شریعتی از دیدگاه شخصیت ها، انتشارات هدایت تهران، پائیز ۱۳٦۸ ش

—سعیدی،جعفر (پژوم)،شخصیت و اندیشهء شریعتی، انتشارات چاپخش،چاپ سوم۱۳۷۱ ش
— سیری در زندگانی استاد مطهری، انتشارات صدرا تهران، بی تا
—سیف زاده، داکتر سید محمد ،روشن فکری دینی از شریعتی تا امروز
ـ شریعتی، دکتر علی، با مخاطب های آشنا، انتشارات چاپخش تهران، چاپ اول ۱۳۷۷ ش
ـ شریعتی، دکتر علی، خود سازی انقلابی ،حسینیهء ارشاد تهران بی تا
ـ شریعتی،علی،ابوذر (مجموعهء آثار ۳، موسسهء ارشاد تهران ،بی تا
ـشریعتی،علی،بازگشت به خویش(مجموعهء آثار٤،موسسهء ارشاد تهران،بی تا
ـ شریعتی،علی،ما و اقبال(مجموعهء آثار٥) مرکز تدوین آثار علی شریعتی، بی تا
ـشریعتی،علی،تحلیلی از مناسك حج(مجموعهء آثار٦)موسسهء ارشاد تهران(بی تا)
ـشریعتی،علی،شیعه(مجموعه آثار۷) موسسهء ارشاد تهران،(بی تا)
ـشریعتی،علی،نیایش(مجموعهء آثار۸) دفترتنظیم و تدوین آثار علی شریعتی،تهران،بی تا
شریعتی،علی، تشیع علوی و تشیع صفوی، دفتر تدوین و تنظیم آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی تهران، ۳۵۹ ش
ـشریعتی،علی،جهت گیری طبقاتی در اسلام(مجموعهء آثار ۱۰)دفتر تدوین و تنظیم آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی تهران، ۹ ۳۵ ش
ـشریعتی،علی،تاریخ تمدن ـ۱(مجموعهء آثار۱۱) دفتر تدوین و تنظیم آثار دکتر شریعتی تهران،بی تا
ـشریعتی،علی،تاریخ تمدن ـ۲(مجموعهء آثار۱۳) دفتر تدوین و تنظیم آثار دکتر شریعتی تهران،بی تا
ـشریعتی،علی،، هبوط در کویر، انتشارات چاپخش تهران، چاپ بیستم ۱۳۸۳ ش
شریعتی، دکتر علی ، تاریخ و شناخت ادیان ـ ۱ ، دفتر تدوین و تنظیم آثار معلم شهید علی شریعتی(بی جا)، ۱۳۵۹ ش
شریعتی، دکتر علی ، تاریخ و شناخت ادیان ـ ۲ ، دفتر تدوین و تنظیم آثار معلم شهید علی شریعتی(بی جا)، ۱۳۵۹ ش
ـشریعتی،علی،اسلام شناسی ج ـ۱(مجموعهء آثار۱٦)، موسسهء ارشاد تهران ،بی تا
ـشریعتی،علی،اسلام شناسی ج ـ۲(مجموعهء آثار۱۷)، موسسهء ارشاد تهران ،بی تا
ـشریعتی،علی،اسلام شناسی ج ـ۳(مجموعهء آثار۱۸)، موسسهء ارشاد تهران ،بی تا
ـشریعتی،علی،حسین وارث آدم(مجموعهء آثار۱۹)، موسسهء ارشاد تهران، بی تا
ـشریعتی،علی،پس چه باید کرد؟ (مجموعهء آثار ۲۰) موسسهء ارشاد تهران، بی تا
ـشریعتی،علی،زن(مجموعهء آثار۲۱)مجموعهء سخنرانی های ارشاد، بی جا، بی تا
ـشریعتی،علی،مذهب علیه مذهب(مجموعهء آثار۲۲) دفتر تدوین آثار شریعتی تهران ،بی تا
ـشریعتی،علی،جهان بینی و ایدئولوژی(مجموعهء آثار۲۳) دفتر تدوین آثار شریعتی تهران، بی تا
ـشریعتی،علی،انسان(مجموعهء آثار ۲٤) موسسهء ارشاد تهران،بی تا
ـشریعتی،علی،انسان بی خود، انتشارات قلم تهران ، چاپ سوم ۱۳۷۸ ش
ـشریعتی،علی،علی(مجموعهء آثار۲٦) موسسهء ارشاد تهران، بی تا
ـشریعتی،علی،بازشناسی هویت ایرانی ـاسلامی(مجموعهء آثار۲۷) موسسهء ارشاد تهران، بی تا
ـشریعتی،علی،روش شناخت اسلام(مجموعه آثار۲۸) موسسهء ارشاد تهران، بی تا
ـشریعتی،علی،میعاد با ابراهیم(مجموعهء آثار۲۹) موسسهء ارشاد تهران، بی تا
—شریعتی،علی،اسلام شناسی(مجموعهء آثار ۳۰) موسسهء ارشاد تهران، بی تا

– شریعتی،علی، ویژگیهای قرون جدید(مجموعه آثار ۳۱) موسسهء ارشاد تهران، بی تا
–شریعتی،علی،هنر(مجموعهء آثار۳۲)، دفتر تدوین آثار شریعتی تهران، بی تا
–شریعتی،علی، گفتگو های تنهایی_۱(مجموعهء آثار۳۳) موسسهء آگاه تهران، چاپ هشتم ۱۳۸۰ ش
–شریعتی،علی، گفتگو های تنهایی_۲(مجموعهء آثار۳٤) موسسهء آگاه تهران، چاپ هشتم ۱۳۸۰ ش
–شریعتی،علی،نامه ها (مجموعهء آثار۳٤)انتشارات قلم تهران ۱۳۸۰ ش
–شریعتی،علی، آثار گونه گون_۱ ،انتشارات آگاه تهران، ۱۳٦٤ ش
–شریعتی،علی، آثار گونه گون_۲ ،انتشارات آگاه تهران، ۱۳٦٤ ش
–شریعتی، دکتر علی، در نقد ادب (ترجمه از محمد مندور) شرکت سهامی انتشار تهران ، چاپ چهارم ۱۳٦۰ ش
–شریعتی، دکتر علی ،قصهء حسن و محجوبه به ضمیمه سیری در زندگی دکتر علی شریعتی، نشر ابو جهاد (بی جا،بی تا)
–شریعتی، دکتر علی ،فلسفهء نیایش ، شمارهء ثبت کتاب خانهء ملی ۱۰۲۰ (بی جا ، بی تا)
– شریعتی به روایت اسناد ساواك (سه جلدی) تدوین مرکز اسناد انقلاب اسلامی،چاپ اول ۱۳۷۸
– شکوری، ابولفضل،خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران، ناشر ادارهء کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان زنجان، تابستان ۱۳۷۱ ش
– صبور، دکتر،ساعتی با شاعر،چاپ نخست ناشر کتابخانهءابن سینا
–طباطبائی ، محمد محیط، سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران، چاپ اول ۱۳۷۰ ش
–عفیفی، دکتر رحیم ، ارداویراف نامه ، چاپ خانهءدانشگاه مشهد مشهد، مهر ماه۱۳٤۲ ش
– علوی تبار، داکتر علی رضا ، سیر پیش روند ، مجلهء نامه
– علی رهنماـ اسلام کے نشاة الثانیه کے علمبردارفیروز سنز ۲۰۰۳م
– فراستخواه ، دکتر مقصود، روشن فکری دینی پس از شریعتی،مجله نامه تیر ۱۳۸۳ ش
– فرشی، فرهاد شیخ،تحلیلی بر نقش سیاسی، عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۹ ش
– فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی،از یدالله هنری لطیف پو، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران-چاپ اول ۱۳۷۹ ش
– فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی (فارسی انگلیسی) تدوین محمد تقی اکبری، احمد رضوائی ـ محمد تقی منشی طوسی،محسن سلطانی فر، و دیگران (گروه ترجمه بنیاد پژوهشهای اسلامی)، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی مشهد،چاپ اول ۱۳۷۰
–کتاب شناسی ،کتابهای منتشر شده در بارهءانقلاب اسلامی در جهان- به کوشش علی اکبر مرتضایی ، فاطمه امیر خانی فراهانی، مرکز مطالعات فرهنگی و بین المللی ـ سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ـ سال چاپ اول ـ ۱۳۷۷ ش
–کرین برینتون ـ کالبد شکافی چهار انقلاب ـ ترجمه محسن ثلاثی ، نشر نو ۱۳٦۲ ش

– کریستن سن،ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی ـ چاپ دوم
– کارنامهء ناتمام (سیاست و فرهنگ) انتشارات نیلوفر، چاپ اول ، سال ۱۳۷۸ش
– لاقعی، شریعتی در آئینه خاطرات، ش ـانتشارات رامند، چاپ اول، سال ۱۳۷۹ش
–مائل هروی، رسالهء سیر النفس فخر الدین رازی و سیر العباد الی المعاد حکیم سنائی غزنوی، کابل، سرطان ۱۳٤٤ ش (فتو کپی آن در کتاب خانهء کنج بخش اسلام آباد تحت شمارهء ٦٦٠٠ میباشد)
– مختار مسعود ـ لوح ایام ـفیروز سنز ۲۰۰۳م
– محمدی ـدکتر م ـ تحلیلی بر انقلاب اسلامی ـ موسسهءانتشارات امیر کبیر تهران ـ ۱۳٦٥
– منوچهری ، عباس ـ علی شریعتی و تجدید حیات اسلامی ـدانشگاه میسوری ـ ۱۹۸۸م
– نشریه ایران آزاد (ارگان سازمان های اروپائی جبهه ملی ایران) شماره های ۹ـ۱، منتشره در سالهای ۱۳٤۱ ـ ۱۳٤۳
– وکیلی ،عبدالله ـ علی شریعتی و عرفان اسلامی ـدانشگاه مك گیل ۱۹۹۱م
–یاحقی ، دکتر محمد جعفر، چون سبوی تشنه ادبیات معاصر فارسی، انتشارات جامی تهران، چاپ سوم زمستان ۱۳۷٥ ش
–یا حسینی ، سید قاسم،شریعتی آنگونه که من شناختم، نشر نگاه امروز،چاپ اول ۱۳۸۰ ش
–یاد نامهء کنگرهء بر رسی تاثیر امام خمینی و انقلاب اسلامی بر ادبیات معاصر(مجموعهء مقالات) اصفهان مهر ۱۳۷۷ ش

روزنامه و مجله ها :

–روزنامه روشنگر، شماره ۸، مورخه ۱۳٥۸/۲/۲۹، چاپ مشهد
–شرر، عبدالحلیم، مجله دلگداز نمبر ٥، جلد ۱٥، موضوع "معرا ج'لکنووء هند،' سال تالیف مئی ۱۹۱۳م
– کتاب ماه، (ادبیات و فلسفه) گفتگو با دکتر محمد جعفریاحقی ـسال ششم ، شماره ٦٥ و ٦٦ ، اسفند ۱۳۸۱ و فروردین ۱۳۸۲
–مجله سروش ،سال سوم، شماره ۱۰۲ ، ۳۰ خرداد ماه سال ۱۳٦۰ ،به نقل از ویژه نامه فرهنگی جهان اسلام، شماره ٦۰، خرداد، تیر ۱۳۷۲ش
–نشریه ارشاد (۱۱ ـ۱٦) مجموعهء مقالات یاد ی و خاطراتی از زنده یاد دکتر علی شریعتی، مهر ماه ۱۳۸۰
– ویژه نامه سیمینار نگرشی بر اندیشه های دکتر شریعتی و استاد مطهری و بر رسی اشتراکات آنهاـ انجمن اسلامی دانشگاه شهید بهشتی ـ پاییز۱۳٥۷ش
– ویژه نامه فرهنگی جهان اسلام (یاد بود شهید دکتر علی شریعتی) خرداد و تیر ۱۳۸۲ ش

کتابهای انگلیسی و صفحات شبکهء جهانی:

-- Arjumand, S. Ameer. The Turban for the Crown. The Islamic Revolution in Iran, Oxford University Press Incorporated Oxford 1990

-- Ball, George W. The Past has Another Pattern. Memoris Norton, w.w. and Company Incorporated, N.Y 1983

-- Boroujerdi, Meherzad. Iran Intellectuals and the West. Syracuse University Press, Syracus. 1996

-- Campbell, Rechard. Ali Shariati, Marxism and Other Western Fallacies, Mizan Press, Berkeley, 1980

-- Charles Kurzman, The Unthinkable Revolution in Iran. Harward University Press, Cambridge, UK, 2004

-- Dabashi, Hamidi, Theology of Discontent: The Ideological Founditions of the Islamic Revolution in Iran. New Yark University Press, N.Y 1992

-- Ervand Ibrahamian, Iran between Two Revolutions, Princeton University Press, Princeton 1982

-- Ervand Ibrahamian, Radical Islam: The Iranian Mujahedeen , Yale University Press, 1989

-- Ficher, Michael M. Debating Muslims: Cultural Dialogues in Post-Modernity and Tradition, University of Wisconsin Press, U.S.A 1991

-- Hamid Algar, The roots of the Islamic Revolution, London Publications, London 1983

-- James Alen, Iran the Revolution Within, Center for Security Conflict Studies, Washington 1988

-- Kashani Jamal, Iran's Man of Destiny, Vantage Press, Chicago,1985

-- Karl Viek, Iranian Clerics Urge Gig Turnout in Leadership Vote, The Washington Post, June 4, 2005

-- Kiddie, Nikki. An Islamic Response to Imperialism; Political and Religious Writings of Said Jamal-ud-din Afghani. University of California Press, California, U.S.A 1983

-- Menashri, David. Iran: A Decade of War and Revolution, Holmes and Meier Publishers, 1990

-- Manochehri, Abbas. Ali Shariati and the Islamic Renaissance. University of Mossouri, U.S.A 1988

-- Pahlavi, Reza Shah, Answer to History, Scarborough House, U.K, 1982

-- Robin Wright. U.S and Europe Gird for Hard Line From Iran's New President. The Washington Post, Washington, U.S.A June 26, 2005

-- William Beeman. Question And Answers on Iran's Elections, The New York Times, june 16, 2005

-- Youseffi, Chadim, Mohammad Naqi. Religion and Revolution in Iran. Ali Shariati's Contributions to the Reviwal of Shiaism. New York University Press, N.Y 1990

--http://www.nytimes.com/cfr/international.slot2_061605.html?_r=1&0ref=slogin.

--http://www.payvand.com/news/02/dec/1032.html

--http://www.meform.org/792/dissident-watch-arash-sigarchi.

--http://www.meform.org/921/patterns-of-discontent-will-history-repeat-in-iran.

-- www.baztab.com
-- www.nimrooz.com
-- www.irandoc.net
-- www.shariati.com